



تاریخ ظهور الحق جلد ہفتم

تألیف

جناب میرزا اسد اللہ فاضل مازندرانی

باہتمام و باز نویسی:

عادل شفیع پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخّر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اعیان طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤمن به امر اعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبر شیعیان آن زمان گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، ولیکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عباى خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را «مبلغ کامل»^۱

^۱ - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاطهر الفدا در لوحی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نجات ارزوئی ندارد و به غیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملاعلی رساند ... (امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۱۶)

نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز « [تألی ابوالفضائل](#) »² خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امربدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهّم جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امر وخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرّمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلّات اوّل، دوّم و سوّم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوّم این کتاب در طهران انتشار یافت، ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال 1940-1942 به طبع رسیده است.³ جلد سوّم که متمّم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمّه تاریخیه است. اما جلد اوّل و دوّم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایپی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است.

² - لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب ری ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم 1921-1922 میلادی - صفحه ۲۵۷.

³ - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملّی ایران فرمودند: بنویس طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز، مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. ([صفحه ۴۷۸ از مجموعه توابع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملّی ایران](#)) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - 284 - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه 284 = آزرندگان (جناب رحمت الله آزرندگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

مجلدات چهارم ، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهی' تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل میفرمایند: « [أیهاالفاضل الجلیل الشّهم النّبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره](#) آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی'

تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت
خفی الالطاف متمنی و ملتمس⁴ « انتهى » .

⁴ - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم آن
طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور
صادر شده در پایان آن بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ...ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل
مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملااعلی
وسکان فردوس ابهی ' تمجید نمایند و تهنیت گویند. (**امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۲۳**)

سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلدات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این سری مجلدات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلدات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلدات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می‌شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می‌شود. جلد سوم و چهارم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلدات اول، دوم، ششم، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلدات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می‌باشند می‌توانند با آدرس ایمیل [TZH09@YAHOO.COM] با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند: عادل شفیق پور

بخش هفتم

از بخش‌های نه‌گانه کتاب ظهور الحق
در بیان واقعات ایام مرکز عهد و میثاق اقدس ابهی
غصن اعظم عبدالبهاء تا یوم صعود آن حضرت به
ملکوت ارفع اعلیٰ و در فاتحه مطالب تیمناً
به نبدۀ از بیانات صادره از قلم‌شان
افتتاح می‌شود.

هوالله

قد اشرق الآفاق من انوار نير الاشراق طوبى للفائزين قد ارتفع النداء من الشجرة المباركة في طور سيناء
طوبى للسامعين قد تعطرت الارجاء من نفحات في البقعة البيضاء طوبى للمستشقين قد تجلّى نور التوحيد
في هيكل التفريد طوبى للمستشرقين قد كشف الغطاء عن وجه البهاء طوبى للمنجذبين قد دارت كأس
العطاء الطافحة بصهباء الوفاء طوبى للشاربين قد تجلجل ملكوت الابهى و هلل الملاء الاعلى طوبى للفائزين
قد فاض سحاب الكرم بالفيض الاعظم ان هذا الفيض عظيم قد تنورت القلوب من انوار وجه المحبوب ان
هذا النور مبين قد تردى عبدالبهاء برداء العبودية لاجباء البهاء وانّ هذا الفوز عظيم.

واقعات سال ۱۳۰۹ ه ق

سال چهل و نهم بدیع

(مرکز عهد و میثاق جمال ابھی)

سال 1892 میلادی

چنانچه در بخش سابق مذکور داشتیم حضرت غصن الله الاعظم پس از استقرار جمال ابھی^۱ در قصر بهجی با عائله جلیله خود از مادر و خواهر و حرم و بنات در خانه مستأجره در عبود معهود به عکا قرار گرفتند و در هفته اقلًا یک بار در ایام جمعه به زیارت می آمدند و معمول چنین بود که جمال ابھی^۱ اغصان و افنان و غیرهم را در قرب ورودشان به رسم استقبال می فرستادند و حین عودتشان جمیع را امر به مشایعت می فرمودند و حین خلوت و مکالمه مسائلی در شئون اداری این امر و غیرها به میان می آوردند که احدی در آن هنگام بار حضور نمی یافت و پدر غایت اعزاز و اکرام از پسر می نمود و پسر نهایت احترام و عبودیت را از پدر مجری می داشت. و پس از چهار سال اقامت در خانه عبود به خانه مستأجره از صیقل معروف به مدور انتقال فرمود قرب دو سال سکونت کردند آن گاه به خانه معروف به نام عبدالله پاشا اقامت جستند و خانه مذکور محل توجه اعظام و علماء و استفاضه دانشجویان و فضلاء و زیارت مؤمنین و احبّاء گردید. جمال ابھی^۱ بکرات این سخن را فاش نمودند که به جز غصن اعظم همگی و **جدا مستشار** در رتبه خلق اند و **از این رو** تمامت اعضاء عائله و منتسبین و عموم اصحاب و مؤمنین در حل و عقد معضلات امور حسب دستور به ایشان توجه و مراجعه می نمودند و به القاب مذکوره در الواح و بیانات مقدسه از قبیل غصن الله الاعظم و سرالله و مولی الوری^۱ می نمودند و عائله مبارکه به نام آقا که جمال ابھی^۱ ندا می کردند می خواندند و برتر و بالاتر از همه امثال این امور آثار جلیله بلیه علیاء آن حضرت که حسب اراده جمال ابھی^۱ شروع از ایام ادرنه صادره و منتشر گشت گواه مثبت عظمت مقام علم الهی بوده و ستایش و تبیین و تعریفی که در آثار و الواح جمال ابھی^۱ راجع به شخصیت عظیمه الهیه آن حضرت پی در پی صدور یافت و محل دقت و توجه همه گردیده کافی در بیان احوال شد ولی معذکک جمال ابھی^۱

در ام‌الکتاب از آثار خود یعنی کتاب‌الاق‌دس که پیش از بیست سال قبل از صعود صادر کردند آن حضرت را به عنوان الفرع المشعب من الاصل القدیم و من اراده الله محلّ توجه من سواه معین و منصوب داشت و بالاخره کتاب عهدی را که در خاتمه بخش سابق ثبت نمودیم به خطّ و ختم خویش به ایشان سپردند که بعد از غروب انوار الهیه مفتوح نموده مجری دارند و مکرراً به کثیری از زائرین که به حضور محضر ایشان مشرف بوده معدلک عطش لقاء داشتند بدین لحن می‌فرمودند با این که مشرف و فائز به لقاء ایشان هستند دیگر چه گله دارند و لذا شک و ریبی بایستی در این **نبوده** که پرورش معنوی و اداره امر اقدس ابهی^۱ و امور عائله الهیه و جمیع احباء به ید ایشان قرار خواهد یافت و درین سال مذکور صعود ابهی^۱ به سنّ چهل و نه و بنوع مذکور با عائله خود ساکن عکا بودند و در بلاد سوریه و اطراف به نام السید عباس افندی شهرت و با اعظم دولت و ملت معاشرت داشتند و احباب مجاور و زائر و نیز اهالی عکا و غیرها پیوسته برای کسب فیض معنوی و یا حل و عقد امور خود **به پایش** ملتجی می‌گشتند و اغصان و اهل حرم عموماً در قصر بهجی می‌ماندند و میرزا محمدعلی غصن اکبر به سنّ سی و نه سالگی نیز با عائله‌اش در آنجا می‌زیست و هریک حسب درجات قریبت‌شان در محضر ابهی^۱ و وساطتشان برای رجوعات روحانیه احباء در ما بین اهل ایمان محترم بودند و پاس احترام غصن اکبر بیش از دیگران مراعات می‌شد و رقابت مادر و برادران و خواهران و خویشان از قبیل مجدالدین بن کلیم و محمد جواد و من یحوم حولهم که در جوار یکدیگر و طائف حول بودند دائره فراهم کرده طول آمال و حضرت غصن اعظم به این امور اعتنا نموده با قوه باطنیه و اعتماد الهیه باجرا ازین امر می‌پرداخت و چون مصیبت عظمی^۱ وقوع یافت میرزا محمد علی غصن اکبر استقبال خود در مقابل عظمت و جلال غصن اعظم بر خواهد و همدستان مذکور خصوصاً اخلاف **نورس‌شان** امثال شعاع‌الله و امین‌الله بن میرزا محمدعلی و غلام‌الله بن محمد جواد و غیرهم چنان سرمست باده هوای استقلال شدند که اداء مراسم و شئون عزاداری را بر جای گذاشتند و از آن سو حضرت غصن اعظم با نهایت تأثر و حرقت از فرقت محبوب بی‌همتا مراسم و وظائف به نوعی که در بخش سابق آوردیم مجری^۱ داشت و برای اخبار به احبای بلاد ایران و ممالک اخری^۱ مرقوماتی بلیغه العبارات و بدیعه المعانی مرقوم فرمود و نزد عدّه از مشاهیر و متنفذین ارسال نموده بعضی از کاتبین

حضور ابهی^۱ و از مبلغین مانند محمدجواد قزوینی و میرزا اسدالله اصفهانی نیز حسب دستور مکاتیبی به بلاد نوشته مرقومه کریمه را در جوف گذاشته فرستادند منها قوله هو الابهی^۱ ان النیر الاعظم المتلألاً علی آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم و بلوح و یضئ من افقه الابهی^۱ و ملکوته الاعلی^۱ علی الاکوان و یفیض الانوار علی الاخیار بنشر نفحات الحیات علی القلوب و الارواح کما اخبر به من قبل فی لوح الرؤیا المنتشرة فی البیلة الغرباء قال و قوله الحق عند ذلك صاحت و قالت کل الوجود لبلائک الفداء یا سلطان الارض و السماء الی قم اودعت نفسک بین هولاء فی مدینة عکا اقصدمالک الاخری^۱ المقامات الی ما وقعت علیها عیون اهل عند ذلك تبسمناعرفوا هذا الذکر الاحلی و ما اردناه من السر المستسر الاخفی انتهى یا احباء الله ایاکم

در سفر اول فانی ... او ملاقات با ویزر اعظم و از آنجا به حضور مبارک مشرف گردید متجاوز از سه ماه میرزا محمدعلی از در ذکر میرزا محمدعلی فرمودند سرکار آقا صلاح ندانستند چه که سفر ... و ملاقاتش با رئیس علمای طایفه ... و کتاب اقدس و الواح مبارکه سلاطین که همراه او بود که به طبع برسد دخل و تصرف در وقت روی سنگ برون نمود و او را خواستند فانی قبل از صعود حضرت بهاءالله وارد بمبئی و خبر صعود رسید. خبر حضرت عبدالبهاء فانی را احضار فرمودند از هر یک یک جلد در طبع خارج و با خود به حضور آورده و با میرزا ضیاءالله مشغول مقابله شد و اغلاطی که تصحیح شد و به خط ناقص اکبر و میرزا ضیاءالله با قلم مداد عین آن دو حضور مبارک استدعا می نمودند که با فانی ... را سفر کند و لکن در روزی که فانی را مرخص فرمودند حتی^۱ میرزا محمدعلی جامه دان و اسباب حرکت فراهم آورده بودند جمیع قبل از طلوع آفتاب احضار فرمودند جمله نزد فانی حاضر است بر قدر هم خواست میرزا محمدعلی ضبط نماید در عوض از بمبئی بخواهد فانی راضی نشد مذکور داشت چون با زحمت زیاد آورده ام راضی نمی شوم. « میرزا عزیزالله جذاب خراسانی »

و التزلزل و الاضطراب و الفزع و الاضطرار و الخمول و الخمود من هذا الیوم المشهود الیوم یوم الاستقامة الکبری الیوم یوم الثبوت و الرسوخ بین ملاء الانشاء هنیئاً للنفوس الثابة الراسخة کالبیان المرصوص من هذا العاصف القاصف القاصم للاصلاب و الظهور فانهم المؤیدون و انهم الموفقون و انهم المنصرون بجنود الملاء الاعلی^۱ و تتلألاً و جوههم فی افق العالم بانوار یتبارک بها اهل سرادق الکبریاء و انهم المخاطبون من

ملكوت الابهي' في كتاب الاقدس المنزل من جيروت الاسماء قال و قوله الحقّ قال يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر بياني ان فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة اخرى' ما اطلع بها الا الله العزيز الخبير و نريكم من افقى الابهي' و نصر من قام على نصره امير بجنود من الملاء الاعلى' و قبيل من الملائكة المقرين. انتهى شمس حقيقت نير اعظم از افق امكان غروب و از مشرق لامكان طلوع فرمود و به اين نداى الهى مخاطباً لاحباء الثابتين الراسخين نطق مى فرمايد من الكتاب الاقدس يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى و سرت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا على نصره امرى و اعلاء كلمتى بين العالمين ع و ايضاً قوله هو الابهي' ان شمس الهدى

بعد از ظهور نقاهت در ايام معدوده ۲ شهر ذيقعدة مطابق ۱۶ ايار رومى جمال مختار در ولاى اكرم سركار غصن اعظم ارواح الامم فدا ورقه مبارکه مرقوم فرمودند سواد آن را در جوف و مدينه بوده او را ارسال داريد در مکتوب به خط مهر جواد قزوینی خطاب به حاجى ميرزا حيدر و يك لوح انعى سرکار آقا اعظم ارواح العالم لقدومه الفدا صادر فرمودند و سواد آن به هر ديار حاصل نماييد و بما ستر و سطر فيه بهره برند دوستان اين ديار به عدد اسم اعظم در جميع و حنين مشغول. مکتوب به خط حاجى ميرزا حسين شيرازى معروف ساکن بمبئى

مصباح الملاء الاعلى' على خبت من مشكوة الناسوت و يوقد و يضى فى زجاجة ملكوته الابهي' و اوج افقه الاعلى' و يفيض انواره على الابرار و مظاهر التقديس من الاخيار يا احباء الله لا تضطربوا و لاتزعزعوا فاثبتوا و راسخوا فى امره و حبه و هذا ما اخبر به فى الواح قدسه و صحائف مكنونه من قبل و منه ما نزل فى لوح الرؤيا الشائقة الذائعة فى آفاق الدنيا ان العروج يكون من سجن عكاً و لا تبديل لكلمات الله قال و قوله الحقّ عند ذلك صاحت و قالت كلّ الوجود لبلائك الفداء يا سلطان الارض و السماء الى قم اودعت نفسك بين هولاء فى مدينة عكاً اقصد ممالكك الاخرى' المقامات التى ما وقعت عليها عيون اهل السماء عند ذلك تبسمنا عرفوا هذا الذكر الاحلى و ما اردناه من السرّ المستسر الاخفى انتهى و الذى ثبت على امره بشره ببشارات كبرى و تأييد شديد القوى و الموهبته العظمى قال و قوله الحق قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر بياني ان فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة

اخرى ' ما اطّلع بهاء آلا الله الفرد الواحد الخبير و نريكم من افقى الابهى ' و نصر من قام على نصره امرى
بجنود من الملاء الاعلى ' و قبيل من الملائكة المقربين انتهى و قد شرب هذا الكأس مظاهر قدسه

آه آه بما قضى و امضى هذه مصيبة لن تخطر بقلب احد من الاولياء و الاولاد و اكل الوجود لبلائه الفدا و
كلّ النفوس لمظلومية الفدا و ليس لنا من ذكر و لا الكلمة المطاعة و هو هذا انا لله و انا اليه الرجعون در ۲
شهر ذيقعدة و بعد چند روز نقاهتى كه عارض شد جمال قدم ارواح العالم لظهور عناياته الفدا صعود
فرمودند حضرت غصن ... الاعظم ارواحنا فداه و ورقه مبارك مرقوم فرمودند و در جوف روانه و در سال
حضور مى شود پس از زيارت ملاحظه بايد نسخه نمود به هر جا ممكن باشد روانه فرماييد و دوستان و
اوليای الهی را به صبر و سکون و وقار دعوت نماييد و به استقامت و ظهور اثمار سدره وفا متذکر داريد
لعل يكون ذكرنا ذاكراً و احد او فى خدمته سرمداً اميدوار به فضل الهی كه در كل احوال وجود را مؤيد و
موفق دارد به استقامت كبرى' و اعلاء كلمة العلياء در اتحاد و اتفاق سعى بليغ مبذول و در حراست احباء الله
بايد همت كنيد كه معرضين و مشركين القاي شبهه در افنده و قلوب ننماييد و سبب اختلاف نگردند ان
الله هو المؤيد الفضال الكريم ديگر هر روز از احوالات آن صفحات را اشاره فرماييد شكى نبوده و نيست
كه حق جل جلاله امرش را نخواهد گذارد و تأييدات او مى رسد و از افق ابهى' به ارتفاع امر الهی مبارك
خود ناظر است و البهاء عليكم فانى جواد قزوینی

و مطالع انواره و مشارق آياته و مهابط و حيه من قبل لم يفتر المخلصون من بعد عروجهم و لم يهنوا فى
الاستقامة على امرالله بل ثبتوا فبنتوا و رسخوا فانصروا و اضات و جوههم من الافق المبين و هؤلاء احباء
امنائه و اصفياى فكيف يليق نفوس انجذبت بنفحات قدسه و اقتبست الانوار من شمس جماله و استفاضت
من غمام حبه فى يوم ظهوره و تجلى شهوده فى هذا النشأة الكبرى فطوبى للراسخين و طوبى للثابتين و
طوبى للخالصين فى يوم هذا الفرع العظيم ع

و از وصول خبر فاجعه عظمی زلزله در ارکان جامعه مؤمنین افتاد و با همه ملاحظه و احتیاط كه مبغضين و
مستهزئين داشتند خوددارى نتوانستند و فریاد ضجه و این از محافل و خانه ها مرتفع گشت و بسیاری از
مرد و زن از دهشت و لطمه كه بر خود وارد آوردند بی هوش افتادند و قلیلی از ضعفاء در باره امر ابهى' و

احبّاء نگران شدند و غالباً به قوّت ایمانیه موصوف و اطمینان به قدرت و حکمت غیبیه اطلاق از مقامات حضرت غصن اعظم داشتند تزلزل نیافته منتظر و مترصد وصول اخبار

لن يصلنا الا ما كتب الله لنا فآه آه عما قضى و امضى و هذا من مصائب العظمى بذلك ارتفع نحيب البكاء من الاحبائه من كل و الوقار من الله العزيز المختار لنفسى و الاولياءه ثم التأيد و التوفيق انه لهو المقتدر المجيب بعد از ظهور نقاهت معدود و در جمال مختار در طلوع فجر صعود فرمودند کل الوجود لتراب مرقده الانوار الاقدس فداه و كل حقايق و المظلومية رجا می‌نمایم و به ابتهال سؤال می‌کنیم که این عباد را موفق دارد به استقامت کبری و مؤید دارد به اعلاء کلمة العلیا بین الوری انه هو المقتدر مولای اکرم سرکار غصن اعظم ارواح الامم فدا ورقه مبارکه مرقوم فرموده و از سواد او را در جوف ارسال حضور می‌دارم ارسال دارید و کل الصبر و سکینه و وقار و حکمت متذکر دارید به کلمات الهیه مشتعل دارید امروز امرالله کنیم ازید از قبل و نگذاریم در امرالله اختلافی ظاهر شود این است شرط وفا فی الابهی و البتّه هم تأیید مترصد وقت هستند که و یا شبهه در قلوب القا نمایند لذا جد و جهد لازم و حراست لازم اختلافست از میان برداریم خط نمره 2 که در شهر رمضان مرقوم فرموده بودید قبض کردم انشاءالله بماند امروزه از هر کجا هستید خطوط عالی بر سر دیگر تفضیلات از ایادی امر باید الیوم به تمام همت قیام بر امرالله نمایند تا خمودت و اختلافی

و از طرفی دیگر اعداء این امر که سالها در انتظار چنین روزی به سر می‌بردند و خاتمه نهضت بدیعه در غروب شمس جمال ابهی¹ می‌پنداشتند خبر بشنیدند و شادمان گشتند و مجالس عیش و خرمی بگسترده و به یکدیگر تهنیت گفتند و نوشتند و با افراد این طایفه در حال مسرت کلمات دلخراش ادا کردند و در بعضی از بلاد برخی از متعصبین ظرف حنا به دست که رسم عیش شادمانی مملکت بود در بازار به درب دگانها گذاشتند و حنا بر انگشتان مردم گذاشتند تا عموم انام در این واقعه شریک در سرور گردند و در محاضر حکام و مجتهدین با حضور برخی از محترمین مؤمنین سخنان ناپسندیده به میان آمد و حتی بعضی از ملّاهای علی المنبر اشاعه خبر و ابراز سرور کردند و لاجرم در السن و افواه ارادل انام عبارات رکیکه وهنیه در بیان خبر فاجعه عظمی¹ انتشار یافت و احبّاء غالباً به پاس حکمت و مصلحت وقت سخنان تلخ

زهر آگین را شنیده و چشیده دم نزدند و قلیلی با شدت حمیت و غیرت ابراز جلال و امید به قدرت غیبیه و مقام حضرت غصن اعظم کرده تمثیل به واقعات پس از غروب مظاهر الهیه در ادوار قبله نمودند و برای ارائه نمونه از آن احوال شمه از اوضاع بشرویه و طبس را که در فجر ظهور همیشه مرکزی پرهیجان و شور بود حکایت می‌نمائیم مختصری از اوضاع مذکور اینکه چون خبر حادثه عظمی به اجبای آنجا رسید فی الحال در خانه روحانیه شهیره که در بخش سابق شرح احوالش را آوردیم مجتمع شدند و ملأ محمدباقر با قلب بریان و دیده گریان کتاب عهدی و مرقومه حضرت غصن اعظم را تلاوت نمود و اضطراب و زلزله و حیرت عظمی رخ نموده و بلا تأمل در خانه ورقة الفردوس که بیان احوالش در بخش سوّم نمودیم مجلس عزاداری و سوگواری برپا گشت و جمعیت مؤمنین از استماع کتاب عهد تأثر شدید حاصل کرد برخی را حال غش و دهشت عارض گشت و چندی نگذشت به نوعی که می‌نگاریم عددی از جریده اختر که حاوی واقعه عظمی و خیر مخالفت اغصان بود برای حاجی محمدباقر خان عمادالملک حکمران طبس که نیز شرح احوالش را در بخش سابق آوردیم رسید و برای حضار مجلس فرو خواند و معاندین اظهار شادمانی کرده و گفتند که این بساط منطوی خواهد شد و علی‌اکبر خان از اجباب که در مجلس حاضر بود متأثر شد و اظهار داشت که غصن اعظم از سی سال قبل منصوص عهد بهاء‌الله است و این امر عظیم بدون قائد نیست و مردم از دلیری او مبهوت و عمادالملک ساکت شد و در خلال احوال معلوم گردید میرزا محمدعلی غصن اکبر عکس خود و برادرانش را به واسطه روحانیه مذکوره به بشرویه فرستاد ولی اجبای اعتنا نکردند و بعضی عکس‌ها را دریدند و خود را به قرائت مقاله سیاح و آثار صادره از قلم غصن اعظم شادمان نگذاشتند و حضرت غصن اعظم چنان‌که در بخش سابق آوردیم صبح روز نهم غروب شمس جمال ابهی^۱ نه تن از اصحاب را در بیت خود به عکا طلبیدند و کتاب عهدی را که مختوم بود به دست گرفته چنین بیان فرمودند که جمال ابهی^۱ این کتاب را به من سپرده امر فرمودند که قرائت شود و من به ملاحظه برخی مصالح تا اکنون اظهار نکردم حال چون احتمال می‌رفت که وهنی وارد آید لازم شد که خوانده شود آنگاه کتاب را به یکی از آنان آقا رضا شیرازی دادند تا ختم را گشود به ندای یرقیع من البداء الی آخر ما سطر ناخوانده و عصر همان روز حسب دستور ایشان تمامت مؤمنین مجاور و زائر و اغصان و افنان در روضه ابهی^۱ مجتمع شدند و کتاب عهد بر ایشان قرائت گشت و هم در قصر در مجمع

جمیع اهل حرم و نسوان احبّاء تلاوت گردید و نیز نسخ عدیده از لوح مذکور کتّاب شده برای عدّه از مهمّین احبّای بلاد فرستادند و نیز غصن اعظم امر اکید و نهی شدید فرمودند که مراسله از احدی از آحاد این طایفه در ارض مقصود صادر نگردد جز آن که به نظر و مطالعه ایشان و لذا کلیّه مکاتیب احبّاء و مبلّغین ثابتین به نظر و امضایشان رسیده به بلاد میرفت و نسخ مذکوره لوح عهد بعد از انتشار فاجعه عظمی^۱ به این طایفه در ایران رسید و مرکز منصوص عهد و میثاق بیانات و اشارات و دلائل و قرائن واضح می دانستند فهمیده تسلی خاطر به عکّا باز آمده ماندند و اقامتشان در بلد موجب قوّت قلب ثبات فشرده نگریختند و حسب دستورشان بر نظافت معابر و اماکن بلد افزوده در حفظ پاکی مجاری آب و غیره کوشیدند و وباء در بلد بروز نکرد و همه مصون ماندند.

احوال خسران مآل میرزا آقا جان خادم

میرزا آقا جان خادم 660 که بیان تمامت احوال دور حیاتش را مطویاً و مستقلاً در بخش های 4 و 5 آورديم در ظلّ تربیت و عنایت ابهی^۱ چون به اوج ارتقاء رسید و آوازه صریر قلمش روح بخش قلوب و افنده بهائیان گردید در سنین اواخر اشراق انوار الهیه دچار غرور و خودبینی گشته بر افراط توقع اکرام و انعامش همی افزود و تیزخو و تندگو شد چنان که اعضاء خانواده و حتی ناصر خسرو مستخدم خانه از خودپسندی و زیاده طلبی او خسته شدند و شکایت کردند و نوبتی که جمال ابهی^۱ در حیفا بودند طغیان خوی و لسان در او پدید شده نسبت به حرم سخنی چند خارج از حدّ خود گفت و جمال ابهی^۱ محزون شدند و نزد اصحاب مفهوم گردید که وی را از مقامش انداختند و تنی از ایشان به نوع تحسّر چنین گفت این مرد که جهل سال خدمت کرد عاقبت بدین حال شد تا چه شود حال دیگران و جمال ابهی^۱ در جمع احباب اظهار حزن فرمودند و چنین بیان کردند که ما این شخص را بلند کردیم و حال انداختیم و کسی را نرسد که لم و بم گوید شیطان مقرّب و معلّم ملائکه بود و باری یک نفرمانی رجم شد و کسی با خدا حقّ معارضه نداشت که معلّم ملکوت چرا مردود و مطرود گشت و به بعضی از اصحاب صریحاً در حقّ میرزا

آقاجان فرمودند که این همان ناعقی است که در الواح انذار شد و میرزا مجدالدین ابن کلیم این سخن را از لسان ابهی فاش نمود.

هفته قبل عریضه ارسال داشتم و در آن لوح مبارکی از حضرت سرکار آقای اعظم ارواح العالمین فداه در غروب افتاب حقیقت به افق لامکان صادر و اعلان فرموده بودند فرستاده شد لابد الی کنون زیارت فرمودید اینک لوح عهد که در حین صعود نازل و اهل عالم را به آن وصیت فرمودند در جوف طبع نموده ارسال خدمت و جهات شد باری غروب آفتاب حقیقت فجرست دوم ذیقعه سله 1309 که مطابق (قد غاب رب) که ثالث عشر عظمت است واقع شده الخ مکتوب به خط حاجی میرزا حسین معروف خرطومی به حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی مورخ 2 ذیحجه 1309

و حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خراسانی همه جا گفت که وی را ناعق و شیطان خواندند و گرچه جمال ابهی لاجل مراعات مصالح و حکم به شخص قائل مذکور امر کردند که توبه و انابه نمود ثلث اموالش را در راه خدا انفاق کرد ولی بسیاری از احباب این امور ا شنیده از وخامت احوال میرزا آقاجان مطلع گشتند و جمال ابهی از وی چندان متأثر شدند که اوقاتی به تناول غذا نبردند و گاهی وی را تنبیه و تأدیب فرمودند و با این که تنبه نیافته بر حال خود مانند محض عنایت و حکمت اغماض فرمودند تا در ایام مقارن حادثه غروب شمس لامتناهی احوالی از او بروز نمود که موجب غایت تأثر و تکدر خاطر ابهی گردید چه مسموع افتاد که بعضی از الواح را به خود نسبت داد و عبارات الواحی را که به امضاء او است به استثناء بیاناتی که در ضمن الواح مذکوره صریحاً نقل از لسان الهی است افتخار خود شمرده و نزد برخی از احباء به کنایه دائماً چنین طغیان و ادعا کرد و جمال ابهی وی را طرد فرمودند و در حالی که بر بستر نقاهت بودند بار ندادند و اهل بیت چندان از وی ظنین شدند که غذا و شربه دوا را پنهان کردند که مبدا نهانی سستی داخل نماید و او بیمناک و هراسان گردید و بالأخره به ذیل عاطفه حضرت غصن الله الاعظم متشبث شده ایشان را تا این مقدار قبول فرمودند که وفود یافته خویش را بر اقدام همام انداخت ولی به حالی که از وی و به خود از لسان برخی از احباء مصداق ناعق شهرت یافت که از قلم

بعد از صعود چهل روز در این جا (بهجی) بودم تمام شب‌ها راه می‌رفتم و خواب نداشتم برده در خزانه میرزا بدیع‌الله گذاشتیم و در شب یوم صعود به حالیکه راه می‌رفتم دیدم که الواح را گشودند و توقیعی به اسم من بود اظهاری نداشتم گفتم تنبیه می‌شوند من همین که این را دیدم و در روز نهم کتاب را بیرون آوردم بعد از خواندن کتاب میرزا

و احزانه التي احترقت اصفیاء و اضطربت افئده الاولیاء و الاتقیاء قد قبل كلها لهداية خلقه الى عرفانه و ارشاد بریته الى ما هو خیر لهم کل عالم عوالمه و تمامت المیقات وقع الیوم المحتوم فی کتابه المرقوم المحتوم مشاهدة آثار جلاله الظاهرة ابواب ... فی عالم الثناء من عوالم القدس و البقاء و اشرق من افق الجلالة بالعظمة و الاستقلال و تجلی علی عرش الجمال بانوار العزة و البقاء و تجلیات القدرة و الکبریاء ینبغی لنا و لکم ان نقوم علی خدمة امره و نشر ذکره و هداية خلقه باستقامة ترتعد بها فرائض اهل الاعتساف و تنکسر ظهور المتوهمین فی الاطراف و نبذل غاية الجهد فیما یقرّبنا الیه و یدخلنا فی سرادق فضله و یقینا سلسیل وصله فقاتلوا فی فناء الدنیا و لاتترکوا ما ینبغی اجراء الیوم الی وقت آخر لان الاجل المحتوم یأتی بغتته و لا یکشف علی احد زمانه و لا یعرف نفس **اوانه** مع ذلك کیف **ینبغی** التکاھل و التکاسل بل ینبغی الجد و الاهتمام فی امر مولدکم العزیز العلام اسئلہ تعالی ان ینصرکم بجنود القدرة و القوة و **یقوبکم** بآیات العزة و العظمة و یجعلکم اعلام نصره بین البریة و آیات ذکره و شأنه بالبیان و الحکمة انه علی ما یشاء قدیر و هو اللطیف البصیر یا حبیب الفؤاد و **المتوقد** بنار الهجر و العباد قرآن زمانی فیہ ترتفع الزفرات و تنزل العبرات و علی حرماننا و هجراننا لأمننا اقبلینا بما کنا منه باللہ فی کل حین و نسئلہ ان به بین العالمین و لکن غلبت ارادته و نفذت مشیتہ و حرماننا من فیوضات ایامه و التشرّف بالحضور امامه آه آه بای قوة نقوم علی خدمة و نظیر فی قضاء و ذکره و ثنائہ و قد انکسرت بعواصف قضاياه و بقواصف بلايا آه آه کیف تشتغل بالذکر و الثناء و بای عبارة الحمد و البهاء و فی الوجهه العظیم و کتابه الکریم اولی' و روده فی السجن الاعظم قال و قوله الاعلی' اذا اضطرب القلم الاعلی' و ارتفع منه نحب البکاء یقول لابعدک ذکر یا مالک الاسماء و لا قلم یا من بذکرک مع ذلك کیف یذکر اللسان و یحرر القلم و یصف بحضرتک و ما ألم بنا فی هذا البلاد و امددهم و هذا القضاء و لعمرک انی فی حیرة العظمی **بعد ادري** ماذا اقول و

كيف بهذا القضاء اجمال و مع كل ذلك تعالى ان يفرغ عينا صبراً من و ينزل علينا سكينه
 من و يقيمنا على امره بقوة عظمى و استقامة كبرى بشأن لا تمنعنا ضوضاء العباد و لا يصدنا
 اعتساف البلاد انه لهو الحاكم الامر في المبدء و المعاد يا حبيب قلبى و بهجة فؤادى نامه‌هاى متواتر آن
 جناب كه به تاريخ سادس رمضان و نهم و بيست و چهارم ذى القعدة مرقوم و ارسال داشته بودند در ايام
 احزان واصل و بر مطالب مندرجه در آن اطلاع حاصل و لكن اظهار جواب معلوم است كه به چه اسباب
 در عهده تأخير ماند لو تطلع على حالى تعذرني فى مقالى خلاصه مدتى به علت مصائب وارده در آن
 حبيب به صمت و سكوت گذشت تا آن كه نامه جديد كه به تاريخ 17 ذى الحجة ارسال داشته بودند
 واصل و احترق فؤاد و اشتعال از شوق و ابتعاد از آن معلوم و مشهود لذا به اظهار اين مختصر مبادرت رفت
 و لعمر ك يا حبيب فؤادى اين عبد را حالى موجود كه از وجود ما يتعلق به طول صعود را در ليالى
 و ايام سائل و آمل خوش ساعتى و نيكو وقتى كه از تنگناى قفس امكان نجات حاصل شود و در فضاي
 دلکش لامكان طيران نصيب گردد و دوستان الهى بايد در جميع احوال به صبر و سكون متمسك شوند و
 به خلعت رضا و تسليم مزين باشند اگرچه به حسب ظاهر بعد و فراق مشهود و لكن فى الحقيقه بر وجوه
 عاشقان و مشتاقان ابواب جنت قرب و لقاء حقيقى مفتوح جهدى بايد تا به آنچه لايق امرالله است مشغول
 گرديم و منقطعين عن الدنيا و ما فيها و مطرزين بمحبة الله البهى الابهى بمحضره الاقدس الارفع الاعلى
 اين ايام معدوده و اوقات زائله فانيه فى الحقيقه لايق احزان نبوده و نيست اگرچه ابصار محدود
بحدود از مشاهده ممنوع و لكن حق بصير و عليم جل شأنه لازال بلحاظ عنايت و افضال بشر دوستان
 خود متوجه و تأييد مى فرمايد هر كه را بر صراط مستقيم ماند و به خدمت امرش قيام نمايد اليوم يوم
 خدمت و نصرت است بايد به حكمت و بيان من فى الامكان را به صراط مستقيم دلالت و به نبأ عظيم
 هدايت نمود امثال آن جناب بايد به تمام همّت مراقب خدمت باشند چه كه متوهمين مترصد و غافلين
 منتظرند كه القاي شبهه و اختلاف در قلوب ضعفاء نمايند قل يا احباء الله انه تعالى ليس لظهور و لا بطون
 انه ظاهر فى عين الخفاء و مستور فى عين الظهور يسمع و و هو الحق علام الغيوب ينبغى
 تعرفوه قيوماً فى ملك يؤيد من استقامة مع امره و تشبث بحبل فضله و قام على خدمة حق
 جل شأنه لازال عزت و جلال بر كرسى عظمت و استقلال مستوى و به انوار قدرت و كمال متجلى

..... مشاهده ممنوع است فلما به نعت
و وصف رحمت قدسش پردازند تعالی شأنه و تقدس عما نصف یا حسب الهی در لیالی و
ایام به حمد و ستایش مالک انام مشغول شوید که به صرف فضل و غایت بساط قرب و وصال
کتب سماویه را ظاهر نموده و اولیایش را سلسیل وصل و لقا بخشید اگر چه به حکمت بالغه و اراده
محیطه عذب وصال به عذاب مبدل و در عوالم عزت و بساط قرب و انبساط مبسوطه جهدی
باید تا ایام معدوده و اعصار محدودده به آنچه علت حصول نعمت عظمای وصل مشغول
گردیم وقت را غنیمت شمیریم و زائل فانیه از تحصیل مقامات فانیه ممنوع نشویم تفکر در فنای عالم و
زوال امم لازم ملوک بالغه و امرای ماضیه مع عزت و ثروت و نعمت چه آن و به چه مکان راجع
شدند نه از شوکت و قدرتش اثری باقی و نه از عزت و عظمتشان ثمری مشهود جمیع امم متفرقه و
متنوعه و الوان مختلفه به لون واحد تراب راجع در ینصورت حیف است همت انسانی در تحصیل باقی
محروم و الاذیال بقدره مالک المبدأ و المآل و اجتهدوا فی امرکم الغنی المتعال. أنه لخدمه
امرہ المقتدر المتعالی الابهی^۱ یا حییبی و مونسی فؤادی دوستان الهی را به اذکار شوقیه ذاکر
و شوید علی الخصوص نفوسی را که به خدمات امریه مشغول اند و محبت الهیه مشتعل و به طراز
عنایات ربانیه مطرز و به انوار حقیقی مزین اهل سرادق عفت لن جناب من ملکوت
الفضل و الاحسان ما هو خیر الآخرة و الاولی^۱ انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو
الفضال الکریم و البهاء علیک و علی ابنک و امک من الیک

صادر شد و اغصان چندان بر وی متغیر گشتند که قصد قتل و احراق وی را نمودند و **ماضر** عرب معروف
به حاجی عباس را برای انجام این منظور از مصر به عکاً خواستند و حضرت غصن اعظم ممانعت کرده
آنان را نهی از ارتکاب چنین امور و تأکید به نصرت امر ابهی^۱ فرمود و میرزا آقا جان کما کان در حجرات
مسکونه خود به عمارت قصر اقامت داشت و حرم و اغصان از او به غایت مکدر بودند تا چند ماهی به
همان منوال سابق لوائح عالیہ تلویحات عالیہ به بعضی از بهائیان پرداخت ولی قلم از آن
احوال و آمال و علو و غلو متنازل و متساقط بود و ناگهان در آتشیخانه حمام قصر اوراق مکتوبه
بسیاری را همی سوزاند و دریچه حجره را که به سوی اندرون باز بود با آن مسدود کرد و اغصان اندیشه

کرده بر آشفتنند و پیام به حضرت غصن اعظم با مقداری از اوراق نیم سوخته فرستادند که خادم الواح را سوزاند و در حجره خود را بر روی ما بست و آن حضرت اوراق را نگرفته فرمود که اوراق بیهوده بیش نیست و معذک برای مراعات خاطرشان و احتیاط از وقوع فساد وی را به عگا طلبیده و در عمارت مسکونه خود منزل و مقر دادند و حرمت و حمایت نمودند و اعضاء عائله آن حضرت از بدخوئی و بهانه جوئی وی دمی نیاسودند و در همان ایام برای تبری از اقوال و عقائدی که نسبت به وی شهرت یافته موجب تکدر و تنفر از او گردید مقاله نوشت و بین المؤمنین منتشر شد و صورتش این است. بسم الله الاقدس الاعظم اعلی الابهی اشهد انه شهد لذاته انه لایعرف بما سوی و لایدرك بدونه ای خدا به کدام رو رو به ملکوت ابهات نمایم و به کدام لسان به سوی تو تضرع و التجا کنم الهی این خادم عاصی به آنچه در احاطه و احصای علمت در آید عمل خطایا و ذنوب و معاصی نمود و لکن به کمال جرئت و اطمینان به باب رجایت ایستاده عفو و غفرانت را می طلبد و فضل و جود قدیم و بدیعت را مسئلت می کند انک انت الغفور الرحیم و انک انت الکریم ذوالفضل العظیم الهی در این حال چشم از خود پوشیده لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً خدمت اولیاء و اصفیاء و دوستانت عرض می نماید چون در کتاب مقدس الهی اقدس و الواح منزله در عراق و صحف و الواح بدیعه منیعه این ارض ذکر ارتفاع نفاق در مدن و دیار نازل لذا لوح مکنون مخزون که در چند سنه قبل باسم حضرت اسم الله مهدی علیه من کل بهاء ابهاء از سماء مشیت ابهی جل جلاله نازل ارسال می شود تا اولیای رحمان در حفظ و حراست و صیانت بیت امر مبین رب العالمین کمال جد و جهد مبذول دارند ضعفاء را حفظ نمایند ان ربنا هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم بسمه المستوی علی العرش هذا کتاب من لدی الله مالک الاسماء لاهل البهاء الذین لا یتکلمون الا بما نطق لسان العظمة و الکبریاء و لا ینعقبون کل یدع کذاب اولئک شربوا رحیق الاستقامة من عناية ربهم العزيز المختار سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا الیه دعوه بنفسه مقبلین الی قبله الآفاق قد تمت الحجة بندا الحجة التي ظهرت بالحق

اسئل الصبر و السکون و الاستقامة و الوفا من الله مولی الوری لنفسی و الاحبائه عما قضی و امضی مصائب الکبری در 8 شهر حال خطی روانه حضور شده و از وقوع صعود حضرت موجود به ارواح الغیب و الشهود المظلومية الفدا خبر داده ام و فقرات مرقومه حضرت سیده مولائی سرکار غصن اعظم ارواح العالم

لتراب قدومه الاطهر الفدا را هم در جوف بوده انقاد شده الان هم سواد وصیت نامه خود حق جل جلاله که به خط مبارک بیرون آمد در جوف روانه حضور می شود مع اشعار جناب عندلیب علیه که تفصیل واقعه کبری در او مسطور است باری به اکثری از مدن و قری هر سه روانه شده آن حضرت هم بتوانید روانه و ارسال فرمایید و باید الیوم آن حضرت و دوستان الهی بیش از پیش همت نمایند و در اعلاء کلمة الله و نصره امره قیام فرمایید احباء را به آنچه در وصیت نامه نازل شده دعوت کنید هذا امر الله علينا و علیکم و علی عبادہ الموقنین در باب جناب آقا میرزا آقا جان آن علو مقام به پستی بدیل شد و در این اواخر در باره او کلمه خیر مسموع نشد از فم اراده مالک بریه در باره ناعق این ارض می فرمایند ان الناعق باری ارواح العالم لمظلومیه الفدا از آقا میرزا محمدعلی و اتباع او هم ذکر شد مقصود در باب میرزا آقا جان احباء الله را آگاه فرمایید از رتبه و مقام او و اله آنچه در جواب مکاتیب می رفت کل را در حضور مبارک می فرمودند از لسان او را تحریر می نمودند و از تفصیل جناب مطلع اگر ملاقات حاصل شد تفصیل را عرض می نمایند خلاصه در لوحی در این اواخر نازل شده در صفحه بعد عریضه می دارم مقصود او حکایت ها صعود حضرت احدیه از کثرت احزان وارده در این ایام بوده از مذکورین و اسئل الله را بان یحفظنی و احبائهم انه هو الحافظ القدير لوح امنع اقدس هم بجهة جناب اسم ج علیه الابهی درین ایام اخیره نازل و ارسال شده سواد او را بخواهید و زیارت نماید فی الحقیقه در ایام اخیره احزان مبارک از حد احصا بیرون بود صورت لوح مذکور این است بسمی الناطق فی ملکوت البیان ذکر من لدنا لمن امن بالفرد الخیر و اقبل الی قلب العالم و اعترف بما نطق بلسان العظمة الملك لله رب العرش العظيم ان البها یذکرک فی حین ناح قلبه و ارتفع حنین فواده بما اکتسبت ایدی الظالمین ان الناعق نعق و الظالم قام علی الظلم یشهد بذلك قلمی الاعلی انه یخبرکم بما ورد علی جمال قدم من هذا المشرکین الظاهر و فی الباطن العلم عندالله رب الکرسی الرفیع لعمرالله ان الکتاب ینوح و یعلم بیکی و یقول من سماء العطاء بسطان غیب من فی السموات و الارضین انک اذا سمعت النداء ذکر تنی فی سجن عکا اذ کنت بین ایدی الذین نبذوا عهدک و میثاقک و البهاء علیک فی کل ثابت مستقیم.

(مائده اسماتی - جلد ۸ : صفحه ۱۳۲)

و انتهت الانوار الى هذا الافق الذي منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار طوبى لنفس تربى العباد بحدود الله التي نزلت في الزبر و الالواح قل لو يظهر في كل يوم احد لا يستقر امرالله في المدن و البلاد هذا لظهور يظهر نفسه في كل خمس مائة الف سنة مرة واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الاحجاب طوبى لمن عرف مرادالله من عرفه يفرح قلبه و يستقيم على الامر على شأن **لا يزاء** من في الابداع قد كشفنا في هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهوره و سترنا ما هو المكنون لثلا ترتفع ضوضاء الفجار تالله ما عرفه احد الا على قدره لو تجد نفس نفحات هذا القميص لتجذب على شأن يطير فوق الامكان لو تفصل ما نزلناه في هذا اللوح لا تنتهى بالاقلام و لا تكفيه بحور من المداد مع هذا الشأن الذي لا يخطر بالبال تسمع ما يقولون في حقى اهل الضلال انا كشفنا لك سرّاً من الاسرار فضلاً من عندنا عليك تشكر ربك العزيز العلام ان يا اسمى انا نزلنا في اكثر الالواح ان الامر عظيم عظيم معذلك ما تفكر احد في عظمته الا من شاء ربك العزيز الوهاب انا تركنا اهل الاوهام فيه تيه النفس و الهوى ليشغلوا بما عندهم من الظنون ان ربك لهو الغنى التتعال قد ارتفعت راية انه لا اله الا هو و هم يتكلمون بما سمعوا من كل همج رعاك كذلك بشرناك بالكلمة التي ظهرت بقميص البلوغ بين الارضين و السموات قل لك الحمد يا من احاطنى فضلك و ذكرتنى بما لا ذكرت به الاخير ثم احلم قد نزل لوح الاحكام من مطلع وحى ربك سوف نرسله بالحقّ امرا من عندنا ان ربك لهو المهيمن المختار و نزلنا لك لوحاً قبل هذا ارسلناه من جهة اخرى لتوقن ان ذكره سبق الاذكار نسئل الله بان يؤيدك على انتشار امره و يوفقك على ما يحبّ و يرضى في كل الاحيان انما البهاء عليك و على الذين تكلموا بما نطق لسان البيان في قطب الامكان انه لا اله الا هو المقتدر المهيمن الواحد الفرد العزيز الجبار انتهى لوح الله و ديگر امرى كه اظهار آن از اعظم امور و اهم آن است آن كه اين عبد كلمه استماع نموده كه بعضى از اولياء همچو گمان نموده اند مراسلاتى كه به اسم اين عبد نزد ايشان و ساير دوستان در حال باله مشترك بوده يعنى آنچه از لسان حق جل جلاله نوشته از حق بوده و عنوان نامه از نقطه باسم ربنا و خطبه و مناجات تا به مقامى كه مى رسد قصد افق اعلى و ذروه اعلى نموده امام وجه مالک اسماء بجز اصغاء فائز و در جواب اين كلمات محكمات از مصدر آيات نازل و اجل جلاله و هو نواله اين مراتب از اين عبد بوده استغفرالله عن هذا الشرك العظيم كجا قادر بر آن است امام ملكوت بيان نطق نمايد سبحان ربى من ان اكون من المشركين و هم چنين بعد از كلمه انتهى فقراتى

که ثبت شده تمام از حقّ جلّ جلاله بوده مختصر عرض می‌نمایم حرفی از این عبد بنور کلها نزلت من ملکوت الله ربی و ربکم و رب من فی السموات و الارضین در جمیع اوقات مکاتیب و مراسلاتی که باسم این عبد بوده در ساحت اقدس بعد از اذن عرض می‌شد امر می‌فرمودند بگير قلم را و جمیع اجوبه من البداية الى النهاية از فم مبارک نازل و ثبت می‌گشت و این نه اختصاص بلکه مکرر از لسان عظمت بلسان طائفین و اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بود از برای و امرالله رحم نمائیم تا کلمه بمیان نیاید که مجدد اساس شرک تازه شود در ارض اعادنا الله و ایاکم یا معشر ما کنت انا الا عبد کاتب بین یدیه و الناطق هو الله ربی المتکلم المنزل السفینة الحمراء و الحمد لله رب العرش و مالک الآخرة و الاولی

واقعات سال 1210

سال پنجاهم

سال 1892 م

برخی از اهل حرم پرسیدند که وصی کیست و وصیت چیست و آنان سخن از غصن اکبر گفتند و مالک زمام اختیار خواندند و همین طریق در نزد اهالی شهرت حاصل شد و به سمع احباء رسید و آثار کدورت

و مخالفت عیان شد و هنوز این تأثیر در قلوب پاکان و نیکان باقی بود که کتاب عهدی اعلان و بهائیان مخلص دور و نزدیک از مقام حضرت غصن اعظم بعد از غروب شمس جمال ابهی^۱ بیش از پیش مطلع شدند و بر

روحی لک الفدا بودند حمد و ثنا معروض می‌دارم که در جواب خط جناب عالی عریضه عرض کردم مطالب در آن بود که مجدداً در این عریضه عرض می‌کنم اولاً در باب آنکه فرموده بودید به حضور اطهر حضرت غصن الله الاعظم ارواح الکل له الفدا عرض شود که به جهة عموم احباء هر بلدی دستخطی مرقوم بفرمایند این فقره را عرض نموده‌ام فرموده‌اند که عنایت خواهد شد انشاءالله هر زمان مرحمت فرمودند ارسال خواهم داشت دیگر خواسته بودید بنیابت آن جناب به زیارت تربت مطهره مشرف شوم اطاعت شد و مخصوصاً بنیابت آن حضرت مشرف شدم و علاوه بر آنکه به زیارت مشرف می‌شوم به نیابت آن جناب هم قصد زیارت می‌کنم این دو فقره مطالب جنابعالی بود دیگر اگر مطلبی در نظر نیست هر گاه بعداً بنظر آمد عرض می‌شود اما عرض حقیر اولاً آنکه نوشته بودم که چند یوم قبل به شرف حضور سرکار آقا ارواحنا فداه مشرف بودم ذکر آن جناب را نمودم و عرض کردم اراده دارم خدمت جناب حاجی چیزی بنویسم فرمودند به ایشان بنویس چون جناب مرفوع آقا علی حیدر عروج نموده‌اند ایشان توجه به ارض طا نمایند مقصود مبارکشان اینکه در امورات جناب آقا علی حیدر رسیدگی نمایید مطلب دیگر فانی به خیال خود چنین فهمیدم که لازم است جنابعالی بعد از غروب شمس حقیقت ارواح العالمین لثراب مرقد الفدا یک سفری به عزم زیارت توجه نمایید و مشرف شوید و چند مرتبه در محضر اطهر حضرت غصن الله الاعظم ارواحنا فداه عرض نمودم اوائل به واسطه اغتشاشات اذن نمی‌فرمودن لکن درین کره اخیر اذن فرمود که آن جناب مشرف شوند حال دیگر موقوف به اراده خود شما است آنچه به نظر فانی رسید و خیر دانستم این بود که عرض کردم و الحمدلله اذن عنایت شد. فدایت شوم نمی‌دانم شما این اوقات حرکاتان حرکات آدم بیدار است یا خواب مکاتبان که نمیرسد و اگر هم برسد مطلبی از آنها فهمیده نمی‌شود آسا مشی و سلوک و روشتان همان نحو است که در ایام ظهور بوده یا تغییر داده‌اید ایام ظهور گذشت آفتاب حقیقت غروب فرمود حال شب است ظلمت در حسب ظاهر عالم را فرو گرفته است وقت بیداری و پاسبانی ایادی امر است اگر پاسبان را خواب در ربود سارقین که در کمین نشسته‌اند

فرصت نمیدهند و کام دل را حاصل مینمایند بیدارید یا خواب رسم پاسبانان و کشیک چیان به این است که در وقتی که ظلمت شب عالم را فرو گرفته و خلق در رفتار بازماندند محض انتباه یکدیگر هر ساعتی به ذکر یا الله و بیدارباش صدایی می‌زنند و یکدیگر را از خواب ربودن حفظ می‌نمایند و به همین منوال شب را به صبح می‌رسانند و بلاد و ساکنین در آن را از شرّ دزدان و قطاع‌الطریق محفوظ می‌نمایند حال عرض فانی این و بانک این ضعیف فقیر اسن است که بیدار باش بیدار باش و رفقا را به ندای بیدار اخبار ده که غفلت نکنند و خوابشان نبرد هر گاه ممکن است همین کاغذ آن جناب ابن اصدق بنمایید و ایشان را ملتفت کنید مبدا غفلت داشته باشد اخبار طیور لیل و ذکر ناعقین در همه الواح وارد شده وقتش رسیده است اخبار جدید هر جا و هر محل را جزء جزء بنویسید در پاکت مههور به اسم سرکار اقا روحنا فداه بفرستید کل یوم هو فی شأن را بخوان زیاد عرضی نیست الفانی اسد این فقرات را به جناب ابن اصدق اطلاع بدهید و از احوالات جناب ابن ابهری و جنابان قزوین اطلاع بنویسید مکتوب به خط میرزا اسدالله اصفهانی خطاب به حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

تجلیل و تواضع و احترام افزودند و به القاب مسطوره در کتاب اقدس و الواح مانند سرالله و من اراده الله و مولی الوری و الفرع المنشعب من الاصل القدیم ستودند و مانند ایام اشراق انوار جمال ابهی^۱ در انواع امور مربوط بدین امر پیوسته مراجعه و مکاتبه نمودند نیران حسد و بغضاء و غرور که در بطون قلبش مکنون بود برافروخت و متدرجاً حرارتش محسوس گشت و سائرین از اعضاء عائله ابهی^۱ از برادران و بستگان و غیرهم که با ایشان می‌زیستند نیز بدان حرارت برافروختند خصوصاً میرزا مجدالدین بن کلیم که شوهر خواهرش و محمدجواد قزوینی که شوهر خواهر زنش بودند و میرزا آقا جان مذکور که از آغاز سر خودسری داشت و ناچار به استقلال و عظمت غصن اعظم حسد بردند و دامن زن نیران فساد گردیدند و مکاتیب عدیده که برای علاقه‌مندان خود در ایران و عراق و هند و مصر و غیرها همی فرستادند و ذکر فرقت پر حرقت از غروب شمس ابهی^۱ و تأثرات از ایام حاضره و نیز ضمن البیان ذکر عهد و میثاق و تجلیل از مرکز پیمان کردند ولی اکیداً احترامات کثیره نسبت به غصن اکبر دال الله نموده پند و نصیحت به اجراء مراسم و اوضاع ایام سابقه و بیم و حذر از حدوث اندک تغییر اذهان عامه احباب را حاضر کرد و بر می‌آشوبانند که مراعات احترام و پاس افکار همه اغصان و اهل حرم ابهی^۱ لازم و ضروری

می‌باشد و این امور و اغراض از نظر مرکز عهد و میثاق مختفی و پنهان نبود لاجرم به نوعی که عاطفت و هم حکمت مخصوصه ایشان اقتضا یافت برای حفظ عهد و پیمان جمال ابهی^۱ و حسن انتظام و ارتقاء امر مبارک و نیز حذر از بروز اختلاف و وصول اخبار دین آئین از مسلمین و یحیائیین و غیرهم به دفع غائله پرداختند و برخی از مخلصین ثابتین از اجباء عکا نیز مطلع گشته نگاشته تشویق و تأیید در اطاعت از لوح عهد همی نمودند که اشهر آنان در آن ایام میرزا اسدالله به اغصان و منتسبین پند و اندرز داده و تأکید در اطاعت از لوح عهد و بیان لزوم وحدت مرکز و تحذیر از وصول روائح اختلاف به مشام اعداء نمودند که مبدا خاطر اغصان و اهل حرم مادياً و معنوياً بیش از پیش همت نهاده و کلمات مبارکه قرائت می‌شد و نصیحت و هدایت می‌فرمودند و در خطابی از حضرت عبدالبهاء به حاجی ابوالحسن امین است قوله اما در خصوص عقد مجالس عهد مرقوم فرموده بودند هیچ قضیه اعظم و اکبر از نفس میثاق الهی و ایمان و پیمان ربّانی تصور نمی‌توان نمود چه که در هیچ کوری چنین امری واقع نشده است و در کتاب اقدس بیست و پنج سال پیش از صعود این نص صریح صحیح منصوص گردد و جمال قدم جمیع احبایش را به این فیض الهی پرورش دهد و تربیت فرماید و قلم اعلی^۱ عهدی به این مکلم متین بگیرد در جمیع الواح و زبرش ذکر این عهد را بفرمایند و تشویق و تمجید متشبثین را بنماید و تبری از ناقضین بکند اگر کسی به این جبل متین و زنجیر حدید مرتبط نگردد به چه حبلی او را توان **بست روس** و اغلال عالم وجود او را ولی آن جناب اگر بخواهید که در این خصوص اسبابی فراهم آورند که سبب شدت تشبث گردد آیات و کلماتی در این خصوص عهد و میثاق در جمیع الواح الهی نازل جمع فرمایند و بعد از قرائت کتاب عهد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرمائید که شأن ثابتین چه و شأن متزلزلین چه این از جمیع امور اعظم است اما در خصوص یوم جلوس مرقوم فرمود جلوس این عبد این است که به عبودیت آستانه مبارکه و نشر نفحات قدسش و اصغاء کلمه‌اش به تأییدات ملکوت ابهایش موفق شدم پس از صعود آن جمال مبین و افول آن شمس و حرمان و مهجوری و هجران از مشاهده آن انور تابان ای خاک بر سر من و بر جلوس من الیوم باید که جمیع توجهات و ظهور و انتقال و استقرار کلمه‌الله گردد و در ملاء عالم بین امم به نشر نفحات جان‌بخش حضرت احدیت مشغول مسئله یوم معلوم

همان است که از پیش مرقوم گردید بعد ملاحظه شد که آن حضرت قدری از آن جناب افسرده شدید و در این مسئله کسانی دیگر در جهان سائره بی نهایت می نمایند و شاید در جائی بدون استیذان به جهت آن حضرت حاصل گردد لهذا این قضیه را موکول و محول بر رأی آن جناب نمودم که صد و هشتاد روز و چیزی از یوم صعود بگذرد که ما بعد ایام
 جمیع افکار را در توسیع و دائره تبلیغ و شوق و که نقاوت و ضعف به هیکلشان عارض شد معدلک طولی نکشید که ناگهان خبر غروب شمس جمال ابهی^۱ و مخالفت اغصان در جریده اختر مطبوع و در اسلامبول به لحن مسرت و قبول اعلان و منتشر گشت و مورث تکدر و تأثر شدید آن حضرت گردید و نیز وسوسه و سخنان مکتومه فیما بین ناقضین به سمع احباب رسید که هر که را مستعد القاء شبها می دانستند چنین می گفتند که حضرت غصن اعظم بیش از حد قدر و مقام به کتاب عهد دادند و بدعتی تازه گذاشتند که هر نامه را باید ببینند و حال آن که این لوح مخصوص به عائله و راجع به شئون ظاهریه امر است و غصن اکبر در مقام باطن قرار دارد چنان که عین همین گفتار را به نوعی که در ضمن شرح فتنه غضیه در بخش پنجم نگاشتیم در ایام جمال ابهی^۱ شهرت دادند و حضرت غصن اعظم در عین حال که بستر احوال و اعمال معاندین می کوشید و طرق مقاصد و بهانه جوئی ها را همی سد نمودند و نهی فرمودند که مکاتبی از عکا بدون ملاحظه ایشان خارج نشود تا افکار نقضیه ناقضین و هم شاید عبارات غلو آمیز مخلصین به اسماع و آذان نرسد و موجب تکدر و انحراف نگردد و مساهله و مسامحه در اداره عهد و میثاق رب العالمین را روا نشمرده با اقتدار تام عنان کار را به دست گرفتند و بالاخره در ششم قوس مطابق جمادی الاولی^۱ که شش ماه از غروب شمس جمال ابهی^۱ گذشته ایم جلوس و استقرار آن حضرت به مقام مرکزیت عهد گردید ثابتین بر پیمان ابهی^۱ بعداً همان روز را عیش گرفتند و مقرر داشتند که مراسم مذکور در ششم قوس به انجام آورند و بدین طریق بود تا آن که غروبشان از این عالم ادنی^۱ در همان روز ششم برج مذکور اتفاق افتاد و آئین مراسم منسوخ گشت و الواح شورانگیزی که در مدت مذکوره در ترغیب و تأکید به اطاعت از لوح عهد برای مشاهیر احبای بلاد ارسال فرمودند و مقام عبودیت خویش را نسبت به جمال ابهی^۱ تثبیت و خود را به لقب عبدالبهاء تشهیر و امضای خود را ع که رمز از عبدالبهاء عباس است تعیین فرمودند نشاط و قیامی بدیع در جامعه این طایفه ایجاد کرد و ما در این مقام نبذه از

الواح صادره را برای ارائه نمونه ثبت می‌داریم قوله الاحلی 'هو الابهی' ای احبای الهی تمسک به عروة الوثقی جوئید و تشبث بذیل عنایت جمال ابهی 'بعهد و پیمان الهی و وصیت جمال رحمانی چنان ثابت و راسخ باشید که جنود شبهات تصور خلاف نتوانند و در امرالله تفریق نتوانند و جمیع صحائف الهیه که در این مدت به اطراف ارسال شد به صریح عبارت و لطیف اشارت مذکور و مسطور که چون شمس حقیقت غروب نماید طیور لیل بطیران آیند این خفاشها جنود شبهاتند که عنقریب به حرکت خواهند آمد البته قدم را ثابت کنید و پای را راسخ قلب را مطمئن نمائید و روح را مستبشر جنود شبهات نفوسی هستند که مخالف صریح کتاب اقدس و کتاب عهد و پیمان الهی از لسان حرفی رانند امر بتمامه راجع به مقرر معلوم مشهود است و این مقام موجود به جمیع شئون از جمیع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهود و منصوص لکن با وجود این جنود شبهاتی به جولان خواهند آمد ع 3 ربيع الاول 1310

شمه از احوال مخالفت اشتمال میرزا محمدعلی و دوستانش

و چون الواح و مکاتیب صادره از ارض مقصود پی در پی به بهائیان رسید و مکاتب اغصان و علاقمندان ممانعت و تأکید غصن اعظم عبدالبهاء در اینکه کلیه مکاتب صادره واصله عکا به نظر آن حضرت رسید و امور را برای احباب روشن ساخت و جمعی امثال حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا علی محمد و غیرهم در ایران و آقا محمد مصطفی^۱ بر حاجی شیخ محمد شبل در عراق و نیز دیگران با کمال غیرت به حمایت مرکز میثاقی برخاستند حاجی میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی که در مطبوعه در بمبای با شراکت میرزا علی از علماء و مبلغین و مشاهیر این طایفه برای زیارت و تحصیل اطلاع کامل و مساعد آن جمله حاجی ملا علی اکبر مذکور از حضرت عبدالبهاء اجازت

از احوالات جناب آقا میرزا آقا جان علیه بهاء لعزیز و ... بخواهید شده و پله‌های اندرون را باز کرده‌اند و مخصوص او در ایام اسم جمال باید این دو روز وارد شوند در طهران این لاجل تبلیغ بقضا ملا علی اکبر

و آنچه گفتنی بود گفت و آنان گر چه ابراز اطاعت و فرمانبرداری نسبت به آن حضرت همی نمودند ولی تأثیری در واقعه حاصل نشد و آقا جمال بروجردی نیز پس از زیارت حضرت عبدالبهاء به قصر رفته ایامی با آنان بسر برد ولی حاجی ملا علی اکبر با نهایت اخلاصی که داشت از اقوال و احوال ایشان منزجر گشته بعد از ایامی چند اجازت عودت به ایران گرفت و به نشر انوار نیر میثاق پرداخت و آقا جمال با غروری که داشت به عنوان دخالت و اصلاح برخاست و از هر سو مطالبی بر دیگر سو اظهار کرد و بعد از چندی به ایران برگشت و ذکر اصلاح را منتشر نمود و او خود به حجاب غرور و غفلت محتجب بود از مشاهده حقایق محروم گردید و در اثر ورود و ملاقات زائرین مذکور ورقه^۲ به خط میرزا محمدعلی غصن اکبر در قصر بهجی صادر شد که اظهار اطاعت از حضرت عبدالبهاء در بر داشت و نسخ ورقه^۲ مذکور بین الاحباب تکثیر و انتشار یافت ولی در نفس واقعات اندک تأثیری نکرد چه که میرزا محمدعلی و دیگر اغصان و منتسبان از عظمت و مقاماتی که برای خود معتقد گشتند و از آرزوی در کلیه امور و

مشارکت در اداره امر ابهی^۱ متنازل نشدند و تسلیم در اراده مرکز عهد و پیمان ابهی^۱ نگشتند و میرزا آقا جان خادم در پناه حضرت غصن اعظم در عگا قرار داشته برای خود تمیزی قائل بود و ناقضین از طرفی وی را بهانه قرار

در باب مرقد مبارک و تربت مطهر در اطاق خود جناب سید 110 افنان الان می باشد و لاجل حفظ مقام جد در اخیری^۱ خارج بنا نهاده شد و لکن این نظر به اراده مبارکه آقای اعظم ارواحنا فداه موقت است اگر یافت شود قابل باشد اراده مبارک خریدن باغ جمال که در جوار قصر است یعنی جانبی از او که در جهت شرق واقع و در ارضی بلند و مرتفع است مقصود می باشد باری حال که دربخانه مبارک به قدر سیصد لیره دارد تا بر خداوند چه مقدر فرماید و چه امضاء نماید انه علی کل شیء قدیر امروز نظر به حکم کتاب اقدس است بحضرت سیدی و مولایی اکرم غصن الاعظم ارواح العالم فداه ناظر من انکر هذا الحکم انکر بیان الله المقتدر الامر القدیر باید به امر مبارک که حکم کتاب اقدس است به حضرت سیدی و مولائی ناظر باشند. و از او اخذ رأی نمایند کل آن حضرت سعی و جهد فرمایند که مبدا به قدر ذره اختلافی در امرالله هم رسد که از اعظم و قرین امور عندالله ربنا و رب العالمین حقوق به حکم کتاب باید به حضرات اغصان ارواح من فی الامکان فداه برسد مجلس مختصری که ابتدا بیت عدل است حسب الامر مولائی و سیدی تشکیل شده اولاً جناب عالی زیارت می شود ثانیاً جهت مذاکره جمیع آثار مبارکه و ضبط و تنسیخ دو دور از نوشتجات است که قرار دارد شود از بعد عرض مراتب آنچه لازم باشد به حضرت مولائی آقای اعظم ارواح العالم فداه عرضه دارد بس در جوف خط این عبد مخصوصاً اگر صلاح دانند دارند در ضمن نمره اعلان جناب آقا میرزا آقا جان روانه شده و الآن هم مناجاتی از او بدست آمده و در جوف روانه میشود لکن در ایام اخیر کلمه مبارک رضا در باره او شنیده نشد چه باید عرض نمود والسلام مکتوب به خط محمدجواد قزوینی مورخ شهر صفر 1310

داده اعتراض بر مرکز عهد می کردند چرا ناعق دقایق جمال ابهی^۱ را پناه داده و از طرفی دیگر با او سرراً راه پیدا کرد و به زبان وی اعتراضات اینکه چرا غصن اعظم به حکمران و اشارف و ملاها این همه تحلیل و اعزاز می نمایند و مقصودشان اینکه متنفذین را مکدر گردانند و بر امیدها

صل اللهم يا الهی علی السدره و اوراقها و اغصانها و افنانها و اصولها و فروعها بدوام اسمائك الحسنی و صفاتك العلیا ثم احفظها من شر المقیدین و جنود الظالمین انك انت المقتدر القدير روحی لقیامك لاعلا امرالله فداء چند یوم قبل جواب دستخطهای آن جناب ارسال شد حال مجدداً عرض میکنم دو یوم قبل که دهم رضوان بود وقت بر شرف حضور مبارک حضرت غصن الله الاعظم ارواح العالمین لتراب قدوم الاعز فداه مشرف شدم دستخط منعی سرافروزی آن جناب صادر شده مرحمت فرمودند که ارسال نمایم و فرمودند به جناب حاجی بنویس قوله عز بیانہ در جمیع بلاد مرور و عبور لازم و کل را قوت و قدرت و عظمت عهد و میثاق الهی توضیح و تفهیم..... تا بی هوشان به هوش آیند و خفته گان بیدار گردند انتهی^۱ سواد مناجاتی که بعد از کتاب عهد در باره ناقضین عهد بیان از قلم اعلی^۱ نازل گردیده و هم چنین دستخطی به جهت عموم احبای و در همین یوم صادر گردیده حسب امر مبارک سواد این ارسال نمودم که در مقام قضا تلاوت نمایند و مقصود از عرض این عریضه آن که بر عنایات لانهایات حضرت غصن الله الاعظم ارواح الکل لتراب مقدمه که در باره آن جناب است مطلع شوید هر گاه همین دستخط مبارک را به دوام سموات و ارض تلاوت نمایند در هر کره بر هر موهبتی جدید آگاه شوید در اکثر در اکثر مکاتیب آن حضرت مضامینی است که غبطه نفوس و حسرت قلوبست خدمتی که الآن ان جناب به آن قائم و موفق اند بعد از غیبت شمس جمال قدم کلاً از لسان فرع المنشعب من الاصل القديم حضرت غصن الله الاعظم ارواح الامم لتراب قدومهم الفدا بکمال اشتیاق آرزوی ان استماع شد مقصود مبارک این بود که در سبیل حق به این مقام قیام فرمایید لکن خود میدانید که خروج ایشان ازین ارض ممکن نیست والا چنانچه الحین شرق و غرب آفاق را به آثار قلمیه روشن فرمود چشم ساکنین جمیع بلاد را به انوار جمال منور می فرمودند و چشم این مقصود لذا آن جناب را که عضو و از ایادی امر الهی هستید به نیابت برگزیده و به این غصن مفتخر فرمود و لسان ناطقه و ید قویه منبسطه در..... مستقیمه از قبل خود مقرر از نفوسی محسوب که اصطفاهم علی الخلائق اجمعین و زین رؤسهم باکلیل..... تاج الکرامه و لا بالهدی و دین الحق علی البریه و جعلوا فی الابهی^۱ سائر النفسه مخاطباً فی امره.... لعباده و خلقه مصلحاً فی امر بریه.... فی حسناته اولئک الاولیاءه و امنائه و فی ربهم اسلام علیهم اجمعین حال ملاحظه فرمایید الیوم مصداق این رتبه که خواهد بود آیا در عوالم لانهایه الهی فضلی و باقی

هذه مرتبة قد احاطت الخيرات كلها صد هزار شكر و صد هزار حمد كه فضل به اسم آن حضرت
مزين به نام آن محبوب مشهور امروز به صرف اراده منيعه مباركه ارواح من في الوجود الارادته الفدا
محض بيداری نفوس امم و آن دري ساطع را در سماء خدمت امروز انجم مضيئه سياره ثبت فرمود و
كينونات متخالفه متضاده عالم كونه معنويه آن فرخنده گوهر خوشحال و شادمان اراده فرموده تا
آفاق قلوب صافيه افنده منيره به روشنی حضرت علام و همسفران را اعلان نماييد كه هنگام
اذان

و مقاصد مكنونه خود سوار شوند و صورت خط ميرزا محمدعلي خطاب به حضرت عبدالبهاء چنين بود
هوالله تعالى شأنه فدای حضور انورت گردهم چون جناب اسم الله جمال عليه بهاءالله الغني المتعال مطلبی
اظهار نموده اند و افكار اين عبد را مستفسر شدند به اظهار اين مختصر مبادرت رفت كه علت تشويش و
تحريص دوستان الهی بر اجراء اوامر امر مبرمه ربانی شود و نزد ایشان یادگار ماند اين عبد به قلب و لسان
و جوارح و ارکان شهادت داده و می دهد كه آنچه از آیات محكمات در كتاب عهد الهی به قلم اعلى
جل شأنه مرقوم حق لاریب فيه و من ارتاب كل في كلمة منها انه من الاخيرين و آن حضرت به موجب
نص مبرم و حكم محكم ملجأ این حزب اند و مقتدای این فقره هر كه در این كلمه جامعه اختلاف نمايد
از نجات رحمت الهی محروم است امید آنكه دوستان الهی به انوار بیان ربانی كه از افق كتاب و به
نقره و ناقور و نغمه ناقوس و رنه فردوس اذان و تكبير و تحليل گویند و كل ملل و فرق را بيدار نمایند دو
شمس كتاب اقدس ابهی كه كل اراضی كتب مقدسه از اثر تابشش در اهتزاز و نشو و نماست طلوع فرمود
تا از اثر تابشش كتب اولین و اخری ن حی و زنده و تازه و مبعوث گردند و این همان كتابی است كه
عهد و میثاق آن را حضرت قیوم به لسان كل ظهورات از كل من في الوجود اخذ فرمود و در این ظهور
اعظم ابهی آن میثاق به صورت كتاب عهد در عالم ظهور جلوه نمود و از جود سلطان وجود این عهد
شدید و این میثاق غلیظ را مفتاح كنز مكنون و سر مصون و رمز مستور فرموده و با هر نفسی كه به كمال
استقامت در آن عهد ثابت و راسخاند روی آن مفتاح گردد و هر نفسی كه در آن سستی و تكاهل ورزد از
آن محروم و از آن كنز بی بهره ماند این است كه فرمود قد جعل الله مفتاح الكنز حبی المكنون و حب
مكنون در مقام اولیه اليوم تمسك به كتاب عهد است یعنی حب شجره شجره ریاض كتاب عهد فی

تمسك به انه من المحيين و من اعرض عندالله فى الناكسين جوهر جميع كتب الهيه و صحف ربانيه و آيات نازله و بينات كافيه كه از اول ظهور جمال قدم ارواح العالمين لظهوره و غيته الفدا ناطل گرديده كتاب اقدس بوده و اعظم نصوص واضحۀ آن كتاب ارفع و جوهرش كتاب عهد الهى است كه در آخر ايام نازل گرديده و جوهر مقصد اصلى آن كتاب مستطاب اين ايه مباركه است قوله جلت عظمة و حلت سلطنة اذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدء فى المآل. توجهوا الى من اراد الله الذى انشعب من ذا الاصل القديم طوبى از برىا نفوسى كه اراده خود را در اراده جمال قدم فانى نمودند و از خود اراده نداشتند و ايشانند نفوسى كه به مقام موتوا قبل ان تموتوا فائز گشتند و به زندگاني ابدى رسيدند پس امرى كه امروز بر كل لازم و واجب است و اقوم و اسبق و اول كل اوامر كتاب اقدس الهى است عرفان فى ارادة الله است همين است كه اين عبد و آن جناب و ساير ايدى امر بايد به كمال جد و جهد نفوس مقبله را به اين كلمه جامعه دلالت نماييم تا اين عهد محكم الهى در قلوب استوار بماند و ثبوت و رسوخ يابد و مقصد از ايه مباركۀ قوله جل جلاله ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حيه و مطلع امره الخ در كتاب اقدس عرفان ذات قدم است و در كتاب عهد عرفان من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم. چه كه اسّ اساس امر حق بوده از غيبت شمس حقيقت روح الوجود لثراب مقدم احبائه الفدا تشبث به عروة الوثقى و جبل المتين اين كلمه مباركه است من تمسك بها نجى و من يتشبث فهو من نقض عهدالله و ميثاقه الغليظ و السلام عن من حضرت غصن الله الاكبر روحى له الفداء به حضرت غصن اعظم روح العالمين له الفدا القديم نمودند و در جوف جهت ملاحظه فرماييد و شبهات.... نفوس ضعيفه را كنيد زياده عرضى نيست من ابعده

شوال 1310

..... كالذئب المارب و كالمردود و المطرود و الخارج بذيل مطهر اولياء و اصفياء ايدى امرت تشبث تحت ظل آن هيكل واقف و عاكف و به آن السن طاهره تو را مى خواند از چه كه در هر حال راهى جز به سوى تو و سفر و مهر بى جز تو نه و چون در جميع احوال عاجز و قاصر و مقصر و مذنب ديد و سرورى سرّ و باطن را بر ايدى امرت نهاده عرض مى كنم الهى الهى خادم را تو به نفس مقدس خود هدايت فرمودى و يا به واسطه خود به ايدى فضل و رحمت او را تربيت نمودى و مخصوص خدمت خود و قيام بين يدى خود امام و جهت وارد در همه حال نه اين عطايى كبرى غافل و از عظمت امر عظيم اعظمت

محتجب تا آن که واقع شد آنچه که فرع اکبر از آن به فرع برخواست ساعت و قیامت و ظهورات و اشراط ان کل متزلزل و منصعق و بیهوش افتادند جمیع حقایق کالعدم به هوای نیستی بخت.... راجع گشتند به کینونت ذکر اعظم نسیاً منسیاً شد و ساذج قدم قمیص عدم در بر نمود دیگر نیست نیست را چه شد و چه حالت دست داد.... ممالک یا مقصود و ان غیتک قد انستتی عن کل شیء و عن نفسی و روحی و ذاتی و حیاتی و بقائی و کل وجودی و ما فیه و کل اسم شیء و هذا من نفوذ شیئتک و احاطة سلطان ارادتک و قوه ملیک اقتدارک و و فعالیتک و بروز سبیلک ان شیء و عن کل شیء و بکل شیء و اقل من ذر کل ذر و اقل اقل اقل ذر لم یحیط علمک و لم یحصی کتاب حفظک باقل ذر حیث اثر فیه غیبه جمالک و ستر طلعة بهائک و خفاً لقاء و جهک و الا ما انا و امثالی و حقیقة الوجود و فوqe ان و لیعرف شیئا او یغفل عنه او به او یتذکر او ... و در بحبوحه این انصعاق عظیم و لجه بحر این نسیان کبیر مشاهده گردید امرت و اولیاء اصفیاء هم علیهم من کل سبائک ابهه من کل هنائک اعلاء من نفحاتک الطیبة المرسله عن عنایتک فی ملکوتک الابهی محروم ماند و از مقامات افکار ایشان که مقام ذکر خود و وصف خود مقرر داشته محتجب گشته و به مقصود من تو شاهد و ناظری محیط و علیم و خبیر و بصیر بر من در ملکوت قدس امنع اقدمت بوده و هستی که آنی آن طلعات مقدسه خیره را فراموش ننموده اگر وقتی بر حسب ظاهر بجهة این صقع اکبر اعظم غافل شده و محتجب مانده ... کل ... فرما الهی همه می خواهند تو را نصرت نمایند همه می خواهند قیام بر امرت کنند ظهیری و جندی جز کلمه ممتنع نداشته و ندارند الهی تویی صاحب وفا و ملیک وفا و مالک از مه وفا و تویی سلطان فضل و عطا از رشحات امواج این بحر وفایت بر احباء و اولیاء و اصفیاء میطلبم که رشحی بر این تراب فنا بابت مبدول فرمایی که در کل حین به تأیید بدیع منیعت از ملکوت قدس مقدست بر حفظ عهد و میثاقت مؤید گردی و تأییدی که سبقت نگرفته باشد بر آن احدی در احیان ظهورات مظاهر امر و مطالع حکمت و کتاب مقدس عهد تو را به سلطان قدرت و قوت و ملیک هیمنت و اظهارات بر روی ... مبسوطاً امام العین و النصب بین العینین ماظراً الیه به متذکراً بما فیه راسخاً ثابتاً مطمئناً موقناً مقرأً مقرأً ذاکراً بما نطق فیه لسانک الابهی^۱ و رقمت من اثر قلمک الاعلی^۱ اقل عما یحصی به علمک از آن غافل و محتجب نماند درین حین و ذکر این مقام غرق خجلت و انفعال گشته که خدمتی از دست برنیامده که اقل از ذره

تدارك اين روسياهي هاي مالانهايه را نمايند آه آه من سوء حالي و عدم اقبالي و سواد وجهي و قلة خطي و كثرة افراطى فى جنب عز غصنك العظيم و فرعك الطيب الطاهر المطهر الكريم المنشعب عن اصل ذاتك القديم بقوتك الحق القيوم اى رب اسئلك بحقك الذى لم يكن اعظم منه فى ذاتك انك انت تكف من عندك فى حقه مافات عنى فى خدمة و قصرت فى حقه و فرطت فى جنبه لان كل ما يظهر منى من الخيرات فى هذا التقصير و الافراط انك انت الكافى الوافى بالحق و انك انت ارحم الراحمين و اكرم الاكرمين و كل صلواتك ثنائك و بهائك فى ملكوتك الرفيع و جبروتك المنيع على ايدى امرك و اوليائك و اصفياك و احبائك و عبادك و امثلك و اوراقك و اوراقهم و اثمارهم فى كل حين و الذكر و البهاء لك يا اله العالمين و ملك الاولين و الاخرى¹ ن خادم سنه 131

و بالجمله در آن ايام حضرت عبدالبهاء با ناقضين مجاملت فرموده حجاب از روى آمال و اعمالشان نكشيدند و گر چه در الواح صادره امثال اين جمله بسيار بود فسوف ترى الناقضين فى خسران مبین ولى احباب ثابتين ناقضين را نمى شناختند و آنان بدین كلمات به نظر بى اعتنايى مينگريستند و مغرور نسب و مقامات ظاهريه و كثرت اعداد خود بودند و احباء و ثابتين مستغرق عشرت و لذاتى شدند كه از آثار صادره از حضرت غصن اعظم حاصل كردند و مانند ايام اشراق انوار جمال ابهى¹ به زيارت مى رفتند و چون پى به اغراض و افكار مكنونه اغصان و منتسبين نبردند و كاملاً و صريحاً درباره آنان چيزى مرقوم نبود از آنان براءت و دورى نجستند و على سبيل الرسم پاس احتراماتشان را مرعى داشته در كلمات ثنا و ستايش مى گفتند چنانچه ميرزا على محمد ورقا ضمن مرثيه كه در مصيبت غياب شمس جمال ابهى¹ در شهر ذيقعه سال 1310 به نظم آورده چنين سروده:

شكر لله سدره غصن بقا آمد به بار

چار غصن از اصل قدم شد آشكار

هر يكي فى النفس راوى از علوم ايزدى

هر يكي بالذات كردگار

عرشۀ عقل و خود را هر یکی گیتی خدای
عالم علم و حکم را هر یکی پروردگار
شعله‌ور در قلب هر یک نار عشق آن ...
جلوه‌گر صدری هر یک نور وجه آن نگار
هر یکی در عرصهٔ حکمت محیطی روح زن
هر یکی در عالم رفعت سپهری نوربار
چهر ایشان راوی الظلمة حسن و جمال
مشی ایشان حاکی از آن هیکل مجد و وقار
غصن اعظم همچو شمس و غصن اکبر چون قمر
بازغ درخشنده بر اوج سپهر اقتدار
لیک حسب العهد یزدان آن سه غصن شوکر
بسته در اصفای امر غصن اعظم بنده در
شیعیم گر چار یاری داند اکنون باکت نیست
چون پس از یکتا خدا مستعصم بر این چهار
ای خدا بندگانت را درین عهد قدیم
مستظل در ظل اغصان بر صراط مستقیم

غرق و هلاک نبیل اعظم در دریای عکا

و از وقایع اسفناک این سال در عکا انتحار ملاً محمدزندی نبیل اعظم شاعر و مورخ و عاشق جمال ابهی^۱ بود که از حرقت فرقت محبوب عنان صبر و شکیب از کف داد و طاقت تحمل واقعات نیاورده بیش از چهار ماه ... نکرد و هنگام ظهر به نوعی که در بخش سابق ضمن شرح احوالش در جمله ابیات شعله و هجر فراقش نگاشتیم که گفت باز کن بر اندرین سال غریقم کن غریق 1310 خویش را به دریا افکنده و هلاک ساخت و چون احباب شدند و خیر به حضرت عبدالبهاء رساندند که از هر سو کسی به تفحص و جستجو فرستادند و خبر مرگ نیم اعلاى جسد به حالی که پوست سر و رو سلامت بود در ساحل دریا
.....

در حق وی چنین مسموع شد که اگر از ما اجازت میخواست او را در بلای وحشت خیز و میان مردمی خونریز پی تبلیغ امر الهی می فرستادیم تا نشر نفحات و نصرت امر الهی نماید و اگر کشته شود و از شهدای فی سبیل الله محسوب باشد و محض یادگار او و نمونه احوالش صورت چند خوابش را که پس از غیبت شمس جمال ابهی^۱ پیایی مشاهده کرد نقل از عین خطش در اینجا مندرج میداریم و هی هذہ فجر یوم سه شنبه 12 ذی القعدة الحرام و 11 از صعود جمال الله الابهی^۱ 'جل شأنه الاعلی'^۱ در عالم رؤیا خود را در اطاقی دیدم که صورت جمال مبارک از بیرون آن اطاق بود خود را در حضور جمال مبارک دیدم و مشاهده نمودم که سن عنصری جمال مبارک به سن غصن الله الاعظم ارواحنا فداه است و

هو الاقدس الاکرم الابهی^۱ مکرم جیب محبوب را به اشواق قلبی ذاکر و تکبیرات ابهائی می رسانم پاکت مرسوله از شطر محبت و وداد به این پست تر عباد در احیانی واصل که در زبان و تمنای جان جز ربّ قرّب لی ایام لقائک ای کاش از عدم بوجود نیامده و از شر به هستی نیاشامیده دستخط عالی بر آتش سری دامن زد و شراره قلب را مشتعل تر نمود و درد دل را افزود و داغ خاطر را تازه نمود ای رب بجمالک الابهی^۱ قدر لی و لارقائک خدمة امرک و ایدنا بتأییداتک و ارزقنا غیر ما عندک انک انت العطوف الرئوف دستخط عالی را به شرف ملاحظه حضرت محبوبی غصن 66 الاعظم روحی لتراب مقدمه الاکرم فدا رسانیده پاکتی به اسم آن حضرت التفات فرموده اند اینک ارسال شد لساناً هم خدمت عصن الاکبر به

آنچه مرقوم داشته بودند عرض شد دیگر ذکر احباب را فرموده بودید و من جمله ذکر نبیل علیه بهاء ربه الجلیل به بعضی احباب ذکر آن جناب تبلیغ شد اما جناب نبیل پنج واحد که از ایام صعود گذشت اشعاری گفته و از جمیع احباب عذرخواهی نموده و طلب عفو کرده‌اند و در اشعار پس از اقرار به وحدانیت حق مستدعی شده‌اند که در سنه (غریق 1310) غریق شوند در نهم صفر این اشعار را نوشته و نوشته‌اند که خود را فدای غصن 66 اعظم خواهم نمود و وصیت‌نامه هم نوشته که کتب مار فروخته و حراج نموده در روضه مبارکه بگذارند و روز بعد مقابل فخرالدین خود را در بحر انداخته سه روز بعد از این قضیه جسد ایشان به اعزاز تمام دفن نموده رب الحقنی به الفانی مهدی الحسینی مکتوب بخواهید مهدی دهجی خطاب به حاجی میرزا حیدرعلی است. مجدداً عرض می‌نمود در 10 شهر صفر یوم پنج‌شنبه صبحی جناب نبیل علیه 669 العزیز الجمیل کاغذی داد به جناب حسین آقا شب را به ... حضور حضرت آقا روحی فداه خود هم خواهم می‌رود بیرون شهر خارج مدینه در پشت قشله در کنار دریا در ظهر خود را به بحر انداخته غرق می‌نماید و در شب که کاغذ را به حضرت مولای اکرم غصن اعظم ارواحنا فداه دادند مطلب مفهوم شد که اراده هلاک خواهد داشت از کثرت احتراق و احزان از هر طرف شبانه آدم روانه جهات کردند اثری از او مشهود نیامد بعد از چهار روز خبر دادند که قریب عزالدین جسدی پیدا شده در پی او در آمدند و رفتند سر الی سینه بلا ید و رجل و شعر و بطن ملاحظه نمودند بعد **راهم** استخوان رجلی در طرف دیگر جستند بلا لحم باری او را کفن نموده آوردیم در مزار دفن کردیم و این فقره سبب حسرت و احزان گردید به فرمایش حضرت مولائی نفوسی که در مقام انقطاع و توجه به این رتبه ارتقا نموده‌اند خوبست در عالم همانند ... اثر و ثمرات نیکو در عالم ملک ظاهر گردد و از انفاسشان عالم ملک و ملکوت معطر شود هذا هو الحق بعد الحق و الاضلال مکتوب به خط محمدجواد قزوینی

و به این سبب خود را در کمال سرور مشاهده نمودم که هنوز به حسب ظاهر بع عمر طبیعی مبارک زمان مدیدی مانده و جمیع کارها را که همت متوجه به انجام دادن آنها است به انجام خواهد رسید و بعد دیدم که بنده را به ابلاغ رسالتی مدمور فرمودند و از شرف و فرح خود را چون طیر پرواز می‌دیدم و لسانم به این کلمات مبارکات که در ارض سر از قلم اعلیٰ نازل شده متکلم بود النبی من اخبر الناس بفنایی و

الرسول من بلغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و من دخل حصن ولایتی و قام علی نصره امری و از شدت فرح و سرور از خواب بیدار شدم و قبل از طلوع فجر دوشنبه 16 ذی الحجة الحرام 1209 مطابق یوم العلاء من شهر الرحمة از یوم 45 از صعود مبارک در عالم رؤیا خود را در بلدی غیر معروف مشاهده نمودم که به امر مبارک سلطان ابهی¹ روح الارواح لاسمه الاقدس الاعز الاعلی² در منزلی که در جوار مقر مبارکش ساکنم خبر آوردند که دو نفر از احبای سابقین جناب آقا شیخ حسن زنوزی با جناب ابو تراب قزوینی با جناب سیاح علیهم البهاء من ربهم الابهی³ بود به عزم مشرف شدن به آن بلد آمدند و امر مبارک شد که هر دو در منزل بنده منزل نمایند و بنده بسیار مسرورم که حال با جناب شیخ که از ممد قامت می شود در آن بین دیدم که جمال قدم جل شأنه از مقابل منزل بنده عبور فرمودند بنده به تعجیل دیدم به مرکبی راکبم و رسیدن با آن مرکب مشکل است مرکب را رها نمودم و به سرعت رفتم دیدم که دارند و میرزا آقا جان هم در آنجاست به بنده فرمودند نزدیک بیا و گوشت را درست باز نزدیک شدم فرمودند دیدم دو نفر پیش دست یکی خود را جبرئیل هم می خواهند که از من چیزی تعلیم بگیرند و هم می خواهند چیزی به من تعلیم بدهند تو دیگر چه می گویی از آن غذا برای جناب دارم جمال مبارک قیام فرمود و یک کاسل مسی برداشتند و با دست مبارک غذایی در آن کاسه به بنده عنایت فرمودند که بیدار شدم اللهم اجعل خاتمة امورنا خیراً فجر پنجشنبه 18 محرم 1310 مطابق یوم 76 از صعود مبارک در عالم رؤیا دیدم که جمال قدم جل شأنه مبارک فقرات دعای سحر را که 19 فقره است جداگانه هر فقره را به قلم دو دانگ به خط اعز امنع ابهی⁴ مرقوم فرموده و برای حضرت غصن الله الاعظم ارواحنا فداه ارسال فرموده و در همان عالم رؤیا می بینم که در خدمت حضرت غصن اعظم حاضر و در رؤیای مذکوره را معروض میدارم و عرض مینمایم که تعبیرش چنین به نظر آمد که چون ازین فقرات 19 گانه ایام شهور بیانی است و در هر شهری یک خبر سوری که دلالت بر ظهور بهاء و جلال و جمال و عظمت و نور و رحمت و سلطان و ملک و علاء حق جل جلاله داشته باشد به محضرتان وارد شود فرمودند بسیار رؤیای خوبی است و تعبیرت هم بسیار تعبیر خوبی است اما تعبیر است که تو کرده اگر من تعبیر کنم نمی دانی که چقدر محبوب خواهد بود چون

رؤیا را معروض داشتند فرمودند همان نوع است که دیده و آن حضرت نفوسی هستند که به بهاء و جلال الهی مبعوث میشوند فرمودند که این رؤیا را بنویس از کتابش.... اللهم اجعل خاتمة امورنا خیراً.

وصول بشارت امر ابهی^۱ به ایالات متحده شمالیه آمریکا و انتشار سریع در آنجا

درین سال ابراهیم خیرالله که عربی مسیحی از اهل جبل لبنان بود به نوعی که در بخش سابق شرح دادیم وارد نیویورک شد و شروع به بشارت امر ابهی^۱ نموده دو سالی بیش نگذشت که جمعی کثیر از رجال و نسوان به ایمان بدیع فائز شدند و با سرعتی شدید در شیکاگو و نیویورک و غیرهما سفر و مدتی اقامت جست و مراکز متعدده تأسیس کرده بدینطریق ایالات متحده شمالیه آمریکا مملکتی از ممالک امر ابهی^۱ شد و صدها از نژادهای مختلفه غربیه مسیحین تابع کلیساهای متنوعه منضم به جامعه اهل بهاء گشتند سرعت انتشار امر بدیع در آن مملکت موجب مسرت خاطر حضرت عبدالبهاء و تشویق احبای دیگر ممالک گردید و صورت یکی از عرایضش به محضر آن حضرت هی هذه لساحة قدس مولای و مولی العالمین حضرت عباس افندی الحق روحی لتراب مقدمهم فدا بعد تقدیم

نبیل زرنندی هر هفته در یوم سه شنبه حسب المقرر حضرت بهاء الله مشرف می شد و در این ایام در روزهای سه شنبه می گذاخت و بالاخره در یکی از آن روزها که باز به قصد مصمم بانتحار و غرق شد و به سرعت تمام ایات وصیت نوشته تسلیم حرم نمود قوله جوهر روح و فؤاد و جان من عظم و لحم و جمله ارکان من شاهد.... و ابهی^۱ شد من فی الوجود که خود اسماء و صفات خداوندی نیستش از ممکنات انبیاء یکسر جمالش را بشیر اصفیا به سوی او میسر که به ارض اقدس ظاهر می شود طلعتش چون شمس باهر می شود این جهان پر ز بیداد و ستم از ... آن شه نور عجم ... و رحمت می شود عالم از وی رشک جنت می شود آمد و آفاق را پر نور کرد وین کهن ویرانه را معمور کرد اهل دل را شاه شهر دل نمود در جهان.... غزل نمود از زمین آسمان تجدید شد جان.... پاک از تحدید شد باب رحمت بر رخ عالم گشاد هر کسی را هر چه باید داد داد.... آن کتر خفی یوسفی در عراق و شام و روم اشراق داشت در همه روی زمین عشاق داشت ای بسا سرها ز عشقش بر سنان بر سنان یا ربی الابهی^۱ زنان چون سرآمد... در

او جلوه گر از لامکان شد ذات او در جهان خاک محشر شد دگر خاکیان را خاک بر سر شد دگر ای بهی اقدس جانان من واقفی بر احتراق جان من چون سمک در تابه بریانم نگر قلب بریان چشم گریانم نگر پنج رفت از یوم الصعود باز در این خاکدانم ای و دود حق اغصان خود و خاهان خود کز سخا و بخشش و احسان خود باز کن بر قلب محروقم طریق و ندرین سال (1310) غریقم کن غریق در بحور رحمت و غفران خود شکر کن از دل یاران خود از همه یارانت ای پروردگار شرمسارم شرمسارم شرمسار جمله را به ذکر جودت ای قدیر خوشدل و راضی مقیم تا که گویند آن طیور روح سیر ای نبیل نوسفر یادت بخیر ظل سدره و وصل مأوای تو باد مونس جان شاه ابهای تو باد در صفر لیل نهم هنگام عصر در سه شنبه این نوشتن من تا که نزد عرش یار ماند از این بی قرارش یادگار پس از آن خاموش گشت و کسی او را ندید و با سرعت تمام رو به صحرا رفت تا به ساحل بحر رسید و نصیرالدین رئیس رمس اطهر رسید و با و بر تعظیم و مناجات و دعا برداشته شد و با نعره یا بهاء الابهی خود را به دریا انداخت چند روز از آن واقعه چند صیاد ماهی جعدش را دیدند خبر به غصن اعظم رسید احباب از هر طرف به ساحل دریا شدند شد و ذکر آن بهر جمع آوردنش و دیگر مقام باز می کردند از برای تکفین شدند زهرچشمی روان قبر و تابوتش به زودی ساختیم جمله تنظیمات او پرداختیم حق فرمودند احباب خویش تا بدان تربت که در وی شد دفین فضل غصن الله اعظم یار او شد تا به آخر کار او رنجه فرمودند اقدام شریف تا شود آن خاک . آن تربت لطیف تا او به خاک رفت و پنهان گشت زین تیره یادش آن که چون در قفا اشک گلگون ریخت بر عذار آبیاری کرد از اشک آن شیخ علی اکبر بن شیخ شهید

صورت النظام حتی اذا حاز قبولاً يستمر العمل بموجبه و الا فنتع الامر قد يلتمت صورة اللوح الی افطون افندی حداد و لا اقدر ان اصف فرحه قبالحق انه ثابت فی الايمان و غیرته کبیره و ساعمل جهدی بتعلیم الی ان یصبح مبتلنا و یقوم معی علی نصره امرالله و اعلاء کلمة الله بین العالمین و یستمد من فیض کرمکم العنایة و التعطف كذلك و لدنا جورج و هو من المجتهدين کثیرون من المؤمنین یرغبون التشریف و المثول لدى ساحة قدسکم فما هو امرکم بهذا الخصوص و النجاح باعلاء کلمة الله فی هذه البلاد عظیم جداً و الرجاء بالله ان ینضم الی دین الحق ملايين منهم قد شرعت بتألیف کتاب یرتوی علی البراهین القاطعة باحقیقة الدین القویم البهائی و اسندته بالبراهین العقلية و العلمية و النبوات الواردة فی التورات و الانجیل و

خلافها و عند اتمامه اذا سمح الله سأتشرف بالمثل لديكم للأطلاع عليه قبل نشر و طبعه أنني ساتبع ما امرتموني به بغاية التدقيق قد ارسلت الى البر و فسر برون البرهان القاطع من النبوات بعدم احقية ما يدلونه المفسدون و الله يلهمه الى ما فيه الصواب عبدكم المطيع ابراهيم خيرالله

هيجان های ملاهای ایران به ملاحظه آثار حضرت عبدالبهاء

و چون آثار صادره از کلک حضرت عبدالبهاء پی در پی در بلاد ایران و عراق و قفقاز و غیرها منتشر شده و شور و نشاط ایمانی جدید در اهل بهاء پدیدار ساهت و به نظر ملاهای متعصب ریاست خواه رسید و در همه جا به تعصب و غضب برافروختند و به حرکت و جنبش آمدند و شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقای نجفی که شرح حالش را در بخش سابق آوردیم به منبر برآمده در مجمع انام چنین بیان کرد که ما آرزومند بوده گمان داشتیم که پس از رفتن بهاء الله از این جهان امرش نیز از میان رود و این چراغ خاموش شود ولی اکنون روشن گردید که پسرش عباس افندی در دلیری و کوشش به جهان گیری و تأثیر سخن و قدرت قلم و دانایی و توانایی به پایه بس بلند و ارجمند رسیده دم به دم بر بزرگی و بزرگواری آیین پدر می افزاید و اگر چندی به این منوال گذرد و برای مسلمین آبرویی نخواهد ماند و نظر به این که شاه از جلوگیری کارشان دست کشید فزیه وحید و علماء اعلام است که یکدل و یک کلام به قلع و قمع این طایفه پردازند و اسلام را مصون و محفوظ نمایند لاجرم هیجانی در احوال انام به مصادات و مقاومت بهائیان حاصل شد که منتهی بمآلی وخیم می گردید ولی رییس تلگراف خانه اصفهان موقوف را به شاه خبر داده او سخت متغیر گشت و تلگراف شدید به مجتهد عنید کرد که دست از اعمال شریره باز دارد و نیز به حکمران اصفهان امر داد که در حفظ عموم اهالی و نظم و امنیت نهایت سعی و جدیت را به جای آورد لذا نیران فتنه خاموش گردید

شعف و انجذاب بهائیان

حاجی ملاحسین ملای قریه فین کاشان سال‌ها بهائی بود و ملاحظه جهالت و تعصب اهالی نموده احتیاط و ... همی کرد تا در روز عاشورای محرم این سال در حالی که بر منبر مواعظ و مصائب مذکور می‌داشت منجذبانه چند بدین نمط گفت ای مردم امروز حسین علی خود ظاهر و عیان شد و بر اریکه سلطنت نشسته از معاندان بدنهاد انتقام کشید و لذا دوره مراسم معموله عزاداری و مصیبت‌سرایی سپری گشت و در اول و دوم محرم که فجر این عصر مکرم است باید بر بساط مسرت و نشاط نشست و در همان حال که با غلبه جذبیه بیان مطالب مذکور می‌نمود مردم بر وی هجوم برد و از منبر به زیر کشیدند و ضرب شدید وارد آوردند و او با مشقت بسیار از چنگ قوم ستمکار گریخت و جان به در برد ولی اموال و مایملکش را غصب و تصرف کردند و او پیوسته در وطن مخفی و پنهان و گاهی متواری و گریزان بود.

شهادت آقا مرتضی سروسستانی

آقا مرتضی صباغ سروسستانی جوانی ار بهائیان دلیر و جانفشان که شرح حالش را در بخش سابق نگاشتیم و تا این هنگام مدت پنج سال به جرم عقیدت و ایمان در زندان حکومت شیراز به سر برد چون فاجعه غروب شمس جمال رحمانی به سمعش رسید زفیر حسرت و نومیدی از دل برکشید و حاجی سید علی اکبر مجتهد فال حصیری معروف شیرز خبر بشنید و با ملاهای دیگر مانند شیخ احمد شانه‌ساز و ملا احمد محلاتی و شیخ عبدالجبار و شیخ طاهر عرب و میرزا هدایت‌الله دست غیب فتوا و حکم کفر و قتل دادند و محمدتقی میرزا رکن‌الدوله والی فارس را ناچار نمودند که وی را به قتل آرد لذا جوان مظلوم را حاضر و مکالمه کرده سعی بلیغ مبذول داشته که تبرّی از عقیدت نموده متخلص شود و گهی تطمیع به دادن اختیار امور کشوری سروسستان و دمی تهدید به قتل کرد و او استقامت ورزیده با تمام قوت قلب و شجاعت ایمانیه سخن گفت پس حکمران فرمان داد که وی را دم توپ گذارند و جلاد به زندان درآمد و خبر داد و او کلاه از سر برداشته به مژدگانی بخشید و همین که به میدان در مقابل توپ قرار گرفت آب طلبیده وضو ساخت و روی به ارض مقصود صلوة و مناجات به جای آورد و آن‌گاه به میر غضب اشاره کرده به عمل پردازد و کرسی به مقابل گذاردند و چون حکمران بسپرد که در کار عجله و شتاب ننمایند

تا شاید تبری کند کار می‌رفت و بالاخره دژخیمان خواستند پشتش را به دهان توپ ببندند راضی نشده خواهش کرد کیسه پر از گاهی تحت اقدامش گذاشتند و چنان‌که توانست به استراحت روی به توپ قرار گرفت و چنان راست ایستاد که شکمش ... دهانه توپ واقع شد و به اشاره به توپچیان تأکید کرد تا توپ را خالی نمودند و او را به شهادت رساندند و این واقعه در شهر 1310 واقع شد و جلاد سر جداشده مظلوم را به بازار درب حجره کسبه و تجار گردند و نقودی ببندوخت

استاد علی‌اکبر معمار یزدی (شهید) نقل قول از استاد غلام‌حسین کفاش یزدی که در آن ایام مقیم شیراز بوده و مکرراً به ملاقات آقا مرتضی به مجلس رفت و واقعه شهادت را به رأی‌العین مشاهده کرد و شرح احوال هر دو را در بخش سابقاً.... چنین نوشت هر وقت وارد مجلس شدیم حکایت حبس موسی بن جعفر به نظرم آمد معاینه آنچه شنیده بودم دیدم ایشان هم عباتی داشتند گاهی که در زیر عبا خوابیده بودند هیچ معلوم نمی‌شد که کسی در زیر عباست از بس ضعیف و نحیف شده بودند مخصوص اواخر ایام شش‌ماه ناخوش احوال بودند و لکن با این ناخوشی اشتعال و انجذابی ظاهر بود که از وصف خارج است مدت پنج سال و هفت ماه در حبس بودند که می‌فرمودند که در لوح من بشارت شهادت داده‌اند و من منتظر آن وقت و ساعت هستم از این جهت بود که مکرر زنجیر را می‌خواستند از گردنش بردارند قبول نمی‌نمود چنانچه یک روز من به دیدن او رفتم به من فرمودند که شنیده‌ام جناب آقا میرزا آقا اراده نموده است که وجهی جهت استخلاص من به حکومت بدهد بگوئید که مرا به حال گذارند ابداً من راضی نیستم که در امر من مداخله نمایند و این دو بیت را به لسان حال و قال فرمودند.... شما کآزادگان شاخسارید نشاط سروگل فرصت شمارید که صبا مرا با من قراری است مارهم در شکنج دام کاری است خلاصه مطلب این که همان یوم شهادت جناب رکن‌الدوله ایشان را نزد خود طلبیدند و زبان پند و نصیحت می‌گشاید و مفاد آیه مبارکه و لا تلقوا بایدکم الی التهلکه بیان نمایند ایشان معنی تهلکه را به ضلالت و جهالت و شقاوت و اعراض از امر غنی متعال تفسیر می‌نمایند اقتلونی اقتلونی یا ثقات کاندترین کشتن مرا باشد حیات آنکه کشتن در حیاتش تهلکه ست حکم لا تلقوا بگیرد دو به دست چون پند و نصایح در ایشان اثر نمود حکم نمود که ایشان را دم توپ گذارند ایشان را می‌آرند در میدان پشت ایشان را به دهنه توپ می‌گذارند می‌خواستند که با طناب ایشان را به دهنه توپ محکم ببندند می‌فرماید هیچ طناب لازم نیست

پشت خود را محکم به دهنه توپ می‌چسباند به کمال سرور و بشاشت و نضرة رحمانی مستعد و منتظر جانفشانی و خلق تماشایی مترصد و بعضی از ارکان بلد حاضر حضرات توپچی‌ها چون میل نداشتند ایشان را تدبیری به خاطر رسید می‌گویند تبرا نمود جناب مرتضی علیه بهاءالله الابهی اراده ایشان را ملتفت می‌شود کلاه از سر برداشته به هوا می‌اندازد و با اشاره می‌فرماید که دروغ می‌گویند حضرات توپچی‌ها لابد شده توپ را آتش می‌زنند.

فتنه در رفسنجان

و در رفسنجان بعضی معاندین اهل بازار بهانه‌جویی کردند و آقا میرزا جعفر و آقا حبیب‌الله از احبای ثابت را به مناظره واداشتند و ان دو حمایت از عقیدت خود استقامت ورزیدند و معاندین اجتماع و هجوم نموده فریاد و اشریعتا و وادینا برآورده به سب و لعن پرداختند و خبر به سمع حکمران حسین‌خان بن خان کرمانی بوده رسید و فرمان داد تا آن دو مظلوم را به دالحکومه کشیدند و پس از محاکمه و بازخواست همچنین سؤال و جوابی چند رد و بدل شد و ایمانشان به امر مبین متبیین گشت دستور داد که عوانان و دژخیمان پاهای هر دو را در فلکه گذارده چوب همی زدند و بازار که حضور داشتند معاونت کردند پس پاها را از فلکه بیرون آورده آن دو را به بازار بردند و سخت بیازردند و آن‌گاه رها کردند چنان محمدعلی یزدی ساکن حسن‌آباد واقعات و تلگذافات متوالیه کرده و به عبدالحمید میرزا..... فرمانفرما والی کرمان خبر داد و او حکمران مذکور رفسنجان را معزول نموده برای اخذ دیوانی که از میرزا محمدعلی در ذمه داشت اموالش را نیز ضبط کردند ولی معذکک ... آقا میرزا جعفر و آقا میرزا در وطن مصور گشت و ناچار مهاجرت ... مقیم آن حدود شدند.

انتشار امر بهائی در اسفندآباد ابرقوه و در نوش‌آباد کاشان

و با همه شداوند و سخت گیری ها که برای آن دو طایفه در همه جای ایران بر پا شده به واسطه اهتمام مبلغین و مخلصین پی در پی در بلاد و قراء امر ابهی^۱ انتشار یافته بر اعداد احباء افزود چنانکه ملاحسین از اهل قریه اسفندآباد ابرقوه یزد برای تحصیل بوانات فارس رفت و آقا سید موسی^۱ نیریزی که در آنجا از جانب میرزا آقا افنان سرپرست امر وی را به تعلیم و تربیت نونهاالان قریه گماشت و ابلاغ امر ابهی^۱ نموده مهتدی ساخت و او پس از ایامی تا عائله خویش را.... برده سکونت دهد و در چند روزی که پی انجام این مقصد در اسفندآباد و واعظ حسن الصوت و فصیح السان قریه و هم با استاد زمان که مردی به اغلال تبلیغ و هدایت کرد و متفقاً با قریب شصت تن از شناخته گان قریه در خصوص این امر مکالمه کرده همه را به خلعت عرفان و ایمان بدیع مخلع ساخت آن گاه به رفته استقرار گرفت و مکرراً به وطن ذهاب و ایاب کرده در تکمیل مراتب روحانیه مؤمنین مذکوره هدایت دیگران کوشید تا در آن قریه جمعی از مؤمنین مجتمع شدند و مرکزی از برای امر ابهی^۱ برقرار گردید و دو خبر مذکور به آباءه نزد احباء ایاب و ذهاب کرده آثار بدیعه و اطلاعات ایمانیه کسب نموده به احبای قریه افاضه داشت و نیز در قریه نوش آباد کاشان آقا میر محمدعلی مشهور به ارباب آقا میرزا که از اسارت متومل محترم قریه بود فائز به ایمان و سبب نشر امر ابهی^۱ در آنجا شد و متدرجاً جمعیتی گرد آمده مرکزی برای این امر شمرده گشت و تعرضات بسیار از اعداء صدور به درجه ای که عده ای از احباء مهاجرت به طهران و غیره نمودند.

شهادت آقا محمد رضا محمد آبادی در یزد

آقا محمد رضا اهل قریه محمد آباد واقعه در سه فرسنگی شرقی شهر یزد را که ثروتمند و فاضل و شاعر و مشتعل به ایمان بود معاندین قریه کمر به قتل بسته و به موافقت جمعی از علمای شهر از بعضی از مجتهدین فتوای قتل گرفتند و بالاخره در روز دوم ذیحجه 1310 در حالی که تهیه جشن عروسی دیده و برای روز دیگر که جشنی بزرگ بر پا می کرد و حکمران یزد و عده ای از بزرگان را دعوت نموده از بازار قالی خریده و به دوش حمالی می برد چون به قرب مسجد میرچقماق رسید قاتلین بر وی شلیک کرده او را به

مقتل آوردند و جمعی همت گماشته ... را برای ... ناس جسد را به غسل‌خانه بردند و هنگام عصر بستگانش از محمدآباد رسیده جسد را در قرب خانه آن شهید واقع در یزد نمودند و حکومت تنی از قاتلین را سر برید و اموال مسبین واقعه را به غارت بردند و سنّ شهید مذکور سی و شش سال بود.

شمّه‌ای از اوضاع و دسائس در اسلامبول

..... در دو بخش سابق آوردیم سید جمال‌الدین افغانی شهیر در اسلامبول قرار داشته برای نیل مقاصد مکنونه معروفه خویش می‌جوشید و به تخریب این امر می‌کوشید و شیخ احمد و آقا خان کرمانی و خبیرالملک شیرازی به حمایت او پیوسته دسیسه می‌کردند و روزنامه اختر را برافراشته نوایای سریه خود را می‌گسترده و با همدستانشان در ایران به سوی آرزوی خود می‌پویدند و یکی از آثار پر انوار حضرت عبدالبهاء که عیناً درج می‌شود و قضیه را روشن می‌دارد و هی هده هوالله حوادث تازه‌ای که در مدینه کبیره فسق و فساد و فتنه و نفاق سید جمال‌الدین افغانی و شیخ احمد و آقا خان و چند رفقای دیگرشان واضح و مشهود شد و علی‌العجاله بعضی از آنها را گرفته‌اند و اوراق فساد از خانه‌هاشان بیرون آمداز قرار روایت از هر جور فساد در آن اوراق بوده است از جمله مذمت بی‌نهایت از دولت و اولیای امور ایران و همچنین از دولت و اولیای امور این سامان دو سال قبل ازین به طهران از این جانب خبر فرستاده شد که این جمال‌الدین به مدینه کبیره آمده و دو داماد یحیی^۱ وزرای یسار و یمین او گشته‌اند و این نفوس چون مبنای فکر و جمیع صحبت و ذکرشان فساد و فتنه است جز ولوله و آشوب خیالی نجویند و به غیر فساد و عناد مقالی ندارند در هر مرکزی از مراکز عالم قدم نهادند علم خلاف برافراختند و انواع فتن و فساد انداختند از هر مرز و بومی دور شدند و از هر خطه مطرود حال در آن نقطه اجتماع کرده و شبهه‌ای نه که اساس فساد جدیدی در حق دولتین معظمین خواهند گشت و البته سرّ پنهان نشان بروز کند و از درونشان شیوع یابد ما را خوف چنان است که چون پرده‌شان دریده گردد و فتنه‌شان به حیز وضوح رسیده شود آن وقت خشک و تر بسوزد و مصلح در دام بهتان افتد چه که آن وقت خواهند گفت که شیخ احمد و آقا خان بابی بودند دیگر گویند که این دو بدبخت داماد یحیی هستند و با بهائیان دشمن و اصداد خون بهائی

بنوشند و در هدم بنیان الهی بکوشند عداوت این نفوس با بهائیان دشمن و اضرار طباق رسیده باری جمال‌الدین و این اشخاص دست به هم دادند اول در صدد این آوارگان افتادند و شب و روز در محافل و مجالس به مذمت و نکوهش ما برخواستند و افتراهای بسیار ابدار زدند حتّی اوراقی به اسم ما خود انشاء کردند و در دست هر کسی دادند و در دوائر حکومت در هر روزی در حق ما فتنه انگیزتند و اساس فساد ریختند و این آوارگان به کلی سکوت نمودند ابداً حتّی به مدافعه برخواستند توکل بر خدا نمودیم و از غیر او ملجاء و پناهی نخواستیم و سر تسلیم گذاشتیم و به او پیوستیم و از مادون دل بریدیم و در این گوشه آوارگی کوشیدیم خزیدیم چون فساد در حق این عباد فائده و ثمری ندیدند و میوه از شجر امید نچیدند در فکر فسادهای دیگر در حق دول معظمه افتادند و به اطراف مخابره کردند تا آن که در دام تزویر خویش گرفتار شدند ولی مبدا که در آنجا باز کار اشتباه گردد و مفسد از مصلح معلوم و ممتاز نگردد و باز مثل حکایت طهران شود شما به محلّهای لازمه این کیفیت را عرض نمایید و درست تفهیم کنید که این نفوس عداوتشان با ما چون شقاوت شیطان مشهور جهان است هم برئینون مما فصل و نحن برئینون مما یعلمون از فضل الهی و صون صمدانی امیدواریم که حضرت شهریار عالت‌پرور را در جمیع احوال نصرت فرماید و اعدایش را مقهور و خیرخواهانش را قوی و صولت‌ش را شدید فرماید چه که فی الحقیقه در من سنین اخیر نهایت عدل و انصاف مجری فرمودند و حسن نیت خسروانی و طیبی طینت جهانبانی مثل مهر روشن آسمانی ظاهر و آشکار گردیده و همچنین در این ایام اخیره کمال عنایت از مرکز نهایت سلطنت عظمی ایده الله و شیده الله در حق مظلومان ظاهر و مشهود گردید ربّ اید مرکز السلطنة القاهرة و محور کرة الحكومة الباهرة بتأییداتک الظاهرة و توفیقاتک الکامله انک انت القوی المقنن القدير و البهاء علی اهل البهاء ع ع

شدت مفاسد ناقضان و نعیق و ادعای باطل میرزا آقا جان

هر قدر آثار صادر از کلک میثاق بیشتر منتشر شده مخلصین از این طایفه با سرور و نشاط سرشار مبعوث گشته پی در پی به ارض عکا شتافته بایبان و بنان اعمال ارکان خضوع و احترامی مزید نسبت به مرکز عهد

مجید مجری^۱ داشتند نیران قلب بر دوران حسود و منتسبین کثود بیشتر تافت و بر حقد و حسدشان بیفزود و مخالفشان آشکارتر گشت و همت بر آن

پس از ذکر کلمه... لا اله الا الله هو و الصلوة و السلام على من اراد الله الذي انشعب من الاصل القديم و على من اصطفاه بعده على اغصان سدرة المنتهى الذين جعلهم الله ... لظهور الاعظم البديع و اهدا سلام و ثنا در آن حضرت عرضه می‌دارد که از احوالات این ولد بخواهید مکروهی ظهور ندارد کلّ در ظلّ عنایت سیدی الله کرم غصن 66 الاعظم ارواح العالمین فداه مستریح و به ذکر اولیای الهی در روضه مبارکه مقدسه ارواح الغیب و الشهود الذرات تراب الانوار الاقدس المبارکه فدا ناطق و طلب تأیید و توفیق می‌نماید حضرت مولائی غصن 66 الاکبر ارواح البشر الفدا عنایت فرمودند در جوف روانه می‌شود اولیای الهی را عرض ارادت و تکبیر برسانید طائفین سلام و ثنا و تکبیر عرضه می‌دارند زیاد عرضی ندارم.

فانی اسمی جواد قزوینی فی 14 محرم 1311

نهادند و برخی طائفین مستضعفین حول را فریفته از پیرامون آن حضرت منصرف و منحرف نمایند از آن جمله محمدجواد قزوینی میرزا آقاجان را که به نوع مذکور در جوار حمایت می‌زیست شبانه و مخفیانه ملاقات نموده نیرنگ ریخت که بر قصر برگردانده موجب گرمی و قدرت دسته‌شان باشد و او رضا نداد لذا به موجب کنکاش مخصوص نامه مجعول از جانب بهائیان ایران بدین مضمون نگاشتند که تو در تمامت سنین اشراق انوار ابهی^۱ کاتب وحی و یگانه مطلع بر امور بودی و اکنون بعد از غروب شمس حقیقت تمامت ابصار و اسماع به سوی تو منفتح و منعطف است که سخن آغاز کنی و چاه را از راه نمایی و گر نه مسئول طغیان و عصیان همه تو خواهی بود و مکتوب را به بمبئی نزد ملاحسین جهرمی فرستادند که به خط خود نوشته نزد میرزا محمدعلی به عکا فرستاد و روزی حسب امرش سمندر که در قصر با اهل حرم و اغصان بود در روضه مبارکه هنگامی که میرزا آقا جان دست‌ها را برافراشته به زمین نشسته چشم‌ها بسته قرب ساعتی مناجات می‌کرد به دستش نهاد و ... به بغض گرفته و به عکا عودت کرد و از آن پس از او اعمال و افعالی بروز کرد که موجب تکدر و تأثر آن حضرت گردید و اندک اندک ثنا و تمجید در باره‌اش شهرت دادند و حقی گفتند که گواهی خادم‌الله با شهادت من علی الارض مقابل و او از حضرت غصن اعظم اصرار کرد که برای ابلاغ امر ابهی^۱ فی الدنیا هیکلی مبارک ترسیم نماید و سور

ملوک را در آن تمام کند تا محبت بالغه باشد و به ابرام تمام مقدار بیست لیره گرفت و به نجاری دستور ساخت صندوقی داد و به معاونت آقا محمدحسن بن آقا عبدالرسول شهید قمی که شرح حالشان را در بخش سابق نگاشتیم با اوراق تراشیده متصل به یکدیگر صورت و هیكلی تربیت کرده حضرت عبدالبهاء را در مقابل دیگران مصور نمود و خویش را به نوعی از تدبیر در قلب هیكل مقرر داشت و همین که به نظر آن حضرت رسید چنین فرمودند که مرا از این جایی که محل دادی محو کن تا در انجام نواییت اقدام کنم و او درین بار به نوع کامل ملتفت شد که اگر اغصان و غیرهم به مساعدتش فریب خورند آن حضرت هرگز اغفال نگردد و بر نوایا و اغراض مکنونه دیگران محیط و مسلط می باشد و از این هنگام وی را اقوال و افکار موهومه نمود و میرزا مصطفی بن میرزا مصطفی شهید نراقی را که شرح احوال در بخش سابق آوردیم و حضرت حرم ابهی از قصر بیرون آورده و در جوار خود پناه داده مصدر خدمات نمود متدرجاً چنان با خویش موافق و مرافق ساختند که روایاتی از لسان ابهی در وصف آنان همی نقل و حکایت کرد و آن حضرت چند بار وی را نصیحت و موعظت فرمودند و منتهی گشت و بالاخره چنین خطاب کردند که این نمی شود تو در این جا باشی و حدیث بسازی و به تفرقه و اختلاف پردازی ولی آن که به کار و شغلی مشغول گردی و معاش نمایی و او را بیرون کردند پس به قصر برگشت و معاندین او را در غایت اعزاز و اجلال پذیرایی کردند و با آنان بزیست و نزد احبباء مخلصین به نام ابو هریره شهرت یافت و ساکنین قصر با همه احتراماتی که در ایام اشراق جمال ابهی به جای می آوردند درین ایام همین که آن حضرت به زیارت روضه مبارکه و به قصر وارد می شد فرد فرد چنان که با دیگران ملاقات کنند بدون مراعات پاس احترام رفتار نمودند و آن حضرت غایت خضوع مجری می داشتند و به آقا محمدرضا قنّاد شیرازی دستور فرمودند که مایحتاج و مصاریفشان را مانند ایام اشراق ابهی پردازند و او به درب قصر می رسانند و آنان گاهی بهانه بهانه پیش آورده اشیاء را رد می کردند و هنگامی به دور می ریختند ولی عده ای چنان به انوار مرکز عهد و میثاق مطلع شدند و چون آن حضرت جز حزن و تأثر شدید امری دیگر بروز نکرد کلمه ای بر زبان نمی آوردند ولی عده ای چنان به انوار مرکز عهد و میثاق مطلع شدند بی اختیار ندای انی آنست نا را برکشیدند و ترانه عظمت مرکز عهد بلد نمودند و در مکالمات

و مکاتبات خود بی‌پروا صیت استقلال و استجلال آن حضرت را منتشر و مشتهر ساختند و این امور موجب اصطلام نائره حقد و حسد منکرین و معرضین گردید و متدرجاً

حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی فرمودند چنین گمان کن که صعود جمال مبارک واقع نشده شما به همان سبک رفتار کنید و به همان مأموریت مشغول باشید من هم به همان نحو که در ایام جمال مبارک به خدمت‌گزاری احباب بودم باز هم جواب داد که صریحاً به شما می‌گویم که من زیر بار شما نمی‌روم فرمودند اخوی من که نخواستم زیر بار من بروید بلکه می‌گویم شما هر چه بار دارید بر دوش من بگذارید جواب داد گمان نکنید که کسی به ماها نمی‌گردد آخر یک مشتتی از این احباب هم می‌گروند حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

روزی میرزا مجدالدین از طرف میرزا محمدعلی نزد حضرت عبدالبهاء آمده مطالعه مهرهای جمال مبارک را نموده و آن حضرت ثبت جمال ابهی^۱ را در 21 مهر داشت به او داد و مهری نزد خودشان نماند چنانکه روزی والده جناب آقا میرزا هادی لوحی از جمال مبارک داشت و می‌خواست به مهر مبارک مطرز نماید از سرکار آقا خواست که یکی از مهرهای مبارک را به آن زنند آن حضرت به میرزا محمدعلی پیغام کرد که یکی از مهرهای مبارک را بدهد او جواب داد که مهری ابداً در نزد من نیست و انکار کرد که مجدالدین به او نداده و سرکار آقا از مجدالدین مطالبه کرد و او در جواب انکار کرد که ابداً چنین مهرهایی به من ندادید ولی همان مهرها را پای اوراق شهادت می‌زدند و به اطراف می‌فرستادند حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی.....

..... در خطابی از حضرت عبدالبهاء در حق حاجی سید میرزا چنین مذکور است قوله در خصوص حاجی سید میرزا مرقوم نوده بودید اگر چنانچه آمد کل مجتمعاً او را یک دفعه بنمایید و منتهای قوت در ارجاعش مبذول دارید ولی یک مجلس در زمین اعظم اگر منصرف شد و توبه بنمود فبها و الا به کلی احتراز جوید و اجتناب نمایید زیرا ملاقات از میثاق سم مهلك است.

غصن اکبر ملاقات و مکالمات نموده او را به اطاعت از کتاب عهدی و طاعة مرکز عهد خواند و نصیحت و موعظت داد و این موجب به نفس و قهرش گشت چندان که ایامی رو از یاران پوشید و به معاشرت بیگانگان اقتصار جست و لاجرم مشاهیر مبلغین و اعظام فضالی مخلصین بدون تصریح خلاف نسبت به احدی از ناقضین حسب دستور در خلال احوال مذکور همی گفتند و نوشتند لاسیما میرزا علی محمد ورقا نثراً و نظماً خصوصاً در قصائد و غزلیاتی که در ایام اقامت در جوار پر انوار در عکّا به نظم آورد و ما شمه‌ای از آن را قبل از این بخش ثبت کردیم و او سخن را داد و امثال حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمدتقی ابهری به تجلیل و تثبیت عهد و میثاق و رفع شبهات ناقضین برخواستند و آقا محمد مصطفی^۱ بغدادی در عراق و سوریه با نهایت غیرت و حمیت همی کوشید و مکاتیب میرزا اسدالله اصفهانی از عکّا در شرح جاریه پی در پی به احبّای ایران و روسیه و مصر و هند و غیرها می‌رسید و ما در اینجا شرحی از الواح صادره را محض نمونه ثبت می‌نماییم. هوالله ای امین الهی حضرت احدیت شما را سال‌ها به جهت الیوم تربیت فرمود تا امروز چون شمع ظلمت‌سوز برافروزی و جمیع نفوس را بر عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم سازی و اگر چون ذهب خالص در آتش مصائب بگدازی بسوزی و بسازی حال وقت میدان است و آزمایش مردان چه که بنیان عظیم امر الهی به ستون عهد و میثاق قائم است و آسمان دین‌الله به کوکب پیمان روشن و تابان معاذالله اگر این عمود را شخص عنودی تعرض نماید سراق الهی و سراپرده^۲ رحمانی را میخی برقرار نماند و انجمن را شمعی روشن برقرار نگردد و بیت معمور از بنیاد و اساس مطمور گردد کور مهمل شود و احکام معطل گردد بحر حیات از موج باز ماند نهر موهبت منقطع شود نسیم حیات از هبوب بیفتد و سفینه نجات را شرع منظوی گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال به سحاب غموم مغموم و مسوטר گردد جمیع این زحمات به هدر رود و این خون‌های پاک بی‌ثمر شود. دم مطهر شهداء شود و هدفی سینه مبارک حضرت اعلی^۱ به صد هزار تیر بغضا ذکرش از میان رود و تأثیرش مفقود شود و بلا یاء پنجاه ساله جمال مبارک از تالان و تاراج و سجن و ضرب و توهین و زجر و دربدری و سرگونی و تهدید و شمشیر و گرانی غل و زنجیر کل به هدر رود و فراموش گردد و سبب تسخیر و استهزاء اعداء و ممنونیت و خوشنودی اهل بغضاء شود پس در هر کوی و دشت که مرو نمایی فریاد برآر که این عهد عهد الست

است و این میثاق قدیم نیز آفاق جنود ملکوت ماضی این پیمان است و افواج ملاء اعلیٰ حافظ این بنیان شعاع ثابت مستمر شمس حقیقت است و سراج باهر انجمن حضرت احدیت جبل متین است و نور مبین عروه و ثقی است و ثمره شجره طوبی لوح محفوظ است و کتاب مسطور و رق منشور عهد است عهد و میثاق است میثاق در جمیع الواح و زبر مذکور است و در جمیع صحائف

غمی که از فرقت به قلب عالم رسید

دو صد هزار آنچنان به غصن اعظم رسید

به غصن اکبر به هجرت آن غم رسید

که بر تمام وجود نمی آزد آن یم رسید

بر اطهرت هم گذشت بر انورت هم رسید

غمی که بر نه سپهر فغان و ماتم رسید

دلی حرم نیاید اندر حساب

علاج این زخم راز دوست طالب

دوای این درد راز غصن اعظم طلب

ز لطف سرالوجود شفای این غم طلب

ز شرق فضل وجود حیات عالم طلب

ز شاه درمان فضل برای این سم طلب

ظهور فضل و عطا ز حق دمامد طلب

که اوست در کل شان ملیک یوم المآب

به غصن اعظم مگر سدره پر بار بین

عیان درین فجر نور تجلی نار بین

در ملکوت ظهور

دیدۀ حق بین گشای جلوۀ تو را بین

شعشۀ شمس فضل لمعۀ انوار بین

مظهر آیات غیب مشرق آثار بین

نقطه سرالوجود ایت فصل الخطاب

ای ز تو جسته طراز کتاب عهد اله

وی تو ولیعهد شه بر همه ما راه

ز مهر ابھی^۱ تویی مدام تابان چو ماه

زهی به یکتائیت کتاب اقدس گواه

کسی که در نص حق بر تو کند اشتباه

به چه در دو جهان روسیاه

همیشه بادش نصیب قهر شدیدالعقاب

مرثیۀ ورقا در شأن غیاب شمس جمال ابھی^۱ در دوم ذیقعدہ ۱۳۱۱

مرا داده جان بوی عبدالبهاء

ز من برده دل خوی عبدالبهاء

چه من صدهزاران دل زار اسیر

به هر تار گیسوی عبدالبهاء

دهد هر نفس صدجهان روح و جان

به من نفعه جوی عبدالبهاء

شود رشک جنت اگر بر جحیم

وزد بوی مینوی عبدالبهاء

مرا جنت جان فردوس روح

بود لم یزل کوی عبدالبهاء

به معراج جان قاب قوسین ما

بود قوس ابروی عبدالبهاء

دمادم دهد مردگان را حیات

لب لعل دلجوی عبدالبهاء

بهر سو که رو می کنیم دو دو کون

روی دل بود سوی عبدالبهاء

ز خلق و خوی جمال قدم

حکایت کند خوی عبدالبهاء

ندیدی اگر وجه حق را بین

به رخسار نیکوی عبدالبهاء

شه الملک لله بلند

به عالم ز نیروی عبدالبهاء

به گردون برافراشت رایات ...

بنازم به بازوی عبدالبهاء

در افاق و انفس دگر فتنه نیست

مگر چشم عبدالبهاء

ز بحورالبحور قدم مستور

بود لجه از جوی عبدالبهاء

وصال وفادار یار الغیاث

ز هجر جفا بوی عبدالبهاء

نهد عقل کلی رو به دشت جنون

اگر بشنود هوی عبدالبهاء

شتابد عدم موی ملک وجود

ز بانگ لقا بوی عبدالبهاء

جهان و آنچه در وی کم از ذره‌ای

بود در تر ازوی عبدالبهاء

به گلزار حق صدهزاران زبان

چه ورقا ثناگوی عبدالبهاء

و ایضاً

ای مشرق جمال خدا می شناسمت

جان و سرم تو را به فدا می شناسمت

گر صدهزار پرده پوشی روی غیب

ای طلعت خدا بخدا می شناسمت

تو رب مغربین و خورشید مشرقین

ای آفتاب می شناسمت

ای نار قدس و سدره سینای سرمدی

هر جا برآوری تو ندا می شناسمت

شاهی اگر نمایی و گر بندگی کنی

بر عرش هر مقام جدا می شناسمت

ای موجد ... وای مبدع بیان

از لحن و صوت و بانگ صد می شناسمت

ای طلعت معانی وای هیکل ظهور

در هر لباس و قمص و ردا می شناسمت

گر خود صمد و گر صنم می پرستمت

ورقا بگ به نغمه بدین سدره ظهور

ای مشرق جمال خدا می شناسمت

ضمیمه صفحه ۲۴ در سطر ۱۳

هوالبهی^۱

ای منادی میثاق ... نامه‌های محرر چون جام‌های مکرر نشئه صهبا داشت و نفعه حدیقه عنا چه که آثار انجذاب بوده و لیل التهاب به نار محبت‌الله جمیع ملاحظه گردید مضمون معلوم مراد مفهوم گردید جواب بعضی ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر نیز تحریر می‌شود در خصوص عقاید مختلفه در حق این عبد مرقوم نوده بودید الیوم به قلب جمیع یاران الهی و بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً شمرند و آنچه صریح و واضح بیان این عبد است قبول کنند و ابواب تأویل و تلویح و تشریح را به کلی مسدود نمایند تا حصن حصین امرالله در تعرض مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصون ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقاید مختلف نگرند و آراء متعدد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم محکم و میتن نگرند من بعد صد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعت‌الله از بنیاد برافتد حقیقت گردد و مه تابان مخفی شود علم مبین سرنگون گردد و قلوب موحدین غرق خون شود. سدره منتهی^۱ از ریشه برافتد و تیشه بر ریشه جنت ابهی^۱ افتد صد هزار شجر در دمی مقطوع گردد و صد خروار ثمر در نفسی متساقط و منشور شود انوار هدی غائب گردد و ظلمت دهما غالب شود آیت رحمت منسوخ گردد و امت نعمت ممسوخ شود لهذا باید الیوم سد ابواب نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز میثاق معین یعنی تمسک به صریح بیان او جویند و تشبث به وضوح تبیان او نمی‌دهند به قسمی که لبانشان ترجمان لسان او گردد و خامه‌شان راوی بیان او حرفی زیاده و نقصان نگویند کلمه از تأویل و تلویح و تشریح نیفزودند تا کل در ظل کلمه وحدانیت محشور گردند و در تحت لوا فردانیت مجموع این امر اهم امور و این اس اعظم اساس و اگر چنانچه دو نفر اختلاف کنند هر دو بیجا زیرا نقص و خلافی اعظم از

اختلاف نه و مشاعر متفاوت اگر ادراکات نفوس مرجع امور شود و بیت معمور در لحظه خراب و مطمور گردد و آیات نور منسوخ شود و لیل دیجور مستولی گردد پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی به جان و دل گوش کنید و به صریح عبارات این عبد اکتفا نمایید و به قدر حرفی تجاوز ننمایید این است عقیده ثابتة راسخه و حقیقت معتقدات واضحة صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهی^۱ که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی^۱ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوة وحدانیت ساطع و لامع الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوكب دری یوقد فی شجرة مباركة زيتونه لاشرقية و لاغربية یکاد زيتها یضئ و لن لم تمسه نار نور علی نور و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در این مشکوة وحدانیت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوة مقتبس از زجاج چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و در زجاج و هاج فائض بر مشکوة چون سراج و مقام بشری به این برهان محقق می گردد و این مشکوة شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق این مشکوة مصباح عالم بالا و این زجاج کوكب ملاء اعلی^۱ این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد به حسب ظاهر باز حقیقت واحد بودند و کینونت واحد جوهر توحید بودند و ساذج تفرید چون در نور نگری نور واحد بود چه که در زجاج و مشکوة هر دو ساطع و چون به هویت نگری تعدد مشاهده شود زجاج و مشکوة بینی و همچنین این زجاجه رحمانیت و حقیقت شاخصه به درجه ای لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت واحد تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکاد زيتها سضی و لو تمسسه فاروق الزجاج و رقت الخمر فتعاکس به الامر کانما و لا قدح و لا خمر نورانیت سراج زجاج است به هم داده و نور علی نور گشته این است که می فرماید ایاکم ان تذکروا فی آیتین ای ایه اللاهوت و آیه این هما شمس حقیقت کل عباد له و کل بامرہ یعلمون حضرت قدوس روحی له الفداه هر چند کینونتش

فرمودند نور بازغ بودند و کوكب شارق جوهر تقدیس بودند و ساذج تنزیه و البته صدهزار انی انا الله

.....

هو الله ای ثابت بر عهد و پیمان الهی مسطورات واصل و مضامین مرسوم واضح گردید حمد خدا را که در ظل کلمه توحید و آیت باهره تفرید به فضل رب مجید نفوس مبارکه مبعوث و مؤید گشته اند که غصن میثاق را رکن رکینند و بنیان عهد و پیمان را بنیادی متین جنود شبهات را رادع عظیمند و زوابع اوهمات را دافع مبین این معلوم و واضح است که امر عظیمی را در عالم وجود هجوم شدید محقق و هر سفینه متین را امواج کبیر متصادم و مکرر چنین بنیان پیمان را ناقضانی در نهایت قوت پدیدار خواهد گشت و چنین میثاق قدیمی را مقاومتی در غایت قوت موجود خواهد گردید بحر محیط هر چه وسیعتر است طوفانش عظیم تر است و بنیان هر چه و قواصف بیشتر است و الیوم میزان امرالله حفظ و صیانت و صون کلمه الله و نشر نفعات الله منوط و مشروط و اگر چنانچه تعارضاتی و سستی حاصل کرده در جواب استغفرالله به زبان راند که آن الباطل السخیف باری این کلمه حسبنا کتاب کسی که از جمیع اکوار و ادوار وقائع و دسایس و وساوس واقعه این چنین گمان نماید که بیچاره نمی داند که همیشه به این وساوس و دسائس خلل در دین الله و شریعت الله واقع این چنین گمان نماید که بیچاره نمی داند که همیشه اقوال از است که خویش و مؤمنان می شمزند مقصد اینست که آن جناب مواظب بوده که مبدا ضعف را مضطرب و مترصد نمایند و شب و روز در تحکیم و توفیق عهد الهی در تأیید یاران بکوشید به قسمی که افواج نقض چون امواج و از آسمان برسند نتوانند رخنه نمایند فانک ... المقام نسل یضی ربک آفاق قلوب المقبلین ع ع به خط میرزا حیدرعلی اصفهانی است

لا تحکی الا عن اله بها و کان مظهر بدیعا و عبد اوفیا و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه واضحه فی دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشیه بر دوش تراب استانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است (عبدالبهاء) و هر تأویل و تفسیر که حرفی زدید در این کلمه است برئین منه و اشهد اله و انبیائه و رسله و امنائه و اولیائه و اصفیائه و احبائه علی ذلک فی مبین آیاتم این است بیان من و ما بعد الحق الا الوهم المبین ع ع

هوالبهی'

ای عاشقان جمال رحمانی و ای مخموران صهبای روحانی مشامتان از نغمات گلشن الهی معطر باد و قلوبتان به تجلیات انوار جمال الله منور باد در گردباد امتحان و افتتان مخمود نشوید و از شدائد و زلازل و زوابع متحرک گردید چون در جنت توحید ریشه در ارض تقدیس و اطمینان محکم نمایید و چون اشجار فردوس الهی شاخه و فروع را به عنان آسمان رسانید از دریای عنایت الهیه در اهتزاز و حقیف باشید و از فیوضات غلام احدیه پر برگ و شکوفه و ثمر لطیف هر یک در امرالله چون نجم لامع باشید و سراج و غمام هامع در ثبوت بر امرالله چون جبل راسخ و در عرفان جمال رحمان چون بحر موج بی پایان و در ثنای جمال جانان الهی تمسک به عروة وثقی' جوید و تشبث به ذیل عنایت جمال ابهی' به عهد و پیمان الهی و وصیت جمال رحمانی چنان ثابت و راسخ باشید که جنود شبهات خلاف نتوانند و در امرالله تفریق نتوانند در جمیع صحائف الهیه که درین مدت به اطراف ارسال شد به صریح عبارت و لطیف اشارت مذکور و مسطور که چون شمس حقیقت غروب نماید طیور لیل به طیران آیند این خفاشها جنود شبهاتند که عنقریب به حرکت خواهند آمد البته قدم را ثابت کنید و پای را راسخ قلب را مطمئن نمایید و روح را مستبشر جنود شبهات نفوسی هستند که مخالف صریح کتاب اقدس و کتاب عهد و پیمان الهی از لسان حرفی رانند امر بتمامه راجع به مقرر معلوم و مشهود است و این مقام موجود به جمیع شئون از جمیع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهور و منصوص لکن با وجود این جنود شبهاتی به جولان آمد. ع ع

هوالبهی'

ای عزیز الهی حمد کن خدا را که در مصر محبت الهی عزیزی و در شهرستان عرفان و ایقان پر صیت و شهیر در اوج تبلیغ باز افکنی و در بیشه غربت الی الله نخجیر و شیرگیر. دست از آستین عرفان برار و بر عالم بیفشان پطرس اکبر که شمعون صفا موصوف صباغی بود به ظاهر حتی نوح نجی به حسب ظاهر نجاری چون تأیید الهی یافتند آن جمعی را نجات از طوفان اعظم فرمود و این به انوار هدایت جهانی برای باری الیوم وقت ثبوت و رسوخ است و هنگام تمسک به عروة الوثقی' و آن کتاب عهد و پیمان الهی

است و نص کتاب اقدس من تمسک به نجی و من تخلف هلك فاعلم بان الامر بکله قد رجع الى هذا الممكن المعلوم و المرجع المنصوص فليس الاحد ما مدخل فى امرالله الا بعد آمدن من هذا المقام الموجود حتى بهذا يحفظ حصن امرالله عن حلول كل فتور و حصول كل و هذا امر من ... مبنى عليه استقرار در دين الله و استحکام شريعة الله تمسکوا به بكلی قوة و قدرة و ثبوت و رسوخ و البهاء على الثابتين الراسخين فى امرالله ع ع

هو الابهى

يا حق اليقين ان اسمى عبدالبهاء و سمتى عبدالبهاء و صفتى عبدالبهاء و لقبى عبدالبهاء و شهرتى عبدالبهاء و حقيقتى عبدالبهاء و كينونتى عبدالبهاء و ذاتيتى عبدالبهاء و علانيتى و ظاهرى عبدالبهاء و باطنى عبدالبهاء و تولى عبدالبهاء و اخرى ' عبدالبهاء و قلبى عبدالبهاء و روحى عبدالبهاء و فؤادى عبدالبهاء و جسدى عبدالبهاء و بصرى عبدالبهاء و سمعى عبدالبهاء و نعمتى عبدالبهاء و كبرى عبدالبهاء و ذكرى عبدالبهاء و حفظى عبدالبهاء و اداركى عبدالبهاء و مخيلتى عبدالبهاء و ملكوتى عبدالبهاء و جبروتى عبدالبهاء و ناسوتى عبدالبهاء و لاهوتى عبدالبهاء و هاموتى عبدالبهاء و كعبتى عبدالبهاء و على عبدالبهاء و حرمى عبدالبهاء و قبلتى عبدالبهاء و منائى عبدالبهاء و عرفانى عبدالبهاء و غرفاتى عبدالبهاء و شعرى عبدالبهاء و مسجدى الحرام عبدالبهاء و مسجد الاقصى عبدالبهاء و غايتى القصوى عبدالبهاء و سدره المنتهى عبدالبهاء و ملاذى عبدالبهاء و ملجأى عبدالبهاء و كهفى عبدالبهاء و حصنى عبدالبهاء و نيتى عبدالبهاء و تسميتى عبدالبهاء و و شهرتى و رق رق البهاء هذا مذهبى و دينى و مشربى و مخبرى و اقرارى و اعترافى كما قال القائل اصم اذا فوديت باسمى و انى اذا قيل لى يا عبده تسمع عبدالبهاء عباس

و نیز در خطابى از حضرت عبدالبهاء به حاجى عبوالحسن امين ارکانى قوله اى حضرت امين عليك بهاءالله خدمات آن جناب در استان الهى چه در ايام ظهور و چه بعد از صعود مشهود و اين در اعظم توفيقات رب جنود است فاشكر الله على ذلك و ان عليه اين از فضل جمال مبارك است که چون من و چون امثالى به اين موهبت موفق و مؤيد مى گردد پس كف ابتهال را به درگاه باز کن و اغاز اين نیاز فرما که پروردگارا محض فضل عظيم نابود و تباهى را پناهى عنایت

فرمودی و در بارگاه الهی ... دادی و آگاهی بخشیدی و به نور صبحگاهی و فیض نامتنتهای هدایت فرمودی و بر خدمت موفق کردی احسان و جودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیرات یافته است و هر عشایی گل و ریحان و سنبل و ... گردیده است این عبد را تا نفس پایان بر خدمت مستدام دار ع ع

چند مراسله پیاپی ارسال گردید البته خواهد رسید عنقریب در این ایام اریاح امتحان به هبوب آید و آنچه در اخبار الهیه اخبار داده شده است و چون البته امتحان عظیم خواهد بود هر سال که بهارش رشک فردوس جنان است و نظیف و بدیع و گل و ریحانش و در غایت طراوت و لطافت و و بارش و فواکه مشکبارش در نهایت حلاوت البته طوفان بارانش و بوران زمستانش و برف و یخ و طغیان سیل روانش نیز شدیدتر است تا این شدت برودت احاطه نماید آن جهان جان‌پرور جهان را نیاراید و جلال گل چهره نگشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت رشک بهشت برین نگردهد باری امرالله آنچه امتحانش عظیم و افتتانش شدید شود قوت و قدرتش در ظهور پدید گردد و انوارش در شرق و غرب جهان ساطه و مضئی شود جند جمال‌قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدینه کبیره و از بنیاد برانداخت و ریشه شقاق را به کلی قطع نمود شیخ احمد عنود و آقا جان مردود با جمیع عونه اسیر ذل و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم عالم امرش را تأیید کرده دوستانش را در کل مواقع به جنود ملاء اعلیٰ^۱ نصرت کرده و معاندان را در جمیع مقامات دلیل نمود صدق طویت و خیریت نیت و صداقت و امانت و دیانتشان را نزد کل واضح و مشهود فرمود و فساد و عناد و فتنه و کینه بدخواهان را مشهود معلوم کرد و در نزد جمیع حکومت عالم ثابت و مقرر داشت که این حزب مأمور به اطاعت و وفاند و ممنوع در مخاصمه و شقاق خیرخواهن و دوستان سلطنت سریر شهریاری را مطیع و منقادند و درگاه خسروی را به جان و دل بنده آزاد و خادم‌اند و به طیب خاطر ملازم این کیفیت تا به حال مجهول بوده بلکه برعکس مشتبه و نامعلوم حال الحمدلله به عون و عنایت اسم اعظم حقیقت حال معلوم و مشهود گردید جمیع راه‌ها استوار شد و پر سنگلاخ هموار از خارج سنگی نمایند و در اعدا معاندی نماند معاندان باقی را شدن و وجودی نه و دشمنان صمیمی را قدر و شهودی نیست این از جهت طوائف سائره و اعداء در امر مبین و نبأ عظیمی نیز بیست سال پیش در کتاب اقدس اعظمش در لوح محفوظ الهی و

ام‌الکتاب ربانی بود به نص صریح و فصل خطاب صحیح منهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیش را لائح فرمود و شریک و سهم در امر عظیم و سلطان مینش نگذاشت و جمیع مقاماتش را چون طفل رضیع از این ثدی عزیز در این مدت مدید شیر داد و رکن آشکار و پدید کرد پس به اثر قلم اعلیٰ از ملأ انشاء و اهل ملأ اعلیٰ و ابهی سراق قدس خلف حجبات بقا و عهد و پیمان گرفت و قسم و ایمان یاد کرد که ثابتین را به خود ابهی نصرت فرماید و راسخین را تنزل شدید حاصل گردد و میثاق به این وثیق را البته ناقص و ناقص غیر مستقیم مشهود آید این از سنن الهیه است اینگونه امور واقع نگردد و از این قبیل وساوس به میدان نیاید اولاً اینکه میثاق شدید و بنیان پیمان از زبر حدید ثانی تکلیفی ندارم و تمیزی نجویم در گاه جمال مبارک را عبد نمایم و آستان مبارک را پاسبانی دانی با کسی به عروۃ الوثقی و جبل المتین و فمن شاء فلیترزلنی میثاقه الغلیظ و المبین باری این را بدان ندارم و حرفی بر زبان نرانم به خدای اگر و به عروۃ تسلیم لسوف تری التترزلین فی خسران مبین. ع ع

هوالبهی الابهی

ای امین درگاه الهی چند روز پیش کمتر ... مرقوم و ارسال گردید و امروز نیز این سطور با چند تحاریر که از پیش خواسته بود می‌گردد اگر فرصت داشتم شب و روز مخاطباً به شما به تحریر مشغول می‌شدم ولی حال به جان پر روح و ریحانت قسم که فرصت تقریر ندارم تا چه رسد به تحریر ولی با وجود این مقصود این است که الیوم اعظم خدمات به امر الهی نفوس ... را بر عهد و پیمان که در صبح ابداع تا شام اختراع مثل و ماندی نداشته ثابت و راسخ نمودنی است که مبادا از هیوب اریاح افتتان شدید که در جمیع صحائف الهیه مذکور و مصرح است متزلزل گردند این قضیه بسیار مهم است چه که ادنی سستی و فتور در تمسک به میثاق ابهی بنیان الهی را از اساس براندازد و تشبث و تمسک به لفظ نمی‌شود چنانچه بعضی از متزلزلین شده است که در لفظ اظهار ایمان و ایقان می‌نمایند و در باطن در فکر آنند که این بنیان الهی را از بن و بنگاه و ویرانی گداندند و لکن ضعف الطالب و المطلوب این بنیان از زبر حدید معادن کریمه ملکوت اعظم قوای امکان عاجز از رخنه ولی این قدر است که بعضی ضعفا از دست می‌روند و در جمیع آیات و خطب و مناجات و فارسی و عربی از آثار الهیه ذکر نقض و سیئات ناقضین

موجود باری شما ذکر از متزلزلین نفرمایید بلکه تشویق بر تمسک و تثبیت نمایید و ضرر متزلزلین را بیان کنید و قوت و سلطان این عهد و پیمان را ذکر کنید و ثبوت و رسوخ لازمه عند ظهور افتتان را شرح و بسط دهید باری از فضل و مواهب جمال مبارک که به آن جناب داشتند امید است که در مجلس روحانیان افروخته و جانی سوخته مبعوث گردید و کل را به نار موقده در سدره رحمانیه گرم نماید و در هر ارض که وارد می‌شوید تخم پاک استقامت که و ثبات در آن بیفشانید تا به فیوضات ملکوت ابهی^۱ سبز و خرم گردد و در هر بلد نفوس را دلالت کنید که سائرین را قائماً متذکر به قوت و برهان و عظمت و سلطان عهد و پیمان نمایند و مکاتیب شما باید متصل برسد نفس طهران را چون تعهد نمودید که داخل نشوید اگر چنانچه ملاحظه فرمایید که دخولش سبب حرف می‌شود داخل نشوید بلکه از قزوین به سمت دیگر توجه نمایید و در این خصوص از ایادی امر استشاره و استسفار فرمایید که در حقیقت حال چه می‌فرمایند. ع ع

و در خطابی دیگر است قوله در ملک فرنگ آهنگ تقدیسش بلند شد و در بلغار و صقلاب آثار ظهورش نمودار گردید و در آمریکا سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی هر دور و نزدیک در ایران صیت عطیمش بلند شد و در طهران بندگانش به حقیقت ارجمند گردید به قسمی که قیاس سابق نتوان نمود در مدینه کبیره در این ایام صناید شیطان را اسیر خذلان کرد و فساد واضح و عیان به کلی آن آتش را خاموش نمود و بتمامه آن دوستان را از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مفترین بر جمال قدم در چنین نقطه شب و روز به انواع وسائط و وسائل در هدم امرالله ساعی و مجتهد و به انواع وساوس و دسائس متشبث و خطر عظیم بر امرالله بوده و اسباب فساد شدیدی در ... احبباء الله جمیع یمین مؤکد نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و به واسطه جمال الدین افغانی در جمیع مراحل محافل یافته حتی^۱ در خلوت ایمن گفته می‌شود به واسطه آن شخص بودند و داماد یکی کاتب خصوصی جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضای دائمی مجلس او وسیله نگهداشتند و در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نمودند و افتزایی نماند که نزدند و ما متوکلاً علی الله به جبل تسلیم تشبث نمودیم و به قلب سلیم صبر و توسل عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پر لوم را بدرید و شان آشکار شد و فتنه‌شان پدیدار اوراق فسادشان نمودار شد و به جزای اعمال خویش

گرفتار شدند و به پنجهٔ عدالت در و به ایران ارسال گشتند شما ملاحظه فرمایید که در نزد ناس عوام کار مشتبه نشود الخ

واقعات سال ۱۳۱۱

سال پنجاه و یکم

سال 1894 میلادی

اولین و آخری^۱ ن سطور حاکم سند شده است و میزان یوم حساب سفینهٔ نجات است و ملجأ یوم‌الایاب نجات قدس حضرت پروردگایر است و نسومات حیات ریاض کردگار حصن حصین است و ملاذمتین رکن شدید است و خلاصهٔ کتب و صحف عهد قدیم و جدید هنیئاً لمن تمسک به و تشبث به و ثبت علیه و رسخ قلبه بآیاته و حشر تحت آیاته و البهاء علیک ع

ایضاً هو الابهی^۱ و انت یا الهی ذلی و مسکتی و فقری و تبلی و تضرعی و تذلی و ابتهالی بفناء باب احدیتک و عبودیتی بخالصة و رقیقی المحضة فی عتبتک الطاهرة و أنّها نور حقیقی و ظهور کینوتی و شرف ذاتی و عزّة نفسی و أنّها تقدیستی و اعلی^۱ مراقی تکریمی و احسن تقویمی و مقعد صدقی و رفرف علانی معذلک انت تری یا الهی ... عبادک لن یسمعوا لتصریحی و اعترافی و اقراری و لم ینتبهوا الاعلانی و اشهاری و لم یلتفتوا لحالی و لاشکون الیک یا الهی من هذه الاوهام و الظنون و لابکتین بین ایدیک فی عتبتک الطاهرة من الریح السّموم بانی اّلا ان اقول ما قال عبدک یسوع روحی له الفداء و اذ قال الله یا عیسی بن مریم و انت للناس اتّخذونی و امی المهیمن من دون الله قال سبحانک ما ینکون لی ان اقول ان كنت قلته فقد علمت تعلم ما فی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم اّلا ما امرتني به ان اعبدوالله ربی و ربکم و كنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما **توفیقنی** كنت انت الرقیب علیهم و انت علی کلشی شهید ان تعذبهم فانهم عبادک ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و البهاء علیک عبدالبهاء ع و در خلال احوال مذکوره چون به تواتر آثار ... کلک عهد و میثاق انجذاب و قیامی جدید در احباء بلاد حاصل شد و معاندین این امر به غایت بیمناک و غضبناک گشتند او در پی به

مداغعت و قتل و غارت پرداختند و از علائم و قرائن پیدا و عیان بود که مشقات و بلیات شدید برای این طایفه در پیش است.

شهادت محمدیگ سنسی

محمدیگ از اهل قریه سنسن واقع در شش فرسنگی کاشان از مخلصین متقدمین این طایفه بود و سنی متجاوز از هشتاد سال داشت در رباط سنسن و دکانش به ثروت و خدمت در راه امر ابهی مشهور گردید و نوبتی که شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی ابن الذئب به عزم زیارت مشهد رضا وارد کاشان شد اهالی نزد وی از ضلال و اضلال محمدیگ شکایت کردند و دو پسر بزرگ مصطفی قلی خان سهام السلطنه رئیس ایل عرب را که پس از پدر لقب سهام السلطنه گرفته بود از مجتهد تقویت و حمایت شد و تعهد داد که آن مرد نیک هشتاد ساله را گرفته با سواران گسیل اصفهان نماید و در بین راه نوعی هلاک نمایند که معلوم و مفهوم نشود و لذا محمدحسن خان معروف و منسوب به انیس الدوله حکمران کاشان جمعی مأمور به سنسن کرد و آن مظلوم را دستگیر و خانه اش را غارت کردند و مدتی در حبس و شکنجه و عذاب بداشتند آن گاه مأموران سهام السلطنه مغولاً مکبواً به اصفهان بروند و در اثناء طریق مشقت بسیار دادند و موی سر و ریشش را سوزاندند و در مورچه خورت وی را به زیر آب نگهداشتند هلاک کردند و جسدش را آتش زدند و حاجی عباس از احبای مورچه خورت استخوان هایش را یافته به اصفهان برد و دفن کردند و پسر محمدیگ به طهران رفته به دولت شکایت کرد و سهام السلطنه واقع شد ولی جواب چنین داد که چون حسب امر آقای مجتهد نجفی اصفهانی وی را همچنان می بردند در طی طریق از این عالم درگذشت.

شهادت آقا سید یعقوب سورمقی

و در قریه سورمق ار توابع آباده معاندین متعصین کمر بر قتل آقا سید یعقوب از مخلصین و مؤمنین و محترمین که بی پروا نشر و تبلیغ امر ابھی نمود بستند و هنگام عصری که برای تفرج و گشت سبزه و گلگشت از قریه خارج گشت خسروخان با تنی چند از اشرار بی‌امان به وی حمله آورده با چوب و زنجیر و خنجر و شمشیر مقطع الاعضاء ساختند و آن مظلوم در آن حال به ندای یا بهاءالابھی مترنم شد و خسرو خان به شدت تعصب و غضب برافروخت و با خنجر حنجر و زبانش را برید و پهلویش را بدرید و به سختی و خواری جسد آن شهید را

.....

..... پورت

میرزا ابوالفضل ... بابتی را دیده بعد از گفتگوی زیاد مضمون دستخط آفتاب خط اعلیٰ حضرت اقدس همایونی را به مشارالیه خاطر نشان نمودم گفتم نوبت شما امیدوار از مراجع خسروانی باشید همه رعیت پادشاه هستیم برای سلطان در کار تبعیت قرن میان مسلم و کافر نیست هر گاه من ... مصلح و دولتخواه نمی‌شدم بر علیه شماها هر روز ... به محضر مبارک اولیای دولت جاوید است عرض می‌کردم شما را برای ترقی و پیشرفت کار خود اسباب می‌نمودم ولی از آنجا که دست پرورده این ولی نعمت همایونم و دولتخواه می‌خواهم از پادشاه پرستی شماها ... اصلاح کنم مشروط بر اینکه شما در خارج افتخار به این ... نمونه نمایید و بر ضد دولت حرف نزنید با مذهب کار دارید خود می‌دانید شقی و متقی حسابش با کرام‌الکاتبین است دخل به دولت ندارد. دولت همین قدر از شما منتظر است که رعیت صادق او باشید زیاد فریضه مواعید ... نباشید شما را اسباب پیشرفت خود کرده بد ابداً طرفداری نخواهد نمود گفت اگر می‌خواهید کاتب به دولتخواهی و پادشاه پرستی می‌کند ما غیر از آزادی مذهبی ابداً خواهشی و تمنایی نداریم می‌گویند عقاید ما باطل است و ما را گرفتار این سوء اعتقاد خواهند نمود بگذارید خداوند بازخواست نماید ما همه‌مان در ایران ملک داریم چرا باید راضی باشیم که تمام عمر در وطن آواره باشیم دو نفر از ماها را دو سال قبل در طهران گرفته حبس کرده‌اند تا به حال خدا کرده است خیانت به دولت نخواند چرا اراضی گفتم اسامی آنها را بنویسند به عرض برسان

می‌کنم که امیدواری تمام به دل‌های شما وارد آید زیرا که ارواحنا در همین است

.....

بر خاک هلاک انداختند و پسران و دوستان مظلوم خبر یافته خود را رساندند و جسد را برده در نهایت اعزاز و اکرام کفن و دفن کردند و به آباده رفته تلگراف تظلم به ایالت فارس کردند و والی به حکمران آباده رجوع نمود و حاکم رشوه گرفته دادخواهی نکرد و قاتلین و مسببین که خسرو خان و عسکر خان و اکبر خان و غیرهم بودند به مجازات نرسیدند.

فتنه در بشرویه خراسان

و در بشرویه مجتهد طبسی به تعرض این طایفه برخاست و به آقا سید فضائل ملای قصبه نوشت که از تبلیغ و اجتماعاتشان جلو گیرد و خبر به سمع اهالی رسید و میرزا رضا نامی سردست‌ه اشرا انبوهی از ارادل را گردآورده به تعرض بی‌گناهان قیام کردند و آقا عبدالاحد بن ملا محمدعلی را به شدت مضروب نمودند و قریب دویست نفر مجتمعاً به محضر آقا سید فضائل حاضر شد فتوا طلبیدند تا به خانه‌های بهائیان ریخته قتل و غارت کنند و آنان را به محضر وی کشیده به تبری از عقیدت و آیین وادارند ولی سید مذکور فطرتی نیک و سلیم داشت و نیران فتنه را منطقی ساخت و حتی استاد محمدحسین خیاط را که در محضرش حاضر بودند بدون ادنی تعرضی مرخص نموده و علی‌اکبر عمادالملک حکمران طبس که شرح حالش را در بخش سابق آوردیم برای جلوگیری از اشرا مأمورین و گماشته‌گان ایالتی بفرستاد تا جمع اشرا را متفرق و متواری کردند و واقعه هائله به سلامت خاتمه یافت.

فتنه در بهار همدان

و در قریه بهار ضیاءالملک مالک قریه حسب افتراء و اغواء اعداء و به فتوای آخوند ملا عبدالله بروجردی تنی چند از احباء را حبس نمود چندی بداشت آن‌گاه مبالغی نقود جریمه کرده رها ساخت اهالی شورش کرده بر احباء تاختند و سب و لعن و ایذا و توهین نمودند.

فتنه در کاشان

و محمد حسن خان معروف و منسوب به انیس‌الدوله حکمران مذکور کاشان به گماشته‌گان حکومتی دستور داد تا میر عبدالباقی صباغ از متقدمین احباب را دستگیر کرده به دارالحکومه کشیدند و در محضر جمعی از محترمین اهالی ریش و ابروان تراشیدند و عمامه سیادت از سر برداشته پاها در فلکه گذاشته چوب بسیار زدند و سید صباغ مظلوم در آن حال که ظالمان غلاط به رسم ادب از سیادت عمامه نیلی از سر برمی‌داشتند تا چوبکاری نمایند با خود چنین گفت سبحان‌الله همه روزه مقدار بسیاری از این گونه البسه از دکام نیلی می‌گردد چگونه است که در صیغه عرضیه رسم ادب به جای می‌آورند و صباغ را می‌آزارند و ضاربین بشنیدند و به شدت وی را مضروب ساختند آن‌گاه حکمران وی را به حبس انداخت و دم به دم شکنجه و عذاب وارد آورد و او غایت استقامت و تحمل بنمود و از آن مشقات نهایت رضامندی و خرسندی ابراز کرد و دست‌های زندانیان را به کرات بوسید و همگی از ایمان و اخلاصش به شگفت اندر شدند پس حب اجازه حکمران وی را رها کردند ولی از اثر مشقات و بلیات مذکوره روزی چند بر جای مانده از این عالم درگذشت و سه روز بعد از دفنش به تحریک آخوند ملا حبیب‌الله مجتهد کاشان مردم اشرار جسد را از قبر برآورده دست را جدا کردند و سنگ و چوب وافر زدند و شبانه مخفیانه چون اشرار تجارت‌خانه‌های خود بیارمیدند بعضی از احباء جسد را ربوده زیر خاک پنهان کردند ولی انقلاب و هیاهو و هرزه‌ورائی و گفتگو تا مدتی به مبادرت و معارضت این طایفه در شهر برقرار بود.

شهادت حاجی محمدحسین یزدی

و نیز در سال 1312 حاجی محمدحسین قرشاهی یزد از احبای شهیر به دست اعداء و اشرار به شهادت رسید.

فتنه در همدان

در همدان نیز ملّا عبدالله بروجردی مذکور دست به کار زد ولی تنها حاجی و پسرانش از احبای ... حکمران بلد دستگیر ساخته حبس نموده و جریمه گرفته داد.

فتنه در طبس

و حکمران طبس به شرحی که در بخش سابق آوردیم از معاریف اهل بهاء بود و غالب اعضاء و مستخدمین حکومتی را از این گروه برقرار نمود لاجرم مجتهد و ملایان برآشفته و به جوش و خروش آمده قصد هجوم بر عموم مؤمنین نمودند و سه سال متوالی بر منبر فتنه‌انگیزی کرد و اهالی را مستعد و مهیای شورش ساخت تا این که به دست آمد و آقا نصرالله بیگ پیش خدمت حکومتی که از بهائیان مخلص بود هنگامی که از بازار می گذشت مورد توهین تنی از کسبه شده شکایت نزد حکمران برود امر به دستگیری شخص متعرض صدور یافت و میرزای مجتهد و آقا زین العابدین مجتهد که مترصد حدوث واقعه بودند بلا درنگ به بازار شتافته بانگ و اسلامه برکشیدند و صریح و عویل برآوردند که ای گروه مسلمانان نیک بنگرید و در این شهر اثری از مسلمانی نماند به درجه‌ای که حاکم و اعضاء حکومت ما کلاً و طراً بهائیند اگر غیرت اسلامی در شما برجا است بکوشید بشتابید دست از آستین مردانگی بیرون آرید که بر احدی از ایشان ابقاء نکرده تنی زنده نگذاریم لاجرم عواصف شورش و انقلاب و بلایا و اضطراب وزیدن گرفت و بهائیان بی‌پناه غالباً فراری و متواری و مخفی و منزوی شدند ولی سه تن از غرباء یکی میرزا محمدطاهر از اهل قریه کرامان دوم پسرش میرزا عباس خان سوم میرزا حبیب‌الله رفسنجانی که برای امور شخصی به طبس آمدند و مهمان آقا محمدهاشم قندهاری کلانتر طبس که بهائی مخلص بود شدند مفری از واقعه نیافته با میزبان منتظر پیش آمد ماندند و گروه اشرار در آن روز بر جمع ابرار دستبرد نتوانستند و در روزی بعد نخست به خانه کربلایی آقا حسین ریخته اموال و اثاثیه را تاراج کردند و آن گاه به خانه آقا محمدهاشم مذکور روی آورده با بانگ یا علی در خانه را از پاشنه کنده داخل شدند و آقا محمدهاشم به جلای جوان هفده ساله خود علی اکبر خان را از نظرشان مخفی داشته

گریزند و آنان به شکستن و خراب کردن و غارت پرداختند و به ناله و استغاثه آنان اعتنایی ننموده آقا محمدهاشم را از حجره بیرون کشیدند و با زنجیر و چوب و آلات جارحه سر تا پایش را مسکور و غرقه خون نمودند و نیم کشته را به درب خانه میرزای مجتهد بردند و مظلوم در بیرونی خانه بیفتاد و از هوش رفت و دو تن از ظالمان خواستند سرش را جدا کنند و تنی از حاضرین مانع شده چنین گفت که جدا کردن سر مرده چه حاصل دارد و در این موقع مجتهد از اندورن خانه بیرون آمد و از مال احوال بیندیشید و جسد مطروح را به دورن خانه برده شبانه به دست بهائیان غیر معروف تسلیم کرد و آنان جراح حاضر کرده جراحات را شستشو نموده بستند و در نه محل از رأس آن مظلوم زخم و شکستگی داشت و مدت دو شبانه روز به حال اغماء ماند و اندک اندک حال و قوت یافت و یکی از جراحات مدت یک سال به طول انجامید تا بهبودی حاصل گردد و اما مهمانان آقا محمدهاشم میرزا حبیب‌الله گریخته به چنگک اشرار نیفتاد و میرزا محمدطاهر و پسرش گرفتار شدند و ضرب شدید یافتند چنانکه در خانه مدتی مدهوش افتادند و در همان روز آقا نصرالله بیگ مذکور دچار اشرار شد و ضرب و اذیت بسیار کشید و بعد از ایامی چند درگذشت و آقا علی‌اکبر پسر هفده ساله آقا محمدهاشم که از نظر اشرار مصون ماند خود را از بام خانه به خانه همسایه نداخت و پاهایش کوبیده و مجروح گشت و مخفی ماند تا در ظلمت شب به خانه خود عودت نمود و در همان هنگام باز اشرار در حسب حکم میرزای مجتهد به خانه درآمده و تفحص و تفتیش همی کردند تا وی را به دست آرند و او بی‌درنگ با پای مجروح به بام خانه برآمده خود را در بادگیر پنهان نمود و محفوظ ماند و اشرار به حال اجتماع در طلب بهائیان دیگر همی گشتند و دیگری را به دست نیاوردند و عطف عنان به باغ حکومتی کردند مهاجماً داخل شده ظروف کثیره محتوی مایحتاج و غیره را بشکستند و در آن حال حکمران و اعوانش را از بالای عمارت ناظر بوده مراقبت داشتند و مقاومت غلیظه نکردند و واقعات مذکوره در آن بلد تا سه روز متوالی شد و در روز چهارم حاجی شیخ حسن واعظ در بازار به نصیحت اشرار پرداخت و وخامت عاقبت را بیان کرد و اشرار خسته و متفرق شدند و چون حکمران ماجرا را به مشهد و طهران تلگراف کرد حسب امر واصل از دولت عده سوار و گماشتگان ایالتی از مشهد وارد طبس گشتند جمعی از اشرار را گرفتار کردند و گروهی از آنان فرار نمودند و همه روزه در باغ حکومتی عده از طاغیان را چوب بسته زدند و سردهسته‌های اشرار هر

یک به نوعی مبتلا شدند و بعداً له خواری هلاک گشتند و اهالی طبرستان برای اینکه تمامت مشقات و بلیات مذکوره را به تحریک میرزا مجتهد دانسته در خفا و علن بر جانش لعن و نفرین همی نمودند و مجتهد در انظار خوار و بی مقدار گردید

فتنه در نامق و حصار تربت

و تضییقات دستگیری‌های دشمنان با بهائیان قریه حصار تربت خراسان به اوج شدت رسید چه پس از فتنه سال 1302 به نوعی که در طی وقایع آن سنه در بخش پنجم نگاشتیم اهالی به تحریک کربلایی ابوالقاسم ملای معاند و به تهییجات پسرش ملا عبدالقهار که عنودتر از پدر بود متعرض بوده پیوسته سب و لعن و توهین کردند و هر یک از آن مظلومان را که یا خاندان ملا احمد شهیر مرحوم مردود می‌نمودند چوب زده جریمه می‌گرفتند چنانکه مجالس و محافل قطع شده و عده از مشاهیر لاعلاج منزوی در خانه شده بیرون آمدن نتوانستند و لذا به مؤتمن السلطنه پیشکار مالی خراسان از بهائیان مقتدر مشهد هنگامی که از سبزوار به مشهد می‌رفت التجا بردند و عریضه شارح جور و جفای اعدای محل توسط شاهسوار بیگ از بهائیان دلیر آنجا فرستادند پس به امر مؤتمن السلطنه عبدالعلی بیگ و عباس علی بیگ و مصطفی قلی را که سردسته اشرا بودند دستگیر کرده تحت الحفظ به مشهد بردند و از آن هنگام که والی خراسان معزول بود تا موقع ورود آصف الدوله شاهسون والی جدید در مجلس نگهداشتند و عبدالعلی بیگ بمرد و آن دو دیگر پس از چندی خلاص شدند و مصطفی قلی به صرف مال نایب الحکومه نامق گشت و به مؤمنین آن قریه تسلط یافت و عرصه زندگانی را بر ایشان تنگ و تاریک نمود چنانکه باز به مشهد تظلم کردند و او احضار گردید و مورد بازخواست واقع شد و بر بغض و کینه‌اش بیفزود و همین که به نامق برگشت صورت استشهادی مشحون از امضای مخالفین تنظیم کرد که به علاوه خاندان معلم حده از معاریف این طایفه را شهادت به خروج از ربقه اسلام داده مجازاتشان را خواستار شدند و ملایان تربت فتوا و حکم دادند که ایشان را از دخول در گرمابه عمومی منع نمایند و شیخ اسحق از اهل بهاء که بی‌خبر از ماجرا بود به حمام درآمده و او را به ضرب و زجر شدید خارج کردند و مصطفی قلی متدرجاً به رتبه سلطانی

سربازان رسید و قریب یک نفر سپاهیان اطراف پیرامونش مجتمع شدند و با دو تن از ملایان معروف یکی شیخ اسمعیل و دیگری شیخ علی اکبر نام که اول سبب قتل حاجی محمد ترک و دوم باعث قتل شهداء خمسه تربیت به نوعی که عنقریب می نگاریم شدند متفق گشت و بی خوف و ملاحظه آنچه خواست نسبت به بهائیان وارد آوردند و نفوذ دینی و قدرتشان به درجه ای بود که فریاد و استغاثه مظلومان به جایی نرسید و برخی دیگر از متنفذین آن حدود و نیز اقتدا به سلطان مصطفی قلی کرده نسبت به پیروان این آیین با بغض و عداوت و جور و جفا عمل نمودند و از آن جمله محمدیوسف خان نائب الحکومه کوه سرخ ملا ابوالقاسم برادر معلم را دستگیر کرده و مدت چهل روز در حبس بداشت و از احباء نامق و حصار با ضرب و شکنجه و علف و زور نقود موفور طلبید و آن بیچارگان اثاثیه خانه خویش را بفروختند و مبالغه مطلوبه را به ظالم دادند و در این بار نیز با تحمل شدائد بسیار شکایت از ظلم و تعدی از سلطان خونخوار را به مشهد رساندند و او به مشهد احضار گردیده محبوس شده پس از ایامی قلیل از محبس بگریخت و به محل خویش برگشت و با حمایت شیخ اسمعیل و شیخ علی اکبر مذکور آسوده و مرفه الحال شده و کما فی السابق به اعمال فتنه مبادرت جست و بالجمله اوضاع نامق و حصار تا این سنه 1312 بدین منوال می گذشت و کربلایی محمد از احباء در خانه خود حمامی بساخت تا خود و خویشان و دوستانش که از ورود به گرمابه عمومی ممنوع بودند به آزادی شستشو نمودند و اندکب مرفه شدند ولی در این اثنا کربلایی محمد با پسرش و آقا سید حیدر به عزم زیارت رهسپار عکا شدند و معاندین مطلع گشته بهانه جدید به دست آوردند و عبدالقهار ملای عنود معهود باز به جولان آمد و به شیخین معاندین مذکور شکایت از ملا حمیدالله بن معلم و کربلایی محمود و آقا سید حیدر نوشت و آن دو شرحی به آصف الدوله والی خراسان نگاشته سعایت در حق مذکورین نمودند و والی قضاوت و حکم واقع را به محمد میرزا نایب الحکومه خود که عقیدت شیخیه و عداوت شدیده به اهل بهاء داشت موکول نمود.

و او حکم تبعید هر سه را از حصار صادر کرد و سلطانی را که محمدحسین نام بود به اجراء حکم مأمور ساخت و جهانگیر بیگ نایب الحکومه حصار را که از مؤمنین بود به مشهد احضار داشته مورد بازخواست

و توهین قرار داد و این واقعه مسلسله که در نامق و حصار بعد از سال ۱۳۰۲ تا این سال توالی داشت اوضاع آنجا را متدرجاً وخیم کرد تا منتهی به واقعات شدیدتر شد که در ضمن وقایع سال بعد می‌نگارم.

فتنه در رشتخوار تربت

شاهزاده محمد میرزا حکمران مذکور در قریه رشتخوار از توابع تربت بر آحاد این طایفه سخت گرفته انواع جور و جفا وارد ساخت و اشرار محل را به مهاجرت واداشت به حدی که عدّه از معاریف امثال جهانگیرخان و آقا عبدالحسین بن حاجی مهدی قلی خان و آقا میرزا علی و دو پسرش آقا سیف‌الله و میرزا قدرت‌الله ناگزیر از جلاء وطن گشتند و هر یک جانبی را پیش گرفتند و یکی از معاریف‌شان میرزا غلام‌رضا برجای ماند و پای استقامت و ثبات در مقابل شدائد و بلیات بیفشرد ولی او را نیز عاقبت اخراج کردند و در پی دادخواهی به مشهد شتافت و برای رفع شبهات معرضین معاندین که بر این طایفه انکار خدا و خاتم انبیاء را افترا زده شهرت دادند بر منسوجی سفید که مقدار دو ذرع طول و عرض داشت اقرار به یگانگی خدا رسالت محمد مصطفی و ولایت ائمه هدی را به خط جلی و زیبا نوشت و روزی در مسجد گوهرشاد بعد از اداء نماز ظهر به جماعت سر منبر برآمد و در مجمع انام قرائت نمود و تمامت حاضرین تحسین و آفرین گفتند و فقها و مجتهدین توحید در حقش نوشتند که میرزا غلام‌رضا در حقیقه و واقع در زمره مسلمین و مخلصین در این آیین است و کسی را حق تعرض به عقیدتش نیست و با سند و حجّت به تربت عودت کرد و نزد حاکم رفت و حکم مجتهد را ارائه داد و حکمران چاره جز این ندید که خود نیز در حقش توحید نوشت و لذا میرزا غلام‌رضا مفتخر و سرشار مراجعت به رشتخوار کرد ولی شاهزاده پرتزویر مردم شیربر را بر تعرضش مقدم و دلیر نمود که آنچه توانستند از ستم و جفا وارد کردند. لاجرم اقامت بیش از هشت‌ماه در وطن میسر نگشت و ناچار با عائله به تربت رفته اقامت گزید و به شغل عطّاری مشغول گردید و متدرجاً اهالی به وی اطمینان و امتحان حاصل کردند و با بهائیان اسرائیلی و غیرهم که مقیم بلد بودند معاشرت گرفت و پس از چندی شیخ علی اکبر مجتهد از تحصیلات دینیه در نجف فراغت حاصل کرده به تربت مراجعت نمود و مسند ریاست بگسترد و در روز بیست و یکم رمضان در حالی که بر عرشه منبر در ایوان بزرگ زیارت‌گاه قطب‌الدین حیدر در مجمع انام لاف علم و قدرت در کلام می‌زد

میرزا غلام‌رضا که با ملاّ آقایی از بهائیان اسرائیلی حاضر بود بر آن سر شد که با مجتهد مناظره دینیه و ابلاغ کلمه الهیه نماید و چون هفته گذشت نیت خود را به موقع اجراء گذاشت و به منزل و محضر وی حاضر شده در موضوعی از مواضیع دینیه شروع به مکالمه و مناظره نموده مجتهد پایه سخن را بلند و پای خویش را در بند و کمند دید و از حاضرین خجلت کشید و به میرزا غلام‌رضا تعرّض و پرخاش کرده چنین گفت در امثال این موضوعات بحث و گفتگو روا نیست چه موجب تلبیل بال و تزلزل احوال گردد و میرزا غلام‌رضا مدلل و مبرهن نمود که بحث و تحقیق در این موضوع و دیگر مواضیع اعتقادی که پایه و اساس ایمان را استوار می‌نماید بر هر مکلفی فرض و متحمّم می‌باشد و مجتهد براشفته دشنام و سقط گفت و میرزا غلام‌رضا مجبور به قطع مقال و ترک آن محضر و خیم‌المآل گردید ولی بی‌باکانه تمامت مکالمات خود و مجتهد را به رشته نظم آورده مشتهر ساخت و این امور موجب بغض شدید مجتهد گشت و کمر بر قتل بهائیان بست و اهالی را بر تعرّض و اذیتشان همی‌برانگیخت تا دست به کار زدند و نخست هفت تن از شناختگان احباب میرزا غلام‌رضا مذکور و استاد غلام و استاد محمدعلی که دو برادر بودند و حاجی محمد صادق بایکی و آقا محمد حسن کفّاش محولاتی و آقا سید اسدالله و آقا نصرالله را از ورود به گرمابه عمومی منع کردند و متدرّجاً منجر به فتنه شدید و شهادت میرزا غلام‌رضا و چهار تن دیگر گردید که در ضمن واقعات ۱۳۱۳ عن قریب می‌نگارم.

فتنه در نساپور

و حکمران نساپور شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله به این طایفه عداوت داشت و پیشکار خود میرزا یوسف‌خان منشی باشی را که بهائی مخلص بود از شغل منفصل و معزول و اخراج کرد و به فتوی ملاّ ابوالقاسم مفتی و قاضی بلد ملاّ علی‌اکبر خیاط و نیز نصرالله خان جوان هیجده ساله را که از خویشان امّیش بود به جرم ایمان به امر ابهی^۱ دو روز حبس نمود. آن‌گاه هر دو را به فلک بسته چوب وافر زدند چندان که ملاّ علی‌اکبر از اثر ضرب پس از یک هفته درگذشت و نصرالله خان را مرضی دماغی و جنون

عارض شده پس از دو سال بدرود حیات گفت و در خلال احوال مذکوره سینا و محرم که شرح احوالشان را در بخش سابق نگاشتیم و پی تبلیغ امر ابھی^۱ سیر و سفر در بلاد می کردند وارد بلد شدند و حکمران خبر یافته فرمان داد هر دو را دستگیر کرده اخراج نمودند و تحت الحفظ با سواران حکومتی تا قدمگاه بردند.

شدائد طاقت ربای بهائیان نامق و حصار

و در این سال ۱۳۱۲ شدائد و بلیات وارد بر بهائیان دو قریه حصار و نامق تربت که قبلاً ضمن واقعات سال قبل نگاشتیم به اوج شدت رسید و مقدمات فتنه مشتعل رشتخوار که عن قریب به بیان بقیه آن می پرازیم موجب ارتفاع نیران گردید و محمدحسین سلطان مذکور کمر بر قلع و قمع احباء دو قریه بست و با قریب چهل تن سپاهی و عدّه از اشرار که مستعد و مهیای برای اقدام به هر عمل فاسد و تباهی بودند صوب مقصد شتافت و در بین طریق با سه تن از آنان ملّا عبدالرحیم حسین رمضان علی مصادف گردید و همه را دستگیر و ضرب و اسیر کرد و چون به حصار نزدیک شد و مظلومان خبر یافتند غالباً دست از مال و عیال و اطفال شسته سر به کوهها نهادند و ظالمان به قریه در آمدند و به هر خانه از خانه های مؤمنین دو تن مراقب و مستحفظ گماشته تا احدی خارج نشود و شبانه در حالی که هوا به غایت سرد بود و برف می بارید عدّه از آنان را که در قریه باقی و در محلی مجتمع بودند امثال ملّا علی اصغر رمضان علی و عبدالرحیم اسحق و رمضان سلمانی و عباس علی جمعه و دهباشی رجب و آقا سید علی و اسحق پسر سالار ابراهیم و علی اکبر و ملاحسن کربلایی محمد و کربلایی یوسف و پسرش ملّا حسین و غیرهم گرفتار کردند و در خانه کربلایی محمود که مشرق الاذکار بود جمع و حبس نمودند و عموم زنان و اطفال بهائیان فراری و غیرهم را در خانه ملّا احمد معلّم مرحوم جمع و توقیف کردند و از اثاثیه و اموال و حاصل زراعات و حبوبات هر چه خواستند به غارت بردند و بقیه را نیست و نابود ساختند و بعضی خانهها را سوزاندند و از جا برکنندند و چون شب بسر آمد و صبح دمید نردبانی در محوطه مشرق الاذکار مذکور ترتیب داده هر یک از رجال اسیر را بسته چوب زدند و کربلایی یوسف مذکور را که پسر هشتاد ساله بود پس از

ضرب شدید ریش و زنج بریدند و در هوای سرد و برف آب یخ بسته همی بر سر و تنش ریختند و اسحق را عریان نموده دم به دم در آب یخ بسته انداخته چوب زدند و تمسخرکنان اجبار بر تعنی نمودند تا مظلوم حیات عاریت را بدرود گفت و او از احباء متقدمین بود و به واسطه معلّم و اخوانش مراتب ایمان و انقطاع و استقامت را تکمیل کرد و در بلیات وارده بر بهائیان پیوسته نصیب موفور داشت و با ملّا عبدالرحیم و عبّاس علی نیز چنین کردند و موهای ایشان را کردند و ملّا حسین کربلایی محمّد را بر جای مستقر نشانده محاسنش را موی به موی از جای در آوردند و پی در پی وی را تکلیف بر تبرّی کردند تا دست از آزارش کشند و چون ثبات و استقامتش را در ایمان و عقیدت سنجیدند به غضب افروخته و در شدت آزار کوشیدند و ده‌باشی رجب و ملّا علی اصغر و علی اکبر و میرزا سید علی را نیز همی زدند و بر زنان و کودکان ستم و جفای فراوان وارد آوردند و تکلیف و اجبار بر تبرّی کردند چون اثری ندیدند زیور و جواهرشان را با کمال قوّت بر بودند و پستان برخی را داغ نهادند و زنی را که از نامق می‌گریخت گرفتار نمودند و کلاه مردان بر سرش گذاشته به حصار با مسخره و استهزاء بسیار برگرداندند و در همه آن بلیات استقامت نسوان و صغار از ثبات رجال و کبار کمی نداشت بالاخره چون دانستند که آنان را به هیچ نوعی از ستم و آزار از ایمان نتوان بازداشت نقود موفور خواستند تا دست از جفا کشند و مظلومین بقیه اثاث و اموال خود را که از نهب و غارت برجای بود بدیشان دادند و ملّا عبدالقهار مجتهد قهار مذکور سند اسلامی برای چنین نقل و انتقال املاک به خطّ و امضای خود نوشت تصرف کرد و اما رجال متواری در جبال گرفتار برف و سرما شدند و معذک عودت به قریه نتوانستند و لاجرم به سوی سبزوار و نشاپور گریختند و سه تن از آن مردان با چهار تن از زنان تحمّل رنج و مشقّت فراوان کرده خود را با نیم‌جانی به مشهد رساندند و به مقامات عالیّه و مصادر امور مملکت شکایت و التجا نمودند چنان که آصف‌الدوله والی خراسان ناچار شده حکمران تربت محمّد میرزا را احضار داشت و شش تن مأمور برای دستگیری محمّد حسین سلطان و ملّا عبدالقهار به حصار فرستاد و آن دو قبل از ورود مأمورین خبر یافتند و به مشهد شتافتند و به شیخ اسمعیل مجتهد معاند سابق‌الذکر پناه بردند و با یکدیگر برای عقیم کردن شکایات و اقدامات مظلومان و والی طرحی ریختند و رشوه به طلاب مدارس دینیه داده تحریک به ایجاد انقلاب و شورش نمودند و روز دیگر در حالی که حاکم تربت و محمّد حسین سلطان و ملّا عبدالقهار در محضر والی

جواب سؤالات و بازخواست‌ها را می‌دادند طلاب تیزچنگ مانند فوجی از عقاب و پلنگ بگته و بی سابقه و با صدای مانند رعد و صاعقه هیاهو انداخته و اهالی وحشت و دهشت کرده مردم دکاکین و بازار را بستند و به هر سو شتافتند و والی از حقیقت واقعه خبر یافته از حاکم تربت رفع غائله را خواستار گشت و او ملتزم رفع اضطراب گردید مشروط به این که والی فرمان به تأدیب و تنبیه بهائیان صادر نماید و آصف اطاعت کرده حکمی بدین مضمون برنگاشت که بهائیان فتنه بر پا کردند و باید دستگیر و مجازات شوند و فرمان را تسلیم ملا عبدالقهار نمود و او با همراهان قهار برای برآوردن دمار از روزگار بهائیان حصار عودت کردند و شهر مشهد نیز آرام شد و در بین طریق در قریه شریف آباد قرب مشهد به جمعی از بهائیان حصار برخوردند که از ظلم ایشان فراری بودند و بی‌درنگ آنان را به چنگ گرفتند و افراد بی‌بضاعت را رها کردند و سه تن به نام آقا سید حیدر و آقا اسمعیل و کربلایی محمد را نگه‌داشتند و از عده رها شده ملا عبدالغفار به مشهد فرار کرد و در آن‌جا شناخته شد و دچار معاندین گشت و تعدی و ضرب شدید دید و مدتی در آستانه رضویه محبوس و متحصن گردید و از آن سو ظالمین مذکور اسرای مزبور را از شریف‌آباد با خود بردند و شکنجه کرده مطالبه نقود نمودند تا ایشان مایملک خود را به بهاء نازل فروخته به سلطان دادند معذلک دست از ایشان نکشیدند و در محضر جمعی کثیر حاضر کرده از عقیدت و آیینشان پرسیدند و اما سید حیدر شمه از معتقدات اهل بهاء را بیان نمود و حاضرین به جوش آمده حمله بردند وقتی چند عزم قتلش کرده و او به کمال سکون و بشاشت سخن گفت و یکی از اشرار تفنگ خود را مواجه سینه وی گرفته خواست هدف سازد ولی سلطان مانع شد پس هر سه را وارد تربت نمودند و به حکم حکمران حبس و شکنجه نمودند آن‌گاه حاکم به اتفاق ملا عبدالقهار به صدد دیگر آحاد ابرار برآمد و عبدل ابن کربلایی محمد و اللهیار را دستگیر نموده نقود معدود گرفت و با اسراء ثلثه مذکور مدت سه ماه در حبس تربت نگه‌داشت و اخذ درهم و دینار کرده مستخلص ساخت تا به اتفاق عودت به حصار نمودند ولی ایامی بیش نگذشت که سید محمد و سید حیدر و سلیمان و محمدعلی و درویش اسمعیل و جهانگیر و اللهیار را دستگیر کردند و از همگی مبالغی نقود گرفتند و آقا سید محمد را رهایی دادند و شش تن دیگر را در حبس نگه‌داشتند تا والی برای کثرت شکایت احباء محمد مبین را به مشهد خواسته متجاوز از نه ماه اسیر کند و زنجیر نمود و چون معزول شد و محمد تقی میرزا رکن‌الدوله بر

جایش منصوب گردید آنان را به شرط این که به حصار نروند رها کرد و به سایر فراریان متواری نیز اذن اقامت در حصار داد و چون پس از مدت متمادیه که به انواع مشقت و فاقه در غربت و کربت بسر بردند به وطن رسیدند از یک طرف موقع زراعت گذشته دستشان از مال و اشتغال تهی شده از طرفی دیگر دچار بلیات و تعرضات جدیدی گشتند چه شیخ عبدالکریم نامی با اشرار در حصار هم‌دست شده جور و ستم وارد آورد چنان که بر عیال و اطفال نیز شفقت نیاورد و جلب مال بسیار نمود و تعرضات و تضییقات مذکوره برای احبای نامق و حصار چنان که شمه از آن را عن‌قریب می‌آوریم تا سال ۱۳۱۵ امتداد یافت.

فتنه زنجان و گرفتاری میرزا علی محمد ورقا و پسرش

روح‌الله و بعضی دیگر از اهل بهاء

میرزا علی محمد ورقا از فضلاء و شعراء و مبلغین شهیر که شرح احوالش در بخش سابق آوردم حسب امر حضرت عبدالبهاء از تبریز به زنجان رفته تقریباً شش ماه اقامت نموده به تبلیغ بی‌خبران و تکمیل عرفان و اعمال مؤمنان که غالباً از اخلاف اصحاب حجّت شهید بودند پرداخت و چون احساس قرب وقوع فتنه نمود برای ملاحظه ضعف حالات احبّاء و برای بیرون بردن کتب و آثار ذی‌قیمت که همراه داشت عزم رفتن به طهران در ضمیر گرفت ولی پسر ارشدش عزیزالله برای این که مصرّ به تعویق شد دلتنگ گشته تنها پیاده به صوب طهران شتافت و با جدّ مادری خود حاجی میرزا عبدالله خان نوری زیسته مشغول به تحصیل گردید و عاقبت حسب شکایت ملایان حکمران بلد علاءالدوله وی را با پسر کهترش روح‌الله و پدر زوجه ثانیه جدیده‌اش حاجی ایمان و مهمان‌دارش سید فتّاح با برادرانش مختار و احمد و هم ملّا حسین و آقا سید اسمعیل و حاجی محمدقلی دستگیر کرده به دارالحکومه توقیف نمود و به مقام بازخواست آورد و ورقا با کمال شجاعت و صراحت در تجلیل امر ابهی^۱ سخن گفته بیان داشت که مقاصد ما موضوعات اعتقادیه دینیه است به سیاست و حکومت تعلّقی ندارد و اولی^۱ آن که فقهاء معارضین که خود را عالم‌نحیر می‌خوانند و سخن از تکفیر همی‌رانند در دارالحکومه مجتمع شوند و محاجّه و مناظره کنیم و تمامت تعالیم و معارف امر بدیع حتّی^۱ احکام فرعیه‌اش را با ادله قرآنیّه ثابت نمایم و حکمران استماع کرده حق را از باطل تمیز دهد و جدا سازد و علاءالدوله نیز چنان نمود و ورقا در مجمع ملاها

صیت حقیقت و غالبیت امر ابهی^۱ را مبین و ثابت و آنان را ملزم و ساکت ساخت و گاهی پسر سیزده ساله اش روح الله را به جواب مسائل آنان وامی داشت که با قوت جنان و فصاحت بیان همگی را مغلوب می کرد و علاءالدوله مکرر اظهار نمود که قوت ایمان و منطق و عرفان این طفل را خود در مقامش باید معجزه شمرد و پدر و پسر را تکریم و تجلیل کرد و بار دیگر نیز مجتمع شده مکالمه کرده مغلوب گشتند و او به ورقا مواعید همی داد تا ازین عقیدت برگردد و ورقاء تعظیم و تثیت امر ابهی^۱ همی نمود و مکالمات ورقاء در شهر مشتهر گشت و متفحصین و تماشایان بسیار نزد ورقاء ذهاب و ایاب کرده سؤالات همی نمودند و مجلّدات آثاری که با وی بود ملاحظه کرده مورد نظر و بحث قرار دادند و بالاخره حکمران شرح واقعه و تفصیل کتب و اسناد وی را به نوع اغراق به طهران نوشت و امر رسید که محبوسین را به طهران روانه کند و لذا پانصد تن فوج جهان شاه خان را که برای شرکت در جشن سلطنت پنجاه ساله شاه به طهران می رفتند مأمور بردن محبوسین کرده قریب شصت مجلّد از آیات و الواح بدیعه اعلی^۱ و ابهی^۱ بر اوراق ترمه با خط بسیار زیبا و با جلدهای مذهب و منقش پر بهاء و دیگر اوراق و صور و غیرها که با ورقا بود و شاه انتظار وصولش را داشت مختوماً مکتوماً تسلیم سرکرده سواران مذکور نمود و از نه تن مجرمین آقا سید اسمعیل و حاجی محمدقلی را مستخلص ساخت و هفت تن دیگر را هر یک جداگانه بر استری سوار و پای در کند کرده متفقاً همراهشان روانه نمود و تمامت مدت حبس نه تن مظلومان مذکور در زنجان بیست روز تقریباً گذشت و واقعه مذکوره در اواخر فصل زمستان

حاکم زنجان صدرالدوله بود

مفسدین در نزد او رفتند زود

قصه ورقا و همراهان او

نزد وی گفتند و شه در جستجو

گفته با فراش باشی آن لعین

کای تو ما را در همه کاری معین

کن روان جمع سوار کینه‌جو
از پی ورقا و همراهان او
کرد پس فراش‌باشی اختیار
از سواران جفا گستر چهار
آن سواران از پی ایشان شدند
تا به شش فرسنگی زنجان شدند
اندر آن منزل رسیدند آن گروه
خدمت ورقای با فرّ و شکوه
بود هنگامی که ورقا پیشتر
بسته بود اوضاع اسباب سفر
تا از آن منزل نماید انتقال
با کمال انبساط و اشتعال
حاجی ایمان هم وداعش کرده بود
تا به زنجان باز گردد آن ودود
نزد اهل بیت ورقا دخترش
تا بماند سایه آسا بر سرش
ناگهان جمع سواران ریختند

جمله بر آن مؤمنین آویختند
بعد ایذا و جفای بی شمار
چون اسیران تار و زنگبار
هر سه تن را در جلو انداختند
پس به سرعت سوی زنجان تاختند
با همه اموال و آثاری که بود
جمله را بردند سوی شهر زود
گفت حاکم من شنیدم از کسان
تو بهائی هستی و صاحب لسان
گفت ورقا من درین دین ...
هم بهائی هم بهائی زاده‌ام
بلکه این کودک که با من هم‌ره است
بندۀ عبدالبهاء سرالله است
در بهائی بودنم نبود شکی
لیک می‌خواهم دهی گوش اندکی
تا بگویم شمه از حال ما
از مراد و مقصد و آمال ما

گر به پیشت گفته‌اند اهل عناد
جمله کاین حزب‌اند از اهل فساد
این سخن کذبست و محض افتراست
شاهد صدق من آثار بهاء است
حق پی دفع فساد آمد پدید
بهر اصلاح عباد آمد پدید
گر ترا باور نیاید این سخن
ساز از دانشوران یک انجمن
تا نمایم ثابت این دین مبین
با دلیل محکم و علم‌الیقین
کرد علاءالدوله محض اعتساف
سوی طهران نزد سلطان تلغراف
قصه ورقاء و یاران باز گفت
لیک با کذب فراوان باز گفت
نسبت طغیان و اضلال و فساد
داد بر احباب سلطان معاد
ناصرالدین شاه را در دل هراس

گشت پیدا کرد بر سابق قیاس
در جواب تلگرافش شه سرود
که به طهرانش روان سازید زود
چون خطاب شاه بر حاکم رسید
آن پدر را با پسر تحت الحدید
جانب طهران روان بنمود زود
با غل و زنجیر و سرتیپ و
بود روح الله ده دو سال او
ماه بردی رشک بر تمثال او
داشت چون ورقا لسانی بس فصیح
هم جمیل و هم صبیح و هم ملیح
گر به ظاهر طفل بود و خردسال
لیک باید گفتنش فخر رجال
با همه زجر و مصیباتی که دید
وان همه سبّ و ملامت که شنید
ذره از اشتعالش کم نشد
بلکه افزود و قرین غم نشد

می سرود این نغمه هر دم بر زبان
که شما را نیست دستی بر روان
ما هم از حبس جسد آزاده ایم
زنده و روحیم ما کی مرده ایم
متمتهای قدرت دولت شما
هست بر اجسام و بر اجساد ما
پس علاءالدوله در زنجان گشاد
دست ظلم و کینه بر اهل رشاد
رحم ننمود آن ستمکار شریر
نه به نسوان نه بر اطفال صغیر
خانه احباب را تالان نمود
خانه ها را با زمین یکسان نمود
جمعی از ابهائیان را دستگیر
کرد و در انبار افکند آن شریر
پس به تدریج اولیاء را آن عنید
با غل و زنجیر و مأمور شدید
جانب طهران فرستاد از عناد

ای دو صد لعنت بر این بدبخت باد

چون عزیزالله بشنید این خبر

شد روان نزد برادر با پدر

آه از آن وقتی که آن پور رشید

خدمت ورقاء و روح الله رسید

حالتی رخ داد بر آن هر سه تن

که نیاید در عبارات و سخن

نی قلم را قدرت تحریر اوست

نی زبان را طاقت تقریر اوست

چهار نوبت آن جوان پرفتوح

شد مشرف خدمت ورقاء و روح

دیده از دیدارشان پر نور کرد

گشت راجع با هزاران آه و درد

الغرض ورقاء و احباب اسیر

هر یکی در دست شمری چشمگیر

چون به طهران فاش شد اسرارشان

حکم شد در بردن انبارشان

جمله را با طبل و بالابان و ساز

جانب انبارشان بردند پاز

حضرت ورقاء و یاران چو مه

پیش هم بودند در انبار شه

ناگهان در ارض طاء شد آشکار

فتنه سید جمال نابکار

میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی در سال ۱۳۱۳

در شهر رمضان ۱۳۱۳ این سال اتفاق افتاد و پس از اخراجشان از زنجان به موجب فتوای ملایان و اجازت علاءالدوله سپاهیان به خانه‌ها ریخته زنان و کودکان را به اجبار و فشار خارج کرده تمامت اثاث‌البیت را به یغما بردند و خانه ملاحسین را خراب و ویران ساختند و به اسیران مذکور در طول طریق از زنجان تا طهران از جهت سرما و غیره بسی سخت گذشت و در خانه جهان‌شاه خان کند در پا منزل دادند و روزی دیگر حسب دستور میرزا علی اصغر خان صدراعظم به خانه جعفرقلی خان معین‌السلطان حاجب‌الدوله سکنی دادند و صدراعظم در نظر گرفت که مظلومیت و برائتشان را به شاه معروض داشته مرخص نماید و ایامی چند که به سر بردند جمعی از امراء و اشراف به تماشای احوالشان رفته از تقریرات ورقاء و روح‌الله در شگفتی شدند چه پدر و پسر مظهر عرفان و ایمان و مالک استقامت و بیان بودند و در زنجان و منازل طریق و هم در طهران نزد اولیاء دولت و اکابر ملت در اثبات و تجلیل امر ابهی با فصاحت بیان و قوت برهان اقامه حجّت نمودند و همواره مهیای شهادت بود و پسر تحمّل و نشاطی نشان داد که موجب تحیر مستحفظین گشت و پیوسته الواح و مناجات خوانده تبلیغ کرد حتی خواستند زنجیر از گردنش بردارند قبول نمود گفت شما بدان چه مأمورید عامل شوید و حاجب‌الدوله بی اطلاع صدراعظم تفصیلی از احوالشان نزد شاه عرض کرده اجازت گرفته به انبار برد و کند و زنجیر نمود و همین که صدراعظم حال بدانست بدو متغیر شده خطاب و عتاب کرد و دستور داد که در محبس از مظلومین رعایت احترام نمایند

و ورقاء عریضه به شاه نگاشته استدعا کرد که یکی از اولیاء دربار حاضر شده مطالبش را بشنود به محضر شاهی معروض دارد در هنگام وصول عریضه حاجب الدوله حضور داشت و مأموریت مذکور بدو مفوض گشت لاجرم نزد ورقاء آمده مطالبش را اصغاء نمود و از استماع آن امور که کلّ دلیل بر عظمت امر ابهی بود برآشفّت خصوصاً چون ورقاء حضور و اجتماع مجتهدین طهران را برای محاجّه و مناظره در خصوص امر بدیع درخواست کرده در ضمن تقریر چنان بیان داشت که از شهادت باکی ندارم بلکه منتهی آمال من است و بشارت فوز این مقام را از لسان مصدر امر شنیدم و مدّتی است که روز و شب در انتظار می گذرانم آن جاهل متعصّب خونخوار چنان در غضب شد که با چوب دست خود چند ضربت بر فرقش نواخت و بالجمله احوال محبوسین بدین منوال می گذشت که ناگهان واقعه قتل شاه وقوع یافت.

واقعه قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه

چنانچه در بخش پنجم ضمن واقعات سال ۱۳۰۷ و نیز در بخش گذشته ضمن بیان احوال سید جمال الدین افغانی و میرزا آقا خان و شیخ احمد کرمانی نگاشتیم جمعیتی در ایران تبعیت از عقیدت و افکار سید افغانی مذکور کرده در تزئید عدّه هم مسلکان خود کسر شوکت استقلال و استبداد شاه همی کوشیدند و در سال مذکور جمعی از آنان به واسطه دائره جاسوسی دولت دستگیر و به اشدّ شکنجه و عقاب گرفتار شدند و عاقبت مستخلص گشتند یکی از ایشان میرزا رضا کرمانی بود که عقاب و حبس طولانی و مصائب طاقت فرسا از کامران میرزا نایب السلطنه و اطرافیانش تحمّل کرد چه پس از ملاقات با سید در طهران و تبعیت از عقیدتش چون سید از طهران تبعید شد به تمام همّت بر نکوهش از اوضاع سلطنت و دولت و خرده گیری از احوال رؤسا و علماء ملّت و تهیه انقلاب و شورش قیام کرد و بالاخره گرفتار شد و کامران میرزا و دست نشانده اش آقا بالا خان به تزویر و تکلیف از او خطّ فتنه انگیزی خطاب به اهالی ایران نسبت به امتیازات اجنبیه خصوصاً امتیاز انحصار دخانیات که شاه به انگلیسی ها داد خواستند و به داغ و شکنجه متشبّث شدند تا به این طریق شاه را ترساند و مقام و موقعیت خویش را مرتفع و ارجمند ساخته بر جان و مال جمعی بتازند و بهر خویش باغ و کاخ بسازند و میرزا رضا لاعلاج شده برای

استخلاص از شکنجه و عذاب قصد انتحار نمود و با مقرض قلمدان که به دست آورد شکم خویش را درید پس وی را به زندان انداخته جراحی را معالجه کردند و مدت چهار سال و پنج ماه در طهران و قزوین به کند و غل بداشتند و کار معاش چنان بر عائله اش سخت شد که زنش خود را طلاق و رها ساخت و پسر هشت ساله اش مستخدم خانه شد و طفل رضیعش را مادر رهگذر انداخت تا عابرین رحم آورده ببرند و نگه دارند و بالاخره مستخلص گشته به اسلامبول رفت و به ملاقات مقتدای خود سید جمال رسید و با میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی کرمانی و شیخ محمد یزدی و غیرهم از ازیان مؤانس و موافق گردید و برای سید شرح مصائب وارده گفت و سید به نوع مسخره و تحقیر آمیخته به تشجیع بدو چنین خطاب کرد که مگر روضه خوانی هم می دانی آیا تاکنون ندانستی که هر مظلومی فی الحقیقه خود ظالم است و گر نه قبول ظلم نمی نماید و با این نوع سخنان وی را مهیا برای مدافعت و مقاومت با ظالم نمود که از اسلامبول با برادر روحی به ایران آمده به رفقا پیوست و مترصد موقع یافتن و هدف ساختن شاه گشت و چون در این سال طول مدت سلطنت شاه پنجاه سال می شد و دولتیان تهیه جشن بی نظیری عمومی در سرتاسر مملکت دیدند و خصوصاً در طهران همه جا چراغان و زینت فراوان کردند و یک هفته به عیش و شادمانی گذراندند و شاه خلعت های بسیار در طهران و بلاد دیگر به ارکان دولت و ملت بخشید و مقرر بود که آغاز جشن در روز چهل و چهارم عید نوروز برپا گردد و اکابر ملت و دولت کشوری و لشگری جمعاً و منفرداً و هم با قوای سپاهی برای عرض تهنیت و تبریک پی درپی رسند و شاه تن پوشی مکمل به جواهر ثمینه بسیار زیبا پوشد و بار عام به عموم انام دهد و از آن سو میرزا رضا با حاجی میرزا احمد کرمانی و سید حسین طهرانی که از اتباع سید جمال بودند در یکی از غرفه های بقعه شاهزاده عبدالعظیم قرار گرفته و حاجی میرزا احمد در حالتی که صرف قلیان می کردند ابداع سخن نموده به ایشان چنین گفت این ایام تصادف نیکی شد چه میرزا ورقا و بهائیان زنجانی گرفتار و کتبتشان ضبط شاهی گردید و اگر ما در این موقع انجام مرام دهیم واقعه به نام بهائیان تمام می شود و به یک تیر دو نشان می زنیم و رفقا سخن وی را تصدیق کرده پذیرفتند و میرزا رضا کاملاً مصمم گشت و چون شاه روزی دیگر که هفدهم ذیقعده بود برای اتبراک و زیارت به بقعه عبدالعظیم می آید خود را در زاویه از بقعه در حالی که شش لول پر کرده زیر لباس داشت پنهان نمود همین که شاه به بقعه درآمد و حسب المعمول

غلامان شاهی دورادور را احاطه کردند و شاه به زیارت مشغول گردید جنب ضریح امامزاده با وی به هیئت عرض حال مقابل شد و قلبش را هدف گلوله نمود چنان که شاه به چند دقیقه نرساند و بیفتاد و بیفسرد و همراهم موبک شاهی صدا را شنیده وارد بقعه شدند و او را دستگیر کردند و به تدبیر میرزا علی اصغر خان صدراعظم قتل شاه را کتمان کردند و جسد را به نوعی که همراهم ندانستند در کالسکه مخصوصش نشانده بر چشمانش عینک گذاشت و دستهایش را در طی طریق از بازار حرکت می داد چنان که گویا زنده است و با مردم اظهار بشاشت از عدم حدوث چشم زخم می نماید و اعلان دادند که واقعه رخ داد ولی الحمدلله بی خطر گذشت تا به عمارت وارد شدند ولی با همه تدابیر صدراعظم کشته شدن شاه فاش گردید و اهالی غالباً به علت اغراض مختلفه و برای این که اتباع سید جمال الدین حتی میرزا رضا هم خالی از سابقه عقیده و یا اقللاً ارتباط با بایه نبودند و دست برخی از ازلیان هم در این کار بود و بیشتر از هر چیز نسبت این عمل به آنان موافقت می داد قاتل را از پیروان

روز چهل و دوم نوروز آخر عید رضوان در منزل جناب ادیب مهمان مشهدی محمدعلی طباطبائی بودیم و می دانستیم که موبک شاهی برای زیارت و تبرک جشن به بقعه عبدالعظیم رفته و در هنگامی که وقت عصر جای می آشامیدیم ادیب آمد و خبر آورد که شاه را کشتند و گفت البته این طایفه را متهم خواهند نمود و الحال موبک شاهی مراجعت به شهر کرد شاه در کالسکه نشسته و عینک بر چشمها بود و با صدراعظم صحبت می کرد و جارچی فریاد می کرد که الحمدلله آسیبی نرسید ولی چنین نیست. الحال باید متفرق شویم و از خدا بخواهیم احباء مظلوم بی گناه را در پناهش حفظ فرماید و از این اتهام نجات بخشد احباب همه متفرق شدند و در صباح تاریک فردا ادیب آمد بشارت داد که قاتل را همان وقت گرفتند میرزا رضا کرمانی است همه می دانند که از جماعت جمال الدین جمهوری طلب است و شاه در همان وقت گلوله خوردن کشته شد و صدراعظم شاه را به طریق مذکور وارد تکیه سلطانی کرده قدغن نموده احدی داخل تکیه نشود چون کامران میرزا پسر شاه نایب السلطنه و وزیر جنگ که تمام عساکر در تحت اطاعت او بودند و همه اعیان منقاد او خواست داخل تکیه شود راه ندادند و او را به امیریه فرستاد و در شب یک فوج سرباز امیریه را محاصره کردند و تمامت منازل شخصی شاهی را به اطلاع همه سفرا مهور نمود و واقعه را تلگرافاً به مظفرالدین میرزا خبر داده به همه بلاد ایران تلگراف کرد که میرزا رضا تابع

سید جمال‌الدین افغانی شاه را کشت و بهائیان ابداً مداخله نداشتند و باید کمال مراعات از بهائیان نمود و در ظهر روز بعد در مسجد شاه در منبر تفصیل را به مردم اعلان کردند و بی‌طرفی بهائیان تصریح نمودند و بدین طریق امنیت و ارزانی بود و احباب راحت و آسوده ماندند و همه جا محفوظ و مصون ماندند و ایام قلیلی از کشته شدن شاه گذشته بود برای ادیب خبر آوردند که صدراعظم در محل خلوت اظهار داشته که تقریباً چهار ماه قبل از واقعه شاه از قائم مقام بهاء‌الله برای اشخاص متعدده از بهائیان مکتوب‌هایی آمده بدین مضمون که سید جمال‌الدین و همراهانش در خیال فساد عظیمی برای ایران و شخص سلطان‌اند. اولیای امور دولت را خبر دهید البتّه بغتی می‌شود آن‌ها باید خبر داشته باشند شاید جلوگیری توانند تا اذا وقعت الواقعة این حزب مظلوم دوست دولت و ملت و مطیع دولت و مصلح عالم را متهم نکنند و دشمن دولت و ملت و مفسد را بشناسند و ده دوازده لوح به این مضمون که در نهایت فصاحت و بلاغت بود آوردند و حال صدق مقال را هم دیدیم ولی مؤمن و موقن به امرشان هستیم الخ. و جناب ادیب عریضه نوشتند و به دلائل واضحه مدلل نمودند که این حزب اهل فساد نبوده و نیستند و با اهل فساد هرگز معاشر

.....

بینشان و بین مفسدین است و امضا کرده گفت تکلیف ایمانی خود را می‌دانم که تقدیم نمایم و اولیای امور را ازین اشتباه عظیم که هزاران نفوس بی‌گناه مصلح را در خطر منصرف نمایم پس همان عریضه خط جناب ادیب را آقا میرزا محمود زرقانی بدون کسر حرفی نوشت و من هم اسم منزل خود را نوشته امضاء نمودم و سفارش نموده به پست‌خانه دادم و سند وصولش هم از صدراعظم آمد و الله الحمد بسیار به موقع شد و صدراعظم از منشی خواست که مختصر نماید او عرض کرده بود که مختصر ازین ممکن نیست اگر یک کلمه‌اش برداشته شود یک مطلب مهمّش ساقط می‌شود و بلکه اهمّیتش زایل می‌شود و موکب مظفرالدین شاه زنجان بود همان عریضه را بعینه تلگراف نمود این هم خدمت برگی بود که صدراعظم کرد و برای همین خدمت وقتی که از صدارت خلع شد و مقرّش در قم بود لوح منیعی به افتخار صادر و جمال افندی واسطه ایصالش گشت و در آن لوح بشارت می‌فرماید که به جزای حسن نیت و خدمات به این امر صدارت عظمی^۱ به زودی به تو راجع خواهد شد و هذا وعد غیر مکذوب و امید است موفّق به عدل و داد شوی لیبقی لک ما اعطاک الله فضلاً من عنده و بالجمله در موقع مذکور با تلگراف

صدراعظم و جواب عطفی شاهی که قاتل شاه میرزا رضای جمال‌الدین است و همه اهل طهران می‌دانستند مع‌ذلک در السن عامه مشهور بود این حزب مظلوم را خواهند محو نمود و در همان ایام ملا رضا واعظ همدانی الدّ اعدای این امر که همسایه خانه حاجی ملا علی کنی بود و همیشه مردم را تشویق به معارضت این امر می‌کرد مخصوصاً تهییج بر قتل حاجی ملا علی اکبر می‌کرد و به واسطه تیغ‌زن‌ها و دسته‌ها شورش برمی‌انگیخت و آن‌چه اقدام می‌شد که حاجی ملا علی اکبر احتیاط کند در چنان ایامی از خانه بیرون نیاید در نهایت شجاعت قلب و استقامت بیم نکرده از احدی ملاحظه نداشت.

مضمون کلام حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجت‌الصدور

امر بدیع گمان بردند و تفکیک بین بابی و بهائی نمودند و از این‌رو بهائیان متوحّش شده از اجتماعات خود دست‌نگه‌داشتند ولی صدراعظم جلو افکار غائله عمومیه را بگرفت و به حکمرانان بلاد خبر داد که قاتل شاه میرزا رضا کرمانی از اتباع سید افغانی است و مراعات امنیت عمومیه را کرده نگذارند که احدی به این طایفه تعرّض نماید. و مع‌ذلک در برخی از بلاد نفوسی از اهل تعصّب و عناد متعرّض این طایفه شده سب و لعن کردند و قیام بر قتل و غارت نمودند و نمونه از آن این‌که آقا سید نصرالله باقراف در بادکوبه به دارالتجاره حاجی مرتضی‌قلی حجره تجارت داشت و هنگامی که از کنار دریا با برادرزاده‌اش آقا سید احمد می‌گذشت جمعیتی کثیر ایشان را تعاقب کرده دشنام و سقط می‌گفتند و ایشان خود را به دارالتجاره رساندند و جمعیت نیز رسیدند و طولی نکشید که عدّه‌شان قریب به سه هزار نفر شد و می‌خواستند شروع به اقدام کنند که ناگهان پلیس رسیدند و آن‌دو را تحت‌المحافظه به منزلشان بردند و جمعیت متفرّق گشتند و بالجمله صدراعظم به مظفّرالدین میرزا پسر ارشد و ولیعهد شاه و والی آذربایجان خبر داد تا خود را به طهران رساند و بر اریکه سلطنت جلوس نمود و میرزا رضا را به دار آویخته هلاک ساختند و گفتگوی در باب بهائیان از السن و افواه انام منقطع شد و سکون و آرامش حاصل گشت و چون به نوعی که در بخش سابق نگاشته گردید در واقع گرفتاری جمعی از سید جمالیان و بایان در طهران به سال ۱۲۰۸ اقدام بر علیه ناصرالدین شاه داشتند مداخلت شیخ احمد روحی و آقا خان بی‌شماری معلوم اولیاء دولت شد و انجمن سرّی آنان بر دولت سلطان عبدالحمید..... محبوس داشتند

واقعات سال 1313

سال پنجاه و سوم

سال 1896

واقعه شهادت ورقاء و روح الله و کیفیت گرفتاری ملا محمد رضا یزدی

تا وفاتش در زندان و شرح احوال باقی محبوسین

و ما در این مقام برای تبیین کیفیت واقعه شهادت ورقاء و روح الله و نیز کیفیت حبس ملا محمد رضا مهاجری یزدی و هم کیفیت احوال محبوسین به نقل از تاریخچه میرزا حسین زنجانی که خود در جریان واقعات حاضر و شاهد بود اکتفا می‌نماییم و برای اكمال فایده و عدم قطع تسلسل واقعات سخنان وی را از آغاز فتنه زنجان شروع می‌کنیم؛ و هی هده:

جناب میرزا ورقاء روحی لدمه الاطهر فداء از زنجان عزم سفر طهران داشت شبی بنده و جناب ورقاء و سه نفر دیگر از احباب به دیدن علی اکبر خان در تلگراف خانه زنجان بود رفتیم چهار ساعت از شب گذشته مراجعت به منازل خود نمودیم در بین راه آخوندی ما را دید و صبح همان شب جناب ورقاء و حضرت روح الله به سمت طهران حرکت نمودند فانی و جناب حاجی ایمان ایشان را مشایعت نمودیم قدری همراه ایشان رفتیم جناب ورقاء فرمودند برگردید و به حقیر فرمودند حالم پریشان است نمی‌دانم در این سفر چه واقع خواهد شد حقیر مراجعت نمودم و جناب حاجی ایمان دو فرسخ با ایشان رفته مراجعت نمود آن آخوند که شب ماها را دیده نزد علاءالدوله رفته بود مذکور نموده بود که من شب چند نفر از بابی‌ها را دیدم که از طرف تلگراف خانه می‌آمدند و یک نفر از رییس آن‌ها تازه آمده شب‌ها انجمن دارند و بما

تهوای خود بیانات دیگر ذکر می‌نماید تا این که علاءالدوله عزم بر اخذ نمودن حضرت ورقاء می‌نماید چون جناب ورقاء در خانه سید فتّاح منزل داشت چند نفر توپچی به خانه سید فتّاح می‌فرستد اطراف خانه محاصره می‌نماید سید فتّاح و اخوانش در خانه نبودند سوای والده و دو خواهر سید فتّاح کسی در خانه نبود خواهر بزرگ سید فتّاح پشت‌بام رفته دو گلوله شش میل در میان توپچی‌ها می‌اندازد و در این عمل وحشیانه ماده غلیظ می‌شود خبر به حکومت می‌دهند که بابی‌ها در یک جا جمع شده جمعی دیگر را به خانه سید فتّاح روانه می‌نمایند آمده در خانه کنده داخل خانه می‌شوند تمام خانه را گردش کرده سوای آن سه نفر زن کسی را نمی‌یابند آن‌جا را قراول گذارده آن جمعیت آمده دور خانه ما را گرفتند در را کوبیده فوراً در را گشودیم به خانه وارد شدند سراغ از حاجی ایمان گرفتند گفتیم این‌جا نیست خانه را گردش کرده مرا و حاجی ایمان به نزد حکومت بردند دیدیم سید فتّاح و اخوانش در این‌جا شکنجه می‌نمایند که آن میهمان خود را نشان دهید ایشان می‌گویند ما میهمانی نداریم و اگر آن شخص حکیم را می‌گویید که از تلگراف‌خانه نیامده است دیروز رفته است علاءالدوله از من پرسید که میرزا حسین کجا است گفتم میرزا حسین من هستم گفت تو ملا حسین هستی آن میرزا حسین کلاه به سر دارد گفتم من هم آن وقت کلاه به سر گذارده بودم گفت آن درویش چه شد گفتم درویش نبود حکیم بود اسمش را نمی‌دانم لقبش میرزا ورقاء بود پسر بزرگش در طهران درس می‌خواند تلگرافاً به پسر خود خیر داد که من می‌آیم یوم قبل روانه به سمت طهران شده فوراً چند سوار طلبیده ایشان را روانه نمود به آن‌ها سفارش کرد که الی قزوین هم باشد باید او را گرفته بیاورید و حکم نمود در خانه ما را مهر زدند و ما را بردند به زندان زنجیر به گردن و کند به پاهای ما گذاردند و یوم بعد حضرت ورقاء و روح‌الله و حاجی ایمان مع جمیع اسباب از عکوس و الواح به وقت عصر وارد نمودند. علاءالدوله نسبت به حضرت ورقاء بعضی کلمات ناشایسته ذکر می‌نماید به او می‌فرمایند شخص بزرگ نباید به این کلمات متکلم شود خوبست شأن و مقام هر کس را بداند و بما ینبغی له به او سلوک نماید علاءالدوله قدری خجل شده به فرّاش‌باشی می‌گوید ورقاء و پسرش و تمام اسباب‌هایش به تو سپرده او را نزد خودت در اطاق فرّاش‌خانه منزل بده و شام و نهارشان را به قاعده بده روزی یک تومان از بابت مخارج با تو حساب می‌نمایم لکن آن بدبخت خسیس روزی یک قران هم مخارج نمی‌نمود خلاصه مدّت پانزده یوم در محبس زنجان بودیم آن ایام ماه صیام

بود شب‌ها را جناب میرزا ورقاء و حقیر را در مجلس حاضر می‌نمودند علاءالدوله و مظفرالدوله و سایر ارکان حکومت و چند نفر از علماء زنجان در آن مجلس حضور داشتند و در خصوص این امر مبارک صحبت می‌نمودند جناب ورقاء اثبات می‌نمودند و ایشان رد می‌کردند و جناب ورقاء با قوه نطق و بیان قدرت دلیل و برهان همه وقت بر ایشان غالب بودند. به قسمی که کل عاجز و ساکت می‌شدند و در آخر این کلمه را برهان قرار می‌دادند که جواب شما سوای شمشیر و سنان و تیر چیز دیگر نیست به لسان و بیان ما حریف شما نیستیم ماها هنوز یک کلمه ذکر نکرده‌ایم شما ده کلمه از تورات و انجیل و فرقان جواب می‌گویید آن چه ما می‌گوییم معانی قرآن را همه کس نمی‌داند قبول نمی‌نماید و باز از برای اثبات مطلب خود آیات قرآن تلاوت می‌نمایید می‌گوییم به نص قرآن تورات و انجیل تحریف شده باز ذکر دیگر می‌نمایید ازین است که سوای شمشیر از برای شما جوابی نیست این است برهان قاطع بعد از عجز علماء و منحصر نمودن برهان را به سیف و سنان جناب ورقا بیاناتی به لحنات روح القدس به فاصله یک ساعت مسلسل ذکر می‌نمایند جمیع اهل مجلس محو و مات می‌زشوند در آخر می‌فرمایند این است حقیقت مطلب که ذکر شد قد تبین لرشد من الغی لکن آن چه معلوم است انّی لا اعبد ما تعبدون و لا اتم عابدون ما اعبد لکم دینکم و لی دین علاءالدوله گفت میرزا ورقاء حیف نباشد با این فضل و کمال و این تقریر و بیان و حسن و جمال بر خرابی دین اسلام قیام نمایی بر تعمیر و آبادی دین اسلام قیام نما یا آن که ساکت شو و همین قدر من از این طایفه نیستم من شخصی هستم حکیم و سیاح به ارواح امیرنظام و به سر قبله عالم قسم است که اگر بگویی من نیستم از مواجب شخصی خودم سالی پانصد تومان و علاوه از دولت پانصد تومان مستمری از برای تو مقرر می‌نمایم و عهد می‌نمایم که همه وقت زیر دست تو در مجالس جالس شوم دیگر چه می‌گویی فرمودند من از جناب شما کمال امتنان دارم لکن ما در اوّل قدم سر پا بر زخارف ملک زده دست از جهان و مافیها شسته منقطعاً عن الكل در سیل حق سالک شده‌ایم شما ما را به طهران به خدمت قبله عالم ارسال نمایید هر حکم که در باره این عبد فرمودند من به آن راضیم و از برای جناب شما هم فرقی نیست ... علاءالدوله گفت من حجّت بر شما تمام کردم دیگر هر چه واقع شود گناه خود شما است و دیگر در خصوص حقیر این قسم قرار داده بودند که مرا در زنجان بکشند و حاجی ایمان و جناب ورقاء و روح الله را به طهران بفرستند و این مطلب بسیار سبب حزن شده بود جناب ورقاء در خلوت

به علاءالدوله می گوید من یک مطلب به شما می گویم و خیر شما هم در آن است آقا میرزا حسین زنجانی در عشق آباد بود چون قونسول عشق آباد به بابی های عشق آباد اعلان می نماید که حضرت بابیه که از ایران به آن صفحات آمده ایشان را اطمینان دهید که اگر به ایران راجع شوند کسی به آنها متعرض نخواهد شد و میرزا حسین به این اطمینان به زنجان آمده کشتن او در زنجان صلاح نیست او را با ما به طهران روانه نمایم علاءالدوله قبول می نماید چند سوار معین نمود که ما را به طهران ببرند از برای ماها از مکاری اسب استر کرایه نموده و بعد کرایه را از خود ما گرفته به آنها دادند و نجار طلیده کند به اندازه پای هر یک درست نموده با زنجیر حاضر کرده به پا و گردن ما استوار کرده سوار نمودند حق عالم است که در آن حین چه سروری از برای این فانی رخ داد زیرا که از قبل این حرف بود که مرا در زنجان می خواهند بکشند و ازین سبب محزون بودم آن وقت که تعیین کردم که با جناب ورقا همراه می باشم سبب سرور و حبور شد و جناب حاجی ایمان را سه یوم قبل از خروج ماها از زنجان ایشان را کند زنجیر نموده در قرقان نشانیده و بازوهایش را نیز بسته و طناب به کمر او بسته به چوب قرقان محکم بسته روانه طهران نمودند اما با چه دستگاه تمام خلق زنجان از وضع و شریف از جهت تماشا بیرون آمده و از ازدحام خلق راه عبور مسدود شده دویست سوار هم مستحفظ قرار دادند دیگر معلوم است که چه هنگامه بوده و به چه جاه و جلال همراهیم خلاصه فرآشها خلق را از میان راه دور کرده جلو مالهای سواری را گرفته از وسط بازار گذرانیدند تا این که از جمعیت دور شدیم جناب ورقاء به من نظر فرمودند تبسمی نمودند فرمودند لازمه عشق و محبت همین است چنانچه جمال قدم در قصیده عز و رقائیه می فرماید خل دعوی الحب او فارض بما جری بذاک جرت شرط ان وفیت توفت فشر بلاء الدهر من کل کاسه و سقی دماء القهر عن دم مهجتی این اسیری و کند و زنجیر و شماتت از صغیر و کبیر از همان کئوس است باید آشامید خلاصه آن یوم قرب به غروب به منزل دیزج رسیدیم ما را در محلی منزل دادند دو نفر از سوارها آمده گفتند سرتیپ شما را می طلبد با همان حالت کند و زنجیر به زحمت تمام به منزل سرتیپ رفتیم وارد اطاق طولانی شدیم دیدیم چند نفر آخوند و بعضی دیگر در آن مجلس حاضرند و چند نفر دیگر تفنگ در دست گرفته ایستاده اند شخصی رو به جناب ورقاء نموده گفت حالا چه می گوید جناب ورقاء به آن شخص اعتنا فرمودند من گفتم آنچه گفتنی بود گفته ایم دیگر بنا نیست در هر دهکده از سرگیریم و استنطاق بدهیم

و گمان نمودیم که این تفنگ‌دارها آمده که ما را به ضرب گلوله هلاک نمایند بعد معلوم شد که این از حزم و احتیاط اولیاء با تدبیر بوده که مبدا ماها فرار نماییم یا جسارت دیگر نماییم یک نفر به حضرت روح‌الله ذکر کرد ای بچه تو هم بابی هستی جناب و رقاء فرمود او هم تقلید پدرش کرده و بعد نجار آورده‌اند از برای روح‌الله هم کند درست نموده به پاهایش گذارده‌اند در جمیع منازل قبل از ورود چند سوار رفته اهل آن قریه را خبر می‌کردند که چند نفر بابی با سوارها می‌آیند منزل معین نمایید و قراول بدهید در حین ورود خلق آن قریه جهت تماشا حاضر بودند روزی حضرت روح‌الله در وقت مرور میان جمعیت عباى خود را بر روی کند کشید و رقاء ملتفت شد یوم بعد و رقاء به جناب روح‌الله فرمودند فرزند دیروز چرا کند را پوشیدی و ستر نمودی گویا خجالت کشیدی این فخر است از برای تو چه در سبیل جمال‌قدم است قدرش را بدان این عنایت نصیب همه کس نیست شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست این کراحت محض با شهباز و شاهین کرده‌اند از اوّل دوره اسلام دو نفر از اطفال دوازده ساله را کند و زنجیر نموده‌اند اوّل سید سجّاد است و دوّم تو ثالث ندارد قدر آن را بدان روح‌الله مذکور نمود که من از جهت این که پاهایم قدری سرد شده بود با عبا پوشیدم و الا نهایت سرور دارم که مورد این عنایت شده‌ام دو نفر از سوارهای ارازل همراه بودند گاه‌گاه آمده تازیانه بر مال‌های سواری ما می‌زدند این‌ها می‌دویدند کند ما حرکت می‌کرد و سنگینی می‌نمود که گویا مثل این که پاهای ما از زانو می‌خواهد سوا شود و آجودان که رئیس این سوارها بود مرد نجیبی بود ایشان را از رذالت مانع می‌شد لکن ایشان آن‌چه می‌توانستند از صدمه و اذیت وارد می‌آوردند یک نفر از آن اراذل اتاکشی نام داشت گفت این‌ها کافرند هر قدر ایشان را اذیت نماییم ثواب بیشتر است حضرت و رقاء از این کلمه احوالش متغیر شده فرمودند خداوند میان ما و شما حکم نماید نیم ساعت بعد ازین به سرچشمه آبی رسیدیم دیدم اتاکیشی با اسب تا شده به سرچشمه آمده قدری آب خورده دلش به درد آمده به شدت تمام و بر روی خاک می‌غلطید و فریاد می‌کند و آن‌چه معالجه نمودند علاج نشد و یوم بعد وفات نمود جناب و رقاء ازین فقره بسیار مکدر شدند فرمودند من می‌گویم این شخص از آه من این قسم شد لکن از برای من ترک اولی^۱ شد خوب بود درباره او دعا می‌کردم و طلب هدایت می‌نمودم خلاصه آمده وارد طهران شدیم سب اوّل در اصطبل جهان‌شاه سرتیپ بودیم صبح میرزا عنایت علی‌آبادی و عزیزالله بن جناب ورقا آمده ما را دیدن نمودند و

رفتند و از بعد ما را به خانه معین الدّوله برادر علاء الدّوله بردند دیدیم جناب حاجی ایمان را آورده‌اند در این جا حبس نموده‌اند و ما را نیز با ایشان حبس نمودند بعد از چند ساعت جمعی فراش و میرغضب مع نایب انبار وارد محبس شده ماها را برداشته از میان بازار با دیتگاه جلال وارد انبار نمودند و در بین راه در دو محل اسامی ما را ثبت نمودند اول ورود دزدی حاجی ایمان را شناخت به او سلام کرد حاجی ایمان او را شناخته گفت یوسف عمو باز هم تو در این جا هستی گفت بعد از مرخصی تو من هم مرخص شدم از تنگی معیشت لابد شده بنای راهزنی و دزدی گذاردم گرفتار شده مراجبس نمودند و بعد معلوم شد که بیست و چهار سال قبل جناب حاجی و چند نفر دیگر از احبای زنجان و کاشان در همین انبار حبس بوده‌اند و این یوسف عمو هم با ایشان حبس بوده و او را رعایت می‌نموده‌اند از این جهت خرسند و مسرور بود جناب ورقاء به او لباس دادند خلاصه این کهنه دزد با ماها آشنا شده با هم نرد محبت می‌باخیم و دیگر در محبس به ماها خبر رسید که بعد از خروج از زندان به حکم علاء الدّوله سربازها اموال و اسباب خانه سید فتّاح را غارت نموده و عمارتش را ویران کرده و بعد اسباب خانه حقیر و حاجی ایمان را به یغما برده عمارت‌ها را خراب ویران نموده‌اند اهل بیت حقیر با اطفال صغیر و اهل خانه حاجی ایمان را که از خانه بیرون کرده بودند به هر کجا که می‌روند

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان بهاست

از دوست و دشمن آشنا و بیگانه اقوام و اقربا کسی ایشان را راه به منزل خود نمی‌دهد ایشان لابد شده شب می‌روند در امام‌زاده که زیارتگاه مردم آن جا است خادم امام‌زاده ایشان را بیرون می‌کند عیال حاجی به خانه برادرانش پناه می‌برد چون از اغیار بوده‌اند راه نمی‌دهند لابد اطفال را آورده در خرابه شب را صبح می‌نمایند و خلق زنجان از زن و مرد آمده ایشان را سب و لعن می‌نمایند و شماتت می‌کنند اخوی‌های اقل ملّا محمّد و ملّا علی اصغر صبح آمده جمال و جلال و طیبه را برداشته به خانه خود می‌برند و با خود گفتگو می‌نماید که این‌ها طفل‌اند باید به لسان این‌ها شهادت گذاشت طیبه طفل هفت ساله بود این حرف را که از عمّه‌های خود شنیده خائف می‌شود به گمان این‌که شهادت که بر لسان ایشان می‌گذارند می‌خواهند زبان ایشان را داغ نمایند وقتی آن‌ها را غافل نموده دست جمال را گرفته از خانه بیرون آمده فرار می‌نماید آمده به والده خود ملحق می‌شود و در خرابه مسکن می‌نماید بعد از سه روز از قریه خیرآباد

فرج‌الله نام عموزاده اهل بیت حقیر که از احبابست پسر بزرگ خود را می‌فرستد که اهل بیت اقل و اطفال را به خیرآباد برند او هم به خوف و اضطراب آن‌ها را برداشته به قریه خیرآباد می‌رساند و مدت نه ماه پرستاری عیال و اطفال حقیر می‌نماید و بعد جناب آقا محمدحسین بن حاجی ایمان اهل بیت خودشان مع عیال حقیر و همشیره خودشان زوجه حضرت ورقاء را به زحمت تمام به عشق آباد می‌آورد خلاصه بعد از اطلاع خرابی عمارت و برون اسباب را به غارت جناب ورقاء تبسم می‌فرموده با حقیر مزاح می‌نمودند فرمود شما منتظر رواجی بازار بودید که کفش‌ها فروش شود دیگر ازین بهتر می‌خواهید سودا چنین خوش است که یک‌جا کند کسی در انبار از اوایل لاجل اخذ مداخل بر ماها سخت گرفته بودند از پیروان هم کسی به حال ما اطلاع نداشت نایب محبس در اذیت نمودن کوتاهی نمی‌نمود و شبانه روز نصف نان به هر یک از ماها می‌داد در محبس غیاث نظام سرتیپ قزوینی از طایفه اکراد مقصر دولت محبوس بود لکن در حبس هم معزز بود بر حالت ماها مطلع شد این تدبیر را نمود تمام اهل محبس را به چلوکباب مهمان نمود شصت بشقاب چلوکباب در محبس آورده به هر نفری یک بشقاب دادند می‌خواستند به ما ندهند سرتیپ متغیر شده گفت من تمام اهل محبس را مهمانی کرده‌ام کل باید بخورند بعد از سه یوم هر نفری از اهل محبس را سه قران پول داد و مقصودش این بود که به ماها برسد چند یومی که ماها خبری از بیرون نداشتیم و احباب هم از ما اطلاعی نداشتند یک نفر از احباب تدبیری نموده پسر خود را نزد نایب محبس برده و از او خواهش می‌نماید که این فرزند مرا که نافرمانی می‌کند و به حرف من گوش نمی‌دهد او را چند روز در انبار نگاه‌دار و قدری وجه به او می‌دهد نایب قبول نمود او را آورده داخل انبار نمود لکن او را کند زنجیر نمود آن جوان کیفیت احوال هر یک را جويا می‌شد از احوالات ما هم کما هی مطلع شد و ابدأ ابراز نداد و بعد از چند روز پدرش آمده او را از حبس بیرون برد جوان کیفیت احوال ما را به احباب بیان می‌نماید و از بعد میرزا کاظم زنجانی به اسم میرزا محمدقلی و سید فتاح که قبل از ما ایشان را به طهران آورده در انبار حبس نموده بودند می‌آمد همه روزه از احباب مدد می‌رسید و اسباب‌های جناب ورقاء را که در خانه معین‌الدوله بود باز کرده آنچه کتاب و عکس و قطعات به خط مشکین قلم بود برداشته مابقی را به انبار شاهی فرستاده تسلیم جناب ورقاء نمودند ایشان به نایب انباردادند که در منزل خود نگاه‌دارد در میان اسبابها از آثار متبرکه از لباس و قند و چای و نبات و غیره بود نایب قند

و چای و نبات را برداشته مصرف نمود و لباس‌ها هم هر کدام می‌خواست برداشت و رقاء فرمودند در وقتی که عساکر روس وارد بخارا شد اسب‌های خود را بر عمود مسجد بستند محراب را آخور قرار دادند او را قاصد مصحف‌های کهنه پایمال سرباز و اسب‌ها بود اهل بخارا به گمان این که آسمان خراب شد یک نفر از طلاب گفت اسم بی‌نیازیش تجلی کرده نه به قرآن اعتنا دارد نه به مسجد و محراب امروز هم همین قسم است اسم بی‌نیازی جمال‌قدم جلوه کرده نه اعتنا به رقاء دارد و نه به الواح و اشیاء عنایتی و روزی عکاس آمده ماها چند نفر که در انبار بودیم برداشت و عکوس احباب که از میان اسباب‌های جناب رقاء برداشته بودند آوردند که جناب رقاء اسامی آن‌ها را در پشت آن‌ها مرقوم نمودند و پشت شمایل حضرت اعلیٰ^۱ نوشتند شمایل حضرت سید باب عکس‌ها و شمایل را برده بودند نزد حاجب‌الدوله که به نظر شاه برساند از روی غیظ به نایب انبار می‌گوید رقاء به این عبارت اسم سید شیرازی را حضرت نوشته من چگونه این عکس را به حضور شاه برم نایب آمده کیفیت را به جناب رقاء عرض نمود فرمودند به حاجب‌الدوله عرض نماید از قول من که به زندان تشریف بیاورند بعضی مطالب لساناً به ایشان عرض نمایم یوم بعد صبحی جناب رقاء فرمودند دیدم گاو سیاهی بر من حمله نمود و شاخی بر من زد تعبیرش امروز معلوم می‌شود ناگاه حاجب‌الدوله وارد شد به جناب رقاء از روی کبر و نخوت پرسید به من چه کار داشته فرمود که عرض من این است که کتب و نوشتجات که از ما برداشته‌اند به حضرت سلطان از قول من معروض دارید که در آن‌ها رسیدگی نمایند و ملاحظه کنند که کلمه مخالف دولت و یا شئونات انسانیت در آن‌ها یافت می‌شود یا نه ثانی آن که در محضر امناء عدلیه علماء حاضر شوند و جواب سؤال شود و بعد آنچه درباره ما حکم نمایند مجری^۱ دارند فرمودند تولد شده درین دین هستم و این طفل من از نسل سیم است حاجب‌الدوله به این حرف‌ها اعتنا نکرده به جناب رقاء می‌گوید مطلب را بگو می‌خواهی مرا بایی دیروز هم شمایل حضرت سید باب نوشته چند کلمه نالایق ذکر کرده چوب‌دستی خود را بر گردن زده بیرون رفت از بعد معلوم شد که به گمان این که جناب رقاء می‌خواهند به ایشان پول بدهند و رقاء فرمودند تعبیر خواب معلوم شد و بعد فرمودند از خدا بخواهید که یا نعمت شهادت نصیب نماید یا خلاصی ازین حبس و بعد تعریف شهادت فرمودند و عظمت مقام آن بیان فرمودند جمال‌مبارک به من وعده فرمودند امید است که به این مقام فایز شویم یوم بعد حضرت رقاء به نایب نصرالله فرمودند درب

اطاق که اسباب‌های ما گذارده باز کن لباس‌های خود عوض نماییم در را باز نموده لباس‌های خود را با روح‌الله عوض نمودند در همان چند روز میرزا رضای کرمانی به ضرب گلوله شاه‌را شهید نموده بود و اهل محبس ابدأ اطلاع نداشتیم و گمان مردم این بود که اهل بهاء این جسارت نموده‌اند و حاجب‌الدوله خودسرانه با چند فرّاش و چهار میرغضب وارد زندان شدند کسی نمی‌داند که چه خیال دارند جمیع محبوسین ایشان را در خلیلی گذاردند و قفل زدند اما محمدقلی و سید فتّاح را با دزدان در یک سلسله نمودند تمام اهل محبس مضطرب که آیا چه واقع شده بعد نایب آمد به ما چهار نفر گفت شما را در اطاق تحقیق می‌خواهند استنطاق نمایند خواستیم عبا بپوشیم و آقا روح‌الله اصرار می‌کرد که لباس تنش کوتاه است مهلت ندادند و به حال تحیر چون به صحن بیرون زندان آمدیم اوضاع را دگرگون دیدیم هنگامه عجیبی است صحن پر است از فرّاش و سرباز و پشت بام‌ها اطراف قراول‌ها با تفنگ در دست ایستاده‌اند که گویا مهیای شلیک می‌باشند و عدّه قراولان چاتمه و دست‌ه میرغضبان رده بسته‌اند و حاجب‌الدوله در حالی که با چشمان سرخ از شدت غضب به این طرف و آن طرف می‌دوید و های و هوی عجیب و فلفله غریبی بود به کلیددار زندان گفت زنجیر این‌ها را دودو بردارید و اوّل ورقاء و پسرش را بیاورید و مرا دحسین نام کلیددار دست‌هایش لرزید نتوانست قفل زنجیر ما را باز کند فرّاش دیگر کلید را از او گرفته قفل را باز نمود جناب ورقاء و روح‌الله را که اوّل زنجیر بودند از دالان درازی که راه اندرون بود بردند و در بستند و من و حاجی ایمان در این طرف در ماندیم و چیزی نمی‌دیدیم لکن همه به گوش می‌رسید و من و حاجی ایمان در تفکّر و تحیر و صمت بودیم ناگهان فرّاشی آمد فلکه از صحن زندان برد گمان کردیم جناب ورقاء را چوب می‌زنند لمحّه دیگر دیدیم مراد حسین کلیددار خنجری خون‌آلود به دست چوب در زیر دامان گرفته آمد و یک سر به سمت حوض رفت و بشست و از عقب میرغضبی آمد لباس‌های ورقاء را به هم پیچیده زیر بغل برد و ما چنان بودیم که گویا چشم‌ها می‌بیند ولی درک نداریم ناگهان در باز شد که من و حاجی ایمان را ببرند هیاهو بلند بود و صدای عجیبی به گوش می‌رسید که به صدای پای میت محتضر شباهت داشت و گفتگویی هم بود ولی نمی‌فهمیدیم در آن حال در را بستند و حاجب‌الدوله گفت این‌ها برای فردا بمانند و از شدت وحشت خودداری نتوانست و بیرون رفت و خنجر در دست مرادحسین و غلاف در کمر وی خالی ماند و ما را مجدداً به زندان داخل کردند و اسباب و

لحاف و فرش و لباس و غیره آنچه داشتیم بردند و روی خاک مرطوب سجن نشستیم محبوسین همه متفکر و متحیر بودند آن واقعه در ساعت دو و نیم گذشته از شب واقع شد و ما تا نصف شب متحیرانه به یکدیگر نگاه می کردیم و مانند گنگ اشاره می نمودیم گویا زبان بند شده بود کم کم فراش ها دور ما جمع شدند و به ما نگاه کرده می خندیدند و یکی به دیگری می گفت به ما هم آخر چیزی می رسد همه مال شما نیست و به فراش ها که دوستی کردیم قسم دادیم که صورت واقعه را بگو و چند فراش و سرباز که در دالان بودند این نوع ذکر نمودند که حاجب الدوله پیش آمد به ورقاء گفت کردید آنچه کردید ورقا گفت ما خلافی نکرده و تقصیری از ما سر نزده حاجب الدوله گفت دیگر ازین بالاتر چه می خواستید بکنید حال بگو اوّل تو را یا پسرت ورقاء فرمود به میل خود شما است پس حاجب الدوله خنجر از کمر کشیده به جگرگاه ورقاء زده خنجر را تاب داده گفت احوالت فرمود الحمدلله از حال تو بهتر است حاجب غضبناک شد حکم کرد گردن ورقاء را به خلیلی گذارده در مقابل چشم روح الله چهار میرغضب بنا کردند اعضایش را قطعه قطعه نمودند و فواره خون فوران کرد روح الله مشاهده نموده گریه و بی قراری داشت و می گفت آقا جان مرا هم ببر آن گاه حاجب الدوله به طرف روح الله آمد می گوید احوال پدرت را مشاهده نمودی حال بیا بر پدرت و بابی ها لعن نما تا من از دولت برای تو منصب بگیرم و مستمری قرار دهم روح الله گفت تو و منصب شاه را نمی خواهم آقا جانم را می خواهم و نزد او می روم و باز بنای گریه گذاشت حاجب حکم داد طناب حاضر کنند نیافتند فلکه را بردند و به گردن روح الله انداختند و دو فراش از دو سر فلک گرفتند و او را صلیب وار معلق نگاه داشتند قدری دست و پا زده ساکت و بی حس شد او را بر زمین گذاردند حاجب گفت آن ها را بیاورید همین که آمدند در را باز کنند جسد روح الله از زمین بلند شد و مانند مرغ نیم بسمل به قدر دو ذرع آن طرف بیفتاد و تسلیم شد حاجب هولناک شده وحشت کرده از اطاق بیرون رفت و گفت آن ها را نگاه دارید فردا می کشم آن گاه حکم کرد اجساد را به چاه زندان انداختند و ما آن شب را تا صبح در گریه و تذکر ورقاء و روح الله به سر بردیم و روح الله را به خواب دیدم و روز بعد همه محبوسین باز بیرون صحن نشستند ما دو نفر در زندان و پای ما در خلیلی بود مرادحسین زندان بان یک نفر نزد ما فرستاد پیغام کرد که امروز شما را هم می کشند

ورقاء در ضمن منظومهٔ مثنوی که خطاب به حاجی محمدطاهر قندهاری در سال ۱۳۰۴ از تبریز به یزد فرستاد

یا حریم‌الطاء یا ارض البقاء

یا مقام‌القدس یا فخراللقاء

ای مطاف اولیاء و انبیاء

وی مقبل اهل هدی

از تو ظاهر مشرق قدس ظهور

بر تو نازل آیه الله نور

ای مهیمن مظهر کنز خفی

در تو ای بس کنز مخفی مختفی

داند این را هر که وجدانی در او است

هر کجا گنجی است ثعبانی در او است

الحذر زین اژدهای آتشین

کز دمش ریزد دمام زهر کین

الحذر زین اژدهای سر

کاز دمش هر دم فرو ریزد شرر

الحذر زین اژدهای غاشیه

که در انیابش نهاده هاویه
زخم و تیمار خبیث جان‌گرا
کارگر در میم و نون و تا و زا
جمله آن زخم‌ها زین مار بود
کان سران‌را این لعین سردار بود
ای بسا ارواح قدس و جان پاک
که شدند از سم این ارقم هلاک
خاصه در آن کنز مخفی قدیم
که بود مضماری این مار جسیم
ای بسا خون‌های پاکان ریخته
بس جسدها بر صلیب آویخته
سیما آن سبعة‌المستشهدين
کاز شهادتشان چه شب شد یوم دین
چیست در سرّ تو ای کنز قدیم
ای وجود ما سوی در تو عدیم
کاز لسان قدس خود ربّ الغنی
دم‌به‌دم گوید ترا لاتحزنی

ای خوش آن وقتی که از فرمان عدل
در تو گردد مستعد سلطان عدل
فرخ آن شاهی که از الهام حق
در تو گردد راعی اغنام حق
خرم آن روزی که سلطان بیان
برنشیند در تو بر عرش عیان
حبذا آن دم که شاه معنوی
گردد اندر ملک ابهی مستوی
مرحبا یومی که از آثار حق
باز گردد مشرق الاذکار حق
برفراز و قدرت شاهنشهی
رایت نصر من الله البهی
حالیا ای ارض طاء وی کنز حق
باش یک چندی برین نظم و نسق
باش تا بینی که سوزد ازدها
از شهاب ثاقب قهر بهاء
گر چه از غم هر دمی دلخون شوی

باش تا روزی که دیگرگون شوی

باش تا گردد ز اشراق بهاء

ارض تو مشرق به نور پر بها

زانچه دانم من بدین عجز و قصور

گر بگویم رشحی ای ارض ظهور

ور شمارم از هزارانش یکی

ور بگویم من ز بسیار اندکی

پر شود از گفتم امکان را فضا

پاره گردد سر اسرار قضا

غنّ یا ورقاء فی غصن الظهور

و اسقنا یا ساقیا خمر الظهور

زان.... می که در.... ظلام

زو شود رخشان هزاران بدر تام

زان مصفیٰ^۱ راح ریحانی خواص

کز نشاطش جان شود از تن خلاص

زان.... می که هر کس زان چشید

بر سر کوی محبت شد شهید

ما به شما خدمت کردیم حال قبل از آمدن میرغضب لباس‌های خود را به ما بدهید اگر کشته هم نشدید واپس می‌دهیم و ما آنچه داشتیم دادیم و لباس‌های ما را بیرون کرده در عوض لباس‌های مندرس پوشانیدند و حقیر با حاجی ایمان یقین بر کشتن خود نموده‌ایم و یک حالت سرور و انقطاعی به ما دست داده که به وصف در نمی‌آید قدری پول داشتیم به سید فتّاح و محمدقلی دادیم که ایشان بعد از ما خرج نمایند چون ایشان اقرار به بایی‌گری ننموده بودند خیال کشتن ایشان را نداشتند لکن ما دو نفر مستعد شده بودیم قدری نبات داشتیم به حاجی ایمان گفتم بدهیم به اهل محبس فرمودند برای چه نبات‌ها را می‌خوریم که خون ما زیاد شود گفتم معلوم نیست که ما را طناب بیندازند یا سر ببرند گفت ان شاءالله سر می‌برند چه عرض نمایم که فاصله چهار ساعت چه حالت خوشی داشتیم لکن چه فایده که قابل این فیض اعظم نبودیم و در چنان حال که مهبیای شهادت و در مناجات بودیم غیاث نظام پیام فرستاد که کارها دگرگون شد شما تقیه کنید تا خلاص شوید و ما از کشته شدن شاه هنوز خبر نداشتیم و بعد از ظهر آن روز دیدیم تمام اهل سجن بر ما سبّ و لعن می‌نمایند حتّی سید فتّاح و محمدقلی که بایی‌ها شاه را کشته‌اند شاه بنا بود همین چند روزه جشن ذوالقرنینی ماها را مرخص نماید حال بایی‌ها باعث شدند که ما در محبس ماندیم چنان بود که اگر زنجیر و کند نمی‌شدند

شخص کرمانی رضا نامی عنید

کرد شاهنشاه ایران را شهید

سخت آشویی به طهران اوفتاد

فتنه اندر ملک ایران اوفتاد

هر کسی را فرصتی آمد به دست

تهمت این کار بر احباب بست

حاجب الدّوله که در ظلم و عناد

گوی سبقت برده از ابن زیاد
روز بعد از قتل شاه نام
یوم ثانی عشر ذیقعدہ الحرام
با بسی جلاّد و فراش شریر
در شقاوت هر یکیشان بی نظیر
جانب انبار شد آن پر جفا
سوی آن سر حلقه اهل وفا
حضرت ورقاء که در زنجیر بود
در ولای دوست از جان سیر بود
حاجب الدّوله زمانی گفتگو
کرد با آن طلعت خوشرو و مو
گفت حاجب بازگرد از کیش خویش
گفت ورقاء جان دهم در راه کیش
گفت حاجب دین ما را کن قبول
گفت ورقاء مؤمنم من بر رسول
گفت حاجب جانّت از کف می رود
گفت ورقاء حق مرا صد جان دهد

گفت حاجب بد بگو بر این طریق
گفت ورقاء جان دهم در این طریق
گفت حاجب رحم کن بر طفل خویش
گفت ورقاء شوقش از من هست بیش
گفت حاجب می شوی در خون طپان
گفت ورقاء هست امیدم جان
حاجب از ورقاء چه این صحبت شنید
در غضب شد ثانی شمر و یزید
زجر داد و ضرب کرد ربّ عنود
صد در دوزخ به روی خود گشود
پس ز انبار آن شه آگاه را
هم گل نورسته روح الله را
برد بیرون پشت انبار آن عنید
تا نماید هر دو را با هم شهید
الغرض ورقای مظلوم فرید
یا بهاء گویان به قربانگه رسید
حضرت روح اللهش همراه بود

آن یکی چون مهروان یک ماه بود
حاجب بی دین حجاب دین درید
اوّل آمد سخت خنجر بر کشید
دیگران هم هر یکی با تیغ تیز
کرده جسم پاک و رقاء ریزرز
پیکر صد چاک سلطان وفا
همچو برگ گل به هر جا کرده جا
حضرت روح الله آن میر و دود
با تحیر خود تماشا می نمود
گفت با روح الله پاکیزه کیش
که تبراً کن ز کیش باب خویش
تا خلاصی یابی و گردی عزیز
صاحب منصب شوی در رتبه نیز
ور نه بینی آنچه و رقاء دیده است
آن ثمر چینی که و رقاء چیده است
با تبسم گفت آن طفل جلیل
که چه ترجیحی مرا بر این قتیل

چون انیس حبس و زندانش منم

هم رفیق باغ رضوانش منم

اقتلونی اقتلونی یا طغات

انّ فی قتلی حیاتی فی حیاہ

حاجب الدّوله ز حق پوشیده چشم

با عوانان گفت با صد قهر و خشم

که طنابی حلقه در حلقش کنید

بی تأمل عبرت خلقتش کنید

الغرض دو چشم پاک را

وان دو مرغ سدره افلاک را

سرنگون کردند در چاهی عمیق

گشت آن چه عبرت بیت العقیق

از اشعار میرزا اشرف عندلیب لاهیجی در سال ۱۳۱۳

و ایشان سخریه و استهزاء می نمودند و سبّ و لعن می کردند هر چند بنده و حاجی ایمان التماس می نمودیم که قدری در..... حکمت نمایند قبول نمی نمودند می فرمودند حکمت همین است شما حکمت را ندانسته اید خلق هر چه می خواهند بگویند حق مقدّس است از وصف و ذم اهل امکان اگر بخواهم تمام اطوار و رفتار جناب ایشان را ذکر نمایم باید کتابی مرقوم نمایم. و دیگر میرزا احمد ناعق کرمانی به جهت اخاذی نزد ما آمده اظهار دوستی و مودّت می نمود جناب حاجی ایمان چون او را می شناخت به او اعتنا نمی نمود لکن او دست از ما نمی کشید از ما وجهی گرفته تریاک می گرفت و می خورد و ما هم از

همّت دوستان زندان برای ما بوستان شده همه روزه از برای ما چیزی می آوردند ما هم به اهل زندان و نایب و فرّاش‌ها بذل و بخشش می نمودیم از این جهت در میان آن‌ها معزّز و محترم بودیم روزی جناب حاجی ایمان به من گفت درست ملاحظه کن میرزا احمد مسخ شده چرس تریاک او را به چه روزی نشانده میرزا احمد ملتفت شده گفت حاجی ایمان چرا هنرهای احمد را ذکر نکردی بگو علم و عرفانش را تماشا کن انشاء و املایش را ملاحظه کن استقامتش را بین بیست سنه در مقابل بهاء‌الله ایستادم و رایت نعاق و نفاق را مرتفع نمودم گفتم عاقبت چه شد گفت آنچه جمال قدم فرمود و اراده نمود در ملک ظاهر شد و آنچه من خواستم و سعی نمودم برعکس واقع شد و این آیه را تلاوت نمود له دعوه‌الحق و الذین یدعون من دونه لایستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء یبلغ فاه و ما هم ببالغه و ما دعاخ الکافرین الا فی ضلال و اظهار توبه نمود و رجا نمود که توبه او را به حضور حضرت عبدالبهاء معروض دارم حقیر هم عرض نمودم به نظر مبارک رسیده فرموده بودند باز میرزا احمد در زندان توبه نموده تا حال چندین دفعه توبه کرده و توبه شکسته خداوند توّاب است لکن او عهد را می شکند میرزا احمد به ما گفت شماها حق اعتراض بر من ندارید لوحی تلاوت نمود که جمال قدم ذکر او را می فرمایند قوله جلّ و عزّ هو الابهی^۱ و اذکر الذی نعق فی هذا الزّمان من ارض الکاف و ربّیناه بایادی اللطاف لیكون للامر ظهیراً و لقد اردنا ان ناخذہ بقهر من عندنا فناجانا ابوه الذی کان من المؤمنین فی..... العالمین و مقصود المقربین هذا من و کان قبل ذلک بعظمتک من الساجدین..... ابحر الرحمه و اطفته نار القهر ذروه یا اهل البهائ بنفسه انه کان فی نفس الامر..... عظیما و ان فی اقباله ثم فی انکاره سر..... لایدرکه الا اولی^۱ النهی و انه الآن علی شفا جرف هار ینقذه عفو السّار و اما یاخذہ عدل القهّار و کان ربّک توّاباً غفاراً انتهى باری چند مدّت با میرزا احمد متلوّن و سایر محبوسین به سر بردیم میرزا احمد و رفقاییش سید و سید حسن تن به دیوانگی در داده حرکاتی از ایشان بروز نمود که ایشان را از حبس بیرون آوردند از شر آن‌ها آسوده شدیم و دیگر دو نفر از زن‌های احباب قیام بر خدمت و خلاصی ماها نمودند عیال آقا میرزا مؤمن آقا بیگم که به لقای حضرت من اراده‌الله فایز شده برای حقیر خواهر شه بود و سوسن باجی از برای حاجی ایمان به اسم این که از زنجان جهت دیدن ما آمده اند همه روزه به سروقت ما می آمدند آن خواهران مهربان عریضه به سلطان و بزرگان دادند جوابی بیرون نیامد آخر به شاهزاده عبدالعظیم رفته به

حضرت مظفرالدین شاه تلگرافاً عریضه کرده بودند دستخط مرخصی به توسط امین‌الدوله صادر شد خواهان به کمال سرور به زندان آمده به ما بشارت دادند که از سلطان فرمان مرخصی شما صادر شده در یوم قربان شما را مرخص می‌نمایند روز موعود آمده زنجیر گران را از گردن ما برداشته زنجیر سبک گذاردند سید فتاح و آقا محمدقلی را با هم زنجیر نمودند ما را از زندان بیرون آوردند نایب انبار در جلو و جمعی سرباز و فرّاش از یمین و یسار شوکت و وقار در میان بازار به سمت خانه امین‌الدوله می‌بردند و هجوم خلق و تماشایی راه مسدود نموده فرّاش‌ها از جلو و جناب ملا رضا چون علیل بود او را پشت حمّالی داده بودند که او را به همراهی ما به خانه امین‌الدوله آوردند الی نزدیک امین‌الدوله شدیم و آن شب را هر نوعی بود صبح نمودیم و منتظر که اذن مرخصی صادر شود سید ابوالحسن وارد شدند یک نفر به آن‌ها گفت بیاید قدری با این پیرمرد صحبت بدارید ایشان گذاردند ملا رضا هم چنان که عادت او بود با ایشان صحبت نمود آن‌ها-

ضمیمه ص 82 سطر ششم

از آثار صادره از حضرت عبدالبهاء در این خصوص چنین است قوله

هو الله ای موقن بآیات الله از غرائب و عجایب اسرار پروردگار در هر کور و دور سرّ فدا بوده بعضی از کأس ظهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان به قربان گاه فدا می‌شتافتند و به آتش انجذاب می‌گذاختند و هلهله گویان و پاکوبان خندان و شادمان نعره طوبی لی بشری لی به عنان ملأ علی می‌رساندند ولی تابه حال چنین وجد و سرور و جذب و حبور که در میدان جانفشانی از حضرت روح الله به ظهور رسیده از نفسی مسموع نشد چه که آن طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم مطهرش می‌آمد با کمال صباحت و ملاحظت بدر منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان و لبش خندان و لسانش ناطق به ذکر رحمن و بصرش متوجه به ملکوت یزدان در تحت سلاسل و اغلال نعره یا بهی الابهی برآورد و لسان به تبلیغ گشود که شور و ولوله در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر ساخت خندان و رقصان و پاکوبان در میدان فدا جانفشانی نمود یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً باری اینست قدرت و قوت انجذاب که در دور جمال مبارک روحی لشهداء سیله الفداء تابه حال چنین واقع نگشته که کودکی

خردسال گوی سبقت و پیشی را از مردان میدان ببرد و افق فداء با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نماید اینست نشان نفوس مقدسه در این کور عظیم و اشراق مبین ملاحظه نماید طفل صغیری چون بر میثاق الهی ثابت و مستقیم عظیمی مبعوث شدند هر منکری مبهوت گشت اینست شأن متمسکین به عهد و پیمان الهی که در طریق نگهبانی بود نه ذکر نموده اند که آن نوگل بوستان الهی در بین راه در تحت و غزلخوان بود و البهاء علیک ع

رها نمایند با وجود این که اقرار دارد سبب جرأت و جسارت بابی ها می شود امین الدوله فرموده بودند که چهار نفر زنجانی مرخص اند ملا رضا یزدی را به زندان مرجوع دارند ماها مرخص شدیم مدت حبس چهارده ماه بود و جناب آخوند به زندان تشریف بردند بعد از آن حاجی ایمان گاه گاهی به دیدن ایشان می رفت و از برای ایشان چیزی به هدیه می برد تا این که در حبس روحش به مقام قدس جاودانی مقرر گزید علیه بهاء الله و ثنائیه و ما از خانه امین الدوله بیرون آمده به خانه سوسن باجی آمدیم و اکثر احباب آمده دیده را به جمال انوارشان روشن و منور نمودیم دیگر از مراحم احباب و زحمات این دو مؤمنه اگر عرض نمایم مطلب طولانی می شود انتهی^۱ کلام میرزا حسین زنجانی

و ما چون شرح احوال مذکورین را در بخش ساق تماماً و کمالاً آوردیم در این مقام احتراز از اطناب در کلام نموده می گذریم.^۵

فتنه در تربت خراسان و شهداء خمس

و در تربت حیدریه خراسان چون به نوع مذکور در ضمن واقعات سنه ماضیه استعداد شدید وقوع فتنه حاصل شد و نشریات و تهیجات اعداء موجب اشتعال نیران فساد گردید واقعات فجیعه و شهادت قسیه پنج تن از بهائیان بدین طریق رخ داد که به اثر تحریکات شیخ علی اکبر سابق الوصف و موافقت شیخ

۱. شهادت ملا صادق در بادکوبه ملا صادق ملا زاده و از علمای بادکوبه و مخلص و مشهور و ایمان در شرح احوال در بخش سابق و لاحق مسطور است در خلال همان احوال که مردم از واقعه قتل شاه به دست میرزا رضا متوهم و نسبت به بهائیان بودند در حالی که برای تفرج به یکی از باغهای خارج شهر حرکت و بعد از مغرب با رفیقی در تاریکی شب تنها نشسته صحبت می کردند معاندین که در کمین بودند سینه اش را هدف گلوله تفنگ ساخته به شهادت رساندند و آثار و اشعار صادر از حضرت عبدالبهاء در مرثیه وی در بخش لاحق ثبت می باشد.

یوسف علی و سید محمد باقر در روز سیزده صفر هنگام مقارب زوال آقا محمدحسن کفّاش محولاتی با پسرش عبدالحسین در مجلس سوگواری خاندان نبوت منعقد در یکی از مساجد حاضر بودند صرف چای نمودند و ملا عبدالرزاق نامی از جای برخاسته ظروف چای شسته تطهیر نمود و بانگ برکشید که بهائیان به موجب فتوی مجتهدان نجس اند و حق حضور در مجالس و مساجد مسلمانان ندارند و میرزا محمد باقر مجتهد و امام راتب مسجد نیز که حضور داشت با آخوند مذکور موافقت کرده امر داد آن دو تن را بیرون راندند و آقا محمدحسن به دکه خود شتافته به ترقیم عرض حال به حکمران پرداخت و خبر به سمع مجتهد رسیده سپندآسا از جای جست و فریاد بدین مفاد برکشید که ای مسلمانان این بابی پر طغیان را از شهر بیرون کنید و گروهی انبوه شده به دکه آن مظلوم دویده وی را پاین کشیدند و کسبه دکاکین به شدت رسیدند

آقا محمدحسن در چهارده سالگی به اتفاق پدرش آقا احمد به قلعه طبرسی مازندران رفت و چنان که در بخش سوم نگاشتیم پدر به شهادت رسید و پسر مستخلص شده مراجعت کرد و در آغاز بلوغ به واسطه ملا میرزا محمد علی فروغی در عرفان و ایمان کامل شده در صف مخلصین و مستخدمین قرار گرفت و نوبتی در مجلس عروسی یکی از محترمین با ملا احمد مجتهد سمنانی مناظره کرده اثبات امر ابهی نمود و مجتهد وی را بیرون رانده اهالی او را اخراج بلد و ناچار گهی در ترشیز و گهی در عبدالله آباد زیست و بعد از چندی تأهل اختیار کرده به تربت رفته اقامت نمود تا به نوع مذکور به شهادت رسیده و تمامت الواح و آثار که با او بود از میان رفت و پسرش آقا عبدالحسین از مخلصین مؤمنین مدّتی در روسیه به سر برده آن گاه به موطنشان عبدالله آباد عودت و اقامت کرد.

و جمعی غفیر پیرامون مظلوم فقیر را احاطه کردند و با چوب و زنجیر وی را به زدن گرفتند و از بازار بیرون آوردند و فریاد و غلغله به درجه مرتفع بود که کلمات حزینش مفهوم نمی شد و تنها ندای الله اکبر از وی به گوش ها می رسید تا بعد از طی مقداری از طریق خون از شکاف سرش جاری شده و او مغمی علیه بیفتاد و اشار دست از او کشیدند و به قصد غارت دکه اش دویدند خوردند و بردند و به قصد قتل و غارت دیگر احباب برخاستند و گروهی به سوی و مخزن آقا محمدعلی صراف هراتی ابن کربلایی یعقوب از قدمای مؤمنین شتافتند و به یک حمله آن چه از نقود و غیرها یافتند ربودند آن گاه وی را پاین

کشیده به ضرب و سبّ پرداختند و در جلو انداخته همی چوب و زنجیر نواختند و از بازار بیرون آورده به جسد نیم کشته آقا محمد حسن رساندند و آن مظلوم در اثر کثرت ضرب و جراحات و جریان خون از حال رفته بیفتاد و گروهی دیگر از اشرار ستمکار به دکه میرزا غلام رضا سابق الذکر ریخته و اموال و اشیاء را غارت کردند و علی اکبر نامی قسی القلب به ضرب خشت سر و اضلاعش را در هم شکست چنانچه بر زمین افتاده مدهوش گشت و در همان حال حاضرین از رجال دهانش را با خاک انباشتند و به گمان آن که درگذشت جسدش را گذاشته گذشتند و دسته دیگر از اشرار آقا یحیی^۱ جدید اسرائیلی را احاطه کرده ضرب و آزار بسیار رساندند و یعقوب علی و محمد حاجی یوسف و استاد محمد تقی و میرزا آهنگر از شیران به خانه آقا غلام علی برادر آقا محمد علی صراف هجوم برده او را با آقا اسدالله بن آقا محمد علی بیرون کشیده سوی میدان باغ نظر راندند و در بین طریق چندان زدند و آزرندند که گمان هلاک در حق هر دو نمودند

آقا حسین علی هراتی در موقعی که حسام السلطنه فتح هرات نمود به تربت آمد و اقامت جست و سپس به ایمان امر اعلی^۱ و ابهی^۱ فایز گشت و معدودی را هدایت کرده در سال ۱۲۸۵ درگذشت و پسرانش آقا غلام علی و آقا محمد علی مورد تعرضات معاندین واقع شدند و نوبتی اشرار به صدد اجتماع و هجوم و قتلشان برآمدند و دو برادر نیمه شبی با عیال و اطفال به بادیه و بی راهه گریخته با تحمل تعب و مشقت بسیار خود را به مشهد رساندند و چندی در خانه خواهر زیستند ولی معاندین تربت به همدستان خود در مشهد نوشته بر تعرض برانگیختند و اشرار ناگهان میرزا عبدالوهاب خواهرزاده شان را گرفته تهدید و بازپرسی از احوال احوال کردند و آن کودک نگفت و لذا او را به مدرسه دینیه بردند جزا دادند و بالاخره رها کردند و کودک به خانه رفته شرح احوال گفت و آقا غلام علی و آقا محمد علی عریضه تظلم به والی دادند و والی اعتنا نکرد و ناچار به نشاپور رفته در خانه آقا سید ابو محمد اخ الزوجه آقا غلام علی و صهر حاجی عبدالمجید ورود نمودند و اهالی اطلاع یافته نزد قاضی شکایت بردند و قاضی ایشان را خواسته نصیحت داد و از هجوم عام تحذیر و امر به خروج از بلد کرد و لاعلاج سید ابو محمد به بجنورد رفت و آن دو به تربت برگشتند و با سیف الدین آقا غلام علی به سر معدن فیروزه رفتند و در خانه آقا

محمداسمعیل که چاره جز رجوع به تربت ندارند و متوکلّاً علی الله به تربت برگشتند و بماندند تا واقعه شهادت به نوع مسطور است.

و دسته‌های مذکور به نیم کشته خود پرداخته اجساد آقا محمدعلی و آقا محمدحسن و آقا غلامرضا را که به غایت دشمن داشتند در حوضی خالی از آب واقع در بیرون دروازه انداختند و عدّه از آنان سوی منزل حاجی صادق از محترمین و مؤمنین شتافتند و او را با شتم و الم و ضرب با سنگ و چوب بیرون آورده و با آزار و جفای بسیار به سوی بیرون بلد کشیدند در این هنگام نایب تقی‌خان رییس گماشتگان حکومتی که سرّاً بهائی بود و از ماجری اطلاع یافت جمعی از فرّاشان را برای جلوگیری فرستاد و قبل از رسیدن آنان انبوه اشرار و معاندان حاجی صادق را نیز به مسقط مظلومان مذکور رساندند و در حالی که ضربت‌های پی‌درپی بر او وارد می‌ساختند فرّاشان رسیدند و با جمع بیاویختند و با مساعدت خویشان و متعلّقان مظلومان نیم کشته همه آنان را به باغ دولتی (باغ نظر) حمل نمودند و در آن حال چندان سنگ از انبوه انام بر فرّاشان و مساعدینشان رسید که ابدانشان مجروح گردید و بالاخره هفت تن مضروب مجروح مکسور مذکور پی‌درپی به باغ و محبس دولتی قرار گرفتند و این هنگام تقریباً سه ساعت گذشته از روز مذکور بود واقعات قسیه در مدّت هفت ساعت جریان یافت برحسب دستور حکمران هر هفت در باغ بماندند و خویشاوندانشان به هر وسیله همی تشبّث کردند عاقبت حاجی صادق را برادرش حاجی محمدحسین ضمانت و کفالت نموده مستخلص ساخت و آقا یحیی^۱ را حاجی محمداسمعیل تاجر که با وی طرف تجارت و حساب بود خلاصی داد و آن دو را به مساکنشان برده معالجه و مداوا نمودند و پنج تن دیگر در توقیف حکومت ماندند و هیچ تدبیری برای خلاصیشان نتیجه نداد و رییس مذکور گماشتگان طیب و جراح برایشان مهیا نمود و جراحات و شکستگی‌هایشان در طول مدّت بیست روز بهبودی یافت و در آن بین محمد میرزا حکمران تربت وقایع مذکوره را به آصف‌الدوله والی خراسان نوشت و از جهت تعصّب و عداوتی که مخمور فطرتش بود محبوسین مظلومین را متمرّد و طاغی به قلم آورد ولی از محبوسین و خویشاوندان و دوستانشان عرایضی چند به والی مذکور و هم به طهران نزد مظفرالدین شاه و میرزا علی‌اصغر خان صدراعظم رفت که حقیقت ماوقع را مکشوف ساخت و والی امری قطعی دایر بر استخلاص آنان صادر نمود و تلگرافاً ابلاغ کرد و رییس تلگراف‌خانه تربت که از

مغرضین بود مضمون حکم والی را به شیخ علی اکبر ملای معاند محرک فتنه اطلاع داد و از بهائیان و مردم بی‌غرض کتمان نمود و در این موقع محمد میرزا حکمران همی سعی کرد که از محبوسین درهم و دیناری به دست آورد و آنان چیزی بدو ندادند و استقامت ورزیدند چندان که محمدحسین نام رئیس زندان از مشاهده احوالشان موفق به ایمان بدیع گشت و محمد میرزا را عداوت مزید گردید و حکم والی را مکتوم کرده بیچارگان را در حبس نگه‌داشت و در صدد ایجاد نیرنگی برآمد که همگی را به هلاکت رسان در آن اثنا شیخ علی اکبر نامی از ملایان یزد در طی طریق سفر زیارتی به مشهد در دهم ربیع‌الاول وارد تربت شد و از ماجرا اطلاع یافته به تزویر و تدبیر اهتمام در قتل مظلومان نمود و نخست خویش را به خانه حاجی صادق مذکور وارد ساخته به خدعه اظهار ایمان کرد و تحیت الله‌ابهی^۱ بر زبان راند و به مکالمه با حاجی در مسایل متعلقه به امر ابهی^۱ پرداخت حاجی نیز هر چه در ضمیر داشت با وی در میان نهاد و مقداری از آیات و احکام کتاب اقدس بیان کرد شیخ مذکور از نزد وی بیرون آمده یک سر به خانه شیخ علی اکبر مجتهد تربتی شتافت و احوال و اقوالش را ذکر نمود و بر قتلش متفق گشته فتوای خود را به اهالی ابلاغ کردند و یعقوب علی صباغ بن حاجی یوسف عصار را که از سردسته‌های فساق و اشرار بلد بود و بعداً وی را ملایان لقب شجاع‌الدین دادند و از بابت اجاره دکان صباغی خود مبالغی بدهی به حاجی داشت موقع به دست آمده آستین به خونریزی بالا زد و در حال مستی خنجر و طپانچه گرفته تنها به خانه حاجی شتافته دق‌الباب نمود و به خادمه حاجی اظهار داشت که نقودی از بابت اجاره آورده‌ام و همین که در خانه باز شد بی‌تأمل داخل شده سوی حجره مسکونه حاجی رفت و دست به طپانچه برد و چون خالی نشد خنجر برکشید و چنان ضربتی به قوت تامه بر هانش نواخت که تا بناگوش بدرید و چند ضربت قتل دیگر زد و حاجی در خون بغلطیده جان تسلیم نمود و فی‌الحال به مسکن شخصیش برگشت اظهار نمود که هر گاه به قتل حاجی اکتفا رود برادرش به خونخواهی برخیزد و کار دشوار گردد و باید تمامت بایان محبوس را به قتل آورد و شیخین سخن وی را پذیرفتند و فتوی به قتل مظلومان دادند لاجرم یعقوب علی روزی دیگر قرآنی حمایل کرده به بازار رفته فریاد جهاد فی سبیل الله برکشید و کسبه بازار را مجبور بر تعطیل کسب و کار نمود و جمعی کثیر از خونخواران شریر آمدند و سوی باغ حکومتی حمله بردند و این واقعه در روز سوم ربیع‌الاول واقع شد و محمد میرزا حکمران روزی قبل از آن به اتفاق

حاجی ملا محمد صدر به خارج شهر رفت تا در هنگامه حضور نداشته خویش را نزد والی بی تقصیر قلم دهد و در ساعت سه بعد از ظهر فریاد و غلغله یا علی یا علی شهر تربت را به لرزه آورد چنان که آحاد یهود و ارامنه از بیم و وحشت در بیغوله‌ها مختفی گشتند و جمعی از خونخواران که اسامی بعضی چنین بود یعقوب علس صباغ مذکور و برادرش محمد و پهلوان حسینا و سه نفر پسران سید نصیر و سید میرزا نعل‌بند و مهدی قصاب و حاجی یوسف صباغ و نوکر حاجی آقا محمد و محمد رضا سراج و چند نفر کفش‌دوز به سرکردگی شیخین مذکور در حالی که به عزای اسلام عمامه‌ها ژولیده گریبان دریده پاها برهنه و اشیرعتا و وادینا گویان و آب پیاز بر دنباله تحت‌الحنک داده بر دیده می‌مالیدند و اشک می‌ریختند هیاهوکنان و نعره‌زنان خویش را به محبس رساندند و از محمد حسین میرزا حکمران مذکور محبوسین را طلبیدند و در آن حال انبوه اهالی بلد از نسوان و رجال در اطراف مجتمع و منتظر ایستاده بودند و پسر حکمران سعی کرد که از هجوم اشرار جلوگیری و نتوانست و بالاخره سرگماشتگان را فرستاد و شیخین را حاضر ساخت که پشت در محبس قرار گرفتند شاهزاده از شیخ تربتی پرسید که آیا تو فتوای قتل اینان دادی او جوابی نگفت و شیخ یزدی به حال شدت و تعرض پاسخ داد که بلی ما فتوا دادیم و با هر مانع و مخالفی نیز چنین خواهیم کرد و شیخ تربتی در حال سکوت اظهار رضا نمود پس شاهزاده گفت چون در محبس عدّه دیگر از محبوسین نیز هستند و جلوی تعرض عامه را نمی‌توان گرفت لذا گشادن در محبس خطر دارد و صلاح چنین است که محکومین به قتل اسماً معین شوند تا آنان را از محبس در آورده تسلیم دهیم و شیخین و اشرار مذکور پنج تن مظلوم را نام و نشان گفتند و مستحفظین در محبس را گشادند و مردم صف کشیده منتظر و مترصد تماشای واقعه ایستادند و درخیم صفتان بیدادگر نیز بدین طریق با اسلحه مهیا شدند که کار را به انجام برسانند مهدی قصاب و دیگری با ساطور دو دم که مخصوص شکستن استخوان ذبیحه است طرف یمین درب محبس مستعد گشتند و سیدی نعل‌بند و نیز محمدنقی نعل‌بند با خنجر تیزنوک و طپانچه در دست به طرف یسار واقف و مترصد شد و علی کلاه‌مال در مقابل قرار یافت و چهار تن مظلومان را یک‌یک به نوبه و ترتیب از زندان بیرون آوردند مهدی قصاب نخست به ضرب ساطور فرق هر یک را می‌شکافت و نعل‌بند با خنجر شکم می‌درید و نمدمال با تبرزین قلم پای را می‌شکست آن‌گاه دیگر خونخواران از قبیل پهلوان حسینا و یعقوب علی و غیرهما با تیغ و شمشیر و نیز آهنگران و

نجاران و کفّاشان با پتک و تیشه و آلات کاسره جارحه اخری^۱ و هم با چوب و سنگ می‌زدند و شرحه شرحه می‌کردند و تحت اطاق سنگ مستور می‌نمودند و ترتیب شهادت مظلومان بدین طریق واقع شد نخست آقا غلام‌علی منقطعاً متوجهاً خندان و خرامان از زندان پا بیرون گذاشت و کلمه طیبه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راند و جلادان به نوع مذکور وی را از پای درآوردند آن‌گاه آقا محمدحسن از محبس بیرون خرامیده او را نیز به درجه شهادت رساندند پس میرزا غلام‌رضا مهبیای شهادت گشته روی اسدالله و سیف‌الله را بوسه داده بیرون شتافت خواست پی‌تنیبه سخنانی به مقام گوید هنوز کلمه خدایا تو شاهدی را به پایان نرسانده بر فرقتش نواختند و کارش را ساختند آن‌گاه آقا محمدعلی صراف رفقا را وداع کرده چهره پسر خود آقا اسدالله و هم گونه آقا سیف‌الله بن آقا غلام‌علی را ببوسید و قدم بیرون گذاشت و کلمه ترجیح گفت و خونخواران عمل را تمام کردند و ستم‌گران قسی‌القلب خواستند که متعرض نورسیدگان مذکور شوند و جمعی از حاضرین ممانعت و نزد شیخین معاندین مذکور شفاعت کرده آنان پذیرفتند و به عنوان تعزیر و تأدیب زلف آقا اسدالله را تراشیده رها و آزاد ساختند آن‌گاه ملا علی‌اکبر معمار یزدی شهید نقل قول از آقا سیف‌الله بن آقا غلام‌علی شهید مذکور چنین نوشت: بیرون شهر باغ تازه درست نموده بودم و تازه نهال نشانده و قدری خیار و سبزیجات کاشته بودم و اخوی نصرالله و همشیره در آن باغ بودیم از دور صدای همهمه و غوغای خلق را شنیدیم معلوم شد که به طرف ما می‌آیند اخوی نصرالله فرمود حضرات به قصد گرفتن من می‌آیند من رفته پنهان می‌شوم کسی به شما رجوعی ندارد هر چه از شما بپرسند بگویید اطلاعی نداریم و رفتند همشیره بسیار خائف و پریشان بود لابد معجز بر سر گذاشته در عقب درختی جالس شد طولی نکشید که جماعت شرور و تابعین قول زور و اصحاب کبر و غرور وارد باغ شدند و از اخوی نصرالله سراغ گرفتند گفتم من اطلاع ندارم در کجا است نزد همشیره آمده سؤال نمودند جواب نداد ظالمی مذکور نمود که این‌ها راستش را نمی‌گویند مگر این که ایشان را چوبکاری نمایند کربلایی نورمحمد که با ما نسبتی داشت دروغ مصلحت‌آمیزی ذکر کرد گفت آقا فرمودند به عیال و اطفال ایشان آسیبی نرسانید لذا دست از ماها برداشته به خرابی باغ مشغول شدند اشجارها را تمام شکستند بعضی از ریشه بیرون آوردند خراب و پایمال نمودند و مرا هم با خود همراه بردند لکن صدمه و اذیتی به حقیر نرساندند تا دم مدرسه شیخ یوسف‌علی در آن‌جا میرزا آقا بن

میرزا محمود حکیم گفت این مگر پسر غلام علی بابی نیست گفتند پسر غلام علی است چون خردسال است به او اذیت نکرده ایم به ایشان تعرض نموده در غضب شده مذکور نمود مرحبا بر دیانت و دینداری شما که با بابی این نوع سلوک می نمایید طفل شیرخوار این طایفه را به دست من بدهید اولاد پدر خود نیستم اگر به آتش نسوزانم خلاصه این شخص دیندار پیش آمد با سیلی و دست کله مرا نوازش نمود و از بعد سایرین هم به او تاسی نمودند مرا بی بهره نگذاشتند تا این که مرا هم وارد محبس نمودند و جمعی رفته جناب حاجی محمد صادق را از خانه همشیره ایشان بیرون آورده و صدمات و لطمات شدید بر آن هیکل مقدس وارد آورده ایشان را حاضر نموده اخوی ایشان و جناب حاجی علی اکبر معین التجار حاضر شده به هر نحو بود ایشان را راجع به محبس خویش نمودند حقیر سیف الله در محبس به خدمت محبوسین مشغول بودم از بس صدمه به وجوهات مقدس زده بودند یارای حرکت نداشتند جناب ابوی را جماعت شیرین بدنش را به ضرب چوب و زنجیر چون رنگ کیر سیاه و چند موضع زخم شده و جناب عم بزرگوار از صدمه اشراک جمیع اعضایش مجروح جناب آقا محمدحسن را زجر از صد افزون نموده بودند و ضرب شدیدی بر کمر ایشان زده کمر ایشان شکسته بود و درین مدت حبس قادر بر حرکت نبودند و هکذا جناب میرزا غلامرضا را اذیت بی حساب کرده بودند چنان که از قبل ذکر شد مه قوه رفتار از برای ایشان نماند و پسر ایشان آقا نصرت الله ایشان را به دوش کشیده به محبس رسانید و جناب آقا اسدالله بن جناب عمو آقا محمدعلی ضربتی به فرق او زده سر او را شکافته بودند حقیر سر او را محکم بستم و آب حاضر کرده صورت های خون آلود و غبارآلود آنها را شستم و آن روز و آن شب را در محبس در خدمت ایشان بودم.

اجساد مقطعه اربعه را که در مقتلشان بیرونی محبس ریخته بود چنان سنگ باران کردند که همه تحت طباق احجار مختلفی گشتند پس از زیر سنگ ها بیرون آورده ریسمان به پاها بستند با غریو و هلله به کوچه و بازار کشیدند و به خندق جنب حصار ارک که مقابل محبس مذکور معروف به محبس باغ نظر بود برده ریخته همی سنگ نواختند تا اجساد مختلفی و پنهان گردید و انبوهی به خانه حاجی صادق شهید شتافتند و جسد را که در ایوان رفیع نهاده و شالی بر آن افکنده بود و عیال و اقربا پیرامونش گریه و زاری می کردند از بالا به زیر انداخته به کوچه و بازار در گذرگاه ها پی در پی نگاه داشتند تا مردم آن قدر که

خواستند و توانستند سنگ‌باران نمودند آن‌گاه به خندق مذکور کشیده روی دیگر اجساد انداخته با سنگ‌باران پنهان کردند و متعصّبین قسی‌القلب بدین‌مقدار از جفا و آزار قانع نشدند و هنگام مغرب که ظلمت شب یال سیاه برافراشت

روز دیگر فراش‌باشی به زندان آمده مرا بیرون نمود و از فیض خدمت ایشان مرا محروم ساخت من همه وقت آمد شد می‌نمودم از برای محبوسین پیراهن و غذا آوردم که یوم بعد در بین راه که به محبس‌خانه می‌رفتم مختار نامی حقیر را گرفته به منزل میرزا محمد باقر برد پرسید که پدرت و عمویت و سایرین که در حبس هستند بایی‌اند یا نه بنده سکوت کردم گفت به تو می‌گویم جواب ندادم مکرر پرسید گفتم در این مقام جز سکوت صمت تکلیفی ندارم گفت این بچه بایی را تماشا نمایید و کنایه حرفش ملتفت شوید مقصودش این که جواب احمق سکوت بود نهیب کرده گفت می‌خواهی تو را جلوی این پیش طره تالار بگویم پرت نمایند و چند تعلیمی بر سر و کله من زد گفت این‌هم بایی است ... چند مشت سیلی زدند و مرا دز زیرزمین خانه خودشان حبس نمودند و بعد فراش‌باشی آمده مرا از چنگ آن ظالم نجات داد و باز حقیر به خدمت محبوسین مشغول بودم و از برایشان نان و آب می‌آوردم چند روز در حبس فی‌الجمله از خستگی بیرون آمدند و همه روزه مشق سربازی و جان‌نثاری می‌نمودند و مشوق یکدیگر بودند و ساعت به ساعت اشتعال و انجذابشان زیادتر می‌شد و الحانات و ترنّمات دلکش تلاوت آیات و مناجات می‌نمودند سایر احباب ازین شور و انجذاب مضطرب شدند کلماتی بدون اسم به جناب میرزا غلام‌رضا مرقوم به پست‌خانه داده بودند که در محبس به ایشان برسانند در آن مکتوب به ایشان عرض کرده بودند که بر ماها و اطفال ماها رحم نمایید قدری مراعات حکمت نمایید ازین قبیل بیانات مرقوم نموده بودند رئیس پست‌خانه آن مکتوب را گشوده ملاحظه می‌نماید و بعد می‌فرستد نزد شیخ علی‌اکبر جناب میرزا غلام‌رضا ازین عمل منکر رییس مطلع می‌شوند به او پیغام می‌دهند که شما خیانت با ما نکرده بلکه به دولت خیانت نموده و ناموس دولت را به غیر داده‌ای کاش بر قباحت این عمل آگاه می‌شدید و اگر دلیل بر بهائیت ما می‌جوید که ما مقرر و معترفیم آنان که منکرند بگو روبرو کنند و بعد عریضه به حضرت سلطان و مکتوبی هم به والی خراسان نوشته مطالب را به تمامه معروض نموده بودند حقیر به پست‌خانه رسانیدم و از این طرف علما استشهادی تمام نموده و جمعی از مؤمنین و موثّقین بر بهائی بودن نفوس

خمسه شهادت دادند و صدر امام جمعه شیخ یوسف علی میرزا محمدباقر میرزا محمدباقر با آقا شیخ علی اکبر تربتی ملا علی اکبر یزدی فتوای قتل دادند و بر کل این عمل را فرض نمودند و ملا علی اکبر یزدی که تازه از مشهد آمده و عازم یزد بود لاجل ثواب در تبت توقّف نمود که در این عمل خیر شریک باشد همه روزه در مجالس بر منبر برآمده به زعم خود دلیل بطلان این حزب را بر مردم بیان می نمود و چند دفعه خلق را شورانیده از اجزاء حکومت و بعضی از عقلا ممانعت کردند تا این که رؤسا مفسدین با شخص حکومت هم شور شدند.

حاجی مهدی نامی عطار مقدار بسیاری نبط جهت حرق اجساد وقف کرد و انبوه ارادل و اشرار به سوی خندق شتافته اجساد را از تحت احجار بیرون آورده به خارج شهر کشیدند و در محلی که موسوم به کاریز دیوانه بود در مجرای نهر آبی مجتمع کرده نبط ریخته سوزاندند و بدان نیز تشفی نیافتند تا مسلمی دیگر چند خروار همیزم خشک نذر نمود و چوبها را مانند برجی چیده اجسام نیم سوخته را بالای آنها نهادند و آتش دادند و حاضرین کف زده اظهار شادمانی نمودند و این اعمال تا دو ساعت بعد از غروب آفتاب خاتمه یافت و بامداد روزی دیگر چون برای تماشا رفتند جز مقداری خاکستر از اجساد چیزی بر جای نبود و آنرا هم هبوب اریاح منتشر و متفرّق ساخت و در طول مدّت واقعه محمد حسین میرزا بن محمد میرزا حکمران ابواب باغ حکومتی را بسته در اندرون نشسته قدرت جلوگیری و مدافعت نیافت و عیال و اطفال و بستگان شهداء به خانه های خویشان و آشنایان التّجا برده اختفا جستند و آقا فرج الله بن آقا محمدعلی و آقا نصرالله بن آقا غلام علی که حسب امر دیوان پنهان گشتند تا مدّتی پس از واقعه شهادت در بین عشایر و در قری حیران و سرگردان می زیستند و سیف الله بن آقا غلام علی سرگشته بلاد گردید و عاقبت ساکن عشق آباد شد و آقا عبدالحسین بن آقا محمدحسن نیز به عشق آباد مهاجرت نمود و آقا فرج الله بن آقا محمدعلی هم عاقبت به عشق آباد سکونت گرفت و دیگر بهائیان از بیم تعرض اهالی و رذالت اشرار فراری و متواری شدند و گروهی منزوی و مختفی گشتند و بدین رو چندی در تربت فروغ امر ابهی^۱ به دیده اعداء ناپیدا بود ولی اندک اندک مؤمنین متواری برگشتند و مانند شاطر نوروز و غیره با مراعات احتیاط ملاقات با یکدیگر نمودند و برخی از مبلغین ذهاب و ایاب کردند و هر چند تعرضات نسبت به مظلومان بر جای بود و بازار سبّ و لعن و تحقیر و توهین رواج داشت ولی قتل و غارتی رخ نداد

تا در سال‌های بعد چنان که می‌نگاریم انقلاب سیاسی مملکت پیش آمد و یعقوب‌علی شیرین مذکور هدف گلوله یکی از مجاهدین انقلابی شده ب هلاکت رسید و متدرجاً جمعی کثیر از مؤمنین فراهم آمدند و در سال ۱۳۴۲ چنان چه می‌آوریم فتنه دیگر برای مظلومین برخاست.

فتنه در اطراف تربت و دیگر بلاد خراسان

و فتنه مذکوره تربت به توابع نیز سرایت کرد از آن جمله در مهنه علم شرارت و عدوان مرتفع گردید و معرضین مفسدین نزد محمد میرزا حکمران شکایت از احبّاء نموده افترا و بهتان زدند و او مأمور حکومتی بفرستاد تا آخوند ملا محمد و ملا رمضان و ملا حسن و ملا غلام‌علی از مشاهیر اهل بهاء را تبعید نمایند و خصوصاً ملا محمد مذکور از متقدمین مؤمنین بود مشقّات بسیار در سبیل این امر تحمّل کرد چنان که در بخش سوم ذکر نمودیم و با ملا غلام‌علی سال‌ها برای احتفاظ از شرور معاندیم مهنه جلاء وطن کرده در گناباد اقامت داشت و همین که اوضاع مفسد مهنه اندکی آرام شد عودت کردند و ملا محمد پی‌در پی به معمورات و قرای اطراف رفته موجب هدایت جمعی گردید و در این هنگام که مأمور از تربت به قصد وی به مهنه رفت اثاثیه خانه‌اش را در کوچه ریخته آتش زد و او را اخراج بلد کرد چنان که ناچار به سبزوار مهاجرت نمود و دو سالی در آنجا اقامت داشته در این عالم رنج و عنا درگذشت و مأمور مذکور به قصد تبعید دیگران پرداخت ولی جمعی از آنان به تربت نزد ملاها التجا برده متوسّل شدند تا اجازه اقامت در وطن گرفتند و بدین شرط باقی و برقرار ماندند که به مسجد و حمام عمومی داخل نشوند و با اهالی خلطه و آمیزش نکنند و در بشرویه نیز مفسدین به تعرّض مظلومین برخاستند و کنکاش کرده نام هفتاد تن از این طایفه را در عریضه ترقیم کرده نزد مظفّرالدین شاه فرستاد و شکایت کردند و رفع آنان را خواستار گشتند و جواب شاهی در هامش عریضه بدین مضمون رسید که این قبیل عرایض از طرف رعیت دلیل بر فساد است و اشرار خائب شده ناچار دست از مظلومان کشیدند و نیز در تون (فاران) ملاها تعرّض کرده اهالی را به مقاومت احباب تشجیع و تحریص نمودند و حکمران از فتح‌علی بیگ از

شناختگان این طایفه مبالغی به رسم جرم بگرفت و آقا عبدالرحیم بشرویه را به مسجد کشیده زدند و اخراج کردند و غلام رضا بیک را به مسجد برده توهین و تحقیر نمودند.

فتنه در آباده

میرزا محمود فروغی به نوعی که در ضمن شرح احوالش در بخش سابق آوردیم پس از عودت از محضر حضرت عبدالبهاء به شیراز ورود نمود و برای نشر و تحکیم و ترویج میثاق ابهی^۱ جوش و خروشی جدید در بین اهل بهاء برافروخت و به فتنه مالاها دستگیر محمدتقی میرزا رکن الدوله والی شد و چندی توقیف گشت و بالاخره حکمران ملاطفت و مساعدت کرده با فرمانی به حکمرانان جزء قلمرو فرمانروایی خود راجع به مراعات احوال وی روانه داشت تا بی مکروهی به آباده در خانه حاجی علی خان وارد شد و از سویی دیگر میرزا نورالدین حسن افنان و هم میرزا قابل آباده از یزد بیامدند و افنان به خانه دایی حسین نزول کرد و شور و جنبشی بین آحاد احباب افکنندند و ملاها خصوصاً ملا محمدحسین امام جمعه نیران تعصب و عناد برافروختند و چون خیر کشته شدن ناصرالدین شاه رسید و نسبت قضیه به این طایفه داده شد موقع به دست آورده با عسکر خان سورمقی و حاجی خان جزمودقی و حاجی ملا عبدالله واعظ شیرازی و زالی خان رئیس تلگرافخانه متفق شده کردند و به رکن الدوله والی شیراز مفترباتی بدین مضمون تلگراف کرده مسلمانان را اسیر و قتل می نمایند و دایی حسین و حاجی علی خان و میرزا حسین خان و میرزا عباس خان از شناختگان این طایفه را مصدر فتنه و طغیان شمردند و از والی تلگرافی به میرزا سید یحیی^۱ خان میرپنجه فوج منصور همدان ملقب به حشمت نظام با دو فوج سرباز مأمور شیراز گشته در آن روزها به آباده رسید مخابره شده وی را مأمور تأمین و منع و حبس مفسدین داشت و امام جمعه او را به دستگیر کردن جمعی از معاریف این گروه امثال فروغی و میرزا عطاءالله خان سراج الحکماء و میرزا آقا نورالدین افنان شیرازی با پسرانش آقا سید آقا و میرزا ضیاء که در آن ایام در آباده بودند و نیز میرزا عباس قابل و غیرهم خصوصاً چهار تن مذکور تحریک کرد و خواهر امام خبر به خواهر خود که

زوجهٔ دایی حسین بود داد و مأمورین از جانب حشمت نظام چون به خانه دایی حسین ریختند کسی از احباء را ندیدند و حسب دلالت برخی از مفسدین به خانه حاجی علی‌خان شتافتند و فروغی را که با تنی چند از معاریف حاضر بود خواستند با خود ببرند و حاجی علی‌خان و دایی حسین پی مقابله و مکالمه با حشمت نظام رفتند و او هر دو را نگه‌داشته کند بر پا و زنجیر بر گردن نهاد و به صدد دستگیری دیگر احباب برآمد و مأمورین مسلح به خانه حاجی علی‌خان فرستاده فروغی با حاجی عباس ساعد آن را گرفته با زجر و غلظت به دارالحکومه کشیدند و چون توصیه از رکن‌الدوله خطاب به حکام فارس داشت که از او احترام و مساعدت کنند وی را تسلیم جمعی نمود که تا منزل ایزدخواست در طریق اصفهان رسانند و مأمورین وی را در نیمه راه برهنه و پیاده کرده بدان حال به مقصد مذکور رسانند و خود برگشتند و میرزا محمود از آنجا تنها پیاده گرسنه و برهنه عودت کرده راه گم نمود و با پای پرآبله در کوهستان با مشقت بسیار یازده فرسخ راه طی کرده خود را به آباده رسانده برای احتیاط از معاندین از بیرون خانه حاجی علی‌خان از طریق راه آب قنات خود را داخل خانه نمود و حشمت نظام پس از تبعید فروغی به دستور امام جمعه که حکم کفر و قتل میرزا قابل را داد برخی را پی دستگیری بفرستاد و مأمورین وی را در خانه نیافتند و غارت کردند و به خانه پدر زنش حاجی کریم شتافتند و او را به دست آورده سرش را به ضرب کتاره شکافتند و با سنگ و چوب همی آزدند و مادر زن مؤمنه‌اش را که با قوت ایمانی حمایت کرد با کعب تفنگ پهلوی و بازو بیازردند و با غلغله و هلهله وی را به دارالحکومه رسانند و تنی از بستگان امام حضور داشته بلادرنگ لختی بزاق بر چهرش بینداخت و چوب بر فرقش نواخت و چون به محضر حکمران و امام وارد کردند و آنان اصرار بر تبری نمودند او بی‌پروا سخن گفت و مقداری از کلمات بدیعه بخواند پس فرمان شد که وی را ضرب کنند و برادر زن امام لگدی بر سینه‌اش نواخت و پاهایش را عریان کرده به فلکه نهاد و خیو به رویش افکنده چوبی سخت بر پایش زده فرمان داد که همه کس چنان کنند و حاضرین یکی بعد دیگری تأسی نمودند و قریب هزار چوب به پایش رسید و ستم بسیار کشید پس به زندان برده با دایی حسین و حاجی علی‌خان حبس کردند و به صدد دیگران شدند از احبای آباده و قری همگی به جبال رفته متحصن و مجتمع و مهیا گشتند و فروغی را نیز نزد خویش بردند و محض احتیاط از سفک دماء مقاومت تعدیات نکردند تا چون خبر منتشر شد که محبوسین را به شیراز می‌برند

سراج‌الحکماء قریب پانصد تن از نسوان بهائی قصبه و قری را مجتمع کرده به دیوان‌خانه و تلگراف‌خانه ریختند و اعدا مضطرب گشته

حاشیه پاورقی مربوط به صفحه 93 است

باز امام حشمت نظام را به اخذ آقا میرزا آقا افنان و پسرانش تحریک نموده و مقرر داشتند که جمعی از تفنگ‌چیان سورمقی را بغتاً به خانه دایی حسین که منزل آنان بود بفرستند ولی بی‌بی بیگم جان خواهر امام در سه ساعت گذشته از شب خود را به خانه دایی حسین رسانده به حرم دایی که خواهرش بود خبر داده لذا در هنگام سحر دایی حسین و آقا و افنان مذکور و پسر آقا سید آقا به خانه آقا حسن نام همسایه مسلمان نیک‌نفسی بود رفته در برجی قرار گرفتند و روزی دیگر سربازان و تفنگ‌چیان به خانه دایی حسین هجوم برده چون در از داخل بسته بود از راه بام خانه بعضی از همسایه‌ها درآمدند و به عنوان کاوش از احبای مذکور اسباب و اثاثیه حجرات را به یغما جمع کردند و در آن حال انبوه اهالی از مرد و زن قصبه نیز به خانه ریختند و حرم و دختر افنان ناچار به گوشه از حیاط استقرار جستند ولی زوجه دایی با سلطان سربازان مقابل شده زبان به شکوه و شکایت از اعمال ناستوده‌شان گشود و او سربازان را امر داد که به درب‌خانه مستحفظ گماشته و از ورود و خروج ممانعت کردند و همّت به کاوش و تجسس گماشتند و مستخدمه خانه را به ضرب و زجر گرفته نشان درون مقر اقامت دایی خواستند مستخدمه خود را به دامن عائله افنان افکند و دختر افنان اندیشه نمود که مبادا از شدت بیم و الم نشان گوید و لسان به نکوهش اعمال ناستوده آنان برگشود چندان که از ستم دست کشیدند و نزد امام برگشتند اظهار نمودند که آنچه کاوش کردیم نشان از رجال نیافتیم و امام دستور داد و مقرر داشت که باید حرم و دختر آقا میرزا آقا را حاضر و زجر و شکنجه کنید تا مردها را نشان دهند ولی زوجه مذکور امام با وجود مستحفظین درب خانه دایی که مانع از دخول و خروج بودند خود را نزد خواهر رسانده ماجری بیان کرد و عائله افنان که غرب قصبه بود مع ذلک چاره جز تغییر منزل نداشتند و با وجود جمع سربازان بر درب‌خانه و پشت‌بام خروجشان میسر نمی‌شد به ماجات پرداختند و در آن حال سربازان که در حجرات خانه کاوش می‌کردند و با سرنیزه تفنگ پرده را عقب کرده داخل طاقچه‌ها را تجسس می‌نمودند سرنیزه سربازی به شکم آقا پسر دوازده ساله دایی که از بیم سربازان عقب طاقچه بلندی پنهان شد برخورد بدید و خون جاری

شد و حیاط خانه در خون غلیظ و مادر و خواهران آه و حنین برکشیدند و سلطان کس فرستاد و طیب فوج را حاضر کرد جرح را بخیه زد و طیب پنجاه تومان طلیده مادر که وجه نقدی حاضر نداشت نصف طاقه شال کشمیری اش آورده به طیب داد تا جرح را بخیه نمود و فریاد و فغان زنان مرتفع شد و نسوان همسایه و دیگران نیز داخل شده مجتمع گشتند و چون سربازان زنان متفرقه را خارج کردند زوجه و دختر آقا میرزا آقا نیز به زی زنان قصبه بیرون رفته به دو خانه پی در پی پناه برده شبی با کمال احتیاط اقامت کردند ولی زنان مسلمات صاحب خانه‌ها را از بیم توجه و حمله اعدا راضی به درنگ بیش از شبی نشدند و بالاخره به خانه سراج‌الحکماء رتند که ایشان را پناه داده پذیرایی نمودند و از آن سو احبای مزبور روزی در برج خانه آقا حسن به سر برده و چون شب رسید عده مسلح از احبای قریه درغوک با عباس خان بیامدند و افنان با دو پسرش آقا سید آقا و میرزا ضیاء و هم دایی حسین و میرزا حسین خان به گرده درغوک رفتند پس حاجی علی خان و غیره نیز بدان‌جا مجتمع شدند و جمعی از احبای توابع آباده به اسلحه آراسته متناوباً در اطراف گرده مراقبت و مواظبت کردند و چند بار از شدت غیرت و حمیت قصد مجازات آنان نمودند ولی افنان و غیره از معاریف و وجوه ممانعت کردند و پس از روزی چند فروغی نیز که به امر حشمت نظام از آباده بیرون بردند گماشتگان در مسافت دو منزلی آباده وی را برهنه کرده تمامت اثاثیه را گرفته رها نمودند و خود برگشتند و فروغی دو شب دو روز در بیابان برهنه گرسنه و سرگردان با مشقت و تعب فراوان به آباده عودت کرد و به درب حاجی علی خان رسید در را بسته دید از راه جدول آب به سختی داخل خانه شد و پیرهن و شلوارش گل آلوده و پلید گردید و حرم حاجی علی خان لباس پوشانده رختش را شستشو کرده فروغی تاب نیاورده خویش را به کوه نزد احباب رسانده اما قابل در همان روزهای اول که گرفتارش خوب خورد پس از دو شبانه مستخلص شده به یزد فرار نمود و چون فروغی روز و شبی در کوه با احباب در غایت شادمانی و روح و ریحان بماند چنین مقرر داشتند که به صوب یزد رهسپار گردد لذا اسب سواری برایش خریده زاد مهیا ساخته با تنی مستخدم توانا به یزد روانه داشتند و افنان حاجی وکیل الدوله نوشتند و پس از وصول تلگرافات به طهران صدراعظم تلگراف فوری به رکن الدوله افنان و دایی حسین و حاجی علی خان از کوه به قصبه آمدند

ولی میرزا حسین خان بندر بوشهر وارد آباده به سابقه دوستی با میرزا حسین خان حشمت نظام و اقدامات امام وصف رود انقلابات خاتمه یافت

به دایی و حاجی علی خان در محبس متوسل شدند تا حاجی علی خان به حرم خود و غیرها دستور نوشت که دست از آن اقدامات بکشند و فقط به صدراعظم تلگراف دادخواهی کنند و لذا ایشان متفرق شدند و رییس تلگراف خانه صورت تلگراف را مخبره نکرد و در خلال واقعات نیز مصائب احبّاء را به طهران مخبره نکرد و بلکه پی در پی اخبار کاذبه راجع به اقدامات احبّاء و مهاجمانشان داد تا آن که شاهزاده حسام السلطنه نجل سلطان مراد میرزا حسام السلطنه که مأمور امور کارگزاری بوشهر بود وارد آباده شد و از ماجرا مستحضر گشت و حشمت نظام را نصیحت گفت و قابل را پس از نه یوم در حبس از محبس بیرون آورد و او شرح مظلومیت و سلامت نفس و امنیت خواهی احباب را بیان کرد و دایی حسین و حاجی علی خان نیز مبلغی نقود به حشمت نظام داده از محبس آزاد شدند و چون حسام السلطنه به صوب مأموریت خود رفت حشمت نظام و مفسدین باز به صدد افساد برآمدند و به قصد تعرض و آزار قابل شدند و او شبانه به صوب یزد گریخت و با مشقت بسیار و پای پرآبله به یزد رسید و حاجی میرزا محمدتقی افغان و کیل الدوله شهیر رفته ماجرا را شرح داد و او به صدر اعظم از قول رعایای متواری آباده تلگراف نموده و بدان صورت جواب رسید جواب رعایای آباده به حضرت والا رکن الدوله میرزا سید یحیی^۱ خان سرپنجه فوج منصور همدان به تحریک امام جمعه مفسد آباده به دستیاری زالی خان تلگرافچی حرامزاده چرا باید چنین آتشی را در آباده روشن نماید و به اسم بهائی رعیت بیچاره را متفرق و پراکنده کند و مبالغی مال و اموال آنها را غارت نماید و نفوس را مغلول و مضروب سازند و مبالغی کثیره جرم بگیرند البته فوراً سید یحیی^۱ خان از آباده حرکت نماید و اموال منهوب و جرایم را به صاحبانش مسترد دارد و رعیت را آسوده نمایند لاجرم حشمت نظام عزل و به شیراز احضار شد و امام جمعه مخذول و حاجی علی خان و دایی آسوده گشتند و دست مفسدین از ذیل احبّاء کوتاه گردید و فروغی با تجلیل و احترام از طرف احبّای آباده به یزد رفت و قابل به وطن برگشت تبلیغ و خدمات امریه را ادامه داد ولی اموال به غارت رفته به دستشان نیامد.

فتنه در کاشان

و نیز در قریهٔ مازگان کاشان آقا زین العابدین کدخدا را که از ممتازین اهل بهاء بود روزی در بازار تنی چند از سادات معروف خمسی که به اجبار و اکراه از مردم خمس ارباح می‌خواستند و زندگانی خود را از اموال انام بدون بهانه می‌پیراستند احاطه کرده درهم و دینار مافوق اقتدارش مطالبه نمودند و عاقبت شال کمرش را به قوت گرفته وی را به‌خانه آقا سید حسن امام از مجتهدین بلد کشیدند و تحقیر و آزار نمودند و به امام چنین گفتند که این مرد از بایه و قتله شاه است و تا سب و لعن نگوید دست از او بر نمی‌داریم و امام و دیگر حاضرین از انام به آقا زین العابدین اصرار و ابرام کردند که کلمهٔ از آن نمط بر زبان راند و او استقامت ورزید و لذا به شتم و ضربش گرفتند و زوجه‌اش حضور داشت و چارهٔ ندید جز این که به خواهش لسان انبوه مردمان را از گرد شوهر دورتر کرده نزدیک رفت و به نصیحت پرداخته چنین گفت محض حفظ جان خود کلمهٔ بگو و خلاص شو و او بدین عبارت اعتذار جست که من شخصی را که ندیدم چگونه بد گویم در این هنگام جمعیت انام بر وی حمله کرده ضرب و آزار بسیار رساندند و چندان آب‌دهن بر چهره‌اش ریختند که مستور و ناپدید شد و در آن حال از شدت عطش آب خواست و با آفتابه مقداری آب عفن حوض‌خانه را به دستش دادند و بدیشان توجه کرده چنین گفت همین نوع از آب را در صحرای کربلا به تشنگان مظلوم ندادند پس امام رقیمه به اعزازالدوله حکمران نوشت و با آقا زین العابدین به دارالحکومه فرستاد و مدتٔ چهل روز در حبس و زیر زنجیر حکومت با جور و مشقت به سر برد و بالاخره احباً اقدامات کردند و مبلغی حقیر به امام و مقداری خطیر به حاکم دادند تا امام نوشت که بر من مشتبه شد و آقا زین العابدین بایی نیست و حکمران وی را رها کرد.

شهادت ماشاءالله سیسانی

ماشاءالله کودک چهارده سالهٔ پسر استاد بایرام از بهائیان قریهٔ سیسان واقع در قرب تبریز (اشتباها نیریز ذکر شده است) در قریهٔ حاجی بابا که نزدیک بدان محلی است که اسب می‌چراند و خود مشغول به شرب آب از قنات شد در آن حال اهالی.... و قریه وی را دیده به تعرض و حمله بانگ زدند که ای بایی نجس

ازین آب نخور تا نجس نشود و چوبی چنان بر فرقش نواختند که سر بشکافت و کودک مظلوم فی الحال بیفتاده جان تسلیم کرد و حاجی شجاع‌الدوله حکمران از قاتلین بازخواست کرده اهالی قریه حاجی بابا مبلغ دو بیست تومان پیشکش گذراندند که حاکم دو بیست تومان از آن را به استاد بایرام پدر مقتول داد.

آغاز تأسیس محفل روحانی و مدرسۀ بهائی

و در این سال ۱۳۱۳ حسب الامر حضرت عبدالبهاء شروع به تأسیس محفل روحانی شد و نخستین محفل در عشق‌آباد انعقاد یافت که اعضاء آن آقا سید مهدی گلپایگانی آقا محمدرضا بن حاجی محمد کاظم اصفهانی آقا مشهدی یوسف میلانی استاد علی اکبر یزدی (شهید) آقا حسین علی احمداف یزدی حاجی عبدالرسول یزدی میرزا عبدالکریم اردبیلی ملا یوسف علی رشتی میر علی اصغر اسکویی بودند و نیز مکتب نونهالان بهائی تأسیس شد و آقا سید مهدی گلپایگانی و حاجی میرزا حسین یزدی معلم بودند و شروع به ساختن مدرسه نمودند.

واقعات سال 1314

سال پنجاه و چهارم

سال 1897

شدت اعمال مخالفین ناقضین و طلوع ولادت ولی امر حضرت رب العالمین

مخالفت و معارضت و تسویلات و تضلیلات میرزا محمد علی غصن اکبر و همراهانش تا این سنه متدرجاً به شدت آشکارایی کشید و چنانچه مردم عکا و غیرهم فهمیدند و شنیدند و تنی چند از محترمین مؤانسین حضرت عبدالبهاء خبر آورده اظهار اندوه و افسوس کردند و آن حضرت به آنان پند و اندرز گفته امر به ستر و کتمان فرمودند ولی بالاخره کار به آنجا رسید که ناقضین اوراق نشریه رد و افتراء آمیز

تلفیق نموده به واسطه برخی از دوستان و همدستان خود در قری و بلاد نزد بهائیان ممالک پراکندند و خویش را شهره و رسوا نزد یار و اغیار ساختند و فتنه محذوره که آن حضرت همی ممانعت و احتیاط می کردند تا خاطر اهل ایمان را مکدر و مغبر و اهل جفا را مطمئن و امیدوار نسازد به اذان و اسماع رسید و از جهات بعیده آگهی به عکا آمد و حتی بعضی از آن اوراق پر نفاق به ساحت شرف و غیرت آن سرخیل اهل حقیقت عرضه گشت و چنان افسرده و پژمان و به سوی ملکوت ابهی^۱ مناجی و نالان شدند که مخلصین ثابتین را دل بسوخت و چهره از غیرت برافروخت و عرق حمیت به حرکت آمد و آن حضرت تسلیت و اطمینان آموختند و پند و اندرز بردباری دادند و متدرجاً اظهار داشتند که جمال ابهی^۱ در سنین اولیه عراق از شدت اعراض و اعتراض اهل نفاق زمام امر الهی را در ظاهر برای آنان آزاد گذاشته به کردستان مهاجرت فرمودند تا مدعیان را تنبه حاصل گردد و اکنون نیز حکمت الهیه مقتضی است که ایامی چند سکان سفینه ابهی^۱ را در ظاهر برای مدعیان گذاشته به طبریا روم و آن مخلصان باوفا را اشک در چشم حلقه زده بی تابی و بی قراری برخاست و آن حضرت تسلیت فرموده وعده تغییر احوال و ارتفاع رایت عز و اقبال و سرعت عودت در استقبال دادند و بعد از چند روز منفرداً عزیمت و مهاجرت نمودند و میرزا محمود کاشی که شرح احوالش را در بخش سابق آوردیم در حالی که با جمعی از مخلصین حاضر بود با دل بریان و دیده گریان استماع بیانات و داعیه و نصایح شفقت و مسالمت نسبت به بی وفایان می شنید بی اختیار چنین معروض داشتند که حضرت حسین سیدالشهداء در ارض طف اصحاب خود را آزاد و مرخص فرمود و اصحاب کوفی معروف به بی وفایی شدند ولی ما در هر جا اقامت نمایم دست از ذیل وفا نمی کشیم و در آن جا منزل می گزینیم و همین که کروسه از مابین حاضرین مؤلف از مخلصین و محبین گذشت پیاده از پی دوید تا در قریه رامون واقع در دو فرسنگی همین که کروسه توقف کرد رسیده قامت به تعظیم خم ساخت و آن حضرت وی را به کثرت ملاطفت و به بیانات شفقت دلالت و وعده سرعت تغییر وضع و حالت تسلیت داده به عکا برگرداند و خود به طبریا رسیده مانده اقامت فرمود و باب فضل و عطا بر وجوه اهالی گشود و ارباب فضل و دانش و جویندگان راه هدی و بینش به درگاه آمدند و مقدم مبارک را مقدس و مغتنم شمردند و از این رو مخلصین و مؤمنین و اهل حرم همی عرایض گسیل داشتند و دسته دسته از زائرین روضه مبارکه و از مجاورین نیز برای زیارت آن حضرت همی رفتند

و جمعی نگران ازین شدند که آن حضرت طبریا را مرکز بسط انوار قرار دهند و در همان ایام حسب مشیت و هندسة غیبیة الهیه از جانب عائله کریمه عرض حالی رسیده اجازت وصلت ورقه جلیلة عظمی اعنی ضیائیه خانم را با فرع کریم افنان میرزا هادی شیرازی که چندی زائر و مجاور در عکا و خواستار آن درج عصمت کبری بود نمودند و اذن حاصل کردند و آن حضرت خطبه عادی رموز و اشارات و لطایف و عنایات مرقوم داشته فرستادند و جشن سرور موفور برقرار گردید و حسودان پرجفا را حسد افزوده بیاشفتند و در این جا و آن جا در پرده سخنان واهی گفتند و بعضی از محترمین از طبقه حکام و سران سپاه و مفتی و قاضی که از مفارقت آن حضرت ناراضی بودند از یک سو میرزا محمدعلی و دیگر منابع نقض را تَبیخ و نصیحت نمودند و از سویی دیگر مکاتب مترادفه مصرّه به طبریا نوشته خواهش و التماس عودت کردند و مصادف با همان اوضاع خبر قتل ناصرالدین شاه و افتراء به اهل بهاء شیوع یافت و آن حضرت قبول خواهش فرموده موکب اجلال باز آمد و خبر به مخلصین مؤمنین رسیده سر از پا نشناخته تا حیفا به استقبال شتافتند و چون پاره از سخنان ناقضین ناکثین و برخی از نشریاتشان و نیز توافقتشان با اعدای بلد و نیز اغواءات و اضلالاتشان در ممالک شرق و در امریکا را گفتند و ارائه دادند آن حضرت چندان متأثر گشتند که از عکا و خاندان و دوستان دست شسته در همان مغاره معروف به مقام خضر که مسکن و معهد ایلای نبی و زیارت گاه نام بود مانده اعتزال جستند و جز خادمی که به خدمت طبخ و غیره پرداخت کسی را نپذیرفتند و نغمات دلربای آیات و مناجات که شبانگاه و سحرها ترنم می نمودند دیدگان قلوب مستمعین را از خواب بیدار می ساخت و زائرین مسافرین که منتظر دیدار بودند در آن جا مشرف به زیارت گردیدند و مدّت چهل شبانه روز بدین حال در آن جا اقامت فرمودند و گروهی کثیر از فضلا و معاریف عکا و حیفا پی در پی زیارت رفتند و اصرار و ابرام کردند و بالاخره شیخ علی مفتی عکا با جمعی از محترمین به آن مکان آمدند و خود زانویشان را ببوسید و چندان الحاح و اصرار کردند که مقبول گردید و به عکا آمده کما فی السابق در بیت مکرم قرار گرفته بسط انوار نمودند و دوستان و عامه اهالی سرور و مطمئن گردیدند و مسافرین زائرین متعاقباً از ممالک متنوعه آمده به زیارت آن حضرت و روضه علیا همی فایز گشتند و در قصر به ملاقات مدعیان و معاندین نمی رفتند و اوضاع و احوال چنین می گذشت که در بیرونی و در مسکونه مبارکه محل اجتماع و تشرف یار و اغیار به

حضورشان برقرار و مسافرخانه دایر بود آقا حسین تبریزی بن حاجی علی عسکر خدمت دادن چای و قهوه به حاضرین می نمود و محافل بزرگ از اجتماع زائرین ثابتین کشورهای عرب و عجم و غیرهما در آنجا منعقد گشت و محترمین در اعیاد و ایام متبرکه و نیز در جمعه‌ها با کروسه و کالسکه در حضورشان به زیارت روضه مبارکه به بهجی می رفتند ولی غالباً آن حضرت و احباب پیاده گلدان گل به دست و بر سر به حال صف و ترنم برای روضه مقدسه می رفتند و به آبیاری و گل کشی می پرداختند و در قصر بهجی حجره در طبقه پایین محض ورود آن حضرت و تشریف به حضورشان مهیا بود و جمعیت زائرین به حضورشان در آنجا مجتمع شده به زیارت می رفتند و گاهی آن حضرت در حجره بیت آقا سید علی افغان جنب روضه مبارکه مکث فرموده آن گاه به زیارت روضه وارد می شدند و میرزا محمدعلی که هواهای خودسری بلندی داشت بر بغض و کین بیفزود و از شفقت و عطوفت برادر والا گهر متنبه نگردیده با دیگر اغصان و حرم به اعتراض و سرکشی فاشاً فاش پرداختند و نامه‌ها و اوراق شبهات به هر سو پراکندند و حاجی میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی جزوی در بمبای طبع و نشر کرده نسبت ادعای عصمت کبری و مرکزیت وعد و عهد کل ادیان و انبیا درباره آن حضرت شهرت داده فریاد و فغان برکشید و ناله و ضجیح نسخ امر جمال ابهی مرتفع ساخت و طوفان نقض روی به سوی اهل ثبوت بر عهد و پیمان روان گشت و باری دیگر فجر یوم فصل دمید و ثابت از ناقض ممتاز گردید و در گفتارهای ظاهره و آثار باهره آن حضرت متدرجاً تصریح به اسماء و اعمال مخالفین و ذکر ناقض ناکث و مارق و منع از معاشرتشان صدور یافت و از جمله اعمال ناقضین در آن ایام آن که میرزا آقا جان خادم الله را که به نوع مسطور سابقاً آن حضرت در جوار خود پناه و مقر داد با ملاقات و ارتباط مخفی موافق و متحد کردند و موجب قوت و جرئتش در ابراز دعاوی سفیهانه که به گمانشان ضعف و وهن مقام عظمت و خیرت و سیاست آن حضرت را سبب می شد گردیدند ولی میرزا آقا جان ناچار شده به حسب دستور مقاله در تبری از دعاوی فاسده نوشت که در همان ایام بین الاحباب انتشار یافت و تا این ایام میرزا آقا جان در بیت آن حضرت به عکا می زیست و به صون و خرسندی به سر می برد و در عین چنان احوال و اوضاع هر وقت برای سر ناقضین مشکلی رخ می داد شب یا روز گاه و بی گاه کس به درب خانه آن حضرت می فرستادند و التماس و اصرار می کردند و آن حضرت همان وقت به رفع مشکل اقدام می نمودند و دم به دم به مجاورین

غیور و هم به مخلصین زائرین و مسافرین نصیحت و امر میزدادند که هر گونه تعرض و توهین وارد از آنان را به غایت عدم اعتنا بپذیرند و دم نزنند و حتی^۱ در هنگام زیارت روضه مقدسه اگر به گفتار و رفتار ناستوده و خشن دچار شوند نابود انگاشته توجه نکنند و به زیارت مشغول باشند چه آنان برای هر گونه فساد مهیا بودند و تدبیر می کردند و هر گاه نصایح و اوامر سکون و سکوت به اهل وفا تکرار نمی یافت در هر لحظه مفسده احتمال می رفت و لذا زائرین همه روزه در صبح و مساء با حضور کلیددار که در روضه را می گشود به غایت تمکین و سلامت و عدم اعتنا به احدی به زیارت و تلاوت مناجات می پرداختند و بدین طریق از حدوث هر فتنه و فساد ممانعت گردید و نیز متدرجاً جمعی از ثابتین غیور در جواب ردود و شبهات ناقضین جسور پی در پی رسائل و مکاتیبی مفصل نگاشتند که بعضی از آنها حسب الاجازه طبع و نشر گردید و به درجه علیا و فصیحی در آثار صادره آن حضرت به تدریج بیان و تفصیل و تنسیخ و تکثیر گردید و نیز به تدریج گروهی از آن عده که در بلاد مختلفه پیرو افکار نقض شدند احتراز و ابتعاد جستند و تفصیلی در علت ضلال و کیفیت هدایت خود نشر دادند و آن حضرت با تمام ملاطفت و نصیحت و حکمت همی سعی فرمودند که مشاهیر ناقضین را از طریق انشقاق و گمراهی راجع ساخته عامه اهل بهاء را تحت لواء واحد متحد سازند و کذا کثیری تنبه شده متدرجاً در تعلق به مرکز عهد و میثاق ثابت و راسخ گشتند فی المثل آقا سید میرزا افغان از بمبئی که چنانچه نوشتیم مرکز نشریات نقض گشت با مطبوعات مضله خرطومی مذکور به وطنش یزد بشتافت ولی قبل از ورودش بیانی فصیح و مبین از آن حضرت بدان جا رسید و افغان را دستور فرمودند که نفوس مستضعفه را از اریاح عقیمه سمیه حفظ و حراست نمایند و آنان حسب مشورت چنین صلاح دیدند که پسرش میرزا عبدالحسین وی را مانع از مکالمات راجع به این امر در خانه خود شود و فقط حاجی میرزا محمدتقی و کیل الدوله همه روزه به ملاقاتش رود و چون حکمران جلال الدوله مطلع از امر ابهی^۱ شده حسب خواهش حاجی و کیل الدوله همه روزه به دارالحکومه رفته حل مشکلاتش می نمود و در ضمن مکالمه که سخن از ناقضین به میان آمد خبر ورود آقا سید میرزا داد و حکمران مقرر داشت که با هم در محضرش مکالمه و مناظره همی نمودند و حقیقت امر میثاق واضح و آشکار گردید امر داد که سید میرزا عریضة اظهار توبه و ندامت به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد ولی معدودی از شناختگان در جمع اهل ایمان امثال آقا جمال بروجردی و

حاجی میرزا حسن شیرازی مذکور معروف به خرطومی و میرزا جلیل خوبی و امثالهم به جور و اعتساف رایت نقض و خلاف برافراختند و در بمبئی و مصر و عراق و ایران همی سعی کردند که سموم نفاق و معارضت به انوار نیر میثاق پراکنند و برخی متدرجاً تزلزل یافته فریب خورده از قصر مشید روحانی و عزت ایمانی ساقط شدند و ما شرح احوال و اعمال معاریف ناقضین و متزلزلین و هم مشاهیر اصحاب و انصار مخلصین اولین را در بخش لاحق می‌آوریم و در چنان احوال و اوضاع ستاره‌درخشانی از فجر افق ابهی بردمید و مژده سروربخش از عالم الهی رسید که خاطر محزون آن‌حضرت را مسرت بخشید و واقعه سراسر بشارت و سعادت آن‌که در صبح یکشنبه سه ساعت و نیم گذشته از طلوع آفتاب از یوم بیست و ششم شهر رمضان ۱۳۱۴ مطابق ۱۸ سپتامبر ۱۸۹۶ میلاد مبارک حضرت ولی‌ام‌الله شوقی ربانی وقوع یافت و عالم عهد و میثاق الهی نوید خرّمی و برومندی گرفت.

تأسیس محفل روحانی در ایران

و در خلال احوال مذکوره حاجی میرزا محمدتقی ابهری از طهران به زیارت ارض مقصود و عکا آمده چندی در جوار پر انوار زیسته استفاضه و استضائه نمود و با شور و انجذابی جدید عودت کرده مأمور به نشر آثار عهد و میثاق در بلاد شرقیه روسیه و ایران گشت و آن‌که برای ایجاد اتحاد فی مابین اهل بهاء و رفع سوء شبّهات ناقضین بی‌وفا که در خفیه کار می‌کردند بکوشد و مأمور شد محافل روحانیه در بلاد تأسیس نماید و نخست در بلاد آذربایجان که مخالفین برای خود زمین قابل بذر فساد تصور کردند با بزرگان مؤمنین مشاوره نمود و در نقاط متعدّد محافل شور منعقد گردید و در طهران محفل شور مؤلف از بعضی خواص و محارم مانند آقا سید محمد ناظم‌الاطباء لاهیجی و حاجی میرزا یونس و میرزا عطاءالله صنیع السلطان و دکتر عطاءالله بخشایش و غیرهم منعقد گردید و نظام‌نامه به غایت بساطت تدوین نمود و محفل شور ایادی مؤلف از چهار نفر ایادی امرالله که حاجی ملّا علی‌اکبر شه‌میرزادی (به شهرت حاجی آخوند) و خود حاجی میرزا محمدتقی ابهری (به شهرت ابن ابهر) و میرزا علی‌محمد ابن اصدق و میرزا

حسن ادیب طالقانی را بدین افتخار تخصیص و امر دادند و قبلاً تأسیس داشت به آن پیوست که هر یک از احباء را صالح و لایق شمردند به عضویت محفل شور معین نمودند.

فتنه در آباد

در اواخر شهر محرم این سال خسرو خان از اهل سورمق به اتفاق جمعی از اشرار به قریه چنار پی قتل کربلایی علی خان و ملا امیر و دیگر بهائیان حمله برد و آنان را به دست نیاورده به نهب و سلبی پرداخت که عائله شان سر و پای برهنه به آباده گریختند و اندکی بعد از آن عسکر خان عموی خسرو خان مذکور به دست برخی از دشمنان خود مقتول گردید و معاندین مفتترین حسب اقدامات ملّا محمدحسین امام جمعه نسبت قتل را به عدّه از آحاد احبّاء دادند و سعیدالسلطنه پیشکار نظام الدوله والی فارس نیز با آنان موافقت کرد لاجرم کربلایی علی خان و ملا امیر و دایی حسین و حاجی علی خان و میرزا حسین خان و عباس خان از بهائیان شهیر آن جا را دستگیر کرده تحت المراقبه سربازان به شیراز فرستادند و به محبس انداختند و بالاخره مبلغی درهم و دینار گرفته همگی را رها کردند و ایشان به آباده عودت نمودند.

فتنه در کرمان

و در رفسنجان کرمان شیخ محمدتقی مجتهد متنفذ اهالی را به مصادات و مقاومت احبا بشوراند و عامه انام با تمام مقدرت خود برخاسته و تعرض برآمدند و حکمران بلد با آنان موافقت و مساعدت کرد و دو تن از مظلومان دستگیر و اسیر نموده تحت الحفظ به مرکز کرمان فرستاد و دیگر احبای بلد به اطراف گریخته متواری و مختفی گشتند و والی کرمان پس از ایامی چند به رفسنجان آمده آتش فتنه را منطقی ساخت.

و خطابی از آن حضرت است قوله هو الابهی^۱ یا من ثبت علی العهد و الميثاق الیوم نعتی اعظم ازین و ستایشی ابداع ازین نه کل محامد و نعوت طائف حول این وصف جلیل و جمیع مدایح و فضائل و مناقب

ساجد این نعت جلیل و رب السموات العلی و رب الملكوت الابهی 'جميع ملاً اعلی' در تحسین و تقدیس این نفوس مقدسه مشغول و به نعت و توصیف این هیاکل مجردة ثابتة راسخه مألوف چه که اریاح شدیدۀ افتتان در هبوب ایوم ایادی امرالله دقیقه نباید آسوده نشینند و خود را به امری از امور آلوده نمایند تا طوفان امتحان ساکن گردد و هیجان افتتان راکد شود غیوم تزلزل متلاشی شود و فجر نیستی به شعاع توسل متباهی گردد خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مشبوت و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول در مخابره حقیقةً خوب از عهده برآمدید و ذلک من تأییدات الملكوت الابهی 'التي اختصک بها فاشکر الله علی هذه الموهبة الکبری و التحية العظمی فسوف يعطیک ربک فترضی و تطمئن بفضل مولاک الذی علی العرش استوی ثبت الاقدام و دع الاحلام و ازل الاوهام عن قلوب متزلزل الارکان ای ایادی امر مجتمع گردید و متفق شوید و نگذارید که نفسی بر امرالله خللی اندازد و فتوری وارد آرد قسم به جمال قدم و اسم اعظم که مقدار سم ابره رخنه ایوم من بعد به فاصله شرق و غرب گردد و مقدار کاهی اختلاف کوه قاف شود و این زحمات هدر رود کور مضمحل گردد و دور منهدم شود بنیان از بنیاد برافتد و امکان به کلی محروم از نور رشاد گردد صبح هدی افول نماید و ظلمت ظلما احاطه کند طیور لیل پرواز آید نعاق بلند شود سد محکم و قلعه مستحکم ثبوت و رسوخ کل بر میثاق اعظم است اگر احبای الهی قم ثبات بنهند و رسوخ و استقامت بنمایند به پیمان و ایمان الهی به تمام قوت تشبث و تمسک نمایند کل در ظل سدره محفوظ مانند و هر غمامی از افق امر متلاشی گردد و صبح نورانی لیظهه علی الدین کله روشن و لائح شود مدتی است از ارض خاء خبری نمی رسد گویا قدری خمودت حاصل البته آتش در قلوبشان بزیند که فوران نماید مکاتیبی که خواسته بودید در جوف است . ع ع

فتنه در همدان

و در همدان میرزا یعقوب بن میرزا عبدالرحیم حافظ الصّحه از مشاهیر احبای آل اسرائیل که شرح احوالش در بخش سابق آوردیم گروهی از ملاها و غیرهم به مخالطت با زنی مسلممه بدنام کردند و از میر نظام

گروسی که با یک فوج سپاه و با عراده توپ برای اصلاح انقلاب شیخی و متشرعی امور همدان حاضر بود قتل وی را خواستند و او فرمان به قتل داده میرزا یعوب را کشتند و فراشان و سواران حکومتی به خانه‌اش ریخته اثاثیه‌اش را جمع کرده بر سه رأس اسبش که در اصطبلش در آورده بار کرده بردند.

شهادت آقا غلام‌حسین بنادکی و آقا محمدحسین در یزد

آقا غلام‌حسین تفتی‌الاصل ساکن بنادک سادات واقعه در جبال قرب منشاد به مسافت دوازده فرسنگی تا شهر مؤمن مخلص صادق حسن‌الاخلاق و مشتعل به نار محبت ایمانی بوده به شغل ساخت تخت گیوه می‌پرداخت و معاندین که از جهت اخلاص و استقامت و اهتمامش به تبلیغ کینه مستمره در دل گرفته پیوسته بهانه جستند تا آن‌که در این سنه ۱۳۱۵ که حکومت با اقبال‌الملک بود به شهر آمد و در بازار درب دکان حاجی میرزا علی فروش به علی بن حاجی محمدصفر گیوه‌فروش که بغض عقیده با او داشت تخت گیوه فروخته دراهمی معدود طلب کار شد و آقا علی به قصد امتناع از اداء دین امر دین را بهانه پیش آورده به نوع عتاب بدو گفت تو بایی هستی و آقا غلام‌حسین جواب داد که هر عقیده دارم وجدانم محکوم است و تو را مدخلیتی در آن نیست ولی دین را باید ادا کنی درین هنگام آقا علی فریاد برکشید کسبه بازار را مجتمع ساخت و آقا غلام‌حسین هنگامه شهادت را برای خود بر پا دید و با توکل و استقامت مهیا گشت و به جمعیت چنین گفت هر چند من به این شخص اظهار عقیده نکردم ولی حال به بانگ بلند می‌گویم که از پیروان امر بدیع هستم و شما آن‌چه می‌خواهید با من رفتار نمایید و حاضرین بلادرنگ گریانش را گرفته به درب خانه میرزا سید حسین مجتهد کشیدند و فتوی طلبیدند و سید مجتهد به خدام خود دستور داده چنین گفت تا توانید گریبان این مرد فقیر را از دست خونخواران خلاص نمایید و گر نه خبر دهید که من در خانه نیستم و ملازمانش آقا غلام‌حسین را از چنگ ظالمان درآورده به سمتی روانه کردند ولی اشرار از عقب تاخته به اذیت پرداختند و او را به خانه شیخ محمدحسن سبزواری بردند و شیخ حجة‌الاسلام که بر تخت قرار داشت سخنی چند با وی گفته معلوم داشت که بهائی است و امر به حبس داد ولی چند تن از ملاها بفرستاد و معدودی از ارباب عمائم مانند ملا حسن و ملا حسین اردکانی و ملا

صادق آمده بر تخت نشستند و شیخ ماجرا را برایشان گفته دستور داد آقا غلام حسین را آوردند و بر گوشه از تخت که فرش نداشت نشانند و ملاها از وی عقیدت پرسیدند و او در جواب گفت اعتقاد به وحدانیت خدا و به نبوت کل انبیاء و ولایت ائمه هدی دارم گفتند این بسیار خوبست و معذک اگر سبّ نمایی و لعن کنی از کشته شدن نجات بیابی و آقا غلام حسین این عبارت گفت از کسانی که خدا از ایشان بیزار است بیزاری می جویم و آنان که خدا لعن کرده لعن می گویم و شیخ بی ادبانه زبان به سخنان زشت نسبت به ظهور اعلیٰ و ابهی بیالود و آقا غلام حسین را غیرت احاطه کرده این ابیات خواند:

کی شود دریا به کی شود خورشید از تف
 _____وز سگ نجس _____منظمس

مه فشاند نور و سگ عوعو هر کسی بر فطرت خود
 _____کن _____می تند

و شیخ چون گرگی درنده تشنه خونش شده و در آن حال که آن مظلوم مکالمه می کردند جمعی از زیر تختی که نشسته بود گزلك به رانها و محل نشیمنش فرو بردند که خون جاری گشت و با یکدیگر گفتند همانا این مرد استعمال سکر و مخدره کرده و لذا متأثر و متألم نیست و فریاد نمی زند و گزلكها را قوی تر و عمیق تر فرو بردند پس شیخ محمدجعفر و ملاهای دیگر از حاضرین فتوا دادند و آقا غلام حسین شربه آبی خواست برخی از حاضرین آب متعفن غلیان و بعضی آب گندیده حوض قدز و پلید آوردند و او اعتنا نکرد در آن حال سید حسین معروف به سید کچه کج قدم جلادت پیش گذاشت و مظلوم را از عقب تخت بر زمین انداخته به حاضرین گفت بگذارید تا من آب به وی رسانم و با گزلیک و حدید طویل خویشتن که بر دست داشت چنان که شتر را نحر کنند بر حلقومش بسپوخت و مردم به یک بار هجوم کرده آن مظلوم را همی ضربت زدند و ریسمان برپا کرده به میدان میرچقماق کشیده با گزلك همی بر شکم و پهلوهایش بزدند و پاره پاره کردند حتی آنان که حربه همراه نداشتند با دم بیل اعضاء مفاصلش را از یکدیگر جدا نمودند و حاجی آقا نامی و در موسم تابستان با عائله اش به بنادک می رفت و در فتنه سال ۱۳۰۸ که در بخش پنجم نگاشته آمد هنگامی که فراش باشی جلال الدوله به منشاد رفت و

حاجی ملا ابرهیم مسئله گو را دستگیر کرده به شهر آورد حین عبورش به بنادک اهالی به او گفتند اگر بهائی می گیرید اینک غلام حسین را همه کس بدین عقیدت می شناسد و فرآش باشی وی را قبض کرد و چون خواست به سوی شهر بیاورد جمعی از دراویش احاطه کردند گفتند غلام حسین مراد و مرشد ما است نگذاریم به شهر بری جز این که همه ما را بکشی و لذا آقا غلام حسین رهایی یافت تا شش سالی.

عطار از جمع حاضرین نطف بسیار آورده بر جسد مقطع ریخته آتش بزدند و جسد نیم سوخته را مقابل درب مسجد میرچقماق از طرفی که به محله خواجه خضر می گذرد مقابل درب آب انبار قدیم امیر چقماق مقدار دو ذرعی دورتر از زیر طاق نما کف زنان و یاوه گویان انداختند چنان که اغلب قطعات جسد آن مظلوم در محل مذکور مدفون گشت و یک پا را کشیده به محله پشت باغ زیر بازارچه ک درب حسینیّه در آن باز می شود برده در چاه جنب بازارچه که طرف یسار روی به قبله واقع است انداختند و به آحاد این طایفه چیزی از گفتار و رفتار ناستوده فرو نگذاشتند و آن مظلوم شهید در آن هنگام شهادت پنجاه و دو سال داشت آن گاه حکمران دخالت کرده فتنه و غوغا را ساکت و ساکن نموده ولی تا مدتی در گوشه و کنار آزار یدی و لسانی برقرار ماند و این واقعه در یازدهم محرم سال ۱۳۱۵ واقع شد و نیز آقا محمدحسین ساغری ساز یزدی که بهائی مشتعل و منجذب بود سفر به عکا کرده چندی در حضرت عبدالبهاء زیست و با حالت فداکاری عودت نموده به تبلیغ خویشان همّت نهاد و آنان تعصب ورزیده به صدد قتلش شدند و شبی وی را به ضیافت دعوت کرده هجوم بردند و حلقوم و بیضه اش را همی بیفشردند تا هلاک شد و جسدش به مسافتی قریب یک فرسنگ دور از شهر در انبار خرابه انداختند و سنّش چهل و هشت سال بود و چون بعداً جسد کشف شد و احباب بدانستند برادر ظالمش چنین گفت که او خود را مسموم نمود.

واقعات سال 1315

سال پنجاه و پنجم

سال 1897

شهادت حاجی محمد ترک در مشهد

حاجی محمد ترک ساکن مشهد خراسان را در بخش سابق شرح احوال آورده نگاشتیم که پسران مسلمانش نظر به املاکش کمر به اهلاکش بستند و در مجامع مسلمین و جوامع مجتهدین پدر را گمراه در عقیدت و ایمان خوانده طریق افترا و بهتان رانده خاص و عام را به هیجان آوردند و بالاخره روزی یکی از پسران طاغی و طامع در مسجد جامع به منبر آمده انبوه حضار را مخاطب ساخته چنین گفت ایها الناس اگر شما را عقیدت به دین حنیف اسلام کامل است چرا همّت نمی کنید و دفع این پیر فرتوت بایی که منکر خدا و کلّ رسل و انبیاء و اولیاء و معرض و معترض بر تمامت کتب کقدّسه هدی و مرتکب کلّ اعمال ناشایسته هوس و هوی است نمی نمایید و توییخ و ملامت را بسط داده کلام خود را به این جمله ختم نمود اینک من به تکلیف خود عمل کرده حجّت را بر شما تمام نمودم و شما در حفظ و حمایت دین و یا بی مبالاتی در طریقت و آیین هر کدام را خواهید اختیار کنید و لاجرم اهالی به هیجان آمدند و رئیس الطّلاب و شیخ اسمعیل که برای افتاء قتل حاجی از پسرانش رشوه گرفته دست به کار زدند و فتوی قتل آن مظلوم رقم کردند و طّلاب علوم دینی را مهیای عمل نمودند و سه تن از آنان بر دیگران تقدّم جسته انجام این خدمت را به عهده شناختند که یکی سید صادق خویدکی بود و سابقه اعمالش این که بس در یزد ارتکاب انواع مناهی و ملامتی و غرابت و جنایت کرده موجب فصاحت عشرتش گشت که بالاخره اقوام به صرف مال و اهتمام وی را به مشهد فرستادند و دیگر سید قاسم یزدی از ابناء سید هاشم خادم معروف که حکومت یزد دست‌های بعضی از ایشان را به جزای ارتکاب جنایت قطع کرده این سید شیراز حاجی محمد ملاطفت دیده دم از رفاقت و وفاق می زد سوم ملّا بشیر که درنده شیر بود و هر سه از پسران حاجی مبالغی رشوه گرفته متعهد قتل آن مظلوم شدند و در ساعتی بعد از ظهر روز هیجدهم رمضان با جمعی از طّلاب و شیران مانند ذئاب امثال میرزا عبدالکریم و حاجی ملّا حسن و ملّا محمدحسین درب خانه حاجی رفته دق‌الباب نمودند پسر دیگرش غلامحسین که از زوجة ثانیة طاهره و موافق و مؤمن بود در را گشود و هر سه اشرار بی درنگ درآمدند و جسورانه نزد حاجی شتافته گفتند رئیس الطّلاب تو را طلبیده و حاجی به حالی که فقط قبایی در بر داشت خواست شال به کمر بسته مهیای خروج شود مهلت نداده او را از جلو ایوان بالاخانه به زیر انداخته و به ناله و فغان عائله‌اش اعتنا نکردند و انبوه اراذل هجوم برده شال از کمرش باز کرده به گردنش بسته با اذیت و آزار از خانه بیرون کشیدند و با

ازدحام انام در کنار خیابان روی به سمت بست دارالشفای رضوی بردند و جماعتی از طلاب با هلهله احاطه کردند و هر کس رسید برای وصول به مثبت اخرویه زجری وارد کرده سبّ و طعن نمود تا نزد مدرسه فاضل خان کشیدند و جمعیت لاسیما ملا شیرعلی و سید صادق با مشت و چوب زدند و ملا بشیر وی را به ضرب چوب بر زمین افکند و در حالی که مقدار دویست قدم از چهار باغ گذشتند نزد مدرسه نواب سید محمد پهلویش را هدف دو تیر گلوله ساخت چنان که آن مظلوم بیفتاد و جماعت وی را بر زمین کشیدند تا به قرب بست بالا خیابان رساندند و گفتند در این جا باید کارش را تمام کرد پس در کنار نهر خیابان دم مدرسه میرزا محمدعلی مقابل دکه علافی در حالی که آن مظلوم بی‌هوش و در خونس غوطه‌ور بود سید صادق نام شیشه پر از نفتی از دکه آورده سر و صورتش را بیالود و بوته هیزم به اطرافش انباشته نفت ریخته آتش زدند چون سوز آتش به بدنش تأثیر کرد دیدگان باز نموده گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اشرار شنیده به یکدیگر گفتند دروغ می‌گوید و به خدا و رسولش اعتقادی ندارد و در اشتعال نار به حال ضعف سعی همی کرد که خویش را به نهر اندازد و ظالمان با چوب و پارو منع نمودند و بدین طریق مرغ روح آن ستمدیده هشتاد ساله از آشیان بدن پرید آن‌گاه جسد را به نهر انداخته بیرون کشیدند و ریسمان بر کمر و پاها بسته با توهین تمام از بازار بر زمین کشیده تا کنار قتل‌گاه دم بازار سنگ تراش‌ها بردند و سر چاه پر شد و اشرار و ارازل بعد از فراغ از اعمال مذکور نزد رئیس‌الطلاب رفته خبر دادند و در این هنگام محمدتقی میرزا رکن‌الدوله والی خراسان خبر یافت و بیگلر بیگی مشهد را طلبیده چوب و افری زده معزول نمود و واقعه را به دولت خبر داد و قناسل روس و انگلیس مقیم مشهد به سفارت‌خانه‌های متبوعه خود شکایت کردند و مظفرالدین شاه متغیر و سخت متأثر گشت و فی‌الحال به واسطه میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم امر به مجازات مرتکبین و محرکین صادر شد و رکن‌الدوله خواست اقدام کند طلب مجتمع و متحصن به حرم رضا شدند و مجتهدین را کمک گرفته و حکمران به طهران خبر داد و امین‌الدوله تلگراف کرد که اشرار را از حرم بیرون آورند لذا حکمران عدّه کثیر از سواران و گماشتگان حکومتی را مأمور دستگیری آنان نمود و توپچی‌ها را امر داد توپ‌ها را مهیا کرده دهانه توپ‌ها را به سمتی که آن ظالمین قرار داشتند راست نمودند و پانصد و پنجاه سوار در اطراف صحن و مسجد گوهرشاد گماشتند و متحصنین را از حرم به مسجد رانده گرفتند و سه تن محرک مجوز

واقعه یکی شیخ اسمعیل که فتوی قتل داد و رییس الطلاب و ملا عباس قلی فاضل را که از ملاهای متنفذ درجه اول شهر بودند به کلات و دره جز تبعید نمودند و در بین طریق نسبت ارتکاب واقعه را هر یک به دیگر و برخی داده بر جان خود لعن کردند و سواران غلاظ آنان را به منفی رساندند و هر چند ملاها فریاد و اسلاما برکشیده ناله و فغان نمودند که به قتل یک تن بابتی واجب القتل احترام بست رضوی از میان رفت و توپ در مقابل بیست سوار شد و جمعی از مجتهدین و مسلمین محترمین به حبس افتادند حکمران اعتنا نکرد و جمعی را محبوس نمود و طلب مذکور سرکوبی داد و تا ایامی چند ملاها و طلاب مخفی و منزوی شده رفتن به مدارس نتوانستند و هر گاه مخفیانه می رفتند عمامه را مبدل به کلاه نمودند و اهالی را از اعمال ارباب عمائم عبرت و نفرت حاصل گشت ولی قاتلین و مسببین که محبوس بودند گریختند و هیچ یک به قصاص نرسیدند و مادام الحیات به آزادی زیستند و سه یوم بعد از شهادت حاجی پسرش آقا غلام حسین مذکور اجازت از حکمران گرفت و به اتفاق چند تن از مستخدمین حکومت سنگ و خاک از چاه دور ریخت و جسد حاجی را که در وسط چاه مانده بود بیرون کشیده غسل و کفن نموده در میان قتل گاه قرب قبر شیخ طوسی به خاک سپرد.

فتنه در آذربایجان

در دو قریه اسکو و میلان که به نوع مسطور در بخش های سابق دوم به قریه بابی مشهور شد و از حاجی احمد و خاندانش و دیگر متقدمین مؤمنین همیشه متعصبین و مخالفین نگران بودند و در اول نیز جمعی به هدایت و عرفان برانگیخته شدند اهالی به جوش و خروش آمدند و میر محمدعلی نام رییس السادات و میرزا علی امین العلماء و میرزا عبدالوهاب و پسرش آقا میر تقی و میر آقا روضه خوان تحریک و تهییج کردند تا بعضی از احباب را بکشند یا اقلأ اخراج کنند و جمعی از مظلومین ناچار به تبریز رفته عریضه داده و متظلم و شاکی شدند و والی ایالت در وقت حاضر حسن علی خان امیرنظام گروسی و یکی از مأمورینش جبرئیل سلطان بهائی بود و برخی دیگر از کارکنانش محبت داشتند و والی عدالت و مهربانی کرد و فقط به پاس مصلحت وقت حاجی محمدعلی و حاجی میرزا علی محمد ابناء حاجی احمد میلانی

متصاعد را دو شبانه روز به حبس داشته مستخلص ساخت و حاجی میرزا موسی^۱ ثقة الاسلام تبریز که حامی معاندین بود با حاجی محمدعلی ملاقات و ابراز صداقت و نصیحت به اتقوا من مواضع التهم نمود و او جواب صریح شدید گفته بیان داشت که مراد ابتعاد و احتراز از مواضع تهمت و ریت و وقوع و انتساب به امور ناشایسته می باشد و گر نه حضرت رسول و امام همام چرا خود را به خطر انداخته مورد آن همه مصایب و بلاها شدند و در آن احوال مساعدت و حمایت میرزا اسمعیل حجة الاسلام بن ملا محمد ممقانی از احباء که مظلومین را در خانه خود محافظت می کرد بیشتر موجب سوزش خاطر ثقة الاسلام شد و چون به وی این مضمون نوشت که چرا یهودیان را در حمایت نگهداشتی ایشان جواب نگاشتند که این گروه مسلمانان حقیقی هستند ولی در اسکو و میلان در خانه عدّه از احباء را آتش زدند و خانه سنگباران کردند و در اسکو همین که در خانه حاجی حسن حاجی رضا را سوزاندند پسرش حاجی محمدعلی در تبریز به والی شاکلی و عارض شد و فراشان مأمور دستگیری ناظر و رییس السادات که محرک فتنه بودند شدند و فرّاش ها در بازار به ناظر تصادف کرده لطمه زدند عمامه اش بیفتاد و خود سربرهنه به خانه حاجی میرزا اسمعیل مجتهد مذکور گریخته متحصّن گشت و مجتهد شفاعت کرد تا در خانه اش رفته بماند ولی اشرار میلان و اسکو با این همه سر جای خود نشستند و در معابر و بر بام ها ندا به سبّ و لعن دادند و از حمام های عمومی منع کردند و احباء ناچار به مدافعت پرداختند و نوبتی کودک نوری را که حسب تحریک اعداء در خانه احباء لعن می کرد زدند و چون معاندین با چوب و اسلحه هجوم آورده به خانه آقا کربلایی محمد از احباء درآمدند قریب دوازده تن که مجتمع بودند به دفاع بیرون آمده آنان را مجروح ساخته بازو شکسته همه را متفرّق ساختند و حمامی را سخت تأدیب نمودند و به این طریق به قوّت و قدرت اعداء مهاجم را بر جایشان نشانده به وظایف ایمانیه خویش پرداختند.

فتنه در همدان

همدان چنان که در بخش اوّل آوردیم مرکزی از مراکز شیخیه شد که پس از فوت حاجی محمدکریم خان تبعیت از حاجی میرزا باقر نمودند و مابین آنان و دیگران کار به غضب و مضادت

می‌رفت و در این سال سید محمد بروجردی مجتهد معروف به نجفی و ملا عبدالله بروجردی و دیگر ملاحا آستین برای تعرض به شیخیه بالا زدند و سید بروجردی مذکور حاجی میرزا باقر را از اقامه صلوة جماعت در مسجد مانع شده کار به مقاومت و مقاتلت بین فتنین کشید که از یوم عید فطر رمضان الی سه روز متوالی امتداد یافت و عدۀ از طرفین به قتل رسیدند و اموال و اثاثیه شیخیه به باد غارت رفت و به دولت تظلم کردند و میرزا علی‌خان امین‌الدوله صدراعظم به خوانین همدان امر تلگرافی داد که ملاحا و سادات مفسدین را از بلد اخراج کنند و دو فوج سرباز ملایر و سلطان‌آباد مأمور انجام این کار شدند و بدین رو ایامی چند شهر منقلب و کسب و کار بازار تعطیل گشت و امیر حسام‌الملک همدانی به سادات و مفسدین همی پیام کرد که متفرق شوند و آنان اطاعت نمودند تا آن که مهدی خان امیر تومان دو عراده توپ به مصلی^۱ کشید و خانه اجتماع آنان را هدف ساخت و ناچار متفرق شدند و سادات مفسد مذکور را دستگیر کرده به کرمانشاهان تبعید داشتند و حکمران همدان فخرالملک معزول و مظفرالملک بر جایش منصوب گردید و تنی چند از اشرار دستگیر کرده چوب وافر زد و بعضی را دست و پا برید و در مقام استرداد اموال منهوبه بر آمد و اغلب مرتکبین قتل و غارت گریختند و در اثناء احوال مذکوره متعصبین یهود را موقع به دست آمده اشرار و معرضین دندان طمع تیز نمودند و متعرض احباء اسرایلی شدند و حاجی یاری و آقا یهودای آقا مراد و برادرش میرزا مهدی و حاجی موسی^۱ را غارت کردند.

شدت مخالفت و دسیست ناقضین عکا و فتنه میرزا آقا جان خادم

مخالفت ناقضین و افساد و تفتیششان حسب شهرت صیت عظمت و اقتدار و بسط آثار مرکز عهد و پیمان متدرجاً مزید شد و از عکا با موافقین خود در بلاد مکاتبه کرده به تحریف افکار ثابتین همت گماشتند و اوراقی کثیر مملو از شبهات و روایات کذب در حق آن حضرت و تابعین با وفایش به هر سو پراکندند و نزد حاکم و متنفذین عکا شکایت و سعایت همی نمودند و نسبت‌های دروغ دادند و به اشدّ عدوان و بغضا برخاستند و در اواخر سال گذشته و اوایل این سال شعبده عجیبه میرزا آقا جان خادم چنان که اشاره کردیم بروز نموده ملخص واقعه این است که در سنین سکونتش در عکا به جوار و حمایت حضرت

عبدالبهاء پیوسته اظهار زهد و درع فائقه و ندم و انابه از اعمال سابقه و نکوهش رفتار فیه ناقضه آبقه می کرد و در عین حال آثار خسران مال از وجنات اقوال و اعمالش احساس می گشت و با حيله گران بدکار پنهانی راه یافت و در ظلمت شب به پشت دکه نانوائی که واقع در مکانی قریب بود رفته با برخی از آنان مقابله و مواضعه می نمود تا آن که صاحب دکه خبر آورد و چون از او بازپرس نمودند چنین جواب داد که به موجب دستور شفاهی جمال ابهی^۱ در مواقع بروز اختلاف فیما بین احباء خصوصاً در چنین واقعه عظمی^۱ باید دخالت کرده رفع نماید و احباء ثابتین حسب دستور متعرضش نشدند و اعمال و اقوالش را آثار نوعی از سفه و جنون خواندند و بالاخره حسب مواضعه با ناقضین تمهید فتنه و فسادى بزرگ شد و منظورشان آن که احباء ثابتین غیور را به اصغاء سخنانش به جوش آرند تا او را تأدیب نمایند و حکومت آنان را گرفته حبس نماید و به شفاعت اغصان هر که بدیشان دل بندد و از مرکز عهد بگسلد مستخلص شود و حسب دستوری که از میرزا محمدعلی غصن اکبر به واسطه محمدجواد قزوینی گرفت در لیلۀ دوم ذیقعدۀ که احباء احتفال به تذکار غروب شمس جمال ابهی^۱ می نمودند از آن حضرت تحصیل اجازه و مصارف ضیافت نموده تمامت احبای عکا و حیفا و آن حدود را برای اجتماع در خارج قصر به دعوت طلید و بعضی از مخلصین احباء را به تعهد مباشرت طبخ بگماشت و با موافقت اغصان در شب مذکور کس نزد رئیس تأمینات بلدی فرستاد اظهار داشتند که چون فردا اجتماعی بزرگ می شود و ممکن است فتنه و فسادى تولید گردد اولی^۱ این است که خود حضور یابید و علی الصباح شخصی مخصوص فرستاده او را به یافت طلید و به بالای قصر بردند و جمعیتشان در آنجا مجتمع گشت و میرزا آقا جان اصرار و تکرار کرده اجازت خواست که در مقابل قصر در روی زمین بیرون نصب خيام کند و اجتماع احباء شد و صرف چای نمایند و آن حضرت رخصت نداده چنین فرمود که در سنین سابقه هر وقت نصب خيام و اجتماع احباء می شد همه در محضر ابهی^۱ مستفیض می گشتند و در این هنگام احباء را به خاطر گذشته محزون می شوند و برخی از ثابتین نیز چنین گفتند که هوا جریان دارد به حاضرین خوش نخواهد گشت و اولی^۱ این است که اجتماع در ایوان قصر واقع شود و میرزا آقا جان مایوس گردید و فی الحال در آ مجمع شروع به اجراء ما فی الضمیر نمود و به قرائت اوراقی چند خصوصاً مکتوب سابق الذکر واصل از بمبئی به خط جهرمی پرداخت و احباء استماع نموده ملتفت شدند که مقاصد و مفاصد مانند اوراق منتشره

از قبل ناقضین است و یکی از آنان طاقت از دست داده از جای برخاست و به حال غیرت و تعرض گفت بس است دیگر نخوان چه ما ازین قبیل کلمات بسیار شنیدیم و مرکز منصوص عهد ابھی^۱ کالشمس فی وسط السماء درخشان است و امر الهی را احتیاجی به امثال شما نیست و قیل و قال در گرفت و چنان از ادعای چون هبایش که مصداق حقیقی ناعق را آشکار ساخت خشمگین شدند و نزدیک به آن رسید که وی را تأدیبی به سزا کنند و بعضی از مخلصین را دل از بیم حدود فتنه بطپید و او اعتنا نکرده به خواندن مداومت داد و آقا میرزا هادی افنان شیرازی اوضاع نگرسته احساس سوء اغراض ناقضین کرده نزد آن حضرت که در روضه مبارکه بودند شتافته چنین گفت کلمات میرزا آقا جان مشوش است از آن ترسم که فسادی حادث شود آن حضرت بیرون آمده دست میرزا آقا جان را گرفته به روضه بردند چه مدتی بود هر گاه از عکا به بهجی می آمدند در روضه می ماندند و صرف غذا در خارج می فرمودند و احباب کلاً در روضه مجتمع می شدند پس تمامت احباء حاضر گشتند و آن حضرت بدیشان توجه خطاب کرده و بدین مضمون فرمودند از این قبیل اظهارات متعجب و مهموم نشوید و کثیری متدرجاً بر این طریق آشکار می شوند و موجب این حوادث تزلزل برخی از احباء در عهد و میثاق است هر یک چون از این جا بیرون روید در جایی ذکری از مآقع نکنید بلکه کان لم یکن انگارید و بدین قبیل بیانات و نصایح قرب ساعتی تکلم کردند و امر به صبر و سکون و وقار نموده در آخر فرمودند عن قریب رایت میثاق بر علی قلی آفاق منصوب گردد آن گاه حسب دستور لوح رؤیا که مشتمل مناجات جمال ابھی^۱ و وحدت و تنهائیشان است به لحن بسیار مؤثری تلاوت شد و در نهایت اخلاص زیارت به جای آورده متفرق شدند و در این هنگام میرزا آقا جان به نوع شدت شروع به فریاد و فغان و اعتراض بر آن حضرت نموده چنین گفت مگر شما منزل آیات می باشید و ایشان وی را گرفته به بعضی از احباب امر فرمودند که او را به جایی ببرید مباد فسادی شود پس او را به حجره برده گفتند ورقه را که می خواندی تسلیم ده تا ملاحظه فرمایند که چیست و از کیست و او تأییبی نمود و همین که دست در بغلش برای اخذ ورقه مذکوره کردند ملتفت شدند که اوراق کثیره بر کمر و پشت و پهلو نهان دارد و همه را گرفته و مفتریات و جعلیات بسیاری در آن اوراق نسبت به آن حضرت و هم نسبت به جمیع اغصان و افنان ساخته خویش را پس از جمال ابھی^۱ مرکز امر ادعا کرد و فی المثل در یکی از اوراق بدین مضمون بود که جمال ابھی^۱ به من فرمودند جمیع اغصان و

افنان و اهل حرم را دور انداختم و تو را گرفتم و در دیگری نوشت که در ایام نقاها و عارضه جمال ابهی' هنگامی حضور یافتم که غش عارض شد همین که قدری به حال آمدند یکی از حاضرین عرض نمود الحمدلله حال مبارک خوبست جواب فرمودند نمی‌خواهم بمانم بروم و روی این کسان را دیگر باز نبینم و من عرض نمودم اگر احباب غافلند الحمدلله اغصان و افنان و اهل حرم به وظایف خویش عاملند فرمودند آنان هم به فکر خویشند و درباره آسایش و انجام شئون خود می‌کوشند من وحید و فریدم و احدی با من نیست و در ورقی دیگر وصف و ستایش بسیار از آن حضرت کرده ثابت نمود که جمال ابهی' در سنین اقامت عراق چنین فرمودند در دور قبل حکم سیف بود و ذوالفقار به علی عنایت شد و چون درین دور سیف مرفوع گشته در جایش بیان قرار گرفت بیان من به سرکار آقا عنایت شد و بیان او بیان من است و تا من در این عالم هستم معلوم نمی‌شود و پس از من معلوم می‌گردد و معذک در ورقه' اخری' اعتراض نمود که ذکر عهد و میثاق باطل و عبث است و در ورقه' دیگر ادعای خود را نوشت که در ساعت و دقائق روزی معین و معلوم به من حکمی اعلی' و مهیمن الهام گشت که زمام این امر را به دست خود گیرم و ازین قبیل امور متشکک مختلف بسیار که موجب انزجار خاطر احباب اختیار بود نوشته همه را نسبت به جمال ابهی' و بعضی از آن را روایت شفاهیه و برخی را صورت رویاییه و کثیری را به طریق وحی و الهام قرار داده و در ورقه' نوشته که تمامت آحاد اهل بهاء که برخی را به نام و نشان ذکر نمود مرتد و مشرک و رجعت و ظهور و اشخاص مظلومه شقیه شدند و در ورقه' که چهار جای آن را مهر و امضاء کرد چنین نوشت که شهادت می‌دهد این عبد به شرک و نفاق کل مدعیان محبت و ایمان به این امر و معذک کله اغصان و هم‌هانشان وی را روضه مبارکه مقام و مسکن داده رعایت نمودند و مدّت دو سال در آن مقام مقدّس شب و روز اقامت کرده به کتابت و اظهار مدارک خلاف مشغول شد و موجب اندیشه و استنباط زایرین و ثابتین و آلت دسیسه‌های ناقضین بود و روزی به عکا به درب خانه آن حضرت شتافته عنوان کرد که مباحثه و مناظره در عقیدت دارد و او را راه ندادند و به حکومت عکا خبر فرستادند تا وی را براند و از آن پس با ناقضین بوده در قصر زیست و میرزا محمدعلی و مادر و برادر زن و خواهر تمامت حجرات متعدده' واسعة' قصر را با چهار خانه لاحق‌اش تصرف نموده حجره در اختیار آن حضرت نگذاشتند که چون در هنگام باران و یا گرما و عرق‌ریزان از عکا به زیارت روضه مبارکه

می‌آمدند در آن‌جا تغییر لباس و استراحت نمایند ولی روضه مقدسه را به اختیار خادم واگذاشتند که مدتی در روضه را بسته از زیارت آن حضرت و ثابتین مخالفت کرده خادم بدانجا ماند تا به نوعی که در بخش سابق شرح دادیم در گذشت و بالجمله اغصان و اعوانشان رشوه به رؤسا داده تملق همی‌کردند و به مدافعت با مرکز عهد و پیمان واداشتند و اوراق مضریه طبع کرده به اطراف نشر دادند و حتی برخی از ناقضین را به وسوسه و بیم از آن حضرت و ثابتین مسلح کرده برای دفاع از خود و حمله برایشان واداشتند و بالجمله انواع دسیسه و تزویر همی‌نمودند که آتش فتنه و فساد روشن شود ولی آن حضرت پی‌در پی آحاد احباء بردند که آنچه ازین قبیل مطالب از ناقضین بشنوند متعرض نشوند و چون به زیارت روضه مبارکه می‌روند در خارج بقعه ایستاده زیارت کنند و به کمال صبر و سکون و وقار باشند و به این جهات و به علت تعرضات و ملاحظاتی که در عکا بود و هم به علت ضیق محل از پذیرائی مؤمنین و زائرین که پیوسته مزید می‌گشت حیفاً را محل نزول قرار دادند و بیتی با دو محل مخصوص اقامت مسافرین و زائرین شرقی و غربی اجاره و تثبیت فرمودند که در هفته چند روز اقامت نمود و بهائیان مجاور و مسافر را تعلیم و تربیت و تشویق و دیگران را سرپرستی و جذب قلوب می‌نمودند و به طریقی آزادتر با واردین جدید اجتماع و احتفال می‌کردند و نوبتی حاجی میرزا حیدرعلی با تنی چند از افنان و غیرهم به عزم زیارت وارد حیفاً شدند و میرزا مصطفی^۱ (ابو هریره) از ناقضین در آنجا حضور یافته آنچه در دل داشت به زبان آورد و مترصد بود که از ایشان رفتار و گفتار مدافعت و مقابلهت ظاهر شود تا فریاد برکشیده فتنه و فساد نماید ولی آنان سکون و سکوت ورزیدند و غالب واقعات مذکوره را به دستور حضرت عبدالبهاء برخی از ثابتین عکا برای ثابتین و نیز بعضی از متزلزلین نوشته نسخ متعدده انتشار یافت چنانچه در رقیمه مفصله که به امضاء آقا حسین تبریزی مباشر قهوه و چای آن حضرت برای خلیل ناقض تبریزی به مورخه 1315 رسید اغلب واقعات مذکوره مندرج است و خلاصه از رقیمه دیگر که به تاریخ مذکور در عکا به ایران رسید ثبت می‌داریم و هی هده ليله گذشته شب نوروز و یکشنبه 28 شوال بود حسب المرسوم احباء بعد از غروب در بیرون بیت مبارک حضور رسانیدند قریب یک ساعت لسان مبارک نصیحت و فرمود که چون فردا نوروز است و به زیارت روضه مبارکه مشرف می‌شوید هرگاه اهل فتور سخنی ناموافق راندند و لب به بدگویی گشایند متغیر و آشفته نشوید تعرض و مجادله نکنید و ساکت و ساکن مانید چه

که عزم آنان بر فساد است و به جمیع دسایس متمسک اند که فتنه و فساد برپا نمایند و امثال این نصایح و مواعظ را پی در پی به احباب می فرمودند و همین که صباح عید شد و جمیع احباء در مسافرخانه مجتمع گشتند یکی از مسافریں محمد رحیم نام از ابناء خلیل وعده خواست و حضرت من اراده الله جواهر الوجود لطلعة الفداء تشریف فرمای مجلس شدند و پس از تلاوت برخی از مناجات های صادره از قلم میثاق معین فرمودند که در ساعت چهار از روز تمامت احباء به حال اجتماع به زیارت روضه مبارکه روند و همه در ساعت مذکوره در بیرون شهر مجتمع گشتند و به حال تضرع و ابتهاج سوی روضه شتافتند و در مقابل روضه منوره ایستاده پس از اداء زیارت مراجعت به محلی کردند که تخمیناً دو بیست قدم فاصله دارد تا روضه و آن بیت غیر مسکونه متعلق به شخصی مسیحی است و حضرت من اراده الله به جهت سکون و اجتماع احباء در ایام زیارت اجاره فرمودند و آن را تعمیرات نمودند چه بعد از آنی که حضرات معاندین روضه مبارکه را مسکن میرزا آقا جان قرار دادند و حضرت من اراده الله با احباب به قصد زیارت پیاده می رفتند و در سرما و باران در خارج روضه مطهره قدری بر روی پله ها استراحت می فرمودند و معاندین راضی به دادن محلی از ماحول قصر نشدند با آنکه قصر و جمیع محلات اطراف آن در اجاره آن حضرت بود لاجرم این محل مذکور را اجاره فرمودند و در نیروز حیل و خدعه از اهل فتور متجلی گشت و اجمالش آن که سیدی را ورقه به دست داده برانگیختند که در محضر مبارک به نام لوح بخواند و سید مذکور چند ماهی قبل که در ایران با احباء محشور شد اجازه تشریف به حضور توسط دوستان طلبید و چون به بیروت رسید غلام پسر آقا جواد قزوینی ایشان را فریفته به قصر نزد معاندین کشاند و پس از چند یوم یکی از آنان دو را به عکا فرستادند و سؤالات مشکوکی اظهار می کرد که احباء جواب گفتند پس به قصر رفت و بالجمله سید اصرار داشت که این لوح است باید بخوانم حاضرین گفتند هر چه که به نام لوح نزد هر کس است باید به نظر غصن اعظم رسیده تصدیق به صحتش فرمایند آنگاه خوانده شود و صورت عکسی ورقه دیگر نیز داشت که می گفت عکس خط جمال ابهی است و اوراقی دیگر نیز داشت احباء به دستور مبارک به نوع مکذور دور احباب نمودند و منظور معاندین این بود که کلمات مربوط به مدعی کاذب مفتری را نزد مرکز عهد و میثاق و ... تا دوستان به جوش آمده مقاومت نمایند و منجر به مدافعه حکومت و حبس و زجر آن حضرت گردد در حالی که سید عکس ورقه را به دست گرفت به احباب

نشان می‌داد همگی را به زیارت روضه مبارکه طلبیدند و در آنجا نیز بیانات مفصله فرمودند که هر چیز و هر کس باید به تصدیق مبین منصوص برسد پس مراعت به عکاً نمودند و در بیت مبارک نیز شرحی از مشورت‌ها و دسیسه‌های معاندین بیان فرمودند و احباء را نصیحت به سکون و سکوت فرمودند و سید به قصر برگشت و بعد از چند روز شخص رفیقش از قصر به عکا آمده در بیرونی حاضر شد کلمات شدیده گفت ولی احباء به دستور مبارک تعرض نکرده مقاومت نمودند و هر قدر سعی کرد که نزد حضرت من اراده الله حضور رساند به وی اجازه نفرمودند و خائباً خاسراً مراجعت به قصر کرد انتهی^۱.

اختلاف بهائیان طهران در کیفیت و تحیت و نقض

و مخالفت‌های آقا جمال بروجردی

و با همه مصائب حضرت عبدالبهاء از طرف ناقضین و اعداء عکاً اختلافی نیز بین احباء در طهران رخ نمود که موجب احزان شدیده گشت و کیفیت واقعه این است که فائزه از مؤمنات نامدار به نوعی که ضمن شرح احوالش در بخش لاحق می‌نگاریم در این سال به ارض مقصود شتافت و چندی در جوار افضال به سر برد و به شدت اقوال و اعمال ناقضین وقوف یافت و پس از عودت خواست در نشر رایت عظمت خدمتی بنماید و گویی در میدان مشاهیر ثابتین بر باید و روایی حکایت کرده چنین معجزه منتشر ساخت که باید تحیتی که قبلاً به جمله الله ابهی^۱ گفته می‌شد به عبارت الله اعظم ادا شود و مؤمنات ثابت بر عهد و پیمان رغماً لآنف الناقضین و انجذاباً باظهار الاخلاص فی العهد المبین تأسی جستند برای مخالفین سری و فتنه انگیزان مصری که در طهران پنهانی کار می‌کردند وسیله شد که اختلافی اندازند و اتهامی فراهم سازند و شهرت دهند که آن حضرت تحیت مرسومه جمال ابهی^۱ را تغییر داده می‌خواهد اساسی از نو بنیاد کند و اهل هوی^۱ و اغراض متنوعه نیز درین فتنه و آشوب به مقاصد مکنونه خویش رسند و بالجمله گروهی از بزرگان مخلص ساده حباباً للمحجوب جهراً و جمعی از معارضین و معارضین بغضاً و حیلۀ و تزویراً سرراً فائزه را تأیید نمودند و در جمیع مخلصین مانند حاجی علی اکبر و سینا و نیر و نعیم بودند و سر

منشأ مفسدین آقا جمال بروجردی که شرح مفصل احوالش را در بخش سابق آوردیم و سفر به عکا کرده بود تا به قول خود اصلاح ذات‌البین اغصان نماید و با هوی^۱ و آرزوی سروری بهائیان ایران و جمع مال و مکنت فراوان که در ضمیر و نبذه از خطاب‌های حضرت عبدالبهاء چنین است قوله هو الابهی^۱

ای یاران جمال ابهی^۱ ای ثابتان بر میثاق طلعت اعلی^۱ ای بندگان آستان مقدس حضرت یزدان شکر کنید اسم اعظم و حی قیوم جمال‌قدم را که محض الطاف بی‌پایان دوستان حقیقی را ثابت بر پیمان فرموده و راسخ بر میثاق رحمان سرج لامعه فرموده و حجج بالغه شهب ثابته فرمود و نجوم بازغ^۲ آیات توحید فرمود و رایات تجرید اشجار فردوس پیمان فرمود و انوار قدس یزدان پس به شکرانه این فضل عظیم و لطف قدیم در اتحاد و اتفاق بکوشید و در یگانگی و الفت و محبت جهد بلیغ نمائید در یک بحر مستغرقید و از یک آفتاب مستشرق از یک افق طالعی و از یک مطلع ساطع از یک مبداء مستفیضید از یک مبدع مستفید در یک هوا طائرید و به یک جهت ناظر این است جوهر توحید و سادج تفرید هر نفسی دلالت بر ثبوت نماید نفسش نفس رحمانی و نفسی فی‌الجمله سستی و رخاوت نماید شیطانی هر کس و هر شخص باشد باید کل به عبودیت آستان مقدس قیام نماییم و در رقیه عتبه^۳ رحمانیه بکوشیم تا عنایات جبروت اعلی^۱ ببینیم و موهبت ملکوت ابهی^۱ مشاهده کنیم و اگر چنانچه بین دوستان معاذالله اختلافی جزئی و کلی در امری حاصل گردد کل باید به کلی سکوت نمایند و با هم محبت کنند و سؤال نمایند تا جواب ارسال گردد و باری هر نفسی سبب اختلاف بین دوستان شود باید از دو احترام نمایند و اجتناب کنند الحمدلله عین یقین جاریست و سبیل حق مبین ساری جای تردد و ارتیاب نه و محل تحیر و اشتباه نیست آنچه حقیقتش مجهول استفسار نمایند معلوم گردد باری الحمدلله عدالت حضرت شهریار نوربخش دیده صادقان و اولیای امور مسلم رعایای غیور مقاصد اعلی^۱ حضرت ملوکی خیر محض و عدالت صرف راحت بر و امنیت رعایا پس شب و روز دعای خیر نمایید و به موجب نصوص قاطعه الهیه باید در کمال صداقت و امانت و استقامت به خدمت پردازی زیرا هر کس خیانت به اعلی^۱ حضرت شهریار عادل نماید خیانت به حق نموده است و جمیع امورش هدر زیرا عدل مقابلی به صدق و خدمت می خواهد و السلام ع ع

الله ابهی^۱

ای ثابت بر میثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ ممهور رسید و به عین رأفت ملحوظ افتاد در مضامین لوائح استقامت کبری ساطع و لوامع ثبوت بر پیمان جمال ابهی^۱ با هر حمد خدا را که چنین بندگان در آغوش عنایت پرورده که حصن حصین میثاق را علم مبینند و برج عظیم پیمان را بدر منیر ناقضین عهد را شهاب ثاقبند و راقدین در مهد را مقاوم عظیم در ثنای محبوب آفاق لسان ناطقند و در حدیقۀ وفا نخلی باسق آن جناب باید به شکرانه این موفقیت بذل جهد نمایند و به هیچ وجه در میان احباب صحبتی واقع نگردد که سبب اختلاف و نزاع و جدال شود اگر چنانچه در مسئله تباین فکر حاصل گردد طرفین به کلی سکوت نمایند و سؤال کنند و آنچه جواب ارسال می شود مجری نمایند باری من از شما این را می خواهم که به عون و عنایت جمال ابهی^۱ این اختلاف از میان احباب در طهران برخیزد چه که سبب شماتت گشته و این عباد را ملامت می نمایند از معاویه سؤال نمودند که با وجود آن که حضرت رسول در حق تو لا اشیع الله بطنه فرمود و لعن الله التاقه و راکبها و قائدها گفت و پدر تو دندان پیغمبر بشکست و مادر تو جگر حمزه عم پیغمبر بمکید و خود تو مبعوض بودید چگونه شد که شهریار سریر اسلام شدی و بر تخت خلافت استقرار یافتی گفت از بس که اصحاب امیرالمؤمنین اختلاف کردند هر چه آنها اختلاف کردند من قوت گرفتم باری حال نیز از اختلاف احباء ناقضین در نهایت سرور و فرح و این عبد در منتها حزن و الم البته شما به حزن من و سرور اهل فتور راضی نمی شوید ای ثابت بر میثاق وقت آن است که کمر همت برندی و این را از میان احباب بنیاد براندازی این تعدد تحیت اهمیتی نداشته که در بین احباب به این درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش به ارض اقدس رسد و احزان وارده یک بر صد گردد این چهار تحیت حضرت اعلی^۱ 'روحی له الفداء قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفداست چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم و هیچ یک در شریعة الله منسوخ نه ولی در ایام مبارک شیمه موحدین و صفت مخلصین الله ابهی^۱ بود و آنچه در ایام مبارک جمادی تا یوم بعثت جدید باقی و تغییر و تبدیلی نه چون الله ابهی^۱ سنت موحدین بود لهذا باید تحیت الله ابهی^۱ باشد و از این گذشته منتها آروزی این عبد این است که جمیع اذکار و اوراد اسم مبارک باشد و چون ندای الله ابهی^۱ شنوم روحم مهتر گردد و جانم مستبشر شود فوراً ندا برآورم این مطرب از کجاست که برکت نام دوست ولی اگر نفسی الله ابهی^۱ بر زبان راند نباید تکفیر کرد و تحقیر نمود زیرا در

فصل شریعة الله ناسخی ندارد باید طوبی نفس دفت بميثاق الله و لم تأخذہ لومته لائم فی امرالله و لا اثرت فیها سهام الشبهات من النفوس المؤتفکة و الارواح المحتجبه و ال السقیمة الغافلة عن ذکرالله طوبی نفس ظاهرها عین باطنها و باطنها عین ظاهرها و هدیها ربها و خرق حجباتها و اکرم مشویها و سقاها ربها کأساً مزاجها کافوراً لعمرا لله أنها بضئی وجهها فی الملكوت الابهی بنور اشرفت منه الارض و السماء و ثبتت اقدامها علی هذا الصراط المدود فی قطب الابداع ع ع

سلیل آن جناب را نظر عنایت شامل بود و خیر کلی در حقشان مقدر ولی حائل عظیم پیدا شد و عاجز شدید نمودار والله یتولی السرائر آن جناب الحمد لله در یوم ظهور به شرف لقاء فائز و به شرف اصغاء خطاب نائل عاقبت قدر این در گرانها ميثاق الهی را خواهید دانست چه که این گوهر یگانه در آغوش صدف ملکوت ابهی پرورش یافته و در سلک قلم اعلیٰ در آمده و از اول ابداع نظیر و مثل نداشته ولی اطفالی چند گردهم آمده و به سودائی افتاده که یوسف ميثاق را در چاه نسیان اندازند و خود شهره شهر و بازار گردند و این در زمین را به دراهم معدوده فروشد و در ترویج خزف بکوشند غافل والله یستهزؤوبهم و یمدّمهم فی طغیانهم یعمهون را توضیح کنید بی حیایی سابق و بموتی لاحق بگویند سامری و عجل را بینی اسرائیل به جهت خویش مثالش تراشیدند ناقصین نه حضرت یوشع ابن نون منصوص الهی بود تو خطا کردی و سر فرود که مرکز منصوص را به این درجه توهین نمودی و تحقیر کردی اکبر جمال قدم تو را فرماید که مرکز ميثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم را و منصوص کتاب مبین را و مبین کتاب را چگونه عجل خواندی این یحیی حیائی چه جواب خواهی داد اعانت نمودی اهانت چرا؟ مرهم بنمودی زخم چرا آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد آیا کل را دعوت به اطاعت فرع منشعب نمودم و جمیع را دلالت بر انقیاد نکردم و مبین کتاب مبین نگفتم و اکثر از احباب را بیدار نمودم و او را نزد کل مستثنی از مادون نکردم و به اثر قلم اعلیٰ عهد و ميثاق او را نگرفتم و جمیع اغصان و افنان و منتسبین را به توجه و ناظر بودن به او به صریح عبارت امر را محکم نمایم ای بحر حیائی چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بهتان شدید روا داشتی چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلتی برای او خواستی و چه مشقتی

هو الابهی

يا الهى الحنون ترانى فى ملكوت تقديسك و جبروت توحيدك بين يدي عصبتة ذئاب كاسرة و ثلثه سباع مفترسة الذين نكسوا على اعقابهم و كسر و ميثاقهم و نقضوا عهدك و جاحدوا باياتك و استكبروا على مركز ميثاقك و تكبروا عليك دولوا وجوههم عن ممالكك و زعموا بانك اخطت فى امرك بما دلت الكل الى مرجع بيان آياتك و دعوت الكل الى التوجه الى مطلع فيضك و مشرق مواهبك اى رب قطعوا قلبى ارباً ارباً و حرقوا فؤاوى بنار نلهب فى الاحشاء و قاموا على الافتراء و ما رحموا تدفق سبيل و موعى بالبكاء و ما اكتفوا بما ورد على احشائي سهام البغضاء من الاعداء اى رب مناقت على الارض برجها و اشتدت على الازمة باسرها فلما بيق لى من موطن امن ليكون لى الكهف الاذقى فارفعتى اليك يا ربى الابهى و ادخلتى فى جوار رحمتك الكبرى انك انت ارحم الراحمين ع ع

فيا طوبى لنفس تزكت و علمت فجورها و تقويها طوبى لروح اهتزت من نفس الرحمن طوبى لمشام تعطر من نفحات الله طوبى لقلب انشرح من نسيمات الله طوبى لعين نظرت الى جمل الله طوبى لسمع اصغى الى كلمات الله طوبى لهيكلك قام على خدمة امرالله طوبى لاحشاء احترقت بنار محبة الله طوبى لكبد ذابت فى سبيل الله

از اين كه عزيز مصر الهى برغم هر حسود و عنود ز قعر چاه بر آمد به عنایت جمال ابهى به اوج ماه رسيد عنقریب ملاحظه خواهد فرمود به تأیید ملكوت ابهى علم ميثاق در قطب آفاق به موج آید و شمع پیمان در زجاج امکان جنان ساطع شود كه ظلمات نقض به كلی زائل گردد و فریاد تالله لقد اثره الله على الورى استماع شود قدری در وقایع ماضیه تأمل و تدبیر شود حقیقت واضح و مبرهن گردد بگو ای شیخ این ميثاق نیر آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه ملعبه صبیان بگو فسوف ترون انفسكم فى خسران مبین و زیان حاصل و واضح و عنقریب خسران بنیان براندازد بگو ضرر اقل انشاء الله سبب انتباه گردد و سبب این ضرر چه و علت زیان كه بارى آن جناب به بصر حدید جدید ملاحظه نماید تا به حقیقت مقاصد اهل تدبیر و تدمیر را ببرید و يقولون بالسنتهم اليس فى قلوبهم را ملاحظه فرماید در فرقان در حق چه گروهی است و اذا رود الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انما نحن مستهزؤون را برای ایشان تفسیر بفرماید

سبب نزول این لوح مبارک از این قرار است بشنوی از احبّاء آقای ملاحسین لاری ساکن جدّه که این لوح به افتخار او نازل شده و اما دارند یحیی^۱ نام چه یحیایی بود پس از زحمات و مشقات بسیار و اظهار دلایل و حجج و براهین تصدیق این امر مبارک را نمود و پس از ظهور نقض ناقضین اظهار ثبوت و رسوخ نمود به درجه^۲ که بر ناقضین ناقضین به دسائس و شبهات و زخرف دنیوی او را فریب داده به درجه^۳ و عداوت با مطلع امرالله در قلب آن یحیای بی حیا کاشتند که ذکر کرده بود من ذکر ما ذکره گفته بود بنی اسرائیل از سامری صدائی شنیدند و او گردیدند اینها از سرکار آقا چه دیده‌اند استغفرالله العظیم به درجه^۴ وزیری به این قول شنیع بعداً باری این لوح مبارک نازل شد حاجی ملاحسین می‌رسد لوح مبارک را برداشته می‌روند به منزل و او را دلالت بر نصیحت رجوع می‌نمایند والی نصف شب او را نصیحت می‌نمایند و دلائل از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی آیا چه جواب خواهی گفت باری تا زود است پشیمانی پیش گیرد توبه و انابه کن و سر برهنه در کوی و صحرا فریاد لارساس برآور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و ندم همدم کرد شاید نسیم غفران بوزد و کثافت زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو بیارد و این اوساخ نقض زائل گردد و الا منتظر نعمت الهیه باش و مترصد روسیاهی دارین لعمرالله ان الله ان الذلّة ستهرب منك لذلک و انّ الخسران یلتجی الی الرحمن منك و تری نفسک فی اسفل درکات الجحیم و الذلّة و الحسرة و الخذلان للذین نقضوا میثاق الله العلی العظیم ع ع

و براهین برای او اظهار می‌کنند آن و به نوع استهزاء العیاذ بالله می‌گوید من سرکار آقا اعتقاد ندارم سهل است به جمال مبارک هم ندارم پس جناب حاجی ملاحسین علیه به او می‌گویند منتظر قهر الهی باش اگر خدا ترا اخذ نفرمود من هم ریش خود را می‌تراشم مجلس منتهی می‌شود نزدیک صبح که می‌شود ملاحظه می‌نمایند که از خانه یحیای بی حیا صدای شیون بلند شد و آمدند برای مذکور را خبر دادند که بیاید یحیی^۱ مرد حاجی می‌روند می‌بینند که خون بسیار از گلوی او آمده و بی‌جان است به قدری خون آمده بود گویا یک گاو سر بریده اند باری حکیم می‌آورند حکیم می‌گوید یک رگ از ریه او پاره شده مختصر حکیم مداوا می‌کند و خون بند می‌آید قدری که به حال می‌آید حاجی باز او را نصیحت

می‌نمایند شاید توبه و انابه کند ثمری نمی‌بخشد تا شب دیگر حالش قدری خوب بوده تا آن‌که دوباره فواره زد و به قدری خون آمد که مصداق لوح مبارک ظاهر شد و قهر الهی او را اخذ نمود بدرک و اصل شد خدمت جمیع ثابتین بر عهد الهی و راسخین بر میثاق ربانی به ابهی^۱ تکبیرات مکرم شهر شعبان المعظم 1316 میرزا محمدنعیم سده اصفهانی داشت نزد حضرت عبدالبهاء قربی نیافته عودت به طهران کرد و ایادی مذکورین امرالله و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی هر قدر سعی نمودند که بین الاحباب در مقام ارجمند مرکز عهد و میثاق سخن گوید نگفت و محض حفظ از شرور و مفسادش وی را رئیس محفل شور نمودند و آنچه خطابات صادره از مرکز عهد که برای نصح و هدایت به وی نگاشتند مکتوم داشت و پیوسته پی دسائس میگشت که فتنه تولید نماید و دستی در ایجاد اختلاف و ضلالت گشاید و مرتبطینش در نقاط دیگر ایران به دستورش کار می‌کردند و با عده هم‌رازانش به نام دلسوزی از امر ابهی^۱ غریو برکشیده گروهی را بفریفت و مابین او و ایادی مذکورین و جمع دیگر از معاریف مبلغین میدانی باز شد چنان‌که عده از اعظام و مشاهیر مؤمنین به مقاومت ایستادند و مخالفت و معارضت فیما بین طرفین به شدت در گرفت و حزب اول شعار خود را تحیت الله اعظم قرار داده خویشتن را هواخواه ثبوت و نصرت عهد و میثاق خواندند و حزب دوم شعار خود را تحیت الله ابهی^۱ مقرر داشته خود را حامی آئین مستقل در تغییر جمال ابهی^۱ نشان دادند و هر دو گروه خود را محق و تابع دستور حضرت عبدالبهاء دانسته گروهی نسبت و مخالفت به امر ابهی^۱ و ایجاد بدعتی ناروا به مقابلین خود بستند و گروهی با نهایت سادگی و اخلاص و اعراض از اغراض نسبت نقض و منافقت به دسته مخالف خود دادند و از یکدیگر متنفر بلکه مهبای مدافعت و مقاومت شدند و بالاخره جمال کمر به عداوت و مقاومت فائزه بست و او را به عنوان روی فاحشه خواند و واقعات مذکوره مدت دو سال در طهران امتداد یافت و موجب احزان شدید گردید و آن حضرت در الواح نصحیه که پی‌درپی برای کثیری فرستادند مضار اختلاف بیهوده مذکوره را برشمردند و آقا میرزا محمود فروغی را که در ارض مقصود مشرف شده چندی در جوار افضال بسر برد مأمور اقامت در طهران و اصلاح مفسده فرمودند و نیز آقا میرزا حسن ادیب طالقانی را امر به اقدام در رفع آن غائله نمودند و بالاخره در اثر الواح محزنه مؤثره اختلاف مذکور از میان رفت و تحیت الله ابهی^۱ بر جای مانده تمامت ثابتین موافق و متحد گشتند و معرضین منافقین نتیجه و ثمری نچیدند و به اثر واقعه

مذکوره حال درونی آقا جمال بروجردی آشکارتر گردید و مفاد این بیان که اشاره به وی در خطابی از آن حضرت به آقا سید مهدی دهجی بود موجب ترصد و ترقب احباء گشت قوله اگر روح القدس ادنی توقف در عهد کند جسم معطل است و عنقریب این سر عجیب بر آن جناب آشکار خواهد شد تا آن که دو سالی دیگر از قلم میثاق شامت احوالش تصریح و تخصیص یافته وی را مکرر به نام خواندند و

آغاز تأسیس دورس اخلاقیه

و هم در این سال 1315 در طهران به حیاط باغ معروف به همت آقا سید حسن متوجه برای تربیت نونهالان بهائی به آداب دینی و تربیت دروسی نمودند و متدرجاً به اهتمام آقا سید محسن و بعضی دیگر و خانه‌های متعدد توسعه یاف و جمل و عجزه از آثار این امر و دیگر ادیان اقتباس نموده بر صفحات اوراق آوردند و سال‌ها فرزندان را بدین طریق تعلیم و تربیت نمودند.⁶

شمه از بغض و عناد ناقضین عکا

میرزا ضیاءالله از اغصان که شرح احوالش را در بخش چهارم آوردیم به سال 1316 بیمار و بستری گشت و در آن حال که روی به جهان دیگر داشت از اعمال ناقضین متنفر شد و دل به سوی مرکز عهد و میثاق کرد و آن حضرت چون عزم ورود به بالینش در حیفا نمودند حاضرین و منتسبین راضی نشدند تا وفات یافت و ناقضین به عکا بردند و و افتراء و این که پیروان افندی منع و فتنه می‌کنند یحیی بیگ آقاسی معاند را با و هیئت عسگریه حاضر ساختند و جسد را دفن نمودند آن‌گاه شیخ کاظم سمندر

6. مؤلفین و تألیفات و مطبوعات درین امر چنانچه در بخش پنجم شرح دادیم طبع و مطبوعات آثار مقدسه این امر اعز در بمبئی صورت گرفت و از آثار مؤلفین بهائی کتاب دلایل‌العرفان تألیف حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی که در اثبات حقانیت امر اعلی و ابهی نیز در آنجا به طبع رسیده و در این سال 1315 ستاره جدید از ... تألیفات طلوع نمود و کتاب فراند تألیف ابوالفضائل گلپایگانی به عرصه آمد و در مؤلف ... مذکور استعداد و قریحه انشاء و تألیف بلیغ و متین پیدا بود و در سنین اقامتش در ترکستان روسیه جولان قلم می‌خواست تا اینکه حضرت عبدالبهاء وی را تقویت کرده به تألیف استدلالیه علمی متین برای اثبات این امر شیخ‌الاسلام و کتاب مذکور به سالی دیگر در مصر مطبوع و منتشر گشت و براهین کتاب به هزاران زبان تألیف حاجی میرزا محمد افشار یزدی در بمبئی طبع و انتشار یافت و تدریجاً ... هم طبع در کشورهای آزاد هند و روسیه و امریکا و اروپا و غیرها گردید که در بخش آن مؤلفین و کتب مسطور می‌باشد.

که شرح حالش در بخش مذکور نمودیم از قزوین با عائله به عکا آمده چند روزی در جوار و فضای زیست و اجازت گرفته به ملاقات و جلب دخترش ثریا که در قصر به نام زوجیت با غصن مذکور اقامت می نمود رفت و چون پدر و مادر و برادر و برادر روضه مبارک ملاقات و نصیحت کرده خواستند با خود ببرند آقا جواد قزوینی و ناقضی دیگر نگریست و در حالی که مشغول زیارت بودند بدیع الله غصن امر داد تا محمود خان و جوار مذکور با یکی از افنان که حاضر بود ایشان را سقط گشته شتم و ضرب نمودند و در حول قصر حبس کردند شعاع میرزا محمدعلی عرض حال به حکومت داده مدعی شد که ثریا مدت چهار ماه است به عقد و نکاح خویش آورده و همسر و زنش می باشد و بعد از استنطاق که از طرف حکومت به میان آمد ایشان مرخص و رها شدند.

سختی های وارده بر بهائیان ایران

و در این که فتن و مفاسد داخله بروز داشت تعرضات و اضطهادات خارجیه انقطاع نمی یافت و با وجود سلامت نفس و ضعف و رقت قلب مظفرالدین شاه که خود تعرضی نداشت و صدر اعظم میرزا علی اصغر خان و مخصوصاً میرزا علی خان امین الدوله طالب امنیت مملکت و آسایش رعیت بودند از جهت نفوذ ملأها و فقدان قدرت و قوت دولت مجازات و انتقام از ظالمین و مرتکبین و مسببین قتل و غارت صورت نمی بست چنان که در بلاد خراسان به اثر شهادت حاجی محمد ترک در مشهد که شرح دادیم تعرض به مؤمنان نقاط خراسان رخ نمود چنان که مجتهد طبس به قصد مؤمنین بشرویه شتافت ولی معاریف مؤمنین آنجا گریخته مستغرق شدند و مجتهد به مساعدت و راهنمایی اشرار عنوان معاونت به فقرا و مسلمین را پیش کشیده مبالغی درهم و دینار از مظلومین که برجای ماندند و مقداری از املاک و میاه موقوفه که در ید ورقة الفردوس اداره می شد قبض کرده تسلیم مسلمانان داد و عودت به طبس نمود

و در یوم 14 جمادی الثانیة سال 1316 در حیفا درگذشت و در موقعی که بر بستر افتاد و حالش خوب نبود حضرت عبدالبهاء با کروسه از عکا به دیدنش رفتند و وقت غروب به درب منزلش رسیدند و آنان به

طور شایسته سلوک و احترام نکردند اولاً مقداری طویل بیرون در خانه آن حضرت را معطل نمودند و بعد از ورود در حجره که در آمدند چراغ نگذاشتند مقداری در تاریکی نشستند بعد فرمودند که محض دیدن میرزا ضیاءالله آمدم جواب دادند دیدن او امکان ندارد لاجرم آن حضرت از جای برخاسته مراجعت نمودند و روز فردا میرزا ضیاءالله فوت شد وقتی که خواستند نعش او را به قصر ببرند حضرت عبدالبهاء به احباب تلگراف فرمودند که احترام را نگاه داشته همه حاضر باشند و تا سر راه جنازه را استقبال نمایند ولی حضرات ناقضین همین که جمعیت احباب را دیدند فی‌المال به متصرف خبر دادند و خطیه برای حفظ خود طلبیدند و متصرف سی نفر سوار بفرستاد و حضرت عبدالبهاء چون تشریف بردند و آن اوضاع را نگریستند که سوارها دور روضه مبارکه را گرفته‌اند و معلوم بود ناقضین می‌خواستند به متصرف بگویند که حضرات مانع از آن‌اند که ما برادر خود را در منزل خود دفن کنیم پس به احباب فرمودند که از دور زیارت خوانده مراجعت نمودند و آن شب در بیرونی بیت مبارک خود بیاناتی می‌فرمودند و از اعمال و حرکات و سکنت ناقضین اظهار تعجب فرمودند در آخر مجلس فرمودند در یک‌سال و نیم پیش ازین گفتم که در امر مبارک چه فتوحاتی ظاهر خواهد شد الان هم به شما می‌گویم همه در پشت کتاب‌هایتان بنویسید عنقریب میثاق الهی قدرتی در آفاق ظاهر کند که پشت امکان به حرکت آید و اشراقی بکند که اثر نقض در عالم نماند و هزار وعید غیر مکذوب و سپس چون میرزا محمود فروغی وارد شد مفسدین به حکمران طبس حشمت‌الملک امیر قائن عرضحال مشحون از مفتریات نگاشته وی را بر آن داشتند که به نایب‌الحکومه خود در بشرویه حاجی میرزا یوسف نام نوشته که میرزا محمود را به طبس اعزام دارد و میرزا محمود با میرزا عبدالوهاب بن میرزا محمدحسین بصیر خود به عزم طبس رفتند و مأمورین آنان را در محل موسوم واقع در قرب قصبه یافته نگه داشتند که علی‌الصباح برای طبس حرکت دهند و عده از بهائیان پر از شور بشرویه که به عنوان بدرقه و مرافقت با فروغی رفتند نیز در آن شب به محل مذکور اقامت کردند و میرزا رضا نام سردست‌ه اشرا با مأمورین حکومت مواضعه نموده بر آنان هجوم برده همگی را دست بسته شب در اصطبل اسبان مسکن دادند و به توهین و سب و لعن و شتم گرفتند و چندان زدند و آزار نمودند که آثار جراحات و ضربات در ابدانشان تا خاتمة‌الحویات بر جای ماند و علی‌الصباح فروغی را به طبس بردند و اسرای سر و دست شکسته و آغشته به خون را که از آن جمله ملا غلام‌حسین و

میرزا یوسف جناب و میرزا باقر و حیدرعلی بودند به بشرویه برگرداندند و به جبر و عنف و آزار دیگر مؤمنین پرداختند و مظلومان شبانه قاصد به طبس فرستاده شکایت به حکمران بردند تا فی الحال مأمورین بفرستاد و اموال منهوبه را استرداد کردند لاجرم حاجی میرزا یوسف نایب‌الحکومه مذکور خود به طبس رفت و چندان نزد امیر سعایت کرده مفتريات بست که حکم رسید مظلوم را به طبس برده تحقیقات نمایند و لذا جمعی از مؤمنین مانند ملا محمدحسن بن ملا عباس علی استاد محمدحسین صباغ ملا غلامحسین مذکور استاد یوسف و حیدرعلی مزبور و میرزا علی نواده ام‌المهاجر و ملا محمدحسین و میرزا باقر را به طبس کشیدند و حاجی میرزا یوسف به اذیت و جفای بر آنان پرداخته چوب‌کاری کرد چنان‌که اثر جراحات تا مدتی در پاهایش بماند پس از یک یک جریمه گرفته مرخص کردند و مظلومین یکان یکان به بشرویه رسیدند.

واقعات سال 1316

سال پنجاه و ششم

سال 1898 م

قتل و غارت بهائیان حصار

و در این سال دفعه دوم از اضطهاد عمومی احبای حصار تربت حیدریه خراسان صورت بست و ملخص تفصیل واقعه چنین است که برادران اسحق و اسمعیل از جوانان دلیر و غیور احباب حصار ایامی قبل در مقابل جور و جفای اعداء بر اهل وفا تاب تحمل نداشته دفاع کردند و مکرراً از ظلم‌های متمادیه ستمکاران شکایت نزد حکام و علماء بردند و ثمری نچیدند بلکه خود مورد شدت حمله واقع شدند و شیخ عبدالکریم نایب‌الحکومه قریه که احبّاء بر او همی آزار کرده نقود و اموال می‌گرفت بناء تعرض به اسمعیل مذکور گذاشت و و اسمعیل گردن برافراخت و او را زدند لاجرم به خانه خود گریخته مخفی گردید ولی معاندین قصد او نمودند و ناچار تفنگ بر دست کرد مجبور به مدافعه گشت و

عبدالکریم تنها و تنامه مملو از جهدهای اهالی حصار دال بر طغیان اسمعیل بیاراست و به حکومت تربت فرستاد و دوازده سوار مأمور حکومت پی دستگیری اسمعیل از تربت به حصار ریختند و او گریخته متواری گشت و سواران مذکور چون به او دست نیافتند به بهائیان دیگر پرداختند تعدی و دست برو نموده مراجعت کردند و اسمعیل به نوع مذکور مسلح بوده خود را محافظت می نمود تا در این سال 1316 یعقوب نامی از اشرار خونخوار حاجی محمد بن اسمعیل را که بهائی مخلص و شرین اخلاق محبوب یار و اغیار و خادم ملّا احمد حصاری شهیر و پیوسته مورد تعرض و حمله معاندین شریر بود و نوبتی که از معلم تعقیب می کردند به صدد قتلش بر آمدند بهائیان وی را از حصار بدر بردند و معذکک دچار اعداء محل تعرضات شدید گشت تنها در مسافتی بعید از قریه به قرب نهر آبی یافت که بار میوه برای فروش به قریه می برد و باری به تزویر و اغفال موافق شده راه قریه پیمودند و شب رسیده در کنار نهر ماندند و حاجی محمد از وی میهمان نوازی کرد و علی الصباح یعقوب از وی وداع کرده جدا شد ولی مسافتی طی نکرده برگشت و آن مظلوم را با کارد از هم درید و خون را در نهر ریخت و اقوام مقتول و خبر یافته جستجو کردند و قاتل را دانستند و جسد شهید را در قبرستان حصار دفن نمودند و احدی برای تقاص و انتقام جرأت اقدام نداشت و دو برادر مذکور دلیرانه قاتل را دستگیر کرده به تربت نزد حکومت فرستادند تا به ایالت مشهد گسیل داشتند ولی تربت و حصار خصوصاً ملّا علی اکبر و ملّا عبدالقهار از قاتل حمایت کرده و آزاد ساختند و نوازش نمودند به آزار اهل بهاء گماشته به حصار فرستادند و ملّاها ملّا عبدالقادر مذکور را که معاند قهار حصار بود سیف الشریعه لقب دادند و پشتیبان یعقوب شریر مقرر داشتند ولی یعقوب خود از بیم اسمعیل و اسحق جرأت اقامت در حصار ننمود و ملّا عبدالقهار و دیگر ملّایان همی جرأت به وی دادند و با این تشویق و ترغیب نیران فتنه و فساد را کاملاً روشن ساختند و جهانگیر بیک حاکم حصار به شدت بنا تعرض به مظلومان گذاشت فشار آورده زر و سیم بیندوختند و اسمعیل به و مقاومت برخواست و جهانگیر به دوستان و همراهان خود در مشهد خبر داد و آنان دستور دادند که اسمعیل را به قتل آرد و اسمعیل به ملّا عبدالقهار و رؤساء حصار خبر داد و آنان تحقیر و تمسخر ازو و از احباب نمودند و لاجرم اسمعیل با برادرش به غیرت برافروختند و شی بی مصدوقه اقلوا المودی قبل ان یوذی جهانگیر را با گلوله از صفحه جهان برداشتند و به کوه و بیابان رفته زیستند و خبر

تربت رفته برای دستگیری ایشان اهتمام ورزیدند و روزی دیگری سوار با تنی چند رؤسا از تربت به حصار آمده اسمعیل و اسحق را خواستند و کاری نساختند به سائر بهائیان پرداخته چون آنان نیز به جبال و صحاری گریختند دست به اموال و اشیائشان گشوده خانه‌ها را غارت و زنان و کودکان را اسیر کرده با خود به تربت بردند مدت شانزده روز در توقیف نگهداشتند و این امور موجب شدت حمایت و مقاومت اسمعیل و اسحق گردید و متدرجاً قوت یافته جمعی در پیرامونشان مجتمع گشتند و اشراری مسلح را که محمولات پستی دولت را غارت کردند گرفتار و خلع السّلاح نموده به نیشابور برده تسلیم حکومت دادند و اشیاء مسروقه بدست آمد لاجرم حکمران ترشیز جلال السّطان برای انتفاع و استفاده و استظهار از رشادت و قدرتش در قبض و اخذ قطاع الطریق و سراق اموال و اشیاء پست دولتی نصرت و تجلیل نموده و به سمت تفنگداری منصوب کرد و در آن اثنا تنی چند از اشرار یغماگر در آن حدود رایت طغیان برافراخت و نفوس و اموال از تعرضاتش در خطر واقع شدند و حکومت عاجز ماند و عاقبت الامر جلال السّطان اسحق و یعقوب را با تنی دیگری به قلع و قمع گماشت تا در صدد برآمدند و طاعی را یافتند و اسمعیل با دو تنه به تنه دست به یقه شد و او را بر زمین زد و در آن حال اسحق به قصد قتل شریر چند گلوله رها کرد از قضا به اسمعیل خورد و آن جوان به خون غلطید و اسحق از جهت قتل برادر و تنهایی خویش پژمرده شد ولی جلال السّطان او را با خود نگهداشت و در حکمرانیش در دره جز بادی بود تا چون در ایام انقلاب مملکت و تأسیس دولت مشروطه جلال السّطان از حکمرانی دره خبر معزول گشت اسحق مراجعت به حصار نموده و ملّا عبدالقهار که در معاندت و قهاریتش نسبت به احباء به شدت می کوشید یعقوب شریر مذکور را به قتلش گماشت که با همراهانش شبی به قصد هلاک آن جوان گلوله گشاد دادند و از این رو اسحق اقامت خود را در حصار صلاح ندانسته به قصد نامق شد و جمعی از جنگ آوران پیرامونش گرد آمدند و او نیز برای محافظ خود با آنان موافقت کرد و خاتمه احوال وی و معاندت ملّا عبدالقهار و سائرین معاندین ما مظلومین را در این نزدیکی می نگاریم.

شهادت میرزا نصرالله بجستانی

میرزا نصرالله بن ملا علی بجستانی در حالی که از مشهد به سمرقند رفته پس از دیدار برادر و زیارت مرقد پدر عودت می کرد در قطار آهن در مکانی نزدیک قصبه تجن در حالی که به اطراف نگاه و صحرا را تماشا می کرد چند معاند او را به پائین انداخته فی الحین مجروح و مقتول گردید و بهائیان اطلاع یافته بدانجا شتافتند جسد را در خاک و خون برداشته غسل و کفن نمودند به کنار رود تجن دفن کردند.

فتنه در همدان

مظفرالملک حکمران همدان که نظر معاندت با این طایفه داشت دستور داد نه تن از احباء آل اسرائیل را دستگیر کرده به یک زنجیر بستند و آنچه از اشیاء بارزش در جیب و بغلشان یافتند ربودند و آنان را به محضر حکمران کشیدند و پرخاش کرده خطاب به ایشان چنین گفت اجتماعات شما موجب هیجان اهالی گشت و فرمان داد حاجی یاری را تازیانه زدند و او را در تحت ضرب ندای یا بهاء الابهی نمود لاجرم وی را به شدت مضروب ساختند آن گاه دائی را چوب زدند و همگی را در زندان بند کشیدند پس مأمورین حکومت به خانه های احباء به قصد یغماء ریختند از آن جمله چون به خانه آقا یوسف هجوم بردند زوجه اش که دچار درد مخاض بود وحشت کرده درگذشت و مظفرالملک پس از آن که ایامی چند محبوسین را نگه داشت بالاخره مبلغ چهار صد تومان گرفته همگی را رها نمود.

فتنه در یزد

دستور بزرگ زردشتیان یزد تیرانداز نام به بهانه این که مرکب شاگردش به واسطه عبور جمعی از احباب پارسی رمید و راکب به زمین افتاد و مابین او و عابرین مجادله و مکابره شده ویرا زدند نزد جلال الدوله حکمران ناله و زاری و اظهار بی قراری نموده خواست به قصد جان و مال بهائیان پارسی فتنه بزرگ فراهم سازد و حکمران مأمورین شداد بفرستاد تا آن جمع را دستگیر و اسیر کنند و احبای بلد به وسائط میرزا آقا خان بشیرالسلطان رئیس پست التجا بردند و شدت فتنه انطفا یافت و معدلک تا مدتی یساولان حکومتی به علت تعقیب مذکور ده تن از مظلومین به این سو و آن سو همی کشیدند و عاقبت الامر سوء اعمال و اغراض دستور ثابت و مشهور گردید و انجمن ناصری زردشتیان نیز مساعدت کرد و مظلومان مستخلص و

آسوده شدند و نیز تنی چند از مؤبدان که خانهٔ ملّا بهرام (اختر خاوری) از شناختگان بهائیان پارسی را به اجاره داشتند نیرنگی انگیختند و بعضی از اشرار را گماشتند که دستبرد و سرقت در خانه و اثاثیه نمود آن‌گاه نسبت سرقت را به احباب پارسی دادند و چهار تن را گرفته مدارالحکومه کشیده محبوس بداشتند ولی دیگر بهائیان همت بنمودند و به وسائلی کیفیت واقعه را کشف و سارقین را قبض کردند و اشیاء مسروقه به دست آمد و سوء اغراض موبدان آشکار شد و نیز چون دختر ملّا بهرام مذکور درگذشت و خواستند جسد او را در دخمه (دادگاه) بگذارند تیرانداز مذکور ممانعت کرد ولی اعضاء انجمن ناصری زردشتیان همت گماشته دستور را محکوم ساخته متوفاهٔ بهائیه را با اکرام و احترام به دخمه بردند و بهائیان پارسی در این هنگام پاره از رسوم مبتدعه زردشتیان را علناً ترک گفتند چنان‌که میگساری را کنار گذاشته تلاوت الواح مبارکه را قراری نهادند و ملّا بهرام به بذل درهم و دینار مباشرین انجام اعمال مرسومه متعلق به اموات را در شب اول دخمه از خود راضی و ممنون ساخت.

آغاز اقدام به تأسیس مدرسه در کاشان

بهائیان کاشان خصوصاً اسرائیلیان چون مدرسهٔ دولتی و عمومی در آن‌جا نبود و یهود هم از قبول کودکانشان در مکتب خصوصی خود ممانعت کردند در این سال به فکر تأسیس مدرسهٔ مخصوص شدند و بعداً مکتبی محقر در خانه برقرار داشتند که متدرجاً توسعه و قوت گرفت و حضرت عبدالبهاء آن را نام مدرسهٔ وحدت بشر دادند و بالاخره بر مدارس مسلمین و یهود که در کاشان تأسیس یافت برتری جست و موجب حسد و غلیان بغضا معاندین گردید که در جایش به تفصیل می‌نگاریم.

قوت امر ابهی در آمریکا و نقض و رفض خیرالله و آغاز ذهاب

و ایاب مبلغین بهائی به غرب

در خلال احوال و سنین مذکوره که قدرت و عظمت مرکز عهد و میثاق اوج گرفت و پیوسته زائرین بهائی از کشورهای مختلفه به ارض مقصود می آمدند و آثار صادره به فارسی و عربی و انگلیسی به هر سو می رفت و به علت ضیق امور در عکا خانه در حیفا اجاره فرمودند و برای اقامت زائرین و مسافرین مهیا و برقرار

حیاط بیرونی مبارک که مسافرخانه ... شده بود خانه محقری است دارای چهار اطاق یکی اطاق خوابگاه مبارک که اطاق عمومی یکی دفتر مرحوم حاج سید تقی منشادی یکی هم مسافرخانه قمی از اهل حرم تشریف دارند و حیاط مسافرخانه آمریکایی هم دارای چهار اطاق با تخت خواب های منظم بود که پذیرای احبای غرب و از آنجا گذشته یک دستگاه بنایی مفصل در دامنه کوه کرمل دایر است و اساس بنای مقدس مقام اعلی ' را می گذارند و هیکل میثاق به فاصله های مختلف برای رسیدگی به امور بنایی مقام اعلی ' به حیفا تشریف فرما شده چند روزی احباب و اغیار به شرف لقا فائز می شوند و بعد به عکا مراجعت دوستان حیفا کمتر از مجاورین عکا نبود و مرکب و معیشت ایشان هم بسیار منظم بود و نیز دو نفر از ناقضین قصد هلاک مرکز میثاق را نمودند یکی دو مرتبه سم به کوزه آبخوری مبارک ریختند و مکشوف شده یکی با خنجر مصمم قتل گردید و مایوس شده و بالاخره هر دو نادم گشتند یکی مورد عفو شد و یکی را اغماض فرمودند. دکتر یونس افروخته

داشتند چنان که نگاشتیم در ایالات متحده شمالیه آمریکا امر ابهی ' به سرعت محیره پیشرفت و ابراهیم خیرالله را در تبلیغ و نشر این امر نجاج و فلاح عظیم حاصل و جمعیت کثیره مؤمن به امر بدیع گشتند و مراکز متعدد تأسیس گردید و نشریات بسیار انتشار یافت و برای نخستین بار دسته از مؤمنین و مؤمنات که مجموعاً شانزده تن و از آن جمله خیرالله و مسس کروپروس تورنبورک و مسس هارت و مسس آیرسون بودند برای زیارت به ارض مقصود آمدند و باب زیارت روضه مبارکه به روی عموم اهل بهاء مفتوح گردید ولی خیرالله مذکور اطلاع عمیق از معارف و عقاید حقیقه امر ابهی ' نداشت و با بسیاری از اعتقادات فلسفیه و دینیه خود بیامیخت و کتبی بدان سیاق به لسان انگلیسی انتشار داد و خواست بعضی دیگر نشر دهد و ایامی که در عکا اقامت کرد به مکالمه در محضر حضرت عبدالهه و معارضه با برخی از مبلغین ایرانی عقایدش مکشوف گشت و در تبرئه و تصفیه خویش نسبت به تعلیمات آن حضرت

اطاعت و انقیاد خالص ننمود و با چنان حال به آمریکا مراجعت نمود و آثار ابهی^۱ که به نوع مسطور و در بخش پنجم به دستگیری میرزا محمدعلی در بمبئی به طبع رسید با خود برد و همراهانش که از حقیقت احوال مطلع گشتند پس از عودت به آمریکا خبر برای آنان بردند و مهمه در جمع مؤمنین و مؤمنات افتاد و الواحی از قلم آن حضرت صدور یافته دستور فرمودند که در مجمع دوستان اطاعت صرفه خود را نسبت به تعلیمات آن حضرت و نیز تبرئه و تصفیه خود را از دیگر افکار ثابت نماید و او چنین نکرد و در خلال احوال مذکوره ناقضین عکاً فرصت را غنیمت شمرده در تحریف وی و جلبش به سوی خود کوشیدند و میرزا شعاع بن میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا غلامالله بن آقا جواد قزوینی که برای اجرا این مقصود مقیم آمریکا گشتند اقدام نمودند تا خیرالله مردود و مطرود گشت و جمعیت مؤمنین و مؤمنات آن مملکت که جدیدالایمان بوده هنوز اطلاعات عمیقی نداشتند مختلف شدند و حزبی اقل که مشتمل افرادی مانند مسس هارت و مسس البوت و دکتر گرنزی و میسس انابل و غیرهم بودند بوی پیوسته از فیض ثبوت و رسوخ در عهد ابهی^۱ محروم ماندند و این لطمه بزرگ بود که بر سفینه ابهی^۱ در آمریکا خورد و موجب حزن و اندوه حضرت عبدالبهاء گردید و سبب شد که حاجی عبدالکریم اصفهانی ساکن مصر را به سالی دیگر 1317 روانه آمریکا فرمود و او سعی کرد که خیرالله را به توجه و اطاعت آرد و مؤثر نیفتاد لاجرم خیرالله مردود و احباب از مطالعه تألیفاتش ممنوع شدند ولی عبدالکریم خود موافق استغناء و رضای آن حضرت رفتار نکرد و به صدد جلب مال برآمد لذا در همان سال حاجی میرزا حسن معروف خراسانی ساکن مصر را برای تثبیت عهد و میثاق و تبعید عبدالکریم روانه داشتند و اندکی بعد از آن میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی را فرستادند که در بخش سابق ضمن شرح احوال ابراهیم خیرالله و در مطاوی این بخش و در بخش آتی مفصلاً مسطور است و درین سنین از یک مؤمنین منجذب آمریکا دسته دسته پی در پی به زیارت روضه ابهی^۱ و درک فیض محضر حضرت عبدالبهاء می رسیدند و از سویی دیگر مخالفین ناقضین دم به دم بر مخالفت و معاندت افزودند و ناقض اکبر و همراهانش از آن امور خصوصاً از وصول خبر آقا جمال بروجردی از طهران که مابین ایادی امرالله نفاق است بسی شادمان گشتند.

تأسیس مقام اعلیٰ در سفح جبل کرمل

چنان که در بخش پنجم نگاشتیم جمال ابهی ایامی از تابستان‌ها در محلی محفوف به اشجار سرو واقع در سفح جبل کرمل که شهر کوچک حيفا در دامنه شرقی آن واقع بود خیمه برافراشته اقامت و تنزه نمودند و لوحی در شأن رفیع جبل مذکور و بشارات راجع به آتیۀ آن صادر فرمودند و از آن مقام حسن المنظر که از طرفی دیگر دریای اخضر و سمتی دیگر بستان و تاکستان مصفا و طبقات و عمارات و ابنیه حيفا است وصف و ستایش کردند و بیان داشتند که هیکل اطهر مقطع حضرت مبشر اعلیٰ 'نقطه اولی' در آنجا قرار گیرد و مقامی ارجمند بنا شده محل زیارت شود لذا حضرت عبدالبهاء قطعه زمینی را در آن محل که مواجه روضه مطهره است خریده به نام خود قباله کرد و بعداً متدرجاً شروع نمود چاهی حفر و اشجار غرس نمودند و خواستند گلکاری کرده مکتبی برای نونهالان مؤمنین ترتیب دهند که از والدین دور مانده به تحصیل پردازند ولی وضعیت و همت اولیاء اطفال مطابقت و موافقت نکرد و مکرراً به اشاره خطاب به آنان چنین فرمودند شما الحال عظمت مقام این مکان را نمی‌دانید و وقتی رسد که یک شبر از آن با یک لیره زر هم ترازو باشد و بعد از آن چون خواستند قطعه مجاور را بخرند ناقضین که مانع هر اقدامی از طرف آن حضرت می‌شدند مالک را تطمیع کرده گفتند این اراضی در ایام مستقبل به بهائی گران رسد و اکنون بیع به این مقدار موافق مصلحت نیست و مشتری برانگیختند که آن زمین را به بهائی بیشتر بخرد و آن حضرت با تمامت موانع تحمل و مقاومت و مدافعت کرد و آخر الامر زمین مذکور را به دستگیری هم‌رهان خود از اهل عکا مدعی مالکیت شدند و به حکومت عریضه دادند و بدین طریق ماهی چند در نهایت لطافت و صفا بود امر به احباب فرمودند که بگیرند و اظهار مسرت از آن محل می‌فرمودند که در نهایت نظارت و صفا است و بهترین مواقع این جهات و اطراف است و فی الحقیقه به نظر نمی‌آید که در سایر جهات عالم نظیرش باشد باری چهار سینه پیش محض مقام مبارک حضرت اعلیٰ 'روحی و حقیقتی و ذاتی و کینونتی تربته الفداء خریده شد و حاضر گشت بعد سفارش به رنگون مرقوم شد که یک صندوق مرمر مثبت در نهایت ظرافت یک پارچه و یک صندوق از بهترین خشب هندوستان مهیا نمایند و بفرستند در شش ماه قبل آن دو صندوق به مشقت و تفاضلی زیاد وارد حيفا گشت ولی هیچ نفسی نمی‌دانست که این صندوق‌ها به جهت مقامست همچو گمان می‌نمودند که به جهت روضه مبارکه است

باری جناب آقا میرزا اسدالله را مخصوص از این جا با چند نفر ارسال نمودیم رفتند در کمال احتیاط و احترام و احتشام بدون آن که نفسی جز آقا میرزا اسدالله بدانند حتی 'همراهان گمان نوشتجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر و هیكل مقدس روحی و ذاتی تربته الفداء را با کمال خضوع و خشوع با تخت روان وارد ارض مقدس نمودند دیگر معلوم است که چه روحانیتی و سروری رخ نمود حال در جبل کرمل محلی که از پیش گرفته شده و مهیا شده و جمال قدم روحی لاجبائه الفداء همیشه توصیف آن را فرموده بودند و امر به گرفتن آن نموده بودند و در جمیع کتب انبیاء تعریف آن واقع و بشارت واضح مشغول به بنیان مقام مقدس بینم تا اراده الهیه چه تعلق گیرد لهذا شما باید با ما به خاک کشی و سنگ کشی در آن مقام مشرف بشوید و به زودی به هر قسم باشد حاضر گردید و به این شرافت کبری موفق شوید هذا خیر لك من عباة للثقلین و ورقه مقدسه حضرت جده و ورقه والده و سائر ورقات مقدسات از افنان را تکبیر ابداع ابھی 'ابلاغ نمایید و البهاء علیک یا من ثبت علی الميثاق ع ع

الحمدالله که احباب یزد به جهت آن حضرت جمیع ثابت و راسخ انشاءالله سائر افنان متزلزل نیز ثابت کردند در خصوص مشرق الاذکار عشق آباد هر نوع مصلحت بدانند امر فرمایند تا مجری دارند ع ع

ورقه جوف را ملاحظه نمائید بعد به حضرت افنان بدهید چون مشغول به بنیان مرقد مقدس مطهریم اگر چنانچه دو نفر از حضرات افنان سدره مقدس که ثابت بر پیمانند حاضر کردند و با این عبد به خاک کشی و سنگ کشی در مقام مبارک مشغول بشوند بسیار سبب سرور قلب است و در خصوص مجلس در یزد هر نوع آن حضرت مصلحت بدانند مجری فرمایند و کل باید اطاعت کنند ع ع

هوالبهی 'یزد حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا میرزا عبدالحسین علیه بهاء الابهاء هوالبهی 'دو فرع ملیح سدره مبارکه الهیه شکر کن حضرت احدیت را که موفق بر اعظم مواهب الهیه گشتی و به هیچ منعی ممنوع نشوی و به هیچ سدی مسدود نگشتی و آن موهبت عظمی ثبوت و رسوخ بر میثاق الله است اگر در هر دمی چون یم به شکرانه این نعم موج زنی البته در عهده بر نیایی حال بشارتی نبود هم که چشمت روشن گردد و جانت گلشن شود و آن و نیست که جمال مبارک به کرات و مرات در حیف محلی را که
جبل کرمل

و نبذه از هوالبهی'

یزد حضرت افنان سدره مبارکه الفرع الجلیل جناب حاجی میرزا محمدتقی علیه بهاءالله

هوالبهی'

ای افنان سدره مبارکه الهیه الان که در ذیل جبل کرمل در کمال بشارت به خدمت آستان مقدس مشغول و در رفع بنیان مطاف قدسیان منہمک و مألوف شب و روز به این عبودیت جدیدہ مسرور و مشعوف کہ نامہ روحانی آن حضرت رسید و از اخبار استقامت جمیع افنان سدره مبارکہ کہ آن سامان نہایت انبساط حاصل گشت و حضرات دیگر ترویج امرالله را فراموش نموده خدمات آستان مقدس را کنار گذاشته اعلاء کلمةالله را نسیان نموده و تخلق بہ اخلاق را عبث انگاشته شب و روز بہ نشر اراجیف مشغول گشته و در نشر اوراق شبہات کوشیدہ از بعد از صعود الی حال جمیع اهل فتور یک نفس را تبلیغ نموده سبحانالله این چه مسلکی و این چه غفلتی و این چه نادانی و این چه بدبختی و فلاکتی قسم بہ جمال قدیم کہ قلب چنان بہ جهت این قوم کہ وصف نتوان نمود چاہ را ببینند باز خود را در اندازند و سم را شاه کنند با وجود این بی جرعه نوشند رسوائی و ذلت و خسران دنیا و آخرت را مشاہدہ کنند با وجود این خود را در اندازند باری مانع شدہ نگذاشتند و آن حضرت بالاخرہ رفع و دفع فرمودہ زمین را خریدند و خواستند بعضی اراضی مجاور را خریدہ راہ عبور و ورود بہ مقام قرار دهند ناقضین موانع پی در پی انگیختند بہ حدی کہ آن حضرت دست از دفاع کشیدہ بہ ملکوت ابہی' واگذاشت و طولی نکشید کہ مالک اراضی راضی شد و زمین را بفروخت و از ماجرا پوزش خواست و این امور متدرجاً انجام گرفت و فکر و اندیشہ آن حضرت از این جهت بیارامید و شروع بہ بناء خواستند تا در سال گذشتہ 1316 سنگ اساس را نهادند و نقشہ حجرات سہ گانہ را خود آن حضرت کشیدند و از مهندس حکومتی اجازہ حاصل کردہ مشغول بہ کار شدند و چون ضروریات مادیہ کما ینبغی موجود نبود برخی از بہائیان بلاد نائیه خصوصاً پسران ملّا ابوطالب از اهل بادکوبہ قفقاز مساعدت و بذل ہمت کردند چنان کہ ابواب بنا پس از اتمام برای تذکار اسمایشان بین الاحباب بہ نام باب الاشرف باب الکریم و در مقابل دریا باب الفضل و در مقابلش باب بالا متداول گشت.

صندوق عرش اعلیٰ

حضرت عبدالبهاء هنگامی که شروع به بناء مقام اعلیٰ نمودند و قبل از آن که میرزا اسدالله اصفهانی را چنانچه می‌نگاریم برای نقل جسد اطهر حضرت نقطه به ایران فرستند به بهائیان هند دستور دادند که دو صندوق یک‌پارچه از سنگ ایض شفاف معدنی بر ما تراشیده بر سقف و طرفین آنها اسم اعظم یا بهاء‌الابهی را به خط زیبای مشکین قلم تزئین کنند و نیز دو صندوق از چوب رصین جنگلی آنجا فراهم سازند و بهر انجام عمل بشتابند و سلیمان خان جمال افندی مشهور مؤمنین هند را تشویق کرد و مصاریف بسیار صرف نمودند چنانچه آقا سید اسمعیل هفتصد لیره انگلیسی بذل نمود و از آن سو ناقضین عکا خبر یافتند و میرزا محمدعلی ناقض اکبر میرزا مصطفی ابو هریره را به شام فرستاد تا صندوقی بسازند و او شخص نجار معروف به صداف را دیده صندوق به هشتاد لیره قرار داد و میرزا محمدعلی منصرف گشت و بالجمله صندوق سنگی و نیز چوبی به نوع مذکور در به نام مقرّ عرش اعلیٰ تمام شد که جمعاً سه قطعه یعنی صندوق و در صندوق و صندوق چوبی بود و بهائیان آنها را با الواحی از سنگ مذکور که برای فرش تراشیده تصفیه و تسویه نمودند با ترنم و تبّتل و اکرام تا کنار دریا که قریب دو فرسخ است

ضمیمه صفحه

و خطابی از آن حضرت است

رنگون جناب آقا سید اسماعیل علیه بهاء‌الله‌الابهی

هو‌الابهی

ای قائم به خدمت روضه مقدسه این خدمت تاجیست که از آسمان بر فرق تو نهاده شد این خدمت نوریست که در جبین تو چون صبح مبین روشن گشت این خدمت صیت کرامت‌ایست که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد این خدمت علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد این خدمت گوهر ایست که در تاج مکوک ملکوت می‌درخشد زیرا تابوتیست که در قرآن می‌فرماید آتیه ملکه ان یاتیکم التابوت

فيه السكينة اين سكينه جسد مطهر است اين سكينه روح مجسم است اين سكينه هيكل منور است اين سكينه قميص نورانی جمال اطهر است طوبی' لك ثم طوبی' لك ع ع

حمل کرده به کشتی آوردند و حاجی سید مهدی شیرازی رنگونی با پسرش آقا سید اسمعیل و عائله و با آقا عباس علی کازرونی معروف به غلام حسین با مراعات احتیاط و احترام قبل از ورود عرش اعلی' ' سالمأ به حيفا رساندند و ناقضین باز حیل و دسائس برای تأسیس فتنه و فساد انگیختند و اعضاء دائره گمرک به پاس خاطر حضرت عبدالبهاء تعرض نکرده به گمرک قلیل اکتفا نمودند و صندوقها در خانه ای که آقا میرزا محسن افغان حسب دستور آن حضرت مهیا داشت قرار گرفت و نیز مدتی در خانه اجاره آن حضرت در حيفا که مسافرخانه قرار داده و گاهی نیز استراحت می فرمودند بر جای ماند.

نقل جسد اطهر حضرت اعلی' ' از طهران

چنان که در بخش دوم و ششم و هشتم به تفصیل مسطور است جسد مطهر مقطع آغشته به خون حضرت نقطه را چون از تبریز به طهران آورده مستور و مکتوم نگهداشتند پی در پی به پاس احتیاط تغییر محل و مقرّ و حافظ مسئول دادند و بالاخره جمال ابهی' میرزا اسدالله اصفهانی را مأمور نمودند که جسد اطهر را محرمانه تسلیم گرفته نگهبانی نمود چنان که احدی ندانست و بعد از چندی که عزیمت عکا کرد صندوق جسد اطهر را با مقداری از الواح و آثار متبرکه که مختوم کرده به عنوان این که الواح و توقیعات خطیره است در طهران مضبوط بداشت و فقط معدودی از محرمان دانسته پاس احترام لازمه را مرعی نمودند و چون درین سنه 1317 حضرت عبدالبهاء وی را طلبیدند صندوق را نزد برادرش میرزا محمدخان سرهنگ توپخانه سپرد و بعد از نزدش در حيفا و اقامت چندی مأمور آوردن صندوق به حيفا گردید و با شتاب به طهران رسیده صندوق را با احتیاط به عزم اصفهان نقل داد و چون به اصفهان رسید و با شوهر خواهرش میرزا اسدالله خان وزیر اصفهان راز را به میان نهاد وزیر تدبیری کرد و تخت روان معروف که برای

مسافرت اعظم ایران معمول بود برایش ساخت و صندوق را در تخت و سریر پنهان کرد و با خدایم چند به بغداد رساند و خدام مراجعت کردند و آقا میرزا اسدالله و صندوق مبارک را جمعی از اجبای عرب و ایرانی الاصل ساکن بغداد مسلحاً از بغداد به طریق بر شام تا بیروت رساندند و نظر به این که با میرزا اسدالله از حین حرمت از اصفهان و طهران توصیه دولتی در دست بود که مأمورین گمرک و امنیت طرق رعایت و حفاظت کنند از گمرکی و تعرضات مأمورین دیگر چه در ایران و چه در مملکت عثمانیه مصون ماند و ناقضین عکا بدان صدد شدند که عرش اعلیٰ^۱ را از دست حمله برابند و حاجی عباس ناصر بغدادی که در بخش چهارم نام بردیم و به محضر مبارک وارد میشد و هنوز سرّاً با آنان روابط داشت گماشتند و گمان می کردند که آن حضرت بی خبرند ولی آن امور احاطه داشتند و محرمانه به بیروت دادند با کشتی کوچک که در هفته دوبار به عکا می آمد نقل دهند و برای اغفال متعرضین و دفع مکرشان روزی که در بیت به سرای معروف به نام عبدالله پاشا در حالی که حاجی عباس حضور داشت فرمودند هیکل اعلیٰ^۱ وارد بیروت شد و باید تلغرافی به آقا محمد مصطفی^۱ بزینم که مبادا از راه دریا ارسال نمایند بلکه از راه خشکی حرکت دهند و بی درنگ صورت تلغرافی مرقوم فرموده تسلیم حاجی عباس داده امر فرمودند که به غایت سرعت رهسپار شده از قولشان به مدیر دائرة تلگراف دستور دهد که فی الحال بفرستد و مدیر نیز چنان کرد و حاجی عباس خبر نزد ناقضان رساند و تنی چند مسلح از طریق بر رفتند تا هیکل اعلیٰ^۱ را با محاربه برابند و هنوز به نیمه راه نرسیدند که صندوق مبارک با مأمورین مذکور از طریق بحر به بندر وارد شدند و آن حضرت که با مدیر گمرک منتظر و مترقب بود به بیت مبارک آورد و به جز کسانی که مأمور انجام این خدمت شدند احدی آگهی نیافت و برای احتیاط از اطلاع ناقضین چندی در محلی از حیفا و کرمل مکتوم نگهداشتند تا بناء مقام کامل شود

آغاز ورود زائرین غربی از بهائیان به عکا

در بین سال 1317 ذهاب و ایاب بهائیان زائر غربی به عکا شروع شد و گروه نخست مؤلف از مستر و میس واج و لوا گتسینگر و غیرهم در عکا به فیض زیارت رسیدند و لاجرم دو مسافرخانه شرقی و غربی برای زائرین بهائی شرقی و غربی تأسیس فرمودند

دسیسۀ ناقضین و فتنۀ قلعه بند شدن حضرت عبدالبهاء

میرزا محمدعلی که به علت واقعات مذکوره در آتش حسد و کین برافروخت به همرازان و همکاران خود دستور داد تا جزوه تنظیم کرده اقتباساتی از لوح شهیر هزار بیتی صادر از آن حضرت که راجع به مساوی اعمال و اقوالشان با قیاس به احوال ناقضین عهد اسلام صادر گردید نموده و شمه از آیات ابهی^۱ را ضمیمه ساختند و بیان کردند که آن حضرت به خلاف اسلوب ابهی^۱.....

و نبذۀ از خطاب‌های حضرت عبدالبهاء قوله

هو الله مبارکۀ الهیه حضرت احدیت موهبت عظمی^۱ ثبوت و رسوخ بر میثاق و آن این است که جمال مبارک در حیفا جبل کرمل نهایت لطافت و صفا بوده اظهار مسرت از آن محل می فرمودند که در نهایت نظافت و صفاست و بهترین مواقع این جهات و اطراف است و فی الحقیقه به نظر جهات عالم نیز نظیرش باشد باری چهار سنه پیش مقام مبارک حضرت اعلی^۱ روحی و حقیقتی و ذاتی و کینوتی لرتبه الفدا خریده شد و حاضر گشت بعد سفارش مرقوم شد هر یک صندوق مرمر نسبت در نهایت ظرافت یک پارچه و یک صندوق از بهترین خشب هندوستان مهیا نمایند و بفرستند و شش ماه قبل آن دو صندوق به مشقت و تفصیل زیاد وارد حیفا گشت ولی هیچ نفسی نمی دانست که این صندوق‌ها به جهت چه مقامی است همچو گمان می نمودند که به جهت روضۀ مبارکه است باری جناب میرزا اسدالله را مخصوص از این جا با چند نفر ارسال نمودیم و در کمال احتیاط و احترام و احتشام بدون آن که نفس خود آقا میرزا اسدالله بداند حتی^۱ همراه‌ها گمان می نمودند عرش عظیم و جسد مطهر و هیکل مقدس و ذاتی لرتبه الفدا با کمال خضوع و خشوع با تخت روانی وارد ارض شد وارد ارض مقدس نمودند دیگر معلومست که چه روحانیت و سروری رخ نمود حال در جبل کرمل محلی که از پیش گرفته شده و مهیا شده و جمال قدم روحی لاجبائ الفدا همیشه توصیف

آن را فرموده بودند و امر آن نموده بودند و در جمیع کتب انبیاء تعریف آن واقع و بشارات و صحیح مشغول بنیان مقام مقدس هستیم تا اراده الهیه چه تعلق گیرد لهذا شما باید با ما به خاک کشی و سنگ کشی در آن مقام مشرف شوید و به زودی به هر قسم باشد حاضر گردید و به این شرافت کبری موفقی شوید هذا خیر لک من عبادة الثقلین ورقه حضرت جدّه و ورقه مقدسه والده و رقات مقدّسات از افنان را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ نمایند و البهاء علیک من ثبت علی میثاق الله ع ع

هو الله الابھی

یزد حضرت افنان سدره مبارکه الفرع الجلیل جناب حاجی میرزا محمدتقی علیه بهاء الابھی

هو الله الابھی

ای افنان سدره مبارکه الهیه الآن که در ذیل جبل کرمل در کمال بشارت به خدمت آستان مقدس مشغول و در رفع بنیان مطاف قدسیان منہمک و مألوف شب و روز به این عبودیت جدیده مسرور و مشعوف که نامه روحانی آن حضرت رسید و از اخبار استقامت جمیع افنان سدره مبارکه آن سامان نهایت انبساط حاصل گشت و حضرات دیگر ترویج امرالله را فراموش نمود خدمات آستان مقدس را کنار گذاشت اعلاء کلمه الله را نسیان نمود و تخلق به اخلاق را عبث پنداشته عزت قدیمه سرمدیه ثبوت بر میثاق را اوہام انگاشته شب و روز در نشر اراجیف مشغول گشته و از نشر اوراق شبہات کوشیده از بعد از صعود الی الآن جمیع اهل فتور یک نفس تبلیغ ننموده سبحان الله این چه مسلکی و این چه غفلتی و این چه نادانی و این چه بدبختی و فلاکتی قسم به جمال قدیم که قلب چنان به جهت این قوم متأسف که وصف نتوان نمود چاره را ببینند باز خود را دراندازند و سم را مشاهده کنند با وجود این بی جرعه نوشند رسوایی و ذلت و خسران دنیا و آخرت را مشاهده کنند خود را دراندازند باری الحمد لله که احباب یزد به سمت آن حضرت جمیع ثابت و راسخ انشاء الله افنان متزلزل نیز ثابت گردند و خصوص مشرق الاذکار عشق آباد هر نوع مصلحت بدانند امر فرمائید تا مجری دارند ع ع

ورقه جوف را ملاحظه نمائید بعد به حضرت افنان بدهید چون مشغول به بنیان مرقد مقدّس مطہریم اگر چنانچه دو نفر از حضرات افنان سدره مقدسه که ثابت بر پیمانند حاضر گردند و با این عبد به

خاک کشی و سنگ کشی در مقام مبارکه مشغول شوند بسیار سبب سرور قلب است و در خصوص مجلس در یزد هر نوع آن حضرت مصلحت دانند مجری فرمایند و کل باید اطاعت کنند. ع

حاشیه

باری در قصر گفتند عبدالبهاء به اسلامبول مخابره نموده که مقام مبارک را به کرمل نقل کند باید در این خصوص تدبیری نمود این عبد چون که پس از مشاهده آن حرکات مداخله در امور را جائز نمی نمودم ذکری نکردم تا آن که قرار دادند میرزا مجدالدین را با هدیه و مکتوب فارسی نزد ناظم پاشا جوانی ارسال دارند و از او مساعده خواهند..... خواهیم شد همان ایام این مطلب به افنان حاجی میرزا سید علی گفته ام پس ارسال میرزا مجدالدین با هدیه و مکتوب و سفارشات و تعلیمات شفاهی خودش که در حیفا به این عبد ذکر کرد از بناء کرمل و ذهاب و ایاب احبای امریک و اجتماعات عگا چیزی فروگذار نکرد پاشای مزبور محض تحصیلات اطلاعات نهایت مهربانی با وی کرد و اطمینان مساعدت داد چند یومی پس از مراجعت میرزا مجدالدین تلغراف رمزی از این رسید مبنی بر سخن عبدالبهاء و این عبد و آنان را به مجرد استماع گفتم که نتیجه میرزا مجدالدین است سپس افتراها بسته گاهی گفتند مسیحی از محبین عبدالبهاء ساکن مصر در کلیسا در ... جمیع مطالبی مخالف حکمت ... نموده گاهی گفته میرزا ابوالفضل کتابی طبع ... به هر وسیله در کتمان عمل کوشیدند این ایام شخصی از شام وارد عگا شد به بعضی از نفوس خارجی ذکر کرد که مسبب قلعه بندی عباس افندی ناظم پاشا والی مقام شده و میرزا محمدعلی پس از مسجونگی مکتوب در استخلاص خود ناظم پاشا فرستاد و شخصی که آن مکتوب را تبرکی نوشت الآن در عگا موجود است ولی پاشا بر هیچ یک از دو مکتوب جوابی نوشت

.....

در لوح مبارک مقطوع الاول و الآخر که به اثر قلم اعلیٰ 'مزمین به این عبد نشان دادند و طلب چسبانیدن و قطعه کردن آن را نموده اند به این معنی که هر یک متصل به هم چسپانده شود و ذکر کردند که این دو یک لوح مبارک است که در دو صفحه نازل گشته این عبد قبول نکرد گفتم من در ایم امور مداخله ندارم چون و چون اصرا و تشویق به چسبانیدن آن دارند بر من واضح شد که ان دو یک لوح نیست و نظر

به ذکر که در آن موجود است به سبب اتصال به هم متمسکی و در کلمه عهد بیندازند گفتند به آقا ...
گفتم تحسین کرد چون از مداخله این عبد مایوس گشتند دیگر اظهاری نکردند

ملاحظه شد که جمیع آیاتی که در حق امر بیان و نفوسی که بعد از شهادت حضرت اعلیٰ ' دعوی الوهیت و مظهریت نموده بودند از قلم اعلیٰ ' جاری گشت کل را به ایام بعد از صعود طلعت معبود نسبت داده و می دهند لوح مبارکی که در جمیع جزوات خود مرقوم نمودند این است که در حین خروج از عراق نازل شده قوله تعالی ای سلمان حین خروج از عراق لسان الله جمعی را اخبار نموده که سامری ظاهر خواهد گشت و عجل به ندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البته به حرکت آیند انتهی و در جواب شخص سائلی که از این لوح مبارک سؤال نموده می فرمایند و اما ما سئلت فیما اخبرنا العباد حین الخروج عن العراق فی ان الشمس اذا غابت تتحرك طیور اللیل و ترتفع رایات السامری تالله قد تحركت

یک صفحه کاملاً ناخوانا

به نوعی که در بخش دو که مجملاً در بخش سابق مفصلاً نگاشتیم صندوق جسد اطهر اعلیٰ ' را در بدو ورود ساعتی در مقبره امامزاده حسن توقف دادند تا جناب کلیم و ملا عبدالکریم قزوینی رفتند به خانه حاجی تبریزی رساندند مقبره امامزاده معصوم و مقر دادند و صندوق اطهر چندان در آن محل در جنب شمالی بقعه ماند تا در حنین اقامت ابهی ' آقا جمال بروجردی چون از تشریف محضر مبارک عودت به ایران جست جای صندوق را یافت و به مراقبت و محافظت گرفت و تنی از مؤمنین نیز مأمور باز می گردید و متولی مسلم را انعام کرده و به نگرهبانی گماشتند و اندک اندک گروهی از مخلصین دانسته به زیارت می رفتند لذا دستور رسید که به محلی دیگر انتقال یابد لذا شبی آقا جمال مذکور با حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و آقا میرزا حسن تفرشی رفته جسد را از امامزاده معصوم بیرون آوردند آن گاه به مسجد ماشاء الله واقع در جنب ابن بابویه برده به طرف شمال در جوف دیوار واقع در ایوانی صغیر قرار دادند و پس از فرصت به زیارت عبدالعظیم رفتند در مراجعت به مسجد مذکور آمده مراقبت کردند دیوار را دست خورده و خراب یافتند و پریشان گشته جسد مطهر را به سرعت گرفته و آقا حسن آقا بر جلوی زینش گذارده به شهر آمدند و به خانه حاجی سید علی واقع در محل مشهور

چهار راه سادات اخوی استقرار دادند و حاجی ملّا علی اکبر محض محافظت و مراقبت در همان خانه منزل گزید ولی پس از چندی برای احتیاط از شیوع نزد مؤمنین حاجی شاه محمدامین منشادی امر رسید جسد مطهر را تسلیم رفت و در داخل بقعه امام جمعه زید محفوظ داشت و جامعه مؤمنین خبر از استقرار نیافتند و. بعداً دانسته شد که محض احتیاط به چند خانه نقل دادند از آن جمله خانه آقا حسین علی نور اصفهانی در کوچه جنب بازارچه آقا واقع در منتهی الیه قبرستان معروف تغییر یافت و به نام باغ فردوس گردید

حاشیه پای صفحه در صفحه 127

میرزا محمدعلی جسد مبارک حضرت بهاءالله در میان مهلت به صبح نداد جامه‌دان و مهر ثبت مبارک را ضبط نمود حتی وجهی حضرت عبدالبهاء از که همیشه قرضه می‌گرفتند قرض کردند در زیر بالش مبارک گذاردند عنایت شود ناقض اکبر ضبط نمود و به فقرا نگذاشت بدهند از طرفی اظهار مظلومیت نزد امثال خود می‌نمود حتی در نزد فریق پاشا حاکم عکا رئیس عسکریه عجز و الحاح نمود که ما سر اطاعت داریم و لکن حضرت عباس افندی نمی‌.... و او مجلس آشتی فراهم آورد حضرت عبدالبهاء و ناقض اکبر را دعوت در منزل خود نمود تا وقتی که فریق پاشا جالس بودند با کمال خدعه دست‌ها را از آستین‌ها بیرون آورده زیر دست حضرت عبدالبهاء جالس ولی چون سابقاً حضرت من ارادالله او را مستحضر فرموده بودند که خدعه است فریق پاشا از آن ذکاوتی که داشت خواست امتحان نماید بهانه که در اندرون می‌رود رفته در پشت پرده مخفی ایستاد به مجرد رفتن فریق ناقض اکبر به حضور مبارک با کمال جسارت عرض کرد گمان نکنید که من تمکین خواهم کرد در پای خونت ایستاده‌ام فریق پاشا فارسی خوب می‌دانست مراجعت کرد ناقض اکبر را با کمال تشدد بیرون کرد مکرر به حضور عرض کرد که آن قدر این به وجود مبارک صدمه می‌زند کذب می‌دهد اذن بدهید او را یا غرق کنم در دریا یا به طرابلس غرب بفرستم فرمودند باید این بلایا را حمل نمایم میرزا عزیزالله جدّاب خراسانی

واقعات سال 1317

سال پنجاه و هفتم

سال 1900 م

نبی را ناقص و خاسر و مخالف خواند و خواستند بدین حيله قلوب اعضاء حکومت را از ایشان متغیر و متکدر سازند و جزوه را به حکومت ارسال نمود و هم میرزا مجدالدین بن میرزا موسی کلیم را با هدایا و تحف و بعضی لوائح افسادیه نزد ناظم پاشا والی شام گسیل داشتن و قبلاً به یحیی بیگ معروف طابور آغاسی هزار و دویست لیره سندوین ذمه داد و میرزا مجدالدین به بیروت رفت و مقدار ششصد لیره که از بیع قطعه زمین به دست آمد به یحیی بیگ تسلیم نمود و برای اداء ششصد لیره باقی مانده از دین به اتفاق میرزا بدیع الله قسمتی از قصر بهجی را به او واگذاشتند و او به بهاء رشوه‌های مذکور با والی متحداً متفقاً سعایت و افترا درباره آن حضرت باسلامبول فرستاد و در ضمن مفتريات کبیره یکی آن که عباس افندی محلّ مهمات جنگی و قلعه بر کوه کرمل می سازد و افسران دول اجانب با لباس مبدل نزد وی مرآوده می کنند و وسوسه و اضطراب و بیم در قلب سلطان خائف تولید کردند و چند بار از طرف دولت ممانعت شد و آن حضرت به واسطه حکومت محلیه تحقیق و تفتیش خواستند و مفتشین به بناء مقام در آمده معاینه کرده کذب افتراء و بهتان را گواهی دادند و اجازت اتمام بنا صادر گردید ولی پی در پی دسائس و حیل از جانب ناقضین بیبوست و آن حضرت راضی نشدند که شرح مخالفت و مضادات اخوان را به دربار دولت خبر دهد و می فرمودند بروز و شهرت چنین امور از داخله جنال ابهی پسندیده نیست تا آن که بالاخره این سخن در خاطر سلطان و دربار اسلامبول تأثیر شدید نمود که مقام آن حضرت خطرناک است و حکم و دستور قلعه بند صدور یافت و فرمان رسید که احکام قبیله راجع به بهاء الله و اتباع را به اجرا گذارند و آن حضرت و هم اغصان و هم‌رهان معاندشان همگی حق خروج از عگا نداشته باشند و مفتین مذکور خود بیشتر دربند افتادند و حکمران عگا چندی در ابلاغ فرمان آن حضرت تعلق و تسامح نمود ولی بالاخره ناچار صورت فرمان سلطان را ارائه داد و آن حضرت به مؤمنین مجاور و زائر و ممالک متنوعه خبر و تسلی داده بیان فرمودند که این امور موافق مصالح خفیه و موجب ارتفاع رایت عهد و میثاق می باشد و عده سوار ضبطیه مأمور بهجی شد و ناقضین را که تقریباً چهل تن بشمار بودند به حقارت و خفت به شهر آورده توقیف در بلد نمودند و میرزا حمدالدین که ساکن طبریه بود نیز مجبور به اقامت در

عکا گردید و بسیاری از محترمین دولت و ملت مسیبن این فتنه را دانسته به حضرت عبدالبهاء اخلاص یافتند و هرچند آن حضرت سعی نموده را از او ساخته به قصر برگرداند ولی خود خانه مذکوره اجاره در حیفا را فسخ فرمود و از آن پس بهائیان مجاور و مسافر زائر را در ایام یکشنبه و جمعه در حال اجتماع به بهجی برای زیارت روضه مبارکه می فرستادند و خود از عکا خارج نشده حتی زیارت روضه مبارکه ابهی^۱ را از بالای بام خانه به جای آوردند ولی به علت نفوذ عظمت و قدرت و کرامت آن حضرت بین طبقات علیا و سفلی^۱ و حق گدازی دلالت و برون کشوری و لشگری امثال غریق پاشا که رهین منت و شکرگذاری کرامات روحانیه آن بزرگوار بود بر هیچ یک از مؤمنین و مقربین ادنی^۱ عسرت و شدت روی نداد و مسافری زائرین شرقی و نیز آمریکائی با فینه و لباس عثمانی همگی در عکا با ضیق محل پی در پی تشریف می یافتند.

سفر شاه به اروپا و دادخواهی اهل بهاء

مظفرالدین شاه چون سفر به کشورهای اروپا نمود و میرزا علی اصغر خان صدراعظم هم با او همراه بود در فرانسه ... لوا از مؤمنات مشتعل^۱ این امر به اتفاق مسیو دریفوس که تفصیل اخوان در بخش لاحق می باشد به حضور شاه رسیده در خصوص امر ابهی^۱ و تعدیات وارده بر بهائیان در ایران سخن گفته تظلم نمود و مکتوبی مفصل به شاه داد و مستر هور از بهائیان مشتعل آمریکا چنان معروضه تنظیم کرده به او رساند که چون به نظر حضرت عبدالبهاء گذشت در حقش چنین فرمود قد کتبت ما القیت علیک و عرائض در شاه و اتابک تأثیر شدید کرد و تعهد نمودند که بعد از مراجعت به ایران بیش از پیش به رفع ستم از این طایفه کوشند.

نشر امر ابهی^۱ در اقطاع ایران و قتل و مشقات بهائیان

و از جهت نشر اقدامات حضرت عبدالبهاء به امور خطیره مذکوره و غیرها و نیز صدور الواح کثیره بلیغه علیه بهائیان در همه ممالک متنوعه خصوصاً ایران و روسیه و هندوستان و آمریکا شور و انجذابی بدیع پی در پی یافته همت به نشر آئین ابهی گماشتند و مراکز عدیده و جدیده مانند قریه عزآباد و مهدی آباد در یزد به اهتمام آقا رجب علی عزآبادی و حاجی احمد و پسرش آقا حسین و غیرها یکی بعد از دیگری تأسیس شده و از جانبی دیگر بغض و عناد اعداء افزون گشته به قتل و غارت اسمی پرداختند چنان که در شهر یزد بعضی از اشرار مسلمین حسب اشاره یکی از مؤمنان به فرائض و مراسم زردشتیان یزد استاد اسفندیار خواهر زاده کیخسروچی خان صاحب مؤسس تعلیمات حضرت بهاءالله همان مسیحیان به اسم مبارک محمد تعظیم می کنیم لهذا اغلب ما برای ارض ایران و اعلیٰ حضرت شاه ایران و رعایای ایران مملو از محبت خالصانه شده است چه که آن ارض مولا رب ما حضرت بهاءالله است دیگر آن که در تعلیمات عالیه حضرت بهاءالله از برای امراض قلوب خود معالجه قطعی یافته ایم چه که بهاءالله وحدت و یگانگی خدا را به ما تعلیم نموده اند و امر فرموده اند که جمیع ملل عالم را ملت واحده دانیم و کافه مردم و عالم را اطفال او بشماریم و مانند برادران و خواهران و دوستان صمیمی خود دانیم پس ای اعلیٰ حضرت شاه وقتی که ما می شنویم که ملأها و علمای ایران که خود را معلّم شریعت حضرت مولای ما محمد رسول الله احتساب می کنند خون بی گناه اهالی بلد خودشان را می ریزند که تقصیری سوای اعتراف به وحدت خداوند و توجه به حضرت بهاءالله ندارند و به واسطه تعلیمات مبارکه اش بهاءالله را ظهورالله می دانند این ظلم سبب اضطراب و سوختن و شکستن قلوب ما می شود چه که آن شمس حقیقت از مملکت افق اعلانی است که آن شمس بی مثال از آن شطر طالع شد و انوارش جمیع عالم و امم را منور خواهد کرد ولی حال که ملاحظه می کنیم که تراب نورانی آن ارض به خون عاشقان جمال آن شمس حقیقت گلرنگ می شود چاره نداریم جز این که پناه به عدالت و رحمت اعلیٰ حضرت شاهنشاهی بیاوریم و تو ای صدراعظم ما شنیده ایم که تو از تمام اهل ایران بصیرتری لذا من از تو استدعا می کنم که لحظه در تعلیمات بهاءالله تفکر نما که یگانه بهائی های ایران و سایر نقاط عالم امر مبرم فرموده است که در جمیع شئون مطیع و منقاد سلاطین و قانون هر مملکتی باشند و این حکم محکم را رکن رکن شرایع و احکام مبارک خود مقرر داشته است و چنین حکمی الی حال در هیچ یک از امناء قرون اولی صادر نشده

است حال مستدعیم به این سؤال من جواب بدهید آیا حمایت چنین رعایائی که اطاعت از دولت و سلطنت از احکام دینیه‌شان است برای مملکت شما منفعت دارد و لازم است یا نه حال قدری ملاحظه در فرامین حضرت بهاء‌الله و ربنا عبدالبهاء عباس بنماییم که وجود مبارک خود را در سیل رفع اختلافات و محاربات و خونریزی از بین علمای عالم فدا فرموده‌اند تا این که در تاریخ عالم ذکر اسم ما شد ذکر اسامی

ترجمه عریضه‌ایست که محترمه ست لوا آمریکائی حرم دکتر گتسینگر در پاریس سفر میرزا علی‌احمد خان صدر اعظم به حضور اعلیٰ حضرت مظفرالدین شاه عرض کرده است

الله ابھیٰ به اسم احبای پاریس

به واسطه حضرت صدراعظم به حضور مبارک اعلیٰ حضرت شاهنشاه ایران با کمال افتخار عریض ذیل را این مخلصه میس گتسینگر از جانب بهائیان پاریس به حضور اعلیٰ حضرت شاهنشاهی عرض می‌کنم و از حضور مبارک شاه یک استدعای شخصی هم دارم اولاً ما به حضور اعلیٰ حضرت شاه اخلاص و خضوع خود را عرضه می‌داریم و به ایشان اطمینان می‌دهم که ما پیروان حضرت بهاء‌الله ارواحنا لاسمه الفداء و مؤمنین کلمات او در دین خود مأموریم که از اعلیٰ حضرت شاهنشاهی اطاعت بنماییم و دعای خیر در حقشان نماییم و از هر جهت به محبت و خدمت شاه قیام نماییم لهذا با کمال خضوع و احترام استدعا داریم که اعلیٰ حضرت شاه بما اذن عنایت فرمایند به حضور مبارکشان مشرف شویم و خلوص و محبت خود را که به ایشان و مملکت و رعایای شاه داریم شخصاً اظهار داریم ثانیاً ما از اعلیٰ حضرت شاه مستدعی هستیم که در حق برادران ایمانی ما که در ایران هستند و به اسم مبارک بهاء‌الله ما با هم برادر شده‌ایم عدالت و حمایت ملوکانه خود را مبذول فرمایند و جانشان را محفوظ فرمایند از دست نفوسی که از قرار معلوم مقصدی جز اغتشاش و بلوا برای مملکت ندارند و به هیچ وجه خیالشان در اتحاد و اتفاق و سرور ملل عالم نیست وقتی می‌شنویم چنانچه تازه شنیده‌ایم که برادران ایمانی ما را در ایران شهید می‌کنند این بی‌نهایت سبب حزن و یأس ما می‌شود زیرا از وقتی که تعلیمات و دین حضرت بهاء‌الله ارواحنا فداه را قبول نموده‌ایم حسب الامر مبارکش از جان و دل معتقدیم که حضرت محمد رسول

حقیقی خدا بود و قرآن شریفش کلمه الله است این از قوت کلمه حضرت بهاء الله است که ما دین اسلام را قبول کرده ایم و حال آن که در هزار و سیصد سال مسیحیان از دست عباد حضرت ربّ ما محمد ظلم کشیده ایم و انواع

علمای اسلام و مسیحی که اسباب اغتشاش دو دین بزرگ اسلام و مسیحی شدند ذکر نشود تا مادامی که علمای مملکت شما دست ظلم و جورشان بر سر رعایای شما درازست این مسئله شما را از تأمین و آزادی خود مانع است و تا رعایای شما امنیت نداشته باشند نمی توانند اطاعت و محبت و انقیاد خود را نسبت به پادشاه خود اظهار و ثابت نمایند زیرا هیچ کس طاعت و عبودیت پادشاه خود را لازم نمی شمارد به قدر یک ملت عظیمی که از احکام محکم دیانتشان اطاعت به دولت و سلطنت است یعنی بهائی که در دین خود مأمور باطاعت پادشاه و دولت هستند به جهت هر دولتی بهترین رعایایی هستند چه که اطاعت دولت فریضه دینیه آنهاست و چنین حکمی را هیچ پیغمبری به مؤمنین خود نداده است پس حمایتی که شما در حق رعایای بهائی خود مجری^۱ دارید واقعاً حمایت ملک خودتان است یعنی هرگاه بهائی را حمایت فرمایید ملک خودتان را حمایت فرموده اید چه که امر دینی بهائی اطاعت دولت و سلطنت است و اگر بهائی بکشتن بروند مکن نیست حکمی از احکام دینی خود را اطاعت نکنند لهذا از اعلی^۱ حضرت پادشاهی استدعا داریم که از بهائی اعانت و حمایت فرمایند چه که بهائیان به حکم دیشان مأمور به دوستی و اطاعت پادشاه هستند ثالثاً اما استدعای شخصی که با کمال خضوع و ابتهال و تضرع از اعلی^۱ حضرت شاه دارم استدعائست که خود از جانب خود بدون اطلاع و اجازه مولایم از حضور مبارک پادشاه می نمایم و به هیچ وجه حضرت ربّ ما عبدالبهاء امر نفرموده اند که این استدعا را از شما نمایم ولی اطاعت و عبودیت و خضوعی که به ساحت قدسش دارم مرا وا می دارد که این استدعا را از حضور شاه بنمایم چه که منتهای آرزوی مولای من عبدالبهاء که انشاء الله خون گلویم در سبیل محبتش به خاک بریزد در جمیع احیان این است که در سبیل الهی جان خود را فدا فرماید که در این است که در سبیل محبوب آفاق مسجون است و به ما امر فرموده است که حتی^۱ هرگاه بینیم هیکل مبارک را پاره پاره می کنند برای خلاصش از احدی طلب شفاعت نمایم ولی ای اعلی^۱ حضرت قلب بشری من از مشقات و بلایش پارچه پارچه است که وجود مبارکش قلعه بند است در شهر خرابه عکا از وضع خرابی دیدی

آن کس بمثل من مطلع نیست چه که من دون مرتبه در آن ارض مشرف شده‌ام و می‌دانم در بابا خرابی آن ارض چه عرض نمایم و حال استدعائی که شخصاً از اعلیٰ حضرت شاهنشاهی دارم این است که دروازه سجن عگا را برای مولا و ربّ من مفتوح فرماید و نوعی بفرماید که مولای من بتواند به حیفا و کوه کرمل که قبل از قلعه‌بندی می‌رفتند دوباره تشریف ببرند و دوباره نسیم هوای خود به آزادی استنشاق فرمایند از اعلیٰ حضرت شاهنشاهی استدعا داریم که این استدعای مرا قبول فرمایند محض خاطر محبتی که مانند آتش در قلب من برای مولایم مشتعل است اگر اعلیٰ حضرت شاهنشاهی از اعلیٰ حضرت سلطان عثمانی خواهش نمایند که رفع قلعه‌بندی را نمایند و دوباره مولای من از عگا بیرون تشریف ببرند قسم به خدای واحد که بجز او خدایی نیست که من اطاعت و خلوص و دعا و تشکر و حتی جان خودم را نثار اعلیٰ حضرت شاهنشاهی می‌نمایم و هرگاه اعلیٰ حضرت شاه قول بدهند که این استدعای مرا قبول خوانند حاضرم که ثابت نمایم که من این عرایض را از صمیم قلب نمودم و هر وقت شاه بخواهند حاضرم که از قوه کنیزه خاضعه امر ابهی لوا گتسینگر

ترجمه نامه محترمه لوا گتسینگر از پاریس به شوهرش دکتر گتسینگر

الله ابهی شوهر عزیز من دیشب خیال داشتم به شما مکتوب بنویسم ولی خستگی و زحمات دیروز مانع بود ولی حال سعی می‌کنم که مفصلاً تفصیل ملاقات خود را با اعلیٰ حضرت پادشاه عادل ایران و حضرت صدارت پناهی مرقوم دارم شود عریضه را که به حضرت صدراعظم نوشتم در جوف ارسال می‌دارم عریضه مزبور را هفته قبل به جناب نظر آقاخان سفیر ایران مقیم پاریس دادیم اولاً ایشان گمان می‌کردند که ما واقعاً و جدلاً نمی‌گوییم ولی بعد از آن که درست مطلب را حالی کردیم و گفتیم هر نوع باشد باید به حضور شاه مشرف شویم باز ایشان متردد بالاخره من جواب گفتم اگر شما در رسانیدن عریضه من تعطیل بنمایید فوراً خودم می‌روم نزد وزیر مختار آمریکا مقیم پاریس و به اتفاق و به حضور حضرت صدراعظم می‌روم نظر آقاخان پرسیدند آیا سفیر آمریکا بهائی است من جواب گفتم برای شما فرق نمی‌کند خواه بهائی باشد یا نباشد چه که ما مردمان فقیر بی‌قدرتی نیستیم و من به شما ثابت می‌کنم که خیلی مردمان با

کفایتی داریم و می‌توانیم بدون همراهی شما اعلیٰ حضرت شاه و حضرت صدراعظم را زیارت نمایم در صورتی که بینیم شما در رسانیدن عریضه ما اقدام نمی‌فرمایید بالاخره دیدند هرچه می‌گویند فایده نمی‌کند گفتند حاضرم و عریضه را به حضرت صدراعظم می‌رسانم و اگر قبول فرمودند شما باید خیلی مسرور باشید خلاصه این تفصیل جمعه گذشته بود بعد به من خبر رسید که حضرت صدراعظم روز یکشنبه ساعت دو بعدازظهر مرا خواهند پذیرفت و عریض مرا قبول خواهند کرد و بعد مرا به حضور اعلیٰ حضرت شاه خواهند بعد شخص محترمی که بهائی است و خیلی مستقیم است آمدند و به من گفتند خوبست شما در هر حال برای زیارت شاه حاضر شوید زیرا وقتی از حضرت صدارت خواهش کنید که می‌خواهید اعلیٰ حضرت شاه را زیارت نمایید ایشان مضایقه نخواهند فرمود لهذا باید شما آماده باشید بعد من لباس خود را عوض نمودم با جناب مستر دریفوس که از احبای مستقیم پاریس است به مهمان‌خانه قصر الیزه رفتیم که محل اقامت اعلیٰ حضرت است در آن حین آرزو کردم که کاشکی جمیع امت‌های احبای پاریس در شهر بودند من می‌رفتند و چون اکثر به بیلاق رفته بودند من خودم تنها رفتم و مستر دریفوس به همراهی من آمدند و عریضه مرا به فرانسه ترجمه نموده بودند و خودشان و مستر عریضه را در تحت اسم من از جانب احبای پاریس امضا کردند وقتی که وارد شدیم جناب میرزا اسحق خان سفیر آمریکا ما را در طالار پذیرایی نمودند و خوش آمد گفتند و کمال احترام را بجا آوردند و اظهار داشتند که حضرت صدارت برای صرف نهار چایی تشریف برد باید صبر کرد تا مراجعت نمایند و بعد گفتند که در خصوص من با جناب صدراعظم مذاکره نموده‌اند و محض ورود مرا نزد ایشان خواهند برد خلاصه تا ساعت سه ده دقیقه کم بعدازظهر منتظر شدیم بعد نظر آقاخان آمدند و گفتند که حضرت صدراعظم وارد شدند و حال شما ایشان را ملاقات خواهید کرد آن وقت عریضه مرا به دست من دادند که دوباره خودم به دست حضرت صدارت بدهم ده دقیقه بعد از ساعت سه جناب میرزا اسحق خان به همراهی من و نظر آقاخان به همراهی مستر دریفوس رفتیم در اطاق دیگری که حضرت صدارت منتظر ما بودند مهمان‌خانه پر از انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بود تمام نگاه می‌کردند بینند ما چه کار داریم و توی اطاق جمعیت بسیار بود آن وقت میرزا اسحق خان مرا جلو صدراعظم برد و معرفی کردند و صدراعظم با کمال لطف به من سلام دادند و من نیز به آداب ایرانی جواب سلام را دادم و با هم دست دادیم و بعد نظر

آقاخان مستر دریفوس را معرفی کردند و صدراعظم به میرزا اسحق سفیر آمریکا فرمودند سؤال کنید ببینید خواهش حضرات چیست پس من عریضه را به دست ایشان دادم و خودشان از دست من گرفته گفتند دیشب به تفصیل این عریضه را برای من ترجمه نمودند و من از شما می‌نمایم و به شما وعده می‌دهم که هر چه لازم باشد خواهیم کرد و خواهش شما را قبول می‌کنیم آسوده و راحت باشید و بدانید که اعلیٰ حضرت شاهنشاهی کافه رعایای خود را دوست دارند و تمام را حمایت می‌فرمایند بعد خیلی از این قبیل مطالب دیگر هم فرمود و خلاصه مستر دریفوس به فرانسه گفتند ما از مرحمت حضرت صدارت پناهی کمال تشکر را داریم ولی استدعای دیگر ما که در عریضه ذکر کرده بودیم این بود که خودمان به حضور اعلیٰ حضرت شاه نیز مشرف شویم چه که می‌خواهیم عین این وعده‌ها و کلمات و اظهار مرحمت‌ها را از لسان خود شاه بشنویم و به حضور مبارکش عرض کنیم که ما همگی شاه را دوست داریم و مأمور اطاعت هستیم و جمیع ما احبای پاریس در آمریکا حاضریم که اطاعت و وفاداری خود را به هر نحو که می‌فرمایند با اعلیٰ حضرت شاه ثابت نماییم آن‌گاه لب‌های ساکن حضرت صدارت به تبسم آمد فرمودند نیم‌ساعت صبر کنید و من شما را به حضور اعلیٰ حضرت شاه خواهم برد بعد ما دو سفیر به اطاق دیگر رفتیم و منتظر شدیم بعد از چند دقیقه میرزا اسحق خان رفتند و فوراً مراجعت کرده فرمودند که ما در اطاق بایستیم تا ایشان دوباره عقب ما بیایند فوراً نظر آقاخان آمدند و گفتند بیایید در طالار که حضرت صدارت و سایر اجزاء منتظر تشریف آوردن اعلیٰ حضرت شاه شدند پس من راه افتادم و نظر آقاخان و مستر دریفوس دنبال من آمدند و در وسط تالار ایستادیم و با ما حضرت صدارت ایستاده بودند و عریضه من دستشان بود و سایر اجزاء در اطراف ما بودند و تقریباً عدد اجزاء صد و پنجاه نفر بود و تمام لباس رسمی سیاه پوشیده بودند و در سر کلاه سیاه ایرانی داشتند و خیلی باوقار و خوش وضع و محترم بودند خلاصه جناب سفیر میرزا اسحق خان در میان آنها خیلی موقر بودند خلاصه جمعیت باشکوهی تشکیل کرده بودند من در جلو همه با حضرت صدراعظم ایستاده بودم و در عقب ما جناب مستر دریفوس مع نظر آقاخان و میرزا اسحق خان ایستاده بودند و میان یک‌صد و پنجاه نفر مرد فقط من یک نفر زن ایستاده بودم و با من همگی با کمال احترام رفتار کردند مردمان متفرقه که در مهمانخانه بودند و در عقب سر اجماع شاه صف کشیده بودند منتظر بودند ببینند چه خبر خواهد شد و اجماع کثیری هم در مقابل

درب مهمانخانه به تماشا ایستاده بودند که سربازهای فرانسوی و سوار و پیاده پلیس در اطراف آنها کشیک می کشیدند و مواظبت می نمودند خلاصه با کمال سکون و وقار به قدر ده دقیقه منتظر شدیم ناگهان این خیال بر من آمد که الحمدلله من در این خدمت امر مولایم در این محل ایستادم فوراً شخصی از بالای پله آمد و گفت که اعلیٰ حضرت شاه تشریف می آورند و حضرت صدراعظم با عریضه من رفتند در مقابل پله ایستادند وقتی که اعلیٰ حضرت شاه آمد تمام اجزای ایشان مع صدراعظم با کمال احترام تعظیم کردند اعلیٰ حضرت شاه دم پله کمی ایستادند صدراعظم عریضه امر بالا نگه داشتند عرض کردند قربان این عریضه یک خانم آمریکایی و یک شخص فرانسوی است که از جانب جماعت خود به حضور مبارک عرض کرده اند و اظهار احترام خود با کمال افتخار می نمایند آیا اذن دارم حضرت را به حضور مبارک بیاورم یا نه هر که می خواهند به حضور مبارک مشرف شوند سپس اعلیٰ حضرت شاه به ما نگاه کردند و فرمودند بلی بلی و با صدراعظم پیش آمدند که ما را ملاقات نمایند سپس سفیر ایران ما را معرفی نمودند و ما با شاه سلام دادیم و اعلیٰ حضرت شاه با وجود شکوه و وقاری که دارند با کمال مهربانی به ما تعارف نمودند آن وقت مسیو دریفوس به فرانسه عرض کردند که ما بهائیان پاریس و آمریکا نهایت خضوع و طاعت را نسبت به اعلیٰ حضرت شاه داریم و شاه و دولت شاه را دوست داریم و مأمور به اطاعت هستیم و به هر نحوی که می فرمایند حاضریم اطاعت و محبت و وفاداری خود را به شاه ثابت نمایم پس اعلیٰ حضرت شاه تبسم نمود از ما تشکر نمودند و اظهار مرحمت فرمودند پس حضرت صدراعظم عرض کردند که من عریضه حضرت را خواندم و استدعای حضرت والا این بود که اعلیٰ حضرت شاه را زیارت نمایند ولی دو استدعای دیگر هم دارند آن وقت شاه صدراعظم را فرمودند عریضه را بیاور و برای من بخوان و فوراً صدراعظم اطاعت نمود بعد از آن شاه رو به ما فرمود خیلی اظهار مرحمت فرمودند و بعد فرمودند آسوده باشید تمام استدعاهای شما قبول است و بر طبق میل شما مجری خواهد شد و هر چه در قوه ما باشد عمل خواهیم آورد بعد ما از اعلیٰ حضرت شاه تشکر نمودیم و دوباره سلام دادیم و شاه نیز اظهار مرحمت نموده راه افتادند و من و صدر اعظم و دریفوس و دو سفیر ایران از عقب شاه رفتیم تا دم در و بعد شاه در کالسکه تشریف بردند و صدراعظم و دو سفیر از ما جداحافظ نموده به کالسکه دیگری نشسته و از دنبال کالسکه شاه روانه شده عازم (بوادولوی) شدند

خلاصه به این وضع فرمایش و وعده حضرت مولیٰ عبدالبهاء روحی لسجنه الفداء که در چهار سال قبل در عکّا به بنده فرمودند محقق شد و وعده مبارک این بود لوا روزی ما تو را نزد شاه ایران خواهم فرستاد تو خدمت بزرگی به امرالله خواهی کرد چقدر عظیم است قدرت و معرفت مولای ما که من ضعیف حقیر ناچیز ناقابل را اضعف جمیع عباد او هستم موفق با این خدمت بزرگی فرمود و مرا اسباب تحقق وعده مبارکش فرمود حال احبای پاریس که بعضی به شهر آمده‌اند خیال دارند یک شام بزرگی بدهند و حضرت صدراعظم را مع دو سفیر دعوت نمایند ولی اگر امة الله مادام جگن زود به پاریس مراجعت نمایند شام را در خانه ایشان خواهیم داد و اعلیٰ حضرت شاه را نیز دعوت خواهیم کرد ولی چون شاه کمتر جایی می‌روند و به جز یک ملاقات مختصری که با وزیر جمهوری فرانسه دیگر جایی به دعوت رفتند لهذا شاید دعوت ما را قبول نفرمایند و ما هم با این احوال توقع نداریم ولی در هر حال اگر مادام بیایند در مهمانخانه و نیز از حضرت صدراعظم و سفیرین دعوت شام خواهم کرد حال باید مشغول به ترتیبات این ضیافت بشوم و از قرار معلوم شاه حرکت خود را تا ده روز دیگر تعویق انداخته‌اند و السلام

امة عبدالبهاء لوا

هو البهی الابهی

الهی الهی ترانی بکل ذل و انکسار اناجیک فی خفیات قلبی و سرائر روحی و اقول رب رب رحرس احبائک فی حصنک الحصین و معقلک المتین و انظر الیهم بعین عنایتک و رعایتک و احفظهم بلحظات حمایتک و کلائتک و اجعلهم آیات التوحید النازلة فی سماء تقدیسک و صنهم عن شئون الهوی و متابعة النفس الامارة بالسوء ای رب احفظهم من الغرور و اتباع خطوات مصدر الشرور و اجذبهم بنفحات قدسک و اجعلهم ثابتین علی امرک و ناصرین لذكرک و یثیرین لنفحاتک لثلا یهنوا و لایفتروا عند ما یدوق عبدک هذا مر لبلاء و یخوض فی غمار البلیا فی سیلک اوسیق الی مشهد الفداء فی محبتک او القی فی بئر ظلماء او طوحته طوائح البغضاء الی اقصى برية فی الغبراء ای رب اشدد ازورهم و قو ظهورهم و اشرح صدورهم برحمتک الکبریٰ انک انت العزیز المقتدر الکریم

ای احبای الهی دریای بلایا در تلاطمست و امواج رزایا در تهاجم دقیقۀ بر عبد بها نمی گذرد مگر آن که سهام شدیده از جهات متعدده وارد و ذئاب کاسره و سباع مفترسه از جهات عدیده در هجوم کأس احزان سرشار است و سحاب آلام با وجود این الحمدلله شب و روز به ذکر یاران الهی مستبشر و به یاد دوستان معنوی متذکر مقصود اینست که آنچه وارد گردد و هر مصیبتی که رخ نماید به عبدالبهاء مبادا دوستان را فتوری و یاران را قصوری حاصل گردد بلکه باید بیشتر از پیشتر در وله و انجذاب آیند و در نشر امرالله کوشند یوم ثبوت آن یومست که انوار استقامت کبری^۱ از وجوه احباء لمعان نماید و همچنین باید که جمیع یاران الهی در نهایت خضوع و خشوع و تذلل و انکسار به عبودیت یکدیگر قیام نمایند و در منتهای اتحاد و اتفاق و الفت و یگانگی بکوشند الیوم هر خاضع و خاشعی که به هیچ وجه رائج^۲ وجود در او نیست و به بندگی جمیع دوستان قائم در ملکوت ابهی^۳ رویش چون مه تابان تابنده و درخشنده و هدایت بخشنده ایادی امرالله چون سرج نورانیه اند در هر امری قراری دهند و اتفاق نمایند و با اکثریت آراء حاصل گردد کل^۴ باید اطاعت و انقیاد کنند و همچنین بر جمیع دوستان الهی به نص قاطع رحمانی فرض است که به جان و دل حضرت شهریار عادل را دعا کنند و در اطاعت و انقیاد سعی بلیغ مجری^۵ دارند و

البهاء علیکم ع ع

هو الله تعالی^۶

به واسطه حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الانور دوستان الهی و احبای رحمانی در مدن و دیار علیهم بهاء الابهی^۷ ملاحظه نمایند

و تا بشرویه بلکه قاینات هم موفق شود بر آن وقت مراجعت نموده عزم طواف می نمایم به حول الله و قوته و اگر آن حضرت بشرویه و قائن و اطراف را سیاحت می فرماید تلگراف فرماید که به اطراف حرکت نمودم فانی به باد کوبه می رود اگر توانست حضرت ابن ابهر را حرکت به طهران می دهد و الا فانی از طرف مازندران به طهران می رود هر یک را آن حضرت برای امر و خود را صلح می دانند اختیار فرمایند و این که عرض شد تلگراف به جهت معطل نشدن است لکم همین اسبوع می رسد مرقوم دارید اکثرهم به نظر مبارک اهمیت ندارد آن را مرقوم فرماید فانی هم نمی داند ولی ابن ابهر فرمود و به امرالله

منسوب است می‌ترسم لکل همت ننمایم مقصر باشیم آنچه خیر و صلاح است مرقوم فرماید و در اجرائش همت گمارید دوستان و آقایان آن مدینه را سلام و خلوص و تکبیر دارم از حادثه جناب محبوب معظم آقا محمدتقی و..... محزون و پریشان شدم ولی چه می‌توان کرد همیشه این قسم بوده امید است تدارک شود حضرت حکیم‌باشی روحی فداه را برای چه برای آنچه بر سایرین کرده‌اند دیگر قضیه .. آن حضرت ندانستم چیست امید است بحول الله به خوبی و خوشی که نوشته باشد حضور مبارک هر یک از آقایان و ازهار و اوراد حدیقۀ رحمانیه و فواکه و اثمار جنت ابهیة روحی و ذاتی و کینونتی اسم الفداء که به جان و مال و نام و ننگ و ملک و ملکوت و دنیا و آخرت ایستاده فرا نموده و حقۀ وحده لاشریک له را اختیار نموده و برای وفای به عهد و میثاق به تمام قوا قیام فرموده‌اند سلام و خلوص و تکبیرات قدسیه ملکوتیه موقوف به مرحمت و عاف آن حضرت است حضرت مخدرۀ والده و معظمه همشیره را سلام و خلوص دارم جناب محبوب معظم آقا میرزا احمد روحی فداه گویا نیشابور تشریف دارند سلام و خلوص فانی در حضرت ایشان و حضرت آقا میرزا محمود و ابن ایشان و حضرات مشایخ و جناب آقا محمد اسمعیل سلام و خلوص لانهایه مرقوم فرماید فدایت شوم حضرت فروغی با عوالمی فروغ و عوالمی اشتعال و عوالم انجذاب و عوالم بیان و عوالم تبیان و عوالم استقامت و اطمینان و فنای صرف و تسلیم بخت و خلوص لانهایه روحی له الفدا از افق عشق آباد طالع و مشرق و آفاق قلوب را منور فرمود اینست قوت ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان ربانی اگرچه درست مفصل و مشروح نتوانستم یومی فرصت نیافتم با ایشان صحبت دارم ولی این قدر معلوم شد که به حسب تعلیم الهی نه یوم توقف می‌نماید و بعد را به عزم طواف از افق بادکوبه طواف می‌فرمایند و از این ارض تدارک عبور و مرور از حدود و ثغور را خواهند دید اگر دیدند می‌گذرند والله مکشوف می‌شود که باید به طهران بروند و لکن بروند احسن و اعظم است جناب آقا میرزا عبدالکریم را جناب عشق آباد و میرزا محمود انیس فانی و حضرت فروغی کلام آن حضرت و احباب احدیه سلام و خلوص لانهایه دارند هر قدر می‌خواهم عزم خود جزم برامری و طرفی نمایم نمی‌شود الامر بیدالله لا اله الا هو العزیز المحبوب

...الحمدالله المؤید الموفق...للصواب چون جناب آقا محمد علی... که از اجزاء و اعضای ج بود و بعد حضرت فروغی او را تقلبید و بجه الباقی بعد فناء الاشیاء متوجهش فرموده اند به ایشان نوشته اوراق

شبهات نزد ج آمده و اظهار نزد بعضی می نماید و كذلك فائز بجناب ابن ابهر نوشته او منزوی شده و بشر من هل من ناصر می گوید و جناب ابن ابهر هم فی الله مأمور بع آذربایجان شدند به حسب رجا فانی

و حضرت فروغی هم تجاوز از تعلیم مبارک را اجتهاد مقابل نص می دانند و صرف متابعت را تأیید می دانند و چنین است حق لاریب فیه لذا توجه آن حضرت به آذربایجان بلافائده و ثمره است چون جناب ابن ابهر می روند و سرور و حبور آن حضرت هم به اطراف ... اکثر ثمر است از سرور فانی ... الواح مبارک جمال قدم روحی و ذاتی و حقیقتی به مقامه الاعظم و مقر الاقدم الاکرم فداء حضور انور ارسال داشتم با سلام و خلوص و تکبیر فانی در محضر همه دوستان الهی برسانید و قبض رسید گرفته به اسم فانی ارسال فرمائید و فانی همین الیوم روانه بادکوبه می شوم که به طهران بروم بحول الله و قوته و عنایت و الطافه الاعظم الاقدم العظیم القدیم حیدر علی

بسم الله العزیز المحبوب

حصص و جوهر وجودی فداک الحمد لله المحبوب ابواب فضل و الطاف و مواهب و ... ربانیه بر وجوه اولین و اخری^۱ ن مفتوح و گشوده است و امطار عنایت و مکرمت و رحمت و عطوفت صمدانیه هاطل و نازل است و انهار ماء طهور و تسنیم مزاجها کافور در جریان است و محبوب یکتا و مقصود بی همتا و مسجود من فی الانشاء و ملک الملوک یفعل ما یشاء و سلطان سلاطین یطوف حوله الاسماء مالک یوم میثاق آفتاب جهانتاب حضرت رب الارباب در طلوع و سطوع و اشراق است و با این که انوار ساطعه و آثار لامعه و اسرار باهره اش آفاق وجود و انفس غیب و شهود و حیز کل موجود را روشن و مزین و معطر و منور فرمود کل صماء بکماء و عمیاء جهلا محشور شدند و مبعوث گشتند و این رحمت محبطه مسبوقه^۲ کلیه الهیه و این نعمت منبسطه مسبوعه غیرمتناهیه اختصت و ارتفعت و اصطفت و انتجت و انتخبت و اختارت و امتازت ضعفاء العباد و حقراء من فی البلاد و این خلعت افتخار و تاج عزت و سعادت و سیادت و اقتدار را فضلا وجود را بر این فانیان و انیان عنایت فرمود پس باید به حول و قوه او تعالی و تأییدات و توفیقات شدید القوی^۱ قدرت و هیمنه او تبارک و تباهی اکف طلب و سؤال و ایادی تضرع و ابتهاج را بتمام و مذلت و عجز و اختجال و ... روسیاهی و تباهاکاری و انفعال بلند نماییم و عرض کنیم ای دانای

بینای بی‌نیاز و ای کریم رحیم بی‌انبار چشم‌های این بیچاره‌های عالم به شطر عنایت و الطافت باز است و از تو می‌خواهند و به تو رو آورده‌اند و از تو می‌طلبند و از تو درخواست می‌نمایند جز تو نخواهند و ندارند و جز باب فضلت ملاذ و معاذی نیست این بینوایان را به خود مگذار و این دردمندان را حفظ و حراست و نگاهداری فرما و این محرومان را محرم اسرار کن و محرم رضا و لقاییت نما و این مستمندان را قوت بخش و فناء باب رحمانیت ارجمند و در ساحت محبت و عبودیت درگاه احدیت سربلند بر ذکر و ثنایت تأیید کن و بما تحبّ و ترضی توفیق ده عدلت ناقضین را به اسفل السّافلین مقرب داشت و قهرت ناعقین را در جحیم انکار و استکبار و سجنین گذاشت و فضلت ثابتین متوجهین را از خاک برداشت و از افلاک مقام لولاک متصاعد فرمود و بجنّت قرب و لقاییت دعوت نمود و به رضوان جوار و قیام لدی بابت اجازت بخشود و این نعمت لامثل لها به قصورات و تقصیرات و زلات و غفلات و سیئات و خطیایت ... و این موهبت لاعدل لها به نادانی و جهالت و نافرمانی منع مکن اشهد و تشهد الذرات به فقر العالم و غنائیک یا مالک القدم و عجز الامم و قوتک یا فضل الاعظم لا اله الا انت البهی الابهی امید آنکه فلاح و رستگاری و غفران و آمرزش احاطه نماید و غفلت و روسیاهی و نفسانیت و تباهکاری را فانی و محو نماید انک انت الرحمن المستعان و الرحیم المنان و الکریم الدیان ... بفضلک و لا تجعلنا من الذین تعاملهم بعد لک یا قیوم الارض و السموات و انک انت الغریب السمع المجیب لا اله الا انت ... الافئدة و القلوب

روحی لذكرك الفداء مبارک رقیمة ... که انوار عبودیت لله الحق از افق کلمات و مضامینش ساطع و لائح قلب و فؤاد و بصر و بصیرت را روشن و نورانی فرمود از غلبه امر و اشتعال و استقامت و توجه نفوس ثابته و ... در ان اطراف از متزلزلین و ناقضین مژده و بشارت داشت مایه شکر و اطمینان شد اینکه در باره حرکت آن حضرت به اطراف مرقوم فرموده‌اند بسیار خوب و مبارک است و این که فرموده‌اند با فانی هر جا تشریف دارند مخابره می‌فرمایند و بر عهد اوّل باقی هستند این هم مبارک و مسعود است اما حضرت ابن ابهر روحی فداء از باد کوبه مرقوم فرموده‌اند که عیال جناب آقا سید صادق که به لقب فائزه مفتخر و سرافراز است عکس نعیق اکبر پاره می‌نماید ... می‌شنود و فریاد و اشریعتا بلند می‌نماید و ... عایشه می‌خواند و ضوضاء عظیمی برپا می‌شود فائزه هم قیام بر ... و طرد او تا بالاخره عکس خود را هم در بیت

جناب نعیم پاره می‌نمایند و حضرت ادیب را همراه و جنابین نیرین را ناعق می‌خوانند بالاخره مجبور به انزوا می‌شود و پسرش به اطراف و اکبر را می‌نماید.

و حال واجب است معجلاً یا تو یا حضرت شهید بن شهید به طهران بروند و این آتش را خاموش نمایند و نگذارند القای شبهه در قلوب ضعفا نماید و نوشته‌اند واجب فوری است و همین قسم باید رفت و یا او را راجع و تائب نمود و یا مفتضح و رسوایش کرد و فانی چون بسیار و بی‌قوه و بنیه است و موت را بسیار نزدیک می‌داند می‌خواهد عزم طواف ملاً اعلیٰ نماید اگر آن حضرت به طهران ... حرکت می‌فرماید تلگراف نمایید به اسم جناب حاجی ابوطالب که حرکت کردم فانی به مشهد مشرف می‌شود

یک صفحه کاملاً ناخوانا

و در ضمن یکی از آثار مشهور و معروف به هزار بیتی صادر از قلم حضرت چنین مسطور است

در هر کور اگر چه امرالله ظاهر ولی به وضوح این کور عظیم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کل مراتب بی‌مثل و بی‌نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری به ... و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه جمال‌قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفداء از جمیع جهات ابواب و سانس و دسائس و شبهات را مسدود فرموده‌اند و از برای نفسی محل تردد نگذاشته سی سال قبل از صعود در مواضع متعدده از کتاب اقدس که ناسخ و مهیج بر جمیع کتب است به صراحة و توضیح فی دون تأویل و تلویح را واضح و دلیل را لائح فرموده‌اند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کل را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال حکومت را از ... کتاب اقدس شرعیات فرموده‌اند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکن تام حاصل نماید و حصن رزین امرالله چون سد سدید جدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح یقین فرموده‌اند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلیٰ ' و نص صریح ابهی' کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتومه را زائل فرموده‌اند به قدری که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کل از این آوازه در نماند و ولوله اندازند وصیت این ... و صوت این میثاق گوشزد جمیع آفاق شد با وجود این تعدادی معدود هوس سروری نموده و اوهام مهتری با کلاه ترقی تاج

برتری جویند و به قوتی چون ... نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق آفاق کنند و قطب دائرة ... خارج از محیط اشراق هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده فؤاد و رخ عهد تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سپس نقرات هذا ... ناقور و و نغمات و آن سافور من الله الاعلیٰ سبحان ربی الابهیٰ هنالك ینطقون و و المتزلزلون تالله قبل الالف نمودند و حال آنچه جمال قدم و اسم اعظم روحی لثربته الفداء این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرموده و در آغوش خضوع و خشوع و رقیق پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه احدیت البته این هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق ... صورت کبریٰ مواج گردد و سراج عهد در زجاج رقیق به محویت عظمیٰ و هاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبیه و مثل و نظیری در این عهد نداشته باشد لهذا این عبد سلطنت عزت ابدیه را به این صورت ... تدبیر نمایم و سریر اشرار به این حصیر حقیر مبادله نمایم و این حضيض ادنیٰ را به ابداع و اعلیٰ ' ... بگویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم

باری مقصد آن که باید ... و اراجیف بنیان میثاق را به کلی براندازند و اساس عهد را از بیخ و بن برکنند ولی ازین ... فیض شامل تخم آفت نگردد و غیث هاطل ... باطل نشود انوار ملکوت ظلمات ... نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد عنقریب آیات آیات عهد مواج گردد و انوار ساطع میثاق کوکب و هاج این سیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی حال آنان نیز تیغ جفا کشیده و نصیحت میر وفا نشیندند و محمو و اضمحلال این عبد بهاء را نشیندند عهد و میثاق را مدار شقاق کردند و واسطه ابتلاف را اس اختلاف نمودند نور مبین را بهیم خواندند و اشراق علین را ... شمردند حصن حصین را گذاشتند و دخمه گلین را متین گمان نمودند نص قاطع را نسیاً منسیاً نمودند و برهان لامع را هزواً سخریاً گرفته مبین منصوص را مقصوص الجناح کردند و بنیان مرصوص مهدوم الاساس انگاشتند یکی رئیس المشرکین نماید و دیگری عدو مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند یکی شکایت کرد و دیگری روایت از بدو صعود آتش فساد را افروخت و مرکز جهد نقض آموخت ... مهد آئین سروری گذاشته و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله تخدیش اذهان و تشویش یاران نمودند جمیع اوراق اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق

توأم اعلان نمودند از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول این خبر... را با طبل و دهل اعلان کرد در اروپا منع رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند این ناقضین مدتی در کمین نشسته عاقبت بعد از سی سال ادعایی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده در روی زمین انداخته و این عبد را قصد رق آیه مبارکه من ... امرأ قبل اتمام الف شد کامله انه کذاب مفتر... ان یؤیده علی الرجوع ان مآب انه هو ... و ان عسر علی... یبعث علیه من لا رحیم انه شدید العقاب دانستند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم ... مرقوم ... ولی دقت نمائید که چه ... در حق این عبد فرید وحید داده‌اند در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت با جمال مبارک را ... و در ظهر رساله ها و داخل این آیه را مرقوم نموده‌اند دیگر تا کی این فتوا مجری گردد و من... به شدید حدید صبر ... این ... را مقطوع نماید ولی این عبد در حق نفسی فتوا ندهم و تکفیر و ... نمایم و اسناد محرک ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع برمیثاق دلالت نمایم فمن شاء... و من شاء... ان الله غنی ان الباطل ... و از اغرب غرائب آن که سه سال قبل نوشته و ... در مدینه الله عراق نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله ارسال می نمود و از ایشان ... سؤال می نمایند این لوح مبارک است ... آن جناب مذکور آن ورق مزبور را نزد جناب آقامیرزا اسدالله ارسال می دارند و انتشار از حقیقت کیفیت می کنند آن ورق چون ملاحظه گردید منع از آثار مبارکه را پراکنده نفسی جمیع... یعنی چند فقره از ... آنجا در میان این تقریرات ع ع مرقوم نموده و آن ورقه مبنی شعر ... این است سرالله من سدره... علی... الامر قد کان بمن روح مشهور تر و بعد این مرقوم فسبحانک اللهم اسألک بذاتک الغیب فی مکمن البقاء بذكرک البهی الابهی ع ع و بحبل القدس و فی... الابهاء باری جواب به آقا میرزا اسدالله تأکید شد و آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله مرقوم کرد که این لوح بعضی ... از جمال قدم امنع نه این را بعضی از مترزلین مخصوص ترتیب داده‌اند و در افواه... الهی انداخته‌اند تا شیوع... شایع گشت

..... چند صفحه ناخوانا (بسیار ناخوان و باعث تشخیص ناصحیح

واژه ها می شود)

بما امرت فی امرالله العلی العظیم و لا تمثل عما یدوب به قلبک و قلوب ... الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع لاینبغی لک ان تطلع بما ستر لن ربک لهو ... العلیم - ملاحظه فرمایید که جمال قدم

روحی لاجبائہ الفداء چگونه اخبار از وقوعات نقض و نکث فرموده‌اند و قلب مبارک چگونه حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پران است و آتش فتنه چگونه سوزان هنوز در صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز در روزنامه‌ها نقض خود و اخلاف را اعلان نمودند و از جمله روزنامه خبر صعود اخلاف را اعلان نمود ملاحظه فرمایید چقدر اهل نقض سریع فوق تری الناقضین فی خسران مبین ع ع

و متقی و معلم مدرسه تفت یزد بود و در مدت قلیل دو سال صغار و کبار ملت مذکوره را تعلیم آداب حقیقه و تدریس علوم رائج کرده خرافات و موهومات را ترک داد سردر بالاخانه مدرسه هدف گلوله نموده به شهادت رساند و در همدان حسب حکم مظفرالملک حکمران آقا محمدعلی بلورفروش را دستگیر و محبوس کرده پس از چند روز با غل و زنجیر در کوی و برزن گردانده تشهیر نمودند و نفی از وطن نمودند و در قریه فیض آباد آقاسید میرزا از بهائیان مخلص خدمت را که قریه به دستش اداره می شد جمعی از اشرار قریه سورمق در صحرا یافتند و به سب و لعن و سقط پرداختند آن گاه با چوب و تازیانه و زنجیر چندان زدند که سر تا پایش سیاه و مجروح گردید و در چنان حال لسانش پی در پی به شکر و ثنای الهی مترنم بود و اشرار یقین بر قرب هلاکش کرده وی را بر جای گذاشته رفتند لمحّه نگذشت که برخی از اهالی به آنجا گذشته سید مظلوم را بدان حال دیده به خانه اش بردند و برای دادخواهی وی را به آقاسید حرکت داده هر چه تظلم نمودند سودی نداد و سید مبتلا به تب نوبه غش گشته در گذشت.

کیفیت شهادت آقا سید مهدی یزدی در تبریز

آقا سید مهدی تاجر یزدی از بهائیان مخلص منجذب با برادرش آقا سید سلیمان و خواهر و خالو در سنین قبل از یزد به عزم مدینه عکا و به شرف محضر ابهی^۱ به تبریز آمد و چون به علت موانع حاصله در ارض عکا اجازه مسافرت نیافت در آن بلد اقامت و توطن نموده و رایت مرتفعه امر ابهی^۱ گردید و پیوسته سر جانفشانی داشت چندی به تجارت شال فروشی مشغول گشت و اخیراً زمین خریده بنا ساخته به اجاره

می‌داده و برای خود عمارت مفصلی را در محله ششکلان خریده سکنی نمود که مجامع و محافل بهائی در آنجا منعقد می‌شد و او خود عضو فعال و منجذب محفل روحانی جدیدالتأسیس گردید و در این سال سید مهدی دهجی برای دفع فتنه نقض به تبریز وارد شده در آن خانه اقامت جست و ذهاب و ایاب‌آحاد مؤمنین برای ملاقاتش تواتر و توالی یافت و در همان ایام جوان زورمند معاند ناستوده را که به استخدام خانه و حجره داشت در مجالس که اهل بهاء پی در پی بدیدار سید دهجی می‌رفتند برای پذیرایی گماشت و هر چند برخی از بهائیان آزموده وی را آگاه کرده گفتند اولی آنکه این جوان بی‌ایمان را در مذاکرات ایمانی و نزد مقربین رحمانی با رندی و محرم نشناسی به علت عدم مبادرت و شوق درک شهادت نپذیرفت و بالاخره کربلایی اسمعیل نام از مؤمنین را که در انجام این گونه خدمات آزموده بود به مرافقت جوان مذکور در خانه نگهداشت تا جوان را راضی داشته مرخص کنند و دیگری در محضر و محفل برای اداء خدمات در آید و کربلایی اسمعیل شب‌ها به خانه خود می‌رفت و در آن احوال شبی در خانه آقا میرزا علی بنکدار محفل روحانی انعقاد یافت و عزم حضور در محفل **مرده** سید دهجی را نیز با خود برد و قبل از شروع در مذاکرات مکتوبی را که از آقا سید تقی منشادی برایش از عکا رسیده قرائت نمود و منشادی در طی مکتوبش به وی چنین نوشت که حضرت عبدالبهاء فرمودند به آقا سید مهدی بنویس که تو به تقدیرات و قضاهای الهی طاقت و تحمل داری و گفت در جواب آقا سید تقی نوشتم که آنچه اراده مبارکه تعلق گیرد به جان و دل مشتاقم و چون محفل تمام شد و اعضاء بیرون آمدند و با یکدیگر وداع گفته متفرق گشتند به خانه خود رفت و دو ساعت پیش نگذشت که واقعه شهادتش واقع شد و جوان مذکور وی را با تیشه به قتل رسانید نخست چنان بر پیشانی و حوالی چشمانش انداخت که به مقدار سه انگشت فرو نشست و بردو دستش نیز فرود آورد و همین که آن مظلوم از اثر ضربت و شدت الم برو افتاد باری دیگر بر قفایش ضربت‌های کاری زد آن‌گاه به خانه آقا میرزا موسی ثقة‌الاسلام بن میرزا شفیع ثقة‌الاسلام مشهور از علمای شیخیه پناهنده گشت و او راه نداده به بیگلریگی بلد امام‌قلی میرزا ابن ملک‌قاسم میرزا خبر

آقا سید مهدی شهید جوان بودند تأهل اختیار نکرده بودند از قدما و اول خادم امر و مصدر عنایت جمال‌قدم بود و تفصیل شهادت خود را در خواب دیده بودند و محلی که او را شهید کرده بودند

می‌گفت آنجا دیدم مرده‌ام و روح مفارفت نموده هر چه می‌خواهم علاقه به جسد نمایم نمی‌توانم بعد محلی را که جسد ایشان شستند همانجا را نشان می‌داد که جسد را می‌شستند هر چه می‌خواهم علاقه به جسد نمایم نتوانستم محبت جسد را علاقه‌مند بود و کم‌کم به کنار شده عالمی مشاهده نمودم بعضی نفوس که آشنایی داشتم می‌بینم با من صحبت می‌کنند مثل این که طفلم تازه متولد شده‌ام با زبان طفلی با من صحبت می‌کنند و هر عملی که کرده‌ام تمام مجسم می‌بینم به یک درجه که یک روز در کنار باغ قوش‌خانه با اسب می‌رفتم دیدم یک زنبوری در آب دارد غرق می‌شود از اسب پیاده شده آن زنبور را برداشته به دیوار گذاشته سوار اسب شدم تا این جزئیات را می‌بینم دائماً و صدق‌المرسلون می‌گویم که بسیار پشیمان از مرگ خود هستم من این عالم را نفهمیده بودم به بعضی رفقا می‌گویم ممکن است من باز به آن عالم برگردم این دفعه می‌دانم چه کنم خلاصه مطالب مفصلی شدم چنان اضطرابی گرفت لحاف را به سر کشیده مشغول مناجات شدم قدری اضطراب ساکت شد آقا میرزا ورقای شهید آن خواب را نظم کرده بود بعد از شهادت آثار ایشان جمال‌قدم می‌فرمایند در رؤیایی گفته شده لوح مبارک تاریخ داشت

داد تا گماشتگانش را برای اطلاع نزد آقا سید سلیمان و حاجی محمد برادر شوهر خواهر شهید مذکور روانه کرد و نردبان گذاشته داخل خانه شد در را باز کردند و مؤمنین نیز خبر یافته و محفل روحانی منعقد شده میرزا حیدرعلی اسکویی از جانب محفل روحانی بر جنازه حاضر گردید و جسد را کنار باغچه شستشو نمودند و به مدفنش برده دفن کردند و از بیگلربیگی مجازات قاتل را خواستند و همی در تفحص و جستجو برآمدند و قاتل را نیافته چه مدتی در اسکو به خانه خود پنهان نگشت آن‌گاه به ساوجبلاغ گریخت و بالاخره به بادکوبه و قفقازیه شتافته از بیم تعقیب احباء برست ولی دچار مضیقۀ وفاقه گردیده و به سؤال و تکدی نزد یار و اغیار معاش می‌کرد.

فتنه در آباده

و در روز بیست و یکم رمضان جمعی از رجال و نساء اهل قریهٔ وزیرآباد تابعهٔ آباءه به قصبه ریخته به مسجد امام جمعه درآمده فریاد و فغان مرتفع ساختند که قابل و مشهدی حسن علی و آقا نصرالله به قریه وارد شده مردم را از راه مستقیم اسلام به سوی بهائیت می‌برند و ترک صیام گفتهٔ کثیر جمع شده آشکارا در روز به اکل و شرب می‌پردازند و امام دست از صلوة کشیده با جماعتی نزد میرزا فرج‌الله خان میرپنجه حکمران رفته ماقوع بیان کرد و تعزیر و تعذیب مذکورین را خواست و لاجرم مأمورین حکومتی هر سه را گرفته در محبس به کند و غل و زنجیر انداختند و به صدد شکنجه و آزار شدند و دای حسین شنیده به دارالحکومه رفته با حکمران مکالمه کرد و علت اخذ و حبس مظلومان و گناه و تقصیرشان پرسید و حکمران به سختی جواب گفت که جناب دای حسین بائی چه گناهی اعظم و اکبر ازین است که علت گمراهی جمعی از مسلمانان شدند و در یوم بیست و یکم رمضان سی نفر را بر سفره نهار نشانند و صوم و صلوة مفروضه را از میان بردند و دای چنین گفت سرکار میرپنجه صوم و صلوة اسلام را خداوند عزیز علام تغییر داد از قابل چه کاری ساخته می‌شود بساط قدیم کما طوی بساط الاولین منظوی شد و بساط بدیع مبسوط گردید امام جمعه ممکن است از خدای حی قدیر شکایت کند که چرا بساط و دکه او را بر هم زد و حکمران از استماع این سخنان به غایت خشمگین شد به تشدد تمام گفت جناب دای این چه صحبت است که می‌دارید من قابل را چوب می‌زنم و مهار می‌کنم و به کوچه و بازار می‌گردانم و تا عبرة للناظرین گردد و اخراج بلد می‌نمایم تا مردم آسوده شوند و از ضلالت نجات یابند و دای به حال تبسم گفت اگر می‌توانی بکن واله قادر نیستی که مویی از سرش کم کنی بلکه ناچار می‌شوی که مساعدت و محبت نمایی و حکمران به شدت افزود گفت ای دای حسین مگر من به آباءه آمدم که دین بهاء را رواج دهم دای متغیراً از مجلس برخاسته فرمود دین بهاء مروجی بزرگ دارد محتاج به ترویج تو نیست تو دین سید جمال افغانی را ترویج کن و از دارالحکومه بیرون خرامید و حکمران نیز با تلخ کامی تمام به اندرون شتافت و شب را به اندیشه فرو رفته بیم نمود و علی‌الصباح بدارالحکومه رفته قابل را ملاقات و به ملایمت قرب نیم ساعت مصاحبه کرد و از عقاید مادیین پیروی جست ولی ادلهٔ قابل در وی اثر نمود و اعتراف بر دانش این حزب کرده بالاخره از وی خواست که پرده‌داری ننموده مراعات مصالح و مقتضیات حاضره کند و قابل نیز گفتار وی را مطابق با تعلیمات مرکز

امر خوانده قبول نمود و حکمران هر سه محبوس را مستخلص ساخت و این واقعه بر امام جمعه و همهرانش بس ناگوار شد و بعد از چندی به صدد عزل حکمران برآمدند و امام با پسرش میرزا احمد شیخ الاسلام عزیمت شیراز نمود و نزد والی شکایت از میرپنج کرده وی را حامی بهائیان و رامی مسلمانان خواند ولی حکمران تنی از رؤسا و سادات ملقب به حسام‌الذاکرین را شصت تومان نقد و هم انعام داد که بین سادات تقسیم نماید و ببرد که چون امام و شیخ الاسلام را عودت دهد بر آنان ریخته توهین و تحقیر کنند و مأمورین رفته هر دو را به آباده برگرداندند و در آن حال قریب پانصد تن از کودکان جسور و مردان شرور همراه سادات تا نیم فرسنگ دور از قصبه به آنان رسیده کف زنان و زشت گویان ایشان را وارد ساختند و امام بدان حال از ظهر حمار پیاده شده به خانه اش در آمد و آنآ فآنآ شکایات از تعدیات امام از مردم قرای تابعه رسید و تلگرافات شدید مبنی بر شکایت از وی و شیخ الاسلام به والی فارس نمودند تا آن که حسب دستور حکمران جمعی کثیر کلنگ گرفته خواستند خانه امام را برفکنند و یغما نمایند و در آن واقعه احدی از کبار و صغار اهل بهاء در پیرامون حادثه نرفتند عاقبت امام متوسل به بهائیان گشت و لاجرم جمعی از بزرگان امثال سراج‌الحکماء و حاجی علی خان و بائی جلو رفته از خرابی خانه اش ممانعت کرده حکمران را راضی نمودند مقدار کافی باشد و امام و تابعانش نهایت خرسندی و امتنان

شهادت در نجف آباد

در قصبه نجف آباد اصفهان فتح علی خان یاور که نزد ظل السلطان حاکم اصفهان نزد شیخ محمد تقی نجفی مجتهد قرب و منزلتی داشت معاند با این امر و پیوسته متعرض احبّاء بود و فتنه ها برپا نمود و پس از فوتش پسرانش عشق علی خان و غلام حسین خان به همان سیره و روش می رفتند چنان که در اثر اقدامات آن خانواده عده ای اهل بهاء بی خانمان و متواری کوچه شدند و بر خی به قتل رسیدند چنان که در این سال 1318 به دستور یاور مذکور یک نفر از گماشتگانش شبانه درب خانه سید حسین که یکی از علماء و سادات شریر قصبه بود آتش زد و علی الصباح نسبت عمل بهائیان بی گناه دادند و ضوضاء و هیجان

برخاست و اهالی فریاد و اوایلا برکشیده با جمعیت کثیر و با طبل و بوق و علم روانه اصفهان شدند تا خبر شیخ نجفی و حکومت داده بر بهائیان بتازند و در بین راه با غلامرضا از بهائیان سلیم نجف آباد که از شهر برمی گشت برخوردند و در همان محل که تیرانچی نام داشت دستگیر کردند و ضربه ساختند..... و کاروان سرای آتشگاه که مقدار یک فرسخ تا تیرانچی مسافت داشت بردند و آنچه از ضرب و شتم خواستند و توانستند بر آن مظلوم وارد آوردند تا آنکه به پای کوه آتشگاه رسیدند و آن مجروح مظلوم را به خاک افکندند و چنانچه در بین راه آنچه فریاد و استغاثه عطش کرد آب نداند در آنجا نیز در حالی که با نهایت ضعف در تابش آفتاب بر خاک گرم به دامنش ریختند و بیضه هایش در زیر دو قطعه سنگ گذارده چندان بفشردند تا جان از قالب بیرون داد و به عالم بقا پرواز کرد و ستمکاران جسد مقطع را در گودالی ریخته دیواری را بر آن منهدم کرده افکنده عازم اصفهان شدند و بعداً بهائیان که دانستند به آنجا رفتند و جسد را بیرون کشیدند و گفته که ضربت های وارده را رسیدند و به یک طرفش هفتاد ضربت کارد و چاقو یافتند چنان که اغلب اعضاء متلاشی گردید و در تاریکی شب با خوف و احتیاط و مشقت..... بدون اسباب و وسائل جسد را به اصفهان بردند و در محل تخته فولاد به قرب مرقد سلطان الشهداء مدفون ساختند و این واقعه و شهادت در روز شصت و نهم عید نوروز در سال 1318 مذکور واقع شد و شرح شهادت و مظلومیت غلامرضای مذکور را در نجف آباد سید علی سینه زن معروف که یکی از سردسته های اشرا بود مدتی بعد از بین واقعه در مجالس روضه خوانی شیعیان قصه و حکایت می نمود

آقا میرزا محمود زرقانی که برای طبابت سیر و سفر می کرد به قریه اسفندآباد ابرقوه وارد شد و در خانه آقا سید جعفر سابق الذکر در بخش ششم سکنی گزید و مؤمنین و طالبین پی در پی ذهاب و ایاب کردند و معدودی اقبال آوردند و حاجی اسمعیل کلانتر نفاق پیشه به ظاهر موافقت و امتنان پیش آورد و صورت واقعات را به میرزا عبدالغنی مجتهد ابرقوه خبر داد تا میرزا احمدخان سالار نظام حکمران را مجبور به گرفتن میرزا محمود نمود که مأمورین بفرستند و از حاجی مرتضی قلی خان حکمران قریه زرقانی را با سه تن از مظلومان تحویل گیرد و سالار که پیوسته پی میل و موافقت آخوند می کوشید و کامیاب نمی گشت موقع را غنیمت شمرد و بی درنگ مأمور پی دستگیری فرستاد ولی میرزا محمود دو روزی قبل به یزد رفت

و بدست نیامد و مأمور آقا سید با تزویر و زور به ابرقوه برده نزد ملّا عبدالغنی حاضر ساخت که با هم مکالمه کردند و آقا سید جعفر با صراحت و شجاعت مقاومت و نصرت و حمایت از امر ابهی^۱ نموده دلائل بر حقانیت اقامه کرد پس ملّا عبدالغنی وی را به چند تن سفاک داد که بکشند و آنان خویش را به چنان عملی نیالودند و از آن سو پس از آوردن آقا سید جعفر از اسفندآباد استاد زمان هم با برادر خود وداع کرده برای شهادت به ابرقوه آمد و با ملّا در نهایت قوت و عبارت از حقانیت امر بدیع سخن گفت و ملّا هر دو را به حاکم سپرد و به حبس انداختند و سختی و جفا کردند تا ایام نوروز رسید و اهالی حسب المرسوم نزد ملّا اجتماع نمودند و هر دو مظلوم را حاضر کرده در مجمع انام با ایشان مکالمه نموده اقرار در عقیدت شنیدند و به دستور ملّا تمامت حضار ضرب و آزار بر آقا سید جعفر وارد کردند و باز حکومت هر دو را به حبس انداخته در غل و زنجیر کشید و بالاخره ملّا عبدالغنی حکم قتلشان را نوشته به حاکم فرستاد و اقدام عمل را برای روز سیزده نوروز گذاشتند و طلاب و غیرهم در مسجد انبوه شدند و آقا سید جعفر را حاضر و مکالمه کردند و انوار حب و ایمان بدیع را از حال و مقالش درخشان دیدند و او را از مسجد بیرون کشیدند و عمامه از سرش برداشته کلاهی از کاغذ برای سخریه نهادند و به بازار گردانده ذلت و حقارت وارد ساختند تا به محله درب قلعه رساندند و بنای سنگ زدن گذاشتند و ملّا عبدالغنی سنگی بر رویش نواخت و انبوه حاضرین چنان سنگسار کردند که تحت احجار بیفتاد و از زیر سنگها بیرون آوردند و از دروازه درب قلعه بیرون برده سنگسار کردند و در آنجا جان تسلیم نمود و حاجی سید عظیم مجتهد جسد را از زیر سنگها بیرون کشید و با گزلیک دستش را ببرید و حضار از طلاب مدرسه دینیه و متدینین تآسی کرده با گزلیک و کارد و مقراض قطعه قطعه کردند و قطعات را بردند و روزی دیگر استاد زمان را در مسجد حاضر و مکالمه کردند و شجاعت و استقامت و حمایتش در امر ابهی^۱ دیدند و شنیدند و ملّا عبدالغنی و حاجی ملّا عباس به اجماع وی را از مسجد بیرون کشیدند و برهنه بر گاوی واژگونه نشانند و میخ بر پیشانی کوفته جاروبی بر آن آویختند و سجه^۲ از پشگل گوسفند و شتر ترتیب داده بر گردنش نهادند و مهار زدند و کلاهی از کاغذ بر سر و قبای کاغذی هفت رنگ در برش کرده دم گاو به دستش دادند و در چنین حال که سوار بر گاو بود تنی چند از عقب رسیده کودک ملّا عبدالغنی با گزلیک کوچک به دست آوردند که محض ثواب گوشش ببرید و نیز

گوش‌هایش را بریده محازی و نیش بر میخ بیاویختند و اجبار نمودند که جاویده بخورد و بدان‌حال سب و لعن‌کنان و تصنیف‌خوانان با ساز و آواز در بازارها همی گردانند تا به فضای میدان مذکور پای منار رسانند و از پشت گاو پایین آورده مجبور به یک‌دوره رقص کردند پس با گلوله تفنگ و کارد و غیره کارش ساختند و قطعه قطعه کردند و برای سوزاندن نفت حاضر نمودند و درویشی جسد را به منار بیاویخته آتش زد و بقایای جسد را در چاه پای دو منار ریخته با سنگ بیناشتند و قطعات جسد آقا سید جعفر را مادر و زن ستم‌یده‌اش در نیمه‌شب بعد از تجسس بسیار در آن صحرا یافته به خندق درب قلعه قرب زمین مزروعی دفن کردند و این واقعه در یوم هفدهم شهر ذیحجه سال 1318 واقع شد آن‌گاه حاجی اسدالله خان که به امر حکومت متصدی امور مذکوره شد و آقا سید جعفر را به ابرقوه آورد و حسب امر آخوند با جمع طلاب و اشرار به قصد قتل و غارت دیگر مظلومان به اسفند آباد رفتند و به خانه استادزمان ریخته اموال تاراج کردند و خمره‌های رنگ صباغی را شکستند ولی به زودی از اسفندآباد برگشتند چه که معدودی از جوانان احباب برای دفاع و حفاظت از صغار و نسوان غیرت ورزیده آلات محاربه راست کرده به مقاومت پرداختند و تا شام خلف سنگر با تفنگ محافظه کردند و راه به دشمن ندادند و برخی در نیمه‌شب با عیال به جبال گریختند و به سوی فارس و اصفهان شتافتند و معاندین اموال و اثاثیه‌شان را به غارت بردند و در آن ایام شاه در سفر اروپا بود و آنچه بهائیان تظلم به طهران نمودند و تلگراف کردند و عریضه نوشتند اثر و ثمری حاصل نشد و در صورت زیارت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در حق استاد زمان چنین مسطور است و القلوب مضطربة و الدموع منسجمة و الطاقة منصرمة فی مصیبتک الدهماء و شهادتک الکبری التي احترقت بها کل الاحشاء اشهد انک شهید الوفاء و فرید الاحباء و وحید الاصفیاء و سعید الاتقیاء بما سمروا جبهتک الباهرة و علقوا علیها زینتک الظاهرة و مذبوک بالمهار و رکبوک علی البقر المغواد و داروابک فی الدیار و قطعوا اذنک بفرار تبارہ و اطعموک بقوة و اجبار و در زیارت آقا سید جعفر است الجنة لمن احبک و الفردوس لمن خدمک و الخلد لمن زارک و نیز در حقشان است با وجود این محبت و ولا گرگانی ظلمانی فی الحقیقه آن یوسفان نورانی را هر دو سینه به جای پیرهن دریدند و از شدت بغض و کینه فی الحقیقه دم مطهر هر دو ریختند فسوف یجزیهم الله جزاء اعمالهم فی الدنيا و الآخرة و یخرجهم الاولی و الاخری و الله منتقم عظیم

چون ز حق مأمور بود این دلق کار

از برای نشر امر کردگار

سائر و ذاکر شدم اندر بلاد

با سکون و عزت و حسب و وداد

در ابرقو بعد از آن حاضر شدم

وز بشارت ناطق و ذاکر شدم

چونکه در آواده یاران قدیم

گفته بودند از ره جد عظیم

در ابرقو رفتن امری هست اهم

تا در آنجا ذکر حق گردد علم

قریه اسفندآباد اندر او

چونکه بودند در احبای نکو

اندر آنجا روز و شب بزم صفا

گشت در اثبات امر حق به پا

مجلس روز از ملاقات عموم

محفل شب مخفی از قوم ظلوم

در برابر از حق بودیم ندیم

لیک با اغیار سیاح و حکیم
عارف و عامی هم از نزدیک و دور
می شتاییدند در بزم حضور
خود جهولان مکر و خدعه ساختند
سوی ملای ابرقو تاختند
هم فرستادند پیغام و فغان
اندر احبا شکوه گو ناله کنان
که اگر باقی بمانند این چنین
بس شکست آرند در اسلام و دین
میرزا عبدالغنی ملای
چون بشد از این قضیه با خیر
آتش بغضای به جانس او فتاد
با احباء او بنای کج نهاد
حاکم و آن هیکل شتر و صداع
در میانشان بود چون جنگ و نزاع
او به حاکم گفت صلح آرم میان
گر کنی امضای قتل بایان

حاکم آن سرهنگ بی فرهنگ و داد

از تملق اذن این آشوب داد ...

الغرض آن عالم بی انتباه

کار خود را کرد در عالم تباه

در پی قتل اجباء اوفتاد

بهر دنیا داد و نیش را بباد

مردمانی را فرستاد آن دغل

سوی قریه زود با مکر و حیل

جانب اسفندآباد آمدند

تا در آن قریه مرا سازند بند

هم برندم نزد ملای دنی

آنکه دور انام بد عبدالغنی

همچنین در حق اصحاب دگر

قصدهشان بوده است ظلم و جور و شر

من ز قصد و کید آنان بی خبر

کرده بودم زان مکان عزم سفر

در اقامت چون ز سلطان وجود

اذن بیش از نوزده روزم نبود
زان مکان و قریه گردیدم روان
جانب یزد آمدم با کاروان ...
چون ندیدند آن عوانان عنود
بنده شرمنده را در آن حدود
لاجرم کردند حکم بی‌امان
بهر سید جعفر و آقا زمان
تا که آنها را برند از هر طرف
سوی ملای ابرقو بی‌اسف
چونکه در آن دم نبود آقا زمان
مفسدین گفتند مأموریم از آن
که به سید صدمه وارد آوردیم
بعد از آن با خویش همراهش بریم
سید مظلوم بی‌جرم و گناه
شد روان با ظالمان دل‌سیاه
هر چه می‌دید از ستم آن روح پاک
می‌گشود از شوق روی تابناک

چون ببردند آن وجود با سجود
در ابرقو نزد ملای کنود
دو نکر و انکار از ایمان خویش
گشت شور عشق و سرافرازی ز پیش ...
لیک آن حدی بی شرم و حیا
دمبدم افزود بر جور و جفا
هر زمان می داد از بد فطرتی
آن مقدس را خواب و زحمتی ...
پس بگفت او را یکی شخص دلیر
شو مهیا بهر قتل این امیر
پاسخش را سخت داد آن هوشیار
که مرا از این عمل معذور دار
آتش حقدش نشد آخر خموش
کینه اندر سینه اش آمد به جوش
دید جمعی را ز الواط طریق
بلکه قصدش ظاهر آید زان غریق
گفت این شید ز دین خارج بود

باید از دست شما کشته شود

چند روز آن سید عالی جناب

بود مهمان نفوس چون ذئاب ...

چون در او دیدند هر صبح و مساء

همدم اوراد ذات کبریا

خود بگفتند از چه اینسان

ما که اولاد پیمبر را کشیم

این وجود پاک با صدق و صفا

نیست منکر دین شرع مصطفا

زین سخن عبدالغنی آگاه شد

از تغیر در فغان و آه شد

روز و شب می کرد آن شخص کثیف

صنع نان و آب از آن جسم شریف

عاقبت او گفت به طلاب عنید

قتل سید را شما حامل شوید

دستۀ طلاب چون گله کلاب

جمله از بغض و حسد در انقلاب

با ارادل مجتمع گشتند

بهر قتل آن وجود پر ز جود

بعد از آن خواندند از ظلم و جفا

آن مقدس را به میدان بلا

هر یکی را از شقاوت بی‌درنگ

سوی آن مظلوم پیران چوب و سنگ

آن یکی ضربت آن یک زخم تیر

بر تن و بر جسم آن جان منیر

وان دگر سنگ بزرگی زو ز کین

بر سر آن جسم پاک نازنین

آنقدر شد ضربت و زخم شدید

کانجسد گردید در خون ناپدید

در ره ایمان یزدان مجید

با کمال ظلم کردندش شهید

لیک آن قربانی کوی خدا

بود مشغول مناجات و دعا...

پس زدند از کینه و بغض و حسد

نفت و آتش را بر آن جسم و جسد

چون نسوزانید آن آتش تمام

جسم پاکش را میان خاص و عام

گفتند بد عبدالغنی نابکار

که جسد را چون نسوزانید نار

از مسلمانی ورا بوده اثر

زین سبب آتش نزد او را شرار ...

ای قلم با غصه و آه و فغان

قصه کن جان دادن آقا زمان

روز بعد از رفتن سید به شهر

او هم آمد مبتلای زجر و قهر

تا خبر آقا زمان زانکار شد

خود روان تا در بر اشرار شد

او نرفت اندر بر ملای شوم

رفت اندر نائب آن مرز و بوم

گفت بشنیدم چها می گفته‌اید

در گرفتاری مرا می جسته‌اید

تائبان حاکم بی عدل و داد
ساختندش بند از راه عناد
آن نکو جان را به حبس انداختند
پس برای مال و غارت تاختند
وارد آوردند بر وی با شتاب
بهر اخذ مال اشکنج و عذاب
هستیش را داد و گفت آن هوشمند
من برون کی آیم از این کنه بند
وارد آمد از جفای ظالمان
چه ستم‌ها بر سر آقا زمان
روز شب بود او در اشکنج و عذاب
همچنین آن سید عالی جناب
هست روز و شب به حبس قوم دون
بوده از آن بندگان ذوالفنون
از غرض آن قوم محروم در ثواب
منع می کردند از آنها نان و آب
آن دو جسم پاک مرغوب شریف

گشته بودند از تعب زار و نحیف

هر دو را ز کینه آن قوم شریر

بسته و خسته نمودند و اسیر

بعد خستن نار ظلم افروختند

هر دو را کشتند زان پس سوختند

در همان روزی که سید را ز کین

گشته بودند آن گروه مشرکین

بود قتل آن نکو بخت سعید

ساختند آقا زمان را هم شهید

گفت ملای دنی با صد شتاب

خون او را ریختن باشد ثواب

بعد در پیشانی آن مه جبین

کوفتندی سخت میخ آهنین

ساختند آن عاشق حق را مهار

واژگون بر گاو کردنش سوار

پس بگرداندند در بازارها

با هزاران اقتدار آزارها

بس که وارد شد ستم بر پیکرش
بر زمین افتاد جسم انورش
خلق بی انصاف بر آن جسم پاک
می زدند از ظلم سنگ و چوب و خاک
تا یکی درویش بی آیین و کیش
گفت خواهم ثواب از جمله بیش
آن جسد را بست با بند و طناب
زان سپس آویخت از بهر ثواب
شعله اش بر آن تن برفروخت
جسم پاکش را ز ظلم کینه سوخت
صبحدم پیک عذاب حق رسید
که ز ظاهر حکم مرگ
شد ز قهر ایزد مالک رقاب
در درک با خوف و بیم اضطراب ...
محض منع عبرت خلقان ز کین
گفت ملای ابرقو اینچنین
که خدا دنیای سراب

تا که ننماید گنه بود از ثواب...
چون زدند آتش به جسم پاکشان
تا که سوزد هیكل بی پاکشان
باقی اعضاء پاک آن دو ماه
در برون انداختند اندر دو چاه
پر نمودند از کلوخ و سنگ و چوب
آن دو چه راز گروه پر ذنوب...
باز اعداء از جزای ظلم پیش
می شدند اندر پی افساد پیش
اندران فتنه احبای بهاء
آمدند اندر بلایا مبتلا
محض دفع فتنه منع شرار
بعضی از آنها به حکمت در فرار
قصد بردند از قضای کردگار
سوی اصحاب بهاء در هر کنار
بعض دیگر همچو کوه آهنین
اندران قریه شدند آنها مکین

از ره تزویر و تدبیر و عناد
آنچه ملای دنی پیغام داد
که به شهر آید تا اصلاح کار
من دهم بهر شما در این دیار
دوستان از خدعه آن بدگهر
چونکه بودند اندر آنجا با خبر
سوی آن بوجهل بی آیین و دین
پاسخ و پیغام دادند اینچنین
ماندن ما اندرین حول و مکان
هست لازم بهر حفظ خانمان
مفسدان دیدند کان یاران حق
در شجاعت می برند از کل سبق
در دل آوردند بیم از سوءظن
اوقتادند از دگر سو در محن
پس بگفتند هست ما را این گروه
سنگ بشکن گر چه ما هستیم کوه
عاقبت اینان تلافی می کنند

به فتنه جمعی ز ماها می کشند ...

بود اندر قریه بین دوستان

نوجوانی همچو سرو بوستان

هم ز اسم و هم مسمی او رضا

بو در اوقات تقدیر و رضا

بود آن زیبا جوان خوش نهاد

در شجاعت عبرت اهل عناد

قبل از ایمان ممتنع بود و محال

که شود مغلوب میدان جدال

بعد ایمان کرده بود ترک نزاع

گر شدی مضروب کی کردی دفاع

باری اندر کشتن آقا رضا

مفسدین کردند تزویر و جفا

تا عدوی را ز اعدای شیریر

کو بدی اندر شرارت بی نظیر

بهر قتل آن جوان وا داشتند

رایت بغضا ز نو افراشتند

آن شریر بی نظیر اندر کمین

بود بهر کشتن آن مه جبین

همچه دزد آن محل بی باک رفت

در شب او ... درون خانه رفت

یافت چون آقا رضا را او به خواب

گشت در قتل وی بی صبر و تاب

آن وجود پاک جان را آن پلید

با گلوله کرد مقتول و شهید

آنچنان شد آن گلوله کارگر

که نشد در بستر او خود با خبر

در دهم سال صعود ذوالجلال

گفت محمود از وفا این شرح حال

کردم از تاریخ هجرت جستجوی

سال ضوضاء و عزا شد غرق جوی 1319 - در منظومهٔ مثنوی آقا میرزا محمود زرقانی در وصف فتنهٔ ابرقوه

باری امة الله المقربة الصابرة الشاکرة والدۀ ما جدہ آقا سید جعفر دو نفر از اماء الرّحمن را برداشت و شبانه به قتلگاه شتافت و هر چه تفحص و تجسس نمود جسد مطهر فرزند عزیز را نیافت مایوسانه مراجعت نمود و در شب ثانی نیز با دو نفر از اماء ثابته به قتلگاه رفتند و بعد از تفحص زیاد جسد حضرت آقا سید جعفر

شهید را در زیر سنگ و کلوخ یافتند آن جسم اطهر را به دوش کشیده در خانه یک نفر از یک نفر از متتسین خویش برده و در اطای دفن نمودند و لکن ید مقطوعه آقا سید جعفر را نیافتند اما از جسد مطهر جناب آقا زمان خیری به دست نیامد آن چند پارچه استخوان متلاشی شده نیم‌سوز را جمع نمودند و مدفون کردند. قابل آباءه

بلیات و مشقات بهائیان در کاشان

و در کاشان چون امر ابهی^۱ فیما بین بنی اسرائیل انتشار یافته به ایمان جمعی از محترمیشان قوت و نفوذ نمود جمعیت یهود به مقاومت و جلوگیری برخاستند و نزد محمدجعفر خان حکمران مجتمع شده چنین شکایت کردند که معدودی از قوم ما خارج از دین و بابی شده نسبت به انبیاء بد می گویند و اسامی شش تن را بدین طریق صورت دادند خواجه ربیع میرزا یوسف (وحدت) آقا موسی^۱ میرزا الیاس عاشور آقا ابراهیم حورتاب و آقا شموئیل و حکمران مأمورین حکومتی بگماشت و ایشان را دستگیر کرده در دارالحکومه محبوس نمود پس مؤمنین مشورت نموده چنین صلاح دیدند که میرزا ریحان (ریحانی) و حکیم فرج نزد حاکم رفته در خصوص آنان مکالمه کنند و ایشان به دارالحکومه حاضر شده از موجب حبس پرسیدند و حاکم گفت که به موجب شکایت ملایان قوم شما این عده به انبیاء سخنان ناشایست گفته‌اند و آن دو اظهار داشتند که اظهار مذکور صرف بهتان و قول زور است و گرنه یکی از ایشان را حاضر فرمایید تا اثبات مدعی کنند و حکمران نیز چنین کرد و و مدتی منتظر در دارالحکومه بماندند و احدی از ملاها حاضر نشدند و برخی از آنان که با حاکم ارتباط داشتند به او فهماندند که این دو تن نیز بهائیند و او را بر آن داشتند که آنان را با رفقاییشان محبوس نمود و میرزا ریحان صورت تلگرافی به میرزا خلیل از بهائیان اسرائیلی طهران نوشته از روزنه محبس به زوجه خود رساند تا به مساعدت دیگر مؤمنین مخابره کردند و میرزا خلیل نزد دولت اقدامات نموده پنج امر تلگرافی گرفته پی در پی به حکومت کاشان مخابره کرد و حکمران هر یک را جوابی ناصواب فرستاد و اجرا ننمود ولی به اقدامات بهائیان کاشان و صرف مال هر هشت محبوس مستخلص گشتند و در آن حال تلگرافی به این مضمون از شاه به حاکم رسید

حکومت کاشان هشت نفر کلیمی را به تهمت بهائی بودن حبس نموده‌اید جهت ندارد اگر مطلب دیگر است اطلاع دهید و میرزا ریحان و خواجه ربیع در صباح نوروز تلگراف را به حکومت رساندند حکمران غضبناک شده ایشان را مخاطب ساخته چنین گفت تاکنون شما را بابتی گفتیم و حال معلوم گشت که نیز بهائی هستید و امر داد هر دو را حبس نمودند و چون اهالی به تهنیت عید در دارالحکومه انبوه شدند امر نمود هر دو را از محبس به مجلس آوردند و به حضار شناساند که این دو بهائیند و حکم نمود گماشتگان بر سر درویشان لطمه چند نواختند آن‌گاه پاهایشان به فلکه بسته چوبکاری کردند میرزا ریحان در ضرب اول فریاد یا رسول‌الله و در ثانی یا امیرالمؤمنین و در ثالث یا حضرت عباس برکشید و پس از فراغ هر دو را از فلکه گشودند و حسب خواهش برخی از حضار حکمران از ایشان خواست که تبرّی نمایند و میرزا ریحان چنین جواب گفته که ما با کلیمیان در باب گوشت و پنیر و غیره گفتگو داریم ما می‌گوییم حلال است و آنان حرام می‌دانند و به امری دیگر تعرض نداریم و حکمران بدو سقط گفته روی به حضار نموده چنین گفت اگر او را بکشید بد نخواهد گفت و امر داد ایشان را باز به محبس بردند و سپس به اقدامات مؤمنین هر دو مستخلص شدند و در ایامی که به نوع مذکور میرزا خلیل در طهران پی استخلاص‌شان نزد مشیرالدوله آمد و رفت داشت تلگرافی از حکومت کاشان در شکایت از اهل بهاء بدین مضمون رسید که اگر بهائیان کلیمی جلوگیری نشوند عنقریب دین موسی^۱ از میان خواهد رفت و مشیرالدوله را چنان حالت تعجب و تضحک دست داد که بی‌طاقت شده ورقه تلگراف را بر زمین انداخت و در حق حکمران مذکور سخنان غلیظی چند ادا نموده گفت عجباً حضرت امیر با چنان شمشیر سال‌ها مشقت و تعب برد که دین یهود را از میان برد نتوانست حال این احمق حمایت یهود جوید و دل دو نیم دارد که آئینشان از میان می‌رود و در قمصر نیز ملایان و اکابر قصبه هیجان عمومی فراهم کردند و هر قدر بهائیان به سکون و حلم معامله نمودند تجری و جسارت اهالی مزید گشت و به درب خانه‌های آنان هجوم کرده سب و دشنام همی‌گفتند و بالاخره ایشان ناچار شده شبانه تنی چند به شهر رفته تلگراف تظلم به شاه کردند و تلگرافی به محمدجعفر خان حکمران کاشان به این مضمون رسید که با حکومت مستقله چرا رفع شرّ ظالمین را از سر مظلومین نمی‌نمایید البته فوری مظلومین را راحت نموده به دعاگویی مشغول باشند و مآواغ به سمع معاندین و مفسدین قصبه رسید و قریب دویست تن از اهالی را تحریک کرده به شهر فرستادند و ملاهای

بلد مردم را به جوش آوردند و هیجان عمومی شده ازدحام عام کرده به دارالحکومه ریختند و در آن حال ده تن از بهائیان قمصر نیز به شهر آمده در دارالحکومه حاضر شدند و انبوه اهالی با آنان به سختی و وعید سخن گفتند لکن حکمران مردم را نصیحت داده متفرق ساخت و آنان را نگه داشته با جمعی از گماشتگان به قمصر عودت داده و معاندین قصبه چون به مقصد نرسیدند به نوعی دیگر بنای تعرض و آزار گذاشتند چنان که ورود آحاد این طایفه را در مساجد و گرمابه‌ها و مقامات عمومیه متبرکه و غیرها نهی کردند و این موجب شد که احبّاء حسب دستور حضرت عبدالبهاء حمای نظیف مخصوص خود بساختند و در ایام هنگامه و آشوب مذکور تنی از سر مفسدین قصبه زنی بی‌بی‌جان نام از بهائیات را در بین قمصر و مازگان چندان با عصای دست خویش بر سر و رو زد که پس از چندی درگذشت و هرچند به اقدامات احبّاء مأمورین دولت از طهران به کاشان و قمصر به عنوان تحقیق آمدند ولی بالمآل مبالغی درهم و دینار از مرتکبین جلب کرده مراجعت نمودند و پس از هیجان و شورش عمومی مذکور طولی نکشید که حسب‌الحکم یکی از ملاها چهارتن از بهائیان را دستگیر کرده به منزلش برد و پایشان را در فلکه گذاشته ضرب بسیار نموده ولی قریب پنجاه تن از احبا به شهر رفته در تلگرافخانه متحصن شده تلگراف به دولت نمودند و جواب رسید و ملّای مذکور از مفاسد شریره و مقاصد عدیده خود در حق این طائفه محروم و ممنوع ماند

فتنه در شیراز

و در شیراز روز عید فطر گروهی از اشرار حسب تحریک و تهیج برخی از ملّاه به عزم خانه آقا میرزا جلال واعظ زرقانی بشتافتند و آخوندی که محرک بود قاندشان شده واعظ خبر یافته به خانه همسایه مخفی گشت و جمعیت به خانه ریختند و او را به دست نیاوردند و آنچه از نقود و اثاثیه دیدند برچیدند و برای خود برگزیدند و آنچه را نخواستند خراب کردند شکسته و به دور انداخته و زوجه واعظ را به تدبیر برای تظلم از شوهر به خانه آقا سید علی‌اکبر خان حصیری مجتهد بردند و خواستند او را به شوهر دیگر دهند و حکمران فارس با شاهزاده مؤیدالدوله بوده آنچه واعظ عرض حال و او اقدامی نکرد و واعظ ناچار

شده به آباده شتافت و عرایضی متتالیه به واسطهٔ احبای طهران به دولت فرستاد و در آن اثنا حکومت فارس به شاهزاده شعاع السلطنه انتقال یافت و میرزا علی اصغر خان صدراعظم جواب عریضه واعظ را بدین مضمون داد که حکمران جدید حسب حکم شاهی امور شما را فیصله خواهد کرد و چون موکب حاکم جدید به آباده رسید واعظ را با خود به شیراز برد و حکم کرد که آخوندهای مفسد را گوش ببرند و دو تن آخوند محرک فساد را به قتل آرند ولی شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس شفاعت نمود و عاقبت آخوندها را از خاک فارس نفی کردند و اموال منهوبه واعظ را پس گرفتند و زن واعظ نیز به خانه اش رفته آرام گرفت.

فتن متعاقبه آباده و یزد و بروجرد

اسدالله بیگ نامی قشقایی نیرنگی عجیب ریخت و فتنه غریب حادث نمود شاه عبدالله نامی را که وجود نداشت به نام نائب و پیش جنگ صاحب الامر موعود منتظر شهرت داده خود را خلیفهٔ وی خواند و کراماتی به او بست و این عقیدت را مابین اهل قشقائی در فارس به سرعت تامه نشر و نفوذ داد و از آنان خلفای عدیده برای شاه عبدالله موهوم مقرر نمود و مرکز خلافت و ریاست خود را در قیل کازری مستقر ساخت و متدرجاً پیروان بسیار شدند و در بقاع عدیده امامزادگان اجتماع و تمرکز همی گرفتند از آن جمله در بقعه امامزاده احمد واقع در حسین آباد بهمن که در دو فرسنگی آباده است خلفایی از قشقایی اجتماع نمودند و کرامات پی در پی نشر دادند چنان که دسته دسته مرد و زن از بلاد و قصبات و قرای بعیده اجتماع و تردد همی کردند و امام جمعه آباده با پیروانش رجالاً و نساءً تصدیق اراجیف مذکوره کرده در آن بقعه خیمه و خرگاه زدند و به آنان پیوستند و این واقعه موجب هیجانی بزرگ و عمومی به ضدیت با اهل بهاء گشت و انبوه انام فریاد برکشیده می گفتند دور دور حضرت و بطلان عقیدت بهائیان معلوم و واضح گردید و دسته ها سینه زنان و حسین حسین گویان عربده می کشیدند و سب و لعن می نمودند و بر احباب می تاختند و مضروب و مجروح می ساختند و خلفای شاه عبدالله موهوم حکم تاخت و تاز در حق احباب دادند چنان که عامه مردم به قتل و غارت مظلومان برخاستند و حاکم آباده مضطرب و متحیر ماند

و برخی از ملّاه و بزرگان را برای تحقیق حال به بقعه مذکوره فرستاد که خبر از حقیقت و صدق آوردند و کرامات کثیره حکایت و روایت کردند و در چنان اوضاع و احوال مردی کربلایی حسن خان نام وزیر آبادی هر که سال‌ها در جمع مؤمنین بود حیلۀ برانگیخت و ناگهان از خانه بیرون آمد و در حالی که کفش‌ها را پراز ریگ کرده بر گردن بیاویخت و دو دست را به سوی بالا و پشت گردن بینداخت هراسان شتافت و چنان نمود که جمعی در قفایش نهان‌اند و او را می‌رانند و رو به بقعه مذکوره رفت و گریه و زاری کنان خود را رساند و هر چند برخی او را همی‌زدند و گفتند که بابی است تحمل نمود تا خلیفه بخشید و توبه‌اش پذیرفت و با خود به اندرون بقعه برد و این موجب شدت نفوذ عقیده مذکوره گشت و سبب تشددشان به مدافعت این گروه گردید و شمار جمعیت مزاحم در اطراف بقعه به هزار رسید و برای آمرزش گناهان خویش بی‌قراری می‌کردند و از ایل بختیاری عدۀ کثیر پیاده و سواره به زیارت بقعه همی‌شتافتند و مهیای قتل و غارت احباء شدند و عاقبت الامر خلفای مذکور مکتوبی به میرزا علی‌خان از بهائیان مشهور کوشکک آماده نوشتند و بهائیان آنجا را از وی خواستند که به قتل آرند و دو مکتوب را نزد حکمران آباده شاهزاده منتصرالدوله فرستاد و او بی‌درنگ به شاهزاده شعاع‌السلطنه والی فارس مراتب را اطلاع داد و او و شاهزاده والا همت تلگراف ارسال مساعدت به میرزا علی‌خان نمود و فی‌الحال ضرغام‌الدوله ایلخانی قشقای را با هزار سوار برای خاتمه کار مفسده مذکوره به آباده فرستاد و سواران جرّار همین که به نزدیک آباده رسیدند ضرغام‌الدوله سواری چند به بقعه فرستاده خلفا را اغفال کرده و عدۀ آزار و اضرار بهائیان داد ولی ناگهان بدان‌جا ریخته رجال و نساء امام جمعه و اتباع و اعوان را حبس و حصر و غارت و اسر نمودند و آنچه خواستند و توانستند بردند و کردند و بعد از سه شبانه روز اسیران را رها دادند و مبالغی درهم و دینار گرفتند و تنبیه و تأدیب کامل به عمل آوردند و کربلایی حسن خان نادان را حکمران به چوب بسته تأدیب و تعذیر کامل نموده مبلغی جریمه گرفته رها ساخت و هفده تن خلفای مفسد را تحت‌الحفظ به شیراز بردند و بدین نوع فتنه معروفه شاه عبدالله منطعی گشت و احباء آسوده شدند.

شهادت در اسفندآباد

و نیز در قریهٔ اسفندآباد یزد در عقب فتنهٔ مذکورهٔ سنهٔ ماضیه حاجی اسمعیل شریر کلانتر قریه که موجب قتل آقا سید جعفر و استاد زمان مذکور گشت و هم آخوند ملا عبدالغنی سابق الذکر از آقا محمدرضای اسفندآبادی که در احباء رشید و مشتعل بود دل پر از بیم داشتند حاجی از سالار نظام حکمران ابرقوه اجازهٔ قتل گرفته شبانه با تنی چند از خونخواران بی‌باک از ابرقوه به اسفندآباد رفت و به خانهٔ جوان شجاع مذکور در آمد 17 جمادی‌الاول 1319 وی را در بستر خوابش گلوله‌ها به دهن نواخته شهید نمودند و در صورت زیارت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در حقیق چنین مسطور است لیت الرصاص الذی اصابتک یرمی به صدر عبدالبهاء و بالجمله در اثر این حادثه نائرهٔ فساد از نو زبانه کشید و احباء شب و روز در وحشت و اضطراب به سر بردند تا آن‌که بالاخره لاعلاج و ناچار به قلعهٔ اسدآباد اعیال و اطفال فرار و هجرت کردند و اعداء دست نکشید در قتل و نهب آنان اصرار همی کردند تا دو سالی بدین طریق امتداد یافت. و نیز در بروجرده میرزا حسین نقاش با برادرانش میرزا عبدالحسین و حاج از معاریف بلد منجذبانه مؤمن به امر ابھی شدند و بی‌پروا به تبلیغ پرداختند و اهالی هیجان و شورش کردند ملأها فتوا دادند و سالارالدوله حکمران هر دو را نفی بلد نمود و نیز در بندرعباس آقا جواد بن آقا حسین بن آقا باقر یزدی را مسموم و مقتول کردند و آقا حسین مذکور چنان‌چه می‌آوریم سال 1320

کیفیت فتنه و مقامات اعدا در ابرقوه و شهادت احباء

از حوادث پر این سال این‌که ملا عبدالغنی با حاجی اسدخان برای قلع و قمع بهائیان اسفندآباد و ابرقوه متفق شدند و به نفاق و قتال مابین مسلمان و آن مظلومان پرداختند و حاجی اسمعیل نامی معاند را برای القاء نیران فساد برانگیختند و نخست زینب نام زوجهٔ آقا حسین بن تقی از مؤمنین را بر آن داشتند که شوهر را مسموم کرده بکشت و ملا حسین سابق الذکر اول من آمن در قریه به علت شدت تعدی اعداء به قراء مشهد فارس رفته مکتب‌داری نموده در آنجا در گذشت و خانواده‌اش از میان رفت و دیگر بهائیان مراعات احتیاط کرده اسلحه گرفتند چنان‌چه نگاشتیم معاندین از برادرش آقا رضا جوان شجاع‌غیور بهائی اندیشه داشتند لاجرم نیمه‌شب حاجی اسمعیل مذکور با چهار تن پرچم دیگر مسلح از باغچه پشت

خانه جوان رشید عزم مقصودشان نمودند و حاجی اسمعیل به بالاسرش که در خواب بود رسیده گلوله به دهندش نواختند و بهائیان روز دیگر جسد مقتول را به قریه هارونی برده دفن نمودند و معاندین پس از چندی محمدعلی و حسین را در بیابان گرفتار و ضرب و جرح کردند و محمدعلی درگذشت و در قبرستان مشهور به دوشاب پزی 1320 در جنب حسین تقی دفن شده و از آن گاه مظلومان بی پناه هر کدام به سویی پراکنده شدند بعضی به مروست و برخی به بوانات رفتند و جمعی در هارونی اقامت جستند و نوبتی کربلایی حسن از مروست عودت به اسفندآباد می کرد و سید هادی و شیخ مصطفی¹ از رؤسا معاندین نوشته سعایت کردند و آنان وی را دستگیر و شکنجه کرده بعد از توقیف چهار روز و غارت رها نمودند و بالاخره جمعی از مظلومان به قریه اسدآباد تمرکز یافتند و روزی جعفر بن عبدالله برادر محمدعلی مذکور و امرالله و آقا علی ابناء ابوطالب به زمین مزروعی خود در ولی آباد رفتند و حاجی اسمعیل مذکور با برخی از نوکران حاجی مرتضی¹ خان و حاجی اسدخان و قریب پنجاه تن از اسفندآباد برای قتلشان شتافتند و مظلومان از دور نگریسته شتابان به سوی قریه هارونی رفتند خواستند پناه برده مخفی شوند و از هلاک نجات یابند سید هادی نام ملای قریه ممانعت کرده حکم نمود در قلعه را بستند و بیچارگان را راه ندادند و آنان روی به سوی کوه شتافتند و کدخدا حاجی اسمعیل مذکور با محمدقلی نام سواره جلوگیری کردند و مانع از التجاء و وصولشان به جبال گشتند لذا مدفن حسین مسموم در قبرستان اسفندآباد مشهور به نام دوشاب بود تاریخ واقعه در سال 1320 می باشد.

آنان ناچار به مدافعه شده در گودال چاهی نشسته شروع به جنگ با تفنگ نمودند در آن حال کدخدا به همراهان خود حکم مجتهد و ملاها را نشان داد که بهر کس تنی از بهائیان را زنده یا کشته بیاورد مبلغ صد تومان وعده داده به قتل وصول خلعت از طرف علماء نجف نمودند و برای گرفتار کردن حیلۀ به خاطرشان رسید قرآن را مهر و امضاء کرده قسم های اکید شدیدۀ یاد نمودند که تعرض بدیشان نخواهند نمود چندان که مظلومان را اعتماد حاصل شده دست از مدافعه بازداشتند و کدخدا با همراهان نزدیک رسیدند کدخدا گفت هر که با من محبت و نیز حکم آقای ملا عبدالغنی مجتهد را احترام منظور دارد این گمراهان را هدف گلوله سازد پس بلادرنگ هر چهار را در آن جا هدف شلیک تفنگ نمودند چنان که به هر تنی چهارده یا پانزده گلوله اصابت کرد و در آن حال که محاط اعداء قتال بودند جعفر در نفس های

واپسین بوده شربت آب طلب نمود غلام‌رضا نامی از بستگان کدخدا لوله تفنگ را مواجه دهان وی گرفته هدف ساخت و گفت این است که در جای آب به بهائیان باید داد و علی را که هنوز رمقی داشت ریسمان بر پای بسته چندان بر خاک و سنگ کشیدند تا جان بسپرد و اجساد را نزد یکدیگر گذاشته یا هیزم بسیار جمع کرده ریخته آتش زدند و عودت نمودند و چون در آن هنگام که مظلومان مذکور محاربه می‌کردند خبرشان به قلعه اسدآباد رسید جمعی از احباب پی نصرتشان روانه شدند و وقتی رسیدند که قاتلین بعد از ختم عمل عودت می‌کردند و با یکدیگر مصادف شده زد و خورد در گرفت و ظالمین گریخته جان به سلامت بردند و احباء تعقیب کردند تا به اجساد مشبکۀ مطروحۀ محروقه رسیدند و از مشاهده احوال گریستند و به آتش غیرت برافروختند و مابقی اجساد را در آغوش محبت کشیده به قلعه سابق‌الذکر که ملّا سید هادی مانع از تحصن و تحفظشان گشت بردند و در آن هنگام نیز خواست دم از ممانعت از دفن زند و بر چهره دلیران آشفته نگریست و بترسید و اظهاری نکرد لذا اجساد شهداء اربعه را در چاه مسمس به هارونی دفن کردند و به اسدآباد برگشتند و واقعه مذکوره در مهرماه سال 1322 واقع شد و مظلومان موقوف را به حاجی میرزا محمود افغان خبر دادند که به حاجی میرزا محمدتقی وکیل‌الدوله در عشق‌آباد تلگراف کرد و به وسایل داخله و خارجه نزد دولت اقدامات به عمل آوردند ولی حکومت یزد جلال‌الدوله از طرف پدرش ظل‌السلطان سپرده بود اثر و ثمری به عرصه ظهور نیامد و لذا تعرضات و مهاجمات اعداء تا فصل زمستان امتداد یافت و در شبی از شب‌ها بسیار سرد هنگامی که در بستر راحت غنوده بودند کدخدا به عزم قتل و نهب با انبوهی از جنگجویان خونخوار بدان سو شتافته نزد بقعه رسید و دو نردبان رفیع به یکدیگر پیوند داده بستند تا به حصار برآمده داخل شوند و در حال خواب بر مظلومان ریخته قتل‌عام کنند ولی یکی از احباء معروف به کاکا صادق از صدا و آثار ملتفت شد و به پشت حصار برآمده ایشان را دید و بی‌درنگ تفنگ برکشید و تیری چند گشاد داده آنان ترسیده به مقصد نرسیده برگشتند و احباب در قلعه باز کرده نردبان را بردند و به اندیشه مآل احوال شدند و صغار و نسوان را دیده به خواب نرفته نغزیدند و همی با ملکوت ابهی^۱ راز نیاز نمودند و مردان مشورت کرده معلوم و واضح داشتند که کدخدا و هم‌رهان دست از جان و مالشان بکشند و بر ناموسشان بتازند و ناچار مصمم محاربه شده به عزم مجازات و انتقام برخاستند تا پایان کار به یک بار رخ دهد و از مابین خود دوازده تن بهادر

برگزیدند و سه تن را مأمور سرپرستی نسوان و صغار در قلعه نموده و نه تن دیگر را به عدد اسم اعظم با نه تفنگ و مقداری فشنگ و چهار عدد کلنگ با نردبان مذکور قلعه کدخدا کردند که در نیمه شب رفتند و به همان طریق که کدخدا خواست معامله کند رفتار نموده به قلعه درآمدند و کدخدا و همراهان مدافعه کردند و ساعتی چند تیر و تفنگ رد و بدل شد و احباب غلبه نمودند و کدخدا را ابن عمش هلاک کردند و تمام قاتلین شهدا را بر همان طریق مجازات دادند و به قلعه برگشتند و این موجب شد که معاندین به تمام غلظت و شدت پی قتل مؤمنین قیام کردند و مخصوصاً ملأ باقر برادر کدخدا شب و روز همی کوشید و تنی از مظلومین را در صحرا یافته به شهادت رساند و به ظل السلطان عرض حال نوشته اقدام و انتقام خواست و او به مرتضی قلی خان حکمران ابرقوه و محال امر نمود که بهائیان را دستگیر نماید و حاکم مذکور با سوار و جمعیت بسیار آمده قلعه را محاصره کرد ولی از بیم تفنگ دخول و وصول نتوانستند و در آن حال تنی از محصورین از راه چاه‌های کاریز به در آمده خویش را از اردوگاه دشمن بیرون کشاند و به یزد رفته نامه به حاجی میرزا محمود افغان رسانده گزارشات گفت و حاجی افغان جلال‌الدوله را بر آن داشت که تلگراف به مرتضی قلی خان نمود تا از پیرامون اسدآباد پراکنده شدند و ملا باقر و همراهانش به ظل السلطان تظلم کردند و او مأمورین مخصوص روانه کرد و آقا علی محمد و آقا قاسم اخوان آقا محمدرضای شهید را دستگیر کرده و چندی نگذشت که ملأ باقر نوکر علی محمد را تطمیع به قتلش کرده وعده داد که او را مستخدم محترم خویش نماید و آن شقی چندی نزد علی محمد نوکر شد و او را در خواب هدف گلوله و مقتول کرد ۱۳۲۷ و خود ملا باقر رفته بماند و تعدیات مذکوره بود تا پس از چند سال ملا باقر و همراهانش به سردار فیروز کمره‌ای که با سواران شاهسون مأمور فارس بود می‌گذشت پیشکش داده متوسل گشت که سوارانی برای سرکوبی بهائیان به اسدآباد فرستاد و مظلومان هنوز سواران نرسیده همگی به در رفتند و تنها کاکا صادق در خارج قلعه مشغول به کار زراعت ماند و او را گرفتار کرده شکنجه و آزار دادند که از محال رفقاً باز گوید و خبری از وی به دست نیاموردند و کت‌بسته وی را به بوانات کشیدند و سردار فیروز اصرار و تشدد کرد که سب و لعن کند و او استقامت ورزیده به صراحت گفت که من که خدا را به جرم قتل دوستان و تعدیات فراوان که بعضی را به جا آورده و برخی را می‌خواست به جا آورد و دادرسی نداشتیم کستم و سردار حکم داد وی را تازیانه

بسیار زدند و خلیلی بر پا نهاده سوار بر استر به شیراز بردند و چندی در حبس بداشتند و آقا میرزا آقا افنان نزد والی رفت و آمد و کوشش همی نمود و صرف مال کرد که وی را مستخلص سازد و بر والی مبین نمود که کاکا

بهائیان محل پس از واقعه مذکوره متفرق شدند از آن جمله ابوالقاسم بن ابوطالب برادر مهتر امرالله و علی نخست به مروّت سپس در بوانات ماند و عباس بن نادعلی در نیریز و صادق بن حسین نجف به طهران و علی محمد در — ابرقوه و محمدعلی و عباس و قاسم در مهرآباد مقیم شدند و جسد علی محمد برادر محمد رضا شهید سابق الذکر در قبرستان ابرقوه مدفون گردید و واقعه قتل در سال ۱۳۲۷ اتفاق افتاد.

قاطع الطریق و یا شریر و فسیق نیست چون برای امر دین نه تن از ایشان را معاندین کشتند و ملجأ و ملاذی نیافتند و برای صغار و نسوان خطر در پیش بود فقط دو تن از قتله را کشت و والی فرمانی از عین الدوله صدر اعظم نشان داد که کاکا رها نشود و به طهران اعزام گردد لاجرم وی را در کند و خلیلی با خود به طهران برده در انبار محبوس نمودند و چند ماهی در حبس بداشتند تا انقلاب طهران و داعیه مشروطیت به نوعی که می‌نگاریم پیش آمد و او با دیگر محبوسین انبار مستخلص گشت و ملا سید هادی سابق الذکر در خلال واقعات و گرفتاری کاکا صادق پیوسته به زوجه مؤمنه‌اش اصرار کرد که چون شوهرت بایی است مطابق فتوی مجتهدین بدون طلاق اختیار شوهر توانی نمود و چندان اصرار کرد که زمام اختیار از دست آن مؤمنه رشیده رفت به وی چنین گفت کاری نکن که موافق روایت روضه‌خوان‌ها چون مادر وهب چادر به کمر پیچیده با چوب و سنگ — را نرم نمایم و از معاندت‌های معاندین مزکور آن که دو تن قاتل به جیان بوانات فرستادند تا ابوالقاسم بن ابیطالب از مظلومین مذکور که در آن جا اقامت جست در شکازگاه هدف و مقتول گردد و جسد را برهنه زیر سنگ مستور نموده به اسفندآباد برگشت و ما محض مرعات تسلسل و تواصل مطالب تمام واقعات مذکور را متوالیاً و به یک جا آوردیم.

شهادت آقا محمد خراسانی

آقا محمد نام از بهائیان ثابت‌الایمان خراسان و مقیم سبزوار برای تجارت عزم طهران کرد و در عودتش به خراسان بسیاری مال‌التجاره آورد و در میاندشت دچار قطع‌الطریق گشت که اموال و احمال همه قافله را بردند و در بین آن‌ها الواح و آثار بهائیه دیدند و مطالعه کرده پی به عقیدتش بردند و خواستند به غارت اکتفا کنند ولی چند تن از ملّاه‌ها که در قافله بودند قیل و قال کرده قتل آن مظلوم دادند لذا سارقین وی را در میاندشت توقیف و حبس کرده پی جلب مال از دیگر بهائیان برآمدند و از میرزا عزیزالله بن ملّا علی شهید سبزواری مبالغی نقود خواستند تا مظلوم محبوس را رها کنند و میرزا عزیزالله نیز مضایقه نکرد و سارقین به عنوان خلاصی وی را به گاری

جسد ابوالقاسم را مسلم نیک‌فطرتی در قبرستان جیان دفن نمود واقعه قتلش در سال ۱۳۳۱ اتفاق افتاد.

پستی نشانند و همین که گاری قریب یک میدان از میاندشت دور شد تعاقب نمودند مظلوم را بیرون کشیدند و در همان محل به ضرب کارد بدنش را مجروح کرده سپس بر چوب تلگراف بسته تیرباران نمودند و جسد را در بیابان بینداختند و احبّای خراسان خصوصاً برادرش آقا عبدالعظیم که مقیم سبزوار بود خبر یافته شکایت به اولیای دولت کردند ولی اثر و ثمری حاصل نشد.

قبرستان اهل بهاء و تعرّض و هجوم معاندان به مقبره

و مجمع آنان در طهران

در قبرستان وسیع پرآلایش واقع به جنب بقعه امام جمعه معروف به قبرستان سر قبر آقا در طهران که بعداً به اقدام اولیاء دولت پهلوی آثارش منظمس گشته بر جایش باغ فردوس تأسیس گردید عده‌ای از شهداء و شناختگان بهائی مانند ملّا علی جان شهید مازندرانی و میرزا محمدعلی ورقاء شهید با پسرش روح‌الله شهید و حاجی میرزا عبدالله خان نوری و میرزا عنایت علی آبادی و غیرهم مدفون گشتند و اهل بهاء را قبرستان مخصوص ممکن نبود و انجام علنی مراسم امکان نداشت و بهائیان اموات خود را در قبرستان

مذکور و با در قبرستان امامزاده معصوم با تأمین خاطر متوکی غالباً دفن می‌کردند و کوچه‌ای که محلّ اقامت و تبلیغ نیر و سینا و نعیم و غیرهم بود در جنب آن قبرستان وقوع داشت لاجرم ذهاب و ایاب واردین و ساکنین و طالبین برای زیارت اهل قبور و ملاقات مؤمنین مشهور متتابع گشت و کوچه به نام کوچه بایان شهرت یافت و چند بار خواستند که مقبره شهید مازندرانی را بنا کنند و اشرار به شدت و رذالت مانع شدند و خراب کردند تا در این سال آقا میر علی نقی باقراف از بهائیان معروف وفات یافته جنب قبر ملا علی جان شهید مدفون گشت و مادر مصیبت‌دیده بناء مسقفی بر قبر پسر عزیز بساخت و اهالی محلّه به عناد و غضب برافروخته بنای تعرض و تاخت و تاز به خانه معروف باغ و اجتماع مؤمنین نهادند و انبوه اراذل و اشرار مخصوصاً از قاطرچی‌های شاهی که خانه رئیسشان در آن جا بود هجوم بردند که قبر را شکافته اجساد را بیرون کشند و اسلحه به کار انداختند و گلوله تفنگ به کلاه محمد بیگ اشتهارودی که با جمعی دیگر قزاق بدین اسامی محمدرضا بیگ داود بیگ احمد بیگ قاسم بیگ و غیرهم در محفل پی استماع بیانات و آیات و مناجات حاضر بودند اصابت کرد و تاب تحمل نیاورده به مهاجمین تاخته آنان را از در خانه و کوچه بیرون ریخته در قبرستان مجروح و مکسور و متواری ساختند و پالکونیک آن عده را که دفع تعدّیات بر مظلومان کرده خلعت داده به سخنان معاندین اعتنا نمود و حکومت نیز مداخله کرده به دفع شرور اشرار پرداخت و معذک السن و افواه اخلاط ناس تا مدتی به زشت‌گویی مشغول بود.

فتنه در رشت و دیگر نقاط گیلان

ایام حکومت ولی خان تنکابنی نصرالسلطنه در گیلان بود و او اظهار محبت با بهائیان می‌نمود و بدین جهت آنان را به آزادی در مجامع خود نداء به محامد این امر کشیده و به نشر این تعالیم می‌پرداختند پس علماء بالأخص حاجی ملا محمد خمّامی به معاندت با حکومت برخاستند و به صدد فساد برای این طایفه برآمدند و در آغاز ملاها و وعاظ بر منابر سب و لعن نسبت به این امر می‌گفتند پس کودکان در کوچه و بازار به سوء گفتار و رفتار پرداختند و به عقب سر آحاد بهائیان جوقة جوقة شتافته زبان به زشتی گشوده

قلوب بیازردند تا بالأخره قطعه عکس اجتماعی ایشان را که در یوم عید مبعث حضرت اعلیٰ گرفته بودند به دست آوردند و از آن صورت متعدّد گرفته نشر دادند و زمینه را برای فساد مهیا نمودند و در نخست روزی زنی به عنوان ساختن زیور به دکّه آقا تقی و آقا رضای زرگر از احباب رفتند و بهانه کرده با وی معارضه نموده انبوه مسلمین را به حمایت خود بر علیه آنان اجتماع کردند و آنان را با نهایت توهین و جفا به محضر حاجی ملّا محمّد خمّامی کشیدند و بر آنان ستم نمودند ولی حکمران کس بفرستاد و به دستگیری آقای شیخ مهدی شریعتمدار ایشان را به دارالحکومه برده مرخص نمود پس در همان اوقات استاد هاشم معمار از احباب معروف درگذشت و برادش میرزا باقر معروف به درویش مقصود خواست جنازه وی را با انبوه مردم و عزاداری تشییع و تجهیز نماید و برخی از علماء طلاب مدارس دینیه و اراذل را برانگیختند و به صدد ممانعت برآمدند پس حاکم خبر یافته فرّاش باشی خود منتصرالدوله را با فرّاشان بفرستاد و جنازه را حرکت دادند و بیرون بلد برده شبانه دفن کردند در این موقع به حيله و تزویر ورقی را مملو از نکوهش و سبّ و دشنام ملاها نگاشته شبانه درب خانه حاجی ملّا محمّد مزبور و خانه های دیگر می آویختند و آن اعمال را منسوب بدین طایفه داشتند و درب آن خانه ملوٹ پلید نمودند و مردم را بدین طریق به هیجان آوردند و دکّه و بازارها را بسته و با فریاد و فغان شهر را به هم زدند و در خیال تعرّض به جان و مال احباب بودند ولی حکمران با استعداد و آلات حربیه از آنها جلوگیری کرد پس ملاها که به واسطه عکس جمعیتی مذکور احباب را شناختند به تعرّض آنان شروع نمودند در آن جمله آقا سید حسین متوگی از احباب مازندران را که چندی بود از جهت انقلابات مازندران به رشت گریخته در دستگاه حاجی خمّامی مزبور بود و موقوفاتی بدو راجع شد چون صورتش را در آن جمعیت عکس دیدند حاجی خمّامی در مجلس روضه خوانی فرماندار عمّامه از سرش کشیدند و مشت و لطمه بدو زدند و موقوفه را از او گرفته وی را خارج نمودند آن گاه با اجماع به سر قبر استاد هاشم رفتند و آن جسد را بیرون آورده پاره پاره نموده آتش زدند پس حکومت مأمورین بفرستاد و اشرار را گرفته جزا دادند مفسدین را چوب بسیار زدند و مرتکبین را گوش دماغ بریدند و در کوچه و بازار گردانند و این سبب شد که هیجان علماء و عموم مردم شد و انبوه خلق به سمت دارالحکومه و نیز به سمت خانه های احباب مخصوصاً خانه ابتهاج الملک و خانه مدبرالممالک و خانه آقا علی ارباب هجوم بردند و فریاد وادینا و یا

محمد و یا علی برکشیدند و از طرف حکومت مدافعه و مقاومت بود و دو سه روزی بدین منوال شهر منقلب بود و بالأخره آقا شیخ مهدی شریعتمدار واسطه شد و نزد حاکم و علماء تردّد نمود و برای اصلاح و تأمین اقدامات کرده قرار چنین شد که عدّه‌ای از احبّا مانند میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک غلام‌علی خان مدبّرالملک حاجی میرزا محمد قزوینی آقا میرزا ابراهیم جدید سیاهکلی میرزا باقر درویش مقصود میرزا حسین خان پسر رفیع‌الملک جهان‌بخش خان کربلایی عبّاس علاف مشهدی رضا مشهدی تقی زرگر سید متولّی اعتضادالوزاره رییس پست‌خانه علی دایی میرزا آقای صارم‌الأطباء میرزا یحیی عمیدالأطباء را اخراج بلد کنند و در چنین موقع سید متولّی سابق‌الذکر که اخراج شده بود و در شهر پنهان می‌زیست دشمنان اطلاع یافتند بر او هجوم برده عمّامه از سرش برداشته کلاه کاغذی جای آن نهادند و لباسش را درآورده او را اخراج بلد کردند ولی میرزا ابراهیم جدید وی را به خانه خویش برده چند روز نگهداری و پذیرایی کرد و نیز در این موقع فتنه سرایت به سایر نقاط گیلان که احباب در آن جا بودند بنمود چنان‌چه در لاهیجان آقا مشهدی غلام‌علی را از خانه‌اش اخراج کردند و بیست تن دیگر از احبّا را آزار و اذیت کردند و در سیاهکل و لنگرود نیز بنای جفا بر احبّا گذاشتند و جلیل‌الممالک از رشت از طرف حکومت بدان حدود برای محافظت از احباب مأمور شد ولی او خود بیشتر سبب جور و جفا گردید ولی برادرش معین همایون به بهائیان خدمت‌ها کرد و در بندر انزلی نیز که چند تن بهائی مانند آقا میرزا آقای معروف طهرانی و غیرهم بودند گرفتار سبّ و لعن مردم گشتند و در چنان موقع حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی از ارض مقصود با کشتی وارد انزلی شد و در گمرک‌خانه به واسطه بعضی از احبّا محفوظ ماند و از رشت کسب تکلیف کرد و محفل روحانی به حکومت اطلاع داد لذا دستورالعمل به او داده شد که شبانه به خانه بعضی از احباب وارد شود و محرمانه به رشت وارد و با برخی از احبّا ملاقات کرد به طهران رفت و بالجمله در صباح روز ۲۷ ربیع‌الأول حکومت به واسطه مأمورین اشخاصی را که حکم تبعید شده بودند به دارالحکومه خواست یعنی ابتهاج‌الملک و جهان‌بخش خان سرهنگ و مدبّرالملک و میرزا ابراهیم جدید و عمیدالأطباء و چون آنان را حاضر کردند مدبّرالملک که مرد غیوری بود از مشاهده آن حال با فرّاش‌باشی تندی کرد و در آن وقت جهان‌بخش خان آقا میرزا ابراهیم جدید و عمیدالأطباء را تحریک کردند نزد حکمران حاضر شده تظلم کنند و آن دو همین که نزد

حکمران رسیدند و نظرش به ایشان افتاد فرمان داد که بیرون کشند و چوب بزنند پس عمیدالاطباء با جهانبخش از دری دیگر بگریخت ولی فراشان میرزا ابراهیم را به چوب بستند و همی زدند و او فریاد با حضرت عباس برکشید و عمیدالاطباء از طرف دیگر به فراشان رسید و آن مظلوم را از ضرب خلاصی داد آن گاه میرزا ابراهیم را به محبس انداختند و ابتهاج الملک و مدبر الممالک را با دستگاه کالسکه راه انزلی و طهران که آن ایام در اجاره آقا سید اسدالله باقر اف بود و نورالله خان سرهنگ با ده نفر سوارانش مأمور آنان را برای طهران روانه کردند آن گاه جمعی دیگر حاضر کردند یعنی میرزا حسین خان بن رفیع الملک کربلایی عباس علاء مشهدی رضا مشهدی تقی درویش مقصود آقا علی دایی صباغ آقا سید حسن متولی استاد عبدالله مشهدی مشهدی علی قهوه چی اصفهانی مشهدی حسین سقط فروش را به دارالحکومه حاضر کردند و علماء مقرر داشتند که این جمع را از وسط بازار تبعید کنند تا مردم ببینند و آسوده شوند ولی سایر مشاهیر بهائیان از قبیل آقا علی ارباب و جهانبخش خان سرهنگ و آقا میرزا محمدعلی خان طهرانی عضو گمرک و اعتضادالوزاره حاجی میرزا محمد قزوینی و مسیو گالومت ارمنی میرزا اسحق کاشانی آقا میرزا آقای طیب صارم الاطباء و عمیدالاطباء آقا میرزا ابراهیم جدید و غیرهم مصون ماندند و ملاها پس از این واقعه قرار دادند که رجال و نساء بهائیان را به حمام راه ندهند و سلمانی ها در عوض تراشیدن سر آنان را سر ببرند و بعد از دو ماه سید متولی در محل هایی مخفی بود روزی بی عمّامه جهت تحصیل معاش دچار دو نفر از آقایان علماء گردید و او را به خانه خود بردند و با حضور جمعیت علماء وی را امر به سب و لعن و توبه کردند و الا کشته خواهید شد و بالأخره آن سید مظلوم با لباس پاره پاره از چنگ آنان بگریخت و در خانه بعضی از احباب پنهان گشت و پس از یک هفته به موجب شور در محفل به بادکوبه و عشق آباد رهسپار شد و جناب آقا علی ارباب که در کاروانسرای متعلق به آقا سید اسدالله باقراف مشغول تجارت بود و آقا سید اسدالله احتیاط می کرد و مردم از او خواستند که آقا علی را از آن کاروانسرا خارج کند و او نیز به آقا علی اظهار داشت لاجرم آن ستم دیده از آن کاروانسرا خارج شده به حجره ای از سرای دیگر انتقال کرد.

انتخاب محفل روحانی و شروع نشریات

و در عین فتن و انقلابات مذکوره در ایران حسب دستور حضرت عبدالبهاء نه تن از مابین بهائیان طهران منتخب شده نخستین محفل روحانی قانونی تأسیس گردید که به نام محفل شور نیز خوانده شد و نظام‌نامه داخلیه تدوین گشت و در هفته یک بار انعقاد می‌یافت اعضاء اولیه ایادی اربعه امرالله حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی (حاجی آخوند) و حاجی میرزا محمدتقی ابهری (ابن ابهر) و آقا میرزا علی محمد ابن اصدق و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی بودند و نیز دکتر عطاءالله خان (بخشایش) و دکتر محمد خان (منجم) و حاجی عبدالکریم قوام دیوان صنیع السلطان و حاجی صدرالعلماء همدانی حسب انتخاب ایادی به عضویت برقرار گردیدند

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء به ابن ابهر در طهران مسطور است

قوله در خصوص تشکیل بیت عدل منتظر وقت مساعد باشید به همان قسم که از پیش مرقوم در نهایت حکمت و سکون و تأنی مجری' دارید تا این مسئله سبب وحشت قلوب و حقیقت حال را ندانند و گمان اجتماع کنند و مفسدین به تحریک پردازند و فساد کلی پیش آید خیلی احتیاط بسیار باید نمود زیرا اعدا در کمین اند این است که این عبد به کرات و مرات تأکید نموده که بیش از نه نفر در محلی احباً اجتماع نمایند دیگر معلوم است که تشکیل بیت‌العدل محفل روحانی چقدر مشکل است زنهار زنهار نوعی ننماید که سبب اوهام شود و بیش از این تأکید نتوان نمود.

و در خطابی دیگر مرقوم است

قوله حضرات ایادی امرالله دائمی باید به هر قسم باشد عضویت در مجلس روحانی داشته باشند.

و راجع به محفل شور قوله

هو در محفل شور مفتوح گردد

هو الله

ربّ و مؤید کلّ جمع انعقد لإعلاء كلمة رحمانیتک و موفّق کلّ عصبة اتّفقت علی خدمة عتبه فردانیتک اسئلک بجمالک المستتر فی عوالم غیبک الابهی^۱ أن تشمل هؤلاء لحظات عین رحمانیتک و تؤیدهم بشدید القوی و تشدّد أزرهم بقوتک النّافذة الجاریة فی کلّ الأشياء إنک أنت سمیع الدّعاء و إنک علی کلّ شیء قدیر الیوم محفل شور را اهمّیت عظیمه و لزومیت قویه بوده و بر جمیع اطاعت فرض و واجب علی الخصوص که ارکان ایادی امرالله هستند ولی باید به نوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نیاید و آن این است حین عقد مجلس هر یک به کمال حرّیت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید اگر دیگری مقاومت می کند ابداً مکدّر نشود زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است در نهایت مذاکره اگر اتّفاق آراء حاصل گردد فنعلم المراد و اگر معاذالله اختلاف حاصل شود به اکثریت آراء قرار دهند و چون قراری از قرارهای شور را احبّاً یا بعضی استنکاف نمایند معاتبه و مجادله نمایند سکوت کنند و به این عبد مرقوم دارند و دیگر آن که مذاکره در محفل شور را کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع باید جلب توفیق خاص به جهت اعلیٰ حضرت شهریاری نمایند و التماس تأیید تام به جهت حضرت صدارت پناهی کنند و ابداً در مجلس شورا از امور سیاسیة دم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیة اصلاح احوال و تحسین اخلاق و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی بخواهد کلمه ای از تصرفات حکومت و اعتراض بر اولیاء امور نماید دیگران موافقت ننمایند زیرا امرالله را قطعاً تعلق به امور سیاسیة نبوده و نیست امور سیاسیة راجع به اولیای امور است چه تعلق به نفوسی دارد که باید در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند باری هیچ نفسی نباید که از تکلیف خود خارج شود.

عع

هو الله

اول فریضة اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت حقیقت و نقطاع از ماسوی الله و انجذاب به نفحات الله و خضوع و خشوع بین احبّاً و صبر و تحمل بر بلا و بندگی عتبه سامیه الهیه است و چون به این صفات موفّق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیب ابهی^۱ احاطه نماید ثانی فریضة اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی^۱ و مظهریت کامله ربّانیه حضرت نقطه اولی^۱ و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقیه صریحه

عبدالبهاء بدون شائبه ذکرى دون آن و هذه غايتى القصوى و منتها معارجى العليا و جنتى و هى نور وجهى و منية قلبى و شفاء صدرى و قره عینى و رواء غلتى و برد لوعتى و براء علتى و من اعتقد بغير هذا فقد خالف عبد البهاء ثالث فريضة ترويح احكام الهیه در بین احبا از صلوة و صيام و حج و حقوق و سائر احكام الهیه بالتّمّام و هم چنین دائماً تشویق و تحریص کلّ احبا به موجب نصوص قاطعه الهیه بر اطاعت و خدمت سریر سلطنت عادلّه شهریارى و صداقت و امانت در خدمات اعلى حضرت دادپرور تاجدارى و تمکین از اولیاء امور حکمرانى - رابع فريضة حفظ و صیانت عموم احبا در جمیع موارد و مواقع و تمشیت امور عمومیه از قبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم نافعّه از جمیع جهات و تأسیس مدارس و مکاتب به جهت ذکور و اناث و تکفّل فقرا و ضعفا و صغار و ایتام و ارامل و ایامى و تدبیر وسائط صنعت و کسب و توسیع احوال - خامساً منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاسیه بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص ولو به شقّ شفه و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبّت و دوستى با — سادساً مدارا با اهل فتور و تشبّث به جمیع وسائل در ارجاع آن نفوس بر میثاق حضرت رحمن. ع ع

هوالبهى'

ای جمع در امور جزئى و کلی انسان باید مشورت نماید تا به آنچه موافق است اطلاع یابد شور سبب تبصّر در امور است و تعمّق در مسائل مجهول انوار حقیقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و — حیات در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزّت قدیمه بتابد و سدره وجود به اثمار بدیعه مزین شود ولى باید اعضاى شمورت در نهایت محبّت و الفت و صداقت یکدیگر باشند اصول شور از اعظم اساس الهی و باید افراد ملت در امور عادیه نیز شور نمایند. ع ع

کته العبد الأحقر الفانى على اکبر ميلانى ۱۳۱۷

و پس از انعقاد و تکمیل محفل در طهران به تأسیس در دیگر بلاد پرداختند و ابن ابهر و ادیب هر یک مسافرت اختیار کردند و احبا را به وظائف و انتظامات محفلیه آشنا نمودند و در اثر تأسیس محفل نشریات امریه نیز شروع شد و قبل از این سال به ملاحظه از مفاصد ملاحا و غیرهم جز معدودی از الواح و آثار

امریه در ایران چیزی طبع و نشر نیافت و نخست آقا میرزا علی اکبر میلانی (محب السلطان - روحانی) و میرزا آقا نیریزی و حاجی ملا محمد خونساری و تنی دیگر برای انجام این خدمت حاضر شدند که الواح صادر از قلم ابهی و خصوصاً آثار حضرت عبدالبهاء که محتاج الیه وقت حاضر بود به طبع ژلاتینی منتشر می کردند تا آن که میرزا علی اکبر خان مذکور در ضمن اشتغال به تصحیح مطبوعات در مطبعه جدید التأسيس شاهی مؤسس میرزا احمد خان صنیع السلطنه و پسرش میرزا ابراهیم خان که عکاس باشی مخصوص مظفرالدین شاه و مقرب و محترم دربار سلطنتی و از احبای مخلص بود در عمل عکاسی مهارت حاصل کرد موفق بدان شد که الواح و آثار و نشریات ضروریه را به عمل عکاسی آسمانی رنگ طبع و نشر نماید و این عمل نیز در این سال انجام گرفت و او را حضرت عبدالبهاء برای انشاء و کتابت مراسلات محفل روحانی تعیین فرمودند.

مشرق الأذکار و مدرسۀ بهائیان در عشق آباد

به نوعی که در بخش ۵ و ۶ نگاشتیم بهائیان مهاجر از بلاد ایران به روسیه مقیم در شهر جدید عشق آباد اندک اندک مجتمع شده املاک به دست آورده به تجارت و مکاسب متنوعه پرداختند و زمینی را که از اعظم نام ترکمان خریدند به نام زمین اعظم خوانده برای بناء معبد مشرق الأذکار و مدرسه تخصیص دادند و دولت روس به آنان آزادی داد خصوصاً بعد از شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی قمر ف حاکم ترکستان کمال همراهی بروز داد و خودش اظهار کرد که در این جا اول معبد بهائی بسازید تا آن که مدرسۀ رسمی بهائیان در آن زمین به سال به معلّمی آقا سید مهدی گلپایگانی و حاجی میرزا حسین یزدی در ساختمان جدید چنانچه ذکر کردیم برقرار گردید و متدرّجاً جمعیت اهل بهاء مزدا شد چنانچه در سال ۱۳۱۹ به شمار بیش از هزار رسید و طبق تأکیدات متوالیه حضرت عبدالبهاء به اذکار در اسحار عشق و امید بناء مشرق الأذکار در قلوب مؤمنین برافروخت و آن حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان و کیل الدوله روس مقیم یزد را که در بخش سابق شرح احوال آوردیم برای مباشرت این امر خطیر تعیین نمودند و حاجی و کیل الدوله به عشق عشق آباد افتاد و این در اواسط سال مذکور بود که وکیل الدوله در

سنّ متجاوز از هفتاد با وجود قعود و ضعف معتاد پی انجام این خدمت برخاست و به مدینه عشق ورود نمود و در یوم ورودش جمعی کثیر از احباب و غیرهم و نیز ارکان دولت روس به استقبال رفتند و حکمران بلد پی دیدنش حاضر شد و حین ملاقات منجذب به سیمایش شده محاسنش را ببوسید و چون حاجی به بازدیدش رفت روی نورانش را بوسه داد و حاجی افنان از دولت روسیه اجازت بناء اعظم معبد برای اهل بهاء خواست و اذن صادر شد و مهندس مخصوص تعیین گردید که ولکوف نام کاتولیکی و محبّ بهائیان بود و بناء مشرق‌الأذکار و بعداً صالون بزرگ نیز به مهندسی وی صورت گرفت و چون در خلال بناء صالون وفات نمود بهائیان مرقدش را در قبرستان روس‌ها بساختند و در زیارت‌نامه که در حقش صادر گردید چنین فرمودند که من خود در تشییع آن جنازه مبارکه حاضر بودم و بعد از صدور اذن برای شروع به بناء حکمران اظهار مسرت کرده و چنین گفت الحمدلله اولین معبد بهائیان در مملکت ما تأسیس یافت و والی اعظم بلاد ماوراءالنهر که شهر عشق‌آباد جزو قلمرو حکومتش بود مأمور شد و از طرف امپراطور روس اولین آجر و آهک بنا را به کار زد و بالجمه حاجی و کیل‌الدوله شروع کرد و مهندس از روی نقشه‌ای که حضرت عبدالبهاء تثبیت و تصدیق فرمود بنای ساختن گذاشت و با بذل مال حاجی و کیل‌الدوله و تمامت بهائیان جهان حسب ابلاغ عمومی حضرت عبدالبهاء اقدام نمودند تا در سال ۱۳۳۵ بنا به انجام رسید و حاجی و کیل‌الدوله جمیع امور و محاسبات تسلیم پسرش حاجی میرزا محمود و محفل روحانی کرده در جمعه ۸ شوال به عزم زیارت رهسپار عکا گردید. مشرق‌الأذکار چند سالی بعد از آن به کمال و تمام آراسته گشت که مرتفع‌ترین مساجد و معابد بلد واقع شد و از مسافتی بعید مشهود و نمایان است.

1904

آغاز سفر مبلغین بهائی از غرب به شرق

در این سال ورود ناطقین و مبلغین بهائی از غرب به شرق آغاز گردید و نخست مسیو هیپولیت دریفوس فرانسوی به هندوستان سفر نمود.

مؤسّسات امریه از قبیل مدرسه و غیرها در همدان

و نیز در همدان کودکان بهائی اسرائیلی در مدرسه آلایانس یهود درس می گرفتند و به اقامه فروع و تقالید مرسومه آنان رغبت نداشتند و رئیس مدرسه در اجراء آن سخت گرفت لاجرم احباء به صدد تأسیس مدرسه برای کودکان خود برآمدند و هم در خیال بناء تالار و دیگر مؤسّسات عمومیه شدند.

مدرسه تربیت در طهران

در سنین ماضیه در کوچه معروف به کوچه بابی ها در محله سر قبر آقا به نوع مسطور قبیل مکتب ساده غیر رسمی بهائی برقرار گردید که تحصیل قرائت و کتابت فارسی و عربی مختصر و نیز اندکی دروس دین و آداب به واسطه نعیم و شیخ زین العابدین یزدی و بنت سینا می شد و عده ای از بهائیان و نونهالان مختلف السن تحصیل درس و مشق خط می کردند و بعد از اندکی فترت در حدود سال ۱۳۱۵ به همت آقا سید حسن متوجه تجدید شده ادامه گردید تا در حدود سال ۱۳۱۷ مدرسه تربیت به اقدام ادیب طالقانی و دکتر محمد خان منجم و دکتر عطاءالله خان بخشایش و آصف الحکماء و غیرهم تأسیس یافت و بعداً میرزا حسن ادیب طالقانی مذکور از ایادی امرالله به دستگیری ممتازالملک که با هم دوستی در تعلیم و تربیت مدارس داشتند و اظهار موافقت و مساعدت می نمود امتیاز مدرسه گرفت و در سال ۱۳۲۱ به تأسیس مدرسه برآمدند و ادیب دکتر عطاءالله بخشایش از بهائیان عالم مشهور را دخالت داد و کمیته تربیت تأسیس گردید تا آن که مدرسه بنین برپا گشت و بعد از آن تربیت البنات نیز دائر گردید و سنینی دکتر محمد خان منجم رئیس بود و بعداً دکتر عطاءالله خان رئیس شد و معلّمین و معلّمات بسیار حتی مرد و زن امریکایی مانند مستر اسپراک و مس کاپیس از آمریکا آمده به تعلیم و تربیت و تکمیل و تدریس انگلیسی پرداختند.

واقعات سال

سال شصتم

سال 1903

فکر تأسیس مشرق الأذکار شیکاغو

به سال ۱۳۲۱ روزی جمعی از بهائیات شیکاغو برای تفرّج به ساحل دریاچه شیکاغو واقع در قرب شهر رفتند و در زمین خرمی که به جوار قریه ویلمت واقع بود ساعتی بیاسودند و بعد از مذاکراتی چند که فیما بینشان در باره امر ابهی 'ردّ و بدل گشت و آرزوی خدمات روحانیه از قلوبشان شعله برکشید جلوه از بناء مشرق الأذکار در آن واحد بر قلوبشان زد و همه بر زبان آورده تعهد اقدام نمودند و هر یک به رمز از ارکان بناء ریگی در زیر خاک نهادند و مناجاتی خواندند و این فکر متدرّجاً در سنین متوالیه قوت گرفت و حضرت عبدالبهاء الواح و ابلاغ پیام توسط زائرین عکاً تأیید فرمودند تا چنان که می آوریم اولین مجمع شور نمایندگان در شیکاغو تأسیس گردید و منتهی به بناء مشرق الأذکار گشت و از خطاب های حضرت عبدالبهاء به بهائیان امریک شروع از این سنه قوله شیکاغو اعضاء محترمه محفل روحانی علیهم بهاء الله

هو الله أيها المنجذبون أيها الثابتون أيها الغيرون في خدمة امر الله و الباذلون الأموال و الأرواح إعلاء لكلمة الله إني قرئت تحريركم الجديد المورخ ۷ مارت سنة ۱۹۰۳ و امتلاً قلبی سرورا من معاينة البديعة و مضامينه البليغة إنها حقاً من نفثات روح التأييد من الربّ المجيد يا أحبّاء عبد البهاء و سهمائه و شركائه في عبودية ربّ المجيد إنّ أعظم الأمور و أهمّ مشروع اليوم تأسيس مشرق الأذكار و بنیان معبد يرفع منه صوت التّهليل إلى ملكوت ربّ الجليل طوبى لكم بما افكرتم في هذا و نويتم تأسيس هذا البناء و سبقتم الكلّ في بذل الأموال لهذا المقصد العظيم و المشروع الكريم سترون ملائكة التأييد تتابع عليكم و جنود التوفيق تتهاجم أمامكم و عندما يتمّ مشرق الأذكار و تتوقّد فيه الأنوار و يحضر فيه الأبرار و تقوم الصلوة تضرعاً إلى ملكوت الأسرار و يرتفع صوت التمجيد للربّ المجيد هنالك يفرح المؤمنون و ينشرح صدور امتلاً بمحبة الحي القيوم و يدعون الناس إلى التبتل في ذلك البيت المعمور و ينتشر نفحات الله و تعلقو كلمة الله و

تتمكّن تعاليم الله من القلوب تمكّن الرّوح في النفوس و يستقيم النّاس على أمر ربّكم الرّحمن و عليكم التّحية و الثّناء ع

واشنکتون به واسطه جناب آقا میرزا احمد حناب مستر ریمی علیه بهاء الله الابهی'

هو الله

ای دوست روحانی من مکتوبی که به تاریخ ۱۳ آگست ۱۹۰۶ مرقوم نموده بودی رسید و از قرائتش سرور حاصل گردید زیرا دلالت بر اتحاد و یگانگی یاران غرب می نمود که الحمدلله به سبب امضای آن دو نامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نموده از خدا خواهم که روزبه روز بر این اتحاد و اتفاق بیفزایید ای بنده الهی باید منتهای سرور و شادمانی بنمایی که به این خدمات مکلف و موفق می گردی در خصوص مشرق الأذکار مرقوم نموده بودی اگر ممکن شود که در واشنکتون تأسیس مشرق الأذکار گردد بسیار مناسب و سبب تأیید کلی شود پس در فکر تهیه و تدارک سرمایه ساختن باشید نقشه مشرق الأذکار عشق آباد در دست است فرستاده اند نزد شما به همان طرز نقشه های دیگر اگر بکشید و بفرستید این جا ضرر ندارد و عليك التّحية و الثّناء ع

از قرار معلوم قسمت پایین این صفحه اشتباهاً نوشته شده

فتنه اصفهان

گردباد فتن سال ۱۳۲۱ که یکی از اشد سنوات اضطهادیه و سال فتنه عمومیّه برای اهل بها بود و استقامتی در طریق عقیدت و ایمان بروز دادند که بر مبتصرین و محققین بیش از پیش استقرار و استقلال امر مبین را واضح و آشکار ساخت از کرانه شهر اصفهان وزیدن گرفت و مجملی از مآقع این که شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس چون به نوعی که در بخش سابق و لاحق ضمن شرح احوالش ثبت است پس از فتنه ای

که در شیراز ملاها برایش برپا کردند به اقدام حکمران و تأیید دولت ناچار به مهاجرت به طهران گردید و همین که به قرب اصفهان رسید شیخ محمدتقی نجفی (ابن الذئب) و دیگر مجتهدین اعتنا و احترام نکرده به واسطه حکمران ظل السلطان ممانعت و مکث خواستند و شاهزاده محمدحسین میرزا مؤید السلطنه رئیس تلگرافخانه که نیز در بخش مذکور احوالش را شرح دادیم برای سکونتش عمارتی در بیرون شهر مهیا کرده وی را در آن جا ورود داد و او لدی الورود ماجری دانسته برآشفته و نسبت به ملاهای جاهل غافل سخنانی چند گفت و از آقا محمدجواد صراف خزانه از متمولین محترمین و منجذبین مؤمنین و نیز از میرزا علی خان بن میرزا عبدالهادی مستوفی خزانه که متقارب و متجاور بودند خواهش کرد تا در قرب جوار خود علی رغم حسودان خانه باشکوه و منبر و عظم برایش مهیا ساختند و به ایامی قلیل انبوه طالبین از هر سو کوشیدند رموز بیانات فصیح عمیق‌ه اش بنوشیدند و آن چه در دل داشت در آن چند روز گفت آن گاه حسب اصرار حکمران و مجتهدین سوی طهران رفت و در اثر واقعه مذکوره از یک سو بهائیان را شور و انجذابی در ایمان و جوش و خروشی عیان حاصل شد و از سوی دیگر ملاها مستعد و مهیای فساد گشتند و علی المنابر بر سقط گفتند و شیخ نجفی به صدد گرفتن بهانه شد که حکم تعرض و قتل و غارت دهد و عووام پرآزار و اهالی بازار اندک‌اندک دست به کار زدند و مظلومان اندیشه کرده برخی از ناتوانان مهاجرت نمودند و دیگران به احتیاط و حفظ خود پرداختند و در اثناء چنان احوال و اوضاع آقا میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امرالله و آقا شیخ محمدعلی قایینی از طهران به قصد تبلیغ عازم اصفهان شدند و سهام السلطنه عرب از ارادتمندان مجتهد نجفی کتباً خبر داد و مجتهد اشخاصی چند پی گرفتاریشان برگماشت و میرزا اسدالله خان وزیر تدبیر نمود و همین که آن دو در اواسط ماه صفر به قرب شهر رسیدند تنی از مؤمنین بفرستاد و آنان را مجرد و پیاده با مراعات نهایت احتیاط به خانه‌ای که مهیا ساخت ورود داد و بهائیان افراداً و گاهی چند تن با هم به ملاقات رفته مسرور و مشتعل به شدت حب و ایمان گشتند و با رعایت کمال حزم و حکمت به تبلیغ اشخاص سالم و مهم پرداختند و در خلال آن ایام چنین اتفاق افتاد که آقا میرزا علی محمد روضه‌خوان از محبین کتاب فرائد آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را به صحافی داد که جلد و شیرازه نماید و آخوندی کتاب را به دست آورد و نزد شیخ مجتهد مذکور برد و بدین رو بهانه به دستش آمد و فی الحال جمعی را پی دستگیری میرزا علی محمد و غارت کتب و

آثار بهائیه‌اش برانگیخت که ناگهان به خانه‌اش — صاحب‌خانه و نه آثاری نیافتند و در آن حال که آشفته و غضبناک برمی‌گشتند در اثناء طریق ... علی‌خان مذکور تصادف کردند و آن دو مآل را دانسته از عمل ناروای برآمدن که مخالف دستور دین و منهی در نصّ قرآن مبین است و آنان به حکم و فتوی متشبّث و آن دو بهائی دلیر به حال شدّت غیرت و اظهار نهایت تأسّف گفتند و حامی شریعت نبویه باشد ولی در صورتی که چنین اصلی از اصول و رئوس احکام اخلاقیه و موکّد در نصوص قطعیه برطرف نماید و به هوای نفس و اغراض خود آن چه خواهد کند نه حجّة الإسلام بلکه لجة الأغراض و الأوهام امت و آنان که از میرزا علی‌محمد خبری به دست نیاوردند موقع را غنیمت شمرده به شتاب تمام نزد مجتهد رفته حکایات و روایاتی از گفتار و رفتار دو مرد بهائی غیرتمند در دین نقل نموده مفتریات شدیدیه بستند و نسبت دادند که به حجّة الإسلام و المسلمین تعرّض کرده دستور اخلاقی داده سخنان سخت بر زبان آوردند و او به شدّت غضب برافروخته جمعی از گماشتگان پی‌دستگیری فرستاد و در آن روز حاجی محمد اسمعیل صراف از محترمین بلد و مهمّین احباب درگذشت و آقا محمدجواد و میرزا علی‌خان و بسیاری از آحاد مؤمنین تشییع جنازه کردند و در آن حال انبوه طلاب علوم اسلامیّه و دیگر مردم قسیه گماشتگان مجتهد رسیده هجوم آوردند و میرزا علی‌خان بگریخت و آقا محمدجواد گرفتار شد و او را به سوی خانه مجتهد کشیدند و عمّامه از سر و عبا از دوش و کفش از پا افتاد و بدان حال در بازارها با غلغله هیاهو گردانند و همی سلی بر چهره‌اش نواختند و آب دهن به رو و ریش انداختند و سخریه و استهزا کردند و به یک ندا همی گفتند بابی گرفتیم آن گاه به مسجد شاه که مجتهد اقامه صلوة و امامت می‌کرد کشیدند و اهالی انبوه شدند و حسب حکم حجّة الإسلام آن مظلوم را در محضر و مشهد انام به تهمت این که وقتی شرب خمر کرد چنین حدّ شرعی زدند که مستقیماً بر زمین انداخته جمعی بر قفا و پاهایش نشسته به قوّت نگه داشتند و بر پشتش ظالمین چندان تازیانه زدند که مجروح گشت و عاقبت برخی از کسان و بستگانش شفیع او شده او را رها کردند و مجتهد فرمان داد که میرزا علی‌خان را نیز حاضر کنند تا تعزیر شود و این واقعه در اواخر شهر صفر ۱۳۲۱ واقع شد و موجب تعرّض اهالی نسبت به آن دو و دیگر احبّاً گردید و مستخدمین مجتهدین به صدد افراد مؤمنین برآمدند و آرزوی گرفتاری ادیب و شیخ محمدعلی را در دل می‌گذراندند و با وجود مراقبت ظلّ السلطان مخابرات تلگرافیه به دولت ممکن

و یا مثر نبود و ملجأ و مأمنی در نظر نمی آمد و ناچار اکابر احباب مجتمع شده برای حفظ نفوس و اموال مصمم گشتند که به قونسولخانه روس ملتجی کردند و با دولت تلگراف تظلم نمایند و ادیب با شخص قونسول سابقه آشنایی داشت و به مضمون مذکور مکتوب فرستاد و او اجازت داد و نیز میرزا علی خان و حاجی محمدجواد را که ارتباط و دوستی داشتند وعده حفظ و حمایت نمود و این ماجرا در شهر صفر بود که آنان با گروهی از بستگانشان و جمعی دیگر به قونسولخانه درآمدند و مطمئن شدند که آزادانه از ظلم مجتهد به دربار شاهی دادخواهی توانند کرد و یک طرف محوطه قونسولخانه را فرش انداختند به کمال آرامش و سکونت و در روز هنگام صبح صلوة و مناجات به جای می آوردند و آقا شیخ محمدعلی الواح و مناجات به لحن ملیح همی خواند و جاسوسان و خبرگزاران حاکم و ملاها نیز در مابین جمع حاضر بودند و خبرها می بردند و به چهارصد تن رسید و برخی مرتفع به صدای رسا لوحی را که اخبار از قدرت مجتهدین را بدین بیانات که عن قریب این گنبدهای سبز و سفید و نیلگون سرنگون شود در بر داشت تلاوت کردند و ادیب مکتوبی به مجتهد نگاشته با شواهد آیات قرآنیه مبین و روشن کرد که تعرضات نصوص الهیه است و از او خواست که انجمنی مؤلف از مجتهدین بیاراید تا با احکام قرآنیه حکمیت فی مابین نمایند و مساعدت قونسول و مکتوب مذکور بر اندیشه و عداوت سابقه مجتهد بیفزود و به حيله و تزویر پرداخت و گرچه شخص قونسول با ظل السلطان و نیز سفیر روس در طهران با صدر اعظم و وزراء در این باب مکالمه نمودند و تلگرافی از دولت به مضمون عدم جواز تعرض بر رعیت و لزوم ایجاد امنیت نسبت به عموم ملت که مشعر بر عدم رضاء دولت از اقداماتشان رسید ولی غرور و اغراض شاهزاده و مجتهدین توأم گشت و اعتنا نکردند و مجتهد مذکور دینیه و رؤسا محال بلد را بر آن داشت که اهالی را بشوراندند و دسته سینه زن بار طهران پی در پی اخبار رساندند و بدین مضمون در معابر و اسواق برقرار گشت و هیجان طلب و ارادل شروع گردید و جمعیت از قرای اطراف همی رسیدند و در گوشه و کنار تعرض به بهائیان نمودند و این موجب دهشت و وحشت مظلومان گشت و زن و مرد و ضغیر پیوسته به قونسولخانه رفتند تا آن که زیاده از هفت صد نفر در آن جا مجتمع شدند و برخی از رؤساء بلد به دستور حکمران و مجتهد به قونسول پیام فرستاده گفتند اینان دشمن اسلام و ایمان اند باید به ما تسلیم دهید و گرنه پاس احترام قونسولخانه را نگه نداریم و هجوم آورده همگی

را می کشیم و سه روز بدین طریق گذشت و مابین اصفهان و طهران از طرف مجتهد و حکمران پیوسته مخابره شد و ادیب و بعضی از مهمّین احباب که به قونسولخانه رفتند وسیله ایصال اخبار به طهران نداشتند چه تلگرافخانه و پستخانه و روزنامه در تحت مراقبت حکمران و مجتهدین بود و در طرق و محالّ متعدّده مأمورین گماشتند تا احدی از احباب خارج نشود و پس از سه روز تلگرافهای شدیداللحن بدین مضمون به ظلّ السّطان رسید که اگر از عهده تأمین شهر بر نمی آیی دیگری به حکمرانی معین می شود و در این هنگام با موافقت مجتهدین قونسول را تخویف کرده اوضاع عمومیّه را سخت عظیم و وخیم نشان دادند و هزاران هنگامه جو شب دور قونسولخانه را احاطه کرده سنگ به در زدند و قزاقهای قونسولخانه محافظت می کردند ولی اجازه تیر زدن نداشتند و حکمران به قونسول چنین فهماند که انقلاب عمومی دینی است و مردم دیوانه وار آن چه خواهند به ضدّیت بهائیان می کنند و از او خواست که بهائیان را خارج نماید و در عهده گرفت که مردم تعرّض به ایشان ننمایند و مجتهد مذکور سوار بر حمار دور قونسولخانه رفته مردم را دستور داد که متفرّق شود و قونسول به اجباء اخطار کرد که بیرون روند و مظلومان ناچار شده دو ساعت از شب جمعه سلخ شهر صفر گذشته دسته دسته بیرون آمدند و اشرار که جابه جا در کمین بودند بر ایشان هجوم نمودند و با مشت و سنگ و چوب تاختند زدند انداختند و آن بیچارگان ندای مظلومیت به درگاه احدیت برافراختند و جمع کثیری را سر و دشت بشکست و بدن مجروح گشت و هر که را به دست آوردند البسه و محمولات یغما کردند و خودش را نزد مجتهد کشیدند و او ذکر تأمین نموده وعده امید داد ولی با لهجه مخصوصش همی اظهار داشت که اون طهرانیه را بیاورید و منظورش شخص ادیب بود و در آن میان آقا سید ابوالقاسم پیر نودساله از مؤمنین مخلص را کارد و قمه و لگد زدند و بکوفتند که نزدیکی دروازه حسن آباد در شارع چهارحوض قرب عمارت چهل ستون از پا درآمده بر زمین نقش بست و انبوه اشرار محاسنش را سوزاندند و آتش بر سوراخ گوشش فروبردند و تمامت جمعیت پا بر سینه و شکمش گذاشته گذاشتند تا در میدان شاه جان تسلیم کرد و برخی شتافتند که نطف حاضر کرده جسد را بسوزانند و سربازان که جلالت قدرش را می دانستند در ظلمت شب جسد را به در برده در یکی از حجرات میدان نهاده در را قفل کردند و در شبی دیگر دفن نمودند و دیگر احباب با شکستگی و جراحات بدن گریختند و جان از خطر به در بردند و آقا شیخ

محمدعلی قاینی نیز زخم بر کتف یافت و مدّتی در تحت معالجه قرار گرفت تا بهبودی حاصل کردند و لباس اغلب آنان را بردند و عده‌ای را گرفتار کرده در طویله‌خانه آقای مجتهد کلباسی محبوس نمودند آن گاه به محبس حکومتی بردند تا رها شدند و نیز در بعضی خانه‌ها ریخته غارت کردند و گرفتار نمودند و در آن شب تا صبح در شهر غوغا بود از طرفی ناله ستمدیدگان و از طرفی دیگر همه و بدگویی معاندان شنیده می‌شد چه بسیار از اهل خانه که تا صبح نخوابیدند و فقط بهائیان نجف آباد که زن و فرزند نیز همراه داشتند چون اوضاع را مشاهده کردند عده‌ای جوانانشان برای حفظ زنان و کودکان برآشفته بخروشیدند و با چوبدست بر انبوه اشرار بتاختند و آنان را متفرّق ساختند و خویش را با زنان و اطفال بدون هیچ گونه ضرر و خطر به نجف آباد رساندند و ملاها خصوصاً آقا نجفی مذکور همّت بر قلع و قمع اهل بها نهادند و دست‌اشرار به خانه‌ها هجوم برده آن‌چه از اثاث و آثار و الواح و غیرها به دست آوردند ربودند و برخی را به محاضر ملاها کشیده مبالغی از نقود اخذ کرده رها نمودند و از آن جمله آقا منیر بن آقا جمال بروجردی که در بخش سابق ضمن احوال پدرش شرح اعمال آوردیم پیش شدّت و اذیت نموده و قریب سی تن را تکفیر کرد و اصرار و اخبار نمود که زنانشان بی‌طلاق شوهر معروف به شیخ‌العراقین که به غایت منتفذ و متمکن بود و سرّاً اظهار محبّت و اخلاص می‌کرد جمعی از مظلومان را محافظه و صیانت نمود و دو روزی بعد از واقعه مذکوره قونسولخانه تنی چند از اشرار معروف میدان کهنه حسب دستور حاجی میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجانی به دالان مشهور به سرای طالار در وسط بازار به حجره حاجی هادی و حاجی حسین از تجّار که مبالغی نقود از مجتهد مذکور طلب کار بودند ریخته هر دو را به عنوان بردن نزد مجتهد از حجره پایین کشیدند و شروع به ضرب نمودند و مردم هجوم آورده همی زدند و تنی با حربه آهنی چنان به سر حاجی حسین کوفت که بر زمین نقش بست و جسد را تا میدان شاه کشیدند و در آن جا جان تسلیم کرد و سرش از تن جدا ساختند و حاجی هادی را نیز کشتند و به طرف دیگر شهر که طرف جوباره و محله یهودیان است بردند و مردم نطف خریدند هر دو جسد را نطف ریخته آتش زدند و در این فتنه و قتل و غارت که هر گونه خطری برای این طایفه محتمل بود اضطراب و بیم عظیم برای ذکور و اناث برخاست و جمع کثیری از بهائیان لاعلاج به بلاد اخری مهاجرت نمودند و آقا میرزا اسدالله خان وزیر نهایت فتوّت و خدمت نسبت به مؤمنین به عمل آورد و

برای برخی از مهاجرین زاد و راحله تهیه کرد و بعضی از فقرای را لباس و مسکن داد و بالأخره شاهزاده حکمران ملاهای بلد را مجتمع ساخت و از آنان خواست تا جلوی مفاسد را سد کردند و نگذاشت بیش از آن منجر به هرج و مرج گردد.

و آقا میرزا جعفر خرازی بهائی معروف که در نفس واقعه بود چنین نوشت. شب جمعه در منزل جناب آقا میرزا اسدالله خان وزیر مجلسی ترتیب داده بودیم و متجاوز از هفتاد نفر بهائی حضور داشتند و عکس جمعیتی برداشته شد که فردا بین احبّا منتشر گردد در این روز لوحی از حضرت عبدالبهاء به نام جناب وزیر و خطاب به عموم احبّا که تأثیری عظیم در دلها کرد بعضی را منقلب و اغلبی را خوشحال نمود از جمله میرزا اسدالله خان بسیار درهم و پیچیده خاطر شدند بعد تا عصر در آن جا بودیم و لوحی تلاوت شد بعد از چند روزی خبر آوردند که میرزا علی محمد طلبه می خواست کتاب فرائد صحافی کند طلبه مدرسۀ صدر کتاب به دستش دیده به اجبار کتاب از دستش گرفته و خودش را هم خواستند بگیرند و او فرار کرد و از صحاف که با وی دوست نبود تحقیق کرده هجوم به منزلش که خانه آقا محمدجواد صراف در کو صرافها بود بردند و آقا محمدجواد هر چند ابتدا فرار کردند ولی بالأخره با پیراهن چاک خورده و پای برهنه نزد آقا نجفی بردند و معروف شد که به عنوان آن که شراب خورد حدّ شرعی بر او زدند و بدین موجب اوضاع تیره گشت و اعداء و آخوندها و طلاب بر کین افزودند و احباب از زجر و ظلم به تنگ آمدند و جناب وزیر با میرزا محمد خان و جناب ادیب به اصفهان آمدند و آقا محمدجواد صراف و بنده و معاندین محفل ترتیب داده مشورتی شد که خوب است حقوق حقّ خود بگیریم و این رأی در همان محفل تصویب شده به تمام احبّاء ابلاغ گشت دیگر عریضه به قونسول روس نوشته شد و پس از مطالعه و استجازه از مرکز مافوق خود اجازه داد که به قونسولخانه برویم حدود دو یا سه — روز بعد در آن جا مجتمع شدند و این تحصّن موجب تشویش و نگرانی دولت و ملت گردید و ظلّ السلطان — پیش آمد تکلیف کرد که از قونسولخانه خارج شوند بهائیها هم خواستار آزادی از حیث مال و جان و هم از نظر تجارت و معاملات و هم برای سیاست خود این شرایط قبول نکرد لذا دست به حيله برده با یکی از اجزاء سفارتخانه ساختند و شبی آقای نجفی با عدّه بسیاری از ارادل و اوباش به قونسولخانه هجوم آوردند و آن شخص هم در قونسولخانه را به روی آنها باز کرده در

همان‌جا یکی از احباب با کمال سختی شهید شد و باقی متواری شدند و اهالی بیش از پیش در صدد نابود کردن احباب برآمدند و روزی در دگان نشسته وضعیت بازار درهم برهم بود لعن و طعن از هر طرف بلند می‌شد و تردّد بهائیان در بازار کمتر گشت در آن حال که در افکار و موقعیت سخت احباب بودم که دیدم ناگهان اعلانی از طرف اتابک اعظم به ستون دگان بنده چسبانند مردم اجتماع عظیمی کرده هر کدام سوادى از روی اعلان نوشته بود او را بوسیده و در بغل گذاشته و نگاهی به زیر چشم به من نموده می‌گذشتند بنده هم برای آن که مردم متفرّق شوند به تقلید آن‌ها کاغذی در دست گرفته مقابل اعلان ایستادم دیدم نوشته است — و — با حجّة الإسلام آقا نجفی است بنده از روی اعلان در روی کاغذ خود همین عبارت را نوشتم — چند نفری از آن‌ها که مرا می‌شناختند بنای سخریه و استهزاء گذاشته در حالی که با انگشت می‌کردند می‌گفتند کرده می‌رفتند از این اعلان حدس بنده به یقین مبدّل شد که این ارادل در منزل علماء سوء مجتمع شده (221) هر طرف فریاد می‌کردند که باید بهائیان را کشت و رفقاء از هر دو طرف آمده گفتند که باید هر چه زودتر دگان برچینی و فرار اختیار کنی و گرنه خود با عائله به باد فنا می‌روید لذا به صدد فرار برآمدم و وسائلی می‌خواستم فراهم نمایم که هر چه زودتر دگان را ترک کرده به جای امنی خود را برسانم در آن حال میرزا علی شاگردم با زبان چاپلوسی اظهار کرد که اگر می‌خواهید در امان باشید هر چه پول نقد و اسباب‌های نفیس دارید بردارید و امشب تا ساعت چهار از شب پیش من باشید آن وقت منزل خود مراجعت کنید و من می‌توانم راهی پیش پای شما گذارم که از دست دشمن مصون باشید و من سخن‌های آن دشمن را قبول کردم و ساعت طلا و بالغ بر هفتصد تومان پول با قبض اشیاء نفیس را با خود گرفته ولی تمامت اشیاء و چک‌ها و دفاتر که میرزا علی به طمع آن‌ها بود نزد شیخ‌العراقین برادر آقا نجفی که با وی محبت کرده مرا دوست می‌داشت فرستادم و با او به منزلش رفتم تا در سر موعد در تاریکی شب بیرون آمدم گفت تا وسط راه همراهی می‌کنم که ارادل اذیت نمایند تن به قضا داده همراه شدم از کوچه‌ها که می‌گذشتیم از هر در خانه یک نفر بیرون می‌آمد و با او — گوشی گفته می‌رفت چند قدمی دور نشد یک عدّه چهل یا پنجاه نفری از خم کوچه‌ها پیدا شده بنای هیاهو و خاک‌پاشی گذاشتند و چند نفری از آن‌ها مرا گرفته آن چه پول و اشیاء دیگر با خود همراه داشتم گرفته مرا لخت کرده رها نمودند در میان گرد و خاک سنگ‌هایی می‌پرانند چندی از آن‌ها به

سرم خورد و سرم شکست ولی بنده خود را نباختم و همان رویه آن‌ها را پیش گرفته هر چه آن‌ها فریاد می‌کردند بنده هم متابعت آن‌ها فریاد خاک‌پاشی می‌نمودم و در ضمن از هر طرف جستجوی پناهگاهی می‌کردم در خانه مشیرالملک باز بود خود را به درون دالان پرتاب کرده در به روی خود بستم و ارادل به جستجو برخاسته و کسی را نیافته یک‌یک برفتند بنده هم در خانه وثیق‌الملک زده او خود با پیراهن خواب آمده در را باز کرد از دیدن وضعیت من وحشت و سؤال نمود گفتم میرزا علی شاگردم به حکم حاجی آقا نورالله این بلا را وارد آورد و یک دست لباس به طرز لباس خودشان بر من پوشانده و نوکرهایش مرا به منزل شیخ‌العراقین رساندند و شاید در یک ساعت بعد از نصف شب بود که به امر شیخ‌العراقین شام تهیه کردند و از شدت کوفتگی و پریشانی نتوانستم لقمه نانی صرف کنم شیخ‌العراقین چون وضعیت ناگوار مرا دید برای این که شاید از دست ظلم‌رهایی یابم به بنده گفتم برخیز تا برویم به منزل آقا نجفی و در آن جا فقط بگویید که خدا لعنت کند آن کس که از دین محمد و آل محمد خارج است و البته معلوم است آن کسی که به محمد عقیده حقیقی دارد شما ملت هستید بنابراین

این صفحه خوانا نیست

رسیدند و بر حالم گریستند و چون بسیار خسته بودم حنا بسته به دامن عیالم به خواب رفتم اتفاقاً پسرهای شیخ تقی و چند تن ارادل دیگر که از جانب حاجی آقا نورالله به جستجو آمده سر به سوراخی گذاشته گریستند گمان برده که کسی مرده و زنش بر بالینش گریه می‌کند و بعد از بیدار شدن مرا به امر شیخ‌العراقین به باغ خرابه‌ای دیگر که در پشت منزلش بود بردند و در اطاق مرغ‌دانی منزل دادند شبی تاریک و وحشت و خستگی فراگرفته در گوشه از آن اطاق به خواب رفتم بعد از چند ساعت بیدار شدم و تمامت بدنم به علت کهنه آتش گرفت سراسیمه از اطاق بیرون جسته خود را به آب انداختم خلاصه شبانه از جانب شیخ‌العراقین آمدند و مرا خواستند و در ضمن راه که می‌رفتم از پشت دیوار همسایه شنیدم که جوانی به مادر خود می‌گفت در مسجد ایلچی آقای حاجی آقا نورالله بالای منبر فریاد می‌کردند ایهاالناس اگر کسی میرزا جعفر خرازی فروش را بکشد و سرش را برایم بیاورد من بهشت موعود را در دنیای دیگر به او وعده می‌دهم و اگر خودم او را به دست بیاورم بدانید که با دندان‌های خودم ریزریش می‌کنم باری نزد شیخ‌العراقین رسیدم صد تومان از او گرفته مقداری به نوکرهایش دادم مقداری هم برای منزل فرستادم

پنج تومان برداشته اسبی کرایه نموده شبانه با یکی از نوکرهای شیخ‌العراقین به طرف طهران عزیمت کردم و این شخص مأمور بود که مرا تا نه فرسخ مشایعت کند نزدیک به دروازه که رسیدم از پیش دو جسد گذشتیم که سگ‌ها در حال غارت این اجساد بودند از همراه خود سؤال کردم که این جسد‌های کیست گفت حاجی محمدحسین و حاجی محمدهادی هستند که معروفند به خیاط و یکی از این‌ها بابی بوده و جسدشان را سوزانده به این جا انداخته‌اند و این شخص تا چندین فرسخ دیگر با من همراهی کرد و بعد مراجعت نمود و راه را گم کرده پس از طی شبانه‌روزی و شدت تشنگی و گرسنگی بر خود و اسبش به چوپانی رسید که غذا و علوفه داده رهنمایی کرده معلوم شد که از محبین بود الخ.

فتنه و مذبحه عظمیٰ در یزد

و در ایام اشتعال نیران فتنه مذکوره اصفهان آقا سید ابراهیم پسر امام جمعه یزد از تحصیلات علمیه دینیه در عراق عرب فارغ شده به عنوان امام جمعه عودت به سوی وطن کرد تا قیادت ملت و تأسیس جلال و مکتب کند و در اصفهان ایامی بماند و اوضاع را نگرینسته مصمم گشت که در یزد و نواحی نیز بدان طریق عمل شود و تحصیل شهرت و نفوذ در قلوب عامه حاصل کند و آقای نجفی و دیگر علمای اصفهان وی را ترغیب و تحریص نمودند و لذا به مجرد ورود به وطن هنگامه قتل عام و مذبحه عظمای بهائیان را برپا کرد که تقریباً مدت بیست روز در شهر یزد و قصبات و قرای تابعه امتداد یافت و تمامت اهالی به تهییج و قیادت ملاها و متنفذین بر صغیر و کبیر و ذکور و اناث رحم نیاورده ابقا نکردند کشتند و سوزاندند غارت و خراب نمودند نوبت سوم از حکمرانی شاهزاده سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله بن مسعود میرزا ظل‌السلطان بود که در هر نوبت از جانب پدر به حکومت منصوب گردید و او در این باره حکومت با بهائیان بر خلاف دو نوبه سابق محبت و حمایت کرد و با افنان کمال مراوده و یگانگی بلکه اظهار و با برخی دیگر نهایت تعلق آشکار می‌داشت و جمعی از اعضاء دائره‌اش به این نام شهرت یافتند و بعضی از احناء وی را مؤمن بدین امر گمان بردند لذا بی‌پروا به نشر این امر پرداختند و آزادانه مجامع پرجمعیت منعقد کرده عمل به و احکام نمودند چنان که در مهدی‌آباد متعلق به حاجی سید مهدی افنان و

غیره محافل مؤلف از صدها بهائی اسلامی کلیمی و پارسی انعقاد یافت که عدّه کثیر از مسلمین نیز حضور یافته اظهار محبت و حسن عقیدت کردند و در سالی قبل از این میرزا محمود فروغی شهیر از مبلغین چندی بماند و شور و نشاطی روحانی حادث نمود و در این سال حاجی میرزا محمدتقی این ابهر از ایادی امرالله را برخی از — احباء به تکرار مراسله‌نگاری و اظهار امیدواری به حسن اقبال حکمران و میرزا سید علی مجتهد عازم آن بلد ساختند و شمّه‌ای از الواح صادره در این مقام خطاب به وی چنین است

طهران حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی'

هوالله

ای منادی میثاق مکتوب اخیر شما ملاحظه گردید در خصوص سفر یزد بسیار موافق ولی به حکمت حرکت نمایید و لا حضرات علماء طرف نشوید البتّه سبب ضوضاء عظیم خواهد شد و از این گذشته بین الطرفین فصل قطعی حاصل خواهد شد امر خواهد گشت لهذا حکمت لازم و آن این است که با جناب میرزا سید علی خلوت ملاقات نمایید شدن و در مجمع ملاقات نمودن جائز نه و به نهایت ملایمت و مدارا صحبت نمایید و به شخص که مجادله و مباحثه چهاراً حال مصلحت و حکمت نه وقتش خواهد آمد لهذا در خلوت ملاقات می‌نماییم و شبهات ایشان را زائل می‌نمایم و هم‌چنین به جمیع احبّاء تنبیهات قویه نمایید که پرده‌داری ننمایند و به حکمت حرکت کنند تا اسباب معاشرت و الفت باشد و سبب نشر نفعات الله گردد و الاً بکلی فصل واقع خواهد شد لهذا قدری مدارا و تقیه لازم و واجب تا رشتۀ الفت بکلی منقطع نگردد. ع

در یزد اهل بغضا و کین در کمین‌اند و مقصودشان هجوم است حال چون حکومت عادلّه موجود مقصودشان این است که نوعی نمایند بعتّه هجوم عمومی شود که حکومت چاره نتواند حتّی' آقا سید علی را نیز مقصد این است بهذا شما به شخصی محترم ملاقات نمایید و عذر موجه را بیان نمایید و بگویید که حضرات مقصودشان تحرّی حقیقت نیست و اجتماع به این نوع سبب ازدیاد لجال و ظهور شراره فساد است زیرا سلاحی جز این ندارند انتهی و او بدان صوب رهسپار گشته چهار ماه اقامت کرد و

محفل روحانی تأسیس و تنظیم نمود و در عده‌ای از احباب مشرق‌الاذکار برقرار داشت که در اوقات اسحار مجتمع شده صوت تسبیح و اذکار به اسماع هم‌جوار می‌رسید و جمعی غفیر را تبلیغ نمودن که کثیری اظهار ایمان بدیع کردند و شاهزاده نسبت به وی کمال تکریم و اعزاز فراهم داشت و ملاقات مکرر نمود و نزد او و افنان اظهار ایمان کرد و امور مذکوره موجب شدت شور و سرور مؤمنین و محرک تعصب و عناد معرضین و مفسدین گشت و طایفه از منتفدین که از آغاز طلوع این امر علم‌دار رایت مخالفت بودند متغیر گشتند و مشیرالممالک شیخی که به عداوت با امر ابهی^۱ شهرت داشت خواست فتنه برانگیزد و توهین و تضعیف حکمران را فراهم سازد تا اهمیت مقام خود را معین و معلوم داشته مزید توجه و نفوذ و ریاست حاصل کند ائمه جماعت که سستی اطاعت عوام را نسبت به خود از تأثیر کلمات این امر می‌شناختند و تشنه تدمیر اکابر احباب و غارت اموال و نقودشان بودند و از جهت حمایت حکومت و قدرت و نفوذ بعضی از مؤمنین اندیشه داشتند همین که خبر فتنه اصفهان بشنیدند دانستند که ظل‌السلطان را سر مقاومت و مدافعت مظلومان است قد علم کردند و سید ابراهیم امام جمعه مذکور قبل از ورود خود نامه نگاشت شهرت داد که حکمی از آقا سید کاظم مجتهد یزدی ساکن عراق عرب و از دیگر حجج اسلام وارد و هم توقیعی را که به خط از ناحیه سرداب سر من رأی بیرون آمده حکم قتل عموم بهائیان در آن ثبت است با خود آورد و بناء علی هذا تمامت عوامل مذکوره فساد با یکدیگر اتحاد یافته انبوهی کثیر از اهالی برای مشاهده احکام مذکور به استقبال شتافتند و واقعات اصفهان را — و اطناب بیان کرد و از غیرت و دین‌داری اهالی آن جا همی بستود و حاضرین را مستعد شورش و فتنه کرده استدلال نمود که این عمل وظیفه دینی و موجب درک ثنوبات اخرویه است و تعلق به حکومت ندارد و در خانه خود سراپرده بزرگ برافراشت و مجلس و منبر روضه‌خوان به پا داشت و روضه‌خوانان را بر آن گناشت که بر منبر اکاذیب و مفتریات در امر ابهی^۱ و احباً نشر دادند و علی هذا روضه‌خوانان مفسده‌جو و طلاب قتل و غارت‌خو با وی همراز و هم‌آواز گشته و جمعی از سردسته‌های مشهور اشرار که عمری به تعرض و تعدی و مخالفت از قوانین دین و دولت گذرانند مهیای قتل و نهب مظلومان شدند و خود را لشکر صاحب‌الزمان نامیدند و فریاد و فغان و ادیناه به اوج آسمان رساندند و اعضاء دائره حکومتی نیز مانند مشیرالممالک مذکور و نائب‌الحکومه و رئیس گماشتگان و غلامان و هم سواران و دیگر

مأمورین که علی‌الظاهر دستور گردش در کوچه و بازار و تأمین حفظ داشتند به استثناء برخی که مؤمن بدین امر بودند به علت عداوت با آحاد مؤمنین و یا به نیت یغما و غارت را اغفال و اضلال کرده از شورش عمومی ترساندند و شهرت وی را به نام حمایت از اهل اهالی گفتند و از طرفی دیگر ترغیب و تحریک و تشجیع فساد و مفسدین همی نمودند و در روزی از جانب امام شرور مأمور به اخضار چهار تن بهائی شهیر یعنی آقا محمدحسین گرسنه و تشنه ماندند و تشدد و جوش و خروش حکمران از واقعات هائله به عملی منتهی نگشت و عدّه‌ای از بهائیان را که در دائره‌اش بودند صریحاً اجازه مقاومت نداد و محرّکین فساد از اعداء اطوارش را دلیل بر موافقت باطنیه‌اش برای فتنه و ضوضا نزد اشرار اقامه کردند تا کار به جایی رسید که در تمامت معمورات و صحاری و جبال یزد که قلمرو حکومتش بود نیران فساد به یکدیگر ارتباط یافته شصت و پنج تن دیگر از مظلومان در نواحی و قراء وجهی و دود سیاه حرق و نهب و قتل سر بر فلک کشیده و بالأخره تجرّی ملاها و اشرار به پایه‌ای رسید که قلعه حکومتی را احاطه نموده به صدد شخص حکمران برآمدند چنان که عائله‌اش از بیم و هول ارزیدند و عاقبت به همان اشرار ملتجی و متوسّل گشت و به ملایمت و ملاطفت و بذل خلعت پرداخت و دو تن از مظلومان را برای تسکین و ترضیه‌شان دم گذاشت و سر برید تا برائتش از ایمان بدیع ثابت گردد و تفصیل فاجعه شهر بدین طریق است که در روز پنج‌شنبه ۱۷ ربیع‌الأول که یوم دوم ورود امام جمعه بود نخست جمعی از اشرار حسب دستور وی به طلب آقا محمدحسین عطار رفتند و او را نیافتند و در خانه‌اش را آتش زدند و به صدد معدودی دیگر برآمدند از آن جمله به خانه آقا محمدرضا نساج شتافتند و در خانه بسته را شکستند و شش نفر از بهائیان که در آن جا بودند بعضی بر بام برآمده با مهاجمین گفتگو نمودند و مقاومت نشان دادند و چند تیر تفنگ به هوا خالی کردند و اشرار احتیاط نموده از حوالی خانه متفرّق گشتند و به حال خضم و غضب به هر سو دویدند و دگانی چند را غارت نمودند و در خانه سوزاندند و عدّه‌ای را با ضرب و آزار بسیار به خانه امام کشیدند و در آن روز گماشتگان حکومتی و سربازان از جانب حکمران در همه جای بلد گشتند و در ظاهر برای تأمین کوشیدند ولی به انواع تدابیر و حیل ترغیب و تحریص شرّ و فساد کردند و اشرار در شب درب منازل عدّه‌ای از احباب رفته به تعرّض و گفتن پرداختند و در خانه آقا حیدرعلی را آتش زدند ولی نایب عزیز خان داروغه جلو گرفته آنان را

متفرّق ساخت و در صباح روز هیجدهم اشرار به در خانه حاجی میرزا محمد حلبی ساز از مخلصین منجذبین که چند بار خانه‌اش را سنگسار کردند و او اعتنا ننموده شب‌ها در مجمع احبّا و سحرها به مشرق‌الاذکار در مناجات و دعا مألوف بوده روزها در خانه حلبی می‌ساخت رفتند خانه را غارت کرده و آن مظلوم را بیرون کشیده به عزم خانه امام جمعه با نهایت رذالت دواندند و زوجه‌اش دست صغار را گرفته پیشاپیش

سران محرّکین و امردهان واقعه یزد در آن شهر مشیرالممالک معروف به وزیر یزد و آقا میرزا محمدحسن نواب و آقا سید ابراهیم امام جمعه و آقا میرزا ابوالحسن مدرّس و حسن طالب و آقا میرزا نصرالله خان نائب‌الحکومه را نوشتند و اولین شهید در آن واقعه معروف به حاجی میرزای حلبی ساز و قاتلش معروف به حسن رسول موبدی گماشته میرزا محمدحسن که با ساطور قصابی آن مظلوم را به شهادت رساند شهدا را حسب

شوهر روان شد و در اثناء طریق زن و شوهر را با زنجیر و چوب و سنگ زده به هلاکت ساختند و مظلومه و از شوهر و زنان اشرار مقنعه از سرش کشیده به غارت بردند و حاجی مظلوم را چون به درب مصلی صفدر خان رساندند حسن رسول از فسّاق اشرار و از هم‌رهان محمد عبدالله معروف در عصر سلطنت محمد شاه نزدیک آمده گفت باید تبرّی و لعن کنی تا نجات یابی حاجی به نوع اقتدار و بی‌اعتنایی سخن گفت و حسن کلمه سخت بر زبان راند و حاجی نیز جوابی به شدت داده اصرار کرد که همه نزد حاکم روند و تنی از گماشتگان حکومتی رسیده همگی به سوی ارگ روان گشتند و حسن بشتافت و از دکّه قصابی ساطور برداشته به سوی حاجی آمد و ضربی به شدت بر فرق و ضربی دیگر بر شانه‌اش نواخته رفت و فراشان حاجی را با سر و شانه شکافته غرقه خون به دارالحکومه بردند و اشرار متفرّق گشتند و جلال‌الدوله دستور داد که مجروح را تحت معالجه گیرند ولی پس از لمحّه درگذشت و سنّش قریب به پنجاه بود و جسدش حسب امر حکمران به اتّفاق مستخدم افنان در مقبره بقعه‌الخضراء مدفون شد و نیز اشرار در آن روز به خانه آقا محمدرضا نسّاج مذکور رفته و او با پسرش آقا محمدجواد مختفی گشت و اشیاء نفیس به دستشان نیامد و در و چوب و آلات کارخانه را آتش زدند و هم بعضی را به خانه امام جمعه برده حبس نمودند و حکمران امام را به قلعه خواست و توبیخ و تهدید از این گونه

اعمال کرد و لذا محبوسین مستخلص و فتنه علی الظاهر خوابید و حسب امر حکومت در بازارها محافظین ایستادند و داروغه و خادمان حکومتی و نائبان با پنجاه تن غلام قرمزپوش مسلح همی گشتند و اهالی قدری آرام شده احباء هم در گوشه و کنار مشغول به کسب و کار شدند ولی در شب به خانه حاجی میرزا شهید عائله‌اش را آسوده نگذاشتند و در حالی که زن مظلومه با اطفال صغار در خانه خراب مهیب برجامانده کودکان از بیم جوجه می‌لرزیدند جمعی از زنان ریخته مظلومه را با مشت و لگد و غیره سراپا مجروح کردند و کدخدای محلّ و زنان همسایه و ناچار مدّت بیست شبانه‌روز در خانه پنهان گشت و اطفال صغار را مادر پیر علیله‌اش حاصل آمد به سرپرستی صغار پرداخت و از حاجی میرزا شهید نسلی برقرار است و بالجمله در روز دیگر به نوع مذکور دم‌به‌دم آتش اشتعال می‌یافت خصوصاً در اطراف و نواحی چنان‌که می‌نگاریم از تفت شراره عدوان به شهر رفت و در اردکان — برافروخت و ریشه رحم و عطوفت بسوخت و مفسدین مغرضین مذکور در شهر دامن بر آتش زدند و غلامان و گماشتگان حکومت که اهالی از آنان بیم و ملاحظه داشتند اظهار هم‌مسلكی با اشرار کردند و خوف و جبن را از قلوبشان زائل نمودند و در خلال آن ایام که جلال‌الدوله در تأمین بلد مساعی به کار زد و در جریانات امور همه‌روزه با حاجی میرزا محمود افغان مذاکره و مشاوره می‌کرد طالبین و مؤسّسین فساد به تمام تدابیر و حیل تشبّث نمودند تا فتنه عظیمه برپا کنند و برای ایجاد و بهانه و بهتان و تکدر خاطر حکمران حاجی سید احمد شریف‌آبادی با آن که خود به قصد قتل و نهب مظلومان برآمد و با ضرب شمشیر فرق حاجی احمد بشکافت سر و روی خود را پیچیده به حالت ضربت دیده سوار بر الاغ با جمعی از اهالی شریف‌آباد به شهر آمد و نزد مشیرالممالک شکوه و تظلم از حاجی احمد و مظلومان دیگر کرد و مشیر به اسهاب و اطناب پرداخته واقعه نزد حکمران طول و عرض داد و در یوم پنجشنبه ۲۸ سید یحیی^۱ امام جماعت قریه فیروزآباد در حالی که بر حمار ابیضی سوار شده سر و روی و گردن و شینه خود را مانند کسی که ضربت شدید خورده پیچید و با جمعی از اهالی و اشرار قریه که پیاده در رکابش روان شدند وارد شهر گردید و انبوهی از اهالی متدرّجاً در پیرامونش مجتمع گشتند و به قلعه رفته مفتربات و اکاذیب نسبت به آقا حسین‌علی فیروزآبادی و بهائیان دیگر گفت و حال آن که خود تهیه قتل آن مظلوم را دید و او را به مجلس روضه‌خوانی دعوت کرد و او نرفت و مصون ماند و جمعی از مفسدین

مغرضین در محضر حکمران واقعه را شرح و بسط دادند و به تلویح حَتّی^۱ به تصریح گفتند که امثال این وقوعات از نتایج حمایت شاهزاده از این گروه می‌باشد و اکاذیب مذکور در شاهزاده تأثیر نمود چنان‌که از حاجی میرزا محمد افغان رنجش حاصل کرده از بهائیان گله اظهار نمود و تمامت امور مذکوره موجب هیجان و برآشفتگی معاندین گردید و کار به درجه‌ای رسید که شاهزاده را بیم گرفته توسط حاجی میرزا محمود افغان ابلاغ نمود که معاریف این طایفه از بلد خارج شوند و مخفی گردند و دیگران در خانه‌های خود مانده بیرون نیایند و لذا جمعی از معاریف احباب مسافرت به اطراف نمودند و در خلال آن احوال روزی صدرالسلطان اردکانی که از مشاهیر مؤمنین بود به قلعه حکومت وارد شد و شاهزاده برای حفظ ظاهر با وی تشدد و غلظت کرده سخنان سخت گفت و ماجرا به واسطه و اتمام کار آقا علی مذکور شتافتند و در خانه بسته بود و پیش‌نماز همسایه خانه راه خانه مجاور نشان داد تا تنی داخل شده از آن جا به خانه آقا غلامحسین درآمده در بگشود و اشرار داخل شدند و آقا علی را از دست دکتر گرفته به طرفه‌العین هلاک نمودند و شاطر حسن به بالاخانه رفته با ایشان مکالمه کرده گلوله به هوا خالی نمود و همان پیش‌نماز راه به اشرار نشان داد که از جانب خانه همسایه سقف خانه خراب کنند و در آن حال خلیل نام کالسکه‌ران مشیرالممالک پیشکار مالیه جلو رفته اطمینان به وی داد و ناگهان هدف گلوله نموده او را از بالاخانه به پایین انداخت و اشرار حاضر به انواع آلات حرب کارش را ساختند پس اثاثیه خانه را غارت کردند و حَتّی^۱ لباس و زیور نسوان را بردند و گوش زوجه مظلومه آقا علی را که به بالین کشته شوهر و پدر نشسته می‌گریست برای بردن گوشواره دریدند و چادر از سر کشیدند و عاقبت به التماس و درخواست دکتر جراح دست بازداشتند و ستم‌دیدگان با اطفال پدر کشته سر و پای برهنه در عقب دکتر از مجمع عام و شهر پرشورش و انقلاب تمام خود را به خانه محمدابراهیم بقال برادرزن شاطر حسن رسانده قرار گرفتند و اشرار ریسمان به پاهای دو جسد انداخته از خانه بیرون برده به بازار کشیدند و مردم سنگ و چوب و لگد نواختند و بعد از توهین و آزار بسیار به درب قلعه حکومتی بینداختند و سپس در چاه سپس قرب حظیره القدس افکندند و سنّ شاطر تقریباً شصت سال بود آن گاه اشرار به قصد خانه اخوان الصفا چهار برادر باوفا که با آن‌که برادر مهترشان ملّا و ساکن نجف شد همه مؤمن بوده عائله وسیعه تشکیل دادند شتافتند و در خانه را شکسته داخل گشتند ولی در آن هنگام دو تن از رجال یکی اکبر اخوان آقا

محمد و دیگر خواهرزاده‌اش حاجی میرزا عبدالحسین در خانه بودند و اشرار نخست حاجی میرزا عبدالحسین را جسته در وسط حیاط چندان با سنگ و چوب زدند که بیفتاد آن گاه آقا محمد را در پایین سرداب یافتند و علی نام شاگردشان پیش رفته چنین گفت شما استاد منید و بر من حق دارید و حال می‌خواهم شما را بکشم بگوئید کارد را به کدام عضو شما بزنم و او جواب داد که خواهش من این است مرا در سرداب نکشی بلکه بیرون ببری و در جلوی

بعضی چنین آورده‌اند که جسد شاطر حسن را نزد دارالحکومه بر درختی ییابوختند و سر و یک دستش را جدا کردند و خون‌خواری با سر چوب دل و امعایش را بیرون آورد و به کوی و برزن گرداندند و سر به دست ظالمان و دست‌ها و پاهای جدا شده به دست کودکان بدان سو و آن سو بردند و تنی از ستمکاران پسر چهارساله‌ای را بر زمین زده خواست به قتل آورد و بعضی مانع شدند و جسد مقطوع را تا شام به هر طرف کشانده عاقبت آن‌ها را به چاه کاروانسرا خرابه بیرون دروازه کوشکند ریختند و جسد پاره‌پاره آقا علی را نیز در آن جا ریختند بعضی قاتل آقا علی را حاجی صادق بقال نام بردند که با کارد او را تکه‌تکه کرد و بعد جمعیت او را با نطف آتش زدند و قاتل آقا مشهدی حسن شاطر را محمدعلی بافقی گماشته مشیرالممالک نوشتند که کاردی بر سینه‌اش نواخته بعد جمعیت او را سنگسار کرده عاقبت آتش زدند.

اشرار با کارد پهلویش دریدند و خنجر به سینه و شکمش فروبردند که خون فواره زد و مقداری از خون گلویش آشامیدند و هر که رسید ضربتی زد و ریسمان به پایش کرده در کوچه و بازار کشیدند تا به قرب قلعه حکومتی بردند و در چاه سلسبیل قرب حظیرةالقدس ریختند و سنش در آن هنگام ۴۵ سال بود و دست دیگر به سوی خانه استاد کاظم بنا به قصد برادرش استاد علی‌اکبر شتافتند که ۲۴ روز بور از عشق‌آباد وارد یزد شد و مشغول به صرف ناهار گشته خبر هجوم اشرار بشنید و استاد کاظم به موجب اصرار و تأکید وی را از سرداب و که راه به جوی خانه همسایه داشت وارد نمود که به حیاط خانه همسایه داخل شد و از اهل آن خانه کسی نبود و چون اشرار ریختند و از استاد کاظم مطالبه کردند جواب گفت در این جا نیست و همسایگان از صدا و هیاهو برای تماشا به بام خانه خود برآمدند و زنی استاد علی‌اکبر را در خانه همسایه نگریسته فریاد برکشید گفت شخصی را که می‌جوئید این جاست و اشرار بدان خانه ریخته و او خواست از راه جوی داخل شود تعاقب کردند و دو تن معمار یکی سید اسدالله و

دیگر محمدعلی بن حاجی و نیز اسدالله بن استاد محمدحسین معمار پسرخاله‌اش به او رسیدند و سید اسدالله کلنگ بنایی بر سرش نواخت و محمدعلی نیز کلنگ بر سرش زد و اسدالله با قمه ضربتی بر سینه‌اش فرود آورد که در جوی آب بیفتاد و او را بیرون آورده ریسمان بر پایش بسته از پله‌های جوی که تقریباً به عدد پنجاه بود بالا کشیده از خانه بیرون بردند و در حالی که رمقی داشته جان تسلیم می‌کرد به کوچه‌ها کشیده و به قرب قلعه حکومتی برده بینداختند و بالأخره مانند دیگر شهدا در چاه سلسبیل افکندند و سنش تقریباً ۵۰ سال بود و دست‌ه دیگر از اشرار به صدد استاد عبدالرحیم بن اصغر مشکی‌باف از متقدمین مخلصین ستم‌دیده که در سال ۱۳۰۸ به نوعی که در بخش پنجم آوردیم جمعی را از محفل خانه او گرفتار کرده به شهادت رساندند و او خود مخفی شده دستگیر نگشت برآمده به خانه‌اش ریختند و او را به اشاره زن همسایه از راه آب که پنهان بود درآورده با جفای بسیار تا بازار کشیدند و چون نزدیک بازار میرزا عبدالکریم مقابل شاهزاده فاضل که الحال خیابان شده آوردند فرج نامی از اشرار پیش آمده گفت استاد عبدالرحیم نان و نمک شما را بسیار خورده‌ام بگو گلوله به کجایت بزنم در گوشش نهاده نواخت و دیگر اشرار نیز ضربت‌ها زدند و ریسمان به پایش کرده کشیده بردند در

و بعضی چنین نوشتند که استاد علی اکبر بنای یک هفته بود از عشق آباد آمد و قاتلش استاد محمدحسین معمار مشیرالممالک و پسرش اسدالله او را با ششلول کشتند و شش هزار منات روسی و چند امپریال و قدری جواهر از خانه و جیب و بغلش بردند و قاتل آقا عبدالکریم متکی‌باف را سید علی‌رضای حاجی سید علی اکبر قناد و پسر سید اکبر شده نوشتند

خندق قرب قلعه انداختند و بعداً در چاه سلسبیل افکندند و سنش تقریباً شصت سال بود و دیگر از شهداء برادرزاده‌اش آقا محمد بن ابوالقاسم بود که به موجب اصرار والده داخل در جوی آب شده از آن راه به خانه همسایه که زنی روضه‌خوان معروفه به ملا عرب بود رفت و ملا عرب وی را دیده بی‌درنگ نزد حاجی سید محمدرضای روضه‌خوان شتافته ماقوع گفت و سید روضه‌خوان اشرار را آنکھی داد و در عصر روز جمعه هشتم تیر ماه اشرار به خانه ملا عرب ریخته آن مظلوم را از جوی آب بیرون آوردند و والده‌اش سراسیمه نزد میرزا محمدرضای معروف به قبله امام جمعه مسجد رفته التماس کرده گفت پسرم را از کشته شدن حفظ کن خانه‌ام را به تو می‌بخشم و پیش‌نماز فی الحال بخشش‌نامه نوشته خانه را به

ملکیت گرفت و از آن سو اشرار آقا محمد را برای خانه میرزا محمد رضا کشیدند و در بین راه زخم متعدّد بر بدنش وارد ساختند و او برایشان حکایت کرد که در سالی پیش خواب دیدم به یاری حضرت حسین بن علی به صحرای کربلا رفتم و شخصی از جانب معاندین به من حمله آورد با کارد شکم را پاره نمود همین که او را به میرزا محمد رضا رساندند شخصی پیش آمده گفت من می‌خواهم خواب شما تحقّق پیدا نماید و با کارد شکمش را درید و دیگر اشرار نیز ضربت وارد آوردند و جسدش برده به خندق انداختند و بعداً والدهاش جسد قطعه‌قطعه‌اش را به بقعة‌الخضراء برده دفن کرد و سنّش در هنگام شهادت قریب سی سال بود پس اشرار به سوی خانه استاد عبدالکریم دباغ پیری فقیر شتافتند در حالی که بدون لباس بیرون به دباغت مشغول بود بیرون آوردند و در دکّه سفیدگری حبس کرده در طلب دیگری از مظلومان رفتند و نیافته عودت کردند و او را از دکّه بیرون آورده تا در خانه میرزا سید علی مجتهد حائری بردند و شخصی از خانه بیرون آمد خطاب به اشرار کرده چنین گفت گویا جعبه میوه آورده‌اید و به حال خشم و تغیر در بسته داخل خانه شده یکی از اشرار به نوع اغفال بانگ برآورد که آقا فرمودند بروید هر کار می‌خواهید بکنید و لذا جماعت بی‌رحم مظلوم را همی زدند تا نزدیک حظیره ملا رساندند که منزل فقراء و دراویش بود و درویشی جلو آمد چندین ضربت به پهلو مظلوم نواخت و در آن حال از جانب قلعه حکومت دو سوار بیرون آمدند که مردم را متفرّق کنند و اشرار متفرّق گشتند و مظلوم از جای بلند شده دو قدمی رفته بیفتاد و جان تسلیم کرد و جسدش را به خندق انداختند و به قدری سنگباران کردند که مختفی گشت و در نیمه‌شب استاد هادی خادم بقعة‌الخضراء جسدش را به بقعة‌الخضراء برده دفن نمود

قاتل آقا محمد بن آقا ابوالقاسم مشکی‌باف را بعضی سلیمان دلاک و حسین خان بن علی‌رضا خان که یکی با چماق و دیگری با کارد او را مقتول ساختند و قاتل آقا عبدالکریم دباغ را کالسکه‌چی مشیرالممالک نوشتند که به اعانت اهل محله او را سنگسار نمودند.

و سنّش قریب به هفتاد بود و بالجمله در آن روز عدّه مذکور از مظلومان در سبیل عقیدت و ایمان جان دادند و کوی و برزن به خونشان رنگین گردید و خانه‌های بسیار نهب و سلب و حرق و هدم یافت و شهر منقلب و پرشورش مانند دیگری بر آتش تا شب در جوش و خروش بود و اشرار خون‌خوار با اسلحه و

چوب‌های طویل گرد خانه‌ها در کوچه‌ها همی گشتند و ائمهٔ جماعت و مفسدین همی ترغیب به قتل و غارت کردند و تا شب کودکان دسته‌دسته عضوی از اعضاء و یا پارچه لباس خونین شهداء به ریسمان بسته به خاک خون کشیده به هر سو دویدند و به یک لحن اشعار هجا و لعن همی خواندند و ملاها و طلاب در شب جشن گرفته به یکدیگر تهنیت و تبریکم گفتند و روضه‌خوانان بر منابر قصه‌های مضحک سرورآور حکایت کردند و در بسیاری از خانه‌ها مجالس عیش و سرور برپا گشت ولی بقایای شهداء در اندوه طاقت‌فرسا و بسیاری در زوایای غربت و خوف بی‌خوراک و پوشاک شب را به پایان بردند و از بیم اشرار که به صدد قتلشان بودند چون مرغ لرزیدند و در آن شب مؤسسین فساد تهیهٔ انقلاب اشد نموده چنگ‌ها را برای روز دیگر تیز کردند و لذا حکمران از حاجی میرزا محمود افغان خواست که به سمت فارس شبانه حرکت نماید و اسب سواری رهوار خود را بفرستاد که بر آن سوار شده خود را به فارس رساند و حاجی با عده‌ای از تفنگچیان — و برخی از احباب و اسباب به سرعت و شتاب بدان سو شتافت و روزی دیگر یوم شنبه چند ساعتی دگان‌ها باز بوده موجبات انقلابی فراهم نگشت و اشرار در ترقب و انتظار به سر بردند که آیا از طرف حکومت تهیهٔ موجبات امنیت و یا از جانب اهل بهاء مدافعت و مقاومت بروز خواهد کرد و چون اطمینان یافتند که اقدامی مخالف از هیچ سو وجود ندارد بلا تأمل اخباری معجول نشر دادند که از طرف دولت حکم به استیصال عموم بهائیان صادر گشت و فی الحال دگان و بازار را بسته شورش و انقلاب عمومی جلوه نمود و جمع اشرار به سوی خانهٔ آقا محمد بن حاجی محمدابراهیم تاجر رفتند و او را از خانه بیرون کشیدند و بناء زدن گذاشتند و علی‌اکبر پسر کدخدای محلهٔ ابوالعالی معروف به چاووشیکی از الواط و سردست اشرار جمعیت را عقب کرده کارد از کمر کشید و بر سینهٔ مظلوم نواخت و برادرش نیز خنجر بر گردن زد و آن مظلوم قدمی چند به قهقرا رفته بیفتاد و — کارد بر پهلویش زده کارش را ساخت و دیگران نیز ضربت‌ها فرود آوردند گلوله زدند و جگرگاه و پهلویش را دریدند و ریسمان به پایش انداخته کودکان به اطراف کشیدند و در آن حال سواران با آنان مکالمه کرده بودن وی را در حجره انکار نمود ولی زن حاجی عبدالخالق اشاره کرد و اشرار به حجره رفته وی را گرفتند و زنش با صغار و قرآن پیش آمده قسم به اشرار داده التماس کرد که شوهرش را به حالش واگذارند و جواد شریر قسم یاد کرد که کاری ندارند و به خانهٔ امام جمعه می‌برند و به

حسینیة درب مدرسۀ شاهزاده حاضر کردند و نخست جواد مذکور وی را هدف تیر کرد پس تقی معروف به دلدوز تیری به پهلویش نواخت و سید محمّد و سید حسین صندوق‌ساز نیز هر یک تیری زدند و مردم سنگ و چوب به کار بردند و جسد را کشیده در چاه سلسبیل انداختند و سنّش قریب به چهل سال بود پس در صدد آقا میرزا عبدالله بن حاجی محمّد کاظم شیرازی الأصل تاجری به سنّ پنجاه سال و مهربان و خوشخو و شیفته امر ابهی^۱ برآمدند که در آغاز فتنه ایامی در خانه خود بماند و چندی به خانه همسایه زیست و اشرار مطلع شده قصد هجوم نمودند و سید مصطفی^۱ نام از اشرار که با زوجه‌اش خویشی داشت مبالغی به عنوان حفظ گرفته وی را به خانه خود در جایی محقر در بالاخانه منزل داد و اشرار بدان خانه ریخته وی را گرفتند و با وی را هدف گلوله نمود و از خانه بیرون کشیدند و در میان کوچه دو زانو نشست و عباس بن حسین علی‌رضا پیش آمد چند ضربت قمه بر فرقش نواخت و او گفت حال دیگر بس است و جان تسلیم نمود و ریسمان بر پایش انداخته بردند در چاه سلسبیل حظیره القدس افکندند و خانه‌اش را قاتلین غارت کردند و مادر غم‌دیده در پی فرزند خود را به جوار خانه سید مصطفی^۱ رسانده از ماجرا مطلع گشت و چندان نالید و گریست تا مدهوش شد و زنان محله بر وی انبوه گشتند و از زیر چادر طپانچه و خنجر بیرون آوردند که وی را بکشند و به یکدیگر گفتند اگر مادر بابی نیست چرا در مصیبت فرزند بابی خود می‌گرید ولی زنان صاحب‌خانه ممانعت کردند و مظلومه چون به خانه برمی‌گشت جابه‌جا آثار خون

در حاشیه نوشته شده:

آقا محمّد جواد را عمه‌اش در زیر زمین که مکتب کودکان بود خلف اثاث و فرش‌ها پنهان کرد و اشرار رسیدند و کودکان متفرّق شدند و دانسته شد کسی پنهان است و در حالی که دوجه و عمه آقا محمّد جواد می‌نگریستند با اشرار تا درب خانه رفت و ناگهان با خنجر جگرگاهش را دریدند و مغز سرش را متلاشی کردند و و استخوان‌هایش را به ضرب سنگ و چوب نرم ساختند و آب طلّیب با زنجیر آهن بر سر و تنش نواختند و شکمش را به ضرب کارد پاره کردند و ریسمان به پایش انداخته کشیدند و آقا محمّد رضا در بالاخانه مخفی بود و به پایین افتاد و اشرار وی را گرفتند و او از حال پسر پرسید گفتند قطعه‌قطعه کردیم و الحال جسدش را در کوچه می‌کشند و تو را نیز به او ملحق می‌کنیم و او خواهش کرد

که در مقابل خواهر و اطفال نکشند و ظالمان بی‌درنگ با خنجر سینه و پهلو دریدند و بریدند و پاره‌پاره کردند (حاجی محمدطاهر مالگیری)

و برای قتل و نهب دست به دست می‌مالیدند و شهرت یافت که گروهی بسیار از تیراندازان فارسی برای محارست مجتمع‌اند و هر بار که بدان سو نزدیک شدند تیراندازان با تفنگ‌های دورزن خواستند آنان را هدف کنند لذا ترسیدند و برگشتند ولی افغان تیراندازان را منع از قتل نمودند و همین که نائره فساد به شدت اشتعال یافت جوانان خود را شبانه سوار بر اسب با جمعی از تفنگ‌داران به اتفاق قافله فارسی روانه کردند و در بین طریق جمعی کثیر از اشرار مهریز هجوم آوردند و تا مسافت بعیده گلوله‌باران کردند ولی تفنگ‌داران مدافعه نمودند و با جنگ و گریز بالأخره خود را به قلعه و سنگری رساندند و اشرار ناامید گشته به محال خود مراجعت نمودند و افغان به سلامت به — رسیدند و چنان که گفتیم حاجی سید محمود چون به می‌رفت یکی از همراهانش آقا محمدهاشم دلال در بین طریق که به واسطه کندی دراز گوش سواری از همراهی بازماند باقامت در مهریز نزد پسرخاله خود سید یحیی^۱ نام پیش‌نماز آن جا شد و همین که اخبار مذبحه روز جمعه در شهر به اطراف رسید و مردم آن حدود مهیای شورش و قتل و نهب شدند سید یحیی^۱ را بیم گرفت و آقا محمدهاشم را حسب وی به حاجی محمد ملک‌الرعیای معاند و آن مظلوم را حسب دستور ملک به عنوان محارست در باغ وی به قریه تنگ‌چنار بردند و جمع اشرار در آن جا فریسه خود را بر تل خاکی کشیدند و اذیت و شکنجه‌کنان چند بار وی را دور گرداندند و او اجازه گرفته وضو و صلوتی به جای آورد آن گاه با شلیک تفنگ و زخم کارد پیایی کشتند و نطف ریخته آتش زدند و ساعت بغل و محمولات ثمینه و لباسش را برای خود گرفتند و حمار مرکوبش را به کمپانی زیگلر رسانده انعام گرفتند و خبر شهادتش را به زن و فرزندش اعلان کردند و نیز در این روز هیجان اشرار و جسارت اهالی به درجه‌ای رسید که به صدد هجوم به قلعه حکومتی شدند و بهانه چنین کردند که آخوند ملا عبدالغنی را بعضی گرفتار کرده به قلعه آوردند تا شاهزاده حکم به اعدام دهد ولی او محافظت و پذیرایی نمود و از این رو تمامت اشرار محال یزد به یک بار بدان سو هجوم کردند و حکمران عاقبت مجبور شده امر داد دروازه قلعه را بستند و انبوه اشرار از خلف دروازه عربده همی کشیدند و شاهزاده خواست مدافعت کند ولی مشیرالممالک وعده ممانعت

کرده اشرار را نصیحت گفت و در آن حال حکومت در غایت خوف و اضطراب شدند و بالأخره سید حیدر سردسته را به درون قلعه برده شاهزاده قسم‌ها یاد کرد که قصد آخوند ملا عبدالغنی به کلی عاری از صدق و حقیقت است و مشیرالممالک سوگند خورد تا سید باور کرد و خلعت از حکمران گرفته بیرون آمد و انبوه

و بعضی چنین نوشتند که حاجی محمد بن حاجی رسول مهریزی قریب دو هزار نفر جمعیت جمع با اسلحه و تفنگ در قصبه مهریز اطراف دوازده نفر سادات مذکور محاصره کردند و آنان ناچار جواهر و و اشیاء ثمین و اثاث سفر و مراکب را گذارده به خاک فارس شتافتند و حاجی محمد تمام آن اموال را تصرف نمود و در حال مراجعتش آقا محمدهاشم مذکور را به دست آورده تگه‌تگه کرد و تمام اشیانش را نیز برد.

لاجرم امام و میرزا ابوالحسن مدرّس با انبوه جمعیت وی را به قلعه بردند و از حکمران قتلش را خواستند و جلال‌الدوله در این موقع زمام تحمّل از دست داد و سعی بسیار نمود که آن عاشق دل‌داده ایمان خود را مکتوم دارد ولی نپذیرفت و استدعا کرد که وی را بر توپ نیندند بلکه سر ببرند تا محاسن سفیدش به خون گل‌پوش رنگین شود و شاهزاده لاعلاج به میرغضب امر داد که چنان نمود و آن مظلوم را با و اصرار معاندین سر ببرید و از استقامتش همه متحیر و مندهش گشتند و جمعیت بر جسدش ریختند سنگسار نمودند چنان‌که تحت احجار مستور ماند و در آن جال تنی به شتاب پیش آمد و اندکی از گوشت بدنش را جدا نموده جهت روغن زخم برد شهداء شهر یزد شد چه که حکمران جامه صبر و طاقت بر تن درید و به حائری مجتهد کبیر بلد پیغام کرد که دیگر تحمّل نتواند نمود و باید به جدّیت جلوگیری از مفساد شود و گر نه یزد را گذاشته خارج خواهد شد و اوضاع را به طهران تلگرافاً خبر داده مجازات اهالی را به عهده قوای مأمور به سرکوبی و تدمیر خواهد گذاشت تا بدان طریق که مافوق ندارد در باره مردم یزد معجزی دارند پس حائری به اهالی اعلان داده که در مسجد حاضر شدند و به منبر برآمده اهالی را نکوهش بسیار نسبت به اعمال فظیحه نمود و ابلاغ کرد که آنچه نموده‌اند مخالف دین و دولت و مستلزم عذاب و مقوبت است و تهدید به بازخواست حکومت کرد و نیز روضه‌خوانان را بر آن گماشت که اهالی را نصیحت داده تحذیر نمودند و لذا از آن روز نائره مرتفعه متدرجاً روی به نزول و سکون

گذاشت و اشرار ترسیدند و به فکر مآل اعمال شدند و غارتگران اموال در اندیشه کیفیت حفظ اموال یغمایی فرورفتند و با آن که برخی از مآلها و خصوصاً امام جمعه ساکت و ساکن نشست دیگر آتش فسادى روشن نگشت و پس از گذشت سه روز جمعه و شنبه و یکشنبه که ایام شهادت و نهب و حرق و هدم این طایفه و اموال و بیوتشان بود در روز چهارم اهالی برای شهرت حرکت مأمورین و غلامان دولتی از طهران ترسیدند و در شهر فتنه مشتعلی نبود ولی امام جمعه و مآل حسن و برخی دیگر از مآلها مردم را آسوده نمی گذاشتند و تحریص بر قتل و غارت همی نمودند و نفوذ و قوه دینه را مافوق قوه دولت و هر چیزی می خواندند و آن اعمال را موجب سعادت و ثوابت دینی و عقبی می گفتند لاجرم تمامت آحاد این طایفه مختفی بوده ظاهر نمی گشتند چه اشرار به صدد دستگیر کردن و قتل و غارت بودند و فتنه که از شهر بروز کرد متدرجاً تمامت معمورات و نواحی را احاطه نموده و نیران قتل و نهب همه جا مشتعل گشت و اشرار در همه نقاط تعرض به جان و مال مظلومان نمودند چنان که محل امنی که مقرر گیرند و پناه برند و خویش را آشکار سازند و به ملاقات و سرپرستی عیال و اطفال پردازند یافت نمی شد و ظلم و عقوبت و نهب و سلب در سرتاسر آن قسمت وقوع یافت از آن جمله در قریه شمسی حاجی احمد مقنی عزآبادی که از فتنه و شورش گریخته در آن جا مختفی گشت محمدعلی حسینی با اشرار به خانه هجوم برده گرفتند و بازوانش را قبض کرده بیرون کشیدند و به اغوای ملا حسن پیش نماز که تشدد و تأکید در تبری و لعن کرد و او اعتنا نمود و مآل حسن فتوی داد کدخدای قریه گفت که او را به عزآباد ببرند و هر چه خواهند کنند و لاجرم او را با آزار بسیار کشیدند و گروهی از اشرار عزآباد به سردستگی محمد و حاجی حسین جعفر کریم و سید کمال و ابراهیم میرزا حسن قیوم و حسن پهلوان بیامدند و او را به زمین خربوزه زارش و در گودالی زیر خاک و ریگ کردن و پس از ساعتی درآورده با سنگ و کلوخ و چوب و بیل استخوانها را نرم کردند و هنوز رمقی داشت و آب می خواست پاهایش به ریسمان بسته بر خاک کشیدند و سید کمال و حاجی حسین جعفر کریم هر یک قطعه سنگی بر روی و سینه اش نواخته کارش بساختند و حسن پهلوان با چوب هر دو ساق پایش بشکست و ابراهیم حسن قیوم آتش افروخته جسد را بسوخت و آورده به پشت خانه اش انداختند و زوجه اش را که شیون کنان سوی جسد روان بود مانع از دیدار شدند و سنین عمر آن مظلوم در هنگام شهادت پنجاه بود و جسد تا غروب آفتاب مورد توهین

اهالی بود و در عین حال خانه و باغ و اموالش را تاراج کردند و به صدد قتل پسرش برآمدند ولی دست نیافتند و عائله‌اش در ظلمت شب جسد را دفن کردند و اشرار خبر یافتند و از قبر بیرون آورده با بیل قطعه‌قطعه کرده در چاهی ریختند و از او عائله در این امر بر جای ماند و در قریه عزآباد و شرف‌آباد و فیروزآباد نیز بر بهائیان ستم و خسارت بسیار وارد گشت و ملاها سعی در قتلشان کردند و بعضی از مظلومان را نزدیک به هلاکت رساندند ولی به علل — متنوعه شهادتی رخ نداد و اما در تفت که یک طرف اشراری خون‌خوار و اراذل بی‌شمار می‌زیستند و از طرفی دیگر جمعی از بهائیان بی‌باک مجتمع بودند و اعداء غایت رقابت و خصمیت با آنان داشتند در همان روز که واقعه شهادت حاجی میرزا حلبی‌ساز در شهر واقع شد رایت فساد مرتفع گشت و اشرار به غارت اهل بهاء پرداختند

حاجی احمد مقنی از متقدمین احبّا در عزآباد موجب هدایت اهالی و مورد تعرض اعدای شد و نوبتی در شهر محرم وی را با آزار بسیار گرفته خواستند در حسینیه بسوزانند و برخی ممانعت کردند و نیز حاجی سید احمد از سادات شریر قریه شرف‌آباد برای قتل و غارت احبّا شمشیر بر کمر بست متعرض حاجی گشت و سبّ و لعن و آزار نمود و شمشیر بر فرقش زد که سر شکافت و بعضی چنین نوشتند مقنی‌هایی که کار می‌کردند حاجی را با بیل و کلنگ کشته در چاه انداختند.

و چون فاصله تا شهر بیش از پنج فرسخ نیست به زودی اخبار به شهر رسید و جلال‌الدوله هادی خان نامی را مسئول تأمین آن جا کرد ولی او خود با اشرار هم‌دست گردید و محرک و مشوق آنان شد و حکمران را اغفال نمود و از آن جایی که معاندین ملاحظه و احتیاط از بهائیان آن جا داشتند ارتفاع نائره تا دوشنبه ۲۵ ربیع‌الأول به طول انجامید و مقدم‌اتش که — بود در آن روز به اوج رسید و اهالی هفده محله انبوه شدند و به انواع آلات قتاله به سوی محله غیاث‌آباد که جمعیت اهل بهاء در آن جا بود هجوم بردند و — تمامت خانه‌ها را اشرار احاطه کردند و برخی از اقویا که در سنگر نشسته قصد دفاع داشتند چون حال بدان منوال دیدند گریخته به کوهسار رفتند و نه تن از مظلومان و ناتوانان طعمه آلات قتاله شدند نخست جمعی از اشرار آقا عبدالصمد را که معروف بود در کوچه تصادف کرده هدف گلوله ساخته حربه‌ها نواختند و عائله خبر یافته وی را به خانه بردند و اشرار با طبل و شیپور و اسلحه آخته گریان و نالان فریاد یا محمدا کشیده و ندا دردادند که فتوی از مجتهدین نجف و کربلا برای قلع و قمع بابیان به امام جمعه

رسیده و به خانه آقا شهباز ریختند و او را بر لب جوی آب یافتند هدف گلوله ساخته ریسمان به پای جسد انداخته بیرون کشیدند تا بر جسد مطروح آقا شهباز انداختند و خانه را غارت کردند و سن آن شهید ۶۵ بود پس به خانه ملا محمدحسن عطار شصت‌ساله که با برادر مخلصش دکان عطاری داشت ریخته او را تیرباران نمودند و بیرون کشیده مقطع نمودند و سر و استخوانش را با چوب در هم شکسته در کوچه‌ها افکندند و خانه را تاراج نمودند و دکان را یغما کرده سوزاندند آن گاه به خانه ملا غلام‌علی مؤذن متعصب مبغض ریختند و پسر جوان هیجده‌ساله‌اش آقا حسین را که مؤمن و مشتعل به نار محبت ایمانیه بود و مادر معاشرتش را با احباب نزد شوهر کتمان کرده جوان را از شر پدر مصون و محفوظ داشت گرفتند و مادر التماس همی نمود و به قرآن سوگند داد و آنان تبری خواستند و جوان کلمه سوء نگفت و عاقبت او را

برخی نوشتند که فتنه تفت به تحریک آقا شیخ پیش‌نماز و سید علی‌رضا و قاتل آقا عبدالصمد و آقا شهباز علی و جواد و محمدعلی پسران حسین خان خباز سید عرب و حاجی سید علی اکبر سید و قاتل آقا سید مرتضی گیوه‌فروش محمد بن عبدالله از مشاهیر طلاب نیز همان مذکور حسین خان خباز و قاتل

گلوله پی در پی نمودند و با آن که مادر به بالینش بود خنجر بر تنش همی فروبردند و جسر را سر تا پا عریان ساختند و به خانه آقا سید مرتضی^۱ سی‌ساله از معاریف احبّا که در خانه پنهان بود و زنش برای تحصیل قوت و غذا به خانه همسایه رفت و آنان فهمیدند و پسر همسایه به اشرار خبر داد ریخته وی را دستگیر کردند و در حالی که زن و فرزند سوگند داده التماس می‌کردند زنجیر و زخم‌کار و خنجر زدند و جمعی از مردم بازار شفاعت کرده مظلوم را به دکان صباغی برده در بستند و در حالی که از شدت جریان هون و ضعف بی‌تاب شده بیفتاد اشرار خونخوار ریخته گلوله نواختند و کاکلش را با دست پیچیده بیرون کشیدند و با کتاره و شمشیر و حربه‌های دیگر همی زدند و در حالی که نیم رمقی داشت زنش وی را بر تخته چوب در دکان گذاشته به خانه برد و پس از لمحّه جان تسلیم کرد و در قبرستان محله مدفون گردید و جسدش را مادر بعداً به مشهد رضا نقل داد و زن و دو کودکش در سن پنج و هفت از شدت غم و اندوه پی در پی درگذشتند و آقا محمد بن کمال که به صداقت و بساطت معروف بود نیمه

شب سه‌شنبه ۲۶ با زن و فرزند وداع گفته از خانه بیرون شد صبح روزی دیگر خبر رسید که جسدش پاره‌پاره در باغ نیستان افتاده معلوم گشت که زراع با نوک بیل قطعه‌قطعه نمودند و سنش ۴۴ بود و در زمین معروف به قلعه در قبرستان اسلام مدفون گردید و ملا محمدحسین برادر ملا محمدحسن شهید مذکور در آن هنگام سوار بر حمار با مکاری عزیمت شهر نمود و هنوز از قصبه خارج نشده در تاریکی بیمناک صدای مهمه و تفنگ به سمعش رسید و پیاده شده بگریخت و لمحہ نگذشت که اشرار رسیدند و مکاری را با حمار سواری دیدند و به هر سو دویدند و او را نیافته راه خود گرفته رفتند و او در اثناء فرار دچار گروهی از اشرار شده چندان مشت و سنگ و زخم کارد وارد آوردند که یقین بر هلاکش کردند و جسد را به حفره انداخته گذاشتند و آن مظلوم هنگام سحر به هوش آمد نه — فرار داشت و نه حالت قرار خویشتن را نزد حصار باغی کشانده بهاند و همین که صبح روشن گشت عدّه‌ای از بنّایان و کارگران وی را دیده به بعضی خبر دادند تا به بالینش رسیده در باغی را کنده او را بر تخته‌ای افکنده به خانه‌اش رسانده ندا دادند که بیاید ملا محمدحسین را گرفته مخفی و پنهان کنید و عائله‌اش گریان و نالان وی را بر بستر انداخته به نوحه و زاری و مرهم کاری پرداختند و تا سه روز بدان حال بود و اهالی به عنوان عیادت حاضر شده به زشت‌گویی نسبت به امر ابھی^۱ و آحاد احبّاً قلبش را همی خراشیدند و روز چهارم انبوه اشرار هجوم نمودند و او را در بستر تیرباران کردند و خانه را غارت نموده رفتند ولی گلوله‌ها بستر را سوزاندند و بدو نخورد و همسایگان آگهی یافته و به خونخواران گفتند — سخت برآشفتند و تنی با پیرهنی که پوشیده داشت و دلولی در آستین پنهان کرده به نام دیدارش بیامد و سینه‌اش هدف گلوله‌ها کرد و دیگری رسید و با خنجر جگرگاهش درید و سومی بشتافت و سرش را از بدن جدا کرده بینداخت و رفت و در آن هنگام وی را سی سال بود و جسدش در مقبره^۲ خصوصی برادرش ملا غلام‌رضا حکیم‌باشی مرحوم جنب سایر شهداء مذکور مدفون گردید و روز دوشنبه سوم ربیع‌الثانی آقا شیخ محمد بن عبدالله که جوانی مشتعل در ایمان از اهل فضل و محبوب والدین بود و ملّایان عداوت شدیده داشتند و ناچار به این خانه و آن خانه مخفی گشت و عاقبت در محله^۳ دیگر به خانه تنی از معاندین پناهنده و پنهان گردید اشرار خبر یافته شتافتند و صاحب خانه وعده^۴ اداء مبلغی نقود نمود تا از آن جوان صرف نظر کردند ولی مجدداً هجوم آورده وی را گرفته به محضر ملّایان کشیده اصرار به سب و لعن نمودند و او جواب‌های

علمی داد آخر الامر ملایان قرار دادند که وی را به شهر نزد مجتهدین ببرند و موافق حکم و فتوی‌شان رفتار کنند ولی به اشاره فهماندند که در بین طریق هلاک سازند و چون مادر ضجّه و التماس نمود ملاّ جواب گفت که نمی‌کشند به شهر می‌برند و لمحّه نگذشت که صدای تفنگ استماع گشت و مادر دوید و جوان خود را آغشته به خون دید که سنگسار می‌کردند و به پای جسد کرده به سوی رودخانه کشیدند و مظلومه موکنان و مویه‌کنان در عقب دوید و اعتنایی بدو نمودند و جسد را به نهر انداخته سنگباران کردند و پس از ایامی چند جسد را در گودالی رودخانه انداخته چندان سنگ ریختند که پنهان گشت و سنّش ۲۱ بود جسّدش با سائر شهداء در مقبره

ملاّ غلام‌رضا مدفون است و در قریه هدش مشهور به ده بالا روز 18 ربیع‌الثانی آقا عبدالرّسول نورس هفده ساله بن استاد مهدی شهید مذکور یزدی چون مادرش از اهل آن قریه بود پس از شهادت پدر فرار آمده خواست پنهان شود و لدی‌الورود تنی را از مسافت بعیده مشاهده کرد که سوی قریه می‌آمد احتیاط کرده اندکی از جاده خارج شده و شخص مذکور حسین ابوالحسن کلانتر ظالم متعدی مغبض قریه بود به گماشته خود دستور داده گفت بشتاب و آن شخص را گرفته نزد من آر و محمد تقی نام گماشته‌اش بی‌درنگ رفته آقا عبدالرّسول حاضر کرد و کلانتر وی را با کتف‌های بسته به خانه شیخ علی پیش‌نماز قریه سانج برد که شیخ احمد پیش‌نماز قریه ده بالا نیز حضور داشت و دستور داد که او را بر درختی بستند و خطاب به شیخ احمد گفت این بابی است و شیخین مذکور اظهار کردند که چون به حدّ بلوغ نیست تکلیف ندارد وی را رها کن برود و کلانتر اصرار در قتل نمود و تنی به موافقش اظهار داشت که من با چشم خود دیدم این جوان با شخصی زردشتی هم‌کاسه شد و شیخ علی جواب گفت لو فرضاً که چنین عملی از او سر زد چون مکلف نیست چیزی وارد نمی‌شود و شیخین بالاخره چنین گفتند ما این جوان را واجب‌القتل نمی‌دانیم ببرید نزد آخوند ملاّ عبدالکریم روضه‌خوان و برسید پس کلانتر آن مظلوم را با خود برد و مقداری رفت و کلانتر با دستّه متجاوز از صد نفر اشرار به خانه شیخ علی برگشت اصرار بسیار در اجازه قتل آن مظلوم نمود و شیخین باز همان جواب گفتند که ما موجب قتل نورسی نمی‌شویم

نزد آخوند ملا عبدالکریم بیرید و کلانتر با جمعیت اشرار آن مظلوم را از خانه بیرون آوردند و تقریباً هزار ذرع دور شد جنب خانه حاجی محمد قناد آقا کوچک نامی یزدی پیش آمد و سینه جوان را هدف گلوله نمود آن گاه حسن موسی^۱ رضا قصاب ساطوری بر فرقیش نواخت و هر یک از جمعیت ضربه‌ای نواختند و او جان تسلیم کرد و سید یحیی^۱ نام ریسمان به پایش انداخته تا سر پل حاجی ابول هادی و از آن جا تا جنب اسطخر معروف بوادر کشیدند و نفط بر جسد ریخته آتش زدند و چندان سنگ زدند و ریختند که پنهان گردید و اکنون نیز مدفنش زیر همان سنگ‌ها می‌باشد که قریب سی ذرع دور از اسطخر به سمت طرف کوه در دهنه درّه مشهور بلای سیاه است و از آثار قبر مقدار زیادی سنگ مشاهده می‌شود مدّت فتنه تفت نه روز امتداد یافت که مظلومین مذکور به شهادت رسیدند و عدّه‌ای متواری گشتند و خانه ایشان به باد غارت

و بعضی دو طفل صغیر دو ساله و سه ساله به نام احمد و جواد را از مقتولین تفت به شمار آوردند و شهدای آن جا را 11 تن یاد کردند.

رفت و در روز پنجم تأثیر به شهر نموده نیران بلایا را در آن جا برافروخت و در اردکان نیز چون خبر شهادت حاجی میرزای حلبی‌ساز در نوزدهم ربیع‌الاول از شهر رسید موجب هیجان اهالی گشت و ملاها عازم قتل و غارت شدند و اخبار مذکوره تفت نیز منتشر شد و موجب تسریع و تشدید اقدامات گردید و گروهی از معاندین در روز 27 ربیع‌الاول به صدد آقا محمدحسین (30) بن حاجی حسین‌علی از معاریف و مخلصین متقدمین برآمدند که در سنّ شصت بود و کراراً مورد هجوم و اذیت و خطر قتل واقع گشت و در این روز مذکور اشرار هجوم بردند و شتم و لطم و جفا وارد آوردند و اصرار بر سب و لعن کردند و او سکوت نمود و آنان را غضب فرو گرفت و به سوی خانه مجتهد کشیدند و او امتناع ورزیده چنین گفت من به خانه ملا نمی‌آیم اگر قصد قتل مرا دارید در همین میدان بازار که نظرگاه یار و اغیار است انجام دهید و بی‌درنگ وی را سنگسار کرده حربه‌های فرود آورده شهید نمودند و جسد را در کوی و برزن گرداندند و هر کس رسید سنگی نواخت آن گاه در خندق افکندند که بعداً با اجساد دو شهید

دیگر آقا میرزا محسن و استاد نبی نداف در باغی که متعلق به اهل بهاء بود برده و دفن نمودند پس به خانه محمد ابراهیم بن آقا بابا پر هشتاد و پنج ساله اعمی از متقدمین که پیوسته در شهر اردکان مورد تناول بود ریختند وی را با این حالش به بازار و چهار سوق کشیدند و اجبار بر سب و لعن نمودند و او ساکت ماند پس هر یک ضربتی وارد آورده قطعه قطعه کردند و ریسمان به پایش انداخته کشیدند تا به خندق انداختند و بعداً بهائیان جسدش را به خانه ملکیش برده دفن نمودند آن گاه آقا میرزا محسن اسکندری از بهائیان مخلص هفتاد ساله را با کیفیت مزبور شهید کردند و در همان خندق انداختند و سپس استاد نبی نداف 55 ساله را نیز بر همان طریق شهید کردند و پس از گرداندن با طبل و شیپور در بازار به خندق انداختند و گماشتگان ملاها بر اسب‌هایشان سوار شده بر اجساد اربعه مطروحه در خندق بتاختند و در تحت نرم ساختند و بر یکدیگر افتخار می کردند که اسب مجدالعلما و یا مرکب ضیاءالعلما و یا فتنه اردکان را به اقدامات شیخ علی که عمل نمود و و فتوای ضیاءالعلماء و مجدالعلماء نوشتند و از مقتولین جوش سماور به حلق او ریختند تا هلاک شد و بنا بر این عده شهدای آن جا را 13 تن شمار کردند. انجام داد پس جشن‌ها و بزم‌ها برپا کردند و اشعار شادایانه سرودند و هر کس به قدر مقدور توهینی به اجساد مطروحه رساند و مردم به خون ریختن و غارت کردن جسور گشتند روزی دیگر دکاکین و بازار بسته همّت بر قلع و قمع دیگر بهائیان نهادند که از مشاهیرشان خاندان آخوند ملا رجب علی مجتهد بود که چنانچه در بخش سوم ذکر نمودیم در ایام ارتفاع نداء حضرت مبشر ملاذالانام اردکان بود و فائز به ایمان بدیع گردید و فیما بین اهالی به روح تازه برخواست و توقیعات از قلم اعلیٰ ' در حقش صدور یافت در هنگام ظهور امر اقدس ابهی نیز تأمل به عرفان و ایمان گردید و الواح متعدده در حقش صادر شد و در جامعه اهل بهاء درخشیده پیوسته حمایت و نصرت کرد و پسرانش آقا شیخ مهدی و آقا شیخ حسین معتمدالشریعه و آقا شیخ محمدباقر (34) صدرالسلطان و آقا شیخ محمدرضا (35) نظام‌الشریعه در صف اول اهالی بوده در حفظ و حمایت شئون امر ابهی بذل جهد و سعی نمودند خصوصاً صدرالسلطان اجسادشان را انتقال به مزرعه صدرآباد و او که در آن جا باغ و عمارت عالیه

داشتند و تمامت اموال و اشیاء را با عائله و مستخدمین در آنجا برده اقامت گزیدند و همگی قریب سی نفر با اسلحه بودند ولی در دوّم ربیع الثانی اشرار و اهالی تقریب دو هزار نفر گرد آمدند و در مقدمشان آقا شیخ علی مجتهد با کار و برهنه و نیز حاجی سید حسن امام جمعه بودند و با طبل و شیپور و علم و غلغله و محمّدا و وادینا به صدرآباد شتافتند و آنان با وجود قدرت مقاومت نمودند و صدر با برادر و پسر خواهر و تمامت خویشاوندان به باغ مجدالعلماء که ابراز هم‌دردی می‌کرد رفتند و او را نزد شیخ علی و جماعت برای موعظت و نصیحت فرستادند و معاندین نپذیرفتند لذا خود با برادران و اقارب مقابل اشرار لسان به نصیحت گشود و در آن حال حسب اشاره شیخ علی اشرار وی را احاطه کردند و به بانگ بلند گفت علم کفر را بیندازید و با دست خود لطمه بر رویش نواخت و ستم‌کاری به قوّت چوب بر فرقش زد و دیگری از عقب هدف گلوله ساخت و او در کنار جوی خیابان افتاده جان سپرد و در آن هنگام 44 سال داشت پس نظام‌الشریعه را هدف کرده جسدش به خیابانی کشیده تیرباران نمودند و سنّش 47 سال بوده و خواهرزاده‌شان آقا سید اسدالله (36) ضیاء‌الشریعه 35 ساله را گرفتند و شیخ علی لطمه بر چهره‌اش زد و مردم چوب و تفنگ و تبر و کارد و حربه‌های دیگر بر سه کشته نواختند و سنگسار نموده در کنار خیابان به جوی آب افکندند پس پنج تن دیگر را که مخفی بودند گرفته شیخ محمّدحسین (37) معتمد به شریعه برادر قمر صدرالسلطان که در سنّ 55 بود و حاجی ملک‌حسین در سنّ 50 و پسرش آقا محمّدهاشم (39) و کیل‌الرعیایا در سنّ 25 در کریاس باغ و آقا محمّدباقر (40) تاجر برادرش که چهل سال داشت از خلف انبار چوب باغ مجدالعلماء بیرون آوردند و ملّامحمّد حسین غفور (41) تاجر که از عموزادگان آنان بودند و همگی بدان طریق کشته شدند و اجساد مقطع در خیابان عریان افتاده و مراکب و ستوران خودشان را بر اجسادشان دواندند و سنگسار کردند و تا شب در آفتاب و خار و خاشاک باقی ماندند و هر که رسید عمل سؤ احترامی بنمود و مستخدم صدرالسلطان انگشتش را برای ربودن انگشتر قیمتی قطع کرد و در شب مجدالعلماء به موجب خواهش عائله شهداء دستور داد اجساد را به باغشان نقل کرده در طویله نهادند و شبانه‌روز در آنجا مطروح بودند و اشرار تمامت اشیاء و اسبان و گاه و جو و غیره

را برده به مجال خود رفتند آن‌گاه باقدام عائله در تالار عمارت باغ در هشت قبر مدفون شدند و در صورت زیارت در حق صدرالسلطان صادر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین مسطور است.

من هم باقرالعلوم و ساهرالنجوم و صدرالصدور النجم البازغ و الكواكب شارق و الحكم الفارق و الافق البارق انح و در صورت زیارت برای معتمدالشریعه چنین فرمودند و تقطع جسدك ارباً ارباً شغفا بالبهأ روحی لك الفداء یا كاشف الخطاء و حیوة قلوب الأحباء اشهد أنك تحملت كل بلا و احتمت كل جفا و صبرت على المصيبة العظمی و تجلّدت فی الرزیه الكبرى و ما سمع احد منكم صوتاً و لاهمساً و لا انیناً و لا ضجیجی عند ما كانت تنفرق منك الأعضاء بالسنة و الغبار من اهل البغضاء و اعداء بصدر قتل باقی احباء برآمدند و آنان سر به بیابان نهادند گریخته جان به سلامت بدر بردند و هر چند به تحریک ضیاءالعلماء بعضی از ایشان را هدف تیر جفا کردند و برخی را فرسخها تعقیب نمودند ولی دست نیافتند و اسباب و اموال و اثاث بسیاری را به غارت بردند و درفتاد که بعدش تا شهر دوازده فرسنگ می‌باشد آغاز انقلاب و شورش در اوّل شهر ربیع الثانی شد و جمعی از معروفین احباب مانند اخوان ثالث فاعلی^۱ اکبر و شاطر حسن و آقا اسدالله و برخی دیگر چنان که می‌نگاریم به کوه‌ها فراری و متواری گشتند و محمد نام کلانتر محلّ خود مائل به فساد و همراهی مفسدین شد و جمعی از اشرار مسلّح گشتند و اجتماع نمودند و اهالی را به شورش و طغیان برانگیختند که حکم حجج اسلام عراق عربست و باید بابی‌ها را قتل و غارت نمود و برخی از دکاکین و خانه‌های احباب ریختند و به صدر اخوان مذکوره برادر دیگرشان آقا محمد اسمعیلی برآمدند و نخست ملّا علی اکبر آخوند برادر رضی‌الروح از متقدّمین و فضلند را که به زراعت اشغال مسیحیت گرفتار کرده و دشنام و ناسزا گفتند و هر کس حربه و ضربه وارد ساخت و به زجر بسیار و با تیشه نجاری وی را کشتند و جسد را به دست کودکان دادند تا به هر سو کشیدند آن‌گاه با دست‌های غرقه خون به مزرعه خواجه به قصد آقا محمد اسمعیل مذکور شتافتند و او با سه برادر کهترش چنان که به ترتیب سنّ نام بردیم در ایام اشراق شمس ابهی^۱ ایمان آوردند و پدر پسرشان میرزا ابراهیم خباز به واسطه پسران مهتدی گشت و واقعه اسارت سه برادر مهتر به اصفهان به موافقت آقا سید محمد علی و فاطمه بیگم

سابق‌الذکر و در بخش پنجم آوردیمو بالجمله آقا محمداسمعیل (43) در مزرعه‌ی خواجه ملک و خانه تأسیس کرد و در این موقع اشرار به آن‌جا ریخته‌ی وی را دستگیر کردند و اشیاء ثمینه برپودند و او را با گلوله و تیغ و چوب قطعه‌قطعه کرده از بالا خانه‌ی عمارت به زیر انداختند و جسد را در هم دریده به گودالی در همان باغ انداخته با سنگ و خاک بیناشتند و خانه را تاراج کردند و آن مظلوم 55 سال داشت پس به سوی دکان استاد حسین (44) کفش‌دوز از اسرای اصفهان که در بخش پنجم آوریم شتافتند و خواست بگریزد و تعاقب کردند و به بام دکان برآمده با گزک تهادید نمود و حمله نموده تنی را مجروح ساخت پس وی را احاطه کرده زخم بسیار زدند و از بالای بام پائین انداختند و با چوب و سنگ و بیل کشتند آن‌گاه آقا حسین (45) 65 ساله بن آقا محمدعلی بن کاظم از اعظم احباب را در کوه به دست آوردند و با داشتن تفنگ و فشنگ مقاومت نکرد و با آن که سوگند بر عدم مبادرت بستم یاد نمودند تبری و لعن خواستند و او بر مخالفان و طاغیان از اوامر خدا و انبیاء لعن کرد و او را تیرباران و سنگسار نمودند و با چوب و غیره کشتند و آقا رمضان (46) 33 ساله و آقا غلام علی (47) بن آقا حسن حاجی رجب را که در کوه بودند شهید نمودند

محرک فتنه منشاد را مشیرالممالک و میرزا محمدحسن و .. سردسته آقا رمضان بن استاد جواد نداف بن حاجی خلیقی و استاد جواد از متقدمین مؤمنین بود آقا رمضان را همین که به جنگ آوردند بلادرنگ با گلوله و چوب و سنگ شهید کردند.

و اطفال و اشرار ریسمان بر پایشان کرده به اطراف کوه و صحرا کشیدند و آن روز بدین مقدار به پایان رسید و روزی دیگر اشرار مسلح و مہیای قتل و غارت گشتند و آخوند ملا محمد (48) از مجتهدین که 22 سال در عراق عرب خصوصاً نزد حاجی میرزا حسن شیرازی و صدر اصفهانی تحصیل کرد و بعد از اخذ اجازه به وطن آمد و در میان کوه و پشت کوه متنفس شد نزد ملاهای شهر احترامات فائقه یافت و همین که فائز به ایمان گردید لباس تبدیل داده به شغل بنائی اشتغال جسته معاش نمود و بدین جهت مورد تعرض و حمله ملاها واقع شد و پیوسته دچار بلیات گشت و در این هنگام اشرار مسلح و مستعد قتل به

خانه‌اش ریختند و او را هدف گلوله کردند و هنوز جان داشت نفت و باروت ریخته آتش زدند و در آن حال که می‌سوخت با چهره شادان این بیت می‌خواند

آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

آن‌گاه به صدر آقا علی اکبر و شاطر حسن و آقا اسدالله برآمدند و برادران مذکور دگان عطاری و خبازی ملکی و خانه و باغ و ثروت و اعتبار داشتند و آقا علی اکبر باغ و خانه خود را مشرق‌الاذکار کرد و عایدات اثمار باغ را صرف امور احباب می‌نمود و مساعدت به مؤمنین همی‌کرد و به نوعی در تبلیغ و خدمات امریه پروا نداشتند که آقا میرزا محمد بدی را بر بام خانه می‌فرستادند که به ندای رفیع آیات و مناجات تلاوت می‌نمود و چون شهادت حاجی میرزا در شهر واقع شد در خانه خویش مجلس تذکر گرفتند و در یوم اول فتنه در منشاد ظالمی چوب سخت بر فرق سر شاطر حسن نواخت و ضابط محل اقدام و ممانعتی نکرد و لاجرم هر سه برادر با برخی از احباب تفنگ و فشنگ و آب و نان گرفته به کوه معروف بی‌خبر رفتند و خانه و دگان کماکان بر جای گذاشتند و اشرار تاراج کرده دگان‌ها را آتش زدند و خانه و باغ مشرق‌الاذکار را غارت و خراب کرده سوزاندند اشجار برخی را از جای کنده بعضی را آتش زدند و جرأت رفتن به کوه نیافتند و در آن حال که به قتل سائر احباب می‌پرداختند رفتن به کوه را نیز در ضمیر گرفتند و بالاخره به دستیاری بعضی از متنفذین سواری چند مسلح از اطراف برای کوه مهیا ساختند و خبر به احبابی مخفی رسیده متفرق گشتند و برادران مذکور با بعضی از احباب قرار دادند که شبانه مخفیانه به آبادی آیند و در ظلمت شب از محلی امن از کوه سرازیر شدند و راه سخت بود و آقا علی اکبر با بدن و سنگین بیفتاد و سنگی وزین بر پایش نشست و قلمه شکسته و حرکت غیرمقدور گشت و در چنان محلّ پر خطر از جهة اعداء و درندگان با وجع شدید بماند و شاطر حسن هم موافقت کرده و حرکت ننمود و آقا اسدالله را به اصرار روانه کردند تا جانش را محفوظ دارد و احباء نیز هر یک به سوئی رفتند و آقا علی اکبر را تشنگی غلبه کرد و از شاطر حسن (49) آب خواست و از کوه پائین نزد جوی رفت و گروهی سوبش شتافتند و کیفیت احوال یافتند و دشنام دادند و او با رفق و بشاشت جواب

گفت و شیرینی از جیب در آورده به دهنشان نهاد و مهلت گرفته تا لب جوی آب بیاشامد و برای برادر برد در همان حال که خواست تناول کند وی را تیرباران کردند و جسدش را به جوی انداخته به صدر علی اکبر (50) رفتند و رفتن به منزلش از کوه صعب بود لاجرم از دور تیرباران کرده شهید نمودند و می‌خواستند اجساد را بسوزانند بعضی ممانعت کردند جسد مقطع شاطر حسن در قطعه زمین ملکی خودش مدفون گشت و جسد آقا علی اکبر را نقل دادند از آن مکان صعب بود دورش را قدری سنگ چیدند تا پس از چهار ماه و اندی جسد مشبکش را به قریه آوردند و بالاخره در همان حجره سه دری که مشرق‌الاذکار بود دفن کردند و آقا اسدالله (51) همین که از برادران جدا شد مدتی در خانه پسر عم پنهان و گهی در چاه قنات دومی در زیر محصول باغات بود و معاندین در تجسس شدند و بالاخره عزم رفتن شهر نمود تا با برادرش آقا حسین بابا ماند و تنی از هم‌رهان منافق به مردم منشاد خبر کرد و در نیمه راه سه تن از مرافقین محارس خود را به منشاد برگرداندند و در مزرعه ابراهیم آباد حاجی دچار اعداء گشت و خبر به امام جمعه که در قریه طرز جان بود رسید و تنی نیک فطرت وی را خلاصی و رهائی داد و او شبانه به قصد شهر شتافت و راه را گم کرد و تمامت شب دویده قرب صبح در همان مزرعه بود و ناچار پناه به خانه برده خویش را در مطبخ پنهان کرد و بالاخره در روز 17 ربیع‌الثانی تنی چند از اشرار تفتی که باخبر شده در مزرعه مذکور به قصد او شتافتند وی را در آن خانه یافتند و تیرباران کرده به قتل آوردند و در همان حال گروهی از اشرار منشادی رسیدند و او را کشته دیدند سرش را با تیشه جدا کرده با خود به منشاد بردند و نزد دکانش بر درختی بیاویختند و تا دو روز سر بریده آونگ بر درخت بماند و اشرار و کودکان سنگ می‌نواختند و روزی دیگر آقا حسین (52) 40 ساله بن آقا سید احمد در آن هنگام به زیر منبر مسجد مخفی شد و اشرار با تفنگ‌ها و حربه‌های آخته شتافتند و او به سوی مزرعه گندم گریخت و اشرار بی‌درنگ وی را هدف گلوله کرده با حربه‌های مختلف قطعه‌قطعه ساختند و روز 5 ربیع‌الثانی آقا حسین علی (53) 19 ساله بن ملا بابائی شهید را که بر دامنه کوه نشسته از واقعات مذکوره متحیر و متعجب بود اشرار حمله بردند و او به رفق و ملاطفت مقابله و مکامله نمود و آنان اعتنا به

سخنانش نکرده بی‌درنگ با حربه‌های متنوعه و گلوله‌های تفنگ بر خاک هلاک انداختند و با بیل قطعه‌قطعه ساختند و آقا سید میرزا (54) هفتاد ساله از متقدمین مؤمنین را پسری دوازده ساله در مزرعه گندم خوابیده یافت و سنگی عظیم بر فرقش افکند و مغز را بپراکند و سائر اشرار سنگسار نمودند و آقا سید جواد بن (55) 40 ساله آقا سید تقی را از بیرون کشیده تیرباران و سنگسار کردند و جسدش را کودکان برده در چاه ذغال سوزانی افکندند. در 6 ربیع‌الثانی آقا میرزا حسین (56) 60 ساله پدر زن آقا علی‌اکبر شهید مذکور را دستگیر کرده سوی خانه که جمع اشرار مهمانی و عیش و عشرت داشتند بردند و صادق نامی زخم‌کار به وی زده کمی از خونسش بیاشامید و سائرین نیز ضربت‌های متوالیه زدند و به دکان حسن علی نام عطار سر دست‌ه اشرار در قتل و غارت ابرار که نفت برای سوزاندن وقف کرده حاضر داشت بروند و نفت ریخته آتشش زدند و روز 7 آقا علی‌محمد (57) 45 ساله بن حاجی محمدحسین ترک از متقدمین مؤمنین و مجاورین خادمین در ارض مقصود را که به قوت جسمیه و روحیه معروف بود و از وی اندیشه داشتند خانه به خانه تفحص کردند تا به محلّ اختفایش پی برده هجوم آوردند و او بی‌مقاومت بلکه به ملایمت تن در داد و او را به انواع طعن و ضرب به در خانه مخروبه آقا علی‌اکبر شهید که مشرق‌الاذکار بود کشیدند و نشان دادند که چگونه معبد را ویران ساختند و او تشنه‌لب بود و آب خواست و گلوله بر دهانش نواختند که بیفتاد و دست‌ها و پایش را در جوی آب انداختند در حالی که ذکر می‌گفت ظالمی سرش را بلند کرده به اطفال سوگند داد تا خاک خشک آورده دهانش را پر کردند و جسدش را به هر سو کودکان کشیدند در روز 8 آقا محمد (58) 23 ساله بن آقا ملا بابائی را از محلّ اختفایش بیرون آورده ضرب بسیار با چوب و سنگ و کارد و تفنگ وارد ساخته به در خانه‌اش کشیدند و مقابل دیدگان عائله‌اش تیرباران نمودند و به ناله و فغان دل‌سوخته‌گان اعتنائی ننمودند و کودک پنج ساله بر نعش پدر بیفتاد و ظالمین سختی و بدگوئی کرده گذشتند و روز 9 آقا علی‌اکبر (59) بن حاجی رجب را گرفتار کرده به لب رودخانه کشیدند و پیکرش را با ضرب چوب و سنگ و بیل نرم نمودند و روز 10 خدیجه (60) سلطان بنت حاجی رجب و زوجه حاجی علی‌نقی را که از مؤمنات قانات شجیعیه

65 ساله بود پس از قتل نوجوانان به حال اجتماع و غلغله ناسزاگویان و سب و لعن کنان به خانه ریخته دستگیر کردند و با زجر بسیار به خانهٔ ملّا محمد کلانتر کشیدند که لعن کند و او استقامت ورزید جوانی بسنده داد و قوّت ایمان ظاهر ساخت پس وی را به بالای تکیهٔ حسینه برده با چوب ضربتی چند بر فرقش نواختند و سرازیر به پائین انداختند چنان که سر به سنگ اصابت کرده شکست و در آن حال خود را به چادرش پیچیده داشت تا اعضاء مستور ماند و نظر احدی بدو نیفتد و حاضرین **لاسیما** زنان که دست و دامنشان پر از سنگ بود از هر سو به قوّت تمام نواختند تا کشتند و اشرار به خانه‌اش ریخته آتش زدند و غارت کردند و روزهای دیگر آقا سید علی (61) 35 ساله بن آقا نقی را که از تعرّض معاندین به قریهٔ طرزجان گریخت و معین دیوان وی را حبس کرد و او بگریخت اشرار در بین طریق به دست آوردند و هنگامی به منشاء رساندند که واقعهٔ شهادت خدیجه سلطان را به رأی‌العین دید و لذا به زیر نخل حسینه پناه بردند و فریاد یا امام حسین و وا مظلوما برکشید و تنی از ظالمین وی را قدمی چند فراتر از نخل کشید و هدف گلوله ساخت و او بیفتاد و صیحه زد دخترک پنج ساله‌اش پدر پدر گویان مابین انبوه انام همی دوید و نعش پدر را یافته خود را بر آن افکند و ظالمی به شدّت تمام کودک را از بغل پدر بیرون کشیده دور انداخت و زنش شیون کنان رسیده به جسد شوهر افتاد و مظلوم در همان آن‌جان تسلیم نمود و زن جسدش را در چادر پیچیده تنها بر دوش گرفته از بین انبوه اعداء به در برده و در میان خانهٔ خودشان دفن کرده آقا میرزا محمد (62) 43 ساله بن آخوند ملّا علی‌اکبر برادر رضی‌الرّوح را دستگیر و خانه‌اش را غارت کردند و او را نزد آقا غلام‌رضا نام سردست‌ه اشرار بردند و حسب دستوری به خانهٔ آقا علی‌اکبر شهید که مشرق‌الأذکار بود کشیدند و پاهایش به درخت بسته چوب زدند پس هدف گلولهٔ پی در پی کردند و هنوز جان در بدن داشت که از نفت نذر شده برای حرق احباب بر او ریخته آتش دادند چنان که نفس می‌کشید و شعلهٔ آتش از دهانش بیرون می‌آمد و حاضرین تفرّج و تماشا و خنده همی کردند آن‌گاه جسد سوخته را به چاه ذغال سوزانی که به قرب همان مقتل بود برده انداختند و نیز آقا محمدعلی (63) بن حاجی نصرالله 50 ساله در مزرعهٔ ابو سیدی ملکیش محاصره و دستگیر کرده شال کمرش را به

گلویش انداخته کشیده خفه نمودند و عمارتش را غارت و خراب کرده اشجار را کنده آتش زدند و شاطر حسن (64) خبّاز جوان 35 ساله که در شهر و هم در قریه طرزجان خبّازی می کرد چون در شهر فتنه در گرفت و برادرش شاطر حسین را به دم توپ نهاده شهید کردند نظر به سابقه استثنائی با معین دیوان به طرزجان رفت و اهالی وی را دور کرده آزار رسانده آشیانش را غارت کردند و سر و پا برهنه بی آب و نان بگریخت و در کوه و مغاره و صحرا متواری گشت و بعداً به قرب منشاد آمد هائله را نگرسته به جبال شتافت و روزها در مغازه‌ها به سر برده و شب‌ها به معموره آمده نان و آبی تحصیل نمود و عاقبت و اهالی وی را دور کرده گفتند اگر بابی نیستی بد بگو و او عذر آورده نگفت و در آن حال اشرار منشاد رسیده با چوب و سنگ و تیغ و تفنگ او را شهید نمودند و جسد را به کودکان شیر دادند که بدین سو و آن سو کشیدند و در آخر به زیر سنگ و خاک مستور داشتند و آقا غلام‌رضا (65) بن حاجی علی‌نقی 40 ساله رفته خانه به خانه پنهان و عاقبت اشرار منشاد خبر یافته شتافتند و سر تفنگ‌ها را به داخل حجره برده گشادند و او هدف نشده گریخت ولی تعاقب و دستگیر نمودند و به او گفتند برادرانت را کشتیم و مادرت را از بالای تکیه حسینی به پائین افکنده قطعه‌قطعه کردیم تو اگر نجات خواهی لعن کن و او به حال سکوت ماند پس چندین جرح وارد کردند و او را به لب چاهی کشیده با شادی و خنده در آن بینداختند و سنگ بسیار بر سر و بدنش زدند و ریختند چنان که بدنش زیر سنگ نرم و مستور گشت و آقا غلام‌حسین (64) دلال ترمه‌باف 63 ساله از احبای معروف شهر که به بذل مال و تبلیغ رجال محلّ عناد ملّاه و جهال بود در آغاز شروع فتنه به هتّاء و بالاخره به منشاد گریخت و چون از منشاد فتنه برخاست به جبال رفت و شب‌ها مهمان آقا سید باقر بن آقا سید احمد شد و روزها گاهی به آبادی آمده اطلاع از ماجرا حاصل می نمود و مدتی بدین طریق در مغازه آقا سید باقر به سر برد و آقا سید باقر را کودکی بود که روزها با گوسفندان به صحرا و حوالی مغازه می رفت و دانست که کسی در آنجا مخفی است و به مردم خبر داده او را به مغازه داخل کردند تفحص نمود و بانگ زد که کسی در این جاست لذا سرهای تفنگ را به مغازه داخل کرده ندا کردند که بیرون آ و گر نه می‌زنیم و آقا

غلام حسین بیرون آمد و نقودی چند از او گرفته اصرار بر تبری و لعن نمودند او کلمه نگفته مهبیای شهادت گشت پس او را تیرباران کردند هنوز رمقی داشت و ذکر بر لسانش جاری بود که تنی از اشار سرش را جدا کرد تا ذکر نگوید و سر بریده را در سبد میوه قرار داده علف بر آن ریخته به عنوان این که آقا غلام حسین میوه برای عائله اش ارمغان فرستاده صباح روز دیگر به در خانه اش رساندند و دل خونین زوجه اش را بگداختند و سپس سبد را نزد مشیر برده انعام گرفتند و آقا سید باقر (67) بن آقا سید احمد آن شیخ مذکور را که نیز در مفارقه پنهان بود و اعداء کودکش را که بی خبر بود داخل کردند و جستجو نموده گریبان پدر را گرفته بیرون کشید و چون دانست پدرش بود گریه و بی تابی کرد و اشار مهلت نداده سید را با تیر و سنگ و چوب و کارد دریده در هم شکسته در چاهی ریختند و آقا میرزا محمدابراهیم (68) طبیب خرم شاهی که در شهر محکمه طبابت داشته به نام ایمان بدیع مصروف بود و در روز اول فتنه گریخته به اطراف و جبال متواری و شاطر حسن مذکور در منشاء ماند و در درّه مقیم شد و اشار به خانه اش ریخته یغما و خراب کردند در ایام ارتفاع نائره عناد جمعی از اشار تفت از درّه گذشته فهمیدند که مظلوم در آن جا است محاصره کرده وی را به دست آورده و بی درنگ تیرباران نمودند و نواب وکیل او را گرفتار کرده مبالغی نقود اخذ نمودند و امان دادند و او اموال و املاک خود را وقف روضه خوانی امام حسین نمود و معذکک در مجلس روضه خوانی هدف گلوله و شهید کردند و غلام رضا بنادکی (70) 30 ساله را اشار منشاء در بین منشاء در بین منشاء و..... یافته اصرار به لعن و تیرباران نمودند و در روز 19 ربیع الثانی که روز نوزدهم فتنه آن جا بود شورش و قتل و غارت خاتمه یافت و آخری ' ن شهید آن جا و کیفیت شهادتش چنین است که ملّا بابائی نجّار (71) برادر رضی الرّوح از متقدّمین که از صغر سنّ نزد برادر تربیت یافته اخلاقی بس نیکو و در این هنگام هفتاد سال داشت و در طول مدّت فتنه به خانه مختفی شد و زوجه مؤمنه اطلاع داشته گاهی بدان جا رفته خبر می رساند و از استماع خبر شهادت دو جوانشان مسرور گشتند و بدین امیدوار بودند که پسر کهتر در حیات است تا به روز 19 معاندین به محلّ اختفا پی برده دستگیر کردند و با پسر کهتر وداع نموده او را به خانه آقا

علی اکبر شهید که مشرق‌الاذکار بود برده نطف بسیار بر فرقی ریخته و او خود مانند وضو نطف را بر محاسن و دست‌ها مالید و اعداء کبریت بر دامنش افروختند آتش شعله زده او دعا و مناجات می‌خواند و حاضرین می‌خندیدند پس بانگ لاحول و لا قوه الا بالله العظیم و یا مقصود توئی برکشید و خود را به حوض آب انداخت و او را در حوض تیرباران کردند و

و بعضی شهداء منشاء زن محترمه دیگری اضافه نوشته چنین آورد که او را برهنه کرده دست و پایش بسته به روی ساج پاتیده داغ گوهر فشاندند تا هلاک شد و شمار آنان را 30 خواند.

هنوز رمق داشت جسد را در چاه ذغال‌سوزانی با سنگ و خاک انباشتند و در مزرعه عبّاس آباد جدیدالاحداث شاهزاده حکمران که امور آن‌جا را در کف این طایفه گذاشت تنی چند از مظلومان به کمال حریت می‌نوشتند و به وظائف بهائیه و اعمال متنوعه مشغول و مألوف بودند چهار تن به شهادت رسیدند نخست حاجی سید جواد (72) از اهل محمدآباد که به شعله ایمان بدیع برافروخت و سفری به عکا کرده درک زیارت حضرت عبدالبهاء نمود و چون عودت به وطن کرد به علت شدت تعرض اهالی درنگ نتوانست لاجرم به قریه عبّاس آباد رفته اقامت گزید و هنگام ارتفاع نیران فساد در تفت خبری نیافت و روزی به عزم آن‌جا رفت و در نیمه راه واقعه بشنید و متحیر گردید و دمی در کنار آسیاب نزد معبر عمومی بنشست در آن حال کودکانی چند رسیده بر حالش نگریسته بدو گفتند معلوم است که بابی می‌باشی و او هر قدر خواست از نزدشان بگریزد میسر نشد و انبوهی از صفار و کبار گرد آمده دو تن از مکاریان اهل تفت نیز رسیدند و دست به سنگ و چوب و بیل و کارد برده نواختند و پیش‌نمازی وی را هدف گلوله ساخت و سیدی سرش را از بدن جدا کرد و در چاهی بی‌آب انداختند آن‌گاه نایب باقرخان تفنگدار حکمران که از جنبش در قریه مباشرت او را اجرت عمه و صرف مخارج داشت و از حاجی محمدحسین (73) بن آقا باقر یزدی از متقدمین که نبوتی به ارض مقصود رفته مدّت سه سال در جوار ابهی زیسته و باری دیگر نیز رفته مدّتی در جوار حضرت عبدالبهاء ماند و اوقاتش در یزد غالباً صرف در کتابت الواح و آیات شده در این ایام از جانب جلال‌الدوله زمام سمت حساب

مصاریف قریه و اجرت کارگران به دست گرفت سرگران بود به قریهٔ مزرعهٔ آخوند رفت و سید یحیی^۱ و شیخ اسمعیل از ملاها را به پا غالاند که بهائیان در عباس آباد آزادانه تبلیغ می‌کنند و تحیت الله ابهی^۱ می‌گویند و صلواتی مناجات و عبادت به جا می‌آورند و محلّ عبادتی به نام مشرق‌الاذکار دارند و ماها را کافر و خونخوار و محروم از رحمت پروردگار می‌دانند و جلال‌الدوله را دل به سوی خود نمودند چنان که این مزرعه بدیشان تعلق دارد ولی او در باطن از ایشان نیست و اینک موقع اقدام به ... این کار است چه که در شهر و هم در تفت و غیره شورش برپا است و سید یحیی^۱ و نائب تمامت کارگران را مهیای قتل حاجی ساخت و صبح روزی دیگر پسران و بعضی از نوکران و هم‌رهان سید یحیی^۱ به عنوان عبور از قریهٔ عباس آباد بدان‌جا رفتند و نائب باقرخان ایشان را سرگرم ملاحظهٔ ابنیه و امور باغ نموده و حاجی محمدحسین از آنان پذیرایی کرد و در آن اثناء با حاجی صحبت از امر بهائی به میان آورد و اصرار کردند که تبرّی و لعن کند و خود کلمات ناپسندیده بر زبان آورده بدو گفتند که چنان گوید حالت حاجی تغییر نمود و آنان با چوب به فرق وی همی زدند و صدها کارگران که حسب تدبیر نائب حاضر بودند با بیل و کلنگ و چوب و سنگ او را شهید کردند و جسد را در محلی دور از آن عمارت قطعه‌قطعه کردند و در چاهی خالی از آب انداختند و در لوحی خطاب به وی از حضرت عبدالبهاء چنین مسطور است حال وقت میان است و زمان جولان زیرا اریاح افتتان و شدت هیجان و امواج امتحان در منتهی^۱ جریان موج چنین اوج گرفته که عمامه چون برج را نیز غرق کند عنقریب خواهی آن عمامه را مشاهده نمود باری پای ثبات را محکم کن و قلب را به نفحات میثاق‌الله بوستان ارم الخ و نیز به حکم سید یحیی^۱ و شیخ اسمعیل اهالی مزرعه آخوند و اشرار کوهستان به عباس آباد ریختند و حاجی احمد کفّاش سقط فروش از مخلصین متقدّمین که سرپرست دکاکین و امور کسبی عباس آباد بود و چون حسب میل جلال‌الدوله و دستور افنان ملّا بهرام و شاه سیاه‌بخش و آقا کیومرث و غیر هم از احبّاء پارسی برای زراعت و فلاح و عمران به آن قریه اقامت جستند با برخی از احبّاء اسلامی برای امور کسبی در آن‌جا زیست با زوجه‌اش دستگیر کرده با ضرب و آزار به قریهٔ آخوند بردند و سواران و سربازان که از جانب

جلال‌الدوله در آنجا بودند ممانعت و محافظت نکردند و بالاخره پس از سؤال و جواب به امید یحیی^۱ و مجتهد و شهادت بعضی بر بهائی بودنش به اشاره سید و شیخ اسمعیل وی را بیرون کشیدند و چوب بر فرقه نواختند و با سنگ بزرگ مغزش را پریشان نمودند و در حالی که آن مظلوم دستی بر فرق گذاشته و دستی دیگر زیر چانه و چهره پر خورش گرفته و روی به قبله نشسته ذکر بر لسان داشت خونخواری سینه‌اش را با بیل در هم شکست و با همان بیل وی را ذبح نموده او در حال شهادت پنجاه و دو سال داشت و به زوجه ستم‌دیده‌اش که با خوف و مشقت و ذلت بسیار به حال اضطراب و انتظار در خانه بود لباس غرق به خورش را رساندند و نیز آقا علی‌اکبر (75) قصاب جوان بیست و یک ساله معروف به حسن و جمال در لیلۀ دوشنبه 25 ربیع‌الأول به موجب ابلاغ جلال‌الدوله و حسب دستور افنان از شهر گریخته در قریه مذکور به قصابی مشغول گشت و همین که نیران فتنه فوران نمود به قرای دیگر گریخت و جای امنی نیافت ناچار در کوه و بیابان به سر برد و گاهی خود را به بعضی آبادی‌ها رسانده نان و آب می‌گرفت تا پایش آبله آورده از رفتن باز ماند و در قرب شریف‌آباد دچار معاندین خون‌خوار شد و مردم مجتمع شده برای مواجهه با سید یحیی^۱ و شیخ اسمعیل به مزرعه آخوند کشیده در آخور مستور توقیف کردند تا حکم قتل از سید یحیی^۱ گیرند و جوان دست‌های خود را باز کرده خواست گریزد نتوانست و گرفتار شد و او را نزد شیخ اسمعیل بردند اشاره نمود که بیرون قریه برده بکشند پس در خیابان مزرعه سنگ و چوب بر مغزش کوفتند و لباس و آنچه داشت بردند و جسد برهنه را سنگسار کردند و جزوی از کلمات بدیعه در جیب بغلش یافته برآشفته مانند گله گرگ

جناب آقا علی‌اکبر بن جناب عباس مردی جنابان آقا حسین‌علی فیروزآبادی و آقای علی سلیل حاجی علی مردی را از یزد برداشته شبانه و مخفیانه از بی‌راهه وارد علی‌آباد رستاق نمودند و در زیرزمین خانه خویش پنهان کرد و بستر ضحیه محترمه‌اش را که همان‌شب فرزندش جواد را زائیده روی درب زیرزمین بگسترده که کسی نداند زنی در زیرزمینی موجود است و دستۀ از اشرار که حسب هر یک حاجی سید علی‌رضا مجتهد فیروزآبادی جداً به صدد قتل‌اند و مظلوم برآمدند و گروهی از ارادل قریه حسین‌آباد

رستاق به سرکردگی سید محمدعلی چیت‌ساز یزدی و احمد لوطی شریر تفتی و محمد ابوالقاسم ظالم حسن آبادی با عربده وارد علی‌آباد شدند و بنای سب و لعن و تشدد انقلاب گذاردند و گفتند قطعاً آقای حسین علی را علی‌اکبر عباس در این جا پنهان کرده و بالاخره با غلغله و ازدحام و چوب و شمشیر و تیر به در خانه آقای علی‌اکبر رسیده فریاد برکشید که الساعه آقای حسین علی و آقای علی را از این خانه بیرون می‌کشیم و قطعه‌قطعه می‌کنیم و آقا علی‌اکبر دست به برده از سرا بیرون دوید و فریاد برکشید که دو تن از بزرگتران خود را به خانه داخل کنید تا کاوش کنند و گرنه جان در دم می‌زنم و در آن حال آقای علی و آقای ابوتراب پسران آقا محمدحسین رسیده اشرار را با لسان شفقت رام کردند و با دو تن از رؤسا اشرار خانه را کاویده کسی نیافتند و به خانه آقا ابوتراب نیز رفته کسی را ندیدند فقط یک قبضه طپانچه‌اش را اشرار ربوده بودند آن‌گاه آقا علی اشرار را به خانه خود برده چای داده محبت و مهربانی کرد و روانه حسن‌آباد نمود و دو سه یوم آقا علی و آقا حسین علی در زیرزمین خانه آقا علی‌اکبر بسر بردند و به صدد بیرون آمدن بودند که جماعتی از اشرار فیروزآباد به تحریک حاجی سید علی‌رضا ریختند تا به هر وسیله باشد آن دو مظلوم را به چنگ آرند و به در خانه آقا علی‌اکبر تاختند و به ضرورت پرداختند و آقا علی و آقا ابوتراب پیش دویده پرخاش نمودند که این غلغله و چه فساد است بابی در این جا چگونه راه یابد و ناچار شکوه حکومت نگاشته نام شما را خواهیم برد و آنان را متصرفاً روانه فیروزآباد نمودند در این هنگام به خوبی واضح شد که اشرار از خانه آقا علی‌اکبر عباس بدگمانند و عاقبت مظلومان را به دست آورده به هلاکت می‌رسانند لذا بهائیان قریه شبانه هرچه را برداشته سر به بیابان نهادند و در تل‌های ریگ از آبادی منزل و مأوی دادند و شبانه آب و نانی به ایشان می‌رساندند ولی شدت حرارت هوا ایشان را بی‌تاب و ناتوان نمود و لذا خود را به حوالی کاریزی رسانده روزها داخل شده و شب‌ها در منزل آقا علی‌اکبر بن زین‌العابدین می‌آمدند تا قرب بیست روز بسر بردند و بهائیان قریه تدارک سفر ایشان را دیدند و شبانه آقا حسین علی عازم طهران گردیدند و نوبتی اشرار به خانه ابوالقاسم بن آقا علی بن عباس ریختند ضرب بسیار نمودند والده و خواهرش را سرپا برهنه بیرون کشیدند و به میان جمع

آورده جور و ستم وافر وارد ساختند و تکلیف سب و تیر می کردند به خانه آقا سید یحیی^۱ پیش نماز حاضر ساخته تأکید و تشدید کرده و آن دو مظلومه صبر و استقامت پیشه کردند تا برخی از نیک فطرتان رسیده ایشان را از چنگ تیزچنگان خلاص

دریدند بریدند کردند چندان که جز موی سر و کاکل چیزی از اعضاء بر جا پدیدار نماند و در چاه آبی مدفون و مستور کردند و در قریه هنزاء ضابط آن جا چهار کس به شهادت رسیدند نخست سید فاطمه بیگم (76) معروف بابی بیگم که حکایت مرافقش با برادر و سائر اسری از یزد تا اصفهان در بخش پنجم شرح دادیم و در قریه به نام زینب بهائیان نزد اعداء معروف بود و همین که در اوائل ربیع الثانی سید حیدر پیش نماز با انبوه اشرار به صدد قتل و غارت مظلومان برآمدند در آغاز قصد او و برادرش آقا سید محمد علی صباح و شریک وی آقا محمد جواد نمودند و آن دو به نوعی که می نگاریم فراری و متواری گشتند و او بدین سو و آن سو شتافت تا نیت اشرار را دانسته حفظ و خلاصی آن دو را فراهم آورد و پیوسته خبر رساننده به عائله شان دلداری کرد و در خلال احوال فهمید که ظالمان قصد قتلش دارند لاجرم در خانه هایی چند مستناد با مخفی شد و اشرار عاقبت به محل اختفا ریخته او را بیرون آورده چادر از سر کشیدند و هر قدر اصرار و التماس کرد سودی نداده به او گفتند تو زینبی و باید مانند زینب خواهر امام سر برهنه شوی و در حالی که التماس می کرد که او را بکشند به لب رودخانه رساندند و ساعتی مورد تعرض نگه داشتند آن گاه ظالمی حنجر با حنجر برید چنان که خون فواره کرد و دیگری حنجر بر سینه فرو کرده تا ناف بدرید او بیفتاد و اشرار هنزائی و تفتی و طرزجانی و شهری با حربه های مختلف نواختند و سنگسار کردند و جسد را با طناب به شاخه درخت بستند و درهای شکسته و چوب و هیزم از خانه اش آورده توده نموده فقط ریخته آتش دادند و روزی دیگر در خانه ملکیش دفن کردند و او در آن هنگام چهل و پنج سال داشت آن گاه به صدد یافتن برادرش آقا سید محمد علی و نیز آقا محمد جواد هر سو رفتند و نجستند و میرزا محمد آرام (77) مردی مجلل و مشهور بدین نام را دستگیر کرده به مسجد نزد سید حیدر کشیدند اولاً هدف گلوله های پی در پی کردند آن گاه با سنگ و چوب و بیل نرم و قطعه قطعه نمودند و

ریسمان به پا انداخته به لب رودخانه کشیدند و بر درختی بیاویختند پس بر درخت میخکوب کردند و صغار و کبار سنگ نواختند و اشرار به خانه‌اش ریخته زن و کودکانش را تهدید به قتل نمودند و مبالغی نفوذ گرفته رفتند و بالاخره زنش جسد را به باغ ملکی خودشان برد که از شدت ضرب و جراحات قابل غسل و کفن نبوده با همان حال در حفره‌ای دفن کردند و بعداً نقل به مشهد نمودند و حین شهادت پنجاه سال داشت و از او خانواده برقرار مانده و آقا سید محمدعلی (78) و میرزا جواد صباغ (79) در آغاز فتنه دست از کار کشیده چند روزی با عائله خود نگران ماندند و روزها از خانه بیرون نرفتند و تنی نزدشان رفته به اصرار در مسجد نزد سید حیدر بردند و او سپرد که با بهائیان معاشرت نکنند و معذک دستشان به کار نرفت و خاطرشان آرام نیافت تا چون نیران فتنه مشتعل گشت و انبوه اشرار جمعی در مسجد و گروهی به خانه سید حیدر اجتماع کردند هر دو از خانه بیرون آمده به خانه دیگر در چاهی که میان حجره داشت پنهان شدند و عائله‌شان به خانه مردی سلیم‌النفس پناه بردند و اشرار به خانه‌شان ریختند آنچه خواستند بردند و بعضی اشیاء را شکستند و قریب بیست شیشه گلاب که در بالاخانه بود با چوب شکستند و به تفحص آن دو مظلوم شتافتند و نیافتند و سید فاطمه مذکوره خبر آورد که اشرار از محل اختفا باخبر شدند لاجرم هر دو تغییر محل دادند و همین که اشرار به دقت و شدت به تجسس برآمدند به کوهستان گریختند و روزها پای برهنه از کوهی به کوهی متواری شدند و شب‌ها به آبادی رسیده لقمه نان و جرعه آبی یافته صرف می کردند و نیز خانواده خود را ملاقات کرده دلداری و دستور می دادند و چندی بدین منوال گذشت و پا آبله کرده ضعف و خستگی راه یافت لاجرم خفياً به قریه آمده هر یک به خانه مخفی گشتند و پس از چند روز مالک خانه که میرزا جواد در آن خانه مخفی بود اندیشه کرد و او را به انبار گاه در بسته‌ای که مالک آن در قریه نبود و ماهی یک بار آمده و ارسی می کرد راهنمایی نمود و انبار مذکور داخل کرده در را محکم بستند اما سید محمدعلی نیز بعضی نزد مادرش اصرار و تعهد کردند که به قریه طرزجان نزد معین دیوان و حاجی آخوند مجتهد رفته به نوعی از حکمت تکلم کند و نقودی صرف نماید و مستخلص شود لذا بدان قریه نزد معین دیوان رفت و روز دیگر به فرمان معین دیوان وی را

چوب زدند و نزد حاجی آخوند بردند و آخوند در خانه خود نبود لذا وی را به دکانی انداخته در بستند و اخلاط اشرار مراقب شدند و در حالی که سعی داشت خود را از عقب دکان بیرون برد جمعی از اشرار هنزاء و بعضی سادات شال سبز به گردن انداخته نزد حاجی آخوند شتافتند و آن مظلوم را مطالبه کردند و آخوند و معین دیوان سپردند که سید مظلوم را تسلیم آنان دهند بدین شرط که در طرزجان نکشند لذا اشرار مذکور دست‌هایش با شال سبز بستند و در حالی که تنی چند از خون‌خواران قاتلین احباب از نوکران معین دیوان یمن و سیارش را داشتند انبوهی وی را احاطه کردند از قریه خارج نموده به مزرعه حسین‌آباد نزد جوی آب رساندند و مهلت ندادند که شربه آبی تناول کند و گلوله به پهلو و سینه نواختند و به انواع حربه‌ها کارش ساختند و اشرار هنزاء ریسمان به پای جسد انداخته الی هنزاء بر خاک و سنگ کشیدند و آن مظلوم چهل و دو سال داشت و زوجه‌اش با زنان دیگر جسد مضمحل را در جنب عمارت باغ ملکی خودشان جوار قبر خواهر شهیدش فاطمه بیگم مذکور دفن نمودند و اطفالش که هشت ساله و شش ساله و شش ماهه بودند به مدت یک هفته بدرود حیات گفتند و مادر پیرش که جز او و فاطمه بیگم فرزند دیگر نداشت سراسیمه و دیوانه‌وار روی به بیابان نهاد روانه خراسان شد و میرزا جواد در آن حال که آقا سید علی را با هیاهو آوردند در پشت در انبار دیده ضعف نموده هفتاد و مالک انبار که برای تماشای واقعات قریه آمد پس از ختم واقعه در انبار باز کرد تا مقداری کاه برای مرکوب خود گیرد و پایش در تاریکی به پای میرزا جواد واقع شد و تجسس کرده وی را دید و شناخت و آن مظلوم وعده نقود داده التماس کرد که افشاء ننماید و از نیز پذیرفت ولی نزد اشرار رفت واقعه را باز گفت و باجماع داخل انبار شد و گریبان میرزا جواد را گرفته به سوی خانه آخوند کشیدند و در قرب خانه به درخت بستند و بلادرنگ معرض چوب و سنگ و هدف گلوله تفنگ کردند و جسد را به مقتل فاطمه بیگم و آقا سید محمدعلی کشیده بر همان درخت آویخته و میخکوب کردند و غایت فظاعت و شناخت به عمل آوردند چند آن که هر تکه از گوشت و پوستش بر سنگ‌های کوه و خار و خاشاک ماند و بالاخره جسد را در حفره‌ای انداختند و خاک و خاشاک ریختند و قطعه سنگ بزرگی بر آن افکندند که استخوان‌ها

نرم کرد و زن ستم‌دیده‌اش بعداً جسد را بیرون آورده به شهر یزد برده دفن نمود و سنّش چهل و دو سال بود و زن و اطفال صفارش متدرّجاً در یزد و اخیراً در عشق‌آباد پی یکدیگر درگذشتند و در قریهٔ بنادک نیز به تحریک آقا میرزا هدایت ضابط آن‌جا سه تن را به شهادت رساندند نخست آقا میرزا محمد (80) هدی بن آقا میرزا را باقر ... از اهل یزد از طلب معروف و باذوق و فراست و ورع و متعبّد و مرتاض و در تحصیل و تدریس مدارس دینیه که پدر و برادر و اقاربش از اهل علم و فضل و مقرب نزد ملّاه بود و به واسطهٔ معاشرت با برخی از رجال محترم و اطلاع از عقائد و احوال مذاهب و امم حال شوق و شوری در وی پدید آمد و نوبتی جنون عشق عنان اختیار از کفش ربود و در شب‌های تار مجنون‌وار از مدرسه خارج دیر کنار شده در بازار همی گشت و اشعار عاشقانه سرود و شهرت به جنون یافت و چون با بعضی از احبّاء مصاحبه و مناظرهٔ اعتقادی داشت تغییر حال حاصل کرد و پاره دعاوی و کلمات بزرگ از لسانش جست و با وجود ضیق معاش به کمال قناعت و رضا و مسرّت مستغرق در خدمات امر ابهی گشت و چنان اهتزاز یافت که به مکالمه‌اش نفوسی بسیار منجذب شدند و دست از مدرسه کشیده عاشقانه تبلیغ همی کرد و ملّاه و خویشان به خصمیتش **برخواستند** (برخواستند) و خویشان از وی بریدند و برادرش نزد حکمران شکایت برد و مجلسی از ملّاه در دارالحکومه انعقاد یافت که همه را با حجّه و برهان مغلوب ساخت و به صدد قتلش برآمدند و او آثار و اطوار جذبه و جنون ظاهر نموده مصون ماند و چندی بی‌سروپا در کوچه و بازار اشعار خواند و چون وی را در قریهٔ بنادک املاک بود گهی در آن‌جا به فراغت می‌زیست و عشق مخصوصی به مثنوی ملای رومی داشت و چندی تحصیل موسیقی کرد و به آواز دلکش و حال عشق و انجذاب نغمات داد وی در حال مناجات ظاهر می‌ساخت و سامعین را دل می‌ربوده و جلال‌الدوله ندیم بود که دل از مجالستش نمی‌کند و چون عائله اصرار در رفتنش به بنادک می‌کردند نقودی برای مصاریفشان می‌فرستاد و وی را نزد خود نگه می‌داشت تا چندی قبل از فتنهٔ مذکوره زوجه‌اش به شهر آمده وی را به قریه برد و در این موقع اشرار به تهیج پیش‌نماز به صددش برآمدند و چند بار به خانه‌اش دست‌برد زده غارت کردند و سوزاندند و ضابط و نائب محلّ حفظ و حراست نمود و او

چند روزی مخفی گشت و حسب توصیه شاهزاده او را با عائله به منشاء بردند و او در چنان احوال با جذبه به بام خانه برآمده و ساعتی تغنی مناجات می کرده عاقبت به وقود نیران عدوان ناچار به فرار در کوه و بیابان گردید و عائله اش نیز سر به جبال نهادند و چندی به این کوه و آن کوه برآمدند و آخر الامر از جهة بیم و خطر به قریه برگشتند و **خفیه** به خانه خراب و غارت شده خود نشستند و باغبان خانه خبر به اشرار داد ریختند او را گرفته سخت با زنجیر زدند آن گاه هدف گلوله نموده به شهادت رساندند و ریسمان به پایش کرده به دامنه کوه شمالی کشیده یک دستش را جدا کردند و لبها و زبانش را بریدند که با لب و لسان مناجات می خواند و با دست می نوشت و بالاخره خون خواری سرش را جدا نموده به آتش انداخت و دیگری جگرگاهش را دریده جگرش را بیرون آورده و با بیل آتش بر جسدش همی ریخت آن گاه جسد را قطعه قطعه کرده بر بالای تلی ریخته و چوب و در و تخته بر آن نهاده آتش زدند و در آن روز تل مذکور به نام تل **عدائیه** معروف گردید و میرزا محمد شهید مذکور در بین اهالی مانند پدر به لقب خدا شهرت داشت

بعضی در باره آقا میرزا محمد هدی چنین نوشتند که اشرار گفتند می خواهیم در مغز سر او را رسیدگی کنیم که چه بود که این قدر تعریف از هوش و فراست و فضل می نمایند لهذا با خنجر کاسه سر او را بریده برداشت هنوز نفس داشته که نفت بر مغز او ریخته آتش زدند او را تمام سوزانیدند.

مابین احباب هدی خوانده می شد و در هنگام شهادت چهل پنجاه ساله و سمین و قوی البنیه بود پس اشرار به صدد آقا حسین آقا باقر تاجر یزدی که در آن قریه به خانه دختر و اماء خود متحصن شد برآمدند و او تاجری مؤمن از مخلصین متقدمین بود و در شهر از آغاز بروز فتنه مخفی گشت تا هنگام شهادت دامادش آقا محمدجواد بن آقا محمدرضا شهید کس از حال و مقامش خبر نیافت و در یوم شهادت هدی و شورش بنادک سوار بر حماء خود به خانه دختر ورود کرد و در حالی که مشغول به تناول توت بود که دختر حاضر نمود و داماد پرعنادش نیز حضور داشت غفله انبوه اشرار از در و دیوار ریختند و او را هدف گلوله کردند هنوز رمقی داشت که ریسمانی به پایش کرده به دامنه کوه کشیدند و پس از دو روز در

همان‌جا دفن کردند و تنش در آن هنگام شهادت قرب شصت و پنج سال بود و عائلهٔ واسعه از وی برقرارست و نیز غلام‌رضا در مزرعه گرفتار کرده به بنادک برده درب خانهٔ آقا میرزا سید کاظم برادر نوآب کشیده تیرباران کردند. (و نیز حاجی محمداسمعیل گیوه‌فروش از ابتدای (دیگر حاجی محمداسمعیل تا انتها 35 سال بود) ناسخ نوشت و باید در صفحهٔ 191 نوشته شود عباس باید از ابتدای ورود قریه‌اش ...

از اهل محلّه براسویه که در روز جمعه آغاز طلوع شهادت به شهر رفت و اشرار تفت در پیش شتافتند و وضع شهر را چنان دیده برگشت و اشرار نیز بازآمدند و حال دانست که امام جمعهٔ یزد از جانب حکمران تبعید به تفت شده و اشرار مسلح گردش مجتمعد و اگر دست بر وی یابند خونش را بیاشامند و با عائله مشورت کرده صلاح دیدند که خارج شود و شبانه سوی قریهٔ ده بالا شتافت و اشرار خبر یافتند و پیش رفته و تفتیش همی کردند و او بدانست و در شب که پنج ساعت بگذشت برای تفت برگشت و در بین راه به مسجد خرابهٔ محلهٔ آشنائی قریه رفت و خوابید و تنی چند از اشرار حین عبور به مسجد مذکور رسیدند و دانستند که کسی آن‌جا است داخل شده آن مظلوم را گرفته و او را برای تفت بردند و در اثناء طریق عدّه دیگری نیز رسیدند و او را به سرعت و جبر کشیدند و به منزل امام جمعه که شیخ حسین مجتهد فقیه نیز حاضر بود وارد کردند و روز سه‌شنبه چهارم ربیع‌الثانی بود که امام اشاره به قتل نمود و اشرار وی را بیرون کشیدند و گلوله‌های پیاپی بر سینه و شکم و بدنش نواختند تا از پای درآمد آن‌گاه ریسمانی به پایش کردند و کودکان و اشرار بدین سو و آن‌سو همی کشیدند و سقط گفتند و کف زدند و گرد بازار گرداندند تا در گودی رودخانه انداختند و زن و فرزندش خبر یافته شتافتند و جسد را به مزار غریبان لب رودخانه برده دفن کردند و سنّ وی در هنگام شهادت 35 سال بود تا این‌جا و در قریهٔ قم‌آباد آقا علی‌رضا نساج مدّتی اختفا جست و بعضی از ملّاهای یزد خبر یافتند و با معاندین سعی در قتلش کردند و هفت تن از اشرار را وعد و نوید داده پی قتلش برانگیختند که به قریهٔ مذکور درآمده وی را حین عبور تیرباران کردند و سرش را جدا کرده به شهر بردند و در توبره گذاشته به در خانه‌اش رفته سر را به

عائله‌اش دادند که آن ستم‌دیدگان سر را در چاهی که اجساد جمعی از شهداء دفن‌اند انداختند و در قریه مذکور نسبت به جسد شهید قساوت و فضاحتی به عمل آوردند که نظیر آن نادر است و در فتنه مذکور به علاوه شهدائی که نام بردیم جمعی از اطفال به علت دهشت و احوال و تأثر از مشاهده قتل پدران آغشته به خون دچار تب و امراض شدید شده بدرود حیات گفتند و بعضی از مظلومان فراری و متواری غریباً مریض و هلاک شدند و خانه‌های خراب نوعی ویران گشت که قابل سکنی نبود و بعداً با مساعدت احبای بلاد و اعانت افنان توانستند مختصر بنا ساخته زیستند و چه بسیار از بهائیان که در طول مدت اضطراب فراری گشتند و دیگر بار به وطن نیامدند و عده قریب چهل شبانه‌روز در خانه‌های بعضی اشرار و یا نفوس بی‌آزار مختفی شدند و اموالشان به غارت رفت و باج به خونخواران دادند تا مصون ماندند و برخی از راه چاه یا جوی آب خود را به خرابه رسانده در بیابان‌های دور از عائله‌شان فراری و متواری گشتند تا آن که شهرت یافت که عده‌ای با قوه و اسلحه برای قصاص و مجازات از طرف دولت به یزد می‌آیند و حکمران بنای شدت و سخت‌گیری به معاندین گذاشت و محرکین و مباشرین فساد را بیم و اندیشه احاطه نموده برخی شروع به مهاجرت و مسافرت نمودند و جمعی پنهان گشتند و عده‌ای خصوصاً قاتلین و ناهبین برای زیارت عازم شاهد مقدس‌ه عراق عرب شدند تا از مجازات محفوظ مانند و هم اشیاء و اموال غارتی را در آن‌جا به حریت مصرف کنند و چنان‌چه اشاره شد حکمران امام جمعه و پدرزنش را از شهر تبعید کرد و او به تفت و اطراف رفته جمعی از اشرار مسلح را که به علت ارتکاب قتل و غارت خائف بودند پیرامون خود مجتمع ساخت و به شرارت پرداخت و مأمورین دولتی که صد تن از غلامان و پنجاه صاحب‌منصب بودند چون به یزد می‌آمدند در بین طریق قافله و مسافرین را پی دست آوردن غارتگران و اشرار تفحص و تجسس همی کردند و حکمران یزد در شهر و اطراف و راه‌ها تعقیب اشرار نموده عده کثیر را گرفتار کردند و امام جمعه و پدرزنش میرزا ابوالحسن را ضرب و تنبیه نموده بر استری عریان نشانده تبعید و حبس کرد و ملّا حسن و غیره از ملّاهای مفسد را توهین و تأدیب نموده و به عنوان دست آوردن اموال غارت شده اموال بسیاری از اشرار و یغماگران و غیر هم بردند و بر آنان آزار و عقوبت بسیار وارد آوردند

ولی هنوز مجازات و قصاص کاملاً صورت نگرفته حکم از طهران رسید که دست بازدارند و به آن چه شد اکتفا کنند و مأمورین به طهران برگشتند و از آن همه قساوت و خونریزی و نهب اموال و تخریب بیوت که شمه مسطور گردید مجازات و قصاص و انتقام به حقیقت نشد وهم و هراسی که در قلوب اهالی نشست به زودی زائل گشت و اموال منهوبه را به مصرف راحت و خوش گذرانی رساندند و قاتلین و اشرار آزاد شدند و مفسدین و محرکین بر جای نخست قرار گرفتند و حکمران عزیمت طهران نمود و حاجی میرزا محمود افغان با وی رفت و برخی از معاریف احباب که مخفی بودند هر که توانست مهاجرت به بلاد آخری^۱ کرد و به جای حکمران چند روزی برادرش هرمز میرزا به حکمرانی نشست و به مشیرالممالک در باب امنیت توصیه شد که اگر فتنه واقع شود مسئول است و در محرم سال 1322 دسته رویهای مفصل را چون وسیله فتنه می شد به کلی منع کردند پس شاهزاده مؤیدالدوله به حکومت منصوب گردید و بعضی از قاتلین و اشرار را که در حبس جلالالدوله باقی بودند رها ساخت و چندی گذشت که میرزا علی اصغر خان صدراعظم نیز از صدارت معزول و منفصل گردید و برای احاشه و اعانه عائلات بی پرستار و کودکان صغار شهداء پی در پی مبالغی از محضر حضرت عبدالبهاء و از جانب اجبای بلاد رسید و حاجی سید مهدی افغان بن خال اصغر حضرت نقطه اولی^۱ بازرسی نمود و از مال خویش هم مبالغی کثیره مبدول داشت و مدت چهارده سال بدین طریق اقدام کرد تا صغار کبار شد و عائلات شهداء توانستند خود را نگه داری کنند.

فتنه در شیراز

فتنه مذکوره اصفهان و یزد به بلاد مجاوره و غیرها سرایت نمود و ملأها و اشرار به طمع افتادند و حسب تفاوت بلاد از حیث استعداد برای فساد و تفاوت حالات حکام تأثیرات کم یا بیش در اوضاع امریه و زندگانی این طایفه نمود و در فارس از این جهت که حکومت با میرزا احمد خان علاءالدوله مرد غیور با کفایت بود مفسدین و مغرضین را ممکن نشد که مانند معاندین بلاد دیگر حرکتی نمایند و حکمران

بلادرنگ محمد رضا خان قوام‌الملک یگانه مقتدر متنفذ بلد و پسرش حبیب‌الله خان بیگلربیگی را که با این طایفه مؤالفت

در امتداد فتنه بیش از دو ماه ... و یکصد و نود و پنج نفر را کشتند و سوختند و قطعه‌قطعه کردند و بیوت بسیار را خراب و ویران کردند و سه کرور تومان اموال احبّاء را غارت کردند و خراب نمودند.
بهجة‌الصدور ص 484

داشتند و نیز شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه رئیس تلگرافخانه و جعفرقلی خان امیر پنجه فریدونی و احمدقلی خان سرهنگ را که از بهائیان بودند با خود متفق ساخته به قوت و همت تمام مانع از بروز فساد شدند و در آن اثناء از زرقان خبر رسید که ملّا علی‌اکبر مجتهد اشرار را تحریک نمود تا هجوم به استاد احمد ملکی دوز برده آزار بسیار وارد آورند و به دیگران نیز سخت گرفتند و میرزا جلال زرقانی نجل ملّا عبدالله **بکاً** از شنیدن اخبار مذکوره متغیر گشت و حسب مشورت با میرزا علی‌اشرف عندلیب و برخی دیگر عریضه دادخواهی بدین مضمون به حکومت نوشت که ما ملت بهائی تا کی مستور و تحت تضییق مردم جهول شرور باشیم و به واسطه آقا علی‌اکبر خادم هنگام صبح به باغ حکومتی فرستاده حکمران با کثیری از ملّاه و تجار و اشرار و سائر طبقات در عمارت خورشید جالس بود و عریضه به دست میرزا قاسم خان آصف‌الملک منشی و محرم حکمران که برادر میرزا حسین خان معتمد دیوان از بهائیان بود و سید آصف بعد از مطالعه خواست محرمانه به عرض حاکم برساند ولی حسب تأکید و ناچار شد با حضار بیان کرد که عریضه از طرف بهائیان و درخواستشان چنین و چنان است و حکمران فی‌الحال در **هاش** عریضه خطاب به مهجور رضا خان قوام‌الملک دستوری نوشت و به آقا علی‌اکبر گفت جواب از قوام‌الملک بگیرد و خود قوام‌الملک را احضار کرده دستور داد که به افراد این طایفه نصیحت نمائید که حال موقع این گونه اظهارات نیست ولی برخی از حضار در مجلس بیرون آمده به رفقای خود اظهار کرده در کوی و برزن تحریک و تهیج همی کردند و از آن سو قوام‌الملک به واسطه عباس خان نام پیشخدمت خود که جوانی مشتعل به محبت این امر بود پیام به آقا میرزا نورالدین افغان فرستاد که شخصی عامی

عریضه درخواست آزادی برای این طایفه به حکومت داده و اینک ملاقات و مذاکرات در این خصوص لازم است و افغان به علت کسالت و درد پا ملاقات نتوانست و بخل خود حاجی میرزا حبیب را برای ملاقات معین نمود که در پاسی از شب گذشته از شب در باغ شهری به ملاقات قوام رفت و قوام از شرح سفرش به محضر جمال ابهی^۱ خواستار گشت و او بدین مضمون شرح داد که در شهر صفر سال 1308 با عائله رهسپار پورت سعید شدم و نزد والد ماندم تا در 8 ذیحجه با عائله به عزم تشرّف حضور رفتم و در دهم وارد حیفا شدم که در آن موسم صیف مقیم حیفا بودند و مدت تشرّف در حیفا و عکا نه ماه به طول انجامید به خاطر دارم که در حیفا مکاتیب از یزد رسید و مذبحه شهداء و اعمال جلال الدوله را نگاشته و این اخبار موجب احزان جمال ابهی^۱ گشت و غالباً در اوقاتی که مشرف بودم تعدیات دولت قاجاریه را بیان می فرمودند خصوصاً شبی من و اخوان را احضار فرمودند و تقریباً دو ساعت بدین مضامین بیان کردند که جلال الدوله کاری کرد عیون ملاء اعلی^۱ 'خون گریست می دانید علت این حرکات چیست علت آن است که مسعود میرزا ظل السلطان عریضه ای به خط خود عرض و به واسطه حاجی سیاح ارسال داشت از جمله مطالبی که اظهار و خواهش کرده این بود که شما و حزب بابی با من همراه و همراز شوید شاهبابا را از میان برداریم من به شما آزادی می دهم ریاست می دهم همراهی می نمایم تلافی مافات و تعدیاتی که وارد شده خواهم نمود این مظلوم جواب نوشت که شما ابداً این افکار را به خود راه ندهید دعای شاه به شماها و افراد رعایای ایران واجب است ما آزادی نمی خواهیم ریاست نمی خواهیم ... ما لله قیام کرده ایم برای تهذیب اخلاق جمعی مظلومان آفاق دفعه دیگر این گونه مطالب را به این مظلوم ننویسید و خواهش ننمائید فرمودند از این خیالات فاسد که مایوس شد قیام بر ضرر و اذیت اجباء نمود بعد فرمودند ظل زائل قابل ذکر نبوده و نیست عنقریب کان لم یکن شیئا مذکور خواهد شد اثری از آنها در دولت قاجاریه باقی نخواهد ماند بعد فرمودند ملاحظه کنید در یک محل و یک شهر و نفس دیده می شود یکی بر اعتساف قیام می کند دیگری به انصاف رفتار می نماید یکی شیر می شود و دیگری قوام از بدایت امر در شیراز مشیر بر ضرر امر قیام کرد عنقریب اسم آن از صفحه فارس منقطع خواهد شد برعکس و تأیید

طلبیدند و قوام چون این بشنید به غایت خوشحال شد سه بار پرسید که آیا در باره ما دعا فرمودند و حاجی میرزا حبیب گفت بلی آن گاه سخن‌های دیگر در خصوص امر بهائیان آمد و ذکر نشر امر در امریکا شد و قوام طالب دیدن صبور جمعیتی احبای آن مملکت شد و اظهار میل به ملاقات و مذاکرات نموده و ذکر عریضه مذکوره کرده چنین گفت این شخص دیوانه حرکتی سریع نمود نمی دانم عریضه به امضای که عرض کرد حال موقع این امور نیست شما سفارش کنید زیاد حکمت نمایند چند نفر اشخاص معروف از خانه بیرون نیایند تا گفتگوها مرتفع شود ما همیشه همراه بوده و هستیم امیدوار هستم که کاملاً جلوگیری شود در مسئله مرتضی سروستانی زیاد جدیت کردم که آن جوان مظلوم کشته نشود حلاج سید دیوانه را نکردم واقع شد آنچه واقع شد و بالجمله حاجی میرزا حبیب به خانه برگشت و ماوقع را برای والد بیان کرد و صور احبای امریکا را برای قوام فرستاد و روزی بعد شیراز پر آشوب بود و اهالی در کوچه و بازار سب و لعن و سقط می گفتند و قوام مذکور و پسر مهترش حبیب‌الله خان و پسر کهترش میرزا علی محمد خان نصرالدوله سرکرده‌های بلد را خواسته توصیه کردند که مبادا احدی از حد خود تجاوز نماید و الا از جانب دولت مسئول خواهند بود ولی سه روز بازارها بسته و ملاها و اشرار گرم فساد بودند و حکمران با مشورت قوام و پسرش حبیب‌الله خان بیگلربیگی و مؤید السلطنه و جعفرقلی خان امیر پنجه در خلوت درک چنین قرار دادند که معاریف احباب از خانه بیرون نیایند و میرزا محمدجعفر خان منشی حضور حبیب‌الله خان که از بهائیان مخلص بود مأمور شد که صورت اسامی نوشته به یک‌یک اطلاع دهد و اسامی بدین طریق بود حاجی میرزا حبیب حاجی میرزا بزرگ عندلیب میرزا ابوالقاسم ساعت‌ساز میرزا یوسف نقاش میرزا عبدالحسین نقاش ثابت میرزا جلال زرقانی آقا علی‌اکبر خادم و لاجرم میرزا ابوالقاسم و میرزا عبدالحسین به خانه نشسته به حجرات خود در شاه‌چراغ رفتند و آقا میرزا جلال به سوی طهران شتافت و آقا علی‌اکبر خادم درزی درویشی به آباءه رفت و عندلیب در خانه بماند و حاجی میرزا حبیب و حاجی میرزا بزرگ با برادرش حاجی میرزا ضیاء مقیم بیت اعلی شدند تا در روز پنج‌شنبه که یوم پنجم هنگامه بود عامه مردم برآشفته انتظار روز بعد که جمعه بود داشتند تا به فتوای ملاها

چنگ به خون و مال بیچارگان بیالایند و علاءالدوله به اقوام‌الملک و مؤیدالسلطنه و امیرپنجه مشاورت کرد قوام گفت الآن باید امام جمعه را خواست و از او طلبید که مردم را ساکت کند و برای سائر ملاءها هم باید تعارف فرستاد تا ساکن شوند و علاءالدوله رأی وی را پسندید و حاجی شیخ یحیی امام جمعه که مردی نیک‌نفس و خیرخواه و مساعد با احبّاء و به غایت متنفذ بود حاضر کردند و او قول داد که فردا روز جمعه اهالی را جمع و نصیحت کرده بازارها روز شنبه باز شود و برای ملاءهای ذی‌نفوذ نیز دراهم و دنائیری فرستادند و عصر روز جمعه اهالی بلد حسب اعلان از طرف امام در مسجد وکیل مجتمع شدند و علاءالدوله و قوام و سائر اولیاء امور نیز حضور یافتند و مسجد از زیر و بالا و بام‌ها پر شد و مردم تقریرات دیگر می‌کردند و امام که سنّش از هشتاد متجاوز بود سواره وارد مسجد شد و بانگ صلوات از هر سوء مرتفع گشت و امام پس از تعارف با مردم به منبر برآمده خطبه‌ی غرائی ادا کرده پس از مثل‌های شیرین و حکایت نمکین که مخصوص او بود آغاز سخن نموده بدین مضمون بیان کرد که ایهاالنّاس من به شما نصیحت می‌کنم شما می‌دانید که تقریباً هشتاد مرحله‌ی زندگانی گذراندم و با تمام اهل بلد معاشرم و افراد اهالی را از هر حیث و طبقه و طائفه می‌شناسم شماها به منزله‌ی اخوان و اولاد من می‌باشید من راضی نمی‌شوم و البتّه شما هم راضی نخواهید شد که اشخاص مغرضی شماها را و یا نوع شماها را به بعضی عناوین متّهم و بدنام کنند خداوند در قرآن می‌فرماید و لاتقولوا لمن القی الیکم السّلام لست مؤمنا و معصوم ما را امر به ظاهر فرمود و علی‌هذا حقّ نداریم بگوئیم فلان عمر وزید از جاده‌ی اسلامیت خارج و مسلمان نمی‌شد اینک من مطالبی می‌گویم و خواهش دارم که شماها تماماً همراهی به قول من نمائید من وعده‌ی بهشت به شما خواهم داد من می‌گویم در شیراز انشاءالله بابتی ندارد ندارد ندارد جان من همه یک قول بگوئید ندارد ندارد ندارد و همه به یک لحن و بانگ بلند سه بار گفتند در شیراز بابتی ندارد ندارد آن‌گاه گفت عصر جمعه است و ساعت نیک می‌باشد الآن بروید و بازار و دکان باز کنید و فردا که شنبه است تماماً مشغول به کسب و شغل خود باشید و عموم سمعاً و طاعتاً گفته به امام دعا کرده دو ساعت به غروب دکان‌ها را باز کردند و احبّای غیر معروف که در مسجد حاضر بودند خبر نزد سائر احبّاء

برده همگی راحت شدند و در همان شب امام به میرزا محمدحسین عارف الشریعه که شخصی نیک و از محارم امام بود برد که آقا میرزا ابوالقاسم را حاضر ساخت و بدو گفت باید چند روزی در شیراز نباشید جواب گفت جایی را ندارم و اما یک دفعه‌ای حسین آباد بزین که از باغستان‌هایش دو فرسخ دور از شهر بود نوشت مصاریف هم داد که مدّت ماهی در آن‌جا ماند تا بعضی معاندین مطلع شده خبر به امام آوردند و او فرستاد میرزا را خبر آوردند و بدو گفت باید چندی مانند میرزا یوسف و میرزا عبدالحسین مقیم قانه باشید زیرا که اشرار شاه‌چراغ به صدد فساد اند میرزا ابوالقاسم گفت با معاش چه کنم دو عائله نان می‌خواهند و امام مقرر داشت که ماهی پانزده من به خانه‌اش برسانند و به اشخاص محترم توصیه کرد ساعت به خانه‌اش ببرند و اجرت بدهند و بدین طریق مدّت سه سال میرزا را در خانه‌اش اداره کرد آن‌گاه احباء همّت کرده حجره‌ای از حجرات مدبر السلطنه نزدیک ارگ ایالتی برای میرزا را گرفته اثاثیه برایشان مرتّب کرده مشغول ساعت‌سازی شدند و میرزا یوسف و میرزا عبدالحسین در خانه مشغول نقّاشی و امور خود بودند تا پس از چند سال در گذشتند و بالجمله اقدام امام در همان روز شنبه دکاکین باز شد و شهر آرامش یافت و احباء کم‌کم بیرون آمده و به امور خود پرداختند.

تعمیر و تجدید بیت اعلیٰ

و در اثناء خلوب مذکوره دستوری از حضرت عبدالبهاء به آقا میرزا آقا افنان رسید که سریعاً اکیداً بیت اعلیٰ را بر بنیان و وسعت دهند سه اصلیه در غایت ظرافت و لطافت تعمیر و تجدید نماید و او نه تن از وجوه بهائیان آقا سید حسن افنان و عندلیب و محمدحسین میرزا مؤید السلطنه و جعفرقلی خان امیر پنجه و احمدقلی خان سرهنگ و میرزا علی محمد خان موقرالذوله و مجمع میرزا و میرزا محمد باقرخان و میرزا آقا معمارباشی را مجتمع ساخته مشورت کردند و اطاعة الامر در عین آشفته‌گی عمومی در یوم چهاردهم جمادی‌الأول معمارباشی قریب شصت نفر بنّاء و عمله و نجّار آورده به سرعت مشغول عمل شدند و در ظرف دو ماه اصل بنا تمام شد و احباء در تقدیم مصاریف همّت نمودند و در لوحی صادر از قلم حضرت

عبدالبهاء در آن سه ایام چنین مسطور است هر چند در این ایام ولوله در آفاق افتاده و زلزله در ارکان عالم انداخته ابواب بلایا و مصائب مفتوح و طوفان امتحان و افتتان موجود در چنین قیامتی بنای بیت محترم عظیم است و سبب فرح و سرور هر قلب حزین کار این است زیرا در وقت امن و امان هر کس کاری می‌تواند ولی در وقتی که باد و باران شدید و برف و تگرگ و رعد و برق و صاعقه عظیم از هر جهت بی‌دری و گردباد محیط در چنین مصیبتی در قطب دریا و طوفان اعظم اگر ناخدا شرع بگشاید و قوتی عظیم بنماید و الا در دریا هر بینوا بادبان باز کند و کشتی براند هذا من فضل ربی الرحمن الرحیم.

تأسیس درس تبلیغ در طهران

و در این سال در طهران به واسطه حاجی صدر همدانی از علماء و عرفاء مجلس درس استدلال و تبلیغ امر بهائی تأسیس گردید و عدّه کثیر از بهائیان طالب و حاضر شده نزد وی مذکورند و بدین طریق کتاب استیلاء گرد آورده جمیع را به تبلیغ و مسافرت برای نشر این امر برانگیخت و بر شمار مبلغین افزوده گردید.

فتنه در آباده

و در آباده فارس از جهت مکاتیبی که حاجی شیخ محمدتقی مجتهد نجفی به برخی از ملاها نگاشت زمزمه و دردسر فساد شروع شد و اهل بهاء به پاس حکمت و احتیاط دو تن از مؤمنین مضطربین اطراف را که جدیداً پناه آوردند به قری فرستادند و همین که عدّه‌ای از بهائیان ستم کشیده متواری از اصفهان و یزد مجتمع شدند و مخصوصاً چون میرزا حسن ادیب طالقانی مذکور رسید و نخستین محفل روحانی تأسیس نمود آخوندها که به استماع اوضاع بلاد مذکوره آمال خام درد یک طعم همی چشیدند به حرکت آمدند و حاجی ملا عبدالله واعظ شیرازی الأصل بر منبر آمده سرگذشت بهائیان بلاد مذکوره را بر اهالی فرا خواند و لختی از دینداری و حمیت مسلمین آن حدود بستود و مردم را به شورش و هجوم بر مظلومان

بی‌آغالاند و محیا ساخت که بتازند و کارشان را بسازند و مدحت‌الملک حکمران که از این طایفه بود تلگرافاً به علاءالدوله والی فارس خبر داده گفت اگر مسلمین دست بکشایند بهائیان آباده مانند یزد تسلیم نشوند و محاربت کنند و منجر به قتل صدها نفوس می‌گردد و انتظام امور مختل شود و در تادیبه منال دولتی نقصان پدید آید و علاءالدوله فی الحال تلگرافی شدید کرد که واعظ را فوراً گرفته به شیراز بفرستند و مدحت‌الملک با ادیب و در محفل روحانی ماجری^۱ را گفت و مشورت کرده مصلحت چنین دیدند که به واعظ محرمانه خبر دهد تا خود شبانه رهسپار شیراز شود و توهین و تحقیر بر او وارد نیاید لذا به واسطه امینی به واعظ خبر داده او برآشفته بی‌درنگ نزد امام رفته واقعه را در میان نهاد و هر دو به جوش آمدند و شیخ‌الاسلام پسر امام منادی به بازار انداخت که اهالی دکانین را بسته دست از کار کشیده به خانه امام مجتمع شوند و احباء نیز برای مدافعه مسلح گشتند و ساعتی نگذشت که صف ملأها در جلو و انبوه کسبه و اشرار از عقب از خانه امام بیرون آمده روی به بازار نهادند و بر آن صدد شدند که به تلگرافخانه رفته شکایت از این طایفه به والی فارس کنند و هم به خانه دانی حسین از بهائیان شهر ریخته ادیب را که در آن جا می‌ماند به دست آورده هلاک سازند و در قرب خانه مذکور آقا عبدالحمید اصفهانی را که از دگه‌اش پائین کشیده چنان بزدند که سرش بشکافت و ریشش از خون رنگین شد و به حالت ضعف بیفتاد و دکانش غارت کردند و این خبر به خانه دانی حسین رسید و میرزا حسین ضیاءالحکماء که مشغول تناول غذا بود دست از اکل کشیده بیرون دوید و آقا علی اویس از عقبش بیرون شتافت و به بازار آمده دلیرانه قیام کردند و انبوه انام آقا عبدالحمید مظلوم را بر جای گذاشته بگریختند و آن دو وی را با خود خانه دانی حسین بردند و مردم اخلاط نبوغ هیجان و هجوم برکشند و ضیاءالحکماء با آنان مقابل شده بدین نوع کلمات شدید گفت که شما البتّه فکر یزد و اصفهان را از سر بیرون کنید اگر قدمی بر خلاف انتظام مملکت و در تعدی به مظلومان بردارید شما را از میان برداریم و در همان حال گروهی از جوانان احباب با اسلحه به بازار نمایان گشتند و اشرار از ملاحظه‌شان اندیشه کرده متفرّق شدند و دکانین را مفتوح نمودند و حکمران در هنگام واقعه به خارج قصبه بود و خبر به سمعش رسید فی الحال

مأموران خود آمد و حکم به دستگیری شورشیان داده گماشتگان ریخته جمعی را گرفتار کردند و به غل و زنجیر نهادند و واقعات را مفصلاً به علاءالدوله خبر داد و او تلگرافی مبنی بر ستایش و تمجید از او نموده حکم داد که عبدالحمید مظلوم مجروح را به جراحان بسپارید تا معالجه شود و از مهاجمین مصاریف بگیریید و اموال منهوبه را استرداد کرده به صاحبانش برسانید و قبض الوصول گرفته بفرستید و امام جمعه و شیخ الاسلام و حاجی ملا عبدالله واعظ هر سه را تحت الحفظ اعزام شیراز دارید و سران اشار را سیاست و مجازات کنید و اگر وجود میرغضب لازم شد خبر دهید می فرستم و رئیس تلگرافخانه را ملزم ساخت که مسئول ابلاغ حقیقت اخبار باشد تا مدحت الملک از اجراء و تنفیذ احکام تساهل و تسامخ ننماید لاجرم فرمان را بدین طریق مجری^۱ کرد و احباء در حصن امان قرار گرفتند و مساعدت بسیار به مصیبت زدگان بهائیان یزد نمودند و مهاجرین ملتجین به آباده را با روح کامل اخوت پذیرائی کردند و ملاهای مذکوره پس از انقضاء شش ماه در حبس شیراز مرخص شده برگشتند و ساکت ماندند و عموم از شرارتشان بیاسودند.^۷

فتنه مذکوره در کرمان

در کرمان ظفرالسلطنه والی برای اخمدان نیران فتنه و فساد ملاها مساعی کامله بنمود و معدلک بهائیان آن حدود را نیز سهمی در مصائب و بلایا نصیب گشت چنان که آقا محمد بن آقا بخش علی ساکن قریه شهرآباد نوق را در قریه جلالآباد در حالی که سوی قریه مذکور و مسکن خویش می رفت پی کرده گرفتند و با چوب ضرب بسیار و اذیت آزار نمودند و کلاهی مسخره بر سرش نهاده واژگون بر حمار نشانند و با ازدحام و شادمانی تمام اذیت کنان به جلالآباد عودت دادند و وهن و حقارت وارد آورده به

7. فتنه در زواره و فتنه در زواره اصفهان نیز سرایت کرد و سید و ملا اهالی را بر اشوبانده مجتمعاً به قصد هجوم و قتل و غارت مظلومان ... بندند و عزم روحانیان بر عدم مدافعه و تناول جام لبریز شهادت بود ولی عرب علی نام از بهائیان بی پروا با بستگانش بر بام خانه خود که اول خانه های بهائیان بود سنگر ... کرده مهبای دفاع گردید و ... پیشوایی پیشوای محل رسیدند تفنگها برافراخته نصیحت و اندرز گفت که ما مانند مظلومان یزد حاضر برای قربانی و غارت نیستیم و این برای شما گران تمام می شود و بسیاری به خاک هلاک می افتند و آنان متنیه نشدند و قدم ... نهادند پس عرب علی برای ارائه نوع عمل تیر ساچمه رها کرد و پای پیشوا هدف شد که مجروح و خونین به فرار شتافت و آن همه نیز به فغان و عویل در رفتند و فتنه ... و مظلومان مصون ماندند.

صدد قتلش برآمدند و کسی که با وی سابقهٔ حفاوت داشت و آقا محمد در خانه‌اش سکونت می‌کرد و در آن‌جا عازم شهر آباد گشت به حمایت و حفاظت برخواست و او را از چنگال سباع ضاریه نجات داده به خانهٔ خویش برد و چون اشرار متفرق شدند به سلامت روانه داشت.

قتل و غارت در رفسنجان

در رفسنجان برای قرب جوار یزد جمعی از فراریان پناه آوردند و اهالی شروع به تعرض کردند و علی‌قلی خان برادرزادهٔ حاجی محمد کریم خان حکمران طامع ... ولوع در اخذ اموال رعایا بود و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد نیز که قبلاً نوبتی با میرزا محمود زرقانی مصاحبه و مکالمه در خصوص امر ابهی کرده در ارض جرز ضمیر ناصالحش جز ثمر تلخ حاصلی نشد فرصت را غنیمت شمرده خواست آب گل آلوده کرده ماهی‌گیرد و برخی معاندین هم به طمع اموال اهل بهاء دندان تیز کرده همدست شدند و خواستند شروع به قتل و غارت نمایند در آن حال شاهزاده ظفر السلطنه علی‌نقی را طلبیده مسئول تأمین رفسنجان کرده آسایش عموم را از او خواست و او چون به مقر حکومتش برگشت از بعضی شناخته‌گان مؤمنین مبالغی درهم و دینار بگرفته چنین گفت آثار بروز فتنه و انقلاب نمایانست اولی آن که برای احتیاط و تحفظ از خطر بهائیان رفسنجان و نیز فراریان یزد به سمت کوهستان شهر بابک بروند لاجرم بهائیان متفرق شدند ولی دچار تعرضات و تعمیدات شدید گشتند ایامی تشنه و خائف از کوهی به کوهی همی‌شتافتند چه اشرار در صدد گرفتاریشان برآمدند و هر که توانست مخفی گردید و به حکم ملایان و فرمانروایان خانه‌هایشان را محاصره کرده غارت کردند و آحادشان را توهین نموده آتش زدند و حبس نموده جریمه گرفتند و در ایامی که حکمران در رفسنجان جنود به تحریک مجتهد مذکور به بهرام‌آباد برادرزاده‌هایش با جمعی از اشرار به خانهٔ میرزای کفش‌دوز از اهل قریهٔ داوران کرمان که مردی قوی‌الایمان و ضعیف‌المعاش بود ریختند و با جمعیت و شدت و غلغله و سب و لعن تمام هجوم برده وی را گرفته اصرار بر لعن و تبری کرده به چهار سوق کشیدند و با سنگ و چوب و زنجیر کوفتند و چون کلمهٔ سوئی بر زبان نراند ظالمی آجری را به شدت بر فرقتش کوفت که بیفتاد و در حالی که هنوز رمقی

در وی باقی بود نفت بر اندامش ریخته آتش زدند بسوخت و جان تسلیم نمود پس پایش را به ریسمان بسته کشیدند و در خارج آبادی در چاهی واقع در حیب راه رحمت آباد انداختند و اهالی قریه نعمت آباد استاد محمد بنا و استاد غلام علی صباغ را که به آن جا پناه برده با سنگ و چوب و زنجیر چندان زدند که مشرف به هلاک شدند و در آن حال پی در پی بدیشان چنین گفتند لعن کنی بد گوئید و الا هر دو را سرنگون در چاه می اندازیم ولی به واسطه تنی از خیرخواهان رهایی یافتند و نیز آقا اسدالله و آقا سید کاظم و آقا محمد آقا بخش علی که به قریه شهر آباد نوق پناه بردند و بعضی از احبای فراری یزد نیز به آن قریه وارد شدند حکمران سربازانی را برای تعرض به آنان فرستاد که از آقا اسدالله مطالبه نفوذ کردند و احتمال هجوم اشرا نیز می رفت و ناچار از آبادی درآمده سرگردان و حیران به جبال پناه بردند و مشرف به هلاک شدند و پس از مدتی به کرمان و برخی به شهر آباد برگشتند خویش را مخفی کردند و فراریان یزد ناچار به عودت وطن شدند و در آن هنگام تنی از مجتهدین کرمان به مزرعه و ملک خود در قریه جلال آباد وارد گردیده و مردم قریه را که پیوسته متکی به او بوده از غارت حکمران مصون شده هر شرارتی را می خواستند ارتکاب می جستند بی قتل و غارت احبای رفسنجان که به قریه شهر آباد پناه بردند برانگیخت و آنان در طول یک شب قلعه و قریه مذکور را محاصره و احاطه گرفتند تا روزی بعد قتل و غارت کنند ولی موجباتی پیش آمد که مجتهد مذکور از عزم و قصد خویش منصرف گشت و نیز غلام حسین گدا علی و پسرش محمد با دو تن دیگر از اهل بهاء شب های چندی از بیم هجوم اعداء در کوه ها به سر بردند و حاجی شیخ محمدنقی مبالغی درهم و دینار از ایشان جلب نمود و حکمران جمعی مأمور و گماشتگان خود بفرستاد و آقا محمدطاهر شهید و دیگر احبای قریه حسین آباد را گرفتار نمود و مبالغی نفوذ مأخوذ داشت و آقا صادق علی سروسنجان و نیز برادرش و تنی دیگر از احبای را اشرا رفسنجان دستگیر کرده به قدری ضرب چوب و زخم کارد و غیره وارد آوردند که مظلومات به شرف هلاکت رسیدند ولی حاجی شیخ محمدنقی مجتهد ایشان و نیز برخی دیگر احبای او را در فتنه افروخته به دست خود نگهداری کرد و از آنان درهم و دینار می خواست و بالجمله اخبار واقعات مذکوره

ظفرالسلطنه والی را متغیر ساخت و جمعی سواران مسلح مأمور رفسنجان نمود و علی نقی خان را حبس و توییح و تهدید کرد و حاجی شیخ محمدتقی را با برادرزاده مذکورش تحت المراقبة به کرمان برده می خواست مجازات سخت دهد ولی ملاها شفاعت کردند و مستخلص شد و والی سوار بسیار پی تأمین رفسنجان مأمور نمود تا نیران هیجان عامه منطفی و خاموش گشت.

فتنه در کاشان

و در شهر کاشان به موجب فتوای حاجی میرزا فخرالدین احباء را از دخول در گرمابه عمومی و از شرب در سقایت خانه ها منع کردند و حسام لشکر حکمران نیز با احکام و اعمال مذکوره مساعدت کرد و آقا میرجاسبی و میرزا ماشاءالله لقائی و حاجی غلام علی و آقا محمدهاشم و آقا علی اکبر آقا باقر را گرفته به حبس انداخت و در هر محلی پیوسته به احباء تعرض و تعدی وارد می شد لاجرم جمعی از مظلومان سوی تلگرافخانه شتافتند که متحصن شده تلگراف تظلم به دولت کنند و رئیس تلگرافخانه هم متفق و متحد با مغرضین بود بیچاره گان را نپذیرفت و آنان از ضرب و زجر اهالی مضطرب و بی پناه ماندند و به تلگرافخانه انگلیس رفتند و به دولت تلگراف کردند و خلاصی محبوسین و مجازات مفسدین آمد و حکمران ترسیده نتوانست عمل کند و مفسدین جری و جسور شدند و احباب مجدداً تلگراف کردند و امر شدید به حکمران رسید که مظلومین را آسوده کرده فتنه را مرتفع نماید و از محبوسین حکومتی نیز متخلص گشتند ولی حاکم امر نمود که در شهر نماند به مجال دیگر روند و مظلومین خارج شدند و در آن موقع استعداد شورش و قتل و نهب عمومی موجود بود و مدّت بهم خوردگی شهر و بسته بودن دکاکین و حمامات و سقاخانه ها مدّت چهارده روز به طول انجامید ولی حاجی میرزا فخرالدین همراهی خود را با اشرار و فتنه انگیزان مصلحت ندیده اقدام ننمود چون جمع اشرار هجوم کرد آقا محمد شیخ حسن را گرفته به خانه اش بردند که اجبار بر تبرّی و لعن نماید امر داد دست از وی بازداشتند و فقط روزی با گروه مریدان نزد دکّه میرزا لقائی گذشت و یکی از همرها و سوسه نموده گفت هر وقت از

این جا می گذریم این مردک احترام نکرده سلام نمی دهد و بلکه سقط و دشنام می گوید و مجتهد حکم داد میرزا لقائی را از دکه پائین کشیدند زدند و دکان تاراج کردند و چون شکایت به حاکم برد جواب شنید که من به شما گفتم چندی در کاشان نمانید.

فتنه و هجوم عموم در ملایر و تعرض به قصد جان اکابر و اصاغر

و در قصبه ملایر اخبار یزد را ملأها نشنیده عزم تعرض به مظلومان نمودند و اهالی را برانگیختند و در شب جمعه سیدی را جمعی ستمگر به در دکان استاد علی زرگر که در کاروانسرای ابوالقاسم خان واقع بود ریختند و به سب و دشنام پرداخته سنگ انداختند و آن مظلوم با تحمل و شفقت و تدبیر خود را به خانه کشاند و تا صبح به تلاوت مناجات پرداخت و اعضاء عائله را به دور خویش جمع کرده نصیحت و اندرز گفت که هرگاه فتنه برپا شود استقامت در ایمان و تسلیم جوئیده هرچه بر شما وارد آورند شکر این نعمت و رحمت الهیه نمائید و علی الصبح از هر روز زودتر به نماز و مناجات برخاست و هریک از بچه ها را بیوسید و فقط کودکش وجیه الله نام را همراه به حجره برد و در گشودند و سینی نقره و غیره که برای نیرالممالک حکمران ساخت زیر بغل بگرفت که به حاکم برساند و ناگهان انبوه اشرار با شمشیر بران و چوب های کلان و اشریعتاگویان ریختند و چندان زدند که شکم و سینه مکسور و متورم گشت و در حالی که وجیه الله را با ته تفنگ می کوبیدند زندانبان حکومتی تصادفاً رسید دلش به حال کودک سوخته وی را از چنگ تیزچنگان ربوده بر شانه نهاد و عبا بر سرش انداخته به خانه شان رساند و در هنگامی که پدر مظلوم را از حجره بیرون کشیده قصد اهلاک داشتند اعضاء دائره حکومتی حاضر شدند و نصیحت گفتند ولی بر سنگدلان متجاوز مؤثر نگشت ناگهان مرتضی قلی میرزا بن شاهزاده موزون پی مشاهده و مساعده مظلوم رسید و همین که دیده شان بر او افتاد گفتند دیگری از مستحقین قتل به پای خود آمد و بدو پرداختند و همگی با مأمورین حکومت سوی دارالحکومه رفتند و اشرار در اثناء طریق از آجرهای برج مخروبه به فرق دو مظلوم همی نواختند و دست مرتضی قلی میرزا را به ضرب خنجر مجروح ساختند و

بدین حال هر دو را به زندان رساندند حبس و زنجیر کردند مخصوصاً پاهای استاد علی را سخت بکند انداخته و شاخه به زیر چانه‌اش از نقل حدید و نخل به گردنش نهادند و مهدی‌قلی میرزا و امام‌قلی پسران موزون و عباس پسر برادر استاد علی را نیز با سر خون‌آلود حاضر ساخته به حبس افکندند و دو ساعتی دیگر میرزا حسین نقاش بروجردی را نیز آورده نزد رفقای حبس کردند و چون اعضاء حکومتی در دارالحکومه را بستند اشرار در این قیمت ناامید گشتند باز در ساعتی گذشته از زوال که در میدان محبس تعزیه و شبیه‌سازی گرفته مردم انبوه بودند سید درویشی را به سبب امر ابهی^۱ و تهییج انام وا داشتند و از جانب حکومت ممالکتی به عمل نیامد و اشرار جولان گرفته روی به روی به خانه میرزا اسمعیل خیاط شتافتند و دیوار خانه را ویران کرده هجوم بردند و آن مظلوم بیمار ناتوان را به زیر افکنده به درب تکیه معروف به تکیه قبه‌ها کشیده به آلات قتاله شرحه شرحه نمودند جسد را به خرابه مستور و مدفون ساختند آن‌گاه سوی دارالحکومه دویدند و استاد علی را برای هلاک طلبیدند و عده‌ای نائب در آن حوالی گشتند ولی اعضاء حکومتی بدین بهانه که حاکم خود به قتلشان پردازد مظلومان را ندادند و زن آبستن و کودکان استاد را بعضی از دل‌رحمان مدّت دوازده روز در خانه پنهان از نظر دشمنان نگه داشته آب و نان دادند و حکومت پسران موزون با نقاش بروجردی مذکور را بعد از توقّف می‌زدند و شبانه‌روز در حبس و زنجیر نیمه‌شب با غلامان حکومتی از شهر بیرون فرستاد تا از شرور اشرار محفوظ گردند و غلامان از نقاش در خارج بلاد آن‌چه خواستند گرفتند و پسران موزون را به قریه نزد عمه‌شان محمد میرزا گسیل داشتند و آنان همگی با میرزا عبدالحسین و حاج برادرزاده نقاش به شهر همدان شتافته سکونت گزیدند و پسر ارشد موزون مهدی‌قلی میرزا پس از یک ماه از همدان به ملایر برگشته خانواده خود را نیز به همدان برد و استاد علی زرگر را بعد از توقّف هیجده شبانه‌روز در حبس با ده غلام تا شش فرسخ از شهر بیرون فرستادند و غلامان به جبال رها کرده برگشتند و در آن حدود چند نفر به مظلوم برخوردند شناختند و هرچه با او بود حتی لباسش بگرفتند و او را گوسفندوار خوابانده برای ذبح کارد بر حلقومش کشیدند که اندکی از پوست ببرید ولی تنی از آمال مانع شده گفت وی را به همین جا می‌اندازیم که خود هلاک شود

پس از بالای کوه انداختند چنان که پاها و دندان شکست و او بدان حال عریان و ناتوان خویش را به قزوین کشاند و گرسنگی و تشنگی بی حساب در راه تحمل کرد و میرزا موسی حکیم شهیر قزوین وی را پذیرائی و معالجه نمود تا آن که به همدان رفت و عائله اش در آن جا رفته ماندند و مظلوم دچار بیماری و ناتوانی و فاقد بود تا درگذشت و واقعه مذکوره ملایر در سیزدهم جمادی الآخر 1321 واقع شد گوید اعداء در روز 21 رمضان سال مذکور به تحریک شیخ ضیاء الدین جسد میرزا اسمعیل شهید را از تخت اطباق خاک بیرون آورده آتش زدند.

فتنه در جوشقان

در جوشقان کاشان برخی از ملاها و حسودان و اعداء تعصب و تعدی آغازیدند و آقا سید حسین از ائمه جماعت را که بدان قریه ورود و الهام نموده و امام **راتب** مسجد که مردی سالم و بی غرض بود امامت جماعت را به او واگذاشت تحریک نمودند تا حاجی شیخ و وعظ را که چندی در مجسد مذکور علی المنبر به نوع احتیاط و مراعات حکمت مسائل عمومی مفیده به مردم می خواند روزی در حالی که مشغول به موعظت بود امر داد حاضرین از منبر کشیدند و ضرب و توهین و وهین نموده از مسجد بیرون کردند پس به دیگران پرداخته یگان یگان به مسجد کشیده نزد امام مذکور بردند تا لعن و تبری کنند و به خانه هایشان هجوم بردند و آنان از جوشقان خارج شده به قریه فتح آباد که در مسافت ربع فرسخ تا آن جا واقع است مجتمع گشتند و با بهائیان آن جا برای اصطلاح امور و مال احوال به مشورت پرداختند و مردم جوشقان اکتفا نکرده به قریه مذکوره هجوم آوردند و بهائیان ناچار شده تیر تفنگی چند رها کردند تا جمعیت بیم کرده برگشتند ولی دامنه تعرض و تعدی در جوشقان انبساط یافت و جان و مال بیچارگان دست خوش تطاول گشت و عاقبت آحاد اهل بهاء مسلح شدند و تفنگ و آلات حربیه گرفته بر بام مسجد مذکور برآمده همی طبل کوفتند و بانگ کشیدند که فردا نوبت جهاد است خویش را حاضر و مهیا سازید و چون آقا سید حسین امام مذکور خواست برای نماز به مسجد درآید در را بسته مخالفت کردند و معاندین بترسیدند و از عاقبت بیندیشدند و دست از تعدی و تعرض کشیدند.

فتنه در قزوین

حکمران قزوین میرزا صالح خان آصف‌الدوله وزیر اکرم از بستگان حاجی الله یار خان کلانتر شهید تبریز مردی خیرخواه و معاشر با میرزا موسی^۱ خان حکیم الهی و مطلع از این امر بود و چون فتن سابق‌الذکر خصوصاً مذبحه یزد و به واسطه تجار یزدی ساکن بلد سمع ملأها رسید و آنان خصوصاً حاجی سید جمال مجتهد معاند اهالی را تحریک کرده بازارها را بسته در مساجد مجتمع شدند و عزم قتل و غارت اهل بهاء نمودند و اکبر یماقی را که در بازار نخ تاییده به کفّاشان می فروخت به خانه سید مجتهد مذکور کشیده زجر و آزار کرده موهای ریشش را کنده حبس نمودند و مساعی حکمران در اخماد نیران فساد ثمری نداد و بیم آن بود که طلاب مدارس دینی و مجتهد و ارادل با اسلحه بریزند و مانند یزد رفتار نمایند حکیم الهی با حکمران ملاقات و مصاحبه نمود و در باغ سمندر منزل جسته با شور در محفل روحانی تلگرافی به محضر حضرت عبدالبهاء مخابره کرده تکلیف خواستند و نیز تلگرافی به دولت نموده یکی از امور سه گانه را خواستار شدند یا امنیت و یا خرید املاک و اموال بهائیان و اجازه خروجشان از وطن و یا اذن دفاع طلبیدند و نیز تلگراف تظلم به صدر اعظم کردند و حکمران هم خود تلگرافات به دولت و جواب آمد که به هر نوع تواند جلوگیری کند تا قوای دولتی برسد و او موقتاً به ارامنه ساکن باید امر داد که مسلح و مهیا شده محافظت و مراقبت نمایند و احباء را دستور خرید اسلحه در بازار داد موجب رعب اشرار شود و لذا در حین آشوب و استعداد اشرار متقدمین از احباء امثال سرهنگ نورالله خان بن مرحوم هاشم خان و سرهنگ علی مراد خان بن مروحوم همّت علی خان و دیگر جوانان با هم‌رهانشان پیوسته مراقب حفظ و حراست احباء شدند و عدّه‌ای با اسلحه در بازار با معاندین از تجار که می خواستند به عذر و بهانه اموالشان را نداده دیون ادا نکند مقابله کردند و رضا کور فحاش از مرده سید مجتهد پیوسته در معابر و اسواق و دارالتجاره‌ها و مساجد با صوت خشن لعن و سبّ می گفت قلوب و ابدان آحاد احباء را مرتعد می ساخت تا این که سواران دولتی با هژبر خلخالی رسیدند و سواران به بازار ریخته اشیاء و اجناس اهالی را غارت کردند و رضا کور را که روزی در مسجد جمعه بر منبر برآمده حتّی^۱ نسبت به حکومت

توهین کرد و حاجی میرزا مسعود خان **امین‌الایاله** فراش‌باشی خواهرزاده میرزا بزرگ‌خان قونسول معروف ایران در بغداد که از مخلصین احبّاء بود با جمعی از فراشان دستگیر کرده نزد حاکم آوردند و حکمران تغییر و تشدد کرده با چوبدست بر سرش نواخت و امر داد موهای ریشش را کنند و او را حبس نمود و پس از چند روز رها کرد و امر نمود از خانه بیرون نیاید و ماهی سه تومان حقوق برایش مقرر داشت و نیز برای دستگیری سید مجتهد رفته و جمعیت اعوان سید مقاومت کردند و موهای سبیل طویل نایب‌الایاله را کردند ولی بالاخره خودشان سید را بر دوش کشیده و به دارالحکومه آوردند و نیمه‌شب وی را سوار یابو کرده به زنجان اخراج نمودند و نیران فتنه خاموش گردید.

فتنه در نراق

و در نراق جمعی از معاندین به کاشان رفته حکم برای قتل و غارت احبّاء گرفته برگشتند و صورت حکم را تسلیم شیخ محمد محلاتی روضه‌خوان که در غایت عداوت بود دادند تا بر منبر برآمده جهاد را اعلان و اشهار وجوب قتل و غارت مظلومان کرد و توهین و فضاحت و وقاحت در باره امر بدیع بنمود و احبّاء متوحّش شده شبانه جمعی به جاسب گریختند و از آن‌جا گروهی به قم رفته و برخی با مراعات احتیاط به نراق دعوت نمودند و گرفتار اعداء شده بالاخره خود را مستخلص ساختند و به سوی قم شتافتند در آن‌جا همه احبّای متوار فراری هم‌دست شده تظلمات کتبی و تلگرافی به دربار طهران نمودند و جواب از شاه خطاب به حاکم کاشان رسید که مظلومان را مأموناً به نراق رساند و با صورت چنان حکم به کاشان شتافته به حکمران پناه بردند و او خواست حکم را اجرا کرده مظلومان را با حمایت و حراست سواران به نراق فرستد ولی بعضی از معاندین سعایت و تفتین کردند و قرار بر این شد که شش تن احباب متواری مذکور را به خانه حاجی میرزا فخرالدین ببرند تا تبری کنند و گماشتگان حکومت اجراء دستور خواستند و احبّاء ناچار شده گریخته و با تحمّل مشقات شدید خود را بالاخره به طهران رساندند و قریب شش ماه به عرض و دادخواهی پرداختند و معاون‌التجّار نراقی از ساوجبلاغ به طهران با ایشان مساعدت کرد و

معاندین نراق بدان صدد شدند که املاک و اموال مظلومان را تصرف کرده ایشان را برای همیشه از نراق دور دارند ولی بالاخره هرچند دولت کاری نکرد لکن اسباب معاندین را دچار بیماری و تباهی و هلاکت نمود.

شهادت رضاقلی خان سلطان و علی اکبر بن مجیب علی خان در همدان

رضاقلی خان سلطان از اهل قریه خانباغی از مقتدرین متمولین و صاحب منصب نظامی مؤمن دلیر بهائی با همرهان به همدان در کاروانسرای وارد شده ماند و قصد عزیمت سوئی داشت و در موقعی که به کاروانسرا تنها ماند و به مطالعه آثار این امر مشغول بود تنی درآمده وی را هدف گلوله و شهید ساخته بگریخت و برادرش جسد را در بقعه شاهزاده دفن نمود و حضرت عبدالبهاء وی را سرور شهداء یاد فرمودند و بهائیان از فقدانش بسی متأثر گشتند و مجیب علی خان همدانی از متقدمین احباء بود و پسرش علی اکبر در اواخر ایام به سمساری اشتغال جسته رخا و وسعتی در امور زندگانش پدید آمد و در این سال هنگام تابستان چنان که معمول بین مردم همدان است با تنی چند برای تفریح به امامزاده کوه که در واقع در قرب آن بلد است رفت و موقعی که دیگر همرهان نزدش نبودند و تنی برجای ماند شش لول که علی اکبر به کمر داشت به بهانه تماشا برگرفت و غفله او را هدف گلوله ساخته بر زمین بینداخت و چون همرهان و هم برادرش حسین به بالینش رسیدند هنوز رمقی داشت و التماس کرده سوگند داد که معترض قاتل نشده او را عفو نمائید.

شهادت بعضی از احباء ابرقوه

آقا ابوالقاسم از بهائیان مستقیم‌الایمان و شجاع قریه اسفندآباد ابرقوه یزد به بوانات فارس رفت و باقر کدخدا و رئیس دو تن از اشرار را به قتل وی برگماشت که به عنوان ملاقات و دیدارش به بوانات رفتند و روزی به عزم شکار خارج شدند و در شکارگاه وی را هدف گلوله کرده به قتل آوردند و جسد آن

مظلوم به تجسس و تفحص پس از ده روز در بیابان پیدا گشت و آقا علی محمد از شجیعان ستم دیده احباء قریه مذکور به علت شرارت معاندین به قریه عزیزآباد و مهاجرت و اقامت کرد و در فصل خریف شبی زوجه اش برای تحصیل شیر از خانه بیرون رفت و آن مظلوم به بستر بیماری افتاده و تقی نامی به عنوان عیادت نزدش حاضر بود وی هدف گلوله کرد و زوجه اش عودت نمود شوهر را بد حال دید بهائیان و متسین را خبر داد به بالینش رسیدند و او در حال نزع دعوت کرد که معترض قاتل نشوند و از این جهان درگذشت.

قتل و فساد در نجف آباد

در قصبه نجف آباد اصفهان روزی علی الصباح در یکی از کوچه های باغها اسمعیل به نام پسر حسن از اشرار قصبه حسب دستور و نیرنگ فتح علی خان یا در **معانید** سابق الذکر یکی از بهائیان جوان مخلص به نام حسن زین العابدین را با تفنگ هدف ساخت و همان شب به اصفهان رفت که با کمک شیخ محمد تقی نجفی مجتهد معروف در موقع تجهیز جسد حسن مقتول ضوضائی نموده اشخاص را قتل و اموالی را نهب و غارت نمایند و از آن سو بهائیان از قتل حسن آگهی یافته جسد را نه برای غسل و کفن و دفن حاضر کردند و ناگهان ضوضا شد اهالی دست از کسب و کار کشیده قریب دو هزار تن در قبرستان حاضر شدند تا جسد را با نطف بسوزانند و قلیلی از کفن بسوخت که حیدر نام کشید و جمعیت را بدون آسیب از دور جسد متفرق ساخت و جسد را در ربود و نعمت الله از بهائیان نیز کمک شده جمعیت را متفرق کرده جسد را دفن نموده و چون گفت هجوم عام کردند حیدر با نعمت الله به دکان درآمده در از داخل بستند و جمعیت و اشرار خواستند دکان را بر سر آن دو خراب کنند ولی گماشتگان حکومت رسیده آن دو را به دارالحکومه بردند که به مدت شش ماه در زندان به حبس و زنجیر ماندند تا پس از عرض حال پی در پی از حبس بیرون آمدند و شهادت حسین مذکور در سال 1321 واقع

شد و در همان روز چون شهادت حسن به استاد قربان‌علی عطار بهائی رمید از تأثر و اضطراب مبتلا به درد دل شده پس از 34 ساعت از این جهان درگذشت.

شهادت در لاهیجان

آقا میرزا موسی^۱ از احبّای مخلص آل اسرائیل کاشی در لاهیجان گیلان اقامت یافته تجارت می‌نمود روزی هنگام عصر در اواخر شهر رمضان مبلغی نقود به ادارهٔ پیلهٔ ابریشم واقع در خارج بلد متعلق به مسیو یورگی یونانی برد که حوالهٔ رشت گیرد و میسر نگشت و دو یا سه ساعت در آنجا نشسته به سوی بلد برگشت و همین که به قرب قهوه‌خانه واقع به جنب رودخانه رسید تنی از داخل قهوه‌خانه وی را ندا کرده او نرفت بلادرننگ شخص مجهول از قهوه‌خانه بیرون آمده او را به داخل برد و شصت تومان نقد که با وی بود گرفتند و همین که خواست بیرون آید یکی از پنج کس که آنجا بودند به همراهان گفتند این شخص بابی است او را می‌کشم و دیگری که پیله آقا نام داشت سینه‌اش را هدف گلولهٔ شش لول نمود و جسدش به بقعهٔ معروف به عاقلیه واقع در خلف قهوه‌خانه کشیدند و در طرف جنوبی بقعه سر قبری را باز کردند و جسد را با لباس در قبر گذاشته سر قبر را پوشاندند و چون سه چهار روز از واقعه گذشت دالان‌دار سرای تجارتی که آن مظلوم حجره داشت خبر داد که آقا موسی^۱ پیدا نیست و حکمران دالان‌دار و حمّال‌ها را توقیف و تحبّس کردند و به آقا میرزا اسحقی متحدّه برادر شهید که در رشت اقامت و تجارت داشت خبر دادند و او به لاهیجان شتافته هر چه کوشیدند از کیفیت واقعه خبر نیافتند و آنچه در حجره موجود بود با خود به رشت برد و به حکمران بعد از چند روز محبوسین را رها کرده ولی کیفیت واقعه بعد از چند سال مکشوف گردید.

قوّت امر ابھی^۱ در قصبهٔ آران کاشان

و در عین اضطهادات مذکوره بر بهائیان یوماً فیوماً امر ابھی^۱ قوت گرفت و مراکز جدیده نمایان گشت از آن جمله در قصبه آران واقعه در قرب یک فرسنگی شمالی کاشان که در سال 1308 این امر در آنجا راه یافت در این سنه بنای فوران نهاد و جمعیتی در ایمان و اشتغال قد برافراختند چنانچه در سال 1330 محفل روحانی تأسیس نمودند و به اقدام میرزا محمدرضا مدرسه دائر کردند و ملّا علی اکبر معلّم شد و ملّاهای متعصب به مخاصمت و مقاومت برخواستند و در مدرسه را بسته و احبّاء استقامت ورزیدند و عاقبت به سال 1341 محلّی عالی اتباع نموده مدرسه را کامل کردند.

سعایت و تفتین ناقضین برای رفع قدرت حضرت عبدالبهاء در عکا

چون حضرت عبدالبهاء بناء مقام اعلی^۱ را به نوع مسطور مرتفع می ساخت و دو دسائس و وساوس ناقضین عکا تأثیری نیافت و بهائیان ممالک شرق و غرب به نار انجذاب و ثبوت برافروختند و امواج پرچم میثاق را در قطب آفاق مشاهده کردند و نفوذ آن حضرت در نفس عکا به درجه رسید که محضرشان در ایام تعطیل جمع و یکشنبه مملو از ارکان و عظمای کشوری و لشکری و محشون از علماء و ادباء و شعراء بوده رتق و فتق امور مهمّه غالباً به رضا و میل ایشان صورت می گرفت خصوصاً حکمران نجیب فاضل چنان از بیاناتشان منجذب گردید که در صبحها اجازه می خواست و موزه از پا درآورده با کمال خضوع و ادب می نشست و استفاده می کرد و آزادی ناقضین را از قلعه بند بودن او حسب خواهش آن حضرت فراهم ساخت و پیوسته خواهش داشت که آن حضرت قدم به خارج عکا گذارند و اصرار می کرد که با کروس^۲ آن حضرت به بهجی و زیارت روضه مبارکه روند و آن حضرت قبول نمی فرمودند و بالاخر تدبیری خواست و روز جمعه جمعی از ارکان دولت و ملت را حاضر ساخت و کروس^۲ ایشان را مهیا کرده آن حضرت را با جمعیت به زیارت روضه مبارکه برد و خود کفش از پا درآورده عتبه روضه را بیوسید و بدین رفتار مکرر نموده می گفت که آن حضرت محبوس نیستند و ناقضین که در غرف قصر می نگریستند غرق رشک و حسد شدند و با این که آن حضرت خود به نفسه از عکا خارج نمی شدند ولی

به شدت مقاومت نهادند و فتنه بر پا کردند لاجرم ناقضین به اتفاق و اهتمام کوشیده بنای سعایت و نشر مفتریات به دربار دولت عثمانی نهادند و مفتریاتی عظیم تنظیم کرده توسط میرزا مجدالدین به پاشائی که خفیه‌نویس سلطانی بود دادند و هدایا و نقود نامعدود تقدیم داشتند تا محرمانه مفتریات را به سلطان رساند و به ایشان اطمینان داد که عنقریب عباس افندی را اعدام و یا لااقل نفی از عکا خواهند نمود و معاندین با جبهه پر از آثار شادمانی به ثاتین گذشته به برخی چنین گفتند که عنقریب ذلت شما شروع می‌شود و حضرت عبدالبهاء در خلال جریان حوادث مذکور با کمال اطلاع صوری و معنوی اعتنائی نمودند و مکرر چنین فرمودند که چه سلطان از ما مطهر است ولی این لوائح مفتریه شدیداً متعاقبه عاقبت خاطرش را مشوش و انقلابی برپا خواهد نمود و شبی قبل از ورود مفتشین در مجمع احباب در بیت مبارک چنین فرمودند دیشب خوابی دیدم که کشتی به عکا وارد شد و ایستاد و ملاحظه شد طیوری چند مانند دینامیت از سفینه برآمده در آسمان طیران کردند و به هر سو رفت و آمد نمودند و آنچه از اعمال معاندانه به جا آوردند موجب مزید قوت و ارتفاع عهد و میثاق می‌گردد و سبب مشقت و صعوبت امورشان می‌شود و از آن سو چون سلطان عبدالحمید با وجود فتن داخلی که در آن ایام مواجه بود دمی از بیم و اندیشه راحت نداشت همین که اخبار دال بر عظمت و اقتدار آن حضرت را در فلسطین مطالعه نمود بر خود بلرزید چه که ناقضین کمال اطاعت و عبودیت و ذلت خود را نوشته و آن حضرت را خواهان مقام سلطنت گفتند و فریق عسگری را که بیست و پنج فوج پیاده و سواره و هم توپخانه در تحت اوامر خود داشت ارادت کیش و نفسشان شمردند و گفتند که سی هزار سوار مهیا علم یابهاالابهی^۱ تهیه نمود که قبائل اعراب در تحت آن رایت قرار گیرند و نیز بدری بیگ میرآلارا که فاضل متبحری بود و معتقد و اخلاص شعار و مروج و ناشر افکار آن حضرت نوشتند و حاکم عکا را عبدی مطیع و ساجد نسبت به ایشان یاد کردند و نفوذشان را در تمامت فلسطین و بین الأعراب قدرت وحیده منحصره یاد نمودند و نیز **بابوالهدی** که مرشد محبوب سلطان و برخی دیگر از ارکان بود چنین نگاشتند که پدر ما مدعی مقام ولایت بود و ما هم جز آن ادعائی نداریم ولی عباس افندی آن را به شکل دیانت جدیده بیرون آورد و بالجمله سلطان به بیم و

هراس افتاد فی الحال چهار تن پاشا و بیگ را به نام هیئت تفتیشیه به عکا فرستاد و دستور داد که بی درنگ آن چه مکشوف نگردید خبر دهید و آن حضرت حسب واقعات را به احدی نمی گفتند و خود متحمل بود و دفع می فرمودند و از آن پس چند روزی گذشت و کشتی عثمانی به عکا آمد و هیئت چهارگانه مفتشین به شهر درآمده به خانه و باغ عبدالغنی مضمون نزدیک قصر که از اغنیاء و متنفذین و معاندین بود ورود نمودند و قضیه چنان سرّی بود که اعضاء حکومت و رؤسا و متنفذین خبر نداشتند ولی همهمه در شهر افتاد و آن حضرت ناچار به احباء فرمودند که رؤیا تعبیرش واقع

به نوعی در فتنه سال 1317 گذشت میرزا بدیع با طابور آقاسی ساخت که حضرت عبدالبهاء اعدام و یا نفی به کنند و دو قطعه از املاکش در نواحی عکا بفروخت صرف کرد و ثلثی از قصر را که ملکش بود بدو منتقل نمود و برخی از منتسبین و مؤمنین به احتیاط این که برای موقعیت قصر حوادثی ناپسند بروز نکند اصرار و سعی بسیار کردند که طابور آقاسی را راضی نموده اسناد ثلث مذکور را به نام آن حضرت انتقال دهند او راضی نشد و هم معلوم گردید که اظهار رضای میرزا بدیع حيله بود که نقود از آن حضرت گرفته ثلث را نیز به مالکیت طابور آقاسی واگذارد و لاجرم به مخالفت و مضادت شدید پرداختند.

گسیل داشت و در بیروت و حيفا برخی از احباب کیفیت تعدیات حاکم و معاندین را برایش گفته با او به عکا آمدند مابین او و حاکم در خصوص علت منع اتباع ایران از خروج گفتگو شد و برخی به سمع والی در بیروت رسید و تلگرافاً حاکم را منع از تعرض به ایرانیان نمود و از جمله خطاب‌های آن حضرت به بهائیان بلاد در اثناء آن احوال چنین است قوله هو الله ای دوستان حقیقی شما آگاهید که در ایران حاسدان و علمای رسوم به هم پیوستند و اتفاق نمودند و بر جفا و افترا در حقّ این مظلومان قیام نمودند و به وسائس و دسائس تشبّث نمودند تا آن که بر حکومت مشتبّه کردند که بهائیان خدا نکرده خائنانند و طاغی و یاغی به حکومت شهریار تا آن که دولت ابد مدّت ایران را بر آن داشتند که سی سال این طایفه بهائی را از نظر اندازند و بعد از سی سال حقیقت آشکار گشت و در نزد حکومت عادلّه واضح مشهود و مثبت و مبرهن شد که جمیع این روایات و حکایات مفتریاتست بلکه این طایفه مطیع و منقاد دولت‌اند و

خیرخواه و رعیت صادقۀ شهریار لهذا اعلیٰ حضرت شهریار ایران دامت شوکته به حفظ و حمایت مظلومان پرداختند و به قدر امکان از دست ستمکاران و مدعیان محافظه و صیانت فرمودند ایدالله شوکته و زاده توفیقه و جعله نا ملأ الی اعلیٰ درجۀ الفلاح و النّجاح بجاه الملأ الاعلیٰ بعد از ظهور این حقیقت حکومت دست تطاول و جفاکاران را کوتاه نمود و درگاه پادشاهی ملجأ و پناه مظلومان گشت حال بعینه مثل حال سابق ایران از طرفی جمعی از مفتریان و از طرف دیگر اصحاب اغراض از جمله بعضی نفوس از اهالی این جا با برادر مهرپرور میرزا محمدعلی بالاتفاق بر مفتریاتی چند قیام نمودند هر چند بعضی از آن مفتریات مسموع و بعضی دیگر مجهول و لکن فی الحقیقه از قرائن معلوم و به دربار اعلیٰ حضرت دولت علیه عثمانیه تبلیغاتی نموده‌اند بعینه حال سابق در ایران به قسمی که ملازمان آستان پادشاهی را به تشویش انداخته‌اند لهذا کومسیون تشکیل فرموده به جهت تفتیش به این جا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات این که جمع کثیری را در این صفحات ما بهائی نموده‌ایم ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات و کومسیون تحقیقات و تدقیقات عمیقۀ در این فرموده واضح و آشکار گشته هر چند اعضای کومسیون بی‌غرضند ولی به حسب و روایت بعضی از اعداء از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تفتیش ذی‌مدخلند دیگر تا کار یکی انجامد و شما می‌دانید که جمال‌مبارک به اوامر قطعیه ما را از نشر طریقت در ممالک دولت علیه منع فرموده‌اند و از آن گذشته در حقّ اعلیٰ حضرت پادشان عثمانیان ایده الله علی حفظ المظلومین چه قدر دعاها فرموده‌اند و ستایش در الواح‌ها کرده‌اند علی‌الخصوص در محاربهٔ اخیر وقتی که در محارب به نزدیک اسلامبول رسید آن وقت دعائی در حفظ و صیانت اعلیٰ حضرت پادشاه عثمانیان و مقرر سریر سلطنت عظمیٰ فرموده و به همهٔ شماها مکتوباً امر فرمودند که آن دعا را در سحرگاه و صبح‌گاه بخوانید با وجود این حال باز مدعیان و بدگویان و دشمنان و مفتریان کار را مشتبه نموده‌اند از خدا بخواهید و تضرّع و زاری نمائید و دعا کنید که خداوند همچنان که حقیقت حال را بعد از سی سال بر پادشاه عادل ایران واضح و مشهور فرمود بهمچنین حقیقت حال را کما هی حقّها بر حکومت عادلۀ عثمانیان نیز واضح و آشکار فرماید جز دعا چاره نیست اما شما از

تعالیم و وصایا و نصائح جمال مبارک به قدر سوزن تجاوز ننمائید به همان قسم که در الواح تجلیات و اشراقات و کلمات و بشارات و مکاتیب به ثبوت به همان نوع حرکت نمائید به جمیع ملل عالم مهربان باشید و به جمیع ادیان از اعظم خیرخواهان چشم از تعصب کورانه پوشید و به نظر حقیقت نظر کنید جمال مبارک خطاب به جمیع بشر می فرماید همه بار یک دارید و ثمر یک شاخسار نوع بشر مانند شجر است و افراد به منزله برگ و شکوفه و ثمر اگر این **صنیوف** ثلاثه بعضی برتر و بهتر ولی باید در میان کل ارتباط و الفت و محبت باشد تا شجره نوع بتمامه نشو و نما نمایند لهذا به جمیع نوع انسان باید وفای و مهربان بود عدم راستی و درستی و عدم حقیقت پرستی مذموم و مقدوح و ممنوع خواه به آشنا و خواه با بیگانه خواه با دوست و خواه با دشمن زیرا عدم راستی و خلاف دوستی در هر صورت خیانتست و شقاوت پس از عداوت و دشمنی بعضی نفوس را بهانه نمائید و از آنچه مکلف به آن هستید از مودت جمیع نفوس و مهربانی با جمیع خلق و صداقت با کل بشر و خیرخواهی عموم اهل عالم از هر ملت و مذهب رو برنگردانید بلکه انشاءالله صدمات و بلاهای پنجاه ساله اولیای الهی و غربت و کربت هدر نرود و در این جهان ظلمانی نورانیت محبت عمومی منتشر گردد و بغض و عداوت از بین بشر به قدر امکان زائل شود و ارتباط حب و یگانگی در ایران چنان احاطه کند که عالم انسانی شجره رحمانی گردد و نتیجه و ثمر بخشد **وَأَلَّا فِي الْحَقِيقَةِ** عالم بشر بی ثمر است بلکه مورث ننگ و سبب ظهور دنائت در هر اقلیم و کشور گردد ای دوستان حقیقی مبادا از آنچه واقع شده و می شود دلگیر شوید و محزون و دلخون گردید این جهان مانند سرآب بی پایان است زندگانی در این عالم فانی هیچ حکمی ندارد دریای هستی موجی برآرد و بعد از دقیقه چند مساوی و هموار گردد کان لم یکن شیئاً مذکوراً لهذا این آوارگان خواه ایامی چند آورده در گوشه و زاویه ماند و خواه از این جهان به جهان دیگر شتابد در هر صورت شما توجه به درگاه احدیت نمائید و تضرع به حضرت رحمانیت فرمائید تا شما را موفق بر آن نماید که موجب تعالیم و وصایای جمال مبارک آیات باهره صدق و امانت و دیانت و حسن نیت به جمیع دول و ملل باشید و در هر مملکتی که هستید به حکومت آن مملکت به نص جمال مبارک باید صادق و امین و خیرخواه

باشید و به ملل آن اقلیم در نهایت امانت و راستی و درستی رفتار کنید. الهی الهی اید احبائک المخلصین علی العمل بتعالیم البهآء و القيام بنصائح البهآء و التمسک بوصایاء البهآء وفقنی علی هذا و جمیع احبائی بل کل الوری علی ما تحسب و ترضی حتی یتموج بحر الأسلاف و یسکن طوفان الأختلاف فی کلّ الاطراف الهی الهی اسئلك بجمیع انبیائك و رسلک و اصفیائك و اولیائك ان توفقنی و کلّ احبائك بل جمیع خلقک علی الصدق و الأمانة و التقوی و الألفة و المحبته بین الوری و التثبث بذیل الکبریاء و الخلوص لك الدین فی جمیع الشئون و الاحوال أنك انت المقتدر العزیز الوهاب. ای دوستان حقیقی دیروز شهرت یافته و از نفوس موثوق شنیده شده که اخوی میرزا محمدعلی غیر از آن که محرک لایحہ مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت بهآءالله طریقتی موافق شرع انوار داشتند ولی عبّاس افندی تغییر و تبدیل داده و مخالفت شریف نمود و ما به هیچ وجه با او نیستیم و از او بیزاریم و هم چنین شنیده شده اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده و نسبت به من داده و سرّاً به این و آن نشان می دهد سبحان الله از یک طرف من را غاصب می گوید و خود را جانشین جمال مبارک می شمارد و به اطراف و اکناف به احبّاء می نگارد و از طرف دیگر تبرّی می جوید ولی الحمدلله اولیای امور از این نکته غافل نیستند و لابد تحقیق این مطلب را خواهند نمود و هر چند برادر به من چنین نسبت ها می دهد و حال آن که شما نمی دانید که خود او دعوی جانشینی می نماید نسبت به او در نزد اولیای امور کلمه ای جز خیر ذکر نکرده ام و نخواهم نمود و امور را تفویض به خدا کرده ام و خواهم نمود و شما را به خدا سپردم.

عبّاس

و قوله طهران دوستان حقیقی ملاحظه فرمایند:

ای دوستان در این ایام وقوعاتی در این زندان واقع گشته و جمیع از مقدرات غیبیه و تقدیرات لاریبه است لهذا این **آوارگان** که در نهایت صبر و سکون و توکل بر ربّ رؤوف سر تسلیم نهاده ایم و ابداً حزن و اندوه و تشویق و اضطراب نداریم مطمئن به فضل و عنایات الهیه و منشرح از نفحات قدس روحانیه هستیم هر چند به ظاهر اسباب تفکر و تحیر موجود ولی به دل و جان منجذب فیوضات ربّ الحمدلله در مدّت

سی و شش سال در این زندان در نهایت راستی و درستی و حق‌پرستی به حال خود مشغول و مخالف آداب و سلوک و شرع و قانون حرکتی از ما صادر نشده در این مدت به نفسی منازعه نموده و تعدی به حقوق شخصی نکرده و مخالف رضای حکومت سلوکی نموده ادنی^۱ مراجعتی در این مدت به حکومت واقع نگشته و شکایتی نفسی از ما نموده این چند نفس آواره در کمال سکون و وقار در گوشه قناعت و فراغت ایامی بسر برده ولی چه فائده که در این زندان نیز از حسد بدخواهان محفوظ نمانده و از تعرض بدگویان مصون نگشته باز فاسدان در کمین اند و بدخواهان در نهایت بغض و کین لهذا بعد از سی و شش سال فاسدان بدخواه به مفتریاتی برخاستند و ولوله انداختند مختصر این است که شخصی در این جا است مستنطق یاسمن نام مدت ده پانزده سال است که در این جا مستنطق است این شخص را نهایت احترام و رعایت می نمودم و انعامات کثیره محض کرم به او می کردم حتی^۱ وقتی شکایت از تأخیر معاش و مواجب نمود سه ماه متتابعاً اعانت معاشیه به او شد بعد روزی در نزد این عبد آمد گفت شما چند نفر از هواداران خویش را به قصر بفرستید تا با هواداران اخوی میرزا محمدعلی منازعه نمایند و مضاربه کنند بعد من هواداران میرزا محمدعلی را در تحت استنطاق مجرم و متهم می نمایم و حبس می کنم من ملاحظه کردم با وجود نهایت رعایت چنین دسیسه و وساوس می نماید که در میان طرفین مضاربه و مقاتله حاصل گردد بعد طرفین را در تحت استنطاق گرفته انتفاع زیادی نماید با وجود این محبت‌ها چنین خیانتی در خاطره دارد لهذا من بالمره معاونت حتی^۱ معاشرت را با او قطع نمودم این وسیله در دست اخوی میرزا محمدعلی افتاد دید آن شخص از من مکدر است فوراً با او ارتباط یافت و چون آن شخص مستنطق با جمعی در این بلد نهایت ارتباط و الفت دارد علی‌الخصوص علما لهذا با میرزا محمدعلی شب و روز مجالس و معاشر شدند و اساس فساد و فتنه گذاشتند جمیع به تعلیم برادر مجدالدین بود و مواردی در میان مستنطق و بعضی از علماء ایشان این که اگر بلائی بر سر من وارد شود جانشین میرزا محمد علی خواهد بود آن وقت واردات محمدعلی بی پایان گردد و مستنطق و آن علماء ثروت بی پایان خواهند یافت جوهر مقصود این است تا آن که مستنطق و عونه خفياً کسانی چند را به تقدیم لوائح فسادیه به عتبه علیا واداشتند آن لوائح به

عتبهٔ علیا رفته از آن‌جا هیئت تفتیشیه به این‌جا ارسال شد ولی افسوس که هیئت محترمه را با وجود عدالت و بی‌غرضی اطلاعی از وقایع سالفه‌اند که این مستنطق و عونه او با میرزا محمدعلی به اطفاء مرتبط و با کمال عداوت و بغضا هستند لهذا هیئت محترمه نظر به عدم اطلاع مستنطق معهود را طلب فرموده و از او استفسار کردند و استیضاح به مسائل جستند او نیز در نهایت مکر و خدعه تفصیلی ذکر نمود و نفوسی که معونه او هستند آن‌ها را به مقام شاهد گذراند و چون هیئت تفتیشیه به کلی حسب‌المأموریت این تحقیقات را مکتوم داشته لهذا شخص صادقی نبود که حقیقت واقع را بیان نماید والی الآن مکتوم است ولی از قرائن چنین معلوم می‌شود که رفقای برادرش را تبلیغاتی مخالف واقع افتر نموده‌اند و گفته‌اند و به جهت باز سرّاً نفوسی را تحریک نموده‌اند که آن نفوس نیز تصدیق نمایند و این آوارگان نیز سی و شش سال است در این زندان نه و نه آشنایی قاطبهٔ اهالی و وجوه مملکت در نهایت خلاف و شقاق‌اند دیگر معلوم است چه گفته‌اند و چه خواهند گفت شخصی حمدی نام در باغ ما هشت سال پیش شاگرد باغبان بود بعد گاوها را دزدید و دست دزدان داده بردند در سائر فروختند قضیه معلوم شد اقامهٔ دعوی بر او نمودیم و دزدی او ثابت شد و مدّت مدیدی در حبس ماند و قیمت گاوها را از او تحصیل نمودیم بالطبع این شخص در نهایت بغض و عداوتست مستنطق چند روز پیش او را آورده خفياً تعلیماتی به او داده که هیئت تفتیش تو را خواهند خواست و چنین و چنان از تو سؤال خواهند کرد باید تو چنین جواب‌گویی از قرار مسموع از خود حمدی مذکور هیئت تفتیشیه او را نیز خواسته‌اند و از چنین دشمنی استفسار فرموده‌اند زیرا هیئت محترمه مطلع بر وقوعات سالفه نمی‌شد و نمی‌دانند که این شخص با ما چه بغض و عداوتی دارد و از جمله پروتستان‌ها به سبب مسئلهٔ آمریکا و اروپا نهایت عداوت را با ما دارند وقتی که آمریکایی‌ها آمده بودند شخصی از پروتستانت به درجهٔ به غلیان آمده بود که نعره و فریاد می‌زد و در آن وقت از شدت بغض و عداوت در نزد بعضی از اهالی عکاً گفته بود که شما گمان می‌کنید که بهائیان بر ضدّ شما نیستند من از شخصی شنیدم که معاذالله نسبت به دین اسلام بد می‌گفت حال بعد از چهار سال مستنطق او را خواست گفت باید که آن‌چه شنیده بودی در نزد هیئت تفتیشیه بیان کنی آن

شخص با وجود بی‌دینی و نهایت عداوت ملاحظه کرد و دوباره دروغ نزد و گفت من چنین چیزی نشنیدم بعد مستنطق او را تهدید نمود که عواقب این مسئله از برای تو مضر است بیا و چنین و چنان به گوش آن شخص ابا کرد رفتند خانه او را جستجو کردند و او را آوردند حبس کردند بعد توفیق افندی عبدالله که از وجود اسلام است و رفیق آن پروتستانت از برای او خبر فرستاد که اگر چنان که لازم است تقریری ندهی به **لیمان** ابدی می‌روی آن شخص پروتستانت نیز هراسان شد و آنچه منتهای آرزوی مستنطق بود بیان و هذیان گفت سبحان‌الله با وجود آن که طائفه پروتستانت خون ما را می‌خورند زیرا این گروه می‌خواهند که جمیع ملل را داخل در پروتستانت کنند و مبالغ کلیه در این مورد صرف می‌نمایند حال ملاحظه می‌کنند که در آمریکا و اروپا جمع کثیری از خود ایشان که آبا و اجدادشان هزار و نهصد سال پروتستانت یا از سائر مذاهب مسیحیه بود آن‌ها مقرر و معترف به جمیع انبیاء و رسل گشتند و مؤمن به جمیع کتب و مقرر و معترف به بزرگواری بهاء‌الله حتی قرآن تلاوت می‌نمایند البته این مسئله بر آن‌ها گران است و به قدر امکان به افتار و بهتان پردازند مختصر این است که حضرت ملای رومی می‌گوید

چون قلم در دست حسادی فتاد لاجرم منصور بر داری فتاد

یعنی مادام برادر به هوس جانشینی این نوع فساد می‌نماید و بدخواهان در این مملکت بعضی محرر لائحه و بعضی شارح لائحه و بعضی شاهد لائحه و نفسی موجود نه که به هیئت محترمه تحقیقیه بیان حقیقت کند و شمه‌ای از وقایع سالفه عرض نماید و غم‌خواری نیز در میان نه و ما آواره و بی‌حامی و در این دیار غریب دیگر معلوم که عاقبت چه خواهد شد باری شما نظر به این مورد ننمائید توجه به خدا کنید به موجب لوح بشارات و لوح کلمات و لوح اشراقات و لوح تجلیات سلوک و حرکت فراموش نکنید برای جمیع بشر رحمت مجسم باشید و مروّت مشخص آیت فضل الهی باشید..... خلق نکنید بلکه به خالق نظر نمائید جمیع را او خلق نموده است و کلّ آیت..... رعایت را مستحقّند به کلّ مهربان باشید و با جمیع در نهایت صدق و امان آن‌چه روا دارند ضرری ندارد شما باید بالعکس معامله کنید جور را به عدل بغض را به محبت امانت را ... مخالف

را به موافقت زهر به شهد سم را به دریاق مقابله کنید الحمدالله عصر انوارست و قرن علم و عرفان اخلاق و اطوار سابقه اعم غیر موافق در این عصر مکرم چون که چشم‌ها روشن است و قلوب اهل عرفان گلزار و گلشن باید به نفحات رحمانیه معامله به خلق نموده و به محبت اصلیه ملاطفت کرد انسان را حضرت یزدان مظهر رحمانیت نمود ما انوار محبت و الفت بر عالم بتابد اینست موهبت یزدان اینست عنایت حضرت رحمان ای یاران الهی اگر زخمی خورید بر زخم دشمن مرهم نهید اگر ستمی داده شوید شهدی ببخشید و درد بدخواهان را درمان گردید اگر دشنام بشنوید تحت اسلام گوئید ملاحظه نمائید که اهل عالم گوی سبقت و پیشی را از درندگان برده‌اند و در صحرای منشوریا چه قیامت برپا که دریای اصفر به خون مقتولان بحر احمر گشته ناله و حنین کشته‌گانست و فریاد و فغان مصیبت‌زدگان که به عنان آسمان رسیده اقلًا شما بکوشید تا به عالم انسان روح و ریحانی دهید و سبب دوستی و راستی و محبت بی‌پایان گردید تا درندگان فرشتگان گردند و خون‌خواران مهرپرور و مهربان شوند گرگان اغنام گردند و پلنگان آهوان خوش‌خرام شوند باز کبک پرقهقهه گردد و شاهین کبوتر خوش‌آواز و نغمه شود شجره زقوم فاکهه مطبوع به بار آرد و خظل مذموم شهد مکرم مقبول دهد به اخلاق و اطواری مبعوث گردید که ایران را رشک روضه جنان نمائید و فارس را فردوس حضرت رحمن نمائید سریر سلطنت شهریار ایران را بنده صادق مطیع باشید و پایه سده ملوکانی را خاضع و خاشع و وضع به موجب تعلیمات حضرت بهاءالله در این خصوص حرکت فرمائید و در حق ما دعا کنید و به درگاه احدیت عجز و نیاز نمائید بلکه از تیر افترای گرگان این آوارگان محفوظ و مصون مانند و علیکم التحیه و الثناء عباس

و قوله در این طوفان بلا که موجش به اوج اعلیٰ رسیده و تیر جفا از جهات سته پی‌در پی آمده در هر دم در بقعه مبارکه خبر موحشی و در هر روز آثار مدهشی مرکز نقض چنان فرض می‌نمود که به عجز و استکبار بنیاد عهد و میثاق ناپایدار گردد و ابرار از وصایای الهی بری و بیزار گردد این بود که اوراق شبها به جمیع جهات منتشر نمود و به دسائس خفیه پرداخت و همی فریاد برآورد که بنیان الهی برافتاد و شریعه‌الله منسوخ گشت نباء علیه عهد و پیمان مفتوح شد و گهی ناله و فغان آغاز کرد که ما اسیر و

گرفتاریم و گرسنه و تشنه در سیل و نهار روزی ولوله و عربده انداخت که وحدانیت الهیه محو شد و ظهوری بیش از الف سنه بروز نموده چون این مفتریات را ترویج ندید به تدریج فکر فساد افتاد و فتنه برانگیخت و به هر دامنی در آویخت بنای سعایت در نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همدم و همراز گشت و بالاتفاق لائحه ترتیب دادند و تقدیم مرکز سلطنت کردند و اولیای امور را به تشویش انداخته از جمله مفتریات این که این مظلوم علم استقلال برافروخت و بر علم **یا بهاء‌الابهی** بنگاشت و در جمیع مدن و دیار و قری **حتی** در میان قبائل صحرا بگرداند و جمیع را دعوت به اجتماع در زیر علم نمود ربّ ائی اعوذ بک من هذا العمل المخالف لوصایا البهاء بل هو ظلم عظیم لایرتکبه الأکل معتد ائیم لائک فرضت علینا اطاعة الملوک و السلاطین و از جمله مفتریات مقام کرمل قلعه‌ای قرار دارد و در نهایت صیانت و رصانت به ساحت و آنجا را مدینه منوره قرار داد و تربت مقدسه را مکّه مکرمه نمود و حال آن که آن عمارت عبارت از شش اتاق است و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدیده کرده و جمیع یاران را معاذالله معاذالله معاذالله به چنین خطای عظیمی دعوت نموده سبحانک هذا بهتان عظیم و از جمله چون تربت مقدسه مطاف عالمیان گشته ضرر عظیم به دولت و ملت ورود و مرکز نقض از جمیع این امور بیزار بلکه **سی سنوی** بگری و عمری است اما جمال مبارک را همین قدر از صلحا **امت** می‌داند و اهل طریقت می‌شمرد و جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده باری هیئت تفتیشیه سلطنت عظمی و امت شوکت‌ها تعیین شده و به این ارض آمدند رؤسا در خانه یکی از مدعیان وارد و سهیم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لائحه استفسار نمودند مضامین لائحه را تشریح کردند و تفصیل نمودند و علاوه افزودند و کل مدعی و هم شاهد و هم قاضی بوده حال آن هیئت به مرکز خلافت راجع و هر و اما عبدالبهاء الحمدلله در نهایت سکون و قرار و وقار و از این افترا و بهتان **حتی** و در کمال فرح و سرور به جان‌فشانی حاضر و از بهر هر بلا فی **منتظر** الحمدلله یاران مهربان خوشنود و ممنون و مسرور و راضی ولی مرکز نقض چنین فرض نموده که بعد از ریختن خون این مظلوم و یا انداختن به صحرا بی کبیر و هامون و یا القای در دریای روم چون گمنام و

بی‌اثر و مقطوع‌الخبر گردد میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد کرد و به چوگان شبهات و ترهات گوی آمال و آرزوئی خواهد بود هیهات هیهات اگر مشک و فا را بقا نماند کس به رائحه دفراء جفا رغبت ننماید و اگر غزال الهی را کلاب و ذئاب بدرد هیچ کس از پی گرگ خون‌خوار ندود الخ و قوله پورت سعید جناب آقا احمد یزدی ملاحظه نماید الحمدلله در ظلّ حفظ و حمایت الهیه در نهایت سکون و قرار و اطمینان و استقرار ایامی به سر می‌بریم هیئت تفتیشیه از قرائن واضح است که در جستجو و تحقیق هستند اما ما را اعتماد بر صون حمایت الهیه و عدالت اعلیٰ حضرت شهریار است لهذا تشویشی نه الحمدلله عمق دریا صاف است و به وصایای حضرت بهاء‌الله سلوک و رفتار می‌نمائیم با جمیع ملل عالم در نهایت راستی و صدق و امانت و خیرخواهی حرکت می‌کنیم و لابد این حقیقت مستور نمی‌ماند البتّه ظاهر و عیان خواهد شد و هرچند حال مفتریان علی‌الخصوص برادر مهربان غباری انگیختند و فساد و فتنه نمودند البتّه این غبار عاقبت ساکن شود و حقیقت حال واضح و آشکار گردد مقصود از این تحریر این که به جمیع ایرانیان که دوستند ابلاغ کنید و تأکید نمائید و به کمال سرعت تبلیغ نمائید که چون این غبار فتنه انگیخته شده لابد اراجیف غریبه به آن صفحات می‌رسد شاید بعضی از نفوس مفسدین که جز فتنه و فساد خیالی ندارند و در صفحات مصر هستند و به اسماء مختلفه مسمی هستند چون این اراجیف به سمع آنان رسد آن نفوس فتنه‌انگیز و فسادخواه نزدیک شماها آیند و اظهار تأسّف کنند و دل‌سوختگی نمایند و به حکومت نسبت ظلم و عدم عدالت دهند زنهار زنهار این نفوس را به نزد خویش راه ندهید به کلی اجتناب کنید حتّی تا کسی را یقین نمائید که از این مفسدین بیزار است ابداً با او مکالمه نکنید زیرا آن احزاب بدخواه و در نهایت فساداند و مردمان بی‌غرض و بی‌انصاف آن‌چه می‌گویند محض نفس و هوی می‌گویند ابداً تصوّر خیری ندارند مقصودشان این است که بلکه به این وسائط فسادیه کلاهی برابند و منفعتی حاصل نمایند و یا آن که تشفی صدری کنند و غیظ قلب بنشانند ابداً با کسی دوست نمی‌شوند و خیرخواهی از برای نفسی نخواهند آن‌چه می‌گویند به لسان است و یقین است در این روزها به اطراف شما می‌آیند و خیلی مهربانی می‌کنند الحذر الحذر مبادا با آن‌ها ملاقات کنید و اگر چنان‌چه شخصی نزد

شما آمد و اظهار این نمود که فلان نفوس در عکّا به مشقّت افتادند در جواب بگوئید نقلی نیست بعضی نفوس افترائی زده‌اند لابد پادشاه عادل است تحرّی حقیقت می‌کند حال معلوم می‌گردد ما اعتماد بر عون و عنایت الهی و عدالت پادشاهی و انصاف اولیای امور داریم والسلام عبّاس

و قوله تلگرافی پورتسعید یزدی اذا شاع ما قال المرجفون فی المدینة لعل رهط من المفسدین یأتونکم متأسّفین فاحذروهم لا تقصدوا معهم بل و لوأمّهم فراراً لأنّهم لا یریدون الّا فساداً نحن متکلون علی الله بالبوسطة کفایة عبّاس و قوله هوالله پورتسعید جناب آقا احمد یزدی قونس دولت علیه ایران ادام الله ایامه ملاحظه نمایند هوالله ای دوست حقیقی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر است مفصل این که الحمدلله در صون حفظ و حمایت الهیه ایامی می‌گذرانیم و اعتماد بر عدالت حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروه مکروهی از قرار مسموع فراری در دیار مصر هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومتند و به انواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حقّ ما در آن صفحات شیوع یابد و آن مفسدین فراری شاید نزد شما آیند و اظهار تأسّف و مهربانی کنند زنده زنده با این نفوس مفسد ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا مقصدی جز نفس و هوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر یک به غرضی و مرضی مبتلا و غافل از خدا و اسیر نفس امارهبغی و فحشا هستند البتّه صد البتّه از چنین و مشغول به تجارت و کسب و کار و همواره به درگاه احدیت تضرّع و زاری نمائید و در حقّ ما دعای و الثناء عبّاس شهر جمادی الأولى سنه 1323

و قوله جناب منشادی نظر به حکمت روانه مصر شدند و مکاتبه بسیار مشکل زیرا از جمیع جهات در صدند که نامه‌ها را بالجمله مفتّشین مفتّریات مسطور و او را تصدیق و به دربار سلطانی تبلیغ کردند و تلگراف پذیرفت و کشتی نیز در دریای مهبای نفی آن حضرت شد فیما بین اهالی شهرت یافت که تبعید ایشان محتوم می‌باشد و مفتّشین عزم آن داشتند که نیمه‌شب با جمعیت هجوم آورده آن حضرت را دستگیر کرده با کشتی حرکت دهند و روزی بعد به امر حاکم خانه‌های احبّاء را احاطه کرده اسر و حبس و نهب نمایند و در خلال احوال مذکوره بیش از پیش آثار

سرور از سیمای آن حضرت نمایان شد و با زائرین و دیگران پیوسته قصص و حکایات سره می فرمودند و روزها به تعبیر بیت و غرس اشجار جدیده اشتغال می نمودند مکتوماً با مراسله و ارسال و دلائل و اسناد برخی از مهمین دولت عثمانی را که اغفال به طرف داری از ناقضین بودند بیدار و آگاه فرمودند و نیز عده‌ای از مخلصین آن حضرت از درباریان تقریباً بیست یوم در عکا و ایامی در حیفا توقّف نمودند و در این مدّت اضطراب و تزلزل اهالی را احاطه داشت تا آن که بغتةً و بدون سابقه از حیفا در کشتی عثمانی داشتند و چون منتشر بود که آن حضرت را با خود می برند عائله مبارکه و احباء در بیم و حزن فرو رفتند خصوصاً هنگامی که کشتی به جانب عکا روان می شد و آن حضرت در ساحت بیت چنان مشی می فرمودند که به نظر می آمد مهیا و منتظر تقدیر الهی هستند ولی کشتی نزدیک عکا رسیده چراغ را خاموش کرده به سوی دیگر رفت و معلوم شد که تلگرافی از سلطان رسیده هیئت را به اسلامبول خواست و چون چند روزی از رفتن کشتی دولتی گذشت در حالی که شایعات و اراجیف بین اهالی بسیار و احباء قرین تحیر و افکار در خصوص عاقبت این کار بودند خبر منتشر شد و خلاصه اش این که سلطان عبدالحمید روز جمعه در جامع اداء صلوة جمعه نمود و حینی که سوار شده عزم مراجعت داشت ناگهان مخالفین سلطنت دینامیت به صدش انداختند و گرچه کالسکه سلطان بگذشت و آسیبی نیافت ولی قریب صد تن از مردمان و هم از اسبان قطعه قطعه شدند و پس از وصول به قصر تلگراف به هیئت تفتیشیه کرد که خود را با شتاب به اسلامبول رسانده منعرض احدی نباشید و آنان از مایه خبر بودند و از تلگرافات قونسولخانه‌ها کشف واقعه گردید و رئیسشان حین عزیمت از عکا به مرافقین خویش چنین گفت که به زودی مراجعت اقتدار را قبضه نموده عباس افندی را در مشهد عموم به دار می زنم و آنان پس از وصول به اسلامبول بعد از چندی نتیجه تفحصات خود را تقدیم کردند و شش ماه به طول انجامید تا سلطان توانست متوجه به آن امور گردد و تا مدّت یک سال مضطرب و مشغول به رسیدگی از حادثه و انقلاب مذکور بود و فرصت استفسار از مفتشین نیافت و همین که فراغت حاصل کرد اوراق مفتریات را نگریست حوادث عظمای دیگری پی در پی واقع می شد که توجه کامل به امثال

آن امور نتوانست و هیئت تفتیشیه مذکوره تا چهار سال دیگر در اسلامبول با موافقت و مرافقت همدستان داخل و خارج کاری از پیش نبردند آن گاه طریق تازه یافته فتنه خطیره احداث کردند که در جایش خواهیم آورد

پاورقی کاملاً ناخوانا

اضطهادات و شهادت بهائیان ایران

در خلال واقعات مذکوره بهائیان ممالک متنوعه از ایران و روسیه و هند و امریک و بلاد عثمانیه و مصر کما فی السابق پی در پی به زیارت حضرت عبدالبهاء و اماکن متبرکه عکا و حیفا می رفتند ولی به علت بیم و اندیشه سلطان عبدالحمید نهایت حکمت و احتیاط مراعات می شد چنان که زائر آمریکا بزی ترکان فینه بر سر نهاده و مؤمنانشان حجاب می نمودند و در بلاد ایران با وجود سلامت نفس شاه و عدم تعرض دولت از جهة نفوذ ملاها و متعصبین مشقات و بلیات برقرار بود چنان که کدخدا حسین و عباس علی و شیخ علی اکبر در کشکباغ خراسان بدین طریق کشته شدند که در شب یکشنبه 13 شوال این سال 1323 حاج غلامرضا صفار و پسرش عبدالحسین از معاندین با جمعی به کوشکباغ رفته کدخدا حسین و پسرش عباس علی از بهائیان معروف را مضروب و مقتول ساختند و جسد عباس علی را در کوچه انداختند و کدخدا را به خارج قریه برگرداندند و در قبرستان دفن ساختند و جسد کدخدا را نیز تجسس کرده از چاه بیرون آورده به شهر کشیدند و بعد از اخذ حکم در همان شهر دفن نمودند و جسد شیخ علی اکبر را نیز به همین طریق به شهر آورده در آنجا دفن کردند و از بیان حضرت عبدالبهاء زیارت نامه ها برای هر یک از شهداء ثلثه مذکوره صادر شده و نیز صورت زیارت دیگری بدین عنوان صدور یافت زیارت من اسشهد فی سبیل الله حضرت محمد محمود عند الملاء علی من اهل سبزوار علیه البهاء الابهی هوالله النفحات الطیبه ... بما آنتت بالله فی یوم تزلزلت فیه ارکان الأرض و السماء و نفست الجبال و مرت مرور السحاب و اشرفت الأرض بنور ربها ... فیا لیت کنت معک فی مشهد الفداء و استجرع من تلک الکأس

الطافحة بمواهب البهآء و در نجف آباد اصفهان رجب علی بن ملأ محمد بهائی از ارباب قلم در تاریکی شب به خانه خود برمی گشت تنی چند از اشرار در عقبش تاخته نزد منزلش رسیدند و پرسیدند رجب علی خودت هستی او گفت بلی پس وی را به قتل آمدند و چون آقا میرزا جلال از زیارت عکا عودت کرده الواحی با اوراق وصول حقوقی برای احبای آنجا برد همه در بین اهالی افتاده و او را به نام جبرائیل بهائیان شهرت داده ملأها و سادات و تجار نزد حکمران اجتماع کرده دستگیری وی را خواستند و حاکم فرمان داد تا اثاثیه و اشیائش ضبط و تحبس نمودند و الواح و اوراق و صورتی از اسامی احبآء را به دست آوردند و او را دستگیر و حبس نمودند و خواستند تمامت احبآء را گرفتار کرده اموالشان را یغما و تاراج نمایند لاجرم همه احبآء بلوک هندیان در یکجا مجتمع گشته به مدافعت مأمورین پرداختند ولی از آن اندیشیدند که عاقبت کار وخیم گردد لذا با عائلات و اموال و مواشی و اغنام گریخته در کوهی سنگر بستند و مسلمانان در عقبشان شتافتند و بدیشان نرسیدند و بدین طریق احبآء جان به سلامت بدر بردند و به خسارت مالی فتنه خاتمه یافت و با مراکز مخابره تلگرافی کردند و از جانب والی عربستان حکم استخلاص میرزا جلال و تأمین احبآء صادر شد و آنان به مجال خود برگشتند و در همدان حکمران سالارالسلطنه پسر ناصرالدین شاه فرماندار شش تن از احباب به نام دائی روبن و حاجی موسی^۱ (مبین) و حاجی مهدی ارجمند و حاجی سلیمان طیب و حاجی یاری و آقا ربیع را دستگیر و محبوس کرده مبالغی نقود بگرفتند و احبآء تلگرافات تظلم به شاه نمودند و حکم به حکمران رسید و ناچار آنان را اخلاصی و نقود را باز پس داد و در عین حال پس از چندی به اقدام حکیم علی برادر حکیم آقا جان امر اقدس ابهی^۱ به قریه از ندرمان نشر یافت و در کاشان ملأ حبیب الله مجتهد با پسران و اتباع در مصیف قمصر رفته ... و مترصد بهانه شدند که بر مظلومین قمصر و مازگان بتازند و اتفاقاً تنی از اعداء درماندگان نزد آقا زین العابدین کدخدا از مخلصین بهائی این جمله را همی تکرار نمود که ملخ خوارگی امسال از شأمت احوال بهائیان است و ما مسلمین به آتششان می سوزیم عاقبت پیمانۀ تحمّل کدخدا لبریز شد چنین گفت شما به آتش جزاء اعمال خود می سوزید و معاند مذکور

دستاویزی یافته نزد ملا حبیب‌الله شتافت و فریاد و فغان برآورده گفت نسبت به علماء اعلام اسلام بد گفت و پسر مجتهد با جمعیتی از قمصر به مازگان رفت و بر کدخدا و جمع احباب مناظره دینیه شد و کتاب ایقان خواستند و احبّاء احترام و اکرام از ایشان نمودند که آقای مجتهد که خدا را طلبیده و هر قدر احبّاء به تعلّل و تحیب کوشیدند ثمری نبخشید و کمر کدخدا را گرفته بکشید و چون احبّاء خواستند ممانعت کنند به دروغ و کدخدا را نزد ملا حبیب‌الله رساندند و مردم بسیار در محضرش مجتمع و مترصد ورود کدخدا و تبرّی او بودند و پسر و تابعان مجتهد تحقیر و زجر بسیار بر کدخدا وارد ساخته به او گفتند اگر خلاصی خواهی به سید علی‌محمد شیرازی لعن کن و با غایت جسارت چنین گفت آیا می‌فهمی چه می‌گوئی من به سیادتش لعن کنم و یا به علی و یا به محمد پس وی را چوبی چند زده و دشنام و ناسزا گفته تسلیم نائب‌الحکومه به حبس و زنجیر انداختند و آقا عزیزالله و استاد نصرالله از آن چهار را چوبی وافر زدند و نسوان بهائیان نزد مجتهد رفته استخلاص محبوسین را خواستند و مجتهد از ایشان پرسید مگر شما هم بهائی هستید و آنان چنین پاسخ گفتند اگر خدا قبول دارد پسر مجتهد بلادرنگ نی‌قلیان را همی بر فرقشان کوبید چندان که نی‌ریزه‌ریزه شد و حاضرین دیگر نیز ضرب و شتم و آزاد وارد آوردند و آنان را بیرون راندند و یکی از نسوان را در حال شتاب کفش از پا بیفتاد و سید محمد **اجتهد** مذکور کفش را به دست گرفته بر فرق مظلومه همی کوفت و او به ناله پرسید چرا می‌زنی سید جواب داد برای این که می‌خواهم تحصیل مزد اخروی نمایم مظلومه گفت ما هم برای وصول به ثواب تعدیات شما را پذیرفتیم و بالاخره پس از چند روز که مظلومین مذکور در حبس و آزار بسر بردند مبالغی نقود به جرم عقیدت و ایمان داده و مستخلص شدند و در بشرویه ملا محمدحسین بن ملا محمدحسن از بقية السیف قلعه طبرسی را در موقعی که برای شستشو به گرمابه عمومی رفت به نام این که بهائیان را به حمام مسلمانان راه نیست بیرون راندند و اهالی با چوب وی را احاطه کرده به محضر ملاها بردند و بهائیان اقدام کرده وی را از خطر نجات دادند و هم میرزا حبیب‌الله را معاندین جور و جفای بسیار وارد آوردند و ناچار چندی در بشرویه منزوی گشت و

بالاخره به فاران گریخت و در مشهد میر علی اکبر صلاح اف از احبای قفقاز که در بادکوبه به فیض عرفان و ایمان بدیع رسید از آن جهت که ابوالزوجه اش حاجی **داداش** مسلمان اهل مشهد بود به آن جا آمده در سال 1323 و 24 مقیم و معاشر با بهائیان گردید و حاجی داداش متعصب از حال ایمان داماد خبر یافت و اندکی با او در خصوص عقیده مکالمه کرده مغلوب گشت و به عداوت برخواست (**برخواست**) و معدودی از طلب مدارس دینیه را با وی به مناظره واداشت و آنان نیز مصمم و ملزم شدند پس دو تن از ملاها را حاضر ساخت تا با وی مناظره کردند و چون از عهده جواب برنیامدند صلاح اف را تکفیر نمودند و به حاجی داداش گفتند که معاشرت و مصاحبت با او حرام و زنش است و حاجی داداش از داماد ببرید و دختر را از او باز گرفته به دیگری شوهر داد و صلاح اف ناچار به خانه برخی از احباب اقامت جست و معاندین به والی نیرالدوله مراجعه کرده بر آن داشتند که صلاح اف را دستگیر و محبوس نمود سعی در قتل مظلوم کردند ولی او تبعیت دولت روس داشت و آن عمل خارج از مقدرت اعداء بود و والی به اخذ مبلغی نقود از احباء اکتفاء کرده صلاح اف را پاها در زنجیر و زیر شکم بر کوب بسته تحت المراقبه گماشتگان حکومتی نفی بلد کرد و صلاح اف از ایران خارج و به روسیه برگشت و در عشق آباد اقامت گرفت.

انقلاب ایران و تغییر سلطنت مستقله به سلطنت مشروطه

و جلوس محمدعلی شاه

و از واقعات خطیره مملکت ایران در این سال حدوث انقلاب در طهران بود که تحریکات و اقدامات بایان دخالت تامه داشت و مصالح و اموری دیگر نیز سبب و موجب گردید و عده از مجتهدین طهران و عراق عرب قیادت و نصرت کردند و اندک مقاومت با دولت حاصل و بالتیجه خواستار نسخ استبداد شاه و تأسیس مجلس ملت گشتند و مظفرالدین شاه دست خط قبول داد و اولین مجلس شورای مؤلف منتخب عامه اهالی ایران منعقد گشت و مصداق خطاب و به حکم

افکار انقلاب که غالباً به ایادی و افکار بایان نوشته و نشر می‌شد و گاهی متعرض..... در وجود شاه اندک‌اندک مستولی گردید و محمدعلی میرزا در طهران بر تخت سلطنت نشست و بهائیان در چنان اوضاع که قوت دولت به اقصیٰ درجه ضعف رسید و احزاب سیاسی مسلح برخی طرفدار شدید ملت و گروهی بسیار از منتسبین و دوست‌داران سلطنت با نهایت غلظت مدافعه از استبداد می‌کردند و آشوب و خودسری در همه جا حکم فرما گشت چنین بی‌طرف و خیرخواه عموم قرار گرفته مورد تهمت و تعرض هر دو طرف واقع شده به شدت و بلیات گرفتار شدند و محمدعلی شاه مانند پدر نسبت به بهائیان عداوت نداشت بلکه ابرار محبت می‌نمود.

و توضیح مختصری از تفصیل آن این است که در آن ایام از جهة محاربات روس و ژاپون و نیز از انقلابات داخلی روسیه که آزادی‌خواهان بشوریدند و از حکومت طلب تأسیس قانون مشروطیت می‌نمودند از کارخانجات آن مملکت قند و شکر مانند سنین سالفه به ایران وارد نشد و لذا تجار بر قیمت فروش آن بیفزودند و برای بعضی از اهالی گران آمد تظلم به حاکم وقت علاءالدوله شد و او جمعی از محترمین تجار فتنه را که از سادات بودند چوب زده تنبیه کرد پس این سبب شد در جمعی از مردم با سادات مزبور و اقوامشان هم‌دست شده بشوریدند و به خانه علماء دینیه رفته آنان را از خانه‌شان بیرون آورده در مسجد جامع سلطانی مجتمع شدند و جمعیت مردم قریب به ده هزار بود پس واعظی را بر منبر کرده و او چنین عنوان کرد که سلطان ما مسلمان است و اگر نه ما از او تمکین نمی‌کردیم و این سخن بر امام جمعه مقتدای آن جامع که حاضر بود گران آمد و به واعظ مزبور تشدد نمود و به جوانان و مردم خود حکم داد تا آن جمعیت و همه علماء را از جامع خارج کردند و لاجرم علماء مذکور روزی دیگر در بقعه حضرت عبدالعظیم اجتماع نمودند و بر این مقدمه نتیجه‌ای مترتب شد که چون از طرف دولت نزد آنان رفتند و مقصودشان را پرسیدند آنان متفقاً گفتند که مجلس عدالت می‌خواهیم و مظفرالدین شاه قبول نمود و دست‌خط برایشان بفرستاد که آنان به شهر وارد و به محضرشان حاضر شوند و چون آنان به محضر سلطانی رسیدند شفاهاً نیز بدیشان وعده اجراء آن مقصود را داد و به آنان گفت من خود همیشه

همین منظور را داشتیم ولی شما را مانع می‌دانستم حال که همراهی دارید انشاءالله به تأسیس آن موفق خواهیم شد ولی جمعی از وزراء و اطرافیان شاه بالاخص عین‌الدوله صدر اعظم وقت ذهن شاهی را از انجام این مقصود باز داشتند و بعضی اتکاء کردند که این چنین مجلس سبب سلب انتصارات مطلقه شاهی می‌گردد و بالجمله شاه را از اعطاء مشروطیت باز داشتند و او با علماء به تعلل می‌گذرانند و در خلال آن احوال برخی از آزادی خواهان شب‌نامه‌ها مخفیانه نشر بین مردم می‌دادند و مضامین آن‌ها مطالبه عدالت بود و وزراء هرروز در تفحص آنان شدند نمی‌یافتند و بالاخره چند تن را که می‌شناختند نفی کردند و خواستند برخی وعاظ را که در ضمن وعظ مردم را تهیج می‌کردند گرفته و تبعید کنند و به صدد حاجی شیخ محمد واعظ برآمدند و او را مأمورین گرفتار کرده در قراول‌خانه حبس نمودند و در جنب آن مدرسه طلب علم دینیه بود و آنان مجتمع شده پی استخلاص واعظ برآمدند و سربازان به ممانعت برخاستند کار به نزاع انجامید سلطان سربازان گلوله به طرف طلب انداخت سید علی حمید نامی از آنان مقتول و دیگری مجروح گشت و در تاریخ سید مقتول را چنین گفته‌اند (به تیر سلطان شهید سید عبدالحمید) و این قضیه سبب هیجان علماء شد و در مسجد جامع قدیم اجتماع نمودند و دکاکین و بازار بسته پس از طرف دولت سربازان آن مسجد را احاطه کردند و چند تن می‌خواستند از مسجد خارج شوند سربازان ممانعت کردند و چند تن از آن مردم هدف گلوله و مقتول شدند و چون علماء حال بدیدند ناچار از دولت تأمین خواستند که از طهران خارج شوند دولت نیز غنیمت شمرده تأمین داد پس آنان به اجتماعی از طلب علم دینیه از طهران عازم عراق عرب شدند و به این سبب فتنه خوابید و باز درها باز شده مردم به کار مشغول و دولتیان راحت شدند به بیلاق رفته و آن آرامی سه روز بیشتر طول نیافت که چون از سفارت انگلیس معلوم شد که حاضر برای پذیرفتن مردم و همراهی آنان است در نخست یک تن از علماء و سپس سائر مردم جوقه جوقه بدان جا رفتند و پذیرائی شدند و مهتدجاً عدّه متحصنین سفارت تقریباً به شش هزار بالغ گشت و در آن جا مطالب خود را بدین ترتیب عریضه دادند که اولاً علماء با احترام به طهران عودت کنند ثانیاً مجلس شورای ملی احداث شود ثالثاً امنیت به آنان بدهند و جوابی از

طرف دولت به این مضمون به آنان داده شد که اما علماء به میل خود رفتند و امنیت برای آنان بوده و هست و تا مجلس عدالت به همین چند روزه به ریاست پسر دوّم شاه (ملک منصور میرزا) شعاع السلطنه تشکیل خواهد شد ولی متحصّنین در جواب گفتند که علماء به سوء رفتار صدر اعظم عین الدّوله از طهران بدر رفتند و مجلسی که موضوع است مجلس شورای ملی می باشد نه مجلسی که دولت به ریاست مثل شعاع السلطنه برقرار کند لاجرم شاه عین الدّوله صدر اعظم را معزول نمود و این در ماه جمادی الثّانی 1324 شد و میرزا نصرالله خان مشیرالدّوله وزیر امور خارجه در جای او صدر اعظم گشت و چند تن از رجال محترم دولت به قم رفتند تا علماء را به طهران بازآرند و به متحصّنین اعلام کردند که خارج شوند و به عزل عین الدّوله اکتفا نکردند و حال آن که در ابتدای امر جمعی از آن علماء با وی نظر عداوت خصوصی داشتند پس علماء و متحصّنین استقامت آورده شاه دست خط داد که مستدعیات شما مقبول است و مجلس شورای ملی برقرار گردد و لکن بعد بازارها باز و در شب چراغان مفصل شد و علماء هم مطمئن گردیدند از قم به طهران بازآمدند آن گاه علماء و ارکان دولت مجلس کرده مشغول انتخاب و کلاء ملّت شدند و از هر طبقه و کلاء معین گشتند پس مجلس در ماه شعبان در حضور شاهی مفتوح گشت و برای افتتاح یک صد توپ شلیک نمودند و انجمن های ملی در بلاد تشکیل گردید و ارباب اغراض شخصیه و جهال از اطلاعات مصالح و قتیّه با تبدیل لباس و نام و اساس به میدان آمدند و جرائد بسیاری با قلم آزاد و با تعرض به اهل فساد و هم اهل صلاح و سداد منتشر گشت و بایان از لیان هم وقت را غنیمت شمرده دو اسبه راندند و به انواع تدابیر با اعلان صور ناقور و طبل و شیپور خواستند این طایفه را به میدان کشند تا به تأسیس و اجراء منویات خود نائل شوند و ایادی امر و غیرهم به حضرت عبدالبهّاء نگاشتند و حتّی برخی از ارکان امر روحاً موفّق شده اظهار تمایل کردند ولی آن حضرت منع و تحذیر از مال و ترغیب به مساعدت دولت و ملّت و سعی در ایجاد اتّحاد مابین نمودند و الواحی بسیار جامع و مؤثر پی در پی صدور یافت و این یکی از مواقع بسیار دقیق و مؤثر و خطرناک دوره آن حضرت بود که

محمدعلی میرزا ولیعهدی و والی آذربایجان چندان اظهار موافقت و ابراز عقیدت و حمایت و مساعدت از احباب داشت که تصور می‌رفت پس از انقلاب مذکور و حکومت جمهور تاج سلطنت عادلانه بر سر نهادن مصداق مواعید کتاب مستطاب اقدس گردد از الواح صادره نیز تأیید و تقویت شد و او با عین‌الدوله دل‌خوش و در آغاز کار با مردم موافقت می‌کرد ولی پس از عزل وی از موافقت با مردم دست باز داشت و لکن با جماع و اتفاق اهالی آذربایجان مستدعیات آنان را قبول کرده با مردم موافق گشت پس از این واقعات حال مرض شاه روز به روز اشد می‌یافت و در ذیقعد و لیعهد را از آذربایجان به طهران طلبیده امور دولت را به دست او تفویض نموده و او مشغول اصلاحات گشت ولی مردم از جهة لقاعدی که از همراهی داشت متزلزل بودند و او بر خلاف انتظار با مجلس شورای ملی همراهی نمود تا بالاخره شاه وفات یافت و محمدعلی میرزا را در چهارم ذیحجه با تشریفات در مجلس شورا به سلطنت شناخته شده و بر تخت نشست و از انقلابیون بیم و هراس داشت طبعاً موافق با حکومت ملیه نبود و ارکان دولتش نیز گره و مخالفت از آن داشتند و دم‌به‌دم بر مخالفت تحریک شد و در عین حال روی ملاطفت به احباء نشان می‌داد و میرزا ولی‌الله خان بن و رقاء شهید حسب میل حضرت عبدالبهاء در دائره سلطنت داخل و محرم شاه گشت و میرزا عزیزالله خان بن ارشد و رقاء که در بانک استراضی روس سمت محترمی داشت نزد شاه شناخته شده و ذهاب و ایاب و وساطت در امور محرمانه می‌کرد و دستورهای حضرت عبدالبهاء را بدو می‌رساند و مجتهدین و ارکان قاجاریه و غیرهم مخصوصاً حاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری در طهران که سخت مخالف با ملیت و مشروطیت بودند همی به توسط او تقویت می‌شدند و مابین دو حزب همه‌جا مخالفت و مصاومت بود و بهائیان از هر دور جفا می‌دیدند خصوصاً سلطنت‌خواهان معروف به نام مستبدین که به نام دین ستم و آزار می‌کردند چنان که حاجی شیخ فضل‌الله در طهران مردم را در مسجد مجتمع کرده کتاب اقدس بر منبر برده آیات پیش‌گوئی راجع به طهران با دلیل بر آن اقامه کرد که آن انقلاب از ناحیه بهائیان برخاست و برای نمونه این مفاصد اعلان جعلی آنان که به نام این طایفه خفیه در سال 1326 بر دیوارها چسباندند در این جا مندرج می‌داریم و همی هذه اعلان فرقه حق بهائیان بسم الله

الابهی حضور اعلیٰ حضرت محمدعلی شاه عرضه می‌داریم و ملت را بر این تظلم خودمان گواه می‌طلبیم که ما فرقه حقّه مظلومه بهائیان در گوشه متواری و در ممالک خارجه و داخله مخفی و متفرق بودیم و مکرر به مرحوم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه عریضه نوشتیم و حریت و آزادی خودمان را درخواست نمودیم که ما جماعت بابیه هم مثل سایر ملل و ادیان آزاد و آشکار باشیم عرایض ماها پذیرفته نشده ما هم از روی ناچاری با اسم مشروطه این اوضاع حالیه را به روی کار آوردیم تا در سایه آن آزاد شویم لکن چون در این اوقات به کلی امور مملکت مختل شده لهذا به حسب لوح مبارکی که از ناحیه مقدسه حضرت منصور اعلیٰ و مرکز اقدس سرّ الله الابهاء نازل شده محض اتمام حجة بالغه است در تمام ممالک ایران مدلول این اعلان داده و عموم ملت را آگاه می‌داریم که ما جماعت بابیه مردمان بی‌آزاری و وطن‌پرست هستیم و هرگز راضی نمی‌شویم مملکت ایران به دست خارجه افتد و مقصودی هم از مشروطه‌بازی و مجلس و انجمن‌ها نداریم مگر حریت و آزادی خودمان که تا آخری ن قطره خون خودمان برای تحصیل حریت حاضریم پس اگر دولت نظم مملکت و آسایش رعیت را می‌خواهد باید عیناً به توسط و ضمانت وزراء محترم به ماها هم مثل سایر ادیان و مذاهب حریت‌نامه و آزادی بدهد ما هم در عوض این عطیه کبری متعهد می‌شویم این آتش مشروطه و مجلس‌بازی را چنانچه خودمان روشن کرده‌این فوراً خاموش کنیم و دولت و مملکت را آسوده نمائیم و اگر دولت حریت علانیه ندهد به بهاء الله الابهی و به بهی الابهی علی تذکر السلام قسم آتشی روشن خواهیم کرد که تا قیامت خاموش نشود که دودش چشم فلک را کور کند چنانچه در این دو سال نمونه او را به همه کس نشان دادیم و بعد از این اتمام حجت هم دیگر ملت حقّ گله از ماها ندارد که چرا بهائیان چنین کرده‌اند بلی بعد از مایوس شدن کرده و می‌کنیم چه دلیل دارد تمام ملت‌ها آزاد باشند و ماها نباشیم آنچه کردنی است خواهیم کرد انجمن بهائیان ع و در بعضی از نسخ آن اعلام امثال این عبارت که میرزا رضای شاه شکار و میرزا عباس قاتل اتابک هم از ما بود درج گردید و معلوم است که چه هیجانی از عامه برپا گشت و نزدیک بود که فتنه هائله عمومیه برای بهائیان برخیزد ولی شخصی که اعلان‌ها را می‌چسباند در ساعت چهار گذشته

از شب به دست یک نفر توتون فروشی گرفتار شد و در استنطاق معلوم شد که ذکر یکی از سادات ملاًها بود که قبلاً در میدان توپ‌خانه طهران نیز به مخالفت مشروطیت خواهان فتنه برپا کرده و موجب هلاکت عدّه‌ای گردید و با جمعی از هم‌دستان خود می‌خواست به این افتراء مشروطیت و قانون را از میان ببرد و ایجاب قتل بزرگی کند و مخصوصاً از معاریف این طایفه عدّه کثیری را به قتل آرند ولی از طرف دولت حقیقت واقعه به همه‌جا اخبار گردیده بی‌طرفی بهائیان بیش از پیش معلوم گشت و از جمله خطاب‌های حضرت عبالیهاء در اثناء آن انقلاب به عدّه‌ای از احباب چنین است قوله حضرت ادیب و بستان الهی علیه بهاء الله الابهی هوالله رب رجائی و مجیری و سمیری فی جنح اللیالی ترانی خافضا جناح الذل و الأنکسار الی ملکوت الاسرار متدللاً مبهتلاً متضرعاً الیک فی بحبوحة اللیالی و الاسحار بان توید عبدک الأدیب المجدب الاریب رب حجر عنایتک و خطیب آیات مواهبک و دلیل آثار عونک و رحمانیتک و حبیب قلوب احبتک قد واصل اللیل بالنهار و هو ید عوالتک ثلة من الأبرار و عقبه من الاحرار و یتقیم لهم البراهین القاطعة و الحجج اللامعة و دلالة الواضحة علی اثبات نور احدیتک و ثبوت رسوخ رحمانیتک یروی کل ... بما معین من البرهان و یشفی کل علیل بدریاق من الحجج اللامعة و دلالة الواضحة علی اثبات نور احدیتک و ثبوت رسوخ رحمانیتک علی الآفاق انک انت المؤید لكل عبد شکور و موفق کل خادم غیور لا اله الا انت العزیز المقتدر الغفور رب و رجائی انک انت الرؤف لعبادک و انت الحنون علی ارقائک ترى بان السیول قد محت الطول و ان الدماء القانی جاء ... طافی فی تلك البقاع و ان المهج ... فی تلك الاقطار الشاسعة فالقلوب فی خنوق و الصدور متسعة بنار الوقود و الجنون تهمی بالعبرات و الصدور ترتفع منها الزفرات من تلك البلیات المستولیة علی الدیار فما ترى الادماء و سهاماً مسمومة ... مشروعة قد اوقدت نیران الفساد و نفوس لاتخشی يوم المعاد یعدون انفسهم رعاة الاغنام و یصلون کالذئاب الکاسرة و الکلاب الخاسرة علی الانام قد قسما ... متقابلین و کل واحد منها ... الآخر و افتی باسفک و الفتک و ... و هم بانفسهم بعلائم ... فرعون و عصی کجبال السحرة راقدون فی ... الجور و السرور ... علی موائد القوم یتمنعون فیما بما تشتهی النفوس و تلذ به الاعین و تنشرح به الصدور فی نعمته وافیة و راحة

كافية و ثروة طافحة و ... نفوساً معصومة الى ميدان الحرب و القتال و مضمار الكفاح و النزال حتى بواد يتقاتلوا ينقطعوا اربا اربا رب رب اكف عبادك فى بلادك شر هذه النفوس الهاتكه و الثلة الفاتكه و العصبه ... و بدل هذا الاضطراب بالاطمينان و هذه الزلزال و بسكون و قرار و اكشف ... الظلام بنور الالفة و الاتحاد و اشراق شمس الحقيقه على كل الجهات و وفق الدوله القاهره و الملة الباهره على الائتلاف بعد الاختلاف حتى تميز ... كانها ... و الروح و الجسد المرتاب رب وفق بينهما و الف بين قلوبها حتى ... هذه الغيوم المكاشفه ... على وجد الآفاق و يشرق نير الود و الوفاق باشد اشراق و عبادك فى بلادك و يسكن ذلك الغبار المشار فى تلك الديار برحمتك الواسعه على الابرار و الاشرار انك انت الكريم و انك انت العزيز و انك انت المقتدر المختار ع ع

و در آن ايام خطاب به ميرزا يوسف خان ثابت وجدانى و در خدمت عين السلطنه بود مسطور است مرا مقصد چنان بود كه جناب عين السلطنه و سائر احبّاي الهى در اين امور سياسيه قطعياً مداخله ننمايند با هيچ حزبى همدم نگردند و با هيچ گروهى دمساز نشوند به نفحات قدس الهى مأنوس باشند و به ذكر آن يار مهربان مشغول شوند خلق را تحسين اخلاق بياموزند و ناس را از خلق و خوى نسناس نجات دهند اعلاء كلمه الله كنند و با جميع قبائل و امم و اهل عالم ابواب صلح و آشتى گشايند نه با انجمنى الفتى و نه با جمعى كلفتى بلكه اسرار محبّه الله آشكار كنند و به نفحات نافه عرفان جهان مشكبار فرمايند ما را كارى به اين كارها نه مقصد اصلاح عمومى است و صلح و سلام در بين جميع احزاب انسانى در اين صورت با هيچ حزبى ارتباط نداريم و با هيچ قومى اختلافى نجوئيم جز نشر نفحات الله و اعلاء كلمه الله و بست تعاليم الله و اتكا حبّ الله بين قلوب عباد الله كارى نداريم ولكن ايشان چون انسانند جائز النسيانند ضررى ندارد و چنان چه مى فرمايد يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انّ الله يغفر الذنوب جميعاً ساستغفر الله ربّى الرؤف رحيم ولى به شرط آن كه ديگر در چنين موارد مداخله نفرمايند و خود را به كلى فداى كلمه الله نمايند حتى اجل انكارى و اورادى كلّها ورداً واحداً و حالى فى خدمتك سرمد

نفوسی که رائجهُ محبّت جمال مبارک در مشام دارند از هیچ نفعه جز رائجهُ گلشن وفا استنشاق نمایند و به اهتزاز نیابند وعلیک البهَاء الابھی'ع

و نیز خطاب به میرزا عزیزالله خان در این خصوص است هوالله ای یادگار حضرت و رقاء کبریاء نامهٔ اخیر قرائت گردید و بر تفصیل اطلاع حاصل شد آن شخص محترم چه احترامی در حقّ شما مجری داشتند شما اگر در بمانید و به آن عنوان نزد آن شخص معهود بروید البتّه به حکمت موافق تر است و کار بهتر پیش می‌رود زیرا می‌گویند که به جهت امور به مراجعت می‌شود و بسیار مداخله نمائید که نمایند که شما مرویج مقاصد روس هستید و بدانند و تعیین کنند که شما در امور پولیتک ابدأ مداخله ندارید بلکه به نصّ جمال مبارک ممنوعید آیات کتاب اقدس در جوف است ترجمه نموده مرقوم نموده بودید برسانید لازم است که معلوم گردد لارطب و لایاس الافی کتاب مبین در چهل و سه دسته پیش جمال قدم خبر از حرکت جمهور در طهران فرمودند سوف تنقلب منک یدمور و یحکم علیک جمهور و می‌فرماید سوف یاخذک الأطمینان بعد الاضطراب خبر در تسکین امور می‌فرماید لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الله نائب انه یواجه اهل البهَاء بالفرح و الأنبساط الّا انه فی جوهر الخلق لدی بحق علیه بهاء الله من فی ملکوت الله فی کلّ حین ملاحظه نمائید به چه تصریح بیان فرمودند از این تا مطلع گردند عع این نامه را محرمانه به جناب امین بنمائید عع و قوله ای عزیز عبدالبهاء مدّتی است که از شما خبری نرسید با وجود آن که مسئلهٔ مهمّه در میان است که به این خبر برسد باری شما باید به واسطهٔ سید رضا خان آن چه از این جا نگاشته می‌شود بنمائید مکاتیب عمومی و خصوصی متّصلاً ارسال می‌گردد و به جمیع یاران به موجب نصوص قاطعه امر دلالت می‌شود که در صداقت و اطاعت و خیرخواهی سریر معطف و جان‌فشانی در خدمات اعلیٰ حضرت جهاتبانی نهایت همّت و غیرت بنمایند حتّی در نامهٔ از نامه‌های مفصّل مرقوم گردید که مطلب این پادشاه بزرگوار در کتاب منصوص است که افتتانش و هیجان حاصل خواهد گشت بعد سریر تاج‌داری به شخص بزرگوار سزاواری برازنده ترین خواهد یافت و

حال مصداق این خیر خیر باری شما این نصوص را محرمانه به آن شخص امین بنمائید و هم‌چنین مکاتیب عمومی و خصوصی صادر در این خصوص و و این را نیز بیان کنید که ما به امر مبرم مأمور به نهایت اطاعت و انقیاد هستیم و برهانی اعظم از این نه که در این اجتماع‌ها یک نفس از ما حاضر نشده در جمعیتی که به خانهٔ سفارت انگلیس رفته آیا یک نفر بهائی بود و با وجود این که این همه صدمه خورده‌اند و قوله طهران احبّای الهی علیهم بهاء الله الابهی^۱ هو الله ای یاران روحانی عبدالبهاء دو سال پیش هنگامی که فزع عظیم بلند شد و صوت ضوضاء و غوغا به فلک اثر رسید و حضرت علماء با طنطنه و دبدبه و عزّت و حشمت بی‌منتها در نهایت احترام به همراهی و مهمانداری صدر اعظم از قم به طهران آمدند و سه شبانه‌روز چراغان شد اعضاء محفل روحانی با بعضی از یاران دیگر فریاد و فغان و شکایت از نفوذ و اقتدار این نفوس فرموده‌اند که در پیش به یک درجه مخزول بودند با وجود این یاران را نه راحتی و نه امانی و نه سکون و نه قراری حال با این نفوذ عظیم معلوم است چه خواهند کرد در جواب نامهٔ مفصل به محفل روحانی مرقوم گردید و هم‌چنین به بعضی از یاران و الآن آن نامه در محفل روحانی موجود مراجعت نمائید و وقایع این ایام به تمامه مذکور و ابداً نفسی تصوّر آن نمی‌نمود بلکه بسیاری از نفوس در امتحان شدید افتادند و آنچه سزاوار نه به خاطر می‌گذرانند حتی^۱ در سنهٔ ماضیه مکتوبی به جناب ناظم در بارفروش مرقوم گردید و صورت آن نیز ارسال می‌گردد تا ملاحظه نمائید ولکن یقین نمائید که این قلم مؤید و بلهم است باری احبّای الهی باید نهایت اطاعت و انقیاد را به حکومت به موجب نصوص الهی مجری دارند و به قصد شعر و شعیره از رضای اعلیٰ^۱ حضرت تاجداری تجاوز نمایند نصّ قاطع است که احبّاء باید مطیع و منقاد حکومت باشند دیگر نفسی تأویلی ننماید و اجتهادی نفرماید و قیدی در میان نیاورد و هذا مقام المقرّبین از قرار معلوم کتاب اقدس بدون اجازهٔ حکومت طبع شده و این منافی نصّ قاطع الهی است و البتّه مرتکب آن باید توبه نماید و استغفار کند و اگر کتابی بدون اذن و اجازهٔ حکومت طبع شود جائز نیست که هیچ‌کس از احبّای الهی آن را ابتیاع نماید علی‌الخصوص محفل روحانی در این شهر موجود باید کلّ بدون شور آن محفل روحانی در هیچ امری

اقدام ننماید و البتّه باید اوامر محفل روحانی را به جان پذیرد و اطاعت کنند تا امور انتظام یابد و ترتیبی حاصل کند و الاً هر نفسی به هوای خویش حرکتی کند و پروازی نماید و ضرری برساند ای یاران شکر کنید خدا را الحمدلله موفق بر اطاعت شدید و مؤید به الطاف حضرت احدیت گشتید از اهل فساد اجتناب نمودید و از انجمن‌ها ابتعاد جستید بین جمهور که به سعادت انگلیس پناه بردند یک نفر از شما موجود نبودند در عربده و هیجان یک نفر از شما مداخله نکرده با جمیع احزاب به اخلاق الهی معامله نمودید به اطوار ربّانی معاشرت کرده نفس را و کلمهٔ سوء بر زبان نراندید و خیرخواه عالمید و صادق با جمیع خلق و بیزار از فساد و مطیع حکومت و جانفشان در خیر نوع انسان زیرا آرامش و دوستی و آشتی و حق‌پرستی با کلّ خواهید و از بغض و عداوت و فساد جنگ و جدال و نزاع در کنارید و علیکم
البهاء الابهی ع

طلوع قریه دیدنوکلزو و قریهٔ تابنجان از شهر کنجانگون واقع

در قریهٔ رنگون بر ما در ظلّ امر ابهی

و در این سال اوچت تون نام پیر هفتاد ساله به واسطهٔ عبدالکریم او ما دهم اقامیه مصطفیٰ از مؤمنین مقیم رنگون بر ما به ایمان فائز شد و به مساعدت مؤمنین مذکورین در نشر نفحات الهی به وطن و مسکنش که قریه نوکلزد و قریه تابنجان در شهر کنجانگون واقع در قرب رنگون بود کوشید و متدرجاً سالیانی قلیل تمامت اهالی به جز معدودی بودائی مقیم در یک طرف قریه همگی مؤمن شدند و عدّهٔ مجتمعی تقریباً به چهارصد تن رسید و محفل روحانی تأسیس گردید که صدر محفل کدخدا و کلانتر قریه قرار گرفت و حظیرهٔ القدس و مدرسه و گلستان جاوید تأسیس کردند و صلوة و مناجات و سرودها به عین عبارت و بیانات عربی با فارسی حفظ و ادا کردند و جمعیت و مرکز بهائی در آنجا تأسیس گردید و مساعی به مساعدت و تعصّب و حدیث مسلمانان در ارتداد آن گروه اثری نداد.

شرکت جدید در طهران

و در این سال 1324 اولین شرکت تجاری بهائیان که هدف آن خدمت به نشر نفعات روحانیه بود و چند سال به این منظور وجوه قلیلی از افراد و خاندان بهائی طهران آقا سید حسن هاشمی‌زاده متوجه گردآمد به حدّ قابلی رسید به نام شرکت تأسیس گردید و سال‌ها برقرار بوده خدمت به تبلیغ کرد.

فتنه در سنگسر و شه میرزاد

بهری از بومیان سنگسر که در طریقت صفی‌علی شاهی بودند چون حاکم را از خود دیدند به پشت گرمی از اکثریت که مشرعه بودند با بهائیان در آویختند و مقرر بود که پس از جنگ و ستیز اکثریت به عنوان اصلاح پا در میدان نهند و این مظلومان را متفقاً گرفته به مجازات رسانند و با آن که موسم تابستان بود و اکثر رجال این طایفه در مصیف مقرر داشتند همان جمع قلیل ناچار و دلیرانه با دراویش مذکور درآویختند و بختتّه به سوی کوه گریختند و همین که مقاتلین مهاجمین تعاقب کردند در حالی که قسمت مرتفع دامنه کوه را در تسلط داشتند برگشتند و زدند و شکستند چنان که صف جم غفیر معاندین را درهم ریختند و در شه میرزاد نیز بعضی اعداء بعضی از مظلومین را دستگیر و حبس و ضرب شدید کردند و بالاخره عده‌ای از مؤمنین مخلصین را به ریسمان بسته برای کیفر و آزار گسیل به سمنان داشتند و تفصیل آن واقعات در بخش لاحق مسطور است دور آن وقایع تنی چند از اهل بهاء در شه میرزاد دستگیر به تیر اعداء مجروح و مقتول گردیدند.

شهادت کربلائی صادق در تبریز

کربلائی صادق از احبّای منجذب و خدوم تبریز را که مدّتی صرافى و گاهی اجاره‌داری کاروان‌سرا می‌کرد و اخیراً دکّه شیرینی‌فروشی و عطّاری در محله چرنداب داشت مشهدی حسن به نام خباز عنود لدود با برادرانش خلیل که از اشرار خون‌ریز بود پیوسته به صدد ایذاء و هم متعرض دیگر احبّاء بودند و

نوبتی ات خلیل مذکور به قصد قتل اسد نام عطار از احباب شتافت و آن مظلوم گریخته در مکانی نزدیک پنهان شد و مردمی که دیدند رعایت مظلوم کرده به ظالم نگفتند و ات خلیل با شدت شرارت اشیاء و امتعه که اسد را بیرون ریخته به آتش زد و در عین حال چون محمدعلی میرزا ولیعهد و والی آذربایجان حمایت از احباء می نمود ات خلیل را کاری از پیش نرفت و همین که ولیعهد به طهران رفته بر تخت سلطنت نشست و ملیون آزادی خواهان مشروطیت سربر آورده اندک اندک زمزمه انقلابی بزرگ در میان بود مشهدی حسن مذکور را به موقع به دست آمده به تعرض کربلائی صادق برخواست و پاسی از شب گذشته به اتفاق ات خلیل درب دکان آن مظلوم رسیدند و در حالی که منفرد و جالس بود مشهدی حسن او را به شتم و ضرب گرفت و ات خلیل پایه صندلی چوبی دکان را به دست گرفت و صندلی را چندان بر سر و بدن آن مظلوم فرو کوفت که استخوان هایش درهم شکسته نرم گشت و او را انداخته بردند و برخی از احباء رسیده مظلوم را به خانه اش بردند و دو روزی به شدت الم حیات داشته روز سوم درگذشت و عائله اش حسب صلاحدید محفل روحانی جنازه را به مجلس ایالتی جدیدالتاسیس بردند و اعضاء مجلس اعتناء نکرده گفتند حکم واقعه با حکمرانست به دارالحکومه ببرید و حکومت آذربایجان چندی قبل از جانب محمدعلی شاه به نظام الملک بن میرزا آقا خان صدر اعظم نوری تفویض یافت و ملیون انقلابیون با او که هواخواه سلطنت او بود مقاومت داشته وی را از نفوذ انداختند و همین که عائله مقتول جنازه را به دارالحکومه برده تظلم کردند و حاکم به صدد دستگیری مشهدی حسن و ات خلیل برآمد و آن دو به خانه بعضی از ملاها پناهنده شدند و ملیون حمایت کردند و کشمکش واقع شد نظام الملک به حال قهر و غضب به باسماج رفته مقیم گشت و انقلابیون ات خلیل را با خود یار کرده دم به دم ترقی دادند تا کدخدای محله نمودند و برخی از احباء غیور برافروخته بصدد انتقام برآمدند ولی دیگر احباء نصیحت و منع کردند و دستورات مبارکه را که تعلیم تظلم و ارجاع امور به حکومت وقت و عدم تعرض و انتقام از قاتلین است بر او خواندند و بالاخره عریضه به حضور حضرت عبدالبهاء رفته مظلومیت اهل بهاء و فقدان ملاذ و ملجاء را شرح داد و در لوحی که رسید این عبارت مسطور بود خداوند به صریح قرآن می فرماید من قتل

مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا البته خداوند از ظالمين انتقام می گیرد يمهل و لايمهل و امور سالی بر این منوال گذشت و ات خلیل کلیل مترقی و جلیل شد و اوضاع اندک اندک پریشان گشت تا روزی در مجمع و مشهد انام به حال مستی بیفتاد و بیگلریگی شهر را فرصت به دست آمده حکم داد وی را از دست نوکرانش گرفته لطمه چند بر سر او زده حبس نمودند و در این هنگام حکمرانی آذربایجان با مخبرالسلطنه بود و مردم از هر سو ریخته شکایت از شرارت ات خلیل کردند و او به حال تحیر و تعجب و غضب پرسید که چنین شریر را چرا تا کنون ابقا نمودند و بیگلریگی متعذر بيم و اندیشه گشت و حاکم اظهار شکفت کرده پرسید که انبوه اهالی چنین شهری که در مقابل دولت و سلطنت قیام می کنند چگونه از یک نفر می ترسند آن گاه فرمان داد که این شریر به سخت ترین عذاب کشته شود و اعلان داشت که هر که ات خلیل به بدترین رفتار در حقش سلوک کرده برای انتقام حاضر شود و تنی سانس اسبان که خلیل در حقش فضاحت و وقاحت مجری^۱ داشت قدم جلو گذاشت و مخبرالسلطنه خلیل را به دستش وا گذاشت و او به محبس رفت و خلیل را به چهار میخ کشیدند و شبی تا صبح آن چه خواست نمود و علی الصبح آن شقی را خفه و هلاک کرده از محبس بیرون افکند و اهالی مسرور و شادمان بر جسدش پلیدی ریختند و مشهدی حسن با مشقت و تعب جسد را بدر برد و او خود نیز سرمایه دکان و کسب از دست داد روزگاری را به نهایت عسرت و رذالت به سر برد.

فتنه در گیلان

حاجی میرزا حسن امام جمعه لاهیجان به تقویت حاجی ملّا محمد خمّامی مجتهد رشت که از معاندین امر ابهی^۱ بودند به صدد فتنه انگیزی در لاهیجان و تعرض به آقا میرزا ابراهیم شریعت مدار و دیگر احباب برآمدند تا غلّ شدیدی که از حکومت ملّی و مشروطه در دل داشتند و بهائیان را منشأ و مبداء پنداشتند تشفی و انتقام طلبند و سید محمد واعظ و ملّا جواد را به لاهیجان فرستاد تا شریعت مدار را به نام بابی تشهیر کرده اهالی را به تعرض احباء برانگیختند و واعظ بر منبر نام عمو اغلی از احباء را به شدت برده به

مبارزه و مناظره در مسجد با حضور اهالی خواست و در یوم 24 رمضان حاجی شیخ مرتضیٰ برادرزاده حاجی شیخ عبدالله مجتهد در درب دارالتجاره با عمو اغلی مصادف شده کلمات سخت گفت و عموم استعانت ورزید و حاجی شیخ لطمه بر چهره‌اش نواخته با ناخن خراشید خونین کرد و میرزا کوچک پسر ارشد جوان مشهدی غلام‌علی به غیرت برافروخته شتابان به بازار رفت و با حاجی شیخ مرتضیٰ مقابل شده سخت گفت و خواست وی را بنزد و لذا ملّا جواد مذکور را بهانه مؤثر به دست آمده به خانه حاجی این دیوان شیخی متعصب از متنفذین بلد شتافت و هیاهو کرده به مقابله و دفع این طایفه برانگیخت و بالاخره در شب 27 رمضان قریب یک‌صد نفر از ملّاها و مهیمن و معاندین با حضور حاجی اکرم السلطنه شیخی متعصب و کفیل حکمران سالار مؤید بن منظم السلطنه انجمن کردند و قرار بر حبس و تعذیب و تبعید احباء دادند و روزی بعد که خدایان محال شهر را طلبیده شروع به اخذ و قبض نمودند و احباء خبر یافته برخی از قبیل عمو قلی و میرزا کوچک با برخی از بستگان مشهدی غلام علی از طریق دیلمان به قزوین رفتند و مشهدی غلام‌علی مایه را به والی گیلان صالح خان آصف الله وله باغمیشه تبریزی که مطلع از این امر بود نوشت و او فرج‌الله خان جلیل‌الممالک رشتی را که نیز ازین امر خبر داشت برای اخماد فتنه و فساد به لاهیجان فرستاد و روز 28 اشرار بلد کار و بازار را تعطیل کردند و عده از گماشتگان حکومتی هر سو پی دستگیری تنی احباء شتافتند نخست به خانه مشهدی غلام‌حسین ریخته وی را گرفته با ضرب سیلی و چوب به حبس کشیدند پس به سوی خانه استاد اسمعیل کلیچه‌پز دویدند و او را که در حال اداء صلوة بود با ضرب چوب و لگد به مجلس آوردند آن‌گاه حاجی علی بن کربلایی میرزا جانی را با ضرب و آزار و حبس توقیف نمودند سپس به خانه مستأجره شیخ مهدی بزاز ریخته وی را با پسر ارشدش جلال با اذیت و ستم وارد مجلس ساختند و مالک خانه عائله را با اثاث‌البیت بیرون ریختند و پس از چند ساعت تحیر و خوف به خانه حاجی ملّا محمد پناه بردند و زوجه شیخ وضع حمل نمود و در آن خانه نیز پناه نیافتند و به خانه دیگر جا گرفتند و آقا میرزا نصیر بزاز را به ذلت تمام از خانه به محبس رساندند و سید محمود خان بن آقا سید جواد قزوینی بهای معروف را که خود بهائی نبود از حمّام به محبس آوردند و نقودی گرفته

رها کردند و چون جلیل‌الممالک به لاهیجان آمد به خانهٔ شیخ محمود تاجر پدر حاجی شیخ مرتضیٰ مذکور وارد شد و او را تطمیع کردند و مخالف دستور والی به قبض آحاد بهائیان پرداخت و آقا مشهدی محمدجعفر را که پس از هشت روز اختفا بیرون آمد اخذ کردند و مقداری نقود دریافت نموده مستخلص ساختند ولی در وطن اقامت میسر نبود و به تنکابن رفت و استاد جعفر کلوجه پز نیز که چند روز پنهان بود بدان سو گریخت و میرزا اسدالله عطار بن آقا محمدصادق قزوینی شهید در حبس سال 1300 که قریب پانزده شبانه‌روز تحت تخته‌کوب عمارت ادارهٔ پيله لاسقاروس تاجر یونانی پنهان ماند اشرار خبر یافته به قیادت حاجی شیخ خلیل خواستند بیرون کشند و رضا خان سرایدار اداره که برادرزن میرزا اسدالله بود با لاسقاروس در رشت تلگراف کرد و او به والی تظلم نمود و لذا حکم با کرم‌السّلطنه و جلیل‌الممالک شد و جلو گرفتند و محبوسین مذکور را در مدّت بیست روز همه روزه دو بار به ستون طناب پیچ کرده همی زدند و هر که نقودی می‌داد کمتر مورد ضرب می‌شد و حتّیٰ زنان به حبس رفته اصرار می‌کردند که به مظلومان ستم کنند و می‌ماندند تا ستم را می‌دیدند و با هر ده تازیانه دو سورهٔ قرآن محض آموزش اموات ضاربین می‌خواندند و در آخرت آقا مشهدی غلام‌علی و شریعت‌مدار عرائض و تلگرافات تظلم‌پی‌درپی به پست‌خانه و تلگراف‌خانه برای والی دادند ولی رئیس پست و تلگراف که با معاندین موافق بودند ارسال نکردند و بالاخره مشهدی غلام‌علی نزد جلیل‌الملک رفته از مظالم وارده سخن گفت و او حکم داد وی را به ضرب ته تفنگ به حبس انداختند و شبی نگه داشتند و روزی دیگر یک‌صد تومان گرفته به رشت گسیل کردند و دو روزی دیگر مقرر شد که از هر تنی از محبوسین هفتاد و پنج تومان نقد گرفته رها کنند و هر که داد مستخلص گردید و هر که نداشت اثاثیهٔ خانه‌اش را به بهای جنس حراج کرده مبلغ را داده تا رها شد و مظلومین فقیری که از بدی هوا و غذا و سختی حبس بیمار شدند معالجه نتوانستند و معاش نداشتند و از بیم تعرّض اشرار و کودکان از خانه خارج نشدند و آنان که توانستند عائله را بر جای گذاشتند به قری و قصبات اطراف گریختند و جمعی از اثر ضرب و زجر در محبس و یا مشقّات مهاجرت از این جهان درگذشتند چنان که میرزا نصیر بزاز در اثر رطوبت و سختی‌های محبس به مرض استقساء

مبتلا شده معالجه مفید نیفتاد درگذشت و مشهدی محمدجعفر کفش دوز از مشقات مهاجرت و سرمای ساحل دریا به مرض استرضاً و بالاخره فلج مبتلا شده معالجه سودی نبخشید و بدرود جهان گفت و میرزا اسدالله عطار از جهت آزار اشرار و یغمای اموال و ممانعت اعداء از کسب و کار خانه نشین و انیس بستر و بالین گشت و انتقال به جهان دیگر یافت و آقا شیخ مهدی بزاز به ضرب و لطمه که در محبس و خارج همی بر فرقه نواختند چشمش آب آورد و عاقبت نابینا گردید و پس از سیل زدن و مداوا اندک بهبودی یافت و به رشت و بندر انزلی مقیم گشت و در آن بندر درگذشت و برادران استاد اسمعیل و استاد جعفر کلوچه پز در اثر حبس و زجر و مهاجرت مریض شده به جهان دیگر شتافتند.

شهادت آقا سید یحیی در سیرجان

آقا سید یحیی یزدی مقیم سیرجان کرمان تاجری متقی و با علم و عرفان و به عقیدت و ایمان بهائی مشهور و مورد توجه و ثقه و اعتماد جمهور بود به همین جهت مورد حسد و بغضاء متنفذین خصوصاً حاجی میرزا داود خان دولتمند مشهور به تدین و تقدیس گردید چنان که مدتی نقشه استیصال آن سید را کشید و برای تهیه مقدمات کار به شهر کرمان رفته رشوه وافر به حکمران تقدیم نمود و حکمرانی سیرجان بگرفت و حق الحکومه و منال دولتی را فی الحال پرداخت و در آن اوقات ملا محمدعلی نصیرالاسلام واعظ از جانب خراسان وارد شهر کرمان شد و او مردی هتاک بی باک بود حاجی میرزا داود خان با وی سابقه آشنائی داشت و گماشته مخصوص با اسب سواری و مبلغی درهم و دینار و لوازم اجلال و اقتدار نزد وی فرستاده به سیرجان برای روضه خوانی دعوت کرد و واعظ مذکور پذیرفت و به سیرجان وارد شد و همه روز و شب بر منابر می گفت و می خواند و نسبت به امر ابهی سب و افتراء همی راند و حاجی داود خان آقا سید یحیی را به حضور در جلسات مذکور مجبور کرد و در یکی از آن ایام واعظ چندان در یاوه سرائی و هرزه درائی مبالغه نمود که آقا سید یحیی را تحمل استماع نماند و در اثناء کلامش از مجلس برخاسته بیرون رفت و حاجی میرزا داود خان پس از ختم روضه خطاب به حضار

گفت امروز اعتقاد آقا سید یحیی^۱ بر همه کاملاً واضح گردید آیا باز کسی هست که شک و تردید نماید و حاضرین بعضی تصدیق مقالش کردند و برخی تردید نمودند و او از واعظ تکلیف پرسید و واعظ بالصراحة چنین گفت هر مسلمانی که یقین بهائی بودنش دارد تکلیفش قیام بر قتل وی می باشد و اگر اندیشه و اهمال نماید دشمن خدا و رسول امام زمان محسوب است و حاجی میرزا داود خان از او خواست که همین بیان را روزی دیگر بر منبر فاش کند تا مسلمانان نادان تکلیف شرعی خویش را بدانند و لذا نصیرالاسلام روز بعد بر منبر تشدد و تأکید بسیار و سب و لعن بی شمار کرد و چنین بیان داشت که اگر یک تن بهائی در شهری سکنی^۱ کند ابواب رحمت و برکات الهیه بر وجوه عموم اهالی مسدود شود و بلاهای شدید نازل گردد و خطاب به حضار گفت که بر شما واجب و فرض است که دشمنان دین را از ما بین خود بردارید و لاجرم مردم به جوش و هیجان آمدند و روزی دیگر که به عنوان عزاداری مجتمع شدند هجوم به سوی خانه آقا سید یحیی^۱ بردند و در حالی که آن مظلوم از حمام به خانه برمی گشت به وی حمله نمودند و حاجی میرزا داود خان به عنوان حمایت و وقایت او را در عبای خود پنهان نمود و در همان حال با گزلهک حبیب خویش زخم کاری چند به شکم و پهلوئی آن مظلوم زد و مردم هجوم آورده به طرفه العین کارش را ساختند و جسدش را نیز برای دفن به قبرستان راه ندادند و لاجرم در خانه خودش مدفون گردید و کسان آن شهید به اولیای دولت مراجعه و تظلم پی در پی نمودند و داد و کیفری به عمل نیامد ولی حاجی میرزا داود خان به جزای خود رسیده به دست ابن عم خود مقتول گردید.

ورود اولین دسته از بهائیان غرب به دیار بهائیان ایران

و در این سال 1324 مسیو هیپولیت دریفوس بهائی فرانسوی با مسس لورا بارنی خانم بهائی امریکائی با نخست به قفقاز و عشق آباد و مرو و بخارا و سمرقند سپس در ایران به ملاقات بهائیان رسیدند و هر یک از دیدار یکدیگر کمال مسرت و انجذاب یافتند و بعداً مستر ریمی و اسپرک غیربهائی متدرجاً

.....

واقعات سال 1325 هـ ق

سال شصت و پنجم

سال 1908 م

آغاز نفوذ امر بهائی در کشور آلمان

و در سال 1325 امر بهائی به کشور آلمان سایه افکند و جمعی از رجال و نسوان را در حصن تربیت خود به نشو و نما گرفت و عرائض ایمان خباز وی را با تبر شهید کرد و جسد را به چاهی افکنده پوشاند و احبّاء به علّت فقدان میرزا یوسف به هر سو تلاش کردند و ماجرا دانسته جسد را بیرون آوردند و توسط نظمیة دو قاتل مزبور را گرفته حبس نمودند ولی ملّاه و غیرهم آنان را از حبس و قصاص رهایی دادند و نیرالدوله حکمران اعتنائی نکرد و جسد مظلوم شهید در قبرستان باباقدرت مدفون است و در آن هنگام شصت سال داشت.

بعضی از تأسیسات روحانیة اقتصادیة در ایران

و نیز در این سال 1325 اولین صندوق تبلیغ بهائی در طهران به نام شرکت خیریه برای ارسال مبلغین تأسیس شد و نیز درس تبلیغ بهائی به همّت حاجی صدر همدانی که برقرار گردید مبلغین بهائی به عرصه آورد و در خطابی از حضرت عبدالبهّاء در آن خصوص چنین مسطور قوله از صعود حضرت صدرالصدور مرقوم نموده بودید آن مشکاة نور و مقتبلس شعله طور فی الحقیقه ایام حیات را وقف خدمت ربّ غفور نمود و به عبودیت حضرت احدیت مداومت فرمودند نفوسی را زنده کردند و جمعی را آزاده فرمودند تأسیس درس تبلیغ کردند و به لسانی بدیع و بلیغ تعلیم فرمودند این تأسیس ابدی است تسلسل خواهد رفت و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی الأبد مسرور و پایدار خواهد بود و نام

مبارکش در انجمن عالم آهنگی برافرازد که طیور الهی را به حرکت و طیران آرد باری عبدالبهاء در نهایت رضاء از او از ملکوت ابھی طلب فوز و فیض بی منتهی خواهد و علیه البهء الابھی در خصوص شرکت خیریه مرقوم نموده بودید البتہ این شرکت را تأیید کنید و تشویق فرمائید مگذارید موقوف گردد و سست شود بلکه احباء باید به جان و دل بکوشند که روزبه روز این شرکت قوت یابد و به خدمات امریه مشغول شود طفلان تربیت نماید و یتیمان پیورود و عجزه را اعانت کند و نشر علوم فرماید و سبب هدایت خلق گردد.

شهادت آقا مهدی در تفت

آقا مهدی بن آقا حسین هنزائی یزدی ساکن تفت را که از بهائیان با فتوت و عالی همت بود هر قدر اشارت تفت در فتنه سال 1321 خواستند و دستگیر کرده به قتل آرند نتوانستند و پیوسته به صدش شدند تا در این سال 1325 هنگامی که در نیمه شب بیستم دی ماه عزیمت شهر کرد خبر یافته به باغی واقع در نیم فرسنگی قصبه مجتمع و به کمین شدند و همین که آقا مهدی بدان جا رسید هجوم و احاطه کرده با کارد و خنجر به نهایت قساوت جرح پی در پی وارد و مقتول ساختند چنان که هفتاد و پنج زخم کارد بشمار آمد و جسدش را در حسینیه محلّه براسویه تفت مدفون است و سنش در آن هنگام پنجاه و شش سال بود.

واقعات سال 1326

سال شصت و ششم

1909 م

و حاجی میرزا حسن مجتهد نزد پنجره آمده وی را امر به سبّ کرد و او این عبارت گفت خداوند اسحق کمک کند و هر قدر اصرار و تأکید نمودند..... تکرار کرد و آن گاه مجتهد وی را تسلیم فتح‌الاسلام مذکور نمود و فتح‌الله آن مظلوم مجروح را کشیده در زیرزمین حبس کرد تا عصر در خون چنان که حکایت کردند هنگام عصر او را به یک سوی باغچه کشیده ریسمانی بر پاها و گردنش بستند چنانچه زانوهایش را به گردن چسبانده قمه چند بر قفایش نواختند و آن مظلوم در هر ضربت ندای یا محبوب سرکشیده و جان بباخت و جسدش را کشیده در خندق واقع در کنار عمارت انداخته خاک ریختند و اهل محلّ پس از چند روز جسد را به قبرستان محله دوه‌چی برده دفن کردند دیگر آقا اسد که در تبریز غایت انجذاب و اشتعال ایمان داشت و پس از شهادت آقا ابراهیم در ایامی که مابین سلطنت خواهان محله دوه‌چی و مشروطیت خواهان یازده محلّ دیگری محاربه بود و غرّش توپ و تفنگ روز و شب تا مسافاتی بعید به سمع می‌رسید آقا اسد به پاس احتیاط در خانه خویش اقامت داشت و پس از چهار روز شنید که مجاهدین راه مشروطیت و حریت غلبه کردند و بازار معروف مسگران را به تصرف آوردند و به اتفاق عموزادگان خود به تماشا رفت و در بازار مسگران مقاتلین که خلف تخته‌ها مختفی بودند دیدند و کله‌اش را هدف گلوله ساختند و فی‌الحال بیفتاد و جان سپرد و عموزادگان جنازه‌اش را برده دفن کردند دیگر کربلایی زین‌العابدین که نیز در هنگامه مقاتله مذکوره پس از شهادت آقا اسد روزی بر پشت‌بام عمارت خود ایستاده بود ناگهان یکی از مجاهدین به وی خطاب کرده چنین گفت ای بابی تو را می‌زنم و او گمان مزاح برد ولی مجاهد بی‌درنگ تفنگ بر وی گشاده و قلبش هدف گشته فی‌الحال بیفتاد و از این جهان درگذشت.

نفوذ این امر در آذربایجان

و در همین سال 1326 در قریه قره‌شیران از توابع اردبیل تنی چند از بزرگان فائز به ایمان شدند و طولی نکشید که جمع کثیر از اهالی اقبال کردند و تفصیل احوال در بخش لاحق مسطور است .

انقلابات و محاربات داخلی در ایران

و نیز در این سال 1326 مخالفت محمدعلی شاه با مجلس و مجلس خواهان درگرفت و آزادی خواهان خصوصاً از بایان از وکلاء مجلس و مدیران جرائد و ناطقین و خطباء در اقسام مملکت خصوصاً در طهران قلباً و لساناً مقاومت شدید نمودند و شاه در پایتخت حاجی میرزا نصرالله بهشتی اصفهانی ملک التسلیمین و سید جمال واعظ و جهانگیر خان صوراسرافیل را کشت و مجلس را به توپ بست و در همه جا خصوصاً تبریز و اصفهان چنانچه شرمه ذکر شد فیما بین هواخواهان شاه و اعیان مجلس زد و خوردها واقع شد و بالاخره با این که شاه دست خط تجدید مجلس می داد اطمینان حاصل نشد و احکام دو آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی و حاج شیخ عبدالله مازندرانی بر مشروطیت و علیه استبداد سلطنت

....

واقعات سال 1327

سال شصت و هفتم

سال 1909 م

شهادت حاجی کلب علی

در نجف آباد اصفهان حاجی کلب علی از معاریف بهائیان آن قصبه به روز ششم روز صفر سال 1326 به دست معاندین و مخالفین به شهادت رسید.

ازدیاد مؤسّسات امریه

با وجود انقلابات داخلی و تعرّضات مذکوره در این سال بهائیان به نشر امر بدیع و تزئید و تقویت مؤسّساتی چند موفق شدند چنانچه آقا میرزا جعفر شیرازی در کرمل به حیفا مسافر خانه بهائی بنا نهاد و

حسب دستور حضرت عبدالبهاء اراضی اطراف مقام اعلیٰ را اهل بهاء شروع به خریداری نمودند و در همدان به نوعی که قبلاً اشاره کردیم رئیس و کارکنان مدرسه الیانس یهود به محصلین بهائی زاده اسرائیلی سخت گرفتند و از حضور در احتفالات ایام عید رضوان ممانعت کردند لاجرم بهائیان به تأسیس مدارس مخصوص خود پرداختند و مدرسه تأیید برپا گردید و بعد از آن مدرسه موهبت مخصوص بنات برقرار گشت.

قتل و غارت بهائیان در دو قریه حصار و نامق خراسان

یعقوب نام معاند شریر حصاری سابق الذکر به امید نیل ثواب اخروی و به تحریک و دستورملاً عبدالقهار قریه حصار که سلام گفت هفت خونخوار اشرار را با خود هم عهد و یار ساخته به قتل و استیصال بهائیان آنجا پرداخت شهداء سابق الوصف تربت حیدریه به دست بعضی از خوانین در همان بلد و همان محلّ جور و ستم و مقتول گردید و بهائیان در این سال 1327 در ایام عید رضوان به مراسم همه ساله احتفال گرفتند و شادمانی از قتل قاتل مذکور است لذا مصمم بر قتل و نهب شدند و در شب آخر عید خواجه رسیده داخل شدند و او را با گلوله مقتول ساختند و به زوجه اش با کارد و تبر و خواجه اسمعیل برادر مقتول استماع هیاهو نموده در خانه خود را باز کرده بیرون آمد و ستمکاران بر او حمله کرده نیز با کارد و تبر ساختند و زوجه اش را نیز سخت مجروح نمودند آن گاه به سوی خانه خواجه محمد شتافتند و در زدند و خواجه سر از بام بیرون کرد و تیری به سوی او گشادند و خطا رفت و مؤمنه شیرزن نام به بام برآمده فریاد برکشید و مردم از خانه ها بیرون ریختند و ستمکاران به خانه ملاً عبدالقهار رفتند و اجساد شهداء ثلاث در قبرستان قریه که حاجی محمد شهید در آنجا مدفون است دفن گردید و همین که شب بسر آمد علی الصّباح بهائیان عرض حال به مرکز ایالت در مشهد فرستادند و ملاً عبدالقهار نیز به دوستان خود نوشته آگهی داد که مقتولین بهائی و خارج از اسلام اند و قصاص نتوان نمود و حلّ واقعه به انجمن ملی تربت محوّل شد و انجمن عده ای مأمور

حصار کرد و بر ملا عبدالقهار وارد شدند و روزی دیگر در آن جا جمعی از وجوه اهالی نامق و حصار مجتمع گشتند و آقا سید حیدر از معاریف اهل بهاء را طلییده مکالمه نمودند و او با صراحت بیان ایمان خود و شهداء مذکورین را شرح داد و شهادت نامه به ارقام و اختتام حصار تهیه شده به مشهد فرستادند و نوشتند که از این جهت قصاص نتوان کرد و از آن جایی که ملاها زمامدار مشروطیت و اعضاء فعال انجمن ها بودند تعقیب از قاتلین به عمل نیامد و فقط محمدمصطفی^۱ میرزا بن محمد میرزا حکمران سابق الذکر تربت که در این هنگام مأموریت حکومتی داشت چهار تن از قاتلین را دستگیر کرده به تربت فرستاد که مدت ده روز محبوس شدند و ملا عبدالقهار خود به تربت و مشهد رفته حکم استخلاص گرفته آنان را رها ساخت و از یزد بر جسارت و شرارت یعقوب و همراهانش و برخی دیگر بیفزود و به تعرض و آزار این طایفه اهتمام نمودند از آن جمله در پشت بام قریه نامق ملا علی اکبر را در حالی که از خواب برخاسته لباس می پوشید هدف گلوله ساخته شهید نمودند و زوجه و خواهرش را نیز به ضرب گلوله از پای در آوردند و خواهر دیگرش از شدت خوف از بام افتاده در اثر سقوط در گذشت و در همان روز به حکم و فتوای ملا عبدالقهار آقا حسن را دستگیر کرده به کوه بردند و به عذاب شدید گرفتند آن گاه شهید نمودند و چون به نوعی که در سابق ذکر شده یعقوب شریر با همه این احوال خود که در خفا انجام می داد از اسحق جوان دلیر بهائی که تنی چند از دلاوران را هم با خود متفق داشت در اندیشه و هراس بود و معذک حفظ و حراست ملا عبدالقهار را نیز به عهده گرفت نزد شیخ علی اکبر ملای تربت که این هنگام به نام مشروطیت خواهی ریاست انجمن ملی بالا بگرفت مذاکره نمود تا وی را با بیست و پنج تن از اشرار مسلح بی دستگیری بفرستاد و آن سو اسحق را چون بهائیان کردند دست از سلحشوری خود شست همراهان را متفرق ساخته از نامق خارج شد و یعقوب و به قریه آمدند و او را نیافتند تا آنکه روزی اسحق برای امری به نامق آمد و دانست که جانش می باشند و خواست ... پناهنده شود ولی مصطفی قلی خان سلطان معاند معروف نامقی تصادف کرد و سلطان با وی خیانت به مخالفت سخن گفت و با اینکه او به معروفیت و نصیحت جواب داد بناء فریاد و فساد نهاد لاجرم حسین علی با اسحق همراه تاب نیاورده

او را به ضرب رصاص همی کشت و این خبر انتشار یافت که اسحق سلطان را به قتل آورد و نتوانست در نامق زیست کند و به مشهد رفت با شاهزاده و از آن سو یعقوب و همراهانش به نامق آمدند و حسین علی مذکور را که به مشاغل زراعتی و امور زندگانی خود مشغول با قسم قرآن فریب داده با خود موافق ساختند و ملّا عبدالقهار دستور داد که وی را در کوه بین نامق و حصار بکشند و چون بهانه قتل مصطفی قلی سلطان از تربت برای دستگیری اسحق محمدحسن خان سلطان و عباس سلطان و حسن بیگ با عده سوار و پیاده مسلح خادم شدند و به یعقوب و همراهانش پیوسته و حسین علی را در بین حصار و نامق در کوه تیرباران کردند و جسد وی بعداً از چاه قناتی که افکنده بودند بیرون کشیده به قبرستان نامق مدفون گردید به دخالت یعقوب به بهائیان دیگر پرداختند و شکرالله بیگ برادر کشته و خواهر در گذشته و زن و خواهری دیگر مجروح در بستر افتاده دستگیر کردند ولی رها نمودند و یعقوب شبانه کدخدا اسمعیل را در خانه خواهرش مقتول ساخت و جسد را خواست بسوزاند و زنان به شیون و فغان مانع شدند و مدت یک شبانه روز نگذاشت دفن کنند ... از از مردم با ریسمان جسد را در طرق و معابر همی کشیدند و بعد از اعمال به صرف مال و توسل اجازه داد جسد و دو روزی دیگر سید ذبیح الله و سید حسن و نعمت الله بن ملّا ابراهیم از بهائیان را دستگیر کرده قرار دادند و دو تن اول را به تربت فرستادند که مدت بیست روز در آنجا محبوس ماندند و در حق مناجات طلب مغفرت از حضرت عبالبهاء صدور یافت و بالاخره خبر یافت

و خواست یعقوب تیری به سوی اسحق گشاد و او را مجروح کرد و اسحق مدافعت و مقاومت که دست گشاید و آنان را تأکید کرد که به خانه درآمده مصالحه نمایند و ایشان از او اندیشه سوگند خوردند که تعرض نمی نمایند و اصرار نمودند که در خارج خانه قرار مصالحه بدهند پس اسحق با سید محمد محولاتی بهائی که با او بود از خانه خارج شده تفنگ های خود را تسلیم دادند و اسحق دست به یعقوب داده مصافحه نمود و ایشان زخم پای وی را شسته سوی حصار روانه شدند در اثناء طریق که سید محمد جلو می رفت غفلة محاصره کرده گفت ما تنها در حق اسحق سوگند خوردیم و به ضرب

هجده گلوله او را به خاک هلاک انداختند و جسدش را با اسلحه قطعه‌قطعه کردند آن‌گاه به هم‌رهان گفت من در باره اسحق قسم خوردم شما نخوردید و اگر هم خوردید اغلب شما نخوردید و حسب اشاره‌اش به اسحق حمله بردند و جروح مقدره وارد آوردند و در حالی که طفل با سوز و گداز الحاح و التماس می‌کرد او را به زمین انداخته جسدش را قطعه‌قطعه و سرش را جدا کردند و با خود همراه آوردند و در یک فرسخی حصار طبل و کرنا و مطرب حاضر نمودند و سر بریده و طفل را به آن کیفیت وارد کردند و اهالی با یعقوب مصافحه نموده تبریک همی گفتند و روزی دیگر سر را به تربت فرستادند و حکمران و شیخ علی‌اکبر حکم دادند که در شهر همه‌جا گردانند و اعلان نمودند که چنین بزرگ به واسطه یعقوب نائل گشتند و سر بریده مدتی دراز به دار آویخته بود آن‌گاه در قبرستان تربت دفن کردند و جسد‌های اسحق و سید محمد را در همان نزدیکی قریه حاجی آباد مستور و خاک داشتند و در اثر واقعات عنیفه فجیعۀ مذکور بهائیان نامق و حصار فراری و متواری شدند و عائلات و اموال و زراعاتشان را بی‌محافظ بر جای گذاشتند و بیست و دو تن محض تظلم مدت شش ماه در مشهد اقامت جستند و ثمر و فائده نگرفتند و آنچه داشتند فروخته صرف نمودند و عاقبت به حصار برگشته در حاجت و فاقه شدید افتادند و اگر مساعدت بهائیان مقیم عشق‌آباد نمی‌شد عودت به محل نیز نمی‌توانستند و چند بار تظلماتشان تأثیری اندک نموده والی به تربت نوشت که ملا عبدالقهار و یعقوب را تحت‌المراقبه به مشهد اعزام دارند و حکمران متعذر گشت که ایشان بیمارند و بهائیان در تظلم مداومت داده شکایات پی‌در پی به طهران نوشتند و امر اکید به مصطفی^۱ میرزا حکمران تربت رسید که ملا عبدالقهار و ابن عمش ملا شجاع را تحت‌الحفظ به مشهد اعزام دارد و او در عداوت با بهائیان از پدر سابق الذکرش کمی نداشت و محرمانه به عبدالقهار و پسر عمش خیر داده با ایشان به مشهد رفتند و در آن‌جا به قتل تعقیب بهائیان تحت بازخواست محاکم عدلیه قرار گرفتند و عاقبت جلب به طهران شدند و مدت یک سال توقیف گشتند تا تنی از بهائیان ضمانت گردد و چون هردو متعهد و ملتزم شدند که تعرض به این اهتمام نمود تا مستخلص شده به وطن برگشتند ولی یعقوب شریر در نامق و حصار عنان ستم بر مظلومان را بر فلک

کشاند و شکایات پی‌در پی ستم‌دیدگان تأثیری نکرد چه مصطفیٰ^۱ میرزا احکام ایالتی را به طفره و تعلق می‌گذراند و هر چند مأمورینی به صورت تحقیق به وامق و حصار آمدند ولی در خانه‌های بهائیان مانده به خوردن و آشامیدن پرداختند و یعقوب با هم‌رهان نیز در خانهٔ مقابل به عیش و نوش اشتغال کردند و چهاراً مسخره می‌نمودند و مأمورین نقودی از بهائیان به عنوان مصاریف ذهاب و ایاب گرفته برگشتند و یعقوب نیز با هم‌رهانش انواع دسائس و وساوس جلب مال همی نمود حتی روزی کودکی هشت‌ساله (ملاً نصرالله) بن ملاً علی شهید را به چنگ گرفته اعلان قتل داد و بیست و پنج تن با تفنگ‌های کشیده در مقابل چشم مادر مهیا شدند و مادر به بعضی متوسل گشته مبالغی درهم و دینار وام نموده به ظالمان داد و فرزند را مستخلص ساخت و عاقبت یعقوب طاغی شده آبادی را غارت کرد و پس از چندی از جانب دولت جمعی نظامی مأمور شدند و یعقوب در مقاتلات مقتول و هم‌رهانش متفرق گشتند و مدتی نگذشت که غلام حسین نامی از همدستان یعقوب با بیست و پنج تن از اشرار شبانه غفلهٔ به نامق ریختند و شیخ نعمه‌الله و ملاً نصرالله پسران آخوند شهید و ملاً محمد هادی و عدّهٔ دیگر از بهائیان را سر و پای برهنه از بستر خواب بیرون کشیدند و از هر یک مبالغی به نقود گرفتند و سه نفر فوق‌الذکر را به جبال کشیده خواستند به قتل آرند و تنی از مابین خودشان ممانعت نموده شفاعت کرده متعهد شد که مبلغ بسیار از نقود برای ظالمین بفرستد و لذا از مظلومین مذکور التزام گرفته رها کردند و طولی نکشید که مأمورین دولتی اشرار را تعقیب کرده متفرق ساختند و چندی بعد از آن یوسف خان حسین تربتی از اشرار و طفات به نامق آمده به اجبار از ملاً هادی مبالغی نقود گرفتند و شیخ ضرب نمودند و زوجهٔ ملاً ابوالقاسم را بزدند و به آتش افکننده مطالبه نمودند که پسرش را نشان تاراج کردند و پس از رفتن ظالمین مذکور اهالی نامق آن‌چه از اموال مظلومین برجا مانده

فتنه در کرمان و شهادت

.....و بغض و عناد اعداء مزید گشت و لذا بعضی از را اغوا کردند و مبالغی کثیر از اموال و اثاثیه‌اش را به تدریج ربود و سپس چند از الواح و آثار را به خانه سید علی مجتهد برده با گریه و زاری اظهار نمود که چندین سال است شوهرم مرا به پذیرائی از بهائیان داشت و من از عقیده سرّیه‌شان بی‌خبر بودم تا آن که مرا اکثر به معاشرت با حاجی واعظ کرد اینک گریخته پناه آوردم و مجتهد حمایت و تقویت نمود و اموال و اشیاء را بردند و آن مظلوم شاکر شد که بدین طریق از چنگال چنان زنی خلاصی یافت ولی دست تنگ و مدیون گردید و به شغل و کار دست گماشته به اداره امور خود پرداخت و اهالی از دیانت و امانت و اخلاق نیکش مجنون شدند

اعداء..... و اعداء.....

خلع محمدعلی شاه از سلطنت و منصب احمد شاه در ایران

عاقبت محمدعلی شاه که با انقلابیون و مخالفت و معارضت می‌کرد و مجلس دارالشوری^۱ را به دست قوای لشکری ایرانی به نام قزاق تحت نمایندگان مجلس را متفرق و عده‌ای از رؤسا انقلاب را مقتول و محبوس و جرائد آنان را تعطیل نمود از دستورهای حضرت عبدالبهاء نیز اطاعت نکرد و با اساس مشروطیت مخالفت ورزید و مجلس شورای سالم و ملائم تأسیس نکرد و قوانین عدل و انتظام موافق با عصر حاضر برقرار نساخت و حاجی میرزا حسن مجتهد به تبریز که با مشروطیت خواهان نهایت مخالفت داشت اهل بهاء را از آنان تفکیک و تحقیر نکرده و آقا ابراهیم را به چنان قساوت شهید کردند و بهائیان تبریز حسب دستور آن حضرت محض تنبیه وی نامه مفصل نگاشته به واسطه میرزا عزیزالله خان ورقاء رساندند و او دست انتقام در نیاورد و بالاخره خطابی از آن حضرت رسید و او ذکر فرمودند که اولاً از میرزا حسن خون‌خواهی میرزا ابراهیم عطار مظلوم شهید نماید ثانیاً ظالمین سنگسر را که بر بهائیان آن جا پی قتل و غارت تاختند سنگسار کردند و ثالثاً از قاتلین آقا سید یحیی^۱ شهید سیرجانی انتقام

کشد و او پس از مطالعه خطاب کریم چنین گفت سنگسر را جلوگیری کردم و اقدام در واقعه تبریز را
 الحال بیرون از مصلحت می‌دانم و سیرجان نمی‌دانم در کجاست و راجع به مجلس و مشروطیت و
 موافقت با ملت هم ادنی اقدامی نکرد و اقوالش به حضور آن حضرت عرض شد و لذا در بعضی خطابات
 در حقش ذکر بلا فرمودند بیان نمودند که چنان که در باره بعضی از ائمه اطهار مقام قائمیت مقدر شد و
 بعداً بدا گشت در باره وی نیز مقام موعود منصوص کتاب اقدس مقدر و بداء گردید و لاجرم مواعید و
 تأیید در حق او تغییر یافته مردود و مطرود گشت و طولی نکشید که در نتیجه انقلاب مملکت و قیام سران
 حریت خواهان شکست خورد و ناچار به سفارتخانه روس پناهنده گردید و از سلطنت مخلوع شد و تاج و
 تخت را گذاشته به روسیه گریخت و در آن حال بهائیان به یکدیگر می‌گفتند حالا دیگر خواهد دانست
 که سیرجان در کجاست و پسر ارشد و ولیعهدش احمد شاه در صغر سن به تخت سلطنت نشست و
 عضدالملک نایب‌السلطنه گشت و مجلس شورای ملی و حکومت ملیه برقرار گردید و برخی مخالفین
 اجراء مشروطیت مخصوصاً حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد نوری معاند به این امر را به دار کشیده
 کشتند احزاب مختلفه سیاسی و انقلابات داخلیه موجب هرج و مرج مملکت شد و
 از خطاب‌های حضرت عبدالبهاء در باب خلع محمدعلی شاه قوله مشهد جناب آقا میرزا احمد قاتلین علیه
 بهاء الله الابهی^۱ هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و انقلابات مشهد و اطراف خراسان معلوم گردید و
 البته تا به حال فی‌الجمله سکون و قراری یافته است و قدری محذورات زائل گردیده است چون حکومت
 مشروطه انتظامی می‌یابد اندکی راحت و آسایش حاصل گردد ای ثابت بر پیمان در وقتی که مجلس ملی
 سابق در نهایت اقتدار بود و شاه نفس نفیس صدراعظم را به قم فرستاد تا پذیرائی از حضرات علماء نماید
 و ایشان را در نهایت احترام و رعایت به طهران رجوع دهد و چون به طهران رسیدند جمیع خلق و
 حکومت به نهایت حرمت و رعایت استقبال کردند و به احتشام وارد نمودند و سه شبانه‌روز چراغان
 کردند و مجلس ملت تشکیل شد بعضی از یحیائی‌ها نفوذ تام در مجلس پیدا نمودند و به فساد پرداختند و
 دولت و ملت را به هم انداختند تا کار به جائی رسید که به خلع شاه و جلوس ملتفت و متنبه شوند که من

و آنها همگی هم‌رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم. آیا به رأی‌العین مشاهده نمی‌کنید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران آزادی طلب و طبیعی مشرب و بابی مذهب است یک دفعه از پشت پرده بیرون آمده‌اند و به دسته‌بندی و هرزگرگی و راهزنی شروع کرده‌اند بگوئید بینم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانه این سنخ مردم و این مجلس معقود در خدای تعالی راضی مباد از کسی که در باره مجلس شورای ملی غیر از تصحیح و تکمیل و تفتیح خیالی داشته باشد و بر حظ و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب مرا بر خلاف واقع انتشار می‌دهند و بر مسلمان‌ها تدلیس و اشتباه می‌کنند. و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود می‌سازند تا سخن ما به گوش مسلمانان نرسد و به خرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی می‌دانند ایها المؤمنون تلگرافی که این چند روزه به اسم حجج‌الاسلام و المسلمین آقای حاجی و آقای آخوند و آقای آقا شیخ عبدالله دامت برکاتهم طبع و انتشار دادند و خواسته‌اند بر خلاف تقریر ما شهرتی داده باشند. همان تلگراف را خواه پسند انتسابش به حضرت آقایان معلّم و امّت برکاتهم محقّق و معلوم باشد و خواه مثل بعضی دیگر مجهول و موهوم باشد. ما مهاجرین آن تلگراف را قبول داریم و مقصد ما همان است که در آن تلگراف مندرج است کسانی که از روی قوانین خارجه نظام‌نامه اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین می‌کنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند دیگر دحاگویان را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند. و معلوم خواهد شد که منکر مجلس و مخالف مجلس و مخرب مجلس ما هستیم یا دیگران (جفّ القلم و تمّ الکلم) در زاویه مقدّسه حضرت عبدالعظیم به طبع رسید یوم سه شنبه 12 جمادی الثانیه 1325

با کمال توفیر و احترام خدمت و کلاء محترمین مجلس مقدّس شورای ملی زحمت عرض می‌دهم از آنجائی که لفظ مشروطه تا به حال در این مملکت مستعمل نبوده است فعلاً که این لفظ در السنه دائر است چون مردم این مملکت به استعمال آن مأنوس نیستند هر کس این لفظ را طوری معنی می‌کند و مقصود از این کلمه را به وجهی بیان می‌نماید خاصّه که این کلمه در اغلب السنه تلفّظ حریت و آزادی

تردیف می‌شود و بعضی نادانان به اذهان مردم چنین القاء می‌کنند که مراد به حریت و آزادی حریت مطلقه است و این‌طور می‌فهمانند که مجلس مقدّس در تمام امور مردم دخالت می‌کند و حتی امور شرعیه را در تحت مشورت گذارده و اهل مجلس عقول خود را در آن مدخلیت می‌دهند و این القائات کم‌کم موجب وحشت بعضی از قلوب شد و پاره‌ای متحیرند محض اطمینان و رفع وحشت این دو سؤالی که ذیلاً عرض می‌شود جواب داده شود اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرر در مجلس می‌تواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر و ثانیاً مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند تا داعیان که در ابتداء امر در تأسیس این اساس دخالت داشته‌ایم و سفرّاً و حضرّاً در تشیّد مبانی این مجلس مقدّس بذل جهد کافی کرده‌ایم جدّاً خواهش داریم که زودتر جواب این دو سؤال را در کمال وضوح و لطف بفرمائید که رفع وحشت قلوب بشود و این الفاظ را برخلاف مراد حمل نکرده اسباب فساد نگردد (و اعیان خدام شریعت مطهره)

مطبوع در آستانه مقدّسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی

آبائه الکرّام برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحيم

صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین و امت برکاتهم بر وجه اجمال در این روز برای برادران دینی نوشته می‌شود که بدانند و بفهمند که به هیچ‌وجه غرض دنیوی نیست فقط غرض حفظ بنیة اسلام از انحرافات که ملمدین از نارقۀ خذلهم الله اراده نموده انا لهم الله تعالی ما ارادوا الثناء الله تعالی اولاً قلوب مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمه مبارکۀ مشروحه و قانون محمّدی صلی الله علیه و آله بشود ثانیاً آن که لایحۀ نظارت علماء که به طبع رسید بدون تغییر ختم قانون شود و تعیین هیئت نظارهم در همه اعصار فقط با علماء متنفذین باشد چه آن که خودشان تعیین بفرمایند یا به قرعۀ خودشان

معین شود که حضرت حجّة الاسلام آقای آخوند خراسانی مد ظلّه که تلگرافاً به توسّط حجّة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله و اّمّت برکاتة از مجلس محترم خواستند امتثالاً لامره الشریف در قانون اساسی درج شود.

ثالثاً اصلاحات موادّ قانونیه از تقييد مطلقات و تخصیص عمومات و استثناء مایحتاج الی الاستثناء مثل تهذیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات به شرع و اهل شرع و غیرها که در محضر علماء اعلام دو وجوه از واقع شد باید به همان نحو در نظام‌نامه بدون تغییر و تبدیل درج شود انشاءالله تعالی

بسمه تعالی ثنائیه

بر عموم اهل اسلام اعلان و اعلام می‌دارد که امروز مجلس شورای ملی منکر ندارد مجتهدین و نه از سایر طبقات این که ارباب حسد و اصحاب غرض می‌گویند و می‌نویسند و منتشر می‌کنند که جناب حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله تعالی **منکر** مجلس شورای ملی می‌باشد دروغ است و دروغ مگر در همین موقع توقّف زاویه مقدّسه مطلب خودشان را بر منبر و در محضر اظهار و اخبار نمودند و در حضور گروهی انبوه از عالم و حامی قرآن بیرون آورده قسم‌های غلاظ و شداد یاد کردند مخصوصاً روز جمعه گذشته به این شرح نقلی فرمودند که ایها الناس من به هیچ وجه مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین من همراه کردم از خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطلب را جویا شوید الآن هم من همان هستم که بودم تغییری در مقصد و تجدّدی در رأی من بهم نرسیده است صریحاً می‌گویم و همه بشنوید و به غائبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند به این معنی که البتّه عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر سلامت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمّدی و بر خلاف مذهب مقدّس جعفری قانونی نگذارد من هم چنین مجلسی می‌خواهم پس من و عموم مسلمین

یک رأی هستیم اختلاف میانه ما و لامذهبات که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند چه بایه
مزدگی مذهب و چه طبیعه فرنگی مشرب طرف من و کافه مسلمین اینها واقع شده‌اند و شب و روز در
تلاش که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند و نگذارند که مردم واضح است که مملکت
ایران مملکت اسلامی است و شریعت حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دائم
و مستمر و ناسخ ملی ... شرایع و احکام آن تغییرناپذیر است در این صورت ظاهر است که امر او از کلمه
مشروطه در این مملکت نیز از چیزی بشد که منافی با احکام شرعی باشد پس در جواب این سؤال چنین
اظهار می‌شود معنی مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگذاران
دولت است بر وجهی که مستلزم رفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه اولیاء دولت بود و حدود این
مجلس اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح حکمت و رفع ظلم و تعدی و نشر عدل و از وزارتخانه‌ها به
عبارت اخری 'وظیفه این مجلس این است که به تعاضد افکار اموری را که قابل مشورت و جمع و تعدیل
و نیست لذا وظیفه این مجلس خارج و مرجع احکام و امور شرعی کسانی هستند که حضرت خاتم انبیاء و
ائمہ کرام علیهم السلام معین فرمود از ایشان علمای علام و عدل مجتهدین عظام هستند و مسلم است که
قوانین منصوعه در این مجلس مخالف با قواعد شرعی نبوده و نخواهد بود چنان که در قانون اساسی ذکر
شده است هر مطلبی که مخالف با شریعت اسلامی باشد سمت قانونیت پیدا نخواهد کرد و مراد به حریت
در حقوق مشروع و آزادی در بیان مصالح عامه است تا اهالی این مملکت مثل سوابق ایام گرفتار ظلم و
استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آنها مقرر است مطالبه و اخذ نمایند نه حریت
ارباب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هر کس آنچه بخواهد بگیرد و به موقع اجرا
گذارد.

پاورقی ناخوانا

دیگر مصمم شدند عبدالبهاء به صریح عبارت به چند نفس از جمله محفل روحانی طهران مرقوم نمود که
دولت موفق گردد و مجلس یحیایی متفرق خواهد شد در آن وقت شاه در نهایت ضعف و مجلس

در نهایت قوت بود و انجمن‌های ملی که مؤید مجلس بود قریب به صد رسیده بود لذا یحیائی‌ها از تصریح حضرت عبدالبهاء یعنی تفریق مجلس استهزاء می‌کردند تا آن‌که به فتنه مجلس پریشان و متفرق شد و حضرات یحیائی‌ها خائب و خاسر گردیدند و نتوانستند که سلطنت را تغییر و تبدیل به شخص منوی ضمیر خویش دهند زیرا از او مبالغی رشوه و برطیل گرفته بودند باری بعد از این واقعه عظمی که سبب حیرت نفوس حتی اعداء گردید واقعه سیرجان واقع شد که حضرت عالم جلیل آقا سید یحیی را به نهایت مظلومیت شهید نمودند و در سنگر احبای الهی را اذیت شدید کردند و ظلم عظیم روا داشتند و در تبریز مجتهد حاجی میرزا حسن فتوی به قتل جمیع یاران داد که این حضرات مشروطه‌طلبان جمیعاً بهائی هستند به موجب شرع باید قتل و غارت گردند لهذا یاران الهی جمیعاً متفرق شدند فقط دو نفر را به دست آوردند و به زخم شدید شهید نمودند و اگر چنانچه یاران در آذربایجان متفرق نمی‌شدند کلاً و طراً به فتوای آن نظام خون‌خوار شهید می‌شدند ولی هرچه جستجو نمودند کسی را نیافتند در آن وقت عبدالبهاء به مراکز مهمه حتی مابین و ندیم خود شاه به صراحت من دون تأویل مرقوم نمود و هم‌چنین به محفل روحانی طهران محرمانه بنگاشت و هم‌چنین به نفوس مهمه دیگر به صریح مرقوم نمود و الآن آن اوراق تحت امضاء و حشم عبدالبهاء در طهران موجود و مضمون این که حکومت باید به خون‌خواهی حضرت شهید آقا سید یحیی برخیزد و ظالمان سنگسر را سنگسار نماید و مجتهد خون‌ریز را کیفر فرماید و جزای سزا دهد تا من بعد مجتهدی دیگر این جسارت ننماید و اگر حکومت به این امور قیام نماید فبها و الا یفعل الله ما یرید و یشاء بعد حکومت اعتزاز نمود که در قوه ما نیست دوباره مرقوم شد که اگر حکومت آن‌چه باید و شاید مجری دارد و خونخواهی حضرت شهید یحیی بنماید و ظالمان سنگسر را جزای لازم دهد و مجتهد حاجی را به آن‌چه سزاوار است قصاص نماید محفوظ و مصون ماند و الا تأیید به کلی سلب گردد و بداء ظاهر شود و امور منقلب گردد و حتی مرقوم شده بود که به حضرت امام جعفر علیه السلام عرض کردند که ما موعود به آن بودیم که سابقهم قائمهم و شما سابعید که قائمید فرمودند من موعود بودم و قائم ولكن بداء شد به این صراحت مرقوم شد که چون در قائمیت امام جعفر صادق بداء شد البته

در قهر و غلبه حکومت حاضر به طریق اولی بدهاء جائز نخواهد شد چون در آنجا بدهاء جائز بود البتّه در اینجا جواز بیشتر است حتّی بمابین و ندیم خود او در این خصوص به صریح عبارت با تمام قوّت و همّت به دفع غائلات داخلیّه و خارجیّه می کوشید ناقضین رساله به لغت انگلیسی منسوب به حضرت عبدالبهاء هستند در که در آن مقام مسیحیت و سلطنت وجه الأرض را مستند به مسطورات تورات و انجیل برای آن حضرت ثابت کرده جمیع ملوک و رؤساء مخاطب امور به تسلیم دولت و ملت به ایشان شدند و گرچه از نشر رساله مذکوره در عالم غرب ایجاد انقلاب و فساد نشد ولی رساله را در سوریه به لغت عربیه و ترکیه ترجمه کرده نسخه‌ای از آن را با لائحہ به شهادت و امضاء جمعی محتوی افتراء بناء قلعه متین در دامنه کوه کرمل و مخابرات سرّیه با اجانب و اضلال گروهی کثیر از اهالی عکا و دیگر مصمورات فلسطین و سوریه فرستادند و به واسطهٔ امضاء هیئت تفتیشیه سابق الذکر که تقریباً چهار سال کمال معادات و مخاصمت به عمل آوردند و نیز به واسطهٔ همرازان دیگر به سلطان رسانده تعالیم آن حضرت را که تغییر و تفصیل آثار ابھی و موجب حل سلاسل تقالید و تعصّب و اوهام از رقاب انام است به نام دینی جدید خاطر نشان کرده ورود پی در پی غریبان را به زیارت آن حضرت ذکر نموده او را بیمناک و مضطرب ساختند و بالجمله فرمانی اکید و سرّی بدین نمط به والی بیروت و حاکم عکا رسید که عبّاس افندی را تحت سؤال و باخواست گرفته اعمال مخالفانه را بر او تحمیل و تثبیت دارند و بفیزان طرابلس غرب که بسی سوزان و دور از عمران است برده محبوس نمایند و چون سلطان از تعرّض به آن حضرت اندیشه ناک بود و می ترسید که انقلاب در سوریه و عربستان شده دول مسیحیه نیز حمایت کنند لاجرم مدّت چهار ماه اجراء منظور را عقب انداخته تلگرافات مکرّر و استغسار همی نمود که آیا از عبّاس افندی چه مسموع شد و کار به کجا انجامید و احکامی پی در پی از او رسید که موجب شدت غلظت و جسارت معاندین گردید و حاکم عکا در طبقه فوقانیّه سرای عبدالله با شاکر مسکونه آن حضرت بود و منزل گزیده ذهاب و ایاب واردین را تحت مراقبت و تفتیش و بازخواست گرفت و تهمت و نسبت‌ها به خدام و اطرافیان همی بست و بالاخره روزی به واسطهٔ تنی از سپاهیان به دارالحکومه خواست و آن

حضرت مرافقت احدی از نزدیکان را قبول نفرموده و حیدراً فریداً در سرای حکومتی حاضر شدند و سؤال و جوابی بدین نمط به عمل آمد پرسیدند که افراد امریکائیان برای چه نزد شما می آیند جواب فرمودند برای زیارت روضه جمال ابهی^۱ و اطلاع از حقایق و مسائل دینیہ پرسیدند اوراق مضره که نزد شما دیده شده و به ثبوت پیوسته چه بود جواب فرمودند هرگز نزد من اوراق مضره نبود و و احدی ندید پرسیدند که آیا هرگاه ثابت شود باز هم انکار خواهید نمود و در آن حال شهود حاضر و مہیای برای اداء شہادت بودند و آن حضرت با نہایت سطوت و قدرت فرمودند گفتم اوراق مضره نزد من نبوده و نیست و فی الحال از جا برخاسته خارج شدند و عظمت و قوتشان چنان حاضرین را گرفت که قدرت تکلم و جسارت و مخالفت نیافتند و حکمران کیفیت مآوقع را به سلطان تلگراف نمود و موجب مزید بیم و وحشتش گشت و چند روزی نزدیکان و دوستان و مؤمنان قرین حزن و اندوه گردیده معاندین و منافقین با سرور و شادمانی به سر بردند و آن حضرت خود با کمال شکفتگی خاطر برای پذیرائی یار و اغیار حاضر بودند و به امر سلطانی کشتی آمد که ایشان را بغیزان برد و کشتی دیگر نیز برخی از دوستان قرار داده بودند که ایشان را به پاریس برساند و قونسول ایران اسکونیج ایتالیائی کشتی ایتالیا را برای بردن آن حضرت و استخلاصشان مہیا کرد و هر قدر اصرار و التماس نمود نپذیرفتند و به صورت مشورت به عدہای از احباب چنین فرمودند که کشتی دولتی برای بردن اسیراً و حیدراً به غیزان حاضر و کشتی دیگر نیز مہیا است که مرا به پاریس ببرد شما کدام به کدام طریق را اصلاح امر ابهی^۱ می دانید و ہمہ ما به نہایت مسرّت و شکرگذاری رفتن به پاریس را مصلحت دانسته پیدایش وسائل را من جانب الله خوانده متوسّل به دینشان که ہمین را اختیار نمایند و جملہ مشہور الفرار ما لایطاق من سنن المرسلین بر لسان راندند و مطمئن گشتند کہ چنان کہ خواستار شدند در شب می گردد ولی روزی بعد آن حضرت را در مقرّ خود قائم و مستقر مشاهده و بہ آنان چنین فرمودند کہ راضی بہ مهاجرت از عکا و وا گذاشتند روضه علیا و مقام اعلی^۱ بہ دست اعداء نشدم و جمال ابهی^۱ ظہیر و مجیر من است و کشتی مذکور برای بردن ایشان بہ پاریس چهار شب و روز در دریا ماند تا چون جواب رو فرمودند بہ محلّ خود بازگشت و کشتی دولتی

حاضر و مهیا بود و قلوب عائله و نزدیکانشان و جمیع مخلصین می‌طپید..... کس نزد حکومت فرستاده
اعضاء دائره و مستنطق طلبیدند و به ایشان چنین فرمودند سلطان در تلگراف خود را شما از
جانب من تلگراف تشکر نمائید که مرا در صف انبیاء و مرسلین قرار داد زیرا مرکز ما بین القاب تجلیه
..... نشدند و به عنوان سلطان محمد و عیسی پاشا و موسی بیگ و ابراهیم افندی مذکور نگشتند و
علی هذا من عباسم تحت غل و زنجیر معاندین عنود عباسم در حال نفی و اسارت عباسم در
هنگام قتل و غارت پاورقی کاملاً ناخوانا

..... اعلیٰ را آقا میرزا اسدالله تا شام رساند و چون مصلحت نشد که از خشکه ورود نمایند همین
که به بیروت آورد در کشتی نهاده به حیفا وارد شدند و جسد مبارک در صندوق چوبی کوچکی
بوده آن صندوق در جوف صندوق چوبی دیگر قرار داشت و در گمرک حیفا به ملاحظه خاطر سرکار
آقا معاینه نکردند آن گاه به خانه مستأجره سرکار آقا مقابل قبرستان واقع شده قریب شش یا هفت ماه بود
و پس از آن جا به عکا بردند و در اطاق منزل سرکار آقا در خانه عبدالله پاشا اقامت داشتند تقریباً چهار
سال برقرار شد تا چون صندوق سنگی از هندوستان رسید و از دریا ورود گمرک گشت سرکار آقا
رفته..... گمرک که بودند و فرمودند صندوق والد من است و قیمت معین کردند و لذا در گمرک
وقت به عمل نیامد و صندوق را در اطاق خانه نزدیک به خانه حالیه سرکار آقا گذاشتند آن گاه موقعی که
در عکا بودند به من و میرزا هادی امر فرمودند عرض مبارک را در عربانه گذاشته با اشیاء دیگر به حیفا
آوردیم و به بالای کوه کرمل که سرداب درست شده بود ولی اطاق هنوز درست نشده بود آورده در
سرداب گذاردیم و سپس در موقعی که صندوق را نیز قریب چهل نفر عمله با ریسمان و قرقره کشیده به
مقام آورده در سرداب داخل کردند سرکار آقا بودند دستور دادند صندوق چوبی اول عرش مبارک
کنار گذاشتیم دخال صندوق چوبی که عرش مبارک در آن بود و پیدا بود که جسد تغییر کلی یافت در
صندوق چوبی که در داخل صندوق سنگی بود گذاشتیم من و آقا میرزا هادی و آقا حسین آشی و آقا
عبدالکریم و آقا سید تقی و استاد محمد علی بودیم و هنگام گذاردن عرش مبارک سرکار آقا برهنه و

موها پریشان و حال عجیبی بود دکتر حاضر بود می‌خواست عکس سرکار آقا را با آن حال بردارد اجازه نفرمودند و آن در نوروز 1910 میلادی بود در صندوق سنگی اسم اعظم با خطّ طلائی نقش داشت. آقا میرزا محسن افنان

صبح یک‌شنبه حضرت عبدالبهاء با عائله مبارکه و عده‌ای از احباء از عگا به جانب حیفا عزیمت نمودند در امتداد ساحل در نیمه راه بین عگا و حیفا..... ایام بنای کوچکی موجود است که از طرف حکومت برای مراقبت راه اختصاص یافته هیکل مبارک در همین نقطه در وسط راه توقّف کردند و مختصر خوراکی صرف فرمودند پس از یک ساعت و نیم به حیفا وارد شدیم چند نفر از احباء می‌دانستند که از نه سال قبل عرش اطهر حضرت ربّ اعلیٰ

..... اشتیاق به مصائب و بلایا و اطمینان و امیدواری به حفظ و صون الهی فرمودند و آنان را اذن خود دادند که رفتند و به سلطان تلگراف کردند و بر ترس و هراس افزود و مکرراً با تلگراف استفسار نمود که اگر عباس افندی را نفی از عگا کنند آیا انقلابی و جوابی تلگرافی رفت که هیچ حادثه روی نخواهد داد و معذک جرئت و جسارت نیافت و دستور داد که کشتی مذکور به اسلامبول برگشت چه در آن موقع حزب جوانان ترک که سال‌ها مورد تجسس و سخت‌گیری‌های سلطانی بودند از سلاطینک فرقه عسگری را با خود همراه کرده به اسلامبول تاختند و اساس استبداد را برانداختند و کاخ ملیت و مشروطیت برافروختند و چون بعداً سلطان خواست رخنه در بناء مشروطیت کند مخلوع و منفی گردید.

انقلاب ترکیه و خلع سلطان عبدالحمید و استخلاص حضرت عبدالبهاء

همین که ترکان جوان انقلابی بالاخره به مقصود خود رسیدند و کاخ استبداد عبدالحمید و عثمانیان را برافکندند و دولت و مجلس تأسیس نمودند و محبوسین را مستخلص ساختند حکومت محلیه راجع به حضرت عبدالبهاء سؤال کرد با نهایت توقیر جواب رسید که حضرت عباس افندی محبوس نیستند و رفتن

به هر جا را خواهند مختارند پس آن حضرت به بهجی رفته روضه علیا را زیارت فرمودند و نیز به حیفا مقام اعلیٰ را زیارت کردند و کماکان در عکا تا پیش از سالی اقامت داشتند و ایامی نیز در حیفا به سر برده دستور تعمیر و تزیین مقام را داده تأکید و تسریع فرمودند و بهائیان شرق و غرب از استخلاص آن حضرت پره‌ای شادمانی گشودند و فوج فوج آزادانه پی زیارت شتافتند و نامه‌های بسیار حاوی انبساط و شادمانی فرستادند و خطاب‌های بسیار در جوابشان صادر گردید از آن جمله در خطاب به مستر چلیس امریکائی چنین مسطور است قوله الحمد لله تو موفق به خدمت شدی و من نیز مؤید به زیارت عتبه مقدسه گشتم در یک روز جهان جهان دیگر شد و قیود و سلاسل حبس و زندان گسیخته گردید و عبدالبهاء به قبه مقدسه فائز شد اگر چه من در زندان در نهایت روح و ریحان بودیم و قلب منجذب بود و روح مستبشر و چشم به حکومت‌الله ناظر و زبان به ذکر حق ناطق و در اعلاء کلمه‌الله و نشر نفحات‌الله سعی و جهد بیشتر مبذول می‌شد زیرا ادنی فتور حاصل نگشت و قصور واقع نگردید پیوسته ندا بلند بود و نفحات

.... سه ربع املاک ... و اطراف را خریدم اینک خواستارم و کیلی معین کنید تمامت املاک را به دویت لیره می‌فروشم و همین که لائحہ دفاعیه احوال گردید و هنوز مفتشین به اسلامبول پیاده نشده کالسکه مملو از بمب جلوی مسجد سلطانی ترکیه از سرحد تجاوز کردند خیالات عبدالحمید خان گشت که ناگهان نداء حریت پیچیده و از وصول لائحہ تا حریت بیش از سه ماه طول نکشید و غزل ترکی را در شهر محرم ساختم

میس انا کوپر بهائیه شهیره آمریکائیه قوله اظهار سرور از آزادی عبدالبهاء نموده بودی این دلیل بر محبت تو است ولی عبدالبهاء را در بهاء زندان ایوان است قعر چاه اوج ماه ذلت عزت است موت حیات است مشقت راحت است عذاب جنت است و تغییر مذکور در ترکیه موافقین و مساعدین آن حضرت هریک به مقامی ارجمند رسیدند و مخالفین و مقاومینشان دچار ذلت و خواری گشتند و سی و یک نفر به یک بار در اسلامبول مصلوب شدند که همه از معاندین بودند و جمال‌پاشا در آن وقت

مصلوب نشده تا در جنگ یا دولت انگلیس در حرب فلسطین سردار گردید و گفت عبدالبهاء را به دار می‌زنم و پس از آن مصلوب گشت و خریق و میر آقای عسگری و حکمران عکا مذکورین در سابق که دوست به آن حضرت بودند عزیز و امیر و رفیع‌القدر شدند و والی معاند بیروت در حبس به هلاکت رسید و نایب ظالم معادی پس از گرفتاری و تحمّل مشقّات شدید هلاک گردید و پاشای رئیس هیئت تفتیشیه که خویش را والی آینده بیروت گفته وعده صلب آن حضرت در خارج عکا داد با خوف و بیم گریخته گرفتار شد و پس از آزادی بسیار در منظر و مشهد هزاران نفر مصلوب گشت و دو تن دیگر از ایشان در محبس هلاک شدند و یک تن از ایشان به مصر گریخته نزد بهائیان رفته واقعه هلاکت رفقای خویش را گفته اظهار توبه و ندامت نمود و برای قوّت ضروری خود مجیدی چند از آنان گرفت و طابور آغاسی که در شام رساله افترائیه انگلیسی را به صربی و ترکی ترجمه و طبع و نشر کرد از حکومت و خدمت دولت معزون گشت و به حال ذلّت به عکا آمد و آن حضرت و با عائله اش به وطنش ارسال نمودند.

انتقال کردن حضرت عبدالبهاء از عکا به حیفا و

استقرار دادن عرش حضرت اعلیٰ

در این سال 1327 که دولت متصب استبداد عثمانیه به کلی منقلب به دولت جمهوری آزاد ترکیه گردید..... خود که مادام جکسن آمریکائیه بهائیه برای سکونتشان بنا کرد و خود ترفیع فرمود..... شدّت سرور شدند و زائرین پی‌درپی می‌آمدند و چون جسد مطهر را در حال پریشان و موی افشان مناجات خوانان و شکرگویان با دست بدان مقام برده در سردابه مکتوم داخل نمودند و در آن حال تأثر و انقلاب شدید در آن حضرت حادث شده دستار از سر افکننده بیاناتی بسیار مؤثر و محزون ادا فرمودند و شکر الهی به جای آوردند که جسد اعلیٰ پس از نقل و انتقال متوالی در سنین طولانی به و مقبل اهل مدائن بقاء قرار گرفت و وصایا و نوایای جمال ابهی 'زعم الف مخالفین بی‌وفا به ید مرکز عهد و میثاق جاری گشت و بشارات موعوده و مواعید مودوعه

در کتب مقدسه صدق و تحقّق پذیرفت و صندوق چوبی را در صندوق سنگی قرار داده در مقرّ مذکور مستقر ساختند آن گاه در سرداب را با سنگ و آهک و گچ بسته احدی در آن جا راه نیافت و در حجره وسطی از حجرات شش گانه مقام که فوق صندوق بود شمعدانها قرار داده مفروش فرمودند که شمعها در شبها می افروخت و زائرین و زائرات در دو حجره دیگر که ابواب به حجره مذکور مفتوح داشت صورت زیارت که در روضه علیا تلاوت می شد و در بخش ششم شرح دادیم خواندند و لوح کرمل را نیز که با خطی جلی و زیبا نوشته بر حائط معلق گردید و نیز منجات و آثار دیگر قرائت می گشت و مخصوصاً در اسحار جمع زائرین با حسن الألحان تلاوت اذکار می نمودند و شیرازی در حین مسافرخانه و آب انبار برای زائرین در قرب مقام بنا کرد و حوائج مسافرین و زائرین در ایام اقامتشان به حیفاً تقریباً مرتفع گردید و بعداً متدرّجاً در سنین لاحقه تزییناتی که در خور مقام اعلیٰ بود فراهم گردید و بهائیان کشورهای شرق و غرب قطعات اراض کثیره در اطراف مقام خریدند و برخی ابنیه لازمه تأسیس گشت.

اولین مجمع عمومی بهائیان امریک و مخصوص مشرق الأذکار

در روز نوروز نمایندگان محافل کشور ایالت شمالی آمریکا در شیکاگو حسب دعوت محفل روحانی حاضر شدند که تقریباً به عدّه چهل بودند و بسیاری دیگر نیز از بلاد بعیده برای ملاقات و اطلاع و استفاضه حضور یافتند و بر این روش اولین مجمع عمومی شورای آن مملکت منعقد گردید و مدّت اجتماع سه روز شد و در ساعت های مقررّه همه روزه مجتمع شده در امور متعلّقه به مشرق الأذکار و غیرها صحبت و مشورت نمودند و هیئت اتّحادیه بهائی مشرق الأذکار مؤلف از تمامت بهائیان آن کشور تصویب شد و کمیته اجرائیه هیئت مذکور مرکّب از نه تن بدین اسامی مستر آرتور اگنو میس کورین ترو مستر برنارد م جاکیس مستر آلبرت هال میس آنا پارمرتن مستر مستر چارلز ناسن ریمی مستر ویلیم هور میس هلن گودال انتخاب گردید تا برای جمع نمودن اعانه و خریدن زمین و بناء مشرق الأذکار

و دیگر موادّ مهمّه رسیدگی نمایند و انعقاد مجمع را تلگرافاً بهائیان ایالات متّحده و کشورهای اروپا خبر دادند و چون خطابی عمومی از حضرت عبدالبهّاء به بهائیان ایران و هندوستان و ترکستان برای اعانت به مشرق‌الأذکار صادر گردید از ممالک مذکوره نیز اعانات رفت و در ضمن آن خطاب چنین مسطور است قوله حال در اقلیم امریک احبّای الهی مصمّم بر تأسیس مشرق‌الأذکار گشتند و در بهترین نقطه زمینی مهیا نموده و مشغول به جمع اعانه هستند هر چند آنان این مشرق‌الأذکار را در نهایت متانت و رصانت اتمام خواهند نمود ولی محض ارتباط شرق و غرب و ازدیاد انعطافات حبیبه و تحکیم بنیاد اتحاد و اتّفاق باید جمیع احبّای شرق به قدر امکان معاونت نمایند ولو به مقدار جزئی مبلغی باشد لایکلف الله الاّ وسعها و این اعانه باید از جمیع شهرها و از جمیع احبّای الهی گردد و بالجمله این اجتماع در آمریکا بنیان به انجمن شور عمومی و اجتماع نمایندگان و بالاخره محفل ملیّ گردید.

نجم باختر

و در سال 1328 در شیکاگو به اثر انعقاد دوّمین مجمع کنونشن تأسیس مجله مختصر انگلیسی فارسی به نام پیامبر باختر شد که مدیر قسمت انگلیسی البرت ویندست و مدیر قسمت فارس میرزا احمد سهراب یقین یافت و نام مجله بعداً نجم باختر قرار گرفت و متدرّجاً ترقیات کرده سالها دائر بود.

مدرسه وحدت بشر

و در این سال چنانچه قبلاً ذکر شد در کاشان مدرسه ابتدائیه نونهالان بهائی که به نام وحدت بشر مسمی گردید و تأسیس شده کودکان دیگر را نیز می‌پذیرفت ولی هر سال معاندین و معترضین برای بستن مدرسه قیام کردند و به اهتمام بهائیان کاری از پیش نبردند.

شهادت در نجف آباد

نیز در این سال آقا محمدجعفر صباغ بهائی متصوّر به حسن عمل و مورد عداوت بستگان نابھائی خود و معاندین دیگر در حالی که به شب با انجذاب و اشتعال در مجمع بهائیان..... به قرب خانه هدف گلوله چند تن از معاندین شده به شهادت رسید و بهائیان شبانه جسم آن را غسل و کفن دفن نمودند.....

قتل و غارت اهل بهاء در نیریز

اجتماع و اقتدار و انجذاب بهائیان نیریز پیوسته موجب تحریک حسّ عصیّت و عداوت ملّاهما طمع برای قبض اموال و املاکشان تیز کردند تا به این سال 1328 در عرصه انقلاب و پریشانی و آشفته هجوم شیخ ذکریا و قتل و اسر و یغما واقع شد و کیفیت واقعه چنین بود که چون شاهسون را حکمرانی فارس داد و مسعودالدوله بن آصف که در فتح علی خان مستوفی بن زین العابدین معروف را به مساعدت برادرش

کنیه مکنونه ساز مخالفت می نواخت و به هوای وصول به مهتری و حصول آمال سروری با احزاب شاه پرست و حریت پروری نیز نرد نفاق می باخت ناگهان دختر خود را به نکاح درآورد و نزهت الملوک به اتفاق برادر به دفع شوهر پرداخت و او ناچار به مقابله و مقاومت برخاست و دست به سوی طفات ... دراز کرده به هجوم بر قصبه و نهب اموال خواند و در آن ایام سید عبدالحسین مجتهد اهل لار فارس را هواس سروری بر سر افتاد و مرام اخراج اروپائیان و منع استعمال امتعه بیگانگان و قلع و قمع حریت طلبان و بابیان و جلوگیری از فواحش و مناهی و تشکیل سپاه ملّی با حقوق کافی و امثالها را تحت موادّ قوانینی که تدوین و طبع نمود پیش کشید و بابیان و جلوگیری از فواحش و مناهی و تشکیل سپاه ملّی با حقوق کافی و امثالها را تحت موادّ قوانینی که تدوین و طبع نمود پیش کشید و با رایت نصر بن الله و فتح قریب سپاهی جری و غریب به نام جند ملّی گرد آورد و شیخ ذکریای نوريجانی پشت کوهی خونریز را نیابت داد تا در کوهستان معادن لار و داراب و نیریز سپاهی اسلام پناه فراهم نموده بنای تاخت و تاز گذاشت و ملّاهای اصطهباناتی لاسیما شیخ الاسلام مذکور در خفا به مراسلات متوالیه وی را به نیریز برای استیصال

بایه دعوت کرد و اردوی شیخ ذکریا در اواخر صفر سال 1328 روی به قصبه آوردند و اشرار اعداء محلّ نیز ملحق شدند و حکمران با هم‌رهان اندک مدافعه کرده مغلوب و فراری گردید و محمدحسن کلاه مال جوان شجاع بهائی مشهدی رحیم را در بام مسجد گلوله به چشم رسیده فی‌الحال جان داد و اهل بهاء بیم و اندیشه افتادند و جمعی دست‌زنان و صفار خود گرفته به سوی کوه واقع در جنوب قصبه گریختند و در آن حال معاندین از مسلمین سنگ و چوب به فرقیان همی نواختند و گرچه جمعی از مسلمانان نیز به در رفتند ولی اطمینان یافته به خانه‌های بازگشتند و برای اهل بهاء ملجاء و مأمنی ظاهر نبود و اموالشان به غارت رفت و خانه‌هایشان ویران گشت و خطر قتل برای عمومشان مهیا گردید لاجرم عائلات خود را بدرود گفته به میان بند در کوه جنوبی به سوی اصطهبانات و فسا و سروستان رفتند و بسیاری دور بوده پنجر ماندند که از آن جمله آقا محمدعلی و داماد و پسر برادرش ملّا حسن بزاز با عائله و بستگان که تقریباً بیست تن به شمار و واقع در دامنه کوه جنوبی بودند و چون خبر ورود شیخ ذکریا به عشایر اطراف و نواحی رسید دسته دسته به نام اظهار اخلاص به سید عبدالحسین و برای التحاق به سوی قصبه همی آمدند و در آن میان جمعی از اعراب شکاری را به ایشان تصادف شده محاصره نموده اسلحه را گرفته رخت از تنشان برآورده سر و پای برهنه بازوان بسته در غارستان و سنگلاخ کشیدند و با ضرب سنگ و چوب و گزلك و ته تفنگ و غیرها بدن مجروح و مورم کردند و به حالی که از شدت تعب و عطش رمقی باقی ماند به محضر شیخ در محلّ بهائیان حاضر ساختند و ملّا حسن را که سی سال داشت شیخ امر به تبرّی از عقیدت ایمانی کرد و او به مناجات پرداخته با متانت و رزانت تامّه جواب گفت که سالی آرزوی شهادت در سبیل حقّ داشتم چه خوش ساعتی که بدین سعادت برسم و شیخ حکم قتل داد و ظالمی بی‌درنگ چنان با قوّت بازو شمشیر بر فرق آن مظلوم نواخت که قطعاً جدا ساخت و هنوز مناجات می‌خواند که شمشیری دیگر بر فرقش خورده جان تسلیم کرد پس نوبت به ملّا محمدعلی رسید و شیخ اصرار در لعن و تبرّی نمود و او مقاومت در کلام و استقامت ورزید و شیخ فرمان داد وی را هدف گلوله چند ساخته از پای درآوردند و پا بر ریسمان بسته تا ربع فرسنگ کشیدند و به درخت توتی آویزان

کرده آتش زدند و جسد ملاً حسین را در همان محلّ شهادت به سمت شمال بر درخت توتی بالا کشیده
 گلوله نواختند و دیگر اسرا را در مدرسه به جنب مسکن شیخ در حجره بی آب حبس کرده پی قبض نقود
 و اموالشان شکنجه و عذاب نمودند و از آن سو بهائیان مجتمع در کوه که از دور حریق خانه‌های خود را
 نگریسته متأثر بودند ورود سید جعفر اصطهباناتی با گروه همراهانش را که از جاده شیراز نزد شیخ آمده
 تشویق بر محاصره و استیصال مجتبعین در ورود قوای دولت به حمایت خود گماشته و عزم
 رجعت به قصبه کردند که مخبری رسید و اخبار واقعه تماماً بیان نمود و لاجرم در همان تاریکی با وجود
 بی‌خوابی و خستگی بسیار سر به فرار نهاده سه شبانه روز متوالی در سنگلاخ صعب آن حوالی دویدند و
 نوردیدند ولی راه گم کردند و بالاخره به بالای کوه و سقوط‌گاه مرتضی رسیدند که جلگه دامنه آن
 مستوی و وسیع و خصیب بود و برای احتیاط از اعداء شب را در همان‌جا بر برف و سرما ماندند و
 باز به راه افتادند تا به کوه اصطهبانات رسیدند و نزدیک چشمه بیارمیده آنچه از زنان
 همراه داشتند به مساوات خوردند و هفت تن مظلوم محجوب از آنان به سوی موستان
 خود بازگشتند که نام‌هایشان چنین بود محمدابراهیم و پسرش علی و برادرش محمد اسدالله
 و دیگر ملاً حسین و پسرش مهدی و دیگر علی‌اکبر زائر بن مشهدی نوروز و دیگران سوی اصطهبانات
 رفتند و اصطهباناتیان را که از نیریز برگشته غنیمت آوردند دیدند و خبرهای جان‌گداز از
 ایشان شنیدند و بعضی در قصبه ماندند و دیگران به قریه رونیه ملکی آقا میرزا کوچک افغان رسیده
 از جوع و مشقت درآمده بیاسودند و از ولی هفت تن مذکور همین که از جبال
 اصطهبانات خارج شده به محال خود مأوی گرفتند تفنگ‌چیان شیخ و عدّه از اصطهباناتیان که در
 می‌کردند با دوربین تنی از ایشان را دیده به همراهان خبر داده متفقاً محاصره کرده همه را
 دستگیر نمودند و به انواع ستم بازوهایشان را بسته از کوه پای برهنه سرایشب فرود آوردند و
 تنی به شیخ مزده گرفتاری هفت نفر دسته دسته به استقبال و تماشا شتافتند و
 مظلومان را به حال که به قرب مسکنش بود هدف گلوله کرده اهدافشان را مشبک ساختند

و روزی دیگر استاد عطا را در کوهستان یافته با آقا عباس خادم مسافرخانه و امرالله بن سلیمان به همین منوال کنند و در روز سوّم و چهارم درود شیخ مذکور به نیریز محمّدابراهیم بن درویش و محمّدعلی و استاد علی صباغ را در محلی به چنگ آورده شهید کردند و در شب پنجم درودش میرزا علی اکبر بن میرزا اسمعیل جوان منجذب متقی را که تا حدود اصطهبانات به نوع مذکور همراه فراریان مظلوم رفت و از آن جا مستقیماً به نیریز باز آمد و به احوال پرسی نزد زوجه اش رسید و هنگام درود به در خانه مشهدی که نزد شیخ عهده دار قبض و آزار و حرق و غارت مظلومان و بیوت و اموالشان بود خبر یافته دستگیر کرده نزد شیخ برد و جوان منجذبانه آرزوی وصول به شهادت کرده چنین اظهار نمود ه با گلوله مقتول نمود لاجرم او را نیز بدان گونه کشتند و علی هذا با ملّا عبدالحمید شهید عدو شهداء واقعه مذکوره هیجده تن شد و مصائب عائلاتشان از حیث فقدان غذا و تعرض اعداء و نگرانی از منتسبین متواری در کوه و صحرا بی شمار بود و از آن سو حکمران قراء رونیز از آن ترسید که شیخ از التجاء اهل بهاء به آن جا آگهی یافته آهنگ هجوم نماید لاجرم امر به خروجشان داد و مظلومان بی پناه شبانه بیرون رفته از کوه رفیع صعب العبور و از جنگل گذشته خود را به سروستان رساندند و بهائیان آن جا خصوصاً فتح علی خان حکمران از ایشان پذیرائی و دلجوئی کردند و هفتاد تن از مظلومین را که در آن جا گرد آمدند به بذل ماکول و ملبوس و غیرهما بی نیاز ساختند تا آن که اردوی دولتی به سرداری نصرالدوله شیرازی بن قوام الملک و همراهی منصور السلطنه عرب که از محبین بودند پی تأمین رسید و سید عبدالحسین لاری فراری و شیخ ذکریا متواری گشت و ستمدیدگان بی خانمان به محال خود باز آمده مکین و مستقر شدند و در واقعه مذکوره به جز آن چه نگاشتیم جور و عدوان فراوان بر این فتنه رسید و تا مدتی بعد استمرار یافت چنان که به موجب حکم مشهدی شمس و مشهدی که شیخ ذکریا امور قصبه را بعد از رفتن خود به دستشان سپرد و به حسب حکم کدخدا و نیز به دستور سید جعفر کازرونی و به اقدام ملّا عبدالباقی و برادرش شیخ جواد قریب هفتاد خانه آحاد بهاء را که رکن آبادی قصبه بود با خاک یکسان کردند و حتی در و پنجره و کاشی ها و درخت ها و غیرها را بردند و سید داود مجتهد تمامت املاک و باغ و مزارع

مرغوبشان را تصرف کرده مابقی را بین جمع تقسیم نمود و نیز برخی از مظلومین متواری مانند خواجه علی و غیره که خط آنان بر ایشان رسیده به قصبه برگشتند هجوم و ضرب و آزاری دیدند و تعدیانی کشیدند که مشرف به هلاک گشتند و بعضی دیگر مانند خواجه محمد و غیره که بعد از تحمل مشقات کثیره فرار کرد به قریه آرمیدند سارقین اذیت و آزار وارد آورده برهنه و عریان نمودند و بعد از آن که گردباد فتنه مذکوره فرو نشست جمیع خونخواران از جانب شیخ ذکریا ناگهان رسیده اظهار داشتند که باید دوست سر بریده از بهائیان با خود نزد شیخ برند و اهالی نیز کمک و تشویق نمودند ولی بالاخره به او سیصد تومان و اظهار ایمان به اسلام نمودن تنی چند از سرشناسان خاتمه پذیرفت و واقعه مذکوره در ما بین بهائیان بلاد اخری ' مورث تأثیری شدید شد و حتی ' از عشق آباد مساعدت مالی نمودند و حضرت عبدالبهاء مبلغ هزار تومان برای بازماندگان شهداء و غارتزدگان فرستادند و نیز برای شهداء و ستمدیدگان خطابها و صور زیارات صادر فرمودند قوله النور الساطع و الضیاء اللامع من شمس الحقیقه الفائض من ملکوت الابهی ' علیکم ایها الشهداء مظاهر محبة الله و النجباء و الاتقیاء قد فدیتم فی سبیل الله اشهد انکم آیات الهدی و کلمات التقوی و النجوم الباهرة من افق العلی و السبوح الامعة فی زجاج المثل الاعلی ' و الأشجار الباسقة فی الجنة المأوی و الطیور الصادق فی ریاض الفداء الزائرة فی غیاض الوفاء و الحیتان السابحة فی حیاض الجنة الابهی ' طوبی لکم بما سمعتم النداء و للدعاء الخ

دسیسه و بهتان و فتنه انگیزی در نجف

و در همین سال خود میرزا اسدالله مشهور فاضل مازندرانی حسب امر حضرت عبدالبهاء با مرافقت میرزا عبدالحسین اردستانی به عزم مصاحبه و مفاوضه با آخوند ملا کاظم مجتهد خراسانی در خصوص این امر و مسمی به هیئت علمیه از ملایان بسته و تابع آخوند که مفتی و نافذ در مشروطیت بود و آنان و خواهان دموکراسی و مساوات و عدالت بودند حسب بهتان هردو را توقیف

و کتب و آثار که همراه بود ضبط کرده هفت روز در محبس جمعیت ملایان آن مرکز مهم افشاء دینی در عمارت نایب قونسول حاضر شد.....

مراقبت مأمورین ایرانی و عثمانی به سرحد ایران برگرداندند و بهتان مذکور را در جریده النجف که تحت اداره و منویاتشان بود اعلام نمودند و در تمامت بلاد ایران و خاک عثمانی منتشر ساختند و دو دولت ملی و هواخواهان را به مقاومت با آن حضرت و اهل بهاء برانگیختند و تفصیل بیشتر از این واقعه در بخش لاحق می‌باشد و بنده از مسطورات صادره از آن حضرت راجع به این واقعه چنین است قوله طهران حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهی' علیه بهاءالله الابهی' هوالله ای منادی پیمان ... جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البته به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و به شخص محترم معلوم در آنجا به کمال حکمت صحبت بدارد زیارت سیدالشهداء را به همراه برد و در ضمن حکایت ثابت و مدلل نماید که من بعد بی شبهه بساط موجود اهل علم منطوی گردد و به نجم آمال علماء آفل و متواری لهذا باید تأسیس جدید شود که مقاومت سیل افکار طبیعی گردد زیرا ملک قدیم مقاومت نتواند و متانت نتواند و برهان این مدعا آن که در اندک زمانی چقدر نفوس به کلی از دین بیگانه گشتند و روزه‌روز در ازدیادند این طوفان را قوه کلمةالله مقاومت نماید و این سیل شدید را خلق جدید ثبات و استقامت بنماید و در ضمن دیگر از آثار قوله این مسئله نجف را یحیائی‌ها ترتیب دادند شما به مردم بفهمانید و این نامه ضد احرار ابرار از لسان من آنها نوشتند مردم خبر ندارند و نیز در بیانات شفاهیه برای جمعی از بهائیان به این مضمون فرمودند قوله حضرات یحیائی‌ها به دسیسه و حيله و تزویر می‌خواهند کار خود را انجام دهند آیهالله خراسانی در این امر متوقف بود و حیران من نوشتم که میرزا اسدالله مازندرانی با آقا سید عبدالحسین بعضی الواح را ببرند و به او نشان دهند و به مدارا با او صحبت کنند میرزا محسن نامی بود یحیائی نوشت که حضرات آمدند که آیهالله را بکشند این بود که حضرات را گرفتند و مکتوبی به اسم من جعل کردند که عبدالحمید و محمدعلی شاه مظلوم هستند بعد در بغداد تطبیق کردند دیدند حقیقت ندارد آن وقت حضرات را بردند به سرحد ایران رها کردند جریده نجف آن مکتوب جعلی را

درج نمود و مقتبس هم نقل کرد عبدالحمید که جمال مبارک را بیست و پنج سال حبس کرد ممکن است من بگویم مظلوم است اتحاد و ترقی سبب خلاص من از حبس شدند و الا من حالا در فیزان بودم زیرا تلگراف زده بودند به طرابلس غرب که فلانی می آید او را روانه کنید بعد از سه روز اعلان حریت شد و نیز در خطابی راجع به مقاله مندرجه در جریده چهره‌نما منطبع در قاهره است قوله و اما قضیه چهره‌نما از قضا چند روز پیش به نزد این عبد شتافت و آنچه باید و شاید به او بهره کامل از دیدار و افاضه بروند و چون هوای مرطوب محل موافق با مزاج نماید در یوم پنج‌شنبه 18 رمضان 1338 مطابق 22 سپتامبر 1910 با کشتی کمپانی مهاجری به اسکندریه روانه شدند و در صبح روزی دیگر ورود نمودند و در آن حین جمعی از بهائیان بلد به عنوان استقبال و زیارت حضور داشتند و قبل از ظهر همان روز برای اقامت در رمله مصیف اسکندریه روانه شدند و در آن جا بهوتل ویکتوریا نزول فرمودند و پس از چند روز خانه اجاره نموده اقامت کردند و پس از چندی از آن خانه نقل به خانه دیگر فرمودند و تا آخر ایام توقف در آن جا در آن خانه اقامت داشتند و به جز بهائیان زائر که از ایران و روسه و آمریکا و اروپا و هند و مصر و غیرها منفرداً و مجتمعاً پی‌در پی عزیمت نمودند کثیری از ارباب جرائد مصر و علماء دینیه و سیاسیان و اعظام که حمیت عظمت و کمالات آن حضرت را شنیده و افکار و انظار مختلفه صحیحه یا سقیمه در آن خصوص داشتند به ملاقات و مکالمات شتافتند و برخی از ارباب جرائد مقالات مهیجه نگاشتند ولی بعد از ملاقات مسرور و ممنون گشتند و بدین رو مقالاتی در وصف و تجلیاتشان در صفحات جرائد منتشر گردید که برخی از آنها امثال المؤید و المقطم و العلم و چهره‌نما عین آیات کتاب اقدس را ثبت نمودند و این نخستین دفعه بود که صیت عظمت امر ابهی^۱ داخل در عالم جرائد گردید و بهائیان ایرانی پس از دوره ممتد حکمت و احتیاط و تشریح^۲ که بر ایشان گذشت از ملاحظه این احوال غریق مسرت و نشاط شدند و خصوصاً چون کمیته اجرائیه نخستین کنگره بین‌المللی اقوام و نژادهای مختلفه روی زمین در 29 رجب در لندن انعقاد می‌یافت آن حضرت را دعوت نمودند که در 27 رجب در لندن حاضر شوند و در موقع مقرر خطابه‌ای در خصوص امر ابهی^۱ اداء فرمایند و ایشان به علت عدم موافقت حالت مزاجیه و

وجود برخی موانع حاضر نشده مقاله‌ای صادر فرمودند که به واسطه تمدن‌الملک معروف در موقع خوانده شد و در کتاب مجموعه خطابات کنفرانس در انگلیسی به طبع رسید و در قطعات عالم منتشر گردید و بهائیان شادمان و منجذب گشتند تا د روز سه‌شنبه دوّم جمادی‌الآخری^۱ 1329 مطابق 30 مای 1911 در حالی که مستخدمشان خسرو و نیز میرزا محمود زرقانی و حاجی ابوالحسن امین و امین فرید ملتزم رکاب بودند به قاهره رفته در مسافرخانه نیوزیتون نام ورود نمودند و جمعی از بهائیان و از فضلاً و اعظام بلد پی‌درپی تشرّف و استفاده جستند پس در یوم دوشنبه 26 رجب 26 مطابق 22 جولای 1911 بر بلد برگشته و در مسافرخانه بلیوانس نام اقامت فرمودند و تمام مدت اقامتشان در قطر مصر 346 روز بدین تفصیل شد و در پورت سعید 23 روز در رمله 250 روز و در قاهره 52 و در رمله تا عزیمت به اروپا 20 روز در آن مدت اقامت در کشور مصر تعصبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبرئیل در شماره‌های البلاغ المصری و جریده المؤید و غیرهما و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلباب جامع الأزهر و غیرهم که برای ملاقات و معارضه می‌آمدند عیان بود متدرّجاً به دانش و دهش فرو نشانند و عدّه از اعظام ملاقات جستند خصوصاً شخص خدیوی در اسکندریه ملاقات و احترام تمام کرد و شیخ علی‌یوسف مدیر جریده المؤید ملاقات نمود و در جریده با وجود تعرضات در شماره پیشین قلم به مدح و توصیف نهاد و دیگر جرائد نیز چنین کردند و یکی از آثار آن حضرت که در ایام اقامت در کشور مصر صادر نمودند و مقصود از این سفر و اوضاع و احوال را روشن فرمودید این است هوالله ای یاران عبدالبهاء نامه‌ای که مجتمعاً تبریک بورود به اقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء چهل سال در سجن عکا اسیر اهل بغضاء بود سلطان مخلوع هر روز بهانه‌ای می‌نمود و بر تشدید و تضییق می‌افزود تا آن‌که هیئت تفتیشیه که بغض مجسم بود و ظلم مصور مانند سباع ضاربه و ذئاب کاسره خون‌ریز و خون‌خوار و ستمکار فرستاد این نفوس شریره چون به عکا رسیدند دست تناول گشودند و مانند یزید پلید و ولید بی‌نهایت تعرّض و اذیت مجری داشتند بنیاد انصاف برانداختند و بنیان اعتاف برافروختند ولی عبدالبهاء ابداً اعتنائی نمود و حتّی راضی به ملاقات

آنان نگشت آنچه اسباب چیدند و گله و شکوه نمودند که ما از طرف سلطنت پادشاه آمده‌ایم ما را گمان چنان نبود که به این درجه بی‌اعتنائی بینیم با وجود این عتاب و خطاب ابداً اهمیتی داده نشد بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت می‌گشت مثل آن که هیچ حکایتی نیست و نهایت امن و امان حاصل و هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی می‌رسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را یا به فیزان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینتوار نمایند حال در این گیرودار بود که کشتی آتشی مخصوص به عنوان تجارت یعنی نقل از اروپا به عکا آمده و سه روز و سه شب مابین حيفا و عکا تردد می‌کرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس می‌نمودند که عبدالبهاء نیمه‌شب نماید و جمیع اسباب حاضر و مهیا بود حتی جمیع عقلای احباء متفق بر آن شدند که بهتر آن است هجرت به اروپا شود عزت و قوت بود ولی من ملاحظه نمودم که ثبوت و استقامت اولی باری هیئت تفتیشیه رجوع بهتان و به اعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرم و محتوم است عنقریب رئیس بیروت گردد و گفته بود اول حکمی که اجراء خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا دار خواهد زد وسط دریا بود که خدا در دم جامع پادشاهی بعد از صلوة جمعه صدا نمود و ولوله و زلزله تعرض به عبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود باری صعوبات و مصائب از هر طرف بر آن شخص ظلم هجوم نمود تا منتهی به خلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول رئیس هیئت تفتیشیه عارف سه گلوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشت و لواء عسگری به درک رفت و میرپنج به مصر فرار نمود و از احباء صدقه طلب نمود فاخذهم الله اخذ عزیز مقتدر زنجیر یوسفی از گردن عبدالبهاء برداشته و جعلنا علی اعناقهم الأغلال در گردن عبدالحمید افتاد و چون اعلان آزادی گشت و بنیاد بیداد برافتاد و ید غیبی ابواب را مفتوح نمود حکمت چنین اقتضاء کرد که عبدالبهاء به اقلیم عزیز مصر شتابد زیرا از ایام سابق بی‌نهایت خجل و شرمسار است که موقّق به عبودیت نشد بلکه از سفر به این دیار در استقبال به ادنی خدمتی مؤید شود و حال در کشور ماه کنعانی هستم و شب روز تبّئل به آستان

رحمانی نمایم و یاران الهی را تأیید و توفیق طلبیم تا کلّ در عبودیت عتبه مقدسه شریک و سهمیم گردیم و شاید به خدمتی موفق شویم و علیکم البهآء الابهی' ع

و در ضمن خطابی دیگر در اوائل ایام مصر چنین مسطور قوله عبدالبهآء به اقلیم یوسف کنعانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتریات جرائد در خطر است. الخ

مسافرت اوّل حضرت عبدالبهآء در کشورهای اروپا

حضرت عبدالبهآء پس از انجام امور مذکوره در قطر مصر چون بهائیان ممالک غریبه پیوسته درخواست مسافرتشان به آن حدود به منظور اعلامی امر ابهی' داشتند خصوصاً از کشور ایالات متّحده آمریکای شمالی بسیاری از اعظم کشوری و مجامع صلح جهانی خواستار مسافرتشان بودند و ایشان محض فقدان بسیاری از مقتضیات مادی و معنوی وعده مستقبل می فرمودند در این هنگام سفر اروپا در نظر گرفتند و در یوم جمعه 16 شعبان 1329 مطابق 11 آگست 1911 در حالی که آقا خسرو و میرزا اسدالله اصفهانی ملتزم رکاب و میرزا محمدباقر خان شیرازی و شعاع الله و آقا حسین آقا احمد اف میلانی زائر و همراه بودند بدون این که احدی از عزیمتشان مستحضر گردد به کشتی سنگان از کمپانی مساجری درآمدند و در 24 شعبان به مارسیل و تلگراف بدین مضمون به قاهره و اسکندریه نمودند محفوظ و مصون رسیدیم عباس و در آن جا به تلگراف مستر ریمی را از آمریکا طلبیدند و پس از ایامی چند به ژنو رفتند و در هتل به ساحل دریا اقامت جستند و عده ای از بهائیان فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی و نیز محصلین مدرسه از ایرانیان مقیم آن حدود خبر یافته تشرف حاصل کردند و چون تلگراف از لندن رسید و لیدی بلوم فیلد از بهائیات شهیر آن حضرت را دعوت به اقامت در خانه خود نمود لذا با خسرو میرزا اسدالله و میرزا محمدباقر خان و تمدن الملک به پاریس و از آن جا به لندن عزیمت فرموده در روز دوشنبه 7 سپتامبر 13 رمضان هنگامی که یک ساعت از مغرب گذشت وارد شدند و همین که از قطار راه آهن پیاده گشتند جمعی از رجال و نساء بهائی به پیرامونشان پره زدند و میس کروپر زیر بغلشان را گرفته با شادمانی با

اتومبیل جدیداً بتیاع خود با لیدی بلوم فیلد به خانه‌اش که برای اقامت آن حضرت اختصاص داد و خود با دخترانش در محلی دیگر مسکن گزید بردند و همه روزه گروه مرد و زن بهائی و محیین آن‌جا از نفوس نام‌برده و امثال میس روزنبرگ و غیرهم در اطراف ایشان بوده مسرت و صف‌نشدنی داشتند و از ساعت پنج تا ده بعد از ظهر ذهاب و ایاب متوالی بود از تلگرافی که فرمودند مکاتیب جمیعاً رسید به طهران و یزد و خارجه بنویسد کاغذ زیاده از هجوم طالبان ابداً فرصت جواب مکاتیب ندارم عباس مفهوم می‌شود و در روزی بعد از ورودشان مستر کمپل قسیس بزرگ حضور یافته مکالمه نموده معترف گردید که امر ابهی^۱ دین عمومی جهان است و آن حضرت را برای روز یک‌شنبه به معبد خود که سستی تمپل مشهور است دعوت نمودلذا در ساعت هفت صبح روز مذکور به آن معبد حاضر شدند و قسیس در مقابل قریب سه هزار از حاضرین تعریف و توصیف نموده زیر بغل ایشان را گرفته با اکرام و احترام به محفل نطق آورد تا خطابه به فارسی ادا فرمودند و نیز مناجات کردند و ترجمه انگلیسی قرائت شد پس با هم‌رهان ایرانی به حجره مخصوص رفتند و قسیس با لباس رسمی پذیرائی نمود و بر کتاب مقدس که حاضر بود حسب خواهشش محض تذکار با خطّ خویش چنین مرقوم فرمودند این کتاب مقدس الهی است و وحی صمدانی است تورات نجات است و انجیل جلیل اسرار ملکوت است و انوار لاهوت فیض الهی است و آثار هدایت ربّانی است عبدالبهاء عباس و خطابه مذکور که نخستین بیان آن حضرت در چنان جمعیت دینی بود در ضمن شرح واقعات یومیه که به بهائیان شرق و غرب می‌رسد منتشر گشته موجب مزید عرفان و روح جدید ایمان گشت و در این خصوص تلگراف به حیف‌ا بدین مضمون فرمودند فوج ملاقات می‌شود درستی تمپل سه هزار نفر حاضر نطق مفصل تأثیر شدید عباس و نیز قسیس دیگر به محضرشان حضور یافته در خصوص ملکوت سؤالاتی کرد و از جواب مستبشر گردید فرموده در روز موعود به آن معبد که قدیم و مهمّ در لندن بود متمایل هزار و پانصد تن حاضرین و اظهار اخلاص داشته کراراً به محضرشان تشریف یافته دست‌هایشان را می‌بوسید و آنان خواهش نمودند که چون تعلیمات بدیعه برای از مسائل متنوّعه پرسیدند و

قناعت یافتند و به همین نوع ارباب جرائد حاضر شدند و مقالاتی در جرائد نگاشتند و هم در خانه میس کوپر اجتماعی انعقاد یافته بیاناتی مؤثر فرمودند که گاهی مسیو دریفوس حاضر بوده ترجمه می نمود و بالاخره مجلس وداع را در تالاری بزرگ با جمعی از بهائیان و غیرهم به پایان آورده در روز سه شنبه 3 اکتوبر 1911 مطابق شوال قبل از ظهر عزیمت به پاریس نمودند و چون در ایستگاه راه آهن جمعی کثیر برای وداع حاضر شدند و عده ای از بهائیان کرمان پروانه وار پره زده از مفارقت می گریستند تسلی داده به این مضمون فرمودند گریه و بی قراری نکنید من نمی روم پیش شما هستم جسد من می رود و روح پیوسته با شما است من شما را بسیار دوست می دارم و این در 19 شوال بود که به پاریس رسیدند و چندی در هتل اقامت نمودند و روز و شب به علاوه اجتماعات که در خانه مسیو دریفوس شده بیانات می فرمودند در مجامع روحین و صوفین و در برخی معابد خطابه دادند و مردم بسیاری از اشراف ایرانی و غیرهم که مقیم آن جا بودند وفور یافته منجذب گشتند حتی شاهزاده ظل السلطان سابق الذکر معروف با همه اعدای خصمانه سابقه اش در این امر و با وجود اشمزاز شدید آن حضرت از پذیرفتن وی بالاخره به کثرت اصرار و توسل به میرزا محمدباقر خان شیرازی و مسیو دریفوس تشرّف ملاقات حاصل کرد و جرم قتل امثال سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و اشرف را به علاوه پدرش ناصرالدین شاه گذاشته عفو و آمرزش خواست و مانند سردار رشتی و سپهدار تنکابنی و سران بختیاری و غیرهم کثیری منجذب عظمت و سمجیت و حکمت خالصه اش شده بعد از عودت به ایران همه جا ستایش کرده آبرومندی ایران را بدین وسیله خاطر نشان کردند و بالاخره آن حضرت در اوّل ماه دسامبر 1911 از طریق مارسیل در حالی که خسرو میرزا اسدالله و میرزا محمدباقر خان و میرزا عزیزالله خان در ملازمت بودند به اسکندریه دعوت نمودند و با کشتی ربّانی توجّه به پورت سعید کردند و پس از چندی به کشور مصر وارد شدند و و از زیارتشان منتظران و دوستان مجاور و زائر مسرور گردیدند و تلگراف وصول به بهائیان ممالک فرمودند از آن جمله محمد تقی مرجوش العبد مبروک علیکم و علینا جمیعاً صحتی جیده عبّاس

اوضاع ترقی امر ابھی و ستم و بلیات بهائیان در ایران

و در خلال آن احوال که بهائیان ثابتین از استماع اخبار عظمت آثار سفر آن حضرت در کشورهای اروپا سرمست شده اهتزاز و انبساطی بدیع یافتند و دیگران پی به مقامات رحمانیه می بردند مؤسسات این امر در ایران روی به ازدیاد و استحکام نهاد و در همدان مدرسه‌ای به نام موهبت برای دختران مفتوح گردید و معاندین به مقاومت برخاستند و چون طغیان و عصیان شاهزاده سالارالدوله بر دولت موجب اختلال انتظام آن جا گشت مصمم شدند که ناگهان به مدرسه و مؤسسات امریه هجوم برده بسوزانند و منهدم کنند ولی بهائیان تدبیر نموده مبالغی نقود به مصرف رساندند و جمیع سواران مسلح بهر حفظ و صیانت مؤسسات و هم حمایت از خانه‌های خود بگماشتند و از شرور اعداء محفوظ ماندند و نیز جمعیت یهود به معارف بهائیان اسرائیلی قد برافراشتند و یهودیان مسیحی شده و هم مسلمانان با آنان موافقت و مساعدت نمودند ولی خسارت و زبانی مهم به بهائیان نرسید و فقط آنان را از ورود به گرمابه عمومی خویش مانع شدند و لاجرم بهائیان مصمم گشتند که حمامی مخصوص بنا نمایند و نیز گماشته گان مظفرالملک حکمران سید باقر دلّال از بهائیان منجذب مشتعل به محبت را که لسانی در تبلیغ گویا داشت دستگیر کرده به خانه یکی از رؤسا بلد کشیده ضرب بسیار نمودند.

شهادت دکتر عزیزالله خان

در اشرف مازندران دکتر عزیزالله اهل رودسر گیلان را شخص حکمران به تعصب و عناد دینی حسب تحریک و تهییج ملاها با دست خود به قتل آورده هر قدر بهائیان بندر جز به مجلس دارالشورای ملی تلگراف کردند و نیز توسط محفل روحانی طهران اقدام نمودند و از قاتلین تعقیب کردند ثمر و نتیجه حاصل نشد.

شهادت حبیب‌الله میرزا و آقا جواد

در ملایر اعدای خونخوار به صدد شاهزاده حبیب‌الله میرزا حکاک که از مخلصین بهائی و به نام جبرائیل بین مبغضین و متوهمین مشهور بود برآمده وی را جسته تعقیب کردند تا خود را به باغ سیف‌الدوله رساند و خواست پناهنده شود سیف‌الدوله پناه نداد و از خود براند لاجرم به سوی تویسرگان گریخت و در اثناء طریق مصادف با تنی چند از مکاریان ستور شد که وی را شناخته دستگیر کرده به ملایر باز آوردند و انبوه اهالی بر آن مظلوم هجوم کرده خواستند به همان قرب دروازه قصبه هلاک سازند و تنی چند از شاهزادگان آن‌جا بهر نجاتش تدبیری اندیشیده مردم عوام که آن مظلوم را نخست نزد یکی از ملاهای قصبه برده تحصیل فتویٰ و اجازه کشتن گیرند پس او را به خانه آقای نجفی یکی از علمای و ملا از استماع و مشاهده غوغا و ضوضاء ماجرا بدانست و در بیست و مردم چون رسیدند و حال چنان دیدند بین درویش مسمی^۱ به میر شیدا تبرزین برافروخته به شدت تمام بر آن مظلوم نواخت و انبوه حاضرین متابعت ساختند و جسدش را سوزاندند و در همان روز جواد بروجردی که جوان با ایمان برومندی بود وارد نزول کرد و واقعه مذکوره که در و متهاجم گشته کشان کشان از چاپارخانه بیرون آوردند و با سنگ و چوب به قتل رساندند و جسدش را سوزاندند و بعضی از بقایای جسدین را در یکی از چاه‌های خرم‌آباد ملایر ریختند.

سفر عظیم‌الأثر حضرت عبدالبهاء به آمریکای شمالی

در ایام اقامت حضرت عبدالبهاء در کشور مصر چنان‌چه اشاره کردیم غرائض پی‌در پی از معاریف بهائیان آمریکا ملتمس و مصرّ در دعوت به آن مملکت رسید و در جواب آن‌ها گرچه وعده صریح ندادند ولی از تلویحات و اشارت مفهوم بود که به آن سو شد خواهند فرمود چنان‌که در بسیاری از خطاب‌ها مشروط به حصول اتحاد مابین آنان فرمودند چه اختلاف مذاق و عرفان فیما بینشان احداث و انفجار و نفرت و اغبرار کرد از آن جمله است قوله حال از یاران امریک و اماء رحمن مکاتیب متعدده می‌رسد و

جميع خواهش سفر عبدالبهاء به آمريكا نمايند ولى با وجود اختلاف ياران و عدم اتحاد اماءالرحمن چگونه عبدالبهاء به آن صفحات بشتابد آيا اين ممكن است لاوالله اگر ياران و اماءالرحمن مشتاق ديدار عبدالبهاء هستند بايد فوراً اختلاف آراء را از ميان بردارند و به نهايت اتحاد و الف پردازند در نهاني نفسى به خدمت ديگرى لب نگشايد و غيبت را اعظم خطاء در عالم انساني داند زيرا در جميع الواح بهاءالله ممدوح است كه غيبت و بدگوئى از دسائس و وسادس شيطاني است و هادم بنيان شخص مؤمن مذمت نفسى از بيگانگان نكند تا چه رسد از آشنايان و غيبت دشمن نمايد تا چه رسد به خدمت دوست بدگوئى و غيبت صفت سقيم الافكار است نه ابرار و خودپسندى از خصائص اغيار است نه يار ما را اميد چنان است كه احباء و اماء الرحمن در امريك سبب اتحاد شرق و غرب گردند و علم وحدت عالم انساني برافرازند ... بارى اى ياران و اماءالرحمن اگر مشتاق ملاقاتيد و فى الحقيقه طلب ديدار بايد باب اختلاف را ببنديد و ابواب الفت و محبت و يگانگى بگشايد حكم يك جان و يك دل يابيد و امثال اين مرقومات صادره سبب شد كه هيئتى براى تأسيس اتحاد بين بهائيان منعقد گرديد كه به تأليف قلوب و تحسين و تحريض بر يگانگى پرداختند و عموم به تلاوت آيات و مناجات و عمل به صلوة و صيام و عبادات برخاستند و بالاخره عريضه متفقانه با امضاء نفوس كثيرى دعوت ارسال داشتند و اظهار اشتياق و خواهش اكيد پى در پى نمودند تا اين كه آن حضرت وعده به بهار سال آينده دادند و همين كه سفر به اروپا نمودند و صيت اخبار و صورت خطابه‌ها و آثار از آن حدود و به سمع و دیده آنان رسيد زمام اختيار از دست داده پى در پى دعوت‌نامه فرستادند و از مجامع ديگران نيز دعوت كردند چنان كه از انجمن صلح نيويورك مؤسسۀ ميليونر مشهور كه براى انجام خير و صلح عمومى مليونها دلار بذل نمود و نيز از انجمن صلح بين الدول و الملل كه رئيس افتخارى آن پرزيدنت **تفت** رئيس جمهور ايالات متحده آمريكا بود دعوت‌نامه رسيد و هم از قسيسان معابد و رؤساء دارالفنون‌ها و از محترمين و محترمات مانند والى بستن و غيره صورت دعوت به عمل آمد و به صدد شدند كه تجليلات خطيره براى ورودشان فراهم كنند و مجالس بسيار مهمى بارى اداء خطاباتشان منعقد سازند و بالجمله به اين موهبات پس از دو سال انتظار كه

دوستان و خیرخواهان امریکا بسر بردند آن حضرت در ماه ربیع‌الاول 1330 از پورت سعید عزیمت آن ممالک فرمودند و با کشتی سدریک رهسپار گشتند و از بهائیان ایرانی میرزا محمود زرقانی و آقا سید اسدالله قمی و دکتر امین فرید و از بهائیان امریک مستر و میس و مستر و میس اشتن و میس ناتین ملتزم رکاب و همراه بودند و همین که کشتی در اقیانوس آتلانتیک به امریک نزدیک شد و مسافت سه روزه را تا نیویورک باقی ماند اقدامات و فعالیت بهائیان آن مملکت شروع شد نخست تبریكات متتالیه با تلگرافات بی سیم گفتند سپس ارباب جرائد به کشتی درآمده تشریف به حضور جسته مکالمه نمودند و تمهید مقالات برای جرائد کردند و چند قطعه عکس از ایشان گرفتند خصوصاً مستر وندل داوج از بهائیان معروف و وقایع‌نگاران مشهور فعالیت بنمود و مستر ماک وی وزیر مالیه توصیه به رئیس گمرک نوشت که اشیائشان را از ملاحظات و مقررات گمرکی مستثناء دارند و کشتی در ساعتی قبل از ظهر از روز یازدهم آپریل 1912 مطابق 13 ربیع‌الأول 1330 در ایستگاه لنگر انداخت و آن حضرت با همراهان پیاده شدند و جمعیت رجال و نسوان بهائی که از دور و نزدیک آمده به انتظار بودند با شدت اشتیاق و نشاط دستمال و کلاه و دسته‌های گل برافراختند و مقالات در جرائد راجع به ورود و مقاصد آن حضرت انتشار یافت و با اتومبیل خود به مسافرخانه انسویا در خیابان برادوی برد که اندکی استراحت فرمودند پس جمیع از وقایع‌نگاران جرائد وارد شده سؤال کرد بها گرفته روزی دیگر در صحف اخبار نشر دادند و در ساعت چهار بعد از ظهر موافق پیامی که به بهائیان دادند مجلس مفصلی در خانه مستر کنی منعقد گردید و جمعیت بهائیان از فیض ملاقات و بیانات سرمست مسرت و نشاط را دیدند و چون تلگراف ورودشان به امریکا به بهائیان کشورهای دیگر رفت پی‌درپی تلگراف به تبریک از ایران و روسیه دهند و مصر و سوریه و غیرها رسید و مدت اقامتشان به نیویورک دارالفنون کلمبیا و مجمع و انجمن فقراء و معابد متعدّد ادا فرمودند و در کنارش مبالغی نقود به دست خود بذل نمودند و در انجمن بسیار عطا کردند و قسیس در کنائس داد سخن در توصیف رسالت و ستایششان دادند و دکتر فرید امین در همه جا نیویورک اخذ عکس متحرک از آن

حضرت و هم‌رهان است که پس از دو سه روز اوائل اقامتشان حسب اقتضای یکی از
انسونیا هتل به عمل آمد در بلاد آمریکا به معرض نمایش گذاشته شد و بهائیان و دوستانی که به دیدار
نائل نگشتند بدان رسیدند و بعد از آن در خانه و باغ باصفای مستر مکناث یک دوره مفصله که بسیاری از
بهائیان نیز حاضر بودند عکس متحرک برداشته شد و توضیح آن چنین است که در یوم سه‌شنبه 18 جوی
1912 مطابق 2 رجب 1331 در ساعت سه و نیم بعد از ظهر اولاً با اتومبیل از دور نمایان شده تا به درت
خانه می‌رسند و از اتوبوس پیاده می‌شوند و جمعی از دوستان پیرامونشان پره می‌زنند ثانیاً با ملازمین ایرانی
در آن باغ قدم‌زنان موعظت می‌فرمایند و بیاناتشان چنین بود ممکن نبود که مابین محبت ماها در چنین
مجمعی جمع شویم و به دل و جان به یکدیگر محبت داشته باشیم ببینید قدرت بهاء‌الله چه کرده اگر
قدرت او نبود تشکیل این محفل غیرممکن بود الحمدلله جمعی متحد و متفق و یک قلب و یک روح
هستیم ثالثاً یک‌یک از بهائیان به حضور رسیده دست دادند رابعاً در حالی که کودکی سفید و دو کودک
سیاه در بغل دارند با کمال سرور مواجه با دوستانند خامساً منفرداً قدم می‌زنند و با آهنگی دلربا چنین
می‌فرمایند آیات او باهر است قدرت او کامل است الطاف او شامل است رحمت او وافر است پس به
کودکان مبلغی نقود تقسیم کردند آن‌گاه بهائیان حلقه زدند و آن حضرت خطابه و جیزه ادا فرمودند و
بالاخره با قسیس اپیکوپال دست داده اظهار ملاحظت نمودند و نمایش عکس متحرک مجلل و زیبای
مذکور نزد بهائیان شرف در مواقعی منخصوص متداول گشت و بالجمله آن حضرت از نیویورک عزیمت
و واشنگتن نمودند و در ساعت یک و 33 دقیقه بعد از ظهر روز دوشنبه 20 آپریل وارد شدند و حسب
دستورشان جز مستر ویلیم هور و مستر جوزف هنن و میس ماری لیتل و میس درم و مستر ریمی احدی از
بهائیان به استقبال رفت و اتومبیل مادام بارنی و کالسکه دو اسبه میس مارپنز حاضر بود و به اتومبیل
نشسته به خانه میس پارتنز رفتند و با دکتر امین فرید اقامت جستند و میرزا محمود و آقا سید اسدالله و دکتر
گتسینگر در عمارتی جداگانه سکنی گزیدند و اقامتشان در آن شهر مدّت 19 روز شد و در انجمن
ارتباط شرق و غرب و هم در دارالفنون سپاهان و در تالار بهائیان و نیز در خانه میس پارتنز و خانه‌های

دیگر که دعوت شدند در حضور جمعیت خطابه‌های مفصل ادا نمودند و در نوبت‌های مختلف اقامت در واشنگتن برای ایجاد الفت بین سیاه و سفید و اتحاد نژادی بیانات بسیار و تأکیدات بی‌شمار کردند و ضیاء پاشا سفیر عثمانی محض تجلیل از ایشان در سفارت خود ضیافتی مفصل داد و هم در سفارت ایران ضیافتی به عنوان افتخار از ورودشان دادند آن‌گاه عازم شیکاگو شدند و دکتر فرید و زرقاتی و قمی و گتسینگر و مستر جون بوش و میس ماتیووس مرضیه به ملازمت بودند و در آن‌جا به پلازا هتل که در مقابل دریاچه میشیگان واقع است رفته اقامت گرفتند و در نوبه‌های متعدد اقامت در آن بلد خطابه‌های مفصل در محافل مشرق‌الاذکار و در انجمن نسوان و در مجتمع تئوزوف‌ها و از جمعیت سیاهان و در معابد مملو از جمعیت ادا نمودند و با دست خود سنگ اساس مشرق‌الاذکار را در حالی که نطقی مؤثر ادا نمودند گذاشتند که در 15 جمادی‌الاولی 1331 مطابق 1912 میلادی بود وقوع یافت و عکس‌های بسیار از ایشان در آن بلد گرفته شد آن‌گاه عزم عودت به واشنگتن نمودند و در حین عبور در دو شهر بترسبورگ و کلیولند هر یک روزی اقامت کرده خطابه ادا نمودند و در آن سفر به علاوه مرافقین سابق‌الذکر دکتر ضیاء بغدادی نیز همراه شد و حین ورود به واشنگتن در عمارتی نزول فرمودند و در خانه میس ماریز جمعی مهمین بلد از علماء و ادباء و غیرهم حاضر شده خطابه‌های متنوعه ایشان را استماع کرده سؤال‌های بسیار نموده فیض بردند و پس از اقامت سه یا چهار روز عزیمت به نیویورک فرمودند و میرزا احمد سهراب نیز حسب‌الأمر مشرف‌التزام رکاب یافت و لدی‌الوری^۱ مواجه رود همدسن عمارتی اجاره نموده سکنی^۱ گرفتند و در ایامی که اقامت داشتند در مجمع عظیم صلح در معبد معظمی خطابه دادند و میرزا ولی‌الله خان بن ورقاء شهید نیز از ایران رسیده ملحق به ملازمین رکاب گشت و در ترجمه بیاناتشان مساعدت کرد آن‌گاه حسب‌الدعوة برای کنفرانس صلح بین‌المللی در لیک سرهنگ رفتند و به علاوه ایرانیان نام‌برده مستر منتفرد میلز و لوا گتسینگر و لیدی رالستن و میس انی بویلن هم موافقت کردند و دو روز در آن‌جا اقامت نمودند و تأثیر خطابه عظیمه مفصلشان در آن جمع بزرگان گوشزد اهالی مملکت گشته تهییج و تأییدی برای حاضرین و قارئین نمود پس عودت به نیویورک کرده دو سه روزی

دیگر ماندند و در مجمع نسوان حقوق طلب خطابه عزا راجع به تساوی حقوق رجال و نساء ادا فرمودند از شهر بستن رسید بدان سو عزیمت نمودند و فقط دکتر امین فرید و میرزا احمد سهراب را با خود بردند و چون عمارتی اجاره کرده اقامت جستند و بهائیان بلد با دسته‌های گل به زیارت شتافتند و چند روزی که اقامت مجلس سالیانه قسیسان و در دارالفنون و **ستر** و در انجمن آزادی ادیان و غیرها خطابه و اخلاص یافت و خود در مجلس خطابه حضار شده از ایشان معرفی اقامت جستند سپس عمارت وسیعی اجاره و سکنی کردند و در آن ایام نوبتی از نیویورک به فیلادلفیا رفته در یوم یک‌شنبه صبح و عصر ورود به معبد خطابه دادند سپس به شهر مونتکار رفته محض استراحت ایامی چند اقامت کردند و بهائیان شب و روز حاضر شده استماع بیانات می‌نمودند و بدین طریق در کالیفرنیا و نیز در بسیاری از و کانادا ورود فرموده با اشخاص مهم بسیار در معابد و به صلح و آشتی و مهر و محبت عمومی و تأسیس مجلس ائتفاق دول و ملل نظم جهان واحد و خط و لسان متحد و بیان مساوات زن و مرد و لزوم تعدیل در معاش و اقتصاد و تفقد به احوال فقرا و کارمندان و امور بسیار دیگر نطق و نصیحت دادند و بیان عقاید با عقل و علم و دانش و نیز شرح و تفصیل در حقایق آئین مسیح و شریعت مقدس اسلام و دیگر ادیان دادند که در جرائد بی‌شمار با عکس‌هایشان درج و طبع گردیدند و در تمامت مدت مسافرت از حیفا به مصر و اروپا و امریک تا عودت به مصر و حیفا با همه بذل و بخشش‌ها که مانند همیشه از آن حضرت مصاریف از بهائیان ایران صورت گرفت و در آن میان آقا سید نصرالله باقر اف هستی عالی مبذول داشت و از غریبان صرف اموال و نقود قبول فرمودند و برای نمونه بعضی از خطابات آن حضرت به حاجی ابوالحسن اردکانی ایمن حقوق چنین است قوله هوالله ای امین عبدالبهاء در بدایت ربیع‌الأول سنه 1330 مبلغ سیصد جینه که از طهران ارسال نمودی به جا رسید زیرا سفر امریک در پیش و جمعیت همراه و مصارف بی‌پایان یعنی برج و آلا خرج در نهایت قناعت در اسکندریه ملاحظه نمودید در پاریس یک روز بخشش برجی ششصد لیره شد ولی خرج جمیع ماها

یعنی با هم‌رهان با وجود گرانی پاریس نیم لیره و قس علی ذلک از امریک سه هزار و کسور جینه به جهت مخارج طریق ارسالی نمودند ولی به تمامه قبول نشد و اعاده گشت و مقصد چنان است که حتی مهمانی قبول نگردد و در این حکمت کلیه است باری جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابهی ابلاغ نمائید و رجای آن دارم که شش ماه قصور مرا عفو نمایند زیرا در امریک به درجه مشغول ملاقات و مکالمات و صحبت در محافل کبری و نطق در مجامع عظمی هستم که ابدأ فرصت تحریر ندارم انشاءالله به صون و عون جمال مبارک مراجعت می‌شود و تلافی مافات می‌گردد و اگر ممکن به جهت معروف امریک چیزی تلغرافاً نزد آقا احمد ارسالی دارید و اگر ممکن نیست لزوم ندارد و خود را در مشکلات قرض میندازید و علیک البهآء الابهی ع ع در دهم ربیع الأول سنه 1330 مکاتیب را احباب به اسم آقا احمد و از آقا احمد به اسم من ارسالی دارند مانند سابق تغییر ندهند و از هر کسی ارسال می‌دارند در پاکت به اسم من باشد که من تسلیم آنان نمایم و قوله هو الله ای امین عبدالبهآء نامه مورخه 14 صفر سنه 1330 حصول یافت از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم می‌گردد و شش هزار تومان قرض اول به آن جناب حاجی و این قرض ثانی که تازه کردیم آن نیز چهار پنج هزار تومان می‌شود از این قرار حال یازده هزار تومان مدیونیم این قرض ارسالی گذشته حال مجبوری بود حال چون سفر امریکا در پیش بود لهذا این قرض ثانی شد و بالاخره در روز پنجشنبه 16 ذیحجه 1330 مطابق 5 دسامبر 1912 با کشتی از بندر نیویورک رهسپار شدند و به علاوه هم‌رهان ایرانی مذکور میرزا احمد سهراب نیز با ایشان بود و در شب 14 دسامبر به لیورپول رسیدند و از آنجا تلگراف فرمودند محرم 1331 غلام‌علی دوا فروش طهران مسروراً به سلامتی به انگلستان رسیدیم آدرس آیریسکوب لندن عباس و مسیو دریفوس با جمعی از بهائیان لندن که و منتظر بودند و کلاه و دستمال شادمانی به اهتزاز آوردند و لدی‌الوری به بلد وقایع‌نگاران جرائد حضور یافته بیانات مبارکه شنیده نشر دادند و پس از انجام نطق در مجامع و محافل به لندن رفتند و ماه جانوری مطابق محرم و صفر 1331 را در آنجا به اواخر رساندند و جمعی از بهائیان ایرانی مانند حاجی امین مذکور و آقا احمد یزدی تاجر و غیرهما در آنجا حضور حاصل کردند و آن

حضرت از لندن چند روزی اسکاتلند رفتند و به منزل بزرگ قسیسان مدت پنج یوم اقامت نمودند و متعدد حضور یافته خطاب دادند و در اواخر جانوری رهسپار فرانسه گشتند و در مجامع و مجالس گوناگون نطق فرمودند و صورت تلگرافشان از پاریس 3 ربیع الثانیة 1331 چنین بود طهران غلام علی دوافروش با کمال صحّت عازم بقعه مبارکه ایم عباس و در ماه آوریل به بوداپست و وین از هنگری و مجار و نیز به اشتکارت آلمان دیدن کرده در جلسات کثیره از بیانات و خطابات خویش جمعی را مستفیض فرمودند و صورت تلگرافشان از بوداپست 5 جمادی الاولی 1331 و غلام علی دوافروش طهران در نهایت روح و ریحان در بوداپست در مجامع عظیمه به ترویج کلمه الله مشغولیم و از عموم نهایت سرور داریم به همه جا خبر دهید عباس معلوم است که قلباً از جایگزین شدن تعالیم بدیعه در قلوب اهالی مسروند و بالاخره در آخر جمادی الآخرة 1331 مطابق جون 1913 با کشتی هیمالیا از نارسیس عزیمت مصر کردند و با همرهاان ایرانی میرزا محمود زرقانی و سید اسدالله قمی و میرزا احمد سهراب اصفهانی و میرزا علی اکبر خان نخجوانی در روز 17 جون 1913 وارد پورت سعید شدند و در شب 19 جون در خیمه سلطانی که بر پا داشته هشتاد نفر از مجاورین و مسافرین مجتمع گشته نطق شدیدالتأثیر آن حضرت را استماع نمودند و در خطابه‌ای از آن حضرت به حاجی این مسطور است هو الله ای امین عبدالبهاء چند روز است که وارد پورت سعید شده ایم و حضرات مسافرین یعنی چهل نفر یک دفعه هستیم و در خطابی دیگر این امین عبدالبهاء نامه بیست و سوم رجب 1331 رسید خدمات تو همیشه در نظر است آئی فراموش به جان و دل می کوشی که خدمتی به آستان مقدس نمائی غرض نداری و مقصودی جز رضای الهی نجوئی شام و سحر و عدم راحت و بی خوابی و خطابه‌های مفصل در مجامع عمومی ضعف و انحلال جسمانی حاصل از طلوع یا سؤال و جواب بود یا نطق و خطاب از عدم موافقت هوا و تب عصبی در هر روز این قالب ترابی تحمل نموده به نهایت ضعف و انحراف رسید لهذا از ورود پورت سعید تا به حال صحّت به کلی مختل و قوا زائل ولی چند روز است در رمله قوتی حاصل و تحیری ممکن لهذا مشغول به نوشتن

گشتم جمیع احبای الهی را از قبل عبدالبهاء نهایت محبت و اشتیاق ابلاغ دار و شب و روز به یاد دوستانم و سر بر آستانم و طلب تأیید ملکوت ابهی^۱ می‌نمایم امیدم چنان است که من بعد مکاتبات مسلسل شود و به عون و عنایت جمال مبارک قلم به حرکت آید و با یاران الهی مکاتبه شود و تلافی مافات گردد و علیک البهاء الابهی^۱ عبدالبهاء عباس و آن حضرت بعد از اقامت چندی در پورت سعید و ایامی نیز محض تغییر آب و هوا به اسمعلیه به حیفا وارد شدند و عائله مکرمه و بستگان و دوستان اراضی مقدسه به شادمانی برافروختند و مسافری منتظر و واردین متواتر به کام دل رسیدند و آن حضرت ورود خود را به بهائیان ممالک تلگراف فرمودند از آن جمله عکا 10 دسامبر 1913 بغدادی شیکاگو به سلامت به ارض اقدس رسیدیم و مادر این مقام از مابین آن همه خطابات و بیانات آن حضرت در کشورهای متمدنه غرب که میدان بازی برای طیران یافتند و بناء دیانت عصریه را بر مبنای مصمائی از تقلید و اوهام امر..... به حکمت و دانش و جهانیت نهادند و دو خطابه برای نمونه مندرج می‌داریم اول خطابه در کلیسای موحدین سانفرانسیسکو در ششم اکتوبر 1913 قوله هو الله حقیقت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است و مصدر ایجاد محبت است اگر محبت الهی نبود هیچ کائنی به ساحت وجود قدم نمی‌نهاد و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلی و چه جزئی جمیع را مرتبط به یکدیگر می‌بینیم و این ارتباط منبعث از صلح است و این صلح منبعث از این ارتباط اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبوده به عبارت اخری^۱ اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقاء نداشت این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است همین قوه^۲ جاذبه که بین کائنات است و بنی عناصر است و بین اجزاء فردیه هر شیء است این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم جماد استعداد پیش از این ندارد و چون به عالم نبات می‌آید این قوه^۳ جاذبه منضم به قوه^۴ نامیه شود محبت و الفت بیشتر ظاهر می‌شود و چون به عالم حیوان می‌آید چون حیوان اخص از عوالم جماد و نبات است لطیف‌تر استعدادش بیشتر است این است که احساسات مخصوصه در عالم حیوان بیشتر است و روابط جنسیه بیشتر ظاهر و چون به عالم انسان آید چون دارای استعداد فوق‌العاده

است این است که انوار محبت در عالم انسان روشن تر و روزبه روز بیشتر می گردد و جاذبه محبت در عالم انسان به منزله روح است پس واضح شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت و نفرت و جنگ ممت امام این اجسام عظیمه که در این فضای نامتناهی است اگر روابط جاذبه میان آنها نبود جمیع ساقط می شدند سبب بقاء اینها آن قوه جاذبه است که روابط ضروریه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است اگر چنانچه بین این اجسام عظیمه روابط جاذبه قطع شود و صلح بدل به جنگ گردد متلاشب گردد پس جنگ در عالم جماد نیز سبب ممت و هلاک است و هم چنین چون در عناصر ملاحظه می کنیم می بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر این کائنات نامتناهی پیدا می شود زیرا اگر وجود هر کائی از کائنات را درست تحقیق کنید می بینید از اجتماع و الفت آن عنصر است مثلاً انسان عناصری اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد آن وقت فناء است و هم چنین در سائر کائنات خواه جزئی و خواه کلی ملاحظه کن از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود و این عین صلح است و اختلاف و تحلیل متلاشی شود پس در جمیع کائنات صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ سبب ممت چون نظر در عالم حیوان کنیم ملاحظه می نمائیم که حیوانات مبارکه با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند نظیر گوسفندان و کبوتران و طیور سائر اینها جمیع با یکدیگر الفت نمایند و در جنگ نیستند با هم دیگر صلح اند لکن حیوانات درنده در میان آنها ابد الفتی نیست منفرداً زندگانی می کنند و چون به یکدیگر رسند فوراً جنگ درگیرد نظیر گرگان و کلاب پس می بینیم که الفت از خصائص حیوانات مبارکه است و جنگ از خصائص حیوانات درنده انسان گرگی را چون به دست آرد می کشد زیرا گوسفندی را پاره پاره کرده است ولی نفوسی از بشر صد هزار نفر را از زیر تیغ آبدگین می گذرانند ملاحظه کنید الآن در بالکان چه خونها ریخته می شود جوانان شرحه شرحه می شوند مادرها بی پسر می گردند اطفال بی پدر می شوند و خانهها خراب می گردد و خلاصه جمیع بلاها محن به این بیچارگان وارد می آید باری در بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان به قلوب خیرخواهان عالم انسانی زده است سبحان الله عجب است که گرگ را درنده می نامند و آن را می کشند و لکن مردمان درنده

را می‌پرستند چقدر انسان بی‌فکر است چقدر انسان بی‌انصاف است گرگی که یک گوسفند را میدرد این قدر مبعوض است اما اگر یک انسان الآن در بالکان سردار باشد چند هزار نفر را بکشد جمیع سیاسیون و جنگ‌جویان می‌گویند این شخص شجاع بی‌نظیر و میشل است این شخص سزاوار ستایش است زیرا صدهزار نفر را کشته است این چقدر بی‌فکری است اگر شخص یک دلار بدزدد او را مجرم می‌نامند اما اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و نیایش نمایند باری مختصر این است که عالم انسانی ولکان آتش جور و اعتساف است و چون از بدایت عالم الی الآن همین‌طور می‌بینیم که همیشه خون‌ریزی بوده همیشه حرب بوده همیشه خانمان‌ها خراب شده ابداً عالم انسانی راحت.....

چند صفحه ضمائم لاتین و عربی کاملاً ناخوانا است

نورانی آمده عقول بشر ترقی کرده علوم و فنون توسعه یافته لهذا سزاوار چنان است که بر حسب نبوات کتب مقدسه شرق و غرب متحد شوند و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و باز و کبک در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن چرا نمایند بلکه انشاءالله عالم انسانی راحت جوید باید جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم تا آنکه صلح عمومی تأسیس یابد وحدت عالم انسانی جلوه نماید الحمدلله ماها بندگان خدا هستیم و جمیع در بحر رحمت او مستغرق شعاع شمس حقیقت بر جمیع ماها تاییده باران رحمت الهی به همه ماها رسیده و نسیم عنایت بر جمیع ماها وزیده پروردگار به جمیع ماها مهربان است به جمیع ماها محبت می‌فرماید به جمیع ماها رزق عطا می‌کند و جمیع ماها را حفظ می‌کند به این درجه مهربان است زیرا کل در پناه او راحت و آسایش می‌نماییم و خداوند از برای ما محبت خواسته است اتحاد و اتفاق خواسته است تعاون و تعاضد خواسته است مهربانی خواسته است چرا این مواهب را از دست بدهیم چرا این نور را به ظلمت تبدیل کنیم چرا این حیات را مبدل به ممات نماییم چرا این محبت و الفت را مبدل به حسد و بغض کنیم پروردگاری که جمیع ماها را خلق کرده و به این درجه به ما مهربان است آیا سزاوار است که مخالف

رضای او رفتار نماییم بر ضد سیاست او معیشت کنیم بندگان او را صدمه و اذیت نماییم خون یکدیگر را مباح بدانیم اموال یکدیگر را غارت کنیم خدا ما را ملائکه خلق نموده است آیا جائز است حیوان درنده گردیم چقدر سبب حسرت است اگر انسان درین وحشت بماند باری جمیع مظاهر الهی به جهت محبت و الفت آمده‌اند به جهت محبت و الفت بوده لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم به تقلیدی گردیدیم و چون تقلید مختلف است نزاع و جدال به میان آمده و آتش حرب و قتال شعله زده پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت تعالیم الهی و تحرّی نماییم و هیچ شبهه نیست که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ و جدال حقیقت تعالیم نور است و بغض و عداوت ظلمت حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن درندگی و خونخواری ممانت تقلید هادم بنیان انسانی است زیرا سبب تعصّب است و تعصّب سبب جنگ مظاهر مقدّسه الهی و بلایای شدیدة تحمّل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد یکی در تاریکی جس افتاد و دیگری نفی در بلاد شد یکی بالای صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد این بلایا را به جهت این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای یکدیگر کنند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند مدت حیات را در نهایت زحمت بودند تا ما را هدایت کنند و ما را به حقیقت دلالت نمایند آیا سزاوار است که ما زحمات آنها را ضایع کنیم مشقت‌های آنها را بی‌ثمر بر ضد تعالیم آنها قیام کنیم متابعت البته اگر جمع شود یک کتاب می‌شود حضرت بهاءالله سبب نشر تورات و انجیل شریف و قران شد و مشروح مفصله بر بعضی آیات انجیل نوشت و اسرار انجیل را ظاهر نمود این‌ها که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیات یکدیگر را تنزیه و تقدیس می‌نمودند و نهایت می‌فرمودند چرا ما که پیروان آنها هستیم بر ضد یکدیگر قیام کنیم و هم دیگر را بکشیم خانمان یکدیگر را خراب کنیم خون یکدیگر را بریزیم مثل این که الان در بالکان همین تعصب دینی سبب این توحش این خونریزی و این ظلم و عدوان شده است لهذا همه دعا کنید که خدا این‌ها را هدایت کند این برّه‌ها را از چنگال گرگان نجات بخشد کل طیور سلام شوند و حمامه صلح عام گردند با یکدیگر الفت کنند تا این ظلمت از عالم زائل

شود و نورانیت تعالیم الهی شرق و غرب را روشن نماید این است نهایت آرزوی ما این است نهایت رجای ما ولی ما به قدر قوه می کوشیم بلکه شمس نجاج و فلاح از افق عالم انسانی طلوع نماید من از شرق آمده‌ام مسافت بعیده را طی کرده‌ام از بس که شماها را دوست داشتم زیرا شنیدم که شماها صلح جو هستید راحت و آسایش عالم انسانی را می‌خواهید لهذا از این افکار عالیه شما از این مقاصد خیریه شما نهایت سرور را دارم پروردگارا رحیما کریما مشاهده می‌فرمائی که در بالکان چه آتش اعتصافی شعله می‌زند چه شعله نائره فسادى زبانه می‌کشد این اقوام به جان هم دیگر افتاده‌اند ولی تو صلح می‌خواهی آنان جنگ می‌طلبند ولی تو محبت می‌جویی آنان بغض و عداوت می‌خواهند ولی تو نورانیت آسمانی می‌طلبی ای پروردگار دل‌ها در ظلمت حیوانی مستغرق است پس به انوار شمس حقیقت روشن فرما خداوندا رحمت کن این درندگان را به صفات حسنه مزین نما و این حیوانات را از خون‌ریزی بازدار این جنگ را تغییر به صلح کن و این کلفت را مبدل به الفت نما و این بغض و عداوت را به محبت منقلب فرما خداوندا این ظلمت را زائل کن و نورانیت رحمت را منتشر فرما خداوندا این ظلمت را زائل کن و بر جمیع به نور صلح و صلاح جلوه کن خداوندا این گرگان را اغنام نما و این درندگان را انسان کن و این نفوس را هدایت کن تا رضای تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت نمایند خداوندا این خاک را پست‌ترین موجودات خلق فرمودی و قبر عمومی بشر است قبرستان دائمی انسان است با وجود این این غافلان و این مدهوشان به جهت این قبر ابدی جنگ نمایند خون یگدیگر ریزند خانمان یکدیگر نهب و غارت نمایند و مالک را خراب کنند خدایا بارقه هدایت بفرست و این‌ها را از این اخلاق و اطوار نجات بخش و به ملکوت خویش دلالت فرما تا استفاضه از ملکوت صلح و سلام نمایند خدایا رحم کن خدایا هدایت نما خدایا تأیید بخش خدایا توفیق ده تویی کریم و تویی رحیم و تویی توانا.

و دیگری از آن دو خطابه در جریده کریشمپیان کامون ویلت منطبع در لندن شماره 23 جنوری 1913 ترجمه خطابه‌ای است که در دارالفنون اکسفورد در مجمع پروفیسورها و فلاسفه ادا فرمودند و از فارسی به عربی ترجمه نمودند و صورت ترجمه عربیه مبارکه در شماره مذکور از جریده نام برده به طبع رسید.

فتنه و شهادت و ظلم و غارت بهائیان در مازندران

و در خلال ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در اروپا و امریک که اخبار و خطابات و بیانات پی‌درپی به مومنین دیگر ممالک رسیده روح تازه و نشاطی بدیع گرفتند و بهائیان ایران جنبش و احتفال و تزئین و فعالیت‌های نوین یافتند و ما به رعایت تسلسل واقعات متواصلاً نگاشتیم برای آن مظلومان در ایران مصائب و نوائبی فراوان رخ داد و خصوصاً چون محمدعلی شاه مخلوع بهر استرداد تاج و تخت خود با ترکمنان آمیخته و سپاهی ساخته از گمش تپه به استرآباد به تاخت و سردار محیی گیلانی از سران مشروطه‌خواهان را با همراهانش درهم شکست و قوت تمام در گرگان و مازنداران یافت و حبیب‌الله خان طائفه سورتیج چهار دانگه پشت کوه هزار جریب را که چهارصد تن سرباز دولتی داشت به حکمرانی ساری نصب نمود و عسکرخان عظام‌الملک از زاقه مرز را ریاست اردو داد و به صدد قلع و قمع مشروطه‌طلبان و بایان و بهائیان برآمدند و محمد حاجی عباس شریر ساروی به کمک اشجع‌الملک دست تعرض و تعدی به جان و مال اهالی از جیب غرور و طغیان بیرون کنید و به رفتن متظلمین اهالی ساری و بارفروش و غیرها نزد محمدعلی میرزا به گمش تپه سودی نبخشید و با جمعی از حکمران مذکور به چند خانه در شب پنج‌شنبه سیزدهم محرم 1330 ریختند و در آن‌جمله میرزا حبیب‌الله خباز طهرانی را در خانه نیافتند بالاخره در قریه قادی‌کلا به دست آورده به دارالحکومه کشیده هدف رصاص و مقتول نمودند و آقا محمداسمعیل امین‌التجار اصفهانی و آقا میرزا محمدعلی مشیرالتجار آذربایجانی از بهائی و بابی‌زادگان قدیم نراق را در پاس آخرشب از دیوار به خانه درآمده در بستر خواب گرفته به ناله و فغان عیال و اطفال رحم نکرده و دست بسته به خارج بلد برده تیرباران نموده به شهادت رساندند و اموال و اشیاء خانه را ربودند و میرزا محمود ساعت ساز را به خانه ریختند و ریسمان به گردن کرده خفه نمودند و حاجی محسن کشمیری را شبانه از بستر بیرون کشیده هدف گلوله و شهید کردند آن‌گاه ظالمان به بارفروش رفته شبانه به خانه آقا میر محمدعلی معین‌التجار ریختند و او را با زوجه‌اش مقتول ساختند و از اثاث و اشیاء

آنچه توانستند به غارت بردند و در دو قریه ماهفروزک..... ضرب و ستم و جفا بر اهل بهاء وارد کرده اموال بردند و میرزا جعفر را پس از ضرب بسیار هدف گلوله و مقتول ساختند و آقا شیخ تقی را نیز سینه هدف تیر تفنگ کرده به شهادت رساندند و و بسیار دیگر در معمورات مذکوره و غیرها در مازندران ضرب و نصب وارد آوردند ونرسیدند و بالاخره محمد حاجی عباس مذکور که سرمنشاء ظلم و قتل و غارت بود با چند تن دیگر از اشرار در گردیدند و مردم آلوده و مامون شدند.

قصد قتل آقا میرزا محمود فروغی در مشهد

آقا میرزا محمود فروغی از مشاهیر مبلغین بهائی که شرح مفصل احوالش در دو بخش سابق و لاحق است در مشهد به خانه آقا میرزا احمد قائینی اقامت جسته همت به نشر امر ابهی^۱ نهاد و هر تن را که اظهار اشتیاق به تفحص و تحقیق نهادند در خانه پذیرفت ولی آن قصد قتل وی را داشته هدف گلوله کرده در رفتند و از جانب نظمی و در خانه را برای محافظت مراقب گذاردند و بهائیان فروغی را به مریض خانه انتقال دادند و پس از چندی معالجه شده صحت حاصل گردید و او به عشق آباد چندی به مصاحبت بهائیان آن جا خوشدل گردید.

فتنه در همدان

در همدان در اثر طغیان سالارالدوله آقا حسن نام از بهائیان را به جرم عقیدت و ایمان موی سر برتاشیدند و ضرب بسیار نمودند چنان که ناچار به مهاجرت شد و حاجی یوقده را ضرب شدید وارد ساختند و مهدی قلی میرزا موزون و میرزا سلیمان خیاط دست خوش تعرض اشرار گردیده نزدیک به آن رسید که کشته شوند ولی محفوظ ماندند و کلیمیان با بهائیان آل اسرائیل مخاصمت را شدت داده دفن متوفی را در قبرستان خود منع کردند و برای اداء مراسم ازدواج حاضر نشده مخالفت و مقاومت ورزیدند و نیز اعضاء مدرسه البانس و دیگر به اتکاء با مدرسه بهائیان نموده به توهین آن مدرسه کوشیدند و به سال

1331 با مسلمانان متفق شده به دستگیری یهود طهران بر قلع و قمع مدرسۀ مذکور همت کردند و بهائیان نیز استقامت و مقاومت نمودند و به کمک بهائیان نگذاشتند به مقام تزلزل وارد آید بلکه بر عزت و ترقی آن افزوده گردید و معاندین خائب و خاسر شدند.

فتنه و شهادت در کاشان

در کاشان به با مدرسۀ بهائیان که حضرت عبدالبهاء نام مدرسۀ وحدت بشر دادند برخاستند و مجلدی از کتاب دروس الدیانه را به دست آورده نزد اولیا امور اظهار داشتند که در مدرسۀ نام برده چنین کتاب دینی بهائی تدریس می شود و حکم توقیف و تعطیل مدرسه را صادر کردند و سردار ارشد بختیاری حکمران و هم معاونش با معاندین موافقت و مساعدت نموده ولی حسب اقدامات بهائیان توصیه از سردار اسعد حاجی علی قلی خان بختیاری در خصوص مدرسه صادر گشت و از وزارت معارف نیز حکم رسمیت واصل گردید و اعداء لاعلاج برجای خود نشستند ولی تنی از بهائیان آقا مهدی نام که جوانی مخلص به سن بیست و چهار بود از طریقی می گذشت و با جمعی که به سب و لعن لب گشودند مکالمه و محاجه نمود و بی رحمان چنان چوب به فرقهش نواختند که بیفتاد و فی الحال جان سپرد.

شهادت میرزا علی خان آباده

میرزا علی خان در قریه کوشک از توابع آباده از رجل سادات و اشراف بود و در صغر سن فائز به ایمان بدیع گردید و برادران و جمعی از خویشان خویش را به ساحل نجات کشاند و از جهت قدرت و شجاعت و فتوت که او را بود حمایت از اهل بهاء و مقاومت اعداء می نمود و در محافل حکام و ملاها بی ملاحظه دم از ایمان جدید زده اقامه حجت و برهان کرد و امام جمعه و شیخ الاسلام آباده غل او را در دل گرفتند و اقدامی نتوانستند تا چون میرزا احمد خان سالار نظام ابرقوهی داماد امام جمعه به حکمرانی آباده منصوب گشت او را به قتل میرزا علی خان برانگیختند که چهار خون خوار را مأمور به قتل نمود و در صبح

هیجدهم رمضان سال 1331 مسلح به مزرعه سیدان واقع در نیم فرسخی و به قرب عمارتش رفتند و به عنوان ابلاغ پیام از جانب سالار وی را خواستند و شلیک کردند و دو گلوله کارگر گشت و نزد سالار برگشتند خبر دادند و عائله مقتول پی جراح آباچه فرستادند و پزشکان بهائی بی درنگ بدان سو شتافتند و وقتی دیدند که آن مظلوم در حال نزع روان بود و جان تسلیم نمود در باغ برادرش میرزا یوسف خان صفا واقع در جنب مشرق الاذکار مدفون گردید و بستگان و دیگر بهائیان برای قصاص قاتلین کوشیدند و حسب امر والی فارس آنان را دستگیر کرده به شیراز برده چندی محبوس بداشتند و سالار نیز از حکمرانی آباچه معزول شد ولی به صرف اموال قاتلین را مستخلص نمود و متظلمین او را به طهران کشیده حبس کردند و او پس از مضمی پنج ماه به صرف نقود نامعدود خود را مشخص نمود و در ضمن بیانات صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در حق شهید مذکور چنین مسطور است قوله و لما اطلع حزب الاشرار مانجذب قلبه بنفحات الازهار قاموا علیه و علوا السیوف و همجوا الالوف و اصبح قتیلاً فی میدان الوفا و فی مضمار الشهاده الکبری --- الدم مقطوع الاعضاء جریح الفواد قریح الاحشاء و هو ینادی بروحه یا الهی بما اسکرنتی فی هذا الصهباء و توجبتنی بهذا الذی یلوح و یضی منه دراری النور علی القرون و الاعصار الی ابدالآباد.

نیز فتنه در همدان

و در همدان رئیس معارف با سید حاجی آقا سنقری و شیخ بهاری و برخی دیگر اتفاق و مواضعه کرده به تعرض مدرسه تائید بهائیان پرداخته این که درس دینی به تلامیذ می دهند برخاستند و سید حاجی آقا نام برده را با دوازده تومان که از صندوق عائدات مدرسه معلم در مدرسه و ناظر از طرف معارف نصب نمودند و سید بناء مخالفت و معاندت گذاشته در اثناء تدریس سخنان نالایق نسبت به این امر همی گفت و تلامذۀ مسلمان زاده را برآن داشت که کلمات ناستوده ادا کردند و در ایام تعطیل جمعه و غیرها آنان را به خانه خود برده معاشرت و آمیزش گرفت و به **مضادت** با این طایفه تحریض نمود و کمیتۀ

مدرسه مطلع شده از مسیو آندره مدیر مدرسه القاء استخدام سید عنود را خواسته و مدیر نیز اجرا کرده و سید برآشفتم و مکتوبی حاوی سوء ادب نسبت به این امر به مدیر نوشت و او مکتوب را به کمیته فرستاد و حاجی یوحنا خان مکتوب را به قنصل‌گری عثمانی که بستگی داشت برده از رفتار سوء سید شکایت کرد و رئیس معارف مذکور چون دانست که مکتوب سید به دست بهائیان است از در مسالمت درآمد و به واسطه کارگذاری از حاجی یوحنا خان خواستند تا سید را عفو نمود ولی معاندین خصومت و معاندت را ادامه دادند و به علی‌احسان بیگ رئیس قوای عثمانی که برای محاربت و مدافعت از روس‌ها مقیم همدان بود تظلم از بهائیان نمودند و او چون دانست که تظلمات از روی دسیسه و مکر و غرض‌ورزی است اعتنا نکرد و در آن ایام اردوی مذکور عثمانی برای فتوحات آلمان در محاربات بین‌المللی اروپا جشن گرفتند و مدارس همدان برای تبریک و تهنیت تهیه دیدند و مدرسه نصرت که دولتی بود پیش‌قدم شد و مدرسه تأیید نیز لاجرم اقدام نمود و موسی^۱ ادیب بهائی معلم عربی و فارسی سرودی نیکو ساخت و شاگردان با بیرق مدرسه که به نام تأیید مزین بود سرودخوانان در نهایت تنظیم و اتقان در جلو به محل جشن ورود نمودند و با آن که مدرسه دولتی مذکور مقدم بود احوال مدرسه تأیید بی‌اندازه جلب نظر علی‌احسان بیگ نمود و به هر یک از سرودخوانان مبلغی انعام کرد و آنچه که اعداء برای توهین و تحقیر مدرسه تهیه داشتند موجب تجلیل و توقیر گردید و در سال قبل از این واقعه که جنرال بارانف و سپاهیان روسی در همدان بودند در مدرسه جشنی شد و جنرال انعامی داده خود نطقی نمود و در سالی دیگر که سپاهیان انگلیسی ورود کردند باز..... داشتند و اعداء به مقصود نرسیدند.

محاربه عمومیه بین الدول

در این سال (1332) محاربه عظمی^۱ بین الدول شروع شد که در روابط بین‌المللی بهائیان و در اوضاع امری تأثیر داشت چه متدرجاً سفر به حیفا و مراسله به حیفا صعب گردید و امور معاش عمومی مشکل گشت و حضرت عبدالبهاء در دامنه کوه جوار مقام اعلی^۱ اقامت فرمودند و جوانان تلامذه بیروت را دو حجره از مقام مقرر داده به تربیت و اقامه‌شان به نطق و بیان پرداختند و میرزا عزیزالله بهادر شیرازی و میرزا حبیب‌الله

خدابخش کرمانشاهی را برای تبلیغ و تشویق به آلمان و اطیش فرستادند و آن حضرت از آن محاربه بین الدول در نهایت تأثر بودند و صورت پیام عام که در اول اکتبر 1914 از عگا برای جریده تیمس لندن

یک صفحه ناخوانا

از ضجیح اطفال بی پدر است که چشم‌ها گریان است و از فریاد و واویلائی زنان بیچاره است که دل‌ها در سوز و گداز است و نعره و اسفا و واویلا است که از دل‌های مادرها بلند است و آه و فغان است که از پدرهای سالخورده به اوج آسمان می‌رسد عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای توپ و تفنگ است که مانند رعد می‌رسد و مواد ملتهبه است که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده می‌نماید آن‌چه گویم بدتر از آن است ای دول عالم رحمی بر عالم انسانی ای ملل عالم عطف نظری بر میادین حرب ای دانایان بشر از حال مظلومان تفقدی ای فلاسفه غرب در این بلیه عظمی **قسمتی** ای سروران جهان در دفع این آفت تفکری ای نوع انسان در منع این درندگی تدبری حال وقت آن است که علم صلح عمومی برافزاید و این سیل عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمایید هرچند این مسجون چهل سال در حبس استبداد بود ولی هیچ‌وقت مثل این ایام متأثر و متحسر نبود روح در سوز و گداز است و قلب در نهایت اسف و التهاب چشم گریان است و جگر سوزان بگریید و بنالید و بشتابید تا آبی بر این آتش پر شعله بزنید بلکه به همت شما این نائره جهان سوز خاموش گردد ای خداوند به فریاد بی‌چارگان برس ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما ای خداوند بی‌نیاز این سیل شدید را قطع کن ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن ای دادرس به فریاد یتیمان برس ای داور حقیقی مادران جگر خون را تسلی ده ای رحمن رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما این طوفان را ساکن کن و این جنگ جهان‌گیر را به صلح و آشتی مبدل فرما تویی مقتدر و توانا و تویی بینا و شنوا عبدالبهاء عباس و نیز در این سال بود که در ایران احمد شاه بن محمدعلی شاه آخری^۱ ن پادشاه قاجار در طهران به پادشاهی نشست و در اواخر این سال دو نفر آلمانی و اطیشی به نام **نیدر مایر و دکتر دیس** با مترجین بهائی سیاحت در ایران می‌گشند و به مشهد وارد شده در مجامع بهائیان داخل شدند و قطعه چند

عکسی جمعیتی با گروهی از این طایفه برداشتند و حضرت عبدالبهاء آلمانی را حسین و اطریشی را حسن خواندند و فرمودند که درین تسمیه حکمتی مکنون است که بعداً آشکار می‌شود.

فتنه در مشهد

در این سال به علت حروب اروپا و جولان نظامیان دول محاربه در میدان ایران و عدم اقتدار دولت انقلابات در غالب اقسام مملکت نمایان بود و مردم مشهد خصوصاً ملّاه‌ها داخل در امر حزبی سیاسی و انجمنی ایالتی شدند و بهائیان در عین حال در مشهد برای نونهالان ذکور و اناث خود مدرسه تأسیس کردند. والی خراسان نیرالدوله تحت اراده ملّاه‌ها قرار داشت و آنان شاهزاده ابوالحسن میرزا حاجی شیخ‌الرئیس را به استدلال بر آثار و اشعارش بر منابر بهائی تشهیر کردند و والی نام برده وی را از ورود به روضه رضویه ممنوع داشت و از خراسان تبعید نمود و میرزا بزرگ خان مستوفی از بهائیان معروف را که سال‌ها در ریاستش در حزب سیاسی و بی‌اعتنایی و غفلت نسبت به این طایفه ثمر و اثری حاصل نشد بلکه آقازاده و ملّاه‌ها از قاتلین حمایت کردند و عوام را به استیصال ملّاه‌ها برانگیختند به حدی که جمعی پراکنده و برخی در خانه‌ها مخفی گشتند و حاجی موسی^۱ صراف لاعلاج در بانک روس متحصن شد و هزار عکس بهائیان را به دست گرفتند و در مشاهد و مناظر نصب نمودند و بعضی از وجوه اهل بهاء ناچار به روسیه و بلاد آخری^۱ مهاجرت کردند و جمعی پنهان و منزوی گشته دست از کسب و شغل خود کشیدند و اشرار به صدد دستگیری بهائیان غیر معروف برآمدند و مدت دو سال بازار سب و لعن و تعرض به اخیار رواج داشت و بالاخره خواستند به استیصال این طایفه پردازند.

واقعات سال 1333

سال هفتاد و یکم

سال 1915 م

شهادت در همدان

و هم در این سال (133) در همدان شهادت فتح‌الله بلورفروش بن حاجی شکرالله نجار واقع شد که جوانی به سن بیست و چهار سالگی و در تبلیغ این امر بی‌پروا بود و در قریه واقع به غرب بلد **علاقه** ملکی داشته ذهاب و ایاب می‌کرد و در این بار در ----- با جمع مناظره و مباحثه دینی نمود او را به دره مراد بیک دعوت کرده و مجلس به مکالمه در خصوص امر ابهی¹ گرم گردید و تنی چند از حاضرین با وی به بهانه تفرج صحبت کنان به خارج رفتند و دستمالی به گردنش انداخته خفه و هلاک کردند و جسد را مقابل قهوه‌خانه دره مراد بیک انداختند و از جانب بهائیان اقدام و تعقیب به عمل آمد ولی قاتلین به دست نیفتادند.

شهادت در ارومیه

و هم در این سال 1333 میرزا حسین هدی گرگانی‌الاصول شاعر و مبلغ امر بهائی در ارومیه آذربایجان به شهادت رسید و کیفیت واقعه چنین است

مکرر عرایض تلگرافی برای رفع شرارت اشرار ازین حزب مظلوم و از عدالت و مرحمت دولت و اولیای امور استرحام شده که یا حکم قطعی در حفظ خون و ناموس این مظلومان صادر فرمایند و یا اجازه دهند تا به مأمونی توجه شود تا پیش از آنچه اشرار به دلخواه خود عمل کردند واقع نشود مع‌التأسف تا حال نتیجه حاصل نگشته گویا بهائیان ایرانی از حقوق رعیتی در پیشگاه اقدس شهریاری محروم‌اند چنانچه قبلاً عرض شده چندی قبل دو نفر ظالم میرزا یوسف تاجر قالی‌فروش را به خانه خود برده که طلبش را بپردازند سرش را با تبر جدا نمودند چون قاتلینش بعد از گرفتاری و ثبوت و توقیف در نظمیۀ بدون هیچ

مجازات‌های مرخص شوند بر جسارت اشرار افزود و در 28 ربیع‌الثانی شیخ علی‌اکبر مجتهد قوچانی را ... در بازار مقتول و جسدش را مفقود کردند حال که به هیچ وجه متعرض قاتلین نشدند غفلت شرارت به درجه‌ای رسید که قصد قتل عمومی کرده‌اند اینست به کلی از این مظلومان سلب گشته چنانچه اکثری در خانه‌ها پنهان و اگر بر حسب لزوم بیرون بردند با اهل بیت خود وداع می‌کنند چون امید برگشت ندارند بدیهی است هرگاه از طرف اولیاء دولت عطف توجهی نشود تهدیدات اشرار که هیچ مانع و رادعی ندارند بلکه به عکس از مقامات محرک دارند در آتیه از قوه به فعل می‌آید از پیشگاه ملوکانه اعلیٰ حضرت همایونی ارواحنا فداه عاجزانه استدعا می‌شود علاج واقعه را که فقط مجازات قاتلین است قبل از وقوع امر فرمایند تا وقفه ثانی که عموم این حزب را تهدید می‌نماید واقع نشود از عرائض متوالی این مظلومان نتیجه که حاصل شده این بود که وزارت جلیله رافعه و امت شوکته از ایالت کبری خراسان تلگرافاً قضیه و اقداماتشان را استعلام فرموده بودند دیگر معلوم نشد ایالت کبری جوابی دادند یا نه اگر دادند چه بود و بعد حکم از هیئت دولت شد تا حال ثمر و اثری مترتب نگردید استدعای تعدلت از خاک پای مبارک داریم.

که شبی در حالی که از محفل روحانی بیرون آمده به خانه برمی‌گشت محمدولی نامی از اشرار حمله کرده با کارد و خنجر جراحات مهلک وارد ساخت و برخی رسیدند و مهاجم بگریخت و مجروح به خون آغشته را به دارالحکومه بردند و خواستند تعقیب مهاجم کنند و او راضی نشد و پس از ماهی درگذشت و اندکی پس از آن پسرش وفات یافت.

هلاک جمعی از بهائیان در میان‌دوآب

و هم در این سال اکراد هجوم کردند و به قتل و غارت پرداختند و در میان‌دوآب آقا علی‌اکبر نراقی مقتول گشت و مادرش که دختر میرزا محمدعلی شهید زنجانی بود با عده کثیر از نسوان به هنگام فرار در رودخانه غرق شدند.

آغاز نفوذ بلشویک در روسیه و سرکارشان با این طایفه

در این سال (1334) انقلاب کبیر و نفوذ بلشویک در ممالک واسطه روسیه که چنانچه بعداً اظهار می‌شود سرکار با بهائیان خصوصاً در عشق آباد حاصل کردند و در ملایمت و مراقت بوده از مشاهده مشرق‌الاذکار و کتیبه‌های مبادی اجتماعی این امر اظهار مسرت نمودند ولی بالاخره سوء نظر و مقاومت به میان آمد که منجر به سختی‌ها و مشقاتی برای بهائیان آن حدود گردید.

شهادت فاجعه در سلطان آباد

در سلطان آباد اراک میرزا علی اکبر مشهور ملاحسین کاشانی الاصل شهید در آن بلد که در جلد سابق وصف کردیم مردی به غایت نیک و سالم و درست و صاحب مکت و اشتغال به صرافی و مرابحه کاری و تجارت بود و با قوت ایمان به خدمات مالی و غیرها در امر بهائی صیت شهرت داشت و بدین رو ملاها و متعصبین بلد تعرض به جان و مالش را در دل همی گرفتند تا در هفدهم ربیع الثانی 1334 علی الصباح مستخدم مدرسه صمصامیه حسب امر مدیر برای بردن کودکانش به مدرسه که تا دیروقت نرفتند به در سرای آمد و هر قدر در زد و بانگ کرد جوابی نیافت و چون در سرای نیم باز بود به اندرون رفت و مذبح عجیبی نگرست و بیرون دویده پسر عم شهید میرزا حاجی آقا روشن ضمیر بن حاجی میرزا حسن را گفت و او به خانه درآمد و از آن منظره ضجه و ناله برکشید و تن و سر برکنده کودک آن مظلوم را بر دست‌ها بلند کرده بی اختیار بیرون دوید و فریاد زد و مردم اجتماع کردند و به درون خانه رفتند و منظره جان‌گداز که هر سه پسر یکی میرزا عبدالحسین نام سیزده ساله دوم میرزا آقا یازده ساله سوم میرزا عبدالله هفت ساله هر سه سر بریده غرق در خون هر یک به گوشه افتاده و طفل شیرخوار چهل و شش روزه عبد الرحمن سر برکنده به حالی که رگ‌ها و متصل در گوشه افکنده و زوجه مظلومه مریم نام دخترزاده ملاباشی از شهدا خمس سلطان آباد مذکور در بخش سابق که در حجره بالا ذبح شده افتاده

و خورشید نام خواهر ناکام شانزده ساله آن مظلومه که معلوم بود تعقیب کردند و در پشت بام خانه گرفتند و با دست‌های آلوده به خون بازوانش را به قوت قبض کرده اندامش را بریدند و دریدند بر بام انداخته و خود میرزا علی‌اکبر را که چهل و پنج سال داشت در حجره زیرزمین به ضرب خنجر از پای درآورده و سر بریدند و بی‌افکندند مشاهده نمودند و معلوم شد که در نیمه شب هنگامی که آن عائله مظلومه در بستر خواب بودند تنی چند از خون‌خواران به خانه درآمده چنان فاجعه را انجام دادند و آن‌چه خواستند از نقود و غیرها گرفته و رفتند و بالجمله بهائیان خبر یافتند و با حاجی میرزا حسن عم‌الشهید آمدند و شهدا را در همان حال نزدیک یکدیگر گذاشته عکس برگرفتند و غسل و کفن و دفن نمودند و بالاخره در همان خانه مقرر دادند و شرح واقعه را با عکس به طهران فرستادند و هر قدر نظمیۀ سلطان‌آباد تجسس کرد و ولی‌خان نصرالسلطنه تنکابنی که سپهسالار بود احمدعلی خان شهریاری از بهائیان را به ریاست نظمیۀ سلطان‌آباد فرستاد کوشیدند ولی قاتلین را به دست نیاوردند.

قتل دو تن از نسوان بهائی

میرزا مهدی خان عسکر اف یزدی‌الاصل معروف به مترجم‌السلطان از بهائیان که سال‌ها در خارج از ایران تجارت کرد و بالاخره از ترکستان روسیه عودت به ایران نمود و با بهیه نام دختر استاد علی آقا شیشه‌بر از بهائیان معروف را ازدواج کرد و در قریه زلف‌آباد عراق ایران ملک خریده خانه بساخت و روزی که به سلطان‌آباد برای ملاقات میرزا آقاخان قائم‌مقامی شهید رفت و زوجه مذکورہ‌اش تنها در خانه ماند در حالی که نشسته مشغول گرم کردن شیر بود اصغر نام جوان مسلم متعصب مستخدمش به خیال دست‌درازی افتاد و آن معصومه را ببوسید و او بی‌تابانه فریاد برکشید و دست به مقصدی آخته لبانش را بدرید و اصغر گلویش را گرفته به حد خفه کردن بفشرد و با یکدیگر در آویختند و اصغر با گزلك جیبی خود حلقوم مظلومه را بریده بر زمین هلاک انداخت و زن اصغر رسیده زن و شوهر باهم گریختند و لمحہ نگذشت که بعضی رسیده واقعه را دیده برای میرزا مهدی خان خبر بردند و به مساعدت میرزا آقا خان به

شاهزاده معتمدالملک حکمران ابلاغ کردند و به دولت خبر رساندند و جمعی را برای کشف جنایت دستگیر کردند و بالاخره به واسطهٔ مفتش خفی و مستنطق حقیقت واقعه را حسب اقرار و اعتراف زوجهٔ اصغر دانستند و میرزا آقاچندان تعقیب نمود تا حکم اعدام اصغر از دولت صادر شد و در چند روز کسی اقدام به اجرا قصاص نکرد و عاقبت پاسبانی بهائی رسید و اصغر را به دار هلاک آویخته معدوم ساخت و نیز در فراهان زوجهٔ میرزا رضاقلی فرزانه بعداً به قتل رسیده در بقعهٔ امامزاده مشهد زلف آباد مدفون گشت.

فتنه در همدان و بروجرد

در همدان آقا اسحق آقا یوسف از بهائیان اسرائیلی که سبت یهود را شکست و در مقابل عصیت آنان مقاومت بنمود از این جهان درگذشت و کلیمیان از دفن وی در مقبرهٔ خود ممانعت کردند و این سبب شد که بهائیان قبرستانی مخصوص خود تهیه کردند و در بروجرد میرزا حسین نقاش شیخی از پیروان حاجی میرزا باقر جندقی به واسطهٔ حاجی مونس بهائی شهیر ایمان بدیع یافته قیام بر تبلیغ کرد و برادر زنش میرزا عبدالحسین که ... شیخی بود و به واسطه کربلایی درویش علی همدانی مؤمن و قائم بر تبلیغ شد هر دو را حکمران سالارالدوله به فتوا ملأها تبعید کرد و به ملایر رفته اقامت جستند.

شهادت میرزا حسن علی خان

در بندر عباس میرزا حسن علی خان شیرازی رئیس پست که رایت خدمت و نصرت امر ابهی^۱ بر دوش داشته مشمول عنایت و محبت حضرت عبدالبهاء بود به هنگام سه ساعت از ليله 29 ذیحجهٔ سال 1334 گذشته در حالی که سواره از پستخانه به خانه برمیگشت حسب تحریک حاجی علی کرمخان شجاع نظام و حکمران و شیخ علی دشتی ملای بندر با ... از پشت سر هدف ساختند و گلوله از کتف گذشته از زیر پستان بدرآمد و ساعتی نگذشت و هنوز عائله به بالینش نرسیده به جهان دیگر عروج نمود و

علی الصباح جسد را با حضور حکمران مذکور و جمعی از بهائیان معظم و غیرهم بعد از اداء مراسم به بنا کرده عبدالله خان مدحت‌الوزارة کارگذار امور که نیز از بهائیان معروف بود برده دفن نمودند.

واقعات سال 1335

سال هفتاد و دوّم

سال 1916

فتنه در سنگسر

در قصبه سنگسر به ماه رمضان فتنه برخاست و متعصبین به تحریک مجتهدین به نام آن که اهل بهاء در این ماه علناً ترک صیام برخاستند و بهائیان دلیر تحمل تعرضات و توهیناتشان نکرده مقابلت نمودند و از دو طرف اجتماع شده همدیگر زدند و علی محمد نام جوان بهائی بن عباس علی هدف گلوله اعدا و مقتول و آقا میرزا حبیب‌الله سبحانی و محمدابراهیم بن چراغ علی و آقا علی بابا بن اکبر مجروح شدند و معاندین چند درب و پنجره خانه‌های آنان را خراب کرده و اثاثیه به غارت بردند و با این حال تا چند روز اجتماع برقرار ماند و اعداء با شه‌میرزاد متفق شده ملتزم گشته که تنی چند از بهائیان دو قصبه را هلاک سازند و منتهی به شهادت ملّا نصرالله گردید که عنقریب می‌آوریم.

شهادت در دهج یزد

و آقا محمدجعفر ملّا حسین دهجی در تل به نو محلی که از انار به شهر بابک می‌رود به دست شکرالله نامی از اهل قریه حوزم کشته گردید و مقبره‌اش در قبرستان قریه طرفه بود و نیز آقا محمدباقر حافظ دهجی را درویش نامی در قریه طرفه مذکوره با اره کشت او نیز در قبرستان طرفه مدفون گردید.

شهادت اعتمادالتجار

میرزا جواد اعتمادالتجار یزدی که با برادر مهترش میرزا محمدطیب در بندر جز اقامت گرفته با خانواده و خانه و تجارت‌خانه و محل اعتمادتجار و اهالی آن حدود و عضو محفل روحانی و موجب صل و عقد امور و به این نام و سمت معروف و مشهور بود و مورد رقابت و حسادت و تعصب عده‌ای واقع گردید ناگهان شبانه در کنار کوچه هدف تیر شده به شهادت رسید و در همان‌جا مدفون گردید و خاندان اعتمادی از ایشان به جای ماند.

شهادت ملا نصرالله

ملا نصرالله از علماء شه میرزاد و بهائی متقی و مقدس و مستغرق در استتخ آثار این امر را که شرح احوالش در بخش معاندین محل مصمم بر قتل شدند تا در شهر رمضان سنه 1335 در شب 27 در حالی که در خانه‌اش هنگام سرماریز کرسی بود چهار تن سفاک **پلباک** از دیوار خانه به درون رفته وی را هدف گلوله تفنگ کرده و رفتند و بهائیان خبر شده به بالینش حاضر گشتند و نزدیک به فجر با حضور محفل روحانی جان تسلیم کرد و جسدش را غسل و کفن و با عزت و احترام دفن نمودند و معاندین به برادرش ملا زین‌العابدین که سبقت ایمان داشت نیز صدمه بسیار وارد آوردند که پس از چندی بدرود جهان گفت.

فتنه در مشهد

در مشهد خراسان به اقدام آقا میرزا محمد مشهور به آقازاده و آیه‌الله زاده بن ملا محمد کاظم مجتهد خراسانی تنفذ و رئیس حزبی که ذکر شد با موافقت علما اهالی به مقاومت و مدافعت بلکه استیصال این طایفه برخاستند و اشرار محلات بلد قریب سیصد تن از بهائیان و مذنونین در ایمان را دستگیر کرده در مسجد گوهرشاد مجتمع ساختند و آقا به سؤال و تحقیقات پرداخت تا اقرار و اعتراف عقیدت شنیده

احکام در حقشان جاری سازند و مظلومین فریاد بلند کرده و سوگند یاد نموده که بهائی نیستند و این سبب شد که همگی رها و آزاد شدند ولی جمعی از بهائیان خالص ناچار به مهاجرت شد به سوی روسیه و یا دیگر نقاط ایران رفته پراکنده گشته و اوضاع مذکور در مشهد چند سال به طول انجامید تا اطمینان حاصل شد و بهائیان عودت نمودند و محافل و مجالس به پا کردند.

شهادت در یزد

در یزد آقا محمد بلورفروش از بهائیان مخلص را دکان نزدیک مدرسه‌ای از مدارس علوم دینی بود و طلاب در ذهاب و ایاب خود همی سقط می‌گفتند و نوبتی چون به مدرسه داخل شد ویرا چندان با چوب و زنجیر زدند که بدنش سیاه شد و با آن حال اظهار مسرت و شکرگذاری می‌کرد تا آن‌که ایام رضوان این سال رسید و اشتعال و انجذاب و آروزی شهادت در وی شدید گشت حتی در جشن از جمع بهائیان حاضر وداع نمود و نزد مدفن شهداء سبعة الله ابهی^۱ گفته ثنا و ستایش کرده اظهار داشت که عنقریب به شما خواهم پیوست و در روز یازدهم رضوان یکی از طلاب به درب دکانش بدگویی آغاز کرد و روزی دیگر که جمعه و دهم شهر رجب بود در سه ساعت گذشته از روز سید یحیی^۱ مجتهد و مدرس در مدرسه حاضر شد و حسب اقتضای تنی چند از طلاب آقا محمد را به مدرسه بردند و اهالی بازار نیز انبوه و مجتمع شدند و سید یحیی^۱ از او عقیده پرسید و او گفت مسلمان حقیقی هستم و امر به لعن کردند و او لعن بر امر کننده به لعن کرد و سید بر آشفته گفت ببرید و تمام کنید پس یکی از طلاب چنان بر سینه‌اش که زد که از آن حجره فوقانیه به پائین افتاد و سرش شکسته خون جاری شد و با آن حال از مدرسه بیرون آمد تا نزد سقاخانه رسید و به علت ضعف تکیه بر دیوار داد و تنی فریاد برکشید که سقاخانه نجس شد و یک‌یک مردم رسیدند و استهزاء کرده سب و لعن گفتند تا آن‌که انبوهی شدند و جوانی تبر بگرفت و چنان به فرقه نواخت که بی‌افتاد و هریک از مردم ضربتی وارد آوردند و ستمی کردند و هنوز رمق داشت ریسمان برپایش بسته کشیدند و به میدان خان انداختند در همان حال از دبستان به عادت همه روزه

رسید از حال پدر پرسید و اهل بازار واقعه را گفته و او نزد کشته پدر دوید و برخی فریاد زدند که پسر با به پدر ملحق کنید و چوبی چند بر کودک معصوم زدند ولی بعضی رسیده کودک را نجات داده به خانه بردند و جسد را جمعیتی بر تخته پاره گذاشته خلف هرهر مقابل گل کند که به باغ جاده معروف است پهلوی دیوار مقابل گل کند زمینی را حفر نموده در آن گودی انداختند و خاک روی آن انباشتند و سن آن مظلوم در آن هنگام 45 سال بود و نیز در قریهٔ مریم‌آباد از توابع یزد کودک یتیم است مسمی^۱ به اردشیر مهربان بمان تنی چند از اشرار خون‌خوار به عداوت و کینه دینی به انتقام جدش نوشیروان خورشید خوش خصال که با همه تعرض و شدت آنان تبری از ایمان بهائی نموده استقامت ورزید و به حکمران شکایت کرد ناگهان در خارج از خانه ربوده به باغی برده مدتی ستم و جفا نمودند و بالاخره خفه و هلاک کرده در چاه قناتی انداختند و بهائیان جسد را یافته غسل و کفن و دفن کردند.

جریدهٔ خورشید خاور

و در این سال در عشق‌آباد روزنامهٔ هفتگی فارسی بهائی به نام خورشید خاور تأسیس گردید که سردبیر آن آقا سید مهدی گلپایگانی بود و مقالات نافه از بهائیان در امور مرتبط به این امر و مدافعه از تعرضات جرائد معارض منتشر می‌گشت.

مجاعهٔ شدید

در این سال در بعضی بلاد شرقیه خصوصاً در ایران و ترکستان قحطی و مجاعهٔ شدید بروز کرد و بسیاری از مردم تلف شدند ولی روحانی بهائیان در هر دو مملکت انجمنی مخصوص و مخزن برای جمع غلات و نقود و غیرها تأسیس نمودند و به فقراء مساعدت کردند به نوعی که احدی از ناقدین را عسر شدید دست نداد.

شهادت در بروجرد

در بروجرد به تحریک ضرغام گودرزی و نصرت‌السلطان گودرزی و مغانی‌الاسلام و ملاهای دیگر آقا سید ابراهیم بن آقا سید عسکر از بهائیان را که مهتر خبازان بلد بود در شهر محرم هنگامی از شب که دکان خبازی را بسته عازم خانه گردید سید حسین کهنه در جنب همان دکۀ خبازی واقع در میدان سبزی‌فروشان هدف گلوله تفنگ کرده شهید نمود و محرکین مذکور اثاثیه قیمتی خانه و غلات و اموال بسیار بردند و خوردند و زوجه‌اش را حتی از میراث پدریش محروم ساختند.

فتنه در آباده

در آباده محمدعلی خان قشقایی نوه لطف علی خان مذکور در واقعه اولیه نیریز که سر به طغیان برکشید و سید صادق مجتهد شمشیر به کمرش بسته به ترویج اسلام برافراخت با گروهی به تاخت و خانه آقا سید آقاجان بن میرزا آقانورالدین افغان را غارت کردند و کتاب اقدس را در پایین کتب و آثار این امر برگرفته در آتش نهاد و چون او از میان یکی از همراهانش سلطان کاظم نام از صاحب‌منصبان نظامی که خود را سردار ملی و حسین خان نامی قشقایی را سالار ملی نام کرد با همراهان به آباده تاختند و از بهائیان هر که توانست سویی گریخت و برخی که برجا ماندند دست‌خوش اغراضشان گشتند از آن جمله میرزا عبدالوهاب بن آقا میرزا آقا افغان گرفتار شد و تحت تضییق قرار گرفت و عاقبت به اداء هفت هزار تومان مستخلص گشت و میرزا حاجی آقا همّت آبادی با تحمل آزار بی‌شمار سیصد تومان داده رها شد و مادر آقا فتح‌الله کوشکی با اذیت شدید یک هزار و دویست تومان داده مستخلص گردید و هرچند معاندین مذکور به صدد غارت خانه‌های بهائیان بودند ولی نائل به مقصود نشدند.

واقعات سال 1334

سال هفتاد و چهارم

سال 1317 م

شمة از تلفات بهائیان در انقلابات روسیه

هنگامی که دولت امپراطوری روس به محاربهٔ عمومی مشغول و آثار شکست و مغلوبیت از هر سو هویدا و کیفیت آشفستگی و به هم خوردگی عظیم پیدا بود و در اثر اختلاف و انقلاب رستهٔ انتظام گسیخته امنیت از مملکت رخت بریست به تدریج عدهٔ کثیر از جمعیت بزرگ بهائیان مقیم در آن کشورها از میان رفتند و نیز خانمان و اموال از دست دادند و مراکز و مؤسسات کثیره‌شان به باد رفت چنانچه در **فرغانه** **خوقند** چون مابین مسلمانان و حکومت محاربه شده عدهٔ کثیر مقتول و تقریباً نیمی از شهر طعمهٔ حریق و تودهٔ خاکستر گردید میرزا جلال‌الدین ملّا یوسف‌علی رشتی به دست پلیس‌های ارمنی به قتل رسید و اولاد و صغارش را بهائیان به عشق‌آباد آورده کفالت و تربیت کردند و سید مهدی قراباگی کشته شد و تمامت اموالش به غارت رفت و مشهدی ابراهیم تبریزی به دست پلیس‌های ارمنی به قتل رسید و در چهارجوی و بادکوبه و عشق‌آباد نیز بدان‌گونه محاربه بین حکومت و مسلمین در گرفت و همین که حرب عمومی خاتمه پذیرفت و انقلاب کبیر بلند گردید نزدیک یک سال فیما بین انقلابین احمر و مقاومتین ایضاً محاربه قرار داشت در عشق‌آباد که یکی از مراکز محاربه شناخته شد اضطراب شدید فیما بین اهل بهاء دوام یافت چه اگر ترکمان غلبه می‌کردند بنا بر اوام که نسبت به این طایفه داشتند شاید مشرق‌الاذکار را خراب می‌کردند و خبر می‌رسید که چون انقلابیون مشقت و خسارت بسیار دیدند در صورت غلبه بر عشق‌آباد سخت خواهند تاخت و در خلال آن در قصبهٔ تجن واقع بین مرو و عشق‌آباد هنگامی که سپاه احمر غلبه کرده نزدیک شدند و عده بهائیان ایرانی با این که حظیرهٔ القدس و محل اجتماع پذیرفته در مسجد به نام تبعیت دولت ایران دور هم گرد آمدند و چون غالبین وارد شدند دست‌ه از آرامنه داخل در سپاه احمر سپاه هجوم آورده چهل و یک نفر را مقتول و جمعی را مجروح ساختند و در آن میان نه تن از بهائیان بدین نام و برادرش آقا حسین آقا فرج اوف و میرزا ابن مشهدی حسین و آقا اسدالله حسین اف فرج اف اسکوئی و کربلائی حسن عباس اف تبریزی و آقا حسن بابا عمو اسمعیل اف سیسانی و آقا علی خلیفه باویلی و مشهدی عسکر باویلی مقتول شدند و قاتلین دست به نهب و غارت گشودند و زنان و کودکان هراسان به هرسو شتافتند و در آن میان تنی از نسوان بهائی به علت

شدت عصمت و عفت و هم از سبعت بر همان خود را به چاه انداخته مجروح و شهید گشته و آقا موسی^۱ عوض اف از بهائیان با عائلات خود و عائلات شهداء در حالی که مجروح بود به عشق آباد رسیدند و به مشقت و سختی تأمین معیشت کردند و در بحبوه آشفستگی غالب بهائیان عشق آباد به فیروزه مقیم شدند و اخبار شدید می شنیدند و به علت ناامنی بین راه رفتن به عشق آباد خطرناک می نمود و عاقبت به شهر آمدند و چون غلبه و قرب ورود بلشویک شده و منشویک می جنگیدند و اهالی می گریختند بهائیان برجای ماندند و خطری بر جانشان نرسید فقط در مابین غارت فراریان منشویک پنجاه دکان بهائیان به غارت رفت و بعد از این استیلاء 1919 ثانی بلشویک بر عشق آباد که حکمرانی مستقر یافتند نام شهر عشق آباد را به نام تنی از مبلغین خود که صاحب منصب محاربات بوده مقتول گردید پالتارتسکی نام نهادند و خیابان مفصل کورپاتکینسلی را که مشرق الاذکار در آن واقع بود کوچه آزادی نامیدند.

فتنه و شهادت در دهج

در دهج حاجی سید حبیب الله از بهائیان در خانه خودش به دست میرزا جواد نام از مأمورین میرزا احمدخان کلانتر با تفنگ کشته شد و در قبرستان دهج مدفون گردید و نیز حاجی سید علی اکبر در نیم فرسخی دهج به سمت انار به دست اعدا کشته و در قبرستان مدفون گشت.

فتنه و شهادت در نوش آباد

در نوش آباد کاشان عده از همراهمان ماشاء الله خان طاغی کاشانی برای سرقت به خانه ارباب آقا میرزا بهائی مشهور داخل شدند و زوجه ارباب از خواب برخاسته از حجره بیرون دوید و دزدان او را هدف گلوله و مقتول کردند و ارباب خود نیز پس از نه روز بدرود جهان گفت.

فتنه در قریه بهار

و در این سال در قریه بهار از قراء همدان تأسیس محفل روحانی شد و از جهت اشتعال و قیام بهائیان بر تبلیغ به تحریک بعضی از ملاها و متنفذین آنجا اهالی شورش کردند و میرزا مختار بهائی را گرفته

بازخواست نمودند و یکصد و بیست تومان جریمه کردند و سید کریم خادم حظیرةالقدس را اذیت بسیار رسانده شال سیادت را از کمرش باز کرده بر گردنش انداخته به خارج قریه کشیدند.

وصول

و در این سال حاجی رمضان همدانی الاصل ساکن در شام و فلسطین به امر حضرت عبدالبهاء از محضرشان به ایران آمد و اخبار و آثار آورد و در خطاب به حاجی جنگ بین المللی به علت قطع روابط اخبار و ...بهایان از آنجا مقطوع بود با تدابیر و لیاقت خود از میدان جنگ ترک و انگلیس و روس از عراق به ایران رسید سپس از ایران با عرائض و تقدیمی ها مراجعت نمود خویش را با عرائض و نقود به محضر آن حضرت رساند و آن حضرت نیز با تلگراف از صحت و سلامت خود خبر دادند از آن جمله تلگراف از پورت سعید از آقا احمد یزدی 19 ذیحجه 1339 رشت بشیرالسلطان البشارة عبدالبهاء در حيفا سلامت هستند یزدی و تلگراف در 23 ذیحجه از بغداد توسط سفارت انگلیس طهران ناصریه غلام علی دواچی ما در حيفا سالمیم از طرف عباس افندی رئیس بیت بهائی.

شمه از فتح حيفا و عظمت حضرت عبدالبهاء

جمال پاشا فرمانده عثمانی در میدان جنگ فلسطین که قبلاً نیز نام بردیم در آغاز حمله انگلیسیان و شروع حرب کانال سویس چون لائحہ معانداند ناقضین در باره حضرت عبدالبهاء به وی رسید و آن چه افتراء و تفتین توانستند بستند و کردند گفت که پس از حصول و عودتم عباس افندی را در بیت المقدس به صلیب خواهم زد ولی شکست خورد و به تدریج خود را عقب کشید تا آن که در یوم هیجدهم ذیحجه 1334 سپاه انگلیس به حيفا هجوم آوردند و سواران انگلیسی و هندی از سمت مشرق به توپخانه عثمانی ریخته شهر را به تصرف آوردند و عثمانیان باقی مانده اسیر شدند و قائد فاتح انگلیسی جنرال اندریو حین برخورد به جمعت مستقبلین بلد از رئیس بلدیة و اشراف شهر را صحت و سلامت آن حضرت

استفسار کرد و خود با سران لشکری همی تشریف جستند و کلنل استورز حاکم بیت المقدس با اتومبیل خود به حیفا آمده در بیتشان وارد و مشرف گردید و عرض نمود که از جانب دولت بریتانیایی کبیر مأمورم که از صحت آن حضرت جو یا شده بشارت دهم و جنرال **المبی** قائد فلسطین با کمال فروتنی تشریف حضور حاصل نمود و ابراز افتخار به تشریف خود کرد و شادمان شد که در چنان اوضاع رسید و با افسران خود به نهایت ادب و فروتنی با آن حضرت به عکّا رفت و در بهجی نهار مهمان ایشان شدند و حاکم فرمایش متوالیاً..... شور و کسب صلاح در امور می نمودند و در مدت محاربات فلسطین که گلوله و بمب از هوا و دریا می ریخت ادنیٰ اصابت..... و حیفا بعد از ورود انگلیسیان شروع به اهمیت خود نهاد.

شهادت در یزد

و در این سال مستر خدابخش دانشمند نامی پارسی را که از امر بهائی و بهائیان عنایت..... و مقتول نمودند و حضرت عبدالبهاء در حقش چنین فرمودند از شهادت..... آن جان پاک در جهان روشن غریق دریای عفو و غفران گردد.

شهادت.....

و در این سنه در تاشکند میرزا فاضل از فضلا و شیفتگان.....

باز شدن ابواب حیفا و ذهاب و ایاب احبا و تعمیر بیت اعظم

بعد از ختام محاربهٔ عمومی که در جامعهٔ بهائیان شرق و غرب به علت انسداد و انقطاع وصول اخبار موجب نگرانی بود به حیفا تلگراف‌های استفسار احوال نمودند و حضرت عبدالبهاء جواب‌های تلگرافی

مشعر بر صحت و سلامت فرمودند و نامه‌ها فرستادند از آن جمله 24 صفر 1337 باقراف امین غلام‌علی طهران بشارت صحت دوستان سبب مسرت گردید به عنایت الهی سالمیم و کل را مشتاق عباس و 18 ربیع‌الثانی رشت ابتهاج‌الملک از تلگراف مسروم سلامت هستیم و دعا می‌کنیم عباس و قوله احبای مصر هو الله ای دوستان حقیقی فرقت یاران حرقت دل و جان است و دوری و مهجوری باری زیان و خسران علی‌الخصوص نه نامه مشکینی نه پیک امینی نه قاصدی نه چاپاری و نه مخابره از هر جهت خبر مقطوع و از تسلی خاطر محروم و جان و روان در غایت هموم و غموم تا این که لشکر مظفر به ارض اقدس رسیدند و عنان عوانان پیچیدند و شوکت ستم‌کاران شکستند امنیت و آسایش تقرر یافت و سروران کشور و سپاه هر مظلومی را بنواخت ابر سیاه متلاشی شد افق سیاست روشن گشت یار و اغیار راحت یافت و آشنا و بیگانه به لحن خوش آهنگ سرود بنواخت قد انکشف ظلام الظلم و الظلال بنور العدل و الانصاف و علت السلطته العادله الحمد لله بفضل و عنایت جمال مبارک در چنین انقلاب عظیمی و طوفان شدائد و بلائی و تسلط ستم‌کاران این آوارگان محفوظ و مستریح ماندند کسالتی کسی را رخ نداده زحمت و مشقتی مستولی نشده تا این که سفینه امرالله از گرداب خطرناک به ساحل نجات رسیده حال که دولت فخریه مستولی شده و جمیع اهالی کشور از هر ملل و نحل در مهد راحت و آسایش آرمیده حضرت مستر استواس از دیار مصر وارد و بشارت صحت و سلامت جمیع احبا دادند بسیار خوشنود و ممنون شدم که الحمد لله یاران مصر نیز محفوظ و مصون ماندند شب و روز به یاد شما هستیم و دعای خیر می‌نمائیم و امید چنان است که ملاقات حاصل شود جمیع یاران را به جان و دل مشتاقم و عیالکم البهائم الابهی عبدالبهاء عباس و قوله طهران جناب آقا سید نصرالله باقراف علیه بهاله الابهی ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آن که درین ایام الحمد لله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود سلطه جابره زائل و حکومت عادله حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند درین طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملالی یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج

رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان الحمدلله به فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی نشست و هذه معجزة عظمی لاینکرها الا کل مقد این واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانی است در الواح مبارک ذکر عدالت و حسن سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه است که من به ایران می‌نگارم انشاءالله من بعد باز ارسال می‌شود احبای الهی را فرداً فرداً با نهایت اشتیاق تحت ابداع ابهی^۱ ابلاغ دارید و مزده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هرچند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدلله سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید حضرات ایادی امرالله و حضرت امین و هم چنین ملوک ثبوت و رسوخ عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحت و پیام برسانید و علیک البهء الابهی^۱ عبدالبهاء عباس 16 اکتبر 1918 و بالجمله مجدداً قلم سلطان میثاق به جریان افتاده تمامت اهل بهاء را شوری جدید بیاموخت و بهائیان شرق انفراداً و اجتماعاً و با عائلات پی در پی به زیارت حیفا رفتند و از آن جمله میرزا مهدی رشتی معروف به شنگائی تاجر و ساکن عشق‌آباد که در بخش گذشته شرح احوال آوردیم به زیارت رفته ایامی که در حیفا بود اجازت تعمیر بیت بغداد گرفت چون بیت ملقب بیت اعظم بود از مهاجرت حضرت بهاءالله از بغداد تا این ایام سپرده به دست آقا میرزا محمد و کیل و اخلافش بود و در آن طول مدت احتیاجات مبرم به تعمیر یافت و شیعیان مجاور آن متعصب و مغرض بودند و آقا میرزا مهدی نام برده از مال خود و دیگر بهائیان که به این منظور بذل همت کردند می‌خواست اجرای ببرد ولی در این سال درگذشت و لذا حاجی محمود قصابچی از بهائیان متمکن معظم ساکن بغداد به این کار قیام نمود و اجازت یافته به سالی دیگر مشغول گشت.

واقعات سال 1337

سال هفتاد و پنجم

سال 1918

لقب سر و نشان برای حضرت عبدالبهاء

دولت انگلیس برای عظمت مقام خیرخواهی ایشان نسبت به عموم جهانیان و نگهداری آرامش جهان و غم خواری و ملجأییت درماندگان نشان و لقب برای آن حضرت فرستاد و با رسوم و تشریفات معموله در حیفا به آن حضرت تقدیم کردند و برای مقام جلالت و کبر سن آن بزرگوار دعائی که آن حضرت در آن حین فرمودند این است اللهم ان سراق العدل قد ضربت اطنابها علی..... مشارقها و مغاربها و نشکرک و نحمدک علی حلول هذه السلطنة العادله و الدوله القايره الماذله القوه اللهم اید الامپراطور الاعظم جارج الخامس لاهل انگلترتا بتائیداتک الصمدانیه و بتوفیقابک الجلیل بعونک و صونک و حمایتک انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم 26 ج اول 1337

حکومت بلشویکی

و در این سال 1337 در روسیه حکومت بلشویکی استقرار یافت و جمیعت بهائی قیام سالون بزرگ مشرق الاذکار که وسعت گنجایش نهصد صندلی داشت تأسیس گردیده به سالی دیگر ساختمانی مخصوص مقرر گردید.

شهادت در نائین

میرزا حبیب الله که با برادر مهترش میرزا علی محمد پسران حاجی میرزا زین العابدین روضه خوان شاه خدا بنده در این امر قدم ثابت بنمود و تبلیغ همی کرد مورد بغض و کینه و تعصب متعصبین قرار گرفت و او را در قریه محمدیه از بالاخانه به زیر افکنده مقتول نمودند

واقعات سال 1338

سال هفتاد و ششم

سال 1919 م

فتنه در آذربایجان

و در قریهٔ مطنه در قرب تبریز رعایای شیرب با چوب‌دستی‌ها به خانه‌های بهائیان قریه ریختند هر کس را یافتند ضرب شدید وارد ساختند لاجرم ده تن از آن مظلومان با سرهای شکسته و لباس خونین به شکایت و تظلم وارد تبریز شدند و حاجی احتشام مالک قریه کمال مساعدت و دادخواهی از آن مظلومان نمود.

شهادت در نراق مازگان

در اواخر این سال رجب‌علی نام طاغی بختیاری که سر به شرارت و هجوم و یغماگری و عصمت‌بری برافراخته کرده با سیصد تن اشرار مسلح همراهانش به نراق ریخت و هدم و نهب نمود و از اهالی دختر به نام ازدواج گرفتند اشیاء منزل بهائیان را به یغما بردند و در همان اوائل ورود حسب تحریک مغرضین و معاندین محل بناء تعرض به میرزا فضل‌الله معاون التجار گذاشتند و او آقا محمدجواد نراقی بود که در بغداد به محضر ابهی^۱ رسید و شرح احوال و ازدواجش و احوال خاندانش را در بخش سابق آوردیم و او به سالیان دراز در کردستان و میاندوآب مقیم و رایت مرتفعهٔ امر ابهی^۱ بود و در سال 1333 به نراق برگشت و تا این سال در نراق و جاسب و محلات و دیگر قراء آن حدود همی خدمت به این امر نمود و شهرت تمام یافت پس اشرار شبانه وی را شکنجه و عذاب گرفتند و اصرار در تبری و لعن نمودند و او استقامت ورزید و صریحاً گفت که *حَتَّى* اگر تیربارانم نمایند اقدام به چنین امری قبیح از من نخواهید دید و رجب‌علی مذکور به خانهٔ **معاون الممالک** منزل داشت و دخترش را می‌خواست و زنش وعده داد ولی منوط و مشروط به قتل معاون‌التجار کرد آقا محمد مجتهد که دختر خود را به بعضی از مهاجمین داده استاد علی‌یوسف صباغ نیز وی را تهییج و تحریص و به قتل معاون نمودند و کار بر این منوال از ظلم و ستم می‌گذشت تا آن که ماشاءالله خان پسر نایب حسین کاشی با جمعیت کثیر مسلح همراهانش به سر

وقت اشرار مذکور در نراق ماندند و آنان بگریختند و معاونالتجار را با خود بردند و همین که به سینقان واقع در بعد دو فرسنگی نراق رسیدند آن مرد مؤمن بهادر را تیرباران و شهید نمودند و جسد را با تبر چنان قطعه قطعه کردند که چون بعد از رفتن اشرار غسل نراقی با گروهی از اهالی سینقان به بالین مقتول آمدند غسل و کفن ممکن نشد و به همان کیفیت که بر جای بود دفن کردند و اشرار مذکور در قمصر و مازگان ریختند و خانه‌های بهائیان را غارت کردند و چند تن از آنان را دستگیر کرده با کعب تفنگ همی بر سرشان زدند و آهن داغ کرده بر ابدانشان نهادند و اصرار کردند که بد بگویید و آنان تحمل و استقامت ورزیدند و در اثناء همان احوال لوحی از بغل آماندعلی خلف آقا محمدعلی از متقدمین اهل بهاء که پدر و پسر در صف مخلصین ثابتین در ایمان قرار داشتند بیفتاد و حال او را به تحقیق دانستند و بر ظلم و جفا بیفزودند چنان که سر و رویش از اثر ضرب با تفنگ مجروح گردید پس به تحریک برخی از اعدا آنان را پای برهنه در جلو اسب‌های خود انداختند به سمت قمصر بردند و دو تن از آنان یعنی آقا ماندعلی و آقا حسن علی را قصد کشتن نمودند و به آنان گفتند تبری کنید و الا شما را می کشیم چون آنان کلمه نگفتند آقا ماندعلی را هدف گلوله کردند که بر شریان گردنش خورد و هنوز رمقی داشت که امر دادند آقا حسین علی او را بر دوش بگیرد سپس بر پناه دیواری واداشتند و هدف ساخته شهید نمودند آن‌گاه آقا حسین علی را در پناه هدف ساختن واداشتند ولی تیر در نرفت و او را رها کردند و دیگر بهائیان یعنی آقا محمد اسمعیل معلم و آقا عبدالحسین و استاد خیرالله نیز به وسائلی متخلص گشتند و بعد از آن بهائیان قمصر و مازگان جسد آقا ماندعلی را از آن گودال کوره آب درآورده در صندوقی گذارده در قبرستان مازگان دفن نمودند و بالاخره قوای دولتی اشرار مذکور را تعاقب کردند و در ورزنه از محال گلپایگان به ایشان رسیدند عده را مقتول و جمعی را دستگیر کردند و اسیر به طهران برده حبس نمودند و آن‌گاه به دار زدند و رجبعلی گرچه از معرکه گریخته جان به در برد ولی بعد از چندی د کوه‌های کمره به دست حسین نام ملازمش به قتل رسید و پسرش نیز بعد از چندی کشته گردید.

شهادت در کرمان

و نیز در سال 1337 در علی‌آباد ... کرمان جمعی از اشرار به اغواء و تهییج متنفذین شبانه به خانه آقا محمدعلی بنا یزدی از بهائیان مشتعل در حب و ایمان ریختند و شال بر گردن آن مظلوم در حالی که در بسترش به خواب بود انداختند و او را خفه کرده شهید نمودند و اموال و اثاثیه خانه را برده از قریه بدر رفتند و بهائیان کرمان آن چه به مرکز طهران تظلم نمودند و هرچند مأمورین برای اخذ قاتلین بدانجا گسیل شدند قاتلین گرفتار نشدند.

نہضت تبلیغی در ہمدان

و در این سال 1337 به ہمت بعضی از بہائیان در ہمدان امر تبلیغ تمرکز یافت و محافل و افراد بہائی از بلدان دیگر نیز کمک و مساعدت کردند و لذا پانزده نفر مبلغین بہ آن وسیلہ در اقطار ایران بہ سیر و گردش واداشتند.

تعمیر بیت بغداد

چنانچه ضمن وقایع گذشتہ نگاشتیم در بغداد حاجی محمود قصابچی قیام بہ تعمیر بیت اعظم کرد و میرزا محمدخان پرتوی چون سال 1338 برای زیارت بہ حیفہ آمد بہ امر حضرت عبدالہاء با وکالت نامہ از جانب آن حضرت مأمور بہ مساعدت با قصابچی در بغداد گردید و بیت مبنی بر نقشہ و ہیئت اولیہ تعمیر اساسی یافت و شیعیان مجاور بہ تعصب و تعرض برخاستند و اقامہ دعوی کردند و عنوان مالکیت بہ خود دادند و حضرت عبدالہاء بہ بعضی از وزرای دولت عراق تلگراف کردہ احقاق حق خواستند لذا معارضین متعرضین ممنوع و محروم گردیدند و تعمیر بیت در سالی دیگر اکمال و اتمام گردید.

ظلم و غارت و شهادت در کاشان

همرمان نایب حسین کاشی طاغی بر دولت بر بهائیان نیز تعرض و تعدی بسیار وارد آوردند از آن جمله در سال 1338 در قصبه آران استاد ابوالقاسم را که در تبلیغ اهالی همت مبذول داشت و به این نام معروف شد ضرب شدید کرده در سرمای زمستان به آب سرد انداختند و اموالش را به غارت بردند و آن مظلوم ناچار شده به طهران رفت و در آنجا گرفتار بیماری شده درگذشت و آقا محمد زارع ملاک را ماشاءالله خان پسر نایب حسین ... وارد کرده و محصولش را غارت نموده چنان که عائله اش سر به بیابان نهاده به طهران شتافتند و آقا مهدی خادم ممتاز روحانی.....

شهادت در یزد

آقا علی اکبر بن شاطر زین العابدین خباز یزدی از بهائیان متقدمین مخلصین ستمدیده در سال 1338 در تابستان به قریه ده بالا از کوهستانی پرداخت و آقا غلام حسین بن حاجی عبدالحسین یزدی که برای آمده با وی ملاقات و مصاحبه داشت چنین گفت آیا بابی نجس نان می خورد و او جواب گفت تو که مرا نجس میدانی از من نان نخر و آنان که مرا پاک می دانند نان می خرنند و آن مرد گستاخ زبان که بزرگان جهان گفتند لسان مخصوص ذکر خیر است آن را به گفتار زشت میالایید از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمائید و آن مرد لگدی به پهلویش نواخت که مظلوم بیفتاد و از هوش رفت و چند ساعتی حیات داشته از جهان درگذشت.

شهادت حاجی عرب در سلطان آباد

اسفندیار نام بهائی بینوا و عامی و منجذب معروف به حاجی عرب از اهل قریه چقاسیاه واقع در قرب سلطان آباد اراک روزی در سلطان آباد تکه کاغذی به دست داشته به دکان مجاور دکان محل شغل و کسب خود رفته آتش افروزد مجاور معاند به او گفت همانا ورق قرآن است می خواهی بسوزانی او

جواب داد که من قرائت نمی‌توانم و نمی‌شناسم و معاند مذکور نزد آقا نور مجتهد ظلوم و جسور شتافته شهادت داد که حاجی عرب قرآن سوزاند و به زبانی اندک به شهرت پیوست و این در اواسط شعبان در حالی که شهر را به نام ولادت محمد بن الحسن العسگری چراغان کردند رخ داد و او حسب صلاح دید بعضی به قرای اطراف رفت و به قریه حسن آباد در خانه غلام حسین بن کربلائی و رمضان بهائی بماند و در شهر به تحریک آقا نور اهالی بلد برآشفته مترصد و متعرض بهائیان شدند حتی از قرای باقیه نیز گروهی به شهر آمدند به بانگ وادیناه و **امحمداه** ارکان نظمیه را به لرزه درآوردند و به دارالحکومه ریختند درب و شیشه و گل و گیاه شکستند و برکنندند و حکمران بگریخت و اشرا تعقیب کردند در حالی که بر دیوار برآمد لباسش را به دست کشیده دریدند و او گریخت جان به در برد و لاجرم بهائیان مظلوم به سوی همدان و طهران گریختند و معدودی با اسلحه و تفنگ و فشنگ در خلوت‌خانه میرزا آقاخان قائم‌مقامی و خانه ابن عمش احتشام مہیای مقاومت نشستند و به وسائل متنوعه به سمع اشرار رساندند و آنان جسارت حمله بدانجا نکردند و انبوه اهالی دکان‌ها بسته در کوچه و مسجد پراکنده به فریاد و شریعتا و امحمداه غلغله راه انداختند تا آن که جواب تلگراف از وثوق الدوله و رئیس‌الوزرا رسید که حاجی عرب را پیدا کرده استنطاق نموده گناه یا برائتش را ثابت کنند و حکومت این خبر را اعلان کرد و مردم متفرق شدند و گروهی نظامی مأمور اطراف شدند و به خلیج آباد رفته حسین مسروری را ضرب بسیار وارد نمودند تا حاجی عرب را به دست آرند و خبری نیافتند آن‌گاه به شاه‌آباد رفتند و اسکندر نام بهائی را زدند و از کدخدا علی‌اکبر و غیره خواستند و به دست نیاوردند تا نشانی جستند به حسین‌آباد رفتند و به واسطه مالک قریه وی را دستگیر ساخته به شهر آوردند و مردم اخلاط بسیار همراه شده استهزاء کنان آب دهان و سنگ همی‌انداختند تا به دارالحکومه رسیدند و مظلوم محبوس گردید و ایامی به انتظار مجازات ساکت ماندند و آقا نور در ایام اول ماه رمضان مسجد نرفت و گفتند برای تأخیر مجازات است و شورش عمومی شده در تلگرافخانه به دولت تلگراف کردند و حکم شهادت از جانب وثوق الدوله رسید لذا روز سوم رمضان در میدان ارگ دار به پا کرده با ازدحام عام حاجی عرب را حاضر ساختند و آخری^۱ ن اقتضاء و

خواهشش را پرسیدند و او آب طلیده وضو گرفت و به ندای بلند چنین گفت ایها الناس به همان قرآن که شما قبول دارید من آن را نسوزاندم لکن به همان قرآن سوگند می‌خورم که قائم آل محمد ظهور کرد تحقیق نمایید و ایمان آرید پس او را بالا کشیده به شهادت رساندند پس از یک شبانه روز جسد را از دار پایین آورده طناب به پایش بسته تا بیرون شهر کشیده در چاهی که در کهریز شاهزاده معروف است انداختند و بهائیان فراهان شبانه جسد را بیرون آورده در فراهان برده دفن کردند.

شهادت در یزد

در قریهٔ مریم‌آباد یزد آقا حسین بن شهباز که مردی زارع و سلیم و مؤمن و مخلص به امر ابھی^۱ بود و از جهت حلاوت اخلاقش حتی اهلالی متعصب وی را دوست می‌داشتند در یوم دهم شعبان در حالی که با دست خود آب برای زراعت جاری می‌کرد و عباس بن حاجی رجب معروف به سیاه خان رسید و بیلی سترگ که به دست داشت به قوتی شدید بر فرقش نواخت و مظلوم از جای جسته بیفتاد و استخوان سر درهم شکسته روحش مشرف و ضارب جانی با توانی بگریخت و عده زیادی از مسلمین حاضر بوده واقعه را و سخنی نگفتند و خویشان مظلوم مطلع شده وی را به خانه بردند و آقا محمد امین الرعایا محترم و بزرگ قریه وی را به مریضخانه انگلیسی برد ولی پس از دو روز درگذشت و سنش 45 سال بود و پس از کفن و دفن و تجهیز به نهایت تعزیز مجلس تذکر معظمی فراهم کردند و در تفحص از قاتل کوشیدند و برخی از متنفذین که محرک قتل بودند مقاومت کردند و قاتل را پنهان نمودند و سپس به بلاد اخری^۱ گسیل داشتند.

فتنه و شهادت در فارس

در قریهٔ فاروق فارس حاجی آقا متنفذ در قریه که وکیل از جانب اهلالی و عضو مجلس دارالشوری شد و مالک متصرف قریه گردید بنای تعرض به بهائیان گذاشت و بعضی از آن مظلومان مهاجر و متفرق شدند

و برخی در قریه به ستر و کتمان زیستند و بالاخره آقا احمد برادر مالک مذکور آقا مصطفی حاجی ملک از بهائیان مخلص را به سخت ترین عذاب شهید نمود.

شروع بنا مشرق الاذکار شیکاگو

در سال 1338 در ایالات متحده امریکای شمالی در کنونشن منعقد در نیویورک تصمیم به ساخت مشرق الاذکار در شیکاگو طبق مدل مستر لوئی برجوا بهائی فرانسوی الاصل امریکایی گرفتند و آغاز ساختمان کردند.

آغاز مجمع عمومی و محفل ملی در هند و مؤسسه اقتصادی مهم در ایران

در سال 1339 سال نخستین انجمن شور نمایندگان بهائیان هند و برما در ماه دسامبر در بمبئی انعقاد یافت و در ایران مقدمه تأسیس شرکت نونهالان بهائی شروع گردید و حضرت عبدالبهاء در حق آن دعا و تبریک فرمودند و به خط خود تعلیم و تأیید نگاهشتند.

فتنه در کاشان

در کاشان ماه رمضان 1339 اهالی پس از اداء صلوة جماعت در مسجد ملّا حبیب مجتهد بالاجماع به سر قبر آقا محمدابراهیم که بهائیان جسدش را در قبرستان عمومی مدفون کردند رفتند و جسد را از قبر درآوردند و ریسمانی به پایش بسته تا قبرستان یهود برده بی انداختند و اهل بهاء جسد را برداشته دفن نمودند.

فتنه در اصفهان

در شهر اصفهان برخی از ملّاه و انبوهی از عوام با بعضی از روساء به مقابر سلطان‌الشهدا و محبوب‌الشهدا و میرزا اسدالله خان وزیر و میرزا مهدی اخوان‌الصفاء و لهراسب خان ریختند و در شکستند و خراب و به صدد مقاصد دیگر بودند و بالاخره از طرف دولتیان جلوگیری شد و در قریه گز به دسیسۀ بعضی از متنفذین اهالی بر ضد بهائیان شورش کرده و جمعیت کثیری به اصفهان رفته ندای وادیناه برکشیدند و بعضی از اهال بها گرفتار و برخی در فرار شدند و خانه و اموالشان به یغما رفت و زنان و اطفال را ضرب و طرد کردند و عاقبت آن فراری‌ها را در شهر دستگیر نمودند و چندی در حبس بداشتند و از بعضی مبالغی نقود گرفتند و همگی را رها نمودند لکن حسب حکم ملاها عودت به وطن نتوانستند و به طهران و قم همدان مهاجرت کردند و بعد از سال‌ها بالاخره به صرف نقود و زیان نامحدود توانسته به وطن عودت کنند و در قریه خورزوق بر ضد بهائیان شورش شد تکفیر کردند و سب و لعن و ضرب و شکنجه نمودند و برخی در حبس کرده مبلغی نقود گرفته رها نمودند و بعضی ناچار به مهاجرت شدند و از سرما و مشقت راه از این عالم درگذشتند.

فتنه در سمنان

در شهر سمنان در هفتم ذیقعدۀ این سال آقا سید مصطفی^۱ که به بهائیت و..... و نیکی و نیک‌روشی مشهور بود و شرح‌حالش در بخش سابق مسطور است از این جهان درگذشت و اهالی بلد به حکم بعضی ملّاه هجوم کرده مانع از دفن شدند و نسبت به جنازه بی‌احترامی و سنگباران نمودند تا بالاخره به همت و کوشش بهائیان و دوستان در نقطه دور از شهر و قبرستان مدفون گردید و اهالی همه روزه نسبت به بهائیان لعن و طعن فحاشی نمودند.

فتنه در شیراز

در شیراز ملاها به هیجان آمدند حتی بعضی از آنان و سادات کفن بر تن کردند به بازار درآمدند و دکان و بازار را بستند و به بعضی از اهل بهاء توهین و ضرب وارد آوردند و خروج نبیل زاده مبلغ بهائی را خواستند ولی به قوت و تدبیر حکومت آتش فتنه گردید.

کمیت قتل میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک و غیره

میرزا ابراهیم خان گرگانی الاصل ملقب به ابتهاج الملک که شرح احوالش در بخش سابق و لاحق مذکور است سالها در رشت مقیم و از اشراف و سرشناسان دانا و کافی و از ملاکین بود و در محفل روحانی عضویت و ریاست داشت و علمداری این امر می کرد درین سنین نهضت سیاسی جنگی جنگلی ها برخی از خودبستگان به آن حزب سابقه رنجش و نارضایت از او داشت و هنگامی که با عائله اش در املاک خویش واقع در محوطه آنان رفت شبانه بعضی رسیدند و او را از منزل بیرون خواستند و بردند و امر نامعلوم ماند و عائله اش به هرسو جستجو کردند و عاقبت در محلی از آن حدود و دهات جسد مقتول و مطروح را یافته و چند سالی قبل از آن نیز میرزا شفیع خان رشتی از بهائیان منجذب و مشتعل در ایمان به دست آنان کشته گشت و مختصری از واقعه چنین است که او در آن ایام مأمور نظمیه و تأمینات بندر انزلی گردید و چون دائره مذکور رشت نسبت به جنگلیان که در فومن گیلان مرکزی تأسیس کرده جمعیتی کثیر با اسلحه و شعاری مخصوص برپا نموده به مقابله و مخالفت دولت پرداخته سخت می گرفت ناگهان جسد خفه شده وی در نیزار میان پشته بندر به دست آمد و در قبرستان مدفون گردید و بعداً مفهوم شد که شبانه او را به نیزار برده سنگی ثقیل بر پاهایش بسته به ته آب انداختند و جسد چون بر رو آب و به ساحل افتاد شناخته گردید و بعضی اظهار حضور در هنگام واقعه و کیفیت دل برکنندگیش از حیات به این عالم و نماز و مناجاتش را حکایت کردند.

شهادت میرزا یعقوب متحده

و نیز در این سال شهادت میرزا یعقوب بن اسرائیلی نژاد و تجارت پیشه در بخش ... مسطور است..... و بالاخره مقیم کرمانشاه بوده حجره تجارت داشت و حجره و خانه مسکونی اش مرکز رتق و فتق امور این امر و ملاقات بهائیان و قرار گرفت و در تهیه وسائل تبلیغ و دیگر خدمات به این امر یگانه علمدار و در آن طایفه جلوه کرد و نزد عموم یافت و عشق و آرزوی فداکاری را در سیل این امر فاش می نمود و در عریضه به محضر حضرت عبدالبهاء اظهار آن خواهش و آرزو کرد و در جواب ذکر امیدواری به وصولش به این آرزو فرمودند و تعصب و کینه متعصبان همی گردید و سید حسین مجتهد حائری را بر اقدام به اعدامش برانگیخت و گفتند که از بعضی از بهائیان صد تومان خواست تا سرچشمه فتنه را با تدبیر بگیرد و فتنه موقتاً با تبعید میرزا یعقوب خاتمه یافت و او به طهران رفت و اینجا و آنجا مظلومت خود گفت و شاهزاده صارم الدوله بن ظل السلطان که فتنه برپا شد میرزا یعقوب به بغداد رفت و چون مراجعت کرد اوضاع کماکان باقی بود و به همدان رفت و باز آمد و به رتق و فتق امور تجاری و محاسباتش با بانک و غیره پرداخت و در آن ایام میرزا یوسف خان وجدانی برای تبلیغ در کرمانشاه آمد و شب و روز در منزل وی می زیست و برادر مهتر میرزا یعقوب یعنی حاجی میرزا یوسف از سفر به اروپا مراجعت نموده از کرمانشاه می گذشت و روزی دو برادر باهم برای خرید لوازم احتفال بهائی شب در خانه شان از بازار عبور می کردند که ناگهان جواد نام قاتل پسر برادر مشهدی حسن معاون الملک میرزا یعقوب را هدف گلوله ساخت در کوچه سمت خانه خود به در رفت و آن جوان 25 ساله در همان حال به شهادت رسید و جسدش را پس از انجام غسل و کفن بنی اسرائیلی به قبرستان خود بردند و پس از چند مدت بهائیان به محل حظیره القدس خود آورده دفن کردند و برای آن شهید سعدی صورت و زیارتی از حضرت عبدالبهاء است که در مزارش می باشد و او ازدواج ناکرده بود و بی

ماند⁸

8. فتنه در کاشان ... از متنفذین و معاندین تهیه فتنه و شورش برای بهائیان در محرم نمودند و از جهت عدم مساعدت متنفذتر عقیم ماند پس همگی متحد شده ... به مدرسه وحدت ... نهادند و حکم از وزارت داخله راجع به تغییر نام و هیئت مدیره مدرسه صدو یافت و رئیس معارف کاشان با معاندین مساعدت نمود و مدرسه به این موجب تعطیل گشت و محفل روحانی کاشان و هم کمیته مدرسه با تلگراف به السلطنه رئیس الوزرا بدین مضمون مخابره فرمود حضرت قوام السلطنه ریاست ... خداوند در قرآن مجید می فرماید هل

شهادت در نائین

در سال 1340 شهادت حاجی محمدعلی تاجر در نائین واقع شد که به دست علی نامی از اشرار قریه ظفرقند به قتل رسید.

نهضت بهائیان در هند

و نیز در این سال سومین انجمن شور نمایندگان بهائیان هند و برما و محفل ملی شان در 24 ربیع به ماه دسامبر انعقاد یافت و مجله به نام البشارة تأسیس و نشر نمودند.

نهضت بهائیان عشق آباد در ترکستان

بهائیان عشق آباد امید مسافرت حضرت عبدالبهاء به آن حدود داشتند و اتحاد و قیام و نهضت بدیع در خدمات این امر یافتند و مناره‌های مشرق‌الاذکار در این سال به اتمام رسید و دیگر مؤسسات نیز رونق گرفت و خطیب‌های بهائی نطق‌های بلیغ و ... ادا کردند و محفل و ... جوانان فعال مؤثر بود مخصوصاً در تالار بزرگی که حسب اعلان دولت در باره عدم وجود الوهیت نطق‌ها و مباحثه در نفی.... و نطق و بیان کشیشان مسیحی مورد استهزاء گردید آقا سید مهدی گلپایگانی مدیر و سردبیر که شرح احوالش در بخش لاحق است به مترجمی دکتر عباس زین نطق‌هایی در اثبات الوهیت و بقای روح و حل اشکالات مخالفین ادا کردند و دیگران از بهائیان نیز در موضوعات مربوطه صحبت‌ها نمودند عموم گردید و نشر و عزت این امر و بهائیان حاصل شد.

كان بعض المتهمين قد الصق بالبابيه اموراً لا تنطبق على حقيقه تعاليم هذا المذهب فتولى بهاءالله تنقيتها من كل ما علق بها و خلفه السيد عباس فاذا عها نقيه ناصعه لا تشوبها شائبه. ظهرت مواهب السيد عباس افندی بقوه فراسته التي كانت تحرق كل حجاب و بسرعه خاطره و بعد نظره و قوه يقينه فرای من الحكمه

استوی الذین یعلمون و الذین تعمیم معارف روح ... است مساعدت شما را در باب مدرسه وحدت بشری کاشان تمنا دارم عباس و قوام السلطنه این مضمون به حکمران کاشان تلگراف کرد اعضاء نهایت اینکه مطابق

و حسن السياسه ان لا ينشر دعوه فى الديار التى استوطنها خمسين سنه كما تقدم فسوريا و فلسطين كانتا ترجمان كل من تجرا على الدعوه الى مذهب او طريقه دينه جديده فاقفل السيد عباس باب الدعوه الى مذهب فى الجهتين المذكورتين و محرر هذه السطور عرف السيد عباس فى جميع ادوار حياته فو الذى بيده الموت و الحياه انه لم يلفظ كلمته واحده فى الدعوه الى مذهب مده اقامته فى عكا و حيفا ولكنه اظهر بكل صراحته و حماسه و اعجاب نتائج تعاليم و ارشادات مذهبه فقد جعل بيته ملجا لكل لائذ و معاذاً لكل خائف و اتخذ خطه مرسومه على طرق الشرف و الفخر و المجد:

اغائه البائس و اعانه الفقير و جبر خاطر الكسير و اقاله عثرات اصحاب البيوت الرفيعه

خمسون سنه ملاحا بالاعمال المجيده لم يدخر فيها وسعاً دون قلبيه نداء المروءه و الشهامه و لاسما فى سنه الحرب الطاحنه حيث كان يوزع بيديه الاعات على المنكوبين الذين اناخ بهم الدهر و سحقتهم المصائب سحقا خمسون سنه كان فيها مثالا حيا للاماره الشرقيه بكل معانيها والكرم الحاتمى و العطف الروحانى فطارت شهرته فى الافاق و عظمت منزلته عند جميع الحكام فاجلوه اجلالاً عظيماً و قدروا مواهبه و واسع فضله حق قدر هما و لاسما و قد تحققوا و ثبت لهم ان السيد عباس افندى ارصد جميع ما رزقه الله تعالى مادياً و معنوياً لخدمه العالم الانسانى و فى هذا العالم الانسانى و رقيه و رفع شانته و درء المصائب و الرزايا المعرض لها قد هام السيد عباس افندى هياماً حقيقياً وقف عليه حياته و نشر تاليفه و خصص له جميع مباحثه و خطبه و رسائله. طاف عواصم اوروبا و الولايات المتحده الامريكيه و خطب فى كنائسها و معابدها باحثاً فى العالم الانسانى و منذراً بالبلاء المعرض له هذا العالم اذا لم تسد الرحمه و الشفقتة على القلوب فكثير مريدوه و ----- بمواهبه و لاسيما فى الولايات المتحده الامريكيه حيث انوار العلم الصحيح و الحريه الحقيقيه تسطع فى كل مكان. و اتسعت امام السيد المشارليه الامال العظيمه لدفع ويلات الحرب فدرات بينه و بين اقطاب العلما و السياسيين و القابضين على ازمه الامور المرسلات القيمه و كانت آخر رساله منها الرساله التى بعث بها الى جميعه الامم و ترجمت الى اكثر اللغات الحية.

للسيد عباس افندی فريقان من المریدین احدهما معجب بمذهبه و قد اتبع مذهبه واحدهما معجب بفضله و كرمه و مروءته و احسانه. و محرر هذه السطور في عداد الفریق الثاني فریق المحافظین علی صداقته و محبته و المعترفین بمساعیه الشریفه التي كانت متواصله لجمع القلوب و ازاله البغضاء و الضغائن الكامنه بها و احلال فضيله الاقرار بالجميل و ذكر حسنات المحسنين محلها و قد وسعه الا--- رحمه و به خالد الآثار منوهاً بفضائله مبعجلاً بتعاليمه ما كرت الاصال و الاسحار. مصر القاهره في 30 نوفمبر سنه 1921

واقعات سال 1340

واقعات سال هشتادم

سال 1921 م

واقعه هائله تسلي ناپذير غروب نير ميثاق

درين سال در پاسی از نیمه شب شنبه 28 ربيع الاول مطابق 28 نوامبر سانحه فاجعه صعود حضرت عبدالبهاء به ملكوت ابهى واقع شد كه زلزله مصيبت عظمی در جامعه بهائیان بلکه در قلوب تمامت خیرخواهان جهان انداخته لاجرم اکنون تسلسل و توصل گفتارهای این بخش به ذکر چنین مصيبت عظمایی منتهی می گردد كه رشته سخن ها را از هم گسلاند و تار و پود نظم و تألیف جانها را از هم دراند و ناطقه ها را به خاموشی كشاند و مقدمات آن چنین است كه حضرت عبدالبهاء در اثر كبر سن و طول مدت تحمل مصاعب و متاعب جسمانی و روحانی از خارج و داخل جامعه بهائی متدرجاً به نحول و ضعف همی رفت و با این حال آگاهی تامه و مراقبت های معلومه خود را مجری می داشت و بر احدی حتی اعضاء عائله خود ما.... را واضح نمی فرمود تا در سال 1339 ضعف و نحول به شدت رسید و علائم و آثار قرب غروب انوار آشكار گردید و بدین رو عائله و منتسبین به نهایت اضطراب شدند و به وسائل پزشك و غیره همی توسل جستند و در همان سال كه نگارنده از سفر غرب عودت کرده ایامی به لقاء و

فیض و انوار تابناکشان بهره‌مند بود احوال و سوانح مذکور بروز و ظهور داشت و روزی آقا میرزا عبدل صهر در مسافرخانه آمده شمه از اضطراب عائله را بیان نمود و به تعجب و استغراب اظهار داشت که چرا زائرین حاضرین اقدامی نکنند و به علاجی نکوشند چه آن حضرت به زائرین و خادمین این امر مهربان‌تر و پذیراتر می‌باشد و این عمل را در جلو گذاشت که اموری چند در محضر آن حضرت خواسته شود یکی در اندرون بیت و با عائله تناول غذا کنند چه ایشان در بیرونی و مسافرخانه با زائرین و درد از کسورها غذا تناول می‌کردند و حسب شفقت و مکرمت فطریه غذای صحی مخصوص خود را هم که حضرت ورقه علیا مخصوصاً برای صحتشان تهیه می‌کردند به مهمانان خصوصاً پیران و ناتوانان می‌دادند و برای خودشان چیزی بر جای نمی‌ماند و دوم آن که حسب تشخیص پزشکان که بنیه‌شان محتاج به استراحت می‌باشد و فعالیت و افکار دائمی بی‌نظیر ایشان خطرناک است ایامی کارها را از کف گذاشته استراحت فرمایند و با چند تن که از محضرشان بار حضور خواستیم و اجازه داده با همان طراوت و بشاشت بی‌نظیر سیما می‌فهمانند که به اعماق قلوب آگاهند مقابله فرمودند و آقا سید مصطفی^۱ رنگونی که در بخش‌های سابق و لاحق شرح حیاتش تفصیل داده است با همان و شدت علاقه همین که خواست اظهار کند گریه مجال نداد و با کمال بی‌تابی و شدت حزن شرافت لب بگشاید و آن حضرت به همان نحو از شفقت و لطف بیان که مخصوص ایشان بود چنین فرمودند استغفرالله مگر چه شد روز سرور است محزون چرا هستید بگوئید بفرمائید و آقا سید مصطفی^۱ خواهش‌ها را بیان فرمودند اما در خصوص غذا اشتباه نکنید غذای من اخبار خوش بهائیان جهان است اگر متحد و متصف و خادم امر باشند صحتم برجا می‌ماند و الا غذا هم می‌خورم محزون نباشید ولی راحت خاطر من در معاشرت و مصاحبت و تناول غذا با احبای جمال مبارک است و اما استراحت از کار و فراغت در گوشه و کنار بگوئید بینم اگر من دست از کار بکشم این کار را که می‌کند ولی معذکک خیال دارم چندی در جوار روضه مبارکه شب‌ها بسر برم و آسوده شوم و روز دیگر در سر میز با جمعیت مسافرین غذا میل فرمودند و زیر چشم به ما نگاه فرموده و می‌فهمانند که خواهش ما را انجام دادند و این حکایت محض برای بیان شمه و نمونه

ضعف و ناتوانی در طرفی و دل افسردگی از احوال مدعیان و اوضاع جهان از طرفی محبت و شفقت
 در عالم کیهان در طرفی دیگر بود و نیز به حسب ... مخصوصه‌شان همیشه به ملکوت اعلیٰ^۱ و آرزوی
 حضور در محضر ابهی^۱ داشته و در اواخر ایام سجن بسیار زیادتیر و در مناجات و تقریرات و خطاب‌ها ---
 --- می‌فرمودند و قرب وقوع را ذکر می‌نمودند و محض نمونه شمه^۱ از مناجاتی که برای موقرالذوله
 صادر فرمودند ثبت می‌گردد و قوله رب قد و من العظم منی و اشتعل الرأس ... و قد بلغت لی حرکه و
 لاسکون و لاقوة حتی اقوم بها علی عبودیه اجبتک فی باب احدیتک و کلمتک و نغماتک رب
 رب عجل فی عروجی لی العلیا و صعودی الی الاخری^۱ علی باب فضلک فی جوار رحمتک
 الکبری و ورودی علی شریعه عفوک و غفرانک فی عالم لایتناهی

و در این سال 1921 در 25 نوامبر که روز جمعه بود و در ساعت یازده و نیم قبل از ظهر حسب‌المعمول
 همیشگی به جامع رفتند و بعد از مراجعت و صرف نهار و اندکی استراحت هنگام عصر بعضی از بهائیان
 شرفیابی حضور جستند و در شب نیز حسب معمول در بیتشان اجتماع اهل بهاء شد و در کمال سرور
 بیاناتی فرمودند و به حال مسرت و رأفت نام مستخدم مخلص با وفایش خسرو را برده موهبت و عنایت
 بروز دادند و از ضعف و تب از ایشان اثری بروز نداشت و صبح روز بعد گروهی از بهائیان به شرف
 زیارت رسیدند ولی در عصر همان روز از منزل بیرون نیامدند چه تبی خفیف عارض شده کم کم به درجه
 40 رسید و طیب آمد سوزن زد و درجه تب به 37 تنزل نمود و صبح یکشنبه به کلی زائل گردید ولی
 ضعف باقی ماند و عصر آن روز که شب ششم قوس بود آقا رستم ادرشیر تفتی به مناسبت آن که روز بعد
 که ششم قوس و دوشنبه جشن جلوس عهد و میثاق است بهائیان مجاور و زائر را در مقام اعلیٰ^۱ به چای و
 میوه و شیرینی ضیافت نموده و آن حضرت حاضر نشدند و آنان جمعاً بعد از ختم احتفال و زیارت به
 بیتشان مجتمع گشتند و در آن هنگام دو تن از اشراف و نیز دو نفر از دوستان به محضرشان بودند و همین
 که احتفال بر پا گردید روحی افندی به محضرشان عرضه داشت که امروز در مقام اعلیٰ^۱ احتفال زیبایی
 شد ولی بدون آن حضرت روحی نداشت جواب فرمودند اگر چه جسماً حاضر نبودم ولی روحم در

آنجا بود پس روحی افندی به جمع احبّاء آمد مژده بهبودی و صحت ایشان داد و همه سرور و شکر یافته به منازل خود برگشتند و آن حضرت در آن شب دو یا سه ساعت استراحت کردند و در ساعت یک بعد از دوازده نیم شب حضرت ورقه علیا را خواستند و فرمودند من عرق کردم و خانم به محافظه‌شان از سرما پرداختند و در آن حال به خانم فرمودند که حالم تغییر کرده و فی الحال به دکتر کروک امریکائی و دیگر دکترها خبر داده شد و دکتر کروک حاضر گردید و در آن حال بغتة قلبشان ایستاد و این در نیمه شب دوشنبه 28 نوامبر 1921 میلادی مطابق 28 ربیع‌الاول بود که غروب انوار میثاق وقوع یافت آن‌گاه تمامت بهائیان مسافر و مجاور را اخبار کردند و همگی در بیتشان حاضر شدند و ناله و گریه جان‌گداز تا صبح به عنان آسمان می‌رسید و در صبح به دستور حضرت ورقه علیا تلگراف‌ها بدین مضمون به همه‌جا کردند حضرة عبدالبهاء قد سعد الی الملكوت الابهی الورقة العلیا و دعوت‌نامه نیز برای حضور در تشیع جنازه مبارک بدین طریق طبع و منتشر نمودند هو الحی الباقی اسرة حضرة عبدالبهاء خاصة و البهائون كافة ینعونه الیکم و قد انتقل البارحة و **یشیخ** ... الساعة التاسعة قبل الظهر من منزله الی داره طریق جبل الکرمل حیفا 28..... سنه 1921

و در آن روز تا نیمه شب جمعیت بسیار دولتی و ملتی از ملل مختلف و هم از بهائیان آنجا و وارد از اطراف در بیت آن حضرت و خانه آقا میرزا جلال صهر و در بیرون و خیابان و کوچه موج می‌زد و مندوب سامی فلسطین سرهربرت صموئیل خبر داد که روز بعد حاضر می‌شود و استفسار کرد که چه وقت جنازه مبارکه را حرکت خواهند داد و جواب رفت در روز بعد یعنی سه‌شنبه در ساعت 9 قبل از ظهر و لذا در روز سه‌شنبه از صبح جمعیت موج می‌زد و حتی بر بام‌ها و دیوارها برآمده می‌گریستند و مندوب سامی با اعضاء حکومت حیفا و عکا و قناسل دول خارجه و عموم محترمین شهر با حضرات افنان و احبّاء در ساعت 9 آن روز عرش مبارک را از بیتشان حرکت دادند که ناله و فغان شهر حیفا را به زلزله انداخت و کیفیت واقعه مدهشه را چون خانم شهیره بهائیه لیدی بلام‌فیلد انگلیسی به تأیید حضرت ولی‌ام‌الله در همان ایام عزا نوشت و ترجمه شده از حیفا به بلد و شرق فرستادند و نیز در جریده هفتگی

النفر منطبع در حيفا در شماره 2889 در سال يازدهم مورخ 6 ربيع الثاني 1340 به تفصيل درج گرديده دو را عيناً ثبت نموده به آنها اکتفا می کنيم مختصري از اول اين است صعود عبدالبهاء ای احبای عزيز واضح است که ياران عزيز عبدالبهاء در هر نقطه

غروب نير ميثاق در ساعت دو بعداز نصف شب واقع شده و ورقات مباشرت غسل کردند و من کمک دادم و ورقه مبارکه علیا و حرم را به علت شدت تأثرشان منع از حضور نمودند و بدیع افندی تلاوت مناجات همی کرد و بعد از اتمام غسل ورقه علیا را چون اصرار و تأکید فرمود مانع نشدند و آمده بر جسد مبارک افتاده همی بوسید و با اشک چشم تر کرده چنان پی در پی فریاد آه بر ادر برکشید که جگرها می گداخت و هنگام حمل جنازه سر صموئیل آمده و کلاه برداشته سر را به صندوق که از چوب محکم ساخته بود و هنوز در نداشت نزدیک آورده آن گاه حسب اشاره اش جنازه را بلند کرد و در طول راه که از خیابان شاهراه بردند تا جلوی مقام با احترامات فوق العاده انگلیسی ابدأ به کلمه ای تکلم نمود و در جلوی صندوق مبارک بر سر میزی می گذارند و خطباً نقل کردند و در حرکت دادن جنازه که به ساعت نه و 9 و ربع قبل از ظهر بود تا گذاردن جنازه بر بستر جلوی مقام که ساعت دوازده و ربع بود سه ساعت گذشت و سر کلاه را برداشته سر نزدیک جنازه رساند تواضع کرده و بدیع افندی دامادهای محترم را یک یک تعریف نمود و او به هر یک تعزیت و تسلیت گفت رفت سپس جنازه را در اطاق مقام گذاشتند و نجار در آن شب که با من و آقا عباس علی بودیم عمل صندوق را به انجام رساند آن گاه صندوق را با نردبان در سه طبقه سرداب یدأ سرداب داخل کرده چوب های تخته های صندوق جمال مبارک را روی هم چیده صندوق را بر روی آن گذاردند این سرداب خیلی بزرگ و مخصوصاً عمیق است در موقعی که زمین مقام خریداری شد خواستند بسازند امر فرمودند که سرداب به حال خود بماند فقط دیوار وسط مقام تقریباً یک ثلث آن سرداب را جدا کرده که عرش حضرت اعلی^۱ در آن و ابواب ندارد و پوشیده است و ثلث دیگر باقی است که حال صندوق مبارک را در آن گذاشته اند. دکتر لطف الله حکیم

چشم به راهند که از وقایع ساعات اخیر حیات بی مثل حیرت‌انگیز مولایشان مطلع شوند از این رو است که شرح ذیل نگاشته می‌شود حالا ملتفت می‌شویم که مولای عظیم ما می‌دانست که در چه روز و ساعتی مدت نبوتش در جهان ترابی منقضی گشته به ملکوتش رجوع و صعود می‌فرماید ولی احتیاط می‌فرمود که اهل بیت مبارکش از این قضیه حزن‌انگیز مطلع نشوند با آن حسب عظیمی که برای عزیزانش داشت چنان می‌نمود که ابصار آن‌ها را محتجب فرموده تا آن که خواب‌های مشخص معلوم و بعضی علامات که وقوع این حادثه عظمی^۱ را پیش‌گویی می‌نمود پی‌نبرند این مسئله را امروز درک می‌کنیم که بالنسبه به آن‌ها اراده مبارک چنین تعلق گرفته بود تا قوت آن‌ها به جای خود باقی مانده در مقابل وقوع این قضای مبرم تاب مقاومت آورند و قبل از موقع الم و حسرت فکری که در انتظار این حادثه به میان می‌آید آن‌ها را پژمرده و بی‌جان ننماید از علائم و آثار بسیاری که دلیل بر نزدیکی ساعت اخیر بود و پس از وقوع در عداد آثار بزرگ مولای عظیم در عالم به شمار خواهد رفت در خواب ذیل است: قریب به هشت هفته قبل از صعود حضرت مولی‌الوری^۱ به اهل بیت مبارک این حکایت را فرمودند دیدم که در محراب جامع عظیمی رو به قبله در محل مشخص امام ایستاده‌ام در این اثناء ملتفت شدم که عدّه کثیری از ناس دسته‌دسته داخل مسجد می‌شوند بر عدد نفوس می‌افزود تا آن که جم غفیری شدند و همه در عقب من صف بستند همان‌طور که ایستاده بودم با صدای رسا صدای اذان را بلند نمودم بگفتاً به فکرم رسید که از مسجد خارج شوم در خارج متذکر شدم که چرا قبل از انجام نماز بیرون آمدم ولی به خود می‌گفتم اهمیتی ندارد من ندای اذان را بلند نموده‌ام این جم غفیر خودشان نماز خواهند نمود. وقتی که حضرت مولی‌الوری^۱ صعود فرمودند اهل بیت در این خواب تفکر نموده چنین تعبیر نمودند که حضرتش جم غفیری را از قبائل مختلفه مذاهب مختلفه نژاده‌ای مختلفه و دول و ملل مختلفه به اتحاد و صلح و محبت و اخوت بین‌الملل دعوت فرمود و پس از اعلان این دعوت به سوی رب حنونی که به امر او این پیام آسمانی و ندای عظیم را بلند نموده بود رجعت فرمود همین جم غفیر مرکب از قبائل و مذاهب و اجناس و طوائف و ملل به امر عظیمی که حضرت عبدالبهاء آن‌ها را دعوت فرموده مداومت خواهند داد

و کلاً در اکمال آن کوشش خواهند نمود چند هفته قبل از وقوع خواب مذکور حضرت مولی‌الوری^۱ از اطاق خلوتی که اخیراً در باغچه آن توقف می‌فرمودند تشریف‌فرما شده فرمودند خواب دیدم که جمال مبارک تشریف آوردند و فرمودند که این اطاق را خراب کن اهل بیت مبارک چون مایل نبودند که حضرتش در شبها در اطاق دوردستی استراحت فرمایند و مایل بودند که در بیت مبارک استراحت نمایند اظهار نمودند قربان همین‌طور است چنین گمان می‌کنم تعبیر خواب این باشد که آن اطاق را رها نموده در بیت نزول اجلال فرمایند. پس از استماع این عرائض تبسمی فرمودند و از آن چنان برمی‌آید که مقبول واقع شد بعد معلوم شد که مقصود از اطاق هیکل مبارکش بوده. یک ماه قبل از موعد دکتر سلیمان رفعت بیک از دوستان عثمانی که در بیت مبارک مهمان بود تلگرافی مشعر بر فوت بغتی برادرش دریافت نمود حضرت عبدالبهاء در ضمن این که او را تسلیت می‌دادند به نحوی به او فرمودند محزون مباش زیرا که او از این فضا به فضای عالی‌تری مقرر گرفت من هم عنقریب تغییر مکان می‌دهم زیرا که ایام من معدود است در همان هفته لوحی به امریک نازل شد که متضمن این مناجات است: یا بهاء‌الابهی^۱ از جهان و جهانیان گذشتم و از بی‌وفایان دل‌شکسته گشتم و آزرده شده‌ام و در قفس این جهان چون مرغ هراسان بال و پر می‌زنم و هر روز آرزوی پرواز به ملکوت می‌کنم یا بهاء‌الابهی^۱ مرا جام فدا بنوشان و نجات بخش و از این بلایا و محن و صدمات و مشقت آزاد کن تویی معین و نصیر و ظهیر و دستگیر.

صبح جمعه اخیر توقف مبارک در این جهان 25 نوامبر 1922 به صبا یای مبارک فرمودند عروسی خسرو امروز باید بشود اگر شما مشغولید خودم تهیه لازمه را خواهم دید زیرا باید امروز واقع شود خسرو یکی از خدام باوفای بیت مبارک است حضرت مولی‌الوری^۱ برای صلوة جمعه جامع تشریف بردند و در حین خروج فقرا برای دریافت بخشش و مقرری که هر جمعه مرحمت می‌فرمودند منتظر بودند این روز برحسب عادت با وجود کثرت تعب ایستادند و به دست مبارک به هر یک یک سکه عنایت فرمودند.....

نموده می‌فرمودند بیا تا باهم از **صفای این باغ** لذت ببریم نگاه کن که روح وفاداری ممکن است چه کارهایی بکند این محل منبت با طراوت چند سال قبل یک تل سنگی بود و امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است آرزو دارم که بعد از من احبای عزیز متحداً به خدمت امر الهی قیام کنند و به خواست خدا چنین خواهد شد عنقریب اشخاصی مبعوث خواهند شد و به عالم روح خواهند بخشید بعد از چند روز فرمودند خیلی خسته شده‌ام وقت آن رسیده که همه چیز را بگذارم و فرار کنم از شدت خستگی نمی‌توانم راه بروم بعد فرمودند در اواخر ایام جمال مبارک وقتی مشغول جمع‌آوری اوراقی که روی تخت در اطاق تحریر مبارک در بهجی متفرق بود بودم روی مبارک را به من کرده فرمودند جمع‌آوری آن‌ها فایده ندارد و باید آن‌ها را بگذارم و فرار اختیار کنم من هم کار خود را کرده‌ام دیگر کاری نمی‌توانم بکنم لهذا باید وداع کرده بروم. سه روز قبل از صعود مبارک در حالی که در باغچه جالس بودند مرا احضار نموده فرمودند از شدت خستگی ناخوش شده‌ام دو عدد از نارنگی‌ها را بیاور برای خاطر تو بخورم اطاعت کردم بعد از تناول توجهی به من فرمودند این‌ها تمام شد هیچ از لیموهای شیرین داری؟ عرض کردم بلی. فرمودند چند عدد بیاور مشغول چیدن بودم که وجود مبارک به پای درخت تشریف آورده فرمودند باید به دست خود بچینم بعد از میل کردن نظری نموده فرمودند دیگر چه خواهش داری سپس با یک اشارت حزن‌انگیزی با دست مبارک در نهایت تاجر و تاکید از روی کمال اراده فرمودند حالا تمام شد تمام شد این کلمات پر معنی در روح من اثر کرد و هر دفعه که می‌فرمودند مثل این بود که خنجری به قلب من فرو می‌رود مقصود مبارک را فهمیدم ولی گمان نمی‌نمودم که ایام اخیر این قدر قریب است همین اسمعیل آقا است که قریب به سی سال باغبان حضرت مولی‌الوری بود و در هفت‌ه اول از هجران از کثرت اندوه مایملک خود را رها نمود وصیت‌نامه گذاشت و به حضور حضرت ورقه علیا رفته از خطایای خود رجای عفو نمود سپس کلید باغ را به یکی از خادمین امین بیت سپرد و با خود آلتی برای خاتمه دادن حیات خود به مقام مبارک برد سه مرتبه طواف آن مقام مبارک نمود و اگر یک نفر از دوستان به موقع نرسیده بود که قبل از این عمل حزن‌انگیز جلوگیری کند در گرفتن جان خود موفق

می‌گشت عصر روز جمعه به عروس و داماد که دست به دست داده بودند برکت عطا فرموده در نهایت تأکید فرمودند خسرو تو طفولیت و عهد جوانی را در خدمت این خانواده صرف کرده امیدوارم که در همین جا به سن پیری برسی و همیشه به آستان الهی خدمت کنی سرشب به مجلس احباء در سالون بیت مبارک تشریف آوردند صبح شنبه زود از خواب برخاستند و به اطاق چای برای صرف چای تشریف آوردند جبه خز حضرت بهاءالله را خواستند چون خیلی به این جبه علاقه داشتند غالباً وقتی که احساس سرما می‌کردند و یا احساس کسالتی می‌نمودند آن را دوش می‌کردند بعد به اطاق مبارک مراجعت و روی رختخواب استراحت نموده فرمودند چیزی روی من بیاندازید دیشب خوب نخوابیدم احساس سردی می‌کردم این خیلی مهم است ابتدای نقاقت است بعد از این که چندین پتو انداخته بودند جبه --- -- بودند خواسته و فرمودند که روی مبارک بی‌اندازند آن روز قدری تب عارض شد طرف عصر درجه حرارت بیشتر شد لیکن شب تب.... قدری چای خواستند صبح یک‌شنبه فرمودند حال خوب است مثل همیشه برمی‌خیزم و با شما در اطاق چای می‌خورم..... مبارک استدعا شد که در اطاق مبارک روی نیمکت استراحت کنند بعد از ظهر تمام احبا را به مقام اعلیٰ ' فرستادند کتاب عهد یکی از مسافرین پارسی که اخیراً از هند آمده بود جشنی برپا نموده بود چهار بعداز ظهر و اهل بیت بگویند بیایند و با من چای بخورند بعد از صرف چای مفتی حیفای و رئیس مبارک صحبت فرمودند و خواب دوم را شرح دادند و به آن‌ها زیاده از اندازه معمول مهربانی و محبت فرمودند بعد با آن‌ها خداحافظی فرمودند و با این که رجا نمودند بر روی نیمکت استراحت فرمایند تا دم درب بیرون عمارت آن‌ها را مشایعت فرمودند بعد رئیس پلیس که شخصی انگلیسی است مشرف شد و از عنایات مبارک قسمت و بهره برداشت. به این شخص چند دستمال ابریشمی ایرانی عنایت نمودند و از این رحمت بی‌نهایت متشکر گشت بعد چهار داماد مبارک و روحی افندی در مراجعت از مجلس از کوه کرمل مشرف شدند عرض نمودند که صاحب جشن از تشریف نداشتن مبارک متأثر بود به آن‌ها فرمودند من آن‌جا بودم اگرچه جسد من غائب بود روح من در بین شماها بود احباء نباید هیچ اهمیتی به غیبت جسدی من بدهند روحاً

من هستم و همیشه در بین دوستان خواهم بود اگرچه خیلی دور باشم. همان شب از صحت یک‌یک اهل بیت مبارک و مسافری و احبای حیفا سؤال فرمودند همین که عرض شد همه سالم‌اند فرمودند خیلی خوب خیلی خوب و این آخری^۱ ن کلمات مبارک راجع به احبایش بود شب ساعت هشت فرنگی قدری غذا میل فرمودند و در رختخواب استراحت نمودند فرمودند خیلی حالم خوب است و به همه امر فرمودند که بروند و استراحت کنند معذک دو نفر از ورقات مبارک در حضور ماندند. آن شب حضرت مولی‌الوری^۱ بدون آثار تب در نهایت آرامی به خواب رفتند ساعت یک و ربع بعد از نصف‌شب بیدار شدند و به میزی که در اطاق بود قدم زده قدری آب میل فرمودند بعد یکی از پیراهن‌های شب را بیرون آورده فرمودند خیلی گرم است سپس به رختخواب عودت فرمودند ورقه مبارکه روحی خانم پس از چندی تشریف بردند و دیدند که در نهایت آرامی استراحت نموده‌اند در صورت ورقه مبارکه نظر فرمودند امر نمودند که پرده‌های پشه‌گیر را بالا کنند فرمودند به سختی نفس می‌کشم بیشتر هوا می‌خواهم قدری گلاب آورده شد در رختخواب بدون کمک نشسته قدری از آن میل فرمودند دوباره استراحت کردند قدری غذا آورده بودند با یک صدای واضح شمرده فرمودند می‌خواهید غذا بخورم وقتی که من در حال رفتنم. یک نظر غریبی به کل فرمودند وجه مبارک به قدری آرام بود و از وجنات مبارک به طوری آثار سکون هویدا که همه فرض نمودند به خواب تشریف برده‌اند از نظر عزیزانش غیبت فرمود چشم‌هایی که به نظر محبت و رأفت به عالم انسانی چه دوست و چه دشمن نظر می‌فرمود بسته شد دست‌هایی که همیشه برای احسان به فقرا و محتاجین به ناتوانان عجزه کوران و بیوه زنان دراز بود بی‌حرکت شد پاهایی که با یک عزم راسخی در خدمت دائمی به رب خون طی نموده بودند حال سکون اختیار کردند لب‌هایی که با آن فصاحت و بلاغت در راه خدمت ابناء ماتم‌زده بشر تکلم می‌نمودند خاموش گشتند قلبی که با آن قوت و شدت محبت برای نوع انسان می‌زد از کار ایستاد روح پر جلالش از عالم ترابی صعود فرمود و از ظلم و ستم دشمنان حقیقت و زحمات متوالی هشتاد سال پر طوفان پرمشقت برای خیر عموم رهائی یافت باری شهادت طولانی حضرتش منتهی شد هنوز اثر مهیب

این مصیبت بر قلوب بی‌قرار خانم‌های اهل بیت مبارک باقی بود که یکی از خانم‌ها از نوه‌های مبارک خواب عجیبی دید که حضرت مولی‌الوری^۱ با همشیره^۲ عزیزشان حضرت ورقه^۳ علیا تکلم می‌فرمایند رو به حضرت ورقه^۴ علیا نموده فرمودند چرا شماها مضطربید چرا مصیبت زده و محزونید از جمیع شماها من راضی هستم مدتی بود آرزو داشتم به لقای جمال مبارک فائز شوم همیشه رجا می‌نمودم که مرا به رضوان خود داخل کند مناجات من مستجاب شد چقدر خوش‌حالم و چقدر مسرورم و چقدر راحتم از این جهت نوحه و ندبه ننمائید بعد جمیع را نصیحت نمودند که همیشه متابعت تعالیم حضرت بهاء‌الله نمائید صبح روز دوشنبه خبر این مصیبت بغتی در شهر منتشر شد یک هیجان فوق‌العاده تولید نمود و قلوب کل را مجروح کرد صبح دوم یعنی روز سه‌شنبه تشییع جنازه واقع شد تشییع جنازه بود که حیفا و فلسطین نظیر آن را ندیده بود در جمیع آن نفوسی که عده^۵ آن‌ها به چندین هزار می‌رسید یک حس تأثر داخلی بود که آن‌ها را در این مصیبت شریک می‌نمود مندوب سامی سر هربرت سمیول حاکم قدس شریف حاکم فنیقیه سران عمده حکومت قناسل دول مختلفه ساکنین حیفا رؤسای فرق مذهبی اشراف فلسطین یهود و نصاری اسلام در روز مصری و یونانی ترک و کرد و جمعی از احباء امریکائی اروپائی و اهل رجال و نساء و اولاد از تمام طبقات تقریباً ده هزار نفر در تعزیه‌داری محبوب عزیزشان شریک و سهیم بودند در مقدمه^۶ این تشییع پر عظمت و شکوه دسته پلیس شهری بود متعاقب آن‌ها فرقه^۷ کشاف مسلمین و نصاری با علم‌های بلند بودند بعد یک دسته از نوحه‌خوان‌های مسلمین بودند که تلاوت آیات قرآن شریف می‌کردند بعد رؤسای ملت اسلام در تحت ریاست مفتی حیفا بود بعد عده^۸ از خوری‌های ملت روح بودند که نماینده^۹ فرق مختلفه^{۱۰} مسیحی از رومی لاتینی و انجیلی بودند این عده در جلوی عرش مبارک که احباء بر دوش گرفته بودند می‌رفتند در عقب عرش مطهر اعضاء فامیل مبارک بودند بعد از آن‌ها مندوب سامی حاکم قدس شریف حاکم فنیقیه و سپس قناسل و اشراف مملکت بودند و بالاخره آن جم غفیری که حضرتش را عظیم و عزیز می‌شمردند. در این روز هیچ لکه ابری در آسمان نبود و هیچ صدائی از شهر و حوالی آن به سمع نمی‌رسید به جز نغمه^{۱۱} موزون اسلامی و صدای مؤذن و ناله و فغان کسانی که دوست یگانه^{۱۲} خود را

گم کرده بودند کسی که آن‌ها را از مشقات و محن خلاصی داده بود کسی که اعطای کریمانه‌اش خردسالان و نونهالان را از مجاعه سال‌های سخت تاریک حرب عمومی نجات بخشیده بود کل به یک آواز فغان می‌نمودند ای خدا ای خدا پدر ما از ما مفارقت نمود واقع هنگامه عجیبی بود آن جم غفیر که در آن روز مجتمع بودند به واسطه عبودیتی بود که از عبدالبهاء در ایام حیات خود ظهور یافته بود که خلقی را از مذاهب و اجناس و الوان مختلفه با هم متحد فرموده بود این جمع کثیر در نهایت آرامی از پیچ و خم‌های کوه کرمل **تاکستان** الهی بالا می‌رفتند و چون عرش مبارک خیلی بالای سر می‌بردند از دور به نظر می‌آید که حامل عرش ایادی غیر مرئی است بعد از دو ساعت به باغچه مقام اعلیٰ رسیدند و در عین تأثر عرش را بر روی یک میز ساده که بر آن پارچه کتان سفیدی انداخته شده بود گذاشتند چون این هیئت عظیم دور عرش مقدس که حاضر برای گذاشتن در زیرزمینی که جنب مقام مبارک حضرت اعلیٰ بود گرد آمدند نماینده‌های فرق مختلفه مسلمین و نصاری و یهود با قلبی پر از آتش محبت عبدالبهاء بعضی ارتجالی و برخی با تهیه نطق‌های مؤثری ایراد نمودند و آخری اظهار بندگی و وداع را در ساحت یگانه محبوب خود اظهار داشتند چنان در ستایش و تقدیس آن مربی واقعی و آشتی دهنده نوع بشر در این عصر پر آلام و محن متحداً قیام نمودند که برای احباء مجال تکلم نماند... پس از آن که نه نفر خطیب نطق‌های خود را تمام نمودند و وقت آن رسید که تابوت مبارک که در محبت و عبودیت را حامل بود در عین فیروزی به آرامی به خوابگاه مقدس ابدی ساده خود مقرر گیرد زهی حسرت ابدی که اقدام مبارک دیگر بر این زمین مشی نمی‌فرماید و شخصیتی که چنین خضوع و فروتنی در نفوس تولید می‌نمود از انظار غائب می‌شود مدفنش... است سوگواریش تذکار است و دل‌سوزی از برای او مدح و تجلیل است از جرائد متعددی که در شرق و غرب ستون‌های خود را وقف بیان این حادثه عظمیٰ نمودند جرائد ذیل از جمله مصاریف آن محسوب است ... جریده معروف فرانسوی در شماره 19 دسمبر 1921 در تحت عنوان یک نفر مصلح در نهایت وضوح حیات حضرت عبدالبهاء را بیان می‌کند و عبارت ذیل از آن استخراج شده است پیمبری در فلسطین رحلت نموده اسم او عبدالبهاء است و فرزند بهاء الله مؤسس

شریعت بهائیه یعنی اتحاد ادیان است این همان دیانت بابی است که کنت دوگوبینو تحقیقاتی نموده و توضیحاتی داده است. باب مسیح دیانت بابی در نهایت فروتنی تجدد ایران را اقتراح کرد و در این ... در سنه 1850 جانش را فدا نمود در میان ما بیانات مقدس منتشر فرمود لباس سبز زیتونی در بر و عمامه سفیدی بر سر داشت صحبتش شیرین و مانند دعا و مناجات امیدبخش بود اگرچه به فارسی صحبت می‌داشت ولی مردم با شوق زیاد به بیاناتش گوش می‌دادند خلاصه القول دیانت بهائی دین احسان و سادگی است و در آن واحد شامل بر دیانت یهود و مسیحی پروتستانی و **طبسی** است حضرت عبدالبهاء از زردشت و موسی¹ و مسیح و محمد حکایت می‌نمود خواننده شاید قضاوت نماید که این وحدت در این موقع دشوار و خارج از حیطه انتظام این است که تا شخصی من حیث العقیده ملهم شود مسائل روحانی را ادراک نماید بیانات عبدالبهاء را شنیدیم و به ما محقق شد که شخص جلیل‌القدری است از چشم‌های مبارکش از زیر مولوی سفید ذکاء و نیکی فطرت هویدا و منعکس بود حضرتش مظهر ابوت و رأفت و سادگی بود چنان می‌نمود که منشاء قوای او از جانب کسی است که می‌داند چگونه به خلق ... باشد و به چه‌سان محبت خلق را به خود جلب کند چون در مقام شهادت درباره عظمت و لطافت این مذهب از ما سؤال رفته بود عقیده راسخه خود را در قالب این گفتار بیان نمودیم مذاهب وقتی ظریف هستند که از حشو و زائد خالی شوند تمام ظرافت و لطافت مذهب بهائی در این است که اختلافات را زائل می‌کند و مسائل انسانی و رحمانی را با یک نیک‌بینی و تقوای موزونی حل می‌نماید. جریده مارنینگ پست دو روز بعد از صعود عبدالبهاء بعد از توضیحات بسیار شایان تقدیری در خاتمه راپورتی از این نهضت در قالب الفاظ ذیل می‌دهد بهاء‌الله در سنه 1892 رحلت فرمود و ردا بصیرت دینی خود را به دوش فرزندش عبدالبهاء داد چون پس از چهل سال زندگانی در حبس تغییرات مشروطه عثمانی طریق مسافرت او را به انگلستان و فرانسه و امریکا باز نمود خطابات و بیانات اکیدش در موضوع اصل ایجاد الهی و وحدت نوع بشر به اندازه بیانات بانی این شریعت یعنی بهاء‌الله با نفوذ بود عبدالبهاء دارای ادب فوق‌العاده بود در سفره او بودائی و مسلم و هندو و زردشتی و یهودی و مسیحی در نهایت محبت جالس بودند چنان‌چه

می فرمود خلق به واسطه محبت خلق شده‌اند باید در صلح و محبت با یکدیگر زندگی نمایند. جریده نیویورک وارله در شماره اول دسامبر 1921 ... روزنامه تایمس هند در شماره دوم جنوری 1920... و از جمله تلگرافات عدیده تسلیت که واصل شده است این چند فقره ذکر می شود وزیر مستمرات حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان مستر وینستان جرجیل از حضرت اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که از طرف حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی هم‌دردی و تسلیت آن‌ها را در موقع رحلت سر عبدالبهاء عباس ک.ب.آی تبلیغ نمائید. از طرف هیئت اجراییه کانوشن بهائیان امریک این پیام تسلیت رسیده است اراده اراده اوست قلوب از این رزیه عظمی گریان است بهائیان امریک به توسط هیئت مرکزی خود محبت صمیمی و تسلیت بی‌پایان و دل‌بستگی خود را تقدیم می نمایند و در حالتی که به استقامت تام قائم‌اند قرب وجود دائمی را احساس می نمایند. لورد آلنبی مندوب سامی مصر به توسط حضرت اجل مندوب سامی فلسطین تلگراف ذیل را به تاریخ 21 نوامبر مخابره نموده است مرحمت فرمود به بازماندگان سر عبدالبهاء عباس افندی و هیئت بهائی تسلیت صمیمانه مرا در موقع مفارقت رئیس محترمشان ابلاغ فرمائید احبای آلمان وفاداری خود را با این عبارت به حضرت ورقه علیا اظهار می دارند عموم احبا از فقدان حیات نفیس مولای خود که خسران غیر قابل جبران است متأثرند با نهایت تضرع صیانت الهیه را به جهت امر مقدس خواستاریم اطاعت و وفای کل را به مرکز میثاق ابلاغ می داریم ابلاغ رسمی از طرف هیئت وزرای بغداد به تاریخ 18 دسامبر 1921 بدین مضمون رسیده است حضرت اشرف سید عبدالرحمن رئیس الوزراء همدردی خود را به فامیل حضرت عبدالبهاء در این مصیبت تقدیم می دارد فرمانده کل قوای اعزامی مصر به توسط حضرت اجل مندوب سامی فلسطین کلمات تسلیت ذیل را مخابره نموده است جنرال کنگرلو ممتنی است که احساسات عمیقۀ همدردی خود را به فامیل سر عبدالبهاء عباس بهائی ابلاغ نمائید جمعیت وحدت وجودی‌های لندن (تیاسفی‌ها) به توسط یکی از اعضای خود در حیفا چنین مخابره نموده است جمعیت تیاسفی‌های لندن به فامیل مقدس عواطف قلبیه خود را اهداء می نماید یکی از رجال شهر کوچک و مقدس ناصره تلگراف

ذیل را فرستاده است تأثر و تأسف بی‌پایان در مصیبت افول نیر شرق خود را سهیم دانسته تسلیت می‌گوئیم انا لله و انا الیه راجعون هزاران بهائیان طهران به فکر برادران و خواهران غربی خود در لندن افتاده آن‌ها را به ثبوت و استقامت خود در امر مبارک به کلمات ذیل مطمئن می‌سازند نور میثاق از انظار غائب و از افق قلوب طالع روز روز تبلیغ و اتحاد و فداست بالاخره یکی از مشاهیر دارالفنون اکسفورد که پروفesوری معروف و استادی ذوفنون است و در اطلاعات امری از سایر هم‌گنان سبقت دارد در پیام تسلیت که از طرف خود و خانم خود ابلاغ می‌دارد چنین می‌گوید فرق این حجاب و سطوع در حیات جاودان برای شخصی که همیشه در این عالم ادنی^۱ نقطه نظری عالی داشته و دارای حیاتی بوده باید پرشکوه و مجلل باشد الی^۱ آخره و اما عین صورت مسطورات در جریده مذکور النفر این است.

شمه از حکایات مشعره بر سجایای کریمه آن حضرت

با آن که احوال و آثار آن بزرگوار در بسیاری از بخش‌های این کتاب مسطور است در خاتمه این بخش که مخصوص آن فرد بی‌مانند مخص حسن اصنام و اکمال و اتمام به نقل برخی از حکایات و ثبت وقایع حالات مبادرت می‌رود اولاً در صورت جسمانیه همان قیافه بزرگی خاندان باستان ایران در سیمای با جلالشان هویدا بود و بدون هیچ منقصت بلکه آراسته به زیبایی و جمال و تمامیت و کمال و بنیه درشت جمجمه بزرگ و جبهه پهن و گشاده و بینی کشیده و محاسن خفیف و **تنک** و رنگ بدن سفید و هیكل نه قصیر و نه طویل و نه لاغر و نه سیمین و قامت مستقیم و معتدل قدری متمایل به کوتاهی و چشمان بزرگ و روشن و نگاه عمیق و شخصیت مهیب و در عین حال رفیق و شفیق و مملو از محبت و در کبر سن که مطلقاً خضاب نمی‌فرمودند محاسن متوسط سفید و گیسوان پریشان آویخته بر شانه‌ها داشتند و لباس بلند و فراخ روشن رنگ می‌پوشیدند دینه سفید مدور و پوشیده به بافته سفید بر سر می‌گذاشتند و در خوراک و پوشاک و مسکن و سائر شئون زندگانی به غایت سادگی و بساطت می‌زیستند و در جوانی در لوازم زندگانی از طبخ و دوخت و بناء و سواری اسب و تیراندازی و شناوری مهارت داشتند و به مناظر طبیعی و سبزه و چمن و گل و روائح طیبه و اشجار و حیوانات می‌پرداختند و حتی در اواخر ایام شبانه

روزی مقداری پیاده‌روی و تفرج و شم‌ال‌هوا می‌نمودند و ثانیاً با این‌که در صغر سن و جوانی جز تحصیلات مختصری در فارسی و عربی نفرمودند به صورت شخصیت فیلسوف الهی متبحر متعمق متصفح با اطلاع تام از کلیه علوم متداوله جلوه داشتند و بحث علم و اطلاع حتی^۱ در دقایق مستور از دیگران می‌نمودند و مخصوصاً در فلسفه الهیه قدیم و جدید و در تاریخ عمومی ملل و ادیان و در علوم ادبیه اسلامی و در طب و حفظ‌الصحه و حقوق و سیاسات احدی انکار نمی‌توانست کرد و از صفات و حالات بسیار معلوم و نمایان شان عظمت خرد و عمق و بینایی در امور حاضر و مستقبل بود و دیگر وسعت و نورانیت فکر و عدم تحدد و تعصب به همان طریق که در حکایاتشان آشکار است و از تمام شئونشان آشکار می‌گشت دیگر آقائی و سرپرستی و شفقت و نوازش و کرم که سجیت خانوادگیشان شمرده می‌گشت دیگر قوت منطق و استدلال چنان‌چه از آثارشان هویدا می‌باشد دیگر غایت فصاحت و بلاغت و جذابیت در زبان‌های فارسی و عربی و ترکی نثر و نظماً و در کلیه شئون و احوال تکلم که حسن و زیبایی خط نیز از آثار بی‌نظیرشان پیدا است دیگر استغراق اوقاتشان در اعمال فکریه و توجهات قلبیه مورد علاقه‌شان بود به درجه که از کثرت تحریر و تقریر غالباً خسته می‌شدند دیگر سیاست و تدبیر بی‌نظیر وصل و عقد امور جمهور که در گفتار و رفتار در مورد بسیار متعلق به داخل و خارج آشکار است دیگر شخصیت و عظمت و قدرت و شجاعت بدنی و نفسانی و غیرتمندی و شرافتمندی و مروت که مانند آن به غایت کم نظیر بود دیگر حسن معاشرت با عموم طبقات و افراد به غایت حسن اخلاق و ملایمت و مجارات و مماشات و تشویق عموم به هدایت و خیرات دیگر نهایت خضوع و فروتنی دیگر خوش بودن در مصاحبت و مجالست با ناتوانان و بی‌نویان و پیران و کودکان و کمک و مساعدت به آنان دیگر نهایت کوچکی و حتی^۱ عبودیت نسبت به نام حق و مظاهر الهیه و اولیاء روحانیه و مدافعه و محامات از آنان نمودن مخصوصاً نسبت به حضرت بهاء‌الله دیگر فنا و محویت و آشتی و محبت و وفا و شفقت و خدمت به عالم انسانی و مخصوصاً با خویشان و حتی با دشمنان و در این گونه اوصاف و سجایا که کتاب‌ها در نقل و بیان‌شان توان نوشت به همین جمله اختصار و اکتفا کنیم که آن حضرت مثل اعلائی عالم انسانی

بودند و از قصص و واقعات ایام صغرشان که خود حکایت می فرمودند آن که در یکی از روزها در طهران که از خانه به مدرسه بازار پامنار برای درس ذهاب و ایاب می کردند اطفال گذر گرد آمده و داد و فریاد بچه بابی برکشیدند و سنگ انداختند و ایشان چون دیدند که بی اعتنایی ثمر ندارد روی آورده به سوی آنان متوجه شدند و آن همه کودکان از مهابتشان بیم کرده پراکنده گشتند و نیز به این مضمون حکایت فرمودند که در بغداد سجاده داشتیم که در بیرونی روی سکو می گسترده به قدر سجاده نماز و کار فراهان و با پشم های بلند و خیلی نرم بود و غیر از این هم برجا نماند یک روز حمالی آمد هیزم آورده فی الحال برجا گذاشت و روی سجاده خوابید و چنین گفت ایللی بنام هنا بکیف یعنی هر کس این جا بخوابد کیف می کند گفتم بردار و برو پیشمان خواهم شد بشتاب دوید و نیز یکی از شاهزادگان قاجاریه مقیم عراق را حکایت می کردند که در تیراندازی ماهر بود و به حضور حضرت بهاء الله دوستانه ذهاب و ایاب داشت و روزی تقاضا کرد که حضرت عبدالبهاء با او باشند و قبول فرمودند و چون سواره بر کنار دجله می رفت و مرغانی را که بر دجله می پرند و همی سر به زیر آب برده در مسافتی دور برون آمده به طرفه العین باز به آب می روند خواست شکار کند و تیرش همی خطا رفت و حضرت عبدالبهاء تفنگ را از او خواستند و نشان گرفته همان طيور را هدف کردند و شاهزاده با لحن بلند و حالت تعجب گفت سبحان الله بچه بابی ها عجب قدرت و تأییدی دارند و نقل شنواری هایشان در خلیج عکا از کنار حيفا تا عکا که عرب های شناور نیز کمتر می توانند در آن حدود معروف بود و تدبیرها و اقدامات آن حضرت راجع به ایام حضرت بهاء الله در بخش های سابق نگاشته آمد از آن جمله خود شفاهاً چنین فرمودند جمال مبارک در خانه منصور که تشریف داشتند تا شش ماه به حمام تشریف نبردند در قشله که ممکن نبود و من یک ترتیبی داده بودم بعد هر هفته تشریف می بردند چقدر خوب است انسان هر هفته به حمام برود جمال مبارک را نمی گذاشتند بیرون تشریف ببرند اراده این طور تعلق گرفته بود یک روز بیرون تشریف برده بودند هیچ کس تعرض نتوانست بکند هر وقت بیرون تشریف می بردند در شب سوار الاغ می شدند و تشریف می بردند عبدالحمید امر صادر کرده بود که حَتَّىٰ من به ساحت اقدس مشرف نشوم با

وجود این چادر مبارک در سر کوه کرمل مرتفع بود و درس تفسیر قرآن و احادیث که ایام اقامت به عکا در خانه عبدالله پاشا داشتند جمع کثیر تدریس و استفاضه می کردند قبلاً اشاره شد و بعد از غروب شمس ابهی^۱ با دست خود روضه مطهره و باغ را اصلاح و تعمیر و تسویه و تزئین فرمودند و همی دامن از مل و خاک و سنگ پر کرده بردند و گل و نهال از باغ رضوان کشیده غرس نمودند و مکرر گلدان‌ها به شانه و پشت از عکا به روضه مقدسه آوردند و گروهی از بهائیان را صف زده برای انجام خدمات مذکوره مناجات و زیارت خوانان به بهجی می کشیدند و هنگام زیارت روضه مبارکه بر خاک نشسته غالباً تنها به راز و نیاز می پرداختند و هنگام بنا مقام اعلی^۱ در هر چند روز یک بار به حیفا رفته ایامی توقف می نمودند و بعد از اجتماع و مصاحبه با دوستان و آشنایان در مسافرخانه از محترمین دید و بازدید می کردند و به خانه‌های فقرا و اشخاص بی بضاعت ملل و ادیان قدم گذاشته دلجویی و مساعدت می فرمودند و اطفال و شیوخ را نام برده جويا می شدند و نقود از جیب بیرونی آورده می بخشیدند و محض کسر عناد متعصبین و ارائه خلوص در مقامات علیا دین از آغاز ورود به عکا الی آخر الایام و در حیفا نیز همه روز جمعه برای اقامه صلوة به جامع حضور می یافتند و اعیاد و مراسم اسلامی و مسیحی را مراعات نموده معایده و دید و بازدید می فرمودند و نگارنده خود شاهد بودم که حاجی محمد شوشتری پینه‌دوز بینوا و خالی از وسائل زینت و پاکیزگی ولی مخلص در حجره ناتمام ساخته نامفروش مسکونه‌اش که کوزه شکسته‌ها و اشیاء پینه‌دوزی و مرغ و خروس و غیره در گوشه‌های همان حجره نگه می داشت به آب گوشت دست پخت دیزی خود دعوت کرده و رفته بر چهارپایه چوبی و علفی مندرس نشسته با نهایت خوشی و مؤانست هم غذا شده همی توصیف کرده تسلی از فقر دادند و از قصص لازم‌الذکر از خصلت و رأفت و محبت و فضل و عفو و غفران که اساس امر جمال ابهی^۱ و شمیمه کریمه ... و به تمام و کمال در آن اعجوبه عالم آفرینش متجلی و درخشان بود قصه حاجی می باشد که حاجی فرخاش خواندند و او خود حکایت نمود که پس از سنین متوالی و معاشرت و مراقبت با ناقضان از عواطف خالی چندی دچار استرفاً و بیمار شد و در مریض‌خانه بیفتاد و پزشکان در معالجه‌اش سرگردان گشتند و در آن حال جواد قزوینی به

بالینش در آمده چنین گفت ای حاجی آیا چه خطائی را مرتکب شدی که بدین شدت مبتلا گشتی و او جواب داد عصیانی نکردم جز آن که گوش به سخنان ناخردان دادم جواد مکدر شد و رفت و او غرقه فکر در بلایا و امتحانات شد و بسی گریست و با همان حال خوابید در عالم رویا آن حضرت را نگریست که با جمال منبسطه آسمانی به بالینش آمده رویش را بوسیده اظهار ملاحظت نموده فرمودند حال باید تدارک مافات کرد و حاجی بیدار شد در حالی که بستر و بالین غرقه آب شده و اعصاب نرم گشته بدن به حرکت آمده چنان که گوئی بیمار نبوده بیدرنگ خدمتکار را خبر داده پزشکان آمده حیرت کردند و بستر تغییر داده آب مرغ بیاوردند و ایامی چند حفظ از هوا کردند و پس از هفته از بیمارخانه بیرون رفته محل اشتغال جای فروشی اش را مفتوح داشت و ترکی که به حجره اش برای چای خوری می آمد رسیده و خواهش کرد که عریضه طلب اجازه حضور به محضر حضرت عبدالبهاء عرض نماید و او هم آشنایی داشت و عریضه فرستاد و حاجی بعد از چند روز به واسطه اسفندیار کروسه ران آن حضرت که چون ... از رؤسا عسکریه را از عکا به حیفا برده حسب الامر ورود به عکا برد و به بیت آن حضرت سرای عبدالله پاشا حاضر شده و آقا میرزا محسن افغان صهر عرض نمود و او را به بالا طلبیده و چون هنوز پاهایش ضعیف بود دستش را گرفته رساندند و همین که دیده اش به چهره نورانی افتاد بی اختیار خود را به اقدام مبارک انداخت و دامن لباده را گرفته بوسید و آن حضرت وی را بلند کرده رویش را بوسیدند و فرمودند اینک باید تدارک مافات نمائی و او را چند روز نگهداری کرده و آن گاه به طبریه فرستادند که ماهی بماند و اعصابش قوت یافت و به حیفا برگشت مشغول به شغل خود گردید و در خدمت و پذیرائی زائرین حضور مبارک و مساعدت مجاورین ثابتین بی تاب بود و هر گاه مسافری را فقیر و نادار می دیدی آن چه از چای و خوراک صرف می شد مطالبه قیمت نمی کرد و حتی گاهی از جیب خود می داد با آن که گاه برخی غربا در چایخانه چیزی را دزدیده می بردند از مساعدت غربا دریغ نداشت و چون در حرب بین الملل قحطی شد روزها یک آتش با نان به فقرا می رساند و مقداری قند ارزان خرید که از ربحش صرف فقرا کند ولی بختاً عسکر عثمانی رسیده و قندها و روغن ها و غیره بردند و در آن حال که تکه از قند بر زمین افتاد

حاجی خواست بگیرد و عسکر طپانچه سخت بر بنا گوشش نواخت و او که همه اعمالش را طبق رضا بر وفق رفتار مولی^۱ می دیده مسرور بود در این موقع به شدت محزون و گریان شده به حضور مبارک رسیده شکایت از جفای اهل جفا کرد و آن حضرت تبسم کنان بدین عبارت تسلی دادند شکر کن خدا را که داشتی و دادی آن گاه به اسمعیل آقا دستور فرمودند که کیسه گندم و یک کله قند به حاجی دادند تا به دکان برده باز مشغول به همان اعمال گردد و روزی حاجی در محلی بزرگ که به قصد ساختمان مدرسه برای کودکان خریده چاه کند و قرقره گذارده رفته خاک و سنگ بیرون می ریخت قرب ظهر آن حضرت بدانجا رفتند و حاجی شاگردش را ندا می داد که وی را به بالا بیرون کشند و شاگردی نبود و آن حضرت با دست خود طناب را حرکت داد او گمان برد که مستخدم است فریاد زد.... ما را به خاک کشی هم وا داشتی و حاجی خیس آب شد یک تا پیراهن بود و آن حضرت عبا به او دادند که به سر انداخته زود رفت که لباس پوشیده سرما نخورد و آن حضرت بدو فرمودند وقت ظهر است چه داری که بخوریم مقداری نان پنیر و کمی قند با نبات قوری زنجبیل دم کرده و نانها را قوری آب زده با پنیر و مقداری نعنا به حضور مدح نمودند که خیلی لذت داده و زنجبیل در تابستان به جای چائی بدن را خشک می کند و رفع رطوبت می نماید و دختری از اهل که مصطفی^۱ بغدادی برای خدمت در حرم مبارک دارد به ازدواج حاجی دادند که تنها نماند حکایت دیگر آن که حاجی عباس (ناصر معروف) بغدادی ایامی که به امر مراوده و مرافقت با ناقضین به محضر مبارک می آمد و واسطه^۲ تحصیل اطلاع برای معاندین بود فرمودند فانوس بردار برویم و همین که مقداری رفتند در پیچ کوچه فرمود بایست اینک من و تو در این جا هستیم و ثالثی حضور ندارد و همان نیت و مقصدی که به ضمیر داری انجام ده و حاجی عباس استیحا^۳ش و استغفار همی کرد ولی معلوم شد که در محضر مبارک تمامت خفیات و احوال مکشوف است و نیز دانست که بر مؤمنین ثابتین هم احوالش عیانست و اندیشه نمود و کم کم التفات و هدایت یافته دل از مخالفین بیرید و نیز دو تن دیگر به اغوای ناقضین با ستم و خنجر قصد قتل آن حضرت نمودند و کاری از پیش نبردند و ایشان هر دو را عفو و اغماض کردند و دکتر یونس خان

افروخته در ضمن وصف ایام حيفا حدود سال 1316 که خود مشاهده نمود چنین نوشت من جمله این که یک شب ساعت یک وارد شدند و بعد از اظهار ملاحظت نسبت به فرد فرد از حضار به مرحوم استاد محمدعلی که خواب آلوده بودند فرمودند مناجات بخوان او هم فوراً عرض کرد انت الذاکر و انت المذکور یا الهی و سیدی و مقصودی اراد عبدک ان ینام فی جوار رحمتک و یستریح فی ظل قباب فظلك مستعیناً بحفظک و حراستک الی آخره مقصود این است که در حيفا زحمات بسیار مبارکش بیش از عگا بود و فصل تابستان شب‌های کوتاه تا آن وقت از شب مشغول انجام امور مختلفه بودند و در هنگام طلوع فجر هم مستمراً در فضای صحرای خلوت در دامنه جبل کرمل به دعا و مناجات می‌پرداختند آنی راحت نبودند گاهی اتفاق می‌افتاد که تمام روز به زحمات و مشقات مختلفه گرفتار حوالی غروب آفتاب به قدر ده پانزده دقیقه در اطاق خوابگاه بیرونی استراحت می‌فرمودند و بعد برای انجام امور مجدداً بیرون تشریف می‌بردند تا چه هنگام از شب مراجعت فرمایند فقدان امنیت شهر باعث نگرانی خاطر دوستان الهی بود ذهاب و ایاب در شهری که غالباً صدای تیر شش‌لول شنیده می‌شد خالی از خطر نبود خصوصاً با تهدید این که از ناحیه ناقضین به سمع ثابتین رسیده بود به همین جهت شب‌ها که از بیرونی بیت مبارک به اندرونی تشریف می‌بردند با وجود آن که نهی فرموده بودند کسی در ظل مبارک نرود مع‌هذا مرحوم استاد محمدعلی که هم بنا بود و هم کفش‌دوز و ضمناً یکی از خدام مخلص محسوب می‌شد از دنبال به فاصله چند قدم می‌رفت و هیکل مبارک را می‌رسانید و گاهی این مأموریت خودسرانه و محرمانه را این عبد به عهده می‌گرفتم و از دور می‌رفتم و در هنگام وصول به بیت در تاریکی شب اگر طرف توجهی واقع می‌شدم به یک کلمه مرحبا یا فی‌امان‌الله مفتخر و سرافراز می‌گشتم و این فضولی را مشروع و مقبول می‌شمردم یک شب اتفاقاً به همین ترتیب در ظل مبارک آهسته آهسته روان شدم تقریباً نیمه راه پیموده بودند و من به فاصله چند قدم دیدم که از دهنه کوچی دست راست سه تیر پی‌در پی به سمت هیکل مبارک خالی شد در وهله اول چون به این گونه صداها در حيفا آشنا بودم اهمیتی ندادم اما همین که تیر دوم را شنیدم شعله آتش به طرف راه عبور مبارک زبانه کشید به عجله و شتاب پیش رفتم تیر سوم که خالی شد

من در مقابل کوچه بودم دیدم یک نفر دیگر هم که دورتر از او بود در وسط کوچه بود بنای گریختن گذاشت و هر دو به طرف ساحل دریا دویدند در این هنگام با هیکل مبارک دو سه قدم بیشتر فاصله نداشتم اما طرز مشی مبارک هیچ تغییری نکرد با همان طمأنینه و وقار که مخصوص آن وجود نورانی آسمانی بود به همان ترتیب با قدم‌های سنگین حرکت می‌کردند ابداً توجهی به مآووقع نفرمودند از قرار معلوم آهسته آهسته مشغول مناجات بودند و این عبد نخواستم در چنین موقعی که توجه مبارک به عالم بالا است عرضی نموده و یا اظهار تشویش و اضطراب نمایم همین که به درب خانه رسیدند وجه مبارک را در همان تاریکی برگردانده فی امان الله فرمودند مرخص شده آمدم تفصیل را برای مرحوم استاد محمدعلی حکایت کردم او هم باطناً مضطرب شد اما در ظاهر تشویش و نگرانی نمود و شب‌های بعد را از مشایعت هیکل مبارک غفلتی نورزید و این عبد هم آن رویه را از دست ندادم و همیشه ما دو نفر باهم در چنین اوقاتی در ظل مبارک به مشایعت می‌رفتم ولکن در این خصوص پریشان‌خاطر نبودیم ... تا دو از ناقضین که قصد هلاک مرکز میثاق را نموده بودند یکی از آنها دو مرتبه سم به کوزه آبخوری مبارک ریخته و مکشوف شد و یکی با خنجر مصمم قتل گردید و مایوس شد و بالمآل هر دو نادم گشتند یکی مورد عفو واقع شده یکی را اغماض فرمودند و هر دو در طهران آخر ایام خود را بسر بردند. حکایت دیگر آن که حاجی علی یزدی که در سنین اخیره با پسر و عائله‌اش ساکن حیفا و مخصوصاً در خدمت به قریه عدسیه آن حضرت کمک می‌داد برای نگارنده از حال خود بدین مضمون حکایت نمود که چون در ایام اشراق انوار الهی غالباً معاشر با ناقضین بود لذا بعد از صعود طرفدار آنان شده و آنها را مظلوم سیاست‌های آن حضرت می‌پنداشتند و از جانب آنان در دل شب‌های تاریک نزد آن حضرت رفته ملتمس رفتن نزد حکومت وقت و رئیس بلدیة و غیرها برای رفع مشکلاتشان می‌گشت و گاهی با دست قوی شال کمر آن حضرت را گرفته مطالبه رفتن به آن جاها می‌نمود و مخلصین ثابتین هم و اندیشه از قصد سوء او داشتند و اصرار می‌کردند که آن حضرت موافقت نفرماید ولی به ایشان چنین می‌گفت اولاً قدرت جسمانی من کمتر از او نیست و بیم در دل راه ندهید من وی را دوست دارم چه دشمن صمیمی من

است یعنی چنین عقیده کرده باشد که روزی متنبه شود و توبه کرده بر تدارک قیام نماید و با وی در شب‌ها کوچه تنگ و تاریک ره پیموده برای رفاه حال ناقضین می‌کوشیدند تا چون موقع آمدن هیئت **تفتیشیه** و احکام سلطانی به زیان آن حضرت رسید و بین ثابتین شهرت یافت که نتیجه مفتریات و تفتین‌های مغرضانه ناقضین است او را باور نمی‌شد که پسران جمال ابهی^۱ به چنین اعمالی در مقابل چنان برادر والاگهر دست بیالایند ولی مادرش که در اندرون قصر بوده با مادر و خانواده میرزا محمدعلی آمیزش داشت از صحت آن اخبار اطلاع یافت و دل از آنان برکند و به سوی آن حضرت قرار داد و بالاخره روزی به حال خجلت به در بیت آن حضرت بیامد که جمعی در محضرشان بودند و آقا میرزا محسن افغان از نزد در اطاق به دانسو نگریسته وی را مشاهده کرد از قصدشان کمال تعجب پرسیده مطلع گشت و به محضر آن حضرت عرض کرد و اجازه ورود فرمودند و او لدی‌الورود به پاهایشان افتاده به حال گریه خواهش قبول توبه نموده و آن حضرت فرمودند استغفرالله من تو را همیشه دوست داشتم چه که صمیمی بودی و از این بعد در فکر تدارک گذشته و خوبی آینده باش و نگارنده خود شبی در محضر آن حضرت بودم که مسیس واتسون مبلغ **معمره** مریضه بهائیه امریکائیه نیز حضور داشت و معلوم شد که در دلش اندیشه و کدورت از بابت انفصال برخی از جامعه بهائیان بود و آن حضرت در حالی که وی را بر صدر قرار داده همی ملاطفت در پیش گذاشتن غذا و شفقت و مهربانی می‌فرمودند تقریباً بدین مضمون خطاب کردند مسس واتسون به حیفا آمدی به چشم خود دیدی که آب و هوای این جا چقدر صاف است و سرچشمه پاک و بی‌غبار می‌باشد مرا حضرت بهاءالله برای محبت به عالم آفریدند و همه کس حتی دشمنان خود را دوست داشتم من کسی را از خود طرد نکردم بلکه بعضی خود را از من جدا نمودند و بالجمله از خصال آن حضرت چنین بود که هر که در این امر مشقت و بلیتی دید اجر جزیل داد و خصوصاً اخلاف شهداء و متقدمین مصیبت کشیده را به مقامی جلیل رساند و خالصین خادمین امر را محترم و معزز ساخت ولی در خاتمه لوحی بدین مضمون فرمودند که من آن چه تصور شود وفا نمودم ولی از مردم وفا ندیدم و ما از آن همه حکایات و واقعات محض به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و

یکی از صدها نثر و نظم و مقاله و رساله که به السن مختلف در وصف و مدحشان می‌نوشتند و می‌خواندند که بنده در خاتمه بخش پنجم و دیگر بخش‌ها ثبت شد در این جا مندرج می‌دارم.

بمدح ذاتک اضحت تزوهی الکلم

و لایفی حق ما تستوجب القلم

انت الذی فی نهاک العلم مزوخر

و بحر فضلک فیہ الموج یلتطم

لما تسر بلت برد ال.....

اضحی ... شمس المجد.....

سموت یابن بهاءالله منزلةً

عقلاً و نقلاً رفعت الناس کلهم

انت البهاء و ابنه یا حسن تسمية

منها عدت ظلمات الجهل تنهزم

یا طلب الاصل محمود الخصال و من

اجداده المجد و الاعظام و الکرم

ان الذین لفضل منک قد جحدوا

فی اذن کل فقیه عنهم صم

هم مقامات حائزه

انت بن صاحب هذا الوقت لو

لما رأیتک یا عباس

ثوب الکمال و بالاجلال

و باب فضلک مفتوح لقاصده

وجود كفيك منه ... الديق
و عندك الدين و الدنيا قد اجتماعا
و فى جوارك يرعى العهد و الزمم
ايقت انك خير الخبق قاطبة
و خير من اصحبت تسعى له قدم
و قلت ما تسير هذا و الارجل
.... ملك تاهت يد الامم
هو لى اعدا فخارا الاولين و قد
اقام للمجد صرحاً ليس ينهدم
قد كان للعرب حق من قدم
اليوم باهت به اعرابنا العجم
اعظم به بطلاً اكرم به رجلاً
اغعاله غرر اقواله حكم
فاقت معارفه عمت عوارفه
لاعت لطائفه تزم و تبتسم
شموسه سطعت اقماره طلعت
آياته لمعت فانجابت الظلم
يزينه كرم لاذت به امم
فى كفه نعم فى سيفه نغم
انى قرأت التقى فى وجهه سوراً
آيات حق بصحف المجد ترتسم

من رام قرناً له هیهات یدرکه
 ما کل ما طار فی جوار العلی رخم
 یا کوکباً تخجل الاقمار طلعة
 و یا سحاباً عطا یا کفه نعم
 قد شرف الله قوماً أنت
 یا من به امتازت الاقدار و ایقم
 اهدیکها کلمات فیک صادقة
 و لست انشدها فی
 قصیده بنت لیل قد حوت درراً
 فمائداً بسلوک الفخر تنتظم
 زقت الیک تروم المهر عن ثقة
 مهر التفات و عطف ایها العلم مولای
 لا ابتغی الا رضاک جزاً
 و عروة الرق عندی لیس ینضم
 اقول ذا و بعجزی ار جوک عفواً ایا من طبعه الحکم

آثار باقیه از آن حضرت

اما شمائل و عکس‌های آن حضرت چنان‌چه مکرراً در بخش‌های این کتاب ثبت گردید نخست عکس
 اجتماعی بود که در سنین اقامت ادرنه ابهی' با اغصان و اصحاب برداشتند و منفرداً و مجتمعاً برجای
 ماند و به حال انفراد تکثیر نسخه گردید و بعد از آن برای نسبت به جمال ابهی' از خود بقاء اثر
 نمی‌خواستند و با همه اصرار یگانه و بیگانه و خواهش **رسانه‌های** ایرانی و غیره اجازت ندادند تا به سال

1911 در حال مسافرت اولی به اروپا ایامی که در لندن به خانه لیدی بلامفیلد اقامت نمودند نیز با همه اصرار یاران خصوصاً روزنامه نگاران اجازت نفرمودند تا روزی با آن که برای اداء خطابه می رفتند و از اتومبیل پیاده می شدند و هم چنین هنگامی باز سوار می شدند عبا به سر می کشیدند و روزنامه نگاران به عجلت و غفلت عکسی گرفتند که زیبا واقع نشد و نشر نمودند همین که نسخه به نظرشان رسید فرمودند حال که اصرار دارند بیایند به حال فراغت و سکونت صورتی مطابق بردارند لذا لیدی مذکور با مسس کروپر مصور به همان عمارت آورده سه قطعه عکس برداشتند که همان ایام منتشر گردید قطعه نیم تنه و روبروی قلعه دیگر از دو چهر یمین و یسار و سپس عکس های بسیار انفرادی و اجتماعی در ایام مسافرت به اروپا و امریک و نیز ایام اقامت در حیفا به احوال و وجهه های متنوع گرفته شد که در جرائد و کتب بسیار انتشار یافت و در آلمان و غیره مجسمه ساختند و بهائیان از آن ها به انواع مختلف ترتیب دادند و کیفیت گرفتن بهائیان امریک عکس متحرک از ایشان در امریکا قبلاً شرح داده شد.... غالباً درین جلد سفرنامه شان ثبت می باشد و نیز صوت و نطقشان را در فتوگراف ضبط نمودند که بهترین نمونه و یادگار در جهان است و اما آثار قلمیه شان چنانچه ذکر شد در سه زبان فارسی و عربی و ترکی نظم و نثر در شئون متنوعه به غایت فصاحت و بلاغت و به عین خط شکسته و نستعلیق اسلوب زیبایی مخصوص ایشان و هم به خطوط کاتبان ایشان در سنین متنوعه از قبیل آقامیرزا هادی افنان دامادشان و خط میرزا منیر و میرزا نورالدین پسران زین المقربین و آقا میرزا حبیب الله بن آقا رضا قناد شیرازی و میرزا فیض الله صبحی و غیرهم موجود است و آثار به خط ایشان در ایام جمال ابهی^۱ به امضای آقا و بعداً به امضای عباس و عبدالبهاء عباس ع و با مهر یا صاحبی السجن بود و از آثار صادره ایشان در ایام ابهی^۱ تفسیر بر دو آیه از کتاب تفسیر سوره یوسف و تفسیر الم قلبت الروم از قرآن و تفسیر حدیث مشهور کنت کنزاً مخفياً که در ادرنه نوشته شده و دیگر مقاله سیاح را از تاریخ این امر به سال 1304

در جمعه 15 رمضان 1329 سه و نیم از ظهر گذشته یکی از مدیرهای جرائد ما اول عکاس دو قسم

عکس جالس بر کرسی و یکی ایستاده میرزا اسدالله اصفهانی از لندن

مرقوم فرمودند و خطاب شهیر ایا نفعات الله متوجه به بهائیان خراسان و غیرها که مطبوع و منتشر می‌باشد و از آثارشان بعد از صعود ابهی رساله سیاسی و رساله مدنیه و دیگر کتاب مهم موسوم به بعضی سؤال و جواب در انگلیسی هم به نام النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء که در سال 1321 الی چندین ماه در عکا بر سر میز غذا مسس لورا بارنی سؤال کرده و جواب شنیده و بعداً جمع و ترتیب نمود و به آن نام نامید و به زبان‌های متعدد ترجمه گردید و به زبان فارسی باری در لندن و باری دیگر در مصر به ضمیمه خطابی از آن حضرت به مسز پارتیز واشنگتون در موضوع اقتصادی به طبع رسید و نیز سه مجلد از نامه‌های آن حضرت که شیخ فرج‌الله الکردی در مصر طبع نمود و به نام مکاتیب عبدالبهاء معروف است و کتاب تذکره الوفا مطبوع در مصر که مجموعه از بیانات شفاهیه آن حضرت برای جمع حاضرین بهائیان که در اواخر ایام فرمودند و خطابه‌های در ایام اروپا و امریکا که در مجله‌ای به طبع رسید و دو مجله سفرنامه آن حضرت در اروپا و امریکا مشتمل بر بسیاری از بیاناتشان که میرزا محمود زرقانی تدوین و طبع نمود و از برای نمونه غزلیات ترکیه قوله

هوالبهی'

کیمکه بو در کاوده نالان اولور

کشور جان ووله سلطان اولور

مور ضعیف اوله بیله

جمله اقالیمه سلیمان اولور

ذره صفت پرتو خورشید ده

نور حقیقه نمایان اولور

قطره نابود وجود اوله بیله

در گهرون دولو عمان اولور

بنده ناچیز ضعیف ... اگر

تاج سر جمله شاهان اولور
 لشگر جهل ... هجوم باشند
 میر سپه صفدر میدان اولور
 دلبر جاناننه جانی فدا
 کیم که ایدر شاه شهیدان اولور
 آفت هر فتنه اوقور تولور
 ثابت عهد راسخ پیمان اولور
 ... نوبهار اولدی آهلدی نوگل رعناى حق
 نغمه جانسوزه با شطر نوگل گویای حق
 مطرب بزم الهی چنگ معنی ساز ایدوب
 کل کولر آغلو دمام دیده بینای حق
 وادی ایمن سراسر گلشن توحید اولوب
 چونکه روشن ایلدی نور خدا سینای حق
 اولدی گلزر و گلستان محفل روحانیان
 چونکه کو گلنده طولشدی شعله موسای حق
 پرده ستر و حجایی پاره پاره ایتمادن
 کل کی جد جلوه ایلر دلبر زیبای حق
 نفعه روح القدس اولدی جهاننه منتشر

 آتش نمرودیان اولدی گلستان خلل
 اسم اعظم فیض در هر نفعه غنای حق

ایدل....

تا که دوره باشلادی جام می و صهبای حق

و نمونه از اشعار فارسیه شان است

نور هدی تابان شده

طور تقی رخشان شده

موسی به جان پویان شده

کهسار سینا آمده

صبح جبین نور مبین

الفارض کلگون بین

بالعل رنگینی چنین

الغز غرا آمده

هر دم نسیمی می وزد

بوی عبیری می رسد

صبح امیدی می دمد

غبراء نوراء آمد

دریای حق پرموج شد

هر موج از آن **یک فرح** شد

هر پست بالا آمده

صوت انالحق هر زمان

آید ز اوج آسمان

می نشنود جز گوش جان

در صماً آمده
ابر کهر بار است این
فیض درر بار است این
نور شرر بار است این
انوار بهراً آمده
آفاق عنبر بار شد
امکان پر از انوار شد
بس خفته‌ها بیدار شد
تعبیر رؤیا آمده
عشق خدا خونریز شد
عالم شرر انگیز شد
جام عطا لبریز شد
چون دور صهبا آمده ع
و قوله هو الابهی'
این حلق بها در حلقه فتاد
این طوق بلا موی تو بود
هر نفحه مشک کاید به مشام
از خلق خوش و خوی تو بود
کراب

سرچشمه آن جوی تو بود
جان تشنه لب است دل‌ها به تب است

گل در طلب روی تو بود
بنگر صنما روی دل ما
چون قبله نما سوی تو بود
اسباب جنون آماده کنون
دل منتظر هوی تو بود
این کشتۀ تو لب تشنه تو
آشفته دل روی تو بود
دل مرده همه افسرده همه
جان بخش همه موی تو بود
بر مدعیان گردیده عیان
عباس سک کوی تو بود
و قوله

ای خدای پر عطای ذوالمنن
واقف جان و دل اسرار من
در سحرها مونس جانم توئی
مطلع بر سوز و حرمانم توئی
هر دلی پیوست با ذکرت دمی
جز غم تو می نجوید مرهمی
خون شود آن دل که بریان تو نیست
کور به چشمی که گریان تو نیست
در شبان تیره و تار ای قدیر

یاد تو در دل چو مصباح منیر
از عنایاتت به دل روحی بدم
تا عدم گردد ز لطف تو قدم
در لیاقت منگر و در قدرها
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا
وین طیور بال و پر اشکسته را
از کرم بال و پری احسان نما

مقر عرش مطهر و کیفیت زیارت مقرر

در قسمتی از تحتانی زیر زمینی جوف کوه در مقام اعلیٰ 'مجاور عرش مطهر حضرت نقطه اولیٰ' است چه در هنگام بنا این مقام حسب و دستور آن حضرت دیوار آنجا نواده جلیله را خصوصاً در بخش سوم آوردیم با برادرش آقا سید یحییٰ از اصفهان به عزم ارض مقصود رهسپار شدند و از طریق شیراز و بوشهر و دریا به عکا و محضر ابهی ورود نمودند از ازدواج و اقتران ما بین علیا معظمه مذکوره و حضرت عبدالبهاء وقوع یافته اولاد عدیده به عرصه ظهور آمد که برخی از این عالم در صغر سن درگذشتند و یکی دو از آنان پسر مسمی به حسین افندی که در سال 1305 هجری قمری وفات یافت و دیگری به نام میرزا مهدی یکی در سن دو سالگی و دیگری در دو سال و نیمی درگذشتند و یک دختر مسماة به روح انگیز در صغر وفات یافت که شباهنگ مصیبتی بدین ترانه ساخت

فاه آه عما قضی و امضی

ز خون دیده با اشکسته خامه

نویسم آه در عنوان نامه

بنال ای دل که بازار فجر ماتم

فروزان گشت سوزان اختر غم
وزان اختر هزاران اخگر آه
به خرمنگاه جانان ریخت ناگاه
درین پیدا عجب آتش فروزی است
که هر سو شعله پیدا و نوری است
درین صحرا خدایا این چه نار است
که در هر سو دو صد دود و شرار است
قضا از نو عجب ناری برافروخت
که خاکستر نشینان را ز غم سوخت
من از دیرینه خاکستر نشینم
چه افگر پای تا سر اتشینم
بسر خاکستری دارم ز ماتم
درون چون افگرم از آتش غم
من اندر دوم ذیقعه تا حال
همی سوزم شب و روز و همه سال
الی آخر نظمه المؤثر الفصیح ... ترجیعه الملیح
اگر شد برگی از سدره بقاکم
بماند غصن اعظم سبز و خرم
و بر لوح قبرش در قبرستان عکا چنین منقوش است. هوالباقی
دریغایان نهال جاودانه
که بیرون شد ز بستان زمانه

شاهنگ شب از آهنگ و سوز

زند در باغ ماتم این ترانه

اگر شد برگی از سدره بقاکم

بماند غصن اعظم سبز و خرم

و ورقات عالیات چهارگانه برقرار ماندند که نص آن حضرت از ایشان متفرع و استوار می‌باشد نخست ضیائیه که به سال 1313 در عکا با جناب آقا میرزا هادی شیرازی بن آقا سید محمدحسین بن حاجی میرزا ابوالقاسم افغان که وصف احوالشان را در بخش پنجم آوردیم وصلت و اقتران فرمودند و فرزند بی‌ماندشان حضرت مولی‌الوری^۱ غصن ممتاز الهی شوقی ربانی به سال 1314 در عکا متولد شدند که در - همین بخش نگاشته آمد دوم ... طوبی^۱ خانم که به نکاح آقا میرزا محسن یزدی بن حاجی سید حسن افغان کبیر درآمدند و سوم روحا خانم که آقا میرزا جلال اصفهانی بن آقا میرزا محمدحسن سلطان‌الشهدا ازدواج نمودند چهارم منور خانم که با آقا میرزا محمد یزدی بن حاجی میرزا عبدالرحیم وصلت کرد و از بنات سه‌گانه اول و مقام ولایت امر عظیم آن بزرگوار معلوم گردید و در عین استغراق همه در دریای احزان دریچه‌های امید بر دل‌ها گشوده گردید و ترجمه تلگراف واصل از حيفا مورخ هفتم ژانویه 1922 مطابق 16 جدی 1300 چنین بود طهران دواچی کتاب وصیت مبارک ارسال شد شوقی افندی (ورقة علیا) و عین صورت الواح چنین است که درج می‌شود و بدان مقال کرده شرح احوال سعادت اشتمال دوره پر عظمت آن بزرگوار را محول نهم می‌داریم و هی هذه

هو الله حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق عن سهام الشبهات و حمى رحمى شريعته السمحاء
اليضاء بجنود عهوده من هجوم عصبته ناقضه و ثلة هادمة للبنیان و حرس الحصن الحصين و دينه المبين
برجال لا تأخذهم لومة لائم و لا تلهيهم تجارة و لا عزة و لا سلطة عن عهد الله و ميثاقه الثابت بآيات بينات
من اثر القلم الاعلى^۱ فى لوح حفيظ و التحية و الثناء و الصلاة و البهاء على اول غصن مبارك خضل نضر
ريان من السدرة المقدسة الرحمانية منشعب من كلتى الشجرتين الربانتين و ابداع جوهرة فريدة عصماء تتلأ

من خلال البحرين المتلاطمين و على فروع دوحه القدس و افنان سدره الحق الذين ثبتوا على الميثاق فى يوم الطلاق و على ايدى امرالله الذين نشروا نفحات الله و نطقوا بحجج الله و بلغوا دين الله و روجوا شريعة الله و انقطعوا عن غيرالله و زهدوا فى الدنيا و احجوا نيران محبة الله بين الظلوع و الاحشاء من عباد الله و على الذين آمنوا و اطمئنوا و ثبتوا على ميثاق الله و اتبعوا انور الذى يلوح و يضىء من فجر الهدى من بعدى الا و هو فرع مقدس مبارك منشعب من الشجرتين المباركتين طوبى لمن استظل فى ظله الممدود على العالمين. اى احباى الهى اعظم امور محافظه دين الله است و صيانت شريعت الله و حمايت امرالله و خدمت كلمه الله و در اين سبيل هزاران نفس خون مطهر را سبيل نمودند و جان عزيز را فدا کردند رقص كنان به قربانگاه شتافتند و علم دين الله افراشتند و به خون خویش آيات توحيد نگاشتند سينه مبارك حضرت اعلى ' روحى له الفدا هدف هزار تير بلا شد و قدوم مبارك جمال ابهى ' روحى الاحبائه الفدا از ضرب چوب در مازندران زخم و مجروح گردید و گردن مقدس و پاى مبارك در زندان طهران اسير كند و زنجير گشت و مدت پنجاه سال در هر ساعتى بلا و آفتى رسيد و ابتلا مصيبتى رخ داد از جمله بعد از صدمات شديد از وطن آواره و مبتلاى آلام و محن شد و در عراق نير آفاق معرض كسوف از اهل نفاق بود و عاقبت سرگون به مدينه كبيره گشت و از آن شهر به ارض سرنفى گردید و از خطه بلغار در نهايت مظلوميت به سجن اعظم ارسال گشت آن مظلوم آفاق روحى لاحبائه الفداء چهار مرتبه از شهرى به شهرى سرگون گردید تا در اين زندان به حبس مؤبد استقرار يافت

هو الله

شوقى من اين خواب بسيار خوبست مطمئن باش تشرف به حضور حضرت اعلى ' روحى له الفداء دليل از حضرت كبرياء و حصول موهبت كبرى ' و عنايت و عظماست و همچنين باقى رويا اميدوارم كه مظهر الطاف جمال ابهى ' گردى و روز به روز بر پيمان و ايقان و عرفان بيفزاى شب تبتل و تضرع و مناجات كنى و روز آنچه لازمست مجرى دارى. ع ع

و در سجن قاتلان و سارقان و قطاع طریق مسجون و مظلوم گردید این یک بلا از بلاهای وارده بر جمال مبارک بود بلاهای دیگر را بر این قیاس نمائید از جمله از بلاهای جمال قدم ظلم و عدوان و ستم و طغیان میرزا یحیی^۱ بود که آن مظلوم مسجون با وجود آن که او را از صغر سن در آغوش عنایت پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش مبذول فرمود و ذکرش را بلند کرد و از هر آفات محافظه نمود و عزیز دو جهان فرمود و با وجود وصایا و نصایح شدید حضرت اعلی^۱ و تصریح به نص^۲ قاطع ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد الاول و ما نزل فی البیان و واحد اول نفس مبارک حضرت اعلی^۱ و هجده حروف حی هستند باز میرزا یحیی^۱ انکار نمود و تکذیب کرد و القای شبهات نمود و از آیات بینات چشم پوشید و اغماض کرد ای کاش به این اکتفا می نمود بلکه دم اطهر را بدر کرد و فریاد و اوایلا بلند نمود و نسبت ظلم و ستم داد در ارض سرّچه فساد و فتنه برپا کرد تا آن که سبب شد که نیر اشراق به این سجن اعظم سرگون شد و در مغرب این زندان مظلوماً افول نمود ای ثابتان بر پیمان مرکز نقض و قطب شقاق میرزا محمدعلی چون منحرف از ظلّ امر شد و نقض میثاق نمود و تحریف آیات کتاب کرد و خلل عظیم در دین الله انداخت و تشتیت حزب الله نمود و به بغضاء عظیم قیام بر اذیت عبدالبهاء کرد و به عداوت بی نهایت بر این عبد آستان مقدس هجوم کرد تیری نماند که بر سینه این مظلوم نینداخت زخمی نماند که روا نداشت زهری نماند که در کام این ناکام نریخت قسم به جمال اقدس ابهی^۱ و نور مشرق از حضرت اعلی^۱ روحی لارقائهم الفداء که از این ظلم اهل سرادق ملکوت ابهی^۱ گریستند و ملاء اعلی^۱ نوحه و ندبه نمایند و حوریات فردوس به جزع و فزع آمدند و طلعات مقدسه ناله و فغان کنند ظلم و اعتساف این بی انصاف به درجه ای رسید که تیشه به ریشه شجره مبارکه زد و ضربت شدید بر کل هیکل امرالله وارد آورد دوستان جمال مبارک را سرشک خونین از دیده جاری کرد و دشمنان حق را خشنود و شادمان نمود بسا طالبان حقیقت را به نقض عهد از امرالله بیزار کرد و امت مایوس یحیی^۱ را امیدوار نمود خویشتر را منفور کرد و دشمنان اسم اعظم را جری و جسور نمود آیات محکّمات را بگذاشت و کرد و اگر تأییدات موعوده جمال قدم پی در پی به این لاشی نمی رسید به کلی امرالله را محو و نابود می نمود و بنیان

رحمانی را ولی الحمد لله نصرت ملکوت ابھی رسید و جنود ملاءاعلیٰ 'هجوم نمود و امرالله مرتفع گردید و صیت حق جهان گیر شد علم حق مرتفع شد و آیات تقدیس به اوج اثیر رسید و آیات توحید ترتیل گردید حال محض حفظ و صیانت دین الله و وقایه و حمایت شریعت الله و مصونیت امرالله به نص آیه مبارکه ثابت در حق او تشبث باید نمود زیرا انحرافی اعظم از این تصور نگردد قوله تعالی و تقدس ولكن احيائي الجهلاء اتخذده شريکا لنفسي و فسدوا في البلاد و كانوا من المفسدين ملاحظه نما که چقدر ناس جاهل اند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک رفته اند و چنین سخن ها اشتها دادند الی ان قال حلت صراحتہ اگر آنی در ظل امر منحرف شود معدوم خواهد بود ملاحظه فرماید چقدر تأکید است که آنی انحراف تصریح فرموده زیرا به مقدار رأس شعر اگر به یمین و یسار میل حاصل شود انحراف تحقق یابد و می فرماید معدوم صرف خواهد بود چنان که حال ملاحظه می فرمائید که غضب الهی چگونه احاطه نموده و یوماً فیوماً رو به انعدام است فسوف ترونه و اعوانه سرّاً و جہاراً فی خسران مبین چه انحرافی اعظم از نقض میثاق الله است چه انحرافی اعظم از تحریف آیات و اسقاط آیات و کلمات است در اعلان میرزا بدیع الله دقت نمایید چه انحرافی اعظم از افترای بر مرکز پیمان است چه انحرافی اکبر از نشر اراجیف در حق هیکل عهد است چه انحرافی اشد از فتوای بر قتل محور میثاق است که مستدل به آیه من یدعی قبل الالف شده و حال آن که خود حیا ننموده در ایام مبارک ادعا نموده و جمال مبارک رد ادعای او فرمودند به عنوانی که از پیش گذشت و الان ادعای او به خط و ختم موجود چه انحرافی اتم از کذب و بهتان بر احباء الله است چه انحرافی ... از سبب شدن حبس و سجن احبای ربانی است چه انحرافی اصعب از تسلیم آیات و کلمات و مکاتیب به حکومت است که بر قتل این مظلوم قیام نمایند چه انحرافی اشد از تضییع امرالله و تصنیع و تزویر مکاتیب و مراسلات افترائیه است که سبب وحشت و دهشت حکومت شود و نتیجه سفک دم این مظلوم گردد و آن مکاتیب در نزد حکومت است چه انحرافی اشنع از ظلم و طغیان است چه انحرافی ارذل از تشتیت شمل فرقۀ ناجیه است چه انحرافی افصح در القاء شبهاست است چه انحرافی افظع از تأویلات رکیکۀ اهل ارتیاب است چه انحرافی اخبث از اتفاق با اعدای

الهی و بیگانگان است که چند ماه پیش به اتفاق ناقص میثاق با جمعی لائحه ترتیب دادند و از افتراء و بهتان چیزی باقی نگذاشتند و عبدالبهاء را نغوذاً بالله عدو صائل و بدخواه مرکز سلطنت عظمی گفتند و از این قبیل مفتریات عدیده شدیده بسیار و حکومت شهری را سبب تشویش افکار گشتند علی التراب صریحاً لاحراک للاعضاء هذا منائی و رجائی و املی و عزى و علائى ولیکن خاتمه حیاتی ختام مسک یا ربی و ملاذی و هل من موهبته اعظم من هذا لا و حضرة عزك و انى اشهدك اننى اذوق هذه الكأس فى كل الايام بما اكتسبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و اعلنوا الشقاق و اظهروا النفاق و اظهروا فى الارض الفساد و ماراعوا حرمتك بین العباد رب احفظ حصن دینک المبین من هولاء الناکثین و احرس حماک الحصین من عصبة المارقین انک انت القوى المقتدر العزیز المتین بارى ای احباء الله مرکز نقض میرزا محمد علی سبب این انحراف لاتحصی^۱ به نص قاطع الهی ساقط گشت و از شجرل مبارکه منفصل شد و ما ظلمناهم ولکن كانوا انفسهم یظلمون الهی الهی احفظ عبادک الامناء من شر لنفس و الهوى و احرسهم بعین رعایتک من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم فى حصن حصین کلائک من سهام الشبهات و اجعلهم مظاهر آیاتک البینات و نور و جوههم بشاع ساطع من افق توحیدک و اشرح صدورهم به آیات نازله من ملکوت تفریدک و اشدد ازورهم بقوة نافذة من جبروت تجریدک انک انت الفضال الحافظ القوى العزیز. ای ثابتان بر پیمان این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملاء اعلی^۱ نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد باید افنان ثابت^۲ راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس رویده اند با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند دقیق^۳ نیاساید و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند در هر کشوری نعره^۴ یا بهاء الابهی^۵ زنند و در هر شهری شهره^۶ آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمه الله آید و نفحات قدس بورزد و وجوه نورانی گردد و قلوب ربانی شود و نفوس رحمانی گردد و در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد زیرا اس^۷

اساس است این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید و دقیقاً آرام نیافت تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی^۱ خاور و باختر را بیدار کرد یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند اینست شرط وفا اینست مقتضای عبودیت آستان بهاء حواریون حضرت روح به کلی و جمیع شئون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزّه از هوی^۱ و هوس گشتند و از هر تعلیقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در راه آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند فمثل هذا فلیعمل العاملون ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی^۱ توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبائه است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او و فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود و در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی^۱ و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی^۱ روحی له الفدا است آنچه قرار دهند من عندالله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و منت عصا بهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فذق نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من انکره فقد انکر الله و من انحائه و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و اتبعد عن الله علیه غضب الله علیه قهرالله و علیه نقمه الله حصن متین امرالله به اطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشتیت امرالله شود و علت تفریق کلمه الله گردد و مظهري از مظاهر مرکز نقض شود زنهار زنهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز نقض ابی و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را مشوش و مسموم نمود البته هر مغرور که اراده فساد و تفریق

نمی‌گوید که غرض دارم لابد به وسائلی چند و بهانه چون زر تشبث نماید و سبب تفریق جمیع اهل بهاء گردد..... ایادی امرالله باید بیدار باشند به محض این که نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمیع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه‌ای از او قبول ننمایند چه بسیار که باطل محض به صورت خیر درآید ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را یقین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الولد سرّ ایه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق به احسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امرالله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امرالله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا با اتفاق مجمع ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا با اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امرالله یقین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود ای یاران ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند جمیع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرّد نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق دین الله گردد وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت من علی الارض به گمارد زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد و دقیقه‌ای در این امر مفروض بر کل نفوس فتور جائز نه تا عالم وجود جنت ابهی' گردد و روی زمین بهشت برین شود و نزاع و جدال امم و ملل و شعوب و قبائل و دول از میان برخیزد کل من علی الارض ملت واحده و جنس واحد و وطن واحد گردد و اگر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل اعضاء از جمیع دول و ملل امت فصل دعوی کند و حکم قاطع نماید ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه

آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابدأ تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید در خواص امکانی لهذا باید فضایل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم باشد مثل انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبدول بر عالمیان نسیم جانبخش هر ذی روح را پرورش دهد مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود به همچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد در این مقام ابدأ تقیید و تخصیص جائز نه پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و دوستی و وفا پرستی مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین دوزی از روی زمین زائل شود ظلمت همگانی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدل گردد اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند دشمنی بنمائید دوستی بفرمائید زهر بدهند شهد بخشید زخم بزنند مرهم بنهید هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین اما بیت عدل الذی جعله الله مصدر کل خیر مصوناً من کل خطا باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضا باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانایی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و موسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجودند و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل می گردد و ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیل تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد و بعد ملت شخص دیگر انتخاب نمایند این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنة النعیم و

بهشت برین شود رب وفق احبائك على الثبوت على دينك و السلوك فى سيلك و الاستقامة على امرک و ايدهم على مقاومه النفس و الهوى و اتباع نور الهدى انك انت المقتدر العزيز القيوم و انك انت الکریم الرحيم العزيز الوهاب ای ياران عبدالبهاء محض الطاف حضرت يزدان به تعيين حقوق الله بر عباد خویش منت گذاشت و اللاحق و بندگانش مستغنی از کائنات بوده و الله غنی من العالمين اما مفروضی حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جميع شئون گردد حقوق الله راجع به ولی امر الله است تا در نشر نفعات الله و ارتفاع کلمه الله و اعمال خیریه و منافع عمومیہ صرف گردد ای ياران الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلای را خاضع گردید و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاضع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلای خیانت با خداست هذه نصيحة منی و فرض عليكم من عند الله فطوبى للعاملين ع اين ورقة مدتی در زیر زمین محفوظ بود رطوبت در آن تأثیر نموده و چون بیرون آورده شد ملاحظه گردید که رطوبت بعضی مواقع آن را تأثیر نموده و چون بقعه مبارکه در اشد انقلاب بود ورقة به حال خود گذاشته شد ع

هو الله رب رجائي و مغیثی و منائی و مجیری و معینی و ملاذی ترانی غریقاً فی بحار المصائب القاصمة للظهور و الرزیا المضیقة للصدور و البلاء المشتهة للشمل و المحن و الآلام المرفقه للجمع و احاطتنی الشدائد من جميع الجهات و احدقت بی المخاطر من كل الاطراف خائضاً فی غمار الطامته الكبرى واقعاً فی بئر لا قرار لهامضطهداً من الاعداء و محترقاً فی نيران البغضاء من ذوی القربى الذين اخذت منهم العهد الوثيق و الميثاق الغليظ ان يتوجهوا بالقلوب الى هذا المظلوم و يدفعوا عنی كل جهول و ظلوم و يرجعوا ما اختلفوا فی الكتاب الى هذا الفريد الوحيد حتى يظهر لهم الصواب و يندفع الشبهات و تنتشر الآيات البينات و لكنهم يا الهی تراهم بعينك التي لاتنام نقضوا الميثاق و نکصوا على الاعقاب و نکثوا العهد بكل بغض و شقاق و قاموا على النفاق و اشتد بذلك الساق بالساق و قاموا على قصهم ظهري و كسر ارزی بظلم لا يطاق و نشروا اوراق الشبهات و افتروا على بكل كذب و اعتساف و لم يكتفوا بذلك بل زعيمهم تجاسر يا الهی

بتحريف الكتاب و تبديل فصل الخطاب و تبعض آثار قلمك الاعلى ' و تلصيق ما كتبت به بحق اول ظالم
ظلمك و انكرك و كفر بآياتك الكبرى بما انزلته بحق عبدك المظلوم فى الآفاق حتى يخدع الناس و
يوسوس صدور اهل الاخلاص كما اقراه اصرف و نشره فى الآفاق فهل يا الهى ظلم اعظم من هذا و لم
...بل سعوا بكل فساد و عناد و كذب و بهتان و افتراء بما يشتمن منه الاسماء فخشيت الحكومة و خاف
السلطان و توهم الاعيان فضاقت الصدور و تشوشت الامور و اضطرب و اضطربت نيران الحسرة و
الاحزان فى القلوب و تزلزلت و تفرقت اركان الاوراق المقدسة و سالت اعينهن بالعبرات و صعدت من
قلوبهن الزفرات و احترقت احشائين بنار الحسرات على عبدك المظلوم بايدى هولاء الاقرباء ترى يا
الهى يبكى على كل الاشياء و يفرح ببلائى ذوالقربى فو عزتك يا الهى بعض الاعداء رثوا على ضرى و
بلائى و بكوا بغض الحساد على كربتى و غربتى و ابتلائى لانهم الى يروا منى الاكل مودة و اعتناء و لم
يشاهدوا من عبدك الا الرأفة و الولاء فلما خائضنا فى عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء
رقوالى و تدمعتاعينهم بالبكاء و قالوا نشهد بالله باننا ما ... منه الاوفاء و عطاءً و الرأفة الكبرى ولكن الناقضين
الناعقين زادوا فى البغضاء و استبشروا بوقوعى فى المحنة العظمى و شمروا عن ... و اهتزوا طرباً من حصول
حوادث محزنه للقلوب و الارواح رب انى ادعوك ... و جنانى ان لا تؤأخذهم بظلمهم و اعتسافهم و
نفاقهم و شفاقهم لانهم جهلاء بلهآء سفهآء لايفرقون بين الخير و الشر و لايميزون العدل و الانصاف عن
الفحشاء و المنكر و الاعتساف ميتون شهوات انفسهم و يقتدون بانقصهم و اجهلهم رب ارحمهم و احفظهم
من ... بهاذا الاثناآء و اجعل جميع المحن و الآلام لعبدك الواقع فى هذه البئر الظلمآء و خصصنى بكل بلاآء
و اجعلنى فداآ لجميع الاحباآ فديتهم بوحي و ذاتى و نفسى و كينونتى و هويتى و حقيقى يا ربى الاعلى
الهى الهى انى اكب بوجهى على تراب الذل و الانكسار و ادعوك بكل تضرع و ابتهاج ان تغفر لكل من
اذانى و تغفو عن كل من ارادنب بسوء و اهانتى و تبدل سيئات كل من ظلمنى بالحسنات و ترزقهم من
الخيرات و تقدرلهم كل و تنفذهم من الحسرات و تقدرلهم كل راحة و رخآء و تختصهم بالعطاء و
السراآء انك انت المقتدر العزيز

ای یاران عزیز الآن من در خطری عظیم و امید ساعتی از حیات مفقود و ناچار به تحریر این ورقه پرداختم
حفظاً لامرالله و صیانه لدینه و حفظاً لکلمه و صوتاً لتعالیمه این نفس مظلوم قسم به جمال قدم با نفسی ملال
نداشته و ندارم و کدوری در دل نگرفتم و کلمه‌ای جز ذکر خیر نخواهم و لکن تکلیف شدید دارم و
ناچارم و مجبور که حفظ و صون و وقایه امرالله نمایم لهذا در نهایت تحسر و اسف وصیت می‌نمایم که
امرالله را محافظه نمایید و شریعت‌الله را صیانت کنید و از اختلاف نهایت استیحاش بفرمائید اساس عقاید
اهل بهاء روحی لهم الفدا حضرت رب اعلیٰ مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم حضرت
جمال ابهی روحی لاحبائه الثابتین فداء مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون کل عبادته
و کل به امره يعملون مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی و بیت
عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مرادالله است من یتجاوز عنه فهو ممن
الجب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق ولی مراد بیت‌العدل عمومی است که از طرف جمیع
بلاد انتخاب شود یعنی شرق و غرب احباء که موجودند به قاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر
انگلیس اعضائی انتخاب نمایند و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع و یا مسائل
مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مذکره نمایند و هرچه تقرر یابد همان مانند نص است و چون بیت عدل
واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت‌عدل الیوم در مسئله‌ای
قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف ازمان
حصول یابد بیت‌عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به حسب اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح
الهی نیست واضع بیت‌عدل ناسخ نیز بیت‌عدل باری از اساس اعظم امرالله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است
زیرا به کلی امرالله را محو و شریعت‌الله را و جمیع زحمات را هدر خواهند داد ای یاران باید رحم بر
حضرت اعلیٰ و وفا به جمال مبارک نمود و به جمیع قوا کوشید که جمیع این بلایا و محن و صدمات و
خون‌های پاک مطهر که در سبیل الهی مسفوک شده هدر نرود شما می‌دانید که مرکز نقض میرزا
محمدعلی و اخوانش چه کردند یک کار این شخص تحریف کتاب است که الحمدلله کل می‌دانید و

ثبوت و واضح و به شهادت برادرش میرزا بدیع‌الله که به خط و مهرش موجود و مطبوع مثبت است و این یک سیئه از سیئات اوست دیگر آیا انحرافی اعظم از این انحراف منصوص تصور می‌شود لا‌ولله و سیئات او در ورقه مخصوص مرقوم انشاءالله ملاحظه خواهید نمود باری این شخص به نص الهی به ادنی انحراف ساقط است تاچه رسد به هدم بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شبهات و افترای بر عبدالبهاء و ادعاهای ما انزل الله بها من سلطان و القای فساد و سعی در سفک دم عبدالبهاء و تفصیل دیگر که کل مطلع‌اید دیگر معلوم است که این شخص اگر رخنه‌ای در امر نماید به کلی امرالله را محو و نابود می‌نماید زنه‌ار از تقرب به این شخص که از تقرب به نار بدتر است سبحان‌الله میرزا بدیع‌الله بعد از آن که به خط خویش نقض این شخص را اعلان نمود و تحریف کتاب او را اعلان کرد چون ایمان و پیمان و متابعت عهد و میثاق را موافق اجرای هوای نفسانی خویش نیافت پشیمان شد و اظهار ندامت کرد و در سر خواست که اوراق مطبوع خویش را جمع نماید و با مرکز نقض سر مؤانست جست و حوادث در خانه و اندرون را یومیاً به او می‌رساند و در این فسادهای اخیر مدخل کلی دارد الحمدلله امور منتظم شده بود و یاران قدری راحت شده بودند از روزی که دوباره داخل ما شد فساد دوباره سرگرفت و بعضی اطوار و تحریکات فسادیه او در ورق مخصوص مرقوم می‌گردد مقصود این است که یاران عهد و پیمان باید بیدار باشند که مبادا بعد از این مظلوم این شخص محرک متحرک رخنه نماید و سرّاً القای شبهات و فساد کند و به کلی امرالله را از ریشه براندازد البته صد البته از معاشرت او احتراز نمائید و دقت نمائید و متوجه باشید و جستجو نمائید که اگر نفسی را سرّاً و جهراً با او ادنی مناسبتی آن شخص را نیز از میان خودتان خارج کنید زیرا فساد و فتن می‌شود ای احبای الهی به جان بکوشید تا امرالله را از هجوم نفوس غیرمخلصه محافظه نمائید زیرا چنین نفوس سبب می‌شوند که جمیع امور مستقیمه معوج می‌گردد و مساعی خیریه برعکس نتیجه می‌دهد الهی الهی اشهدک و انبیائک و رسلک و اولیائک و اصفیائک بانی اتممت الحجتہ علی احبائک و بنیت لهم کل شی حتی یحافظوا علی دینک و الطریقه المستقیمه و شریعتک النورا انک انت المطلع العلیم. ع

هو الله الشاهد الكافي رب و محبوبى و مقصودى انك لتعلم و ترى ما ورد على عبدك المتذلل بباب احديتك و ما جنى عليه اهل الجفاء و الناقضون لميثاق فردانيتك و الناكثون لعهد حضرت رحمانيتك انه ما من يوم الارموني بسهام البغضاء و ما من ليل الا و..... فى ضرى فى السر و الخفى و ما من صباح الا ارتكبوا ما ناح به الملاء الاعلى و ما من مساء الا ان سلوا على سيف الاعتساف و رشقوني بنصال الافترا عند الاشقياء معذلك صبر عبدك المتذلل اليك و احتمال منهم كل بلاء و اذى مع قدرته على ازهاق كلمتهم و اخماد جمرتهم و اطفاء نيران طغيانهم بقوتك و قدرتك و ترى يا الهى لم يزد هم صبرى و تحملى و صمتى الاضماً و عتواً و استكباراً فو عزتك يا محبوبى طغوا و بغوا لم يدعوني انا مستريح الفواد ساكن الجاش حتى اقوام على اعلاء كلمتك كما ينبغى بين الورى و اخدم عتبه قدسك بقلب طافح به سرور اهل ملكوت الابهى رب قد طفح على كأس البلا و اشتدت اللطامات على من جميع الجهات و تابعت سهام الرزیه و توالست استته المصيبه فعجزت من الشدائد و هنت منى القوى من هجوم الشارد و الوارد من الاعداء و انا فريد و وحيد فى هذه الموارد رب ارحمنى و ارفعنى اليك و اسقنى كاس الفداء فقد ضاقت على الارض يرجها انك انت الرحمن الرحيم و انك انت الفضال الكريم. ع ع

ای دوستان حقیقی و صمیمی با وفای این مظلوم در نزد کل معلوم و مشهود است که این مظلوم مسجون بعد از صعود نیر آفاق با نهایت احتراق از فراق در چه مصائب و بلائی از دست ناقضین ميثاق افتاد و جميع اعداء حق در کل نقاط عالم افول شمس حقیقت را غنیمت شمردند و دفعتماً به کمال قوت هجوم کردند و در چنین حالتی و مصیبتی ناقضان به منتهای اعتساف بر اذیت و بغضاء قیام نمودند و در هر دمى صد هزار جفا روا داشتند و به فساد عظیم و هدم بنیان پیمان قیام نمودند و این مظلوم مسجون به کمال همت به ستر و کتمان می پرداخت که شاید ندامت نمایند و پشیمان گردند ولی صبر و تحمل این جفا سبب ازدیاد جرئت و جسارت اهل طغیان گشت تا آن که به خط خویش اوراق شبهات مرقوم نمودند و در جمیع آفاق مطبوعاً انتشار دادند و گمان کردند که این گونه هذیان سبب انعدام عهد و پیمان گردد و این بود که احبای الهی در کمال ثبوت و وثوق مبعوث شدند و به قوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و تائیدی آسمانی

و رفیقی صمدانی و موهبتی ربانی مقاومت اعدای میثاق نمودند و رسالهٔ شبهات و اوراق ... قاطعه و ادلهٔ واضحه و نصوص الهیه قریب به هفتاد رساله جواب دادند فرجع کید مرکز النقض الی نحره و بآء الغضب الله و ضربت علیه الذله و الهوان الی یوم القیام ... سحقا و ذلاً لقوم سوء اخسرین و چون خائب و خاسر از احبای الهی گشتند و علم میثاق را در جمیع آفاق افراختند دیدند و قوت پیمان حضرت رحمان را مشاهده نمودند نار حسد چنان غلیان نمود که بیان نتوان و به کمال همت و قوت و بغض و عداوت ره دیگر گرفتند و سیل دیگر پیمودند و رائی دیگر زدند در فکر آن افتادند که نائره فساد در نزد حکومت افروزد و این مظلوم مسجون را مفسد و معاند دولت و مبغض و معادی سریر سلطنت قلم دهند که شاید عبدالبهاء معدوم و مقتول گردد و میدانی از برای دشمنان به دست آید جولانی نمایند و سمنی بدوانند و جمیع را به خسران اندازند و بنیان امرالله را به کلی از بنیاد براندازند زیرا روش و سلوک این حزب کذب به قسمی و رسمی که تیشه بر شجرهٔ مبارکه است در اندک ایامی امرالله و کلمهٔ الله و خویش را اگر فرصت یابند محو و نابود کنند لهذا باید احبای الهی به کلی از آنان اجتناب و احتراز نمایند و دسایس و رسائس ایشان را مقاومت کنند و شریعت الله و دین الله را محافظه نمایند و جمیع یاران را به نشر نفحات الله پردازند و به تبلیغ کوشند اگر نفسی و یا محفلی از محافل مانع نشر انوار ایقان گردد احبا آنان را نصیحت کنند که اعظم موهبت الهیه تبلیغ است و سبب تأیید و اول تکلیف ماست چگونه از این موهبت باز مانیم تا جان و مال و راحت و آسایش خویش را فدای جمال ابهی^۱ نمائیم و تبلیغ امرالله کنیم ولی به حکمت مذکوره در کتاب نه پرده‌ری علیکم البهاء الابهی^۱

ای یاران باوفای عبدالبهاء باید دو شجرهٔ مبارکه و ثمرهٔ دو سدرهٔ رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانیش ننشیند و روز به روز فرح و سرور روحانیتش زیاده گردد تا شجر بارور شود زیرا اوست ولی امرالله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند منت عصا امره فقد عصی الله و من اعرض عنه اعرض عن الله و من انکره فقد انکر الحق این کلمات را مبدا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقص ناکثی بهانه‌ای

کند و علم مخالفت برافرازد و خود رأیی کند و باب اجتهاد باز نماید نفسی را حق رأیی و اعتقاد
مخصوصی نه باید کل اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند و ما عداهما کل مخالف فی ظلال مبین و
علیکم البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

قد تم القسم السابع و يليه القسم الثامن